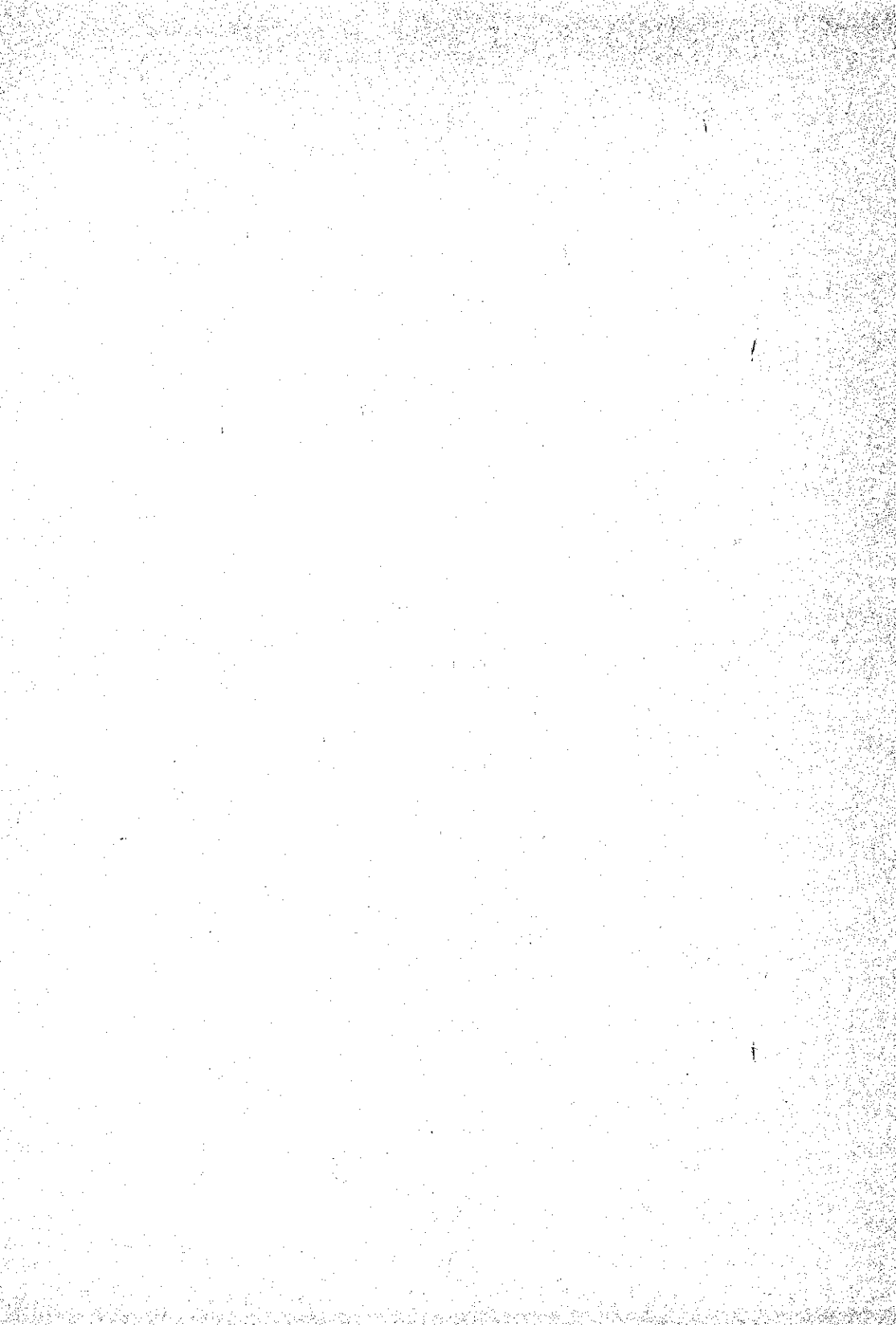


از جمله آثار مهم دین و اندیشه ایرانی فلسفه و عرفان است. سهم بزرگی که ایرانیان در تاریخ
فلسفه اسلامی داشته اند برای تحقیق پوشیده نیست. در این باب بسیاری از دانشمندان
و متفکران ایرانی و غیر ایرانی مطالب و مقالات فراوان نوشته اند. اما شاید بهترین
این معنی چنانکه باید دانسته باشد. بیشتر حکیمان و عارفان بزرگ ایرانی اندیشه های خود را
به زبان فسه بهنگی زمان خود، یعنی عربی نوشته اند و بر این سبب غالباً به خطا، از جمله
متفکران عرب شمرده شده اند.

بسیاری از آثار این بزرگان که به زبان فارسی نوشته شده نیز هنوز صورت چاپ و
انتشار نیافته است. و تحقیق دقیق در باره خصوصیات اندیشه ایشان آنچه در فرهنگ
جهان اسلامی خاص ایرانیان بوده است نیز هنوز از جمله کارهای ناکرده است.
به این سبب بنیاد فرهنگ ایران می گویند که تا می تواند آثار متفکران ایران را از
حکیم و عارف، آنچه به فارسی است و نشر نشده یا نسخ کامل و دقیقی از آن با فراهم
نیافته است با دقتی هر چه بیشتر تصحیح کند و در دسترس پژوهندگان بگذارد، و درباره
آنچه به زبان عربی است، اگر لازم باشد متن فارسی نقل کند، یا درباره حاصل
اندیشه های ایشان و خدشی که به شناخت هستی و جهان کرده اند تحقیق دقیق انجام دهد
و در دسترس فارسی زبانان بگذارد. سلسله کتاب های فلسفه و عرفان ایران این
منظور به وجود آمده است.

دیرکل بنیاد فرهنگ ایران
دکتر پرویز خانزادی



النسب الثابتين

صراط الله المستبين

جلد اول

تصنيف

احمد جام نامتقی معروف به «زندپیل»

در اوایل قرن ششم هجری

بامقابلہ پنج نسخہ و تصحیح و تحشیہ و مقدمہ

علی فاضل



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

از این کتاب

۲۰۰۰ نسخه در تابستان ۱۳۵۰ در چاپخانه داورپناه

چاپ شد

فهرست مطالب مجلد اول

صفحه نه تا فود و يك

مقدمه مصحح

سپاسگزاری - يازده . يادى از علامه فقيد استاد بديع الزمان فروزان فر نغمده الله
بالرحمة والرضوان - سيزده . درباره نويسنده كتاب - پانزده . دورنمايى از نشان و
نسب شيخ جام - پانزده . آثار شيخ جام از منشور و منظوم - بيست و دو . نام و شهرت
كامل كتاب - بيست و پنج . تاريخ تصنيف كتاب - بيست و هفت . غرض از تصنيف كتاب
و تسمية آن به «انس النائبين» - بيست و هفت . طبقه بندى مطالب و تبويب كتاب سى و يك .
چشم داشت نويسنده از خواننده خويش - سى و دو . انصراف نويسنده از شرح مسائل
شرعى در اين كتاب - سى و دو . معرفى نسخه هاى پنج گانه «انس النائبين» كه در كار مقابله
و تصحيح مورد استفاده بوده اند و بيان برخى از ويژگيهاى آن نسخه ها . سى و چهار .
شيوه هاى كه در تصحيح اين متن بكار رفته است - چهل و هفت . چند نشانه اختصارى -
پنجاه . سبك انشاء و اسلوب نگارش اين كتاب - پنجاه و يك .

۲۹۹-۳

متن كتاب

۱۵-۳

مقدمه مصنف كتاب

۱۵

عنوان بابهاى چهل و پنج گانه كتاب

۳۹۲-۳۰۰

فهرستها :

فهرست آيات قرآن كريم ۳۰۱ - فهرست احاديث و روايات و جملات عربى :
۳۱۲ - فهرست پاره هاى از مفردات لغات و تركيبات : ۳۵۵ - فهرست نام اشخاص :
۳۷۴ - فهرست نام جاها : ۳۸۰ - فهرست مآخذ و مستندات : ۳۸۱

عكس ۱۵

مبزار شيخ جام : ص ۱۷ - بناى مسجد فيروز شاهى : ص ۱۹ - كتيبه مسجد
فيروز شاهى : ص ۲۰ - نقاشى هاى سقف روضه مزار جام : ص ۲۱ - قسمتى از كتيبه
گنج برى مسجد كرمانى : ص ۲۳

سپاسگزاری

از دوستان صدیق و همکاران بسیار عزیز آقایان :

کیومرث پاکباز

منصور پیشگاه گیلانی

احمد طاهری عراقی

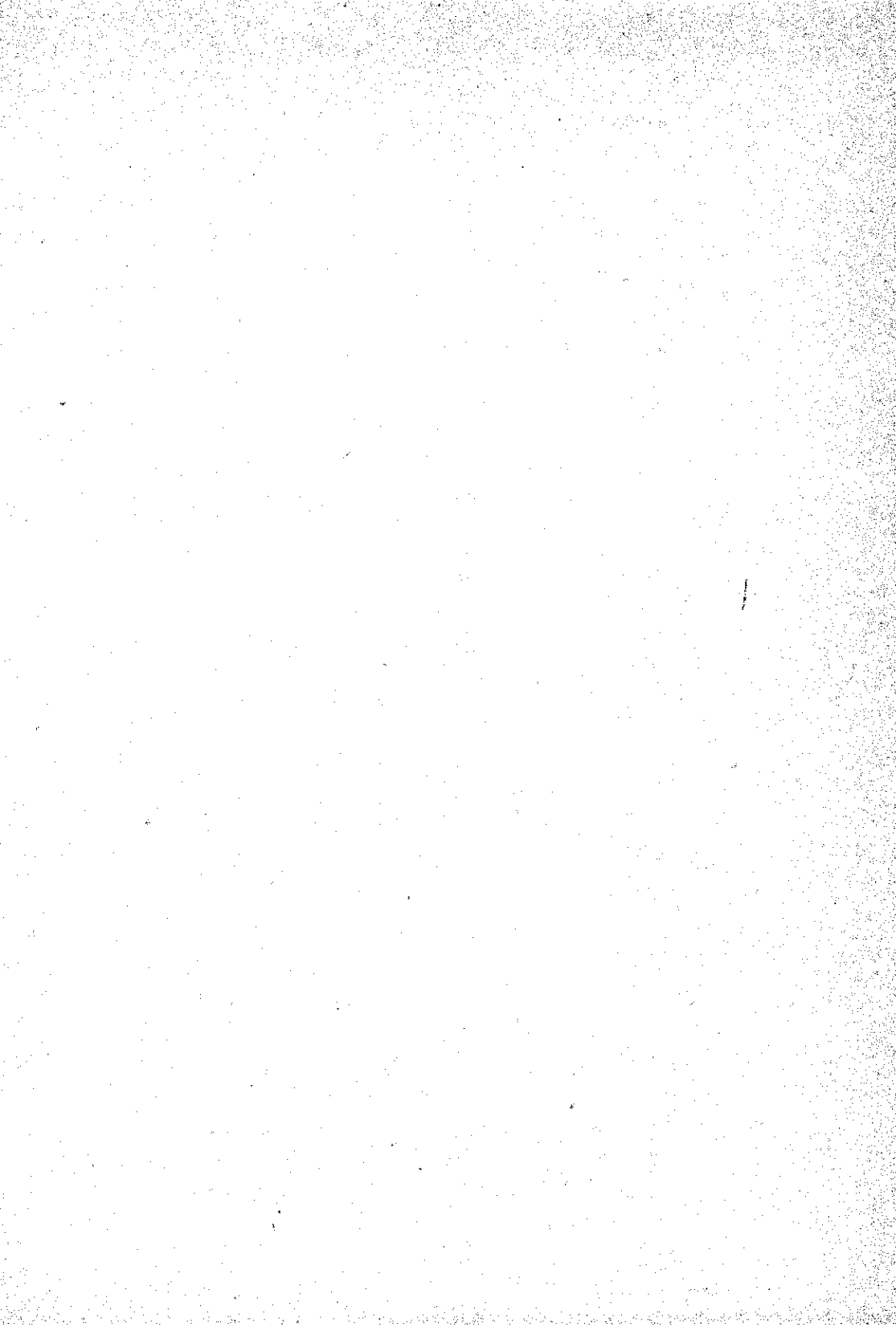
محمد رضا هدایتی

که در کار مقابله نسخه‌های پنج‌گانه مفصل این کتاب ، با دقت و صمیمیت فراوان، و اهتمام و حوصله بسیار، نگارنده را یاریهای سودمند نموده، و مدتی بالنسبه مدید از اوقات گرانبهای خویش را بنا به خواهش این جانب بر این کار خالصانه و بی‌ریا مصروف داشته‌اند نهایت سپاسگزارم .

آقایان پاکباز ، پیشگاه ، و طاهری عراقی همچنین در مقابله نسخه‌های کتاب «مفتاح النجات» به این جانب کمکهای ارزنده نمودند ، و سهم زیادی از پیشرفت منظم مقابله نسخ آن کتاب بی‌شک مرهون زحمات صادقانه این عزیزان بوده است .

مشارکت دوست و همکار گرامی آقای محمد سرور مولایی در مقابله بخشی از کتاب حاضر نیز مغتنم و مشکور است .

آقای صحتی همکار محترم در تصحیح نمونه‌های مطبعی کتاب صحت و دقت بسیار مبنول داشته‌اند ، از ایشان بسیار سپاسگزارم .
از همکار عزیز آقای یدالله شکری نیز فراوان متشکرم .



به یاد مهین اوستاد از دست رفته ما علامه فقید
بدیع الزمان فروزان فر

از «انس» چه خبر؟

این سؤالی بود که پس از آغاز به کار: «انس الثائین» هر بامداد يك شنبه که به محضر فیض اثر استاد مشرف می شدم از بنده می فرمودند، و متعاقب آن به مشکلات شاگرد خویش که در طول هفته قبل در بساب این کتاب روی نموده بود، با گرمی و ملاحظت خاص و دل سوزی و حوصله عالمانه مخصوص به خود پاسخ می گفتند. با وجود آن که استاد بزرگ ما در این اواخر از ناراحتی چشم شکایت داشتند، اما دست - نویس نهایی را که از نسخه مصحح کتاب حاضر ترتیب داده بودم، به تمامی باشکیبایی به چشم عنایت ملاحظه فرمودند، و در هر مورد از متن و حواشی که لازم می دیدند یاد آوری سودمند نمودند.

دریغ و هزاران دریغ!! که در ماه اردی بهشت ملالت خیز سال ۱۳۴۹ شمسی قلب روؤف و حساس این «حکیم دریادل» از حرکت عادی باز ایستاد، و به دنبال آن سانحه مهیب، مشعلی نورافشان و شکوه مند از دانش و فضیلت و مردمی و بزرگمردی که خلقی بی شمار از هر طبقه به برکت پرتو انوار بی دریغ آن کسب حال و معرفت و کمال می نمودند، ناگهان فرو افتاد و در دمی خاموش گشت.

وچگونه این سوگت عظیم فراموش شود که خود با دنیاها حسرت و افسوس به چشم اشکبار خویشتن دیدیم که خورشیدی فروزان و تابناک را با بدستی چند از گل و خاک بیندودند و عالمی را در ماتم فقدان وجود جهانی و گران بها و ثمر بخشش برای ابد سوگوار و داغدار ساختند. خاطره دلخراش و جانکاه مرگت واقعاً بی هنگام و نامترقب استاد مهربان فقید ما در قلب شاگردان صادق و مرید، و خوشه چینان آن خرمن پر بار همواره تازه و جانگدازنده است؛ خاطره ای همیشگی و کهنگی - ناپسندیر - درود فراوان نثار بهشتی روان پاک وی باد، رحمة الله علیه رحمة واسعة.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نویسنده کتاب را بشناسیم

چون شرح حال ، و بیان افکار و آثار : شیخ الاسلام احمد جام نامقی معروف به ژنده پیل (ولادت ۱۳۴۰ هـ . ق . وفات ۱۳۳۶) مصنف کتاب ، در مقدمه مفصل این جانب بر کتاب « مفتاح النجات » نخستین اثری که از شیخ جام به طبع رسید (چاپ بنیاد فرهنگ ایران در سال ۱۳۴۷ شمسی) آمده است ، بنابراین علی العجالة از تفصیل مقال در این مقام بدان صورت خودداری می شود ؛ خواننده ارجمند می توانند در این باب بدان کتاب رجوع فرمایند . در این مختصر فقط برای آشنایی اجمالی خواننده گرامی بامصنف گرانمایه کتاب حاضر ، نویسنده و آثارش به اختصار معرفی می شوند :

دورنمایی از نشان و نسب شیخ جام :

نامش احمد ، نام پدرش ابوالحسن ، کنیه اش ابونصر بود ، و به لقبهای شیخ الاسلام ، قطب الاوتاد ، شیخ جام ، معین الدین ، پیر جام ، حضرت زنده پیل ، ژنده پیل ، احمد جام ، احمد نامقی ، و احمد نامقی جامی شهرت داشت . در ماه محرم سال ۴۴۰ هجری قمری (موافق بنا سال ۱۰۲۰

مسیحی) در قریه نامق از محال ترشیز (کاشمر) خراسان ، در دودمانی محترم که سلسله نسب ایشان به جریر بن عبدالله بجلی یکی از اصحاب معروف رسول خدا می رسید چشم به جهان گشود .

برخی از نقد جوانی احمد جام صرف عشرت و باده پیمایی شد . در بیست و دو سالگی (سال ۴۶۲ هـ . ق) به دنبال يك انقلاب روحی شدید که نظیرش در زندگانی عده ای قابل اعتنا از مشایخ بزرگ و عرفای نامبردار ، و رجال و نوابغ بزرگ ایران و جهان مشاهده شده است ، تحولی شگرف و تغییر حالی شگفت در وی پدید آمد ، و از این مرحله به بعد بود که طبع و روح وی رنگ و جلای تازه و خاصی گرفت .

هجده سال در دامنه کوههای سرسبز و مرتفع «بزد» و «نامق» در محیطی خلوت و آرام ، و فارغ از ازدحام غوغا و عوام به مطالعه و تحقیق در آثار و مقولات متقدمان از علما و فلاسفه ، و مفسران و متکلمان ، و زهاد و صلحا ، و سیر و فحوص در نوشته ها و مقالات و مقامات مریدان روحانی ، و معلمان اخلاقی جوامع بشری ، و ریاضت و تهذیب و تربیت نفس پرداخت .

اربعینی از عمرش می گذشت که پالوده و صاف از خم خانه خلوت گزیدگی و اعتکاف به در آمد ، و به نیت تعلیم و هدایت بیراهان ، و خواندن مردمان به زهد و پرهیز و صلاح ، و توبه دادن بدکاران ، و اندرز و موعظه تبه کاران وارد صحنه ارشاد شد ، و به مجلس گفتن و نوشتن رسالات و کتب مختلف در زمینه ابلاغ رسالت اجتماعی خویش پرداخت .

به قصد نشر حقایق ، و تبلیغ و گسترش دعوت خویش که تا حدود بسیاری تازه و بی سابقه بود ، و به منظور شناسایی بیشتر مردم از هر گروه سفرهای متعددی به نقاط مختلف اختیار کرد . در این سفرها که محض ترویج شریعت مسلمانی ، و تهذیب و تزکیه جوانان ، و تربیت اخلاقی و روحانی نابسامانان



این عکس در سال ۱۳۴۱ از مزار شیخ احمد جام گرفته شد. بر روی محجری که پیرامون مزار ملاحظه می‌شود بعضی از زائران قبر شیخ از سر شوق و ارادت به خط خویش یادگاریهایی نوشته‌اند. از جمله نوشته‌ای است بامرکب به خط و امضای محمد همایون پادشاه هند بدین مضمون :

ای همت تو عذر پذیر همه کس ظاهر به جناب تو ضمیر همه کس
در گاه و در تو قبله‌گاه همه خلق لطفت به کرشمه دستگیر همه کس

سرگشته بادیه بی سرانجامی محمد همایون شنبه چهاردهم شوال ۹۵۱ . در سفر نگارنده در تابستان ۱۳۴۹ به جام هنگام طواف مزار شیخ معلوم شد قطعه سنگ شامل دست نبشته پادشاه هند را که از محجر مزار جدا شده بود به داخل بقعه شیخ انتقال داده‌اند و بانظارت اداره فرهنگ و هنر جام در آن جا حفاظت می‌شود .

سخنسرای ارجمند آقای مؤید ثابتی طی مقاله محققانه‌ای در شماره ۶

مجله سخن ادبی سال دهم یادگاریهای مزار شیخ جام را که در حد خود به منزله سند گرانبایی است به شرح معرفی نموده‌اند .

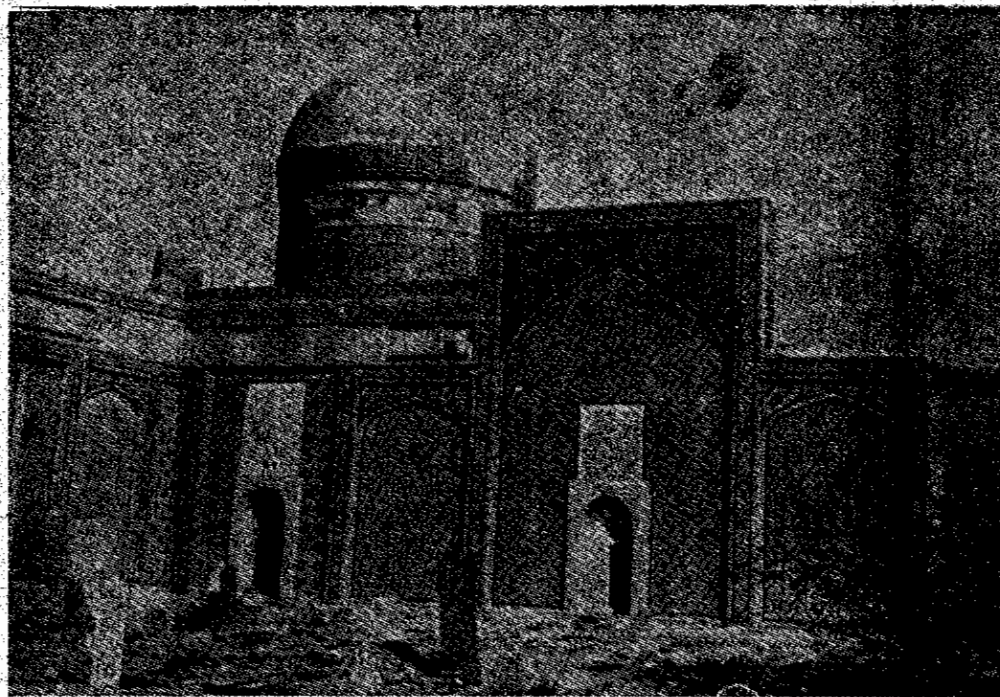
صورت می گرفت مردم بسیاری از طبقات مختلف اجتماع با ارادت قلبی و خلوص نیت ، و شوق و شور و ایمان فراوان بر او گرد آمدند .
 احمد نفس کارگر و گیرا ، سخن ساده و بی ریا ، و طبع شوریده و نا آرام داشت ؛ در اظهار حقایق و کشف رموز ، و بر ملا ساختن اندیشه های سفسطه آمیز پنهانی و زهر آکین مفسدان عصر خویش سخت گستاخ و بی پروا بود .
 هوا خواهانش بیشتر از جوانان و طبقات روشن و آزاد فکر بودند ، و بدخواهانش اغلب از مردم عوام ، و علمای متعصب قشری یا به تعبیر خود شیخ از « نیم دانشمندان » ، و زاهدان ریایی ، و پیران ناپیراسته و کرکس طبع ، و اقطاب ناپارسای دروغین و ظاهر الصلاح ؛ هم اینان بودند که چون بازار شعبده آمیز خویش را بر اثر مقولات عمیق و مجالس و مواعظ گستاخانه احمد کاسد و بی رواج یافتند ، با اسباب چینی بسیار با صدف عوام ناس یک کلمه شدند و چند نوبت سخت بر احمد شوریدند ، و با سر سختی تمام قصد جانش کردند .



« در مسجد نمی گذاردندش که رند است » و خراباتی « و زهد و صلاحش » همچنان بر قاعده و قرار اول یعنی بی اساس و « نامعول » ، و در می خانه باده کشان سابقه دار و حریفان کهنه کار بارش نمی دادند « که این خماری خام است » و تازه کار احمد سر انجام پس از شوریدگی و سر کشتگی بسیار نیک دریافت که : « میان مسجد و میخانه راهی است » راه تحصیل فیض از تجلیات حق ، صراطی مستقیم و راهبر به سر منزل مقصود ، بدان راه روی نهاد و رسید بدانجا که رسید .

در سال آخر حیات در بیابان حجاز به شوق کعبه قدم نهاد و به زیارت خانه خدا مشرف گشت .

در بازگشت از این سفر در دهم محرم سال ۵۳۶ هـ. ق (موافق با ماه اوت ۱۱۴۱ مسیحی) در شهر جام در خانقاه خودش واقع در حوالی دروازه معدآباد - دهی متصل به جام - داعی حق را لیبك اجابت گفت و زخت به سرای دیگر کشید. وی را نزدیک همان جایگاه به فاصله کمی از خانقاهش به خاک سپردند.

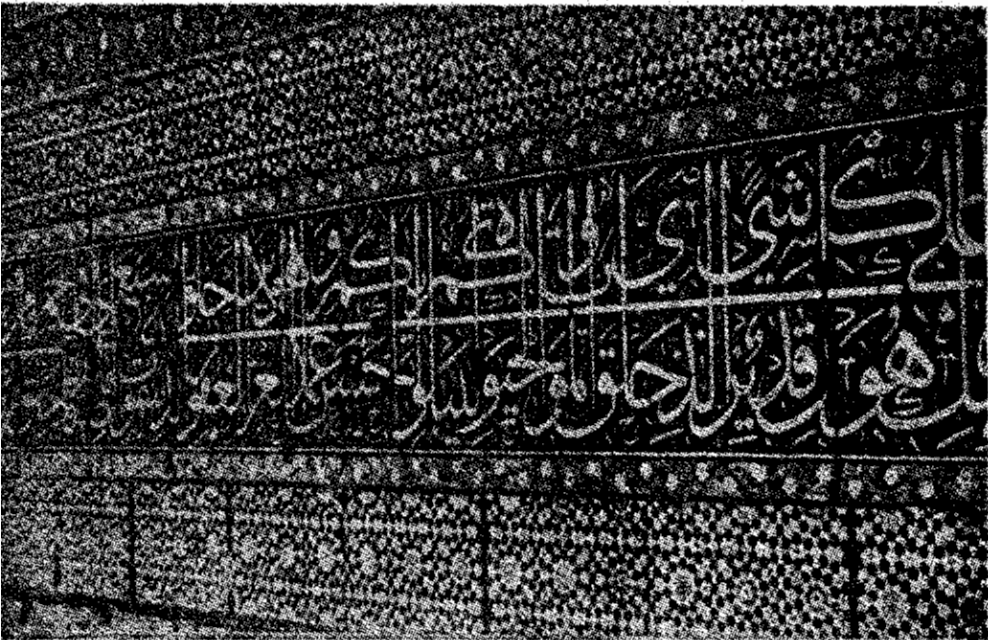


در ضلع غربی فضای شمالی مزار شیخ جام بنایی است (ظاهراً از ابنیه خیریه امیر جلال الدین فیروزشاه بن ارغون شاه از احفاد امیر تیمور گورکان) که بر روی آن گنبد بزرگی قرار دارد. این گنبد که به «گنبدسبز» و «گنبد فیروزشاهی» معروف است مزین به ساقه کاشی کاری بوده و بر روی ساقه کتیبه‌ای به خط ثلث عالی داشته که مقداری از آن هنوز به جاست کاشیهای سبزرنگ باقی مانده بر روی این گنبد، و کاشیهای مسجد فیروزشاهی از نظر سبک و نوع خط و ریزه کاریهای هنرمندانه بی شک از شاهکارهای جاویدان هنر معماری ایران به شمار می‌رود. (این عکس در سال ۱۳۴۱ شمسی گرفته شد)

امروز تربت شیخ جام در خراسان از زیارتگاههای مشهور و مرقد مقدسش مطاف و مزار صاحب‌دلان و زائران کعبهٔ سلم و صفا از گوشه و کنار جهان است!^۱



دربین خاندانها و سلسله‌های معروف ایرانی شاید خاندانی به‌وسعت دامنه، ویابداری شهرت، و دوام نفوذ روحانی، و سلطه و شهرت صوری،



قسمتی از کتیبه گنبد فیروز شاهی (عکس متعلق به آقای عبدالحمید مولوی)

۱- جناب عبدالحمید مولوی از کتاب شناسان و فضیای مشهور خراسان در رسالهٔ خود تحت عنوان: «فصل جام از کتاب آثار باستانی خراسان» که در سلسله انتشارات انجمن آثار ملی به سال ۱۳۴۹ به طبع رسیده است ذیل: مزار تربت جام و منضمات آن (از ص ۳۰ تا ص ۷۱) وضع جغرافیایی و تاریخی مرقد شیخ جام و بناهای باستانی اطراف آنزابه طور دقیق و مشروح همراه با عکسهایی روشن از هر قسمت به دست داده‌اند که مطالعهٔ آن بسیار سودمند و مغتنم است. از جناب ایشان بسیار متشکرم که کلیشهٔ عکسهایی کتاب خود را با گشاده رویی و محبت فراوان برای استفاده در اختیار این جانب گذاردند.

همچون خاندان بزرگ شیخ جام یافت نشود. این خاندان اصیل قریب به نهصدسال در ناحیه خود و اطراف موجه و معروف و مورد احترام و ستایش عمیق و واقعی بوده اند.

منابع معتبر فرزندان احمد ژنده پیل نامقی را سی و نه پسر و نه دختر برشمرده اند؛ بنا بر تصریح همین منابع چهارده تن از فرزندان پس از درگذشت شیخ زنده بوده اند.

اعقاب شیخ جام اغلب از عارفان نامدار، و علما و زهاد نیک سیرت، و پارسایان بزرگ روزگار خویش بوده و به «مشایخ جام» اشتهار داشته اند، هم در عصر ما پس از گذشت نه قرن، بقایای این دودمان بزرگ و



عکس قسمتی از نقاشیهای سقف روضه مزار جام
(کلیشه مرحمتی آقای عبدالحمید مولوی)

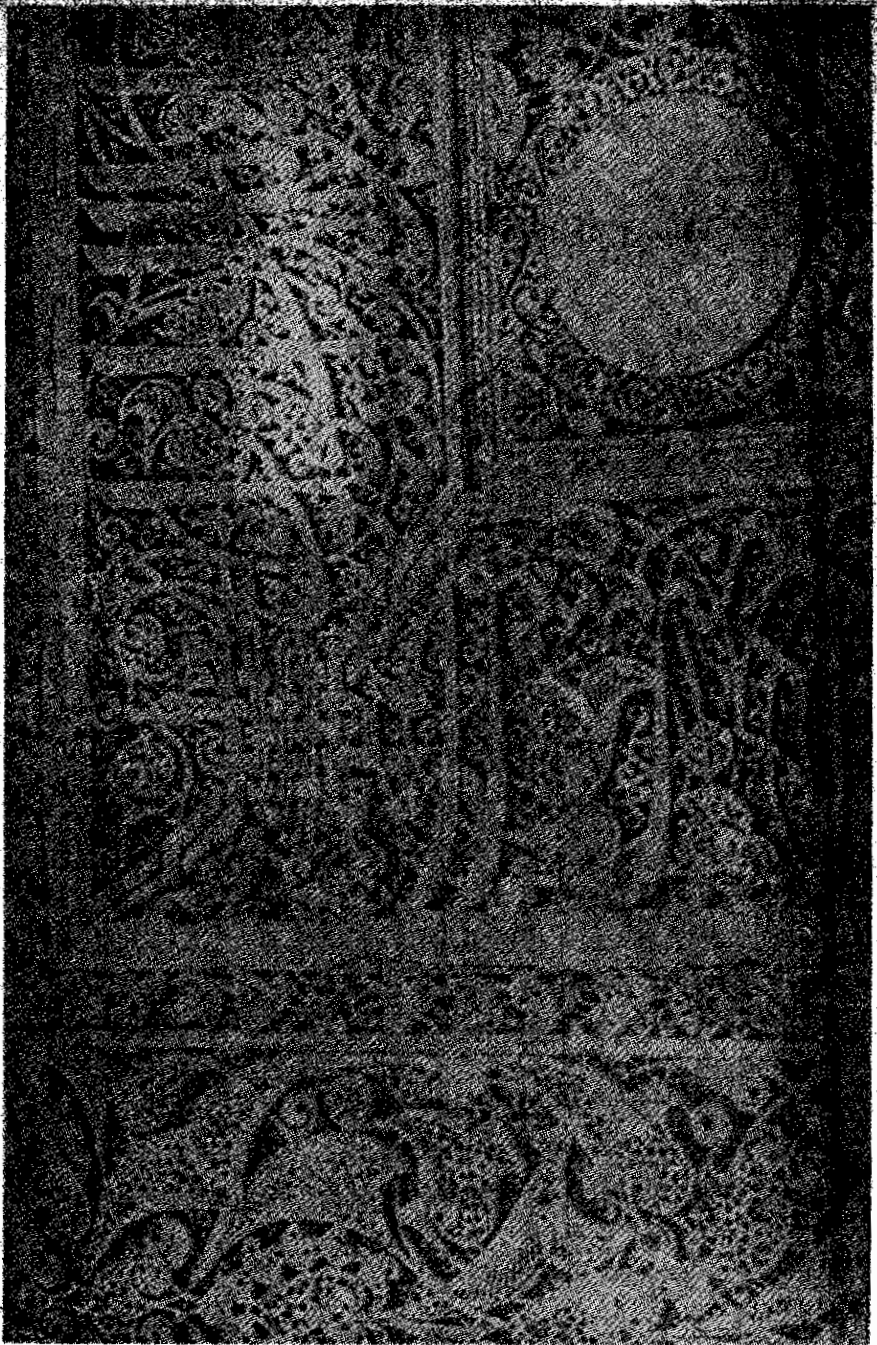
نجیب ایرانی در شهرهای ایران مخصوصاً در استان خراسان: مشهد، سرخس، کاشمر، کلات، باخرز، تایباز، و بالاخص در تربت جام و نواحی اطراف از خانواده‌های متنفذ و مورد اعتقاد و علاقه مردم به شمار می‌آیند، و شهرت فرخنده «جامی» را برای خود محفوظ داشته‌اند.

بعضی از معارف ایشان پیشوایی دینی و زعامت روحانی را در آن سامان همچنان بر عهده دارند.

آثار شیخ جام از منشور و منظوم:

به حقیقت باید گفت که احمد جام نامقی در صف پیشین کسانی است که در تصوف و عرفان اسلامی صاحب نظر بوده و در آن زمینه مقالات و آثاری گرانبها و قابل ذکر به جای گذارده‌اند.

يك مطالعه پی گیر و همه جانبه در آثار شیخ جام این نکته را به وضوح مدلل می‌سازد که این نوشته‌ها علاوه بر اشتمال بر يك سلسله مباحث شیرین و پر معنی و دل‌انگیز صوفیانه، از لحاظ ثبت و ضبط مقدراری فراوان از واژه‌های سره، و ترکیبات نادر و خاص، و استعمالات نغز و اصیل زبان فارسی درخور کمال اعتناء و اهمیت بسیار است؛ زیرا از يك سوی با قدمت ۹۰۰ ساله خود جای آن دارد که به صورت سندی کهن و عزیز، و شناسنامه‌ای بس ارزشمند از چگونگی وضع زبان و ادب پارسی در ادوار کهن عرضه شود، و از دیگر سوی به خاطر روانی و سادگی و عاری بودن از پیرایه‌های بارد و تعقیدهای مهوع لفظی و معنوی می‌تواند به صورت سر مشقی تمام و سودمند و عملی، و الگویی شیوا و دل‌آویز برای استفاده علاقه‌مندان به ساده‌نویسی در زبان فارسی به کار برده شود.



قسمتی از کتیبه گنج‌بری نفیس مسجد کرمانی متصل به ایوان روضه مزار شیخ جام
(عکس متعلق به آقای عبدالحمید مولوی)

آراء و عقاید و نظرات ویژه شیخ جام در مباحث و مسائل عرفانی، و اسلوب جدید و مخصوص گزارش او از راه و روش روزندگان بلا سپر طریقت، جلوه‌های نو و رنگارنگ اندیشه‌های آسمانی ابن عارف ژرف اندیش، سبک انشای بسیار روان، شیوه خاص و هنرمندانه وی در استخدام واژه‌ها و اصطلاحات به مقتضای حال و موقع خویش، مهارت حیرت‌انگیز وی در گزینش لغات سره و ترکیبات شیرین زبان فارسی، تقریر مطالب پر ارزش و سودمند اخلاقی و اجتماعی باروشی بسیار نزدیک به افق درک و فهم عامه، بیان مباحث صوفیانه باشیوه‌ای سخت‌گیرا و دل‌نشین و کم سابقه، توسل به ضرب امثال متداول در زبان اهل کوچه و بازار، نقل حکایات واقعی و عبرت‌انگیز و ماجراهای شیرین و زنده و مستند از معاصران خویش از هر دست و طبقه، استشهادهای تمثیلات و تشبیهات بی‌نهایت ساده و دلچسب در زمینه امور محسوس و رائج در زندگی عادی و روزمره انسانها، و نظایر این نکته‌ها که بسیارند گویایی و نشأ و جذبه خاصی به کلام این نویسنده بخشیده است که در آثار مشابه نیست و اگر هست بسیار کم است. برای آشنایی بیشتر خواننده ارجمند باشیوه فکر، و طرز سخن، و اسلوب نگارش شیخ جام، نویسنده این سطور در نظر داشت که حاصل و نقاوه مطالعه و بررسی خود را در آن مقدار از آثار منشور و منظوم احمد جام که از تطاول ایام خوشبختانه در امان مانده و چونان گوهری تابناک بر تارک زبان و ادب پارسی باشکوه تمام می‌درخشد، در صورت مقدمه‌ای مختصر بر کتاب حاضر بنگارد؛ اما نظر به وسعت پهنای کار و اهمیت و جامعیت مطلب این مقدمه خواه و ناخواه به درازا کشانیده شد تا بدانجا که رفته‌رفته از دایره ایجاز خارج گردید و خود بالمال کتابی دیگر شد.

بدین سبب و هم به خاطر آن که چاپ کتاب حاضر که در اواخر سال

۱۳۴۷ شمسی آغاز شده اما به عمل فنی چاپ، تاکنون به طول انجامیده بود بیش از این معطل نماند و زودترک از بوته تعویق به درآید فعلا از درج آن مقدمه موصوف در این جا خودداری می‌شود. خواننده گرامی می‌توانند برای يك اطلاع اجمالی بر آثار شیخ جام. به کتاب «مفتاح النجات» صفحه ۱۵ مراجعه فرمایند.

نگارنده امیدوار است بتواند یادداشتهایی را که در ظرف مدت هفت سال از مطالعه عبارت به عبارت بل لفظ به لفظ از همگی جلوه‌ها و جنبه‌های گوناگون آثار منشور و منظوم موجود از احمد ژنده پیل، از سرعشق و نیاز و باشوق و شوروی تمام فراهم آورده است عن قریب در مجموعه‌ای نفیس تقدیم خواننده ارجمندکنند، بعون الله و حسن توفیقه.

نام و شهرت کامل کتاب :

عنوان درست و تمام این کتاب: «انس التائبین و صراط الله المبین» است، لیکن کتاب بیشتر با جزء نخستین از این عنوان یعنی: «انس التائبین» شهرت یافته است. بعضی از منابع آن را به صورت «انس التائبین» ضبط نموده‌اند، از آنها: «تذکره هفت اقلیم»^۱ ج ۲ ذیل فصل شعرا و نویسندگان اقلیم رابع (خراسان) - جام ص ۱۷۷ «کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون»^۲ ج اول ص ۱۹۷ - حاجی خلیفه در این تألیف آن را به خطا با اثری دیگر از شیخ جام:

۱- «تذکره هفت اقلیم» تألیف محمد امین احمد رازی - چاپ کتابفروشی علی اکبر علمی تهران. ۲- «کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون» تألیف مصطفی بن عبدالله مشهور به: حاجی خلیفه چاپ استانبول.

«سراج السائرین» یکی گرفته است.

«طرائق الحقایق»^۱ ج ۲ ص ۵۸۶ - نایب‌الصدر، محمد معصوم شیرازی که این کتاب را «زیارت» نموده درباره آن نوشته است: «انس مؤنس خوبی است؛ اما همانگونه که در نسخه‌های کتاب: «مفتاح النجات»، و «بحار الحقیقة» از آثار شیخ دیده می‌شود عنوان کتاب به صورت: «انس الثائین» مناسبتر و صحیحتر می‌نماید. به علاوه عنوان صحیح کتاب به صورت: «انس الثائین» از مطالعه مقدمه خود مصنف بر این کتاب به خوبی مستفاد می‌شود:

«... چون تأیید و یاران، بسیار گشتند... از ما درخواست کردند، و سؤالها کردند که ما را به هر چیزی از این طریقه‌ها اشارتی کند تا دل‌های ما «انس»ی و راحتی باشد... (مقدمه مصنف - صفحه‌های ۴ و ۵)

اصولاً نویسنده کتاب باواژه «انس»، انسی تمام دارد و آن را به مناسبت در نوشته‌های خود فراوان به کار می‌برد، برای مثال:

«... ما روح می‌رنجانیم، ودل می‌گدازیم، و در دربای حقیقت غواصی می‌کنیم و در جواهر شب چراغ به ساحل می‌کشیم تا شما را بدین سخنان ساعتی «انس»ی باشد... (روضه‌المدنیه - اوائل باب دهم)

«... تادرویشان امت محمدرا (ص) بدین سخنان سروری و «انس»ی و راحتی باشد... (کنوز الحکمة، اول باب دوازدهم). همچنین «سمانی» در کتاب خود: «الانساب» از آن به صورت «انس الثائین» نام برده است.^۲

و باز مستشرق پرکار و دانشی روس: «ایوانف» در مقاله مستند خود

۱- «طرائق الحقایق» تألیف محمد معصوم شیرازی (معصوم علی‌شاه) نائب‌الصدر، به اهتمام دکتر محمد جعفر محبوب، چاپ کتابخانه بارانی تهران. ۲- «الانساب» تألیف امام عبدالکریم محمد بن منصور التیمی السمانی ج ۳ ص ۱۷۷ شماره ۸۰۷ ذیل: (الجام - جامی)

درباره کتاب حاضر آن را به همین صورت: «انس التائبین و صراط الله المبین» معرفی می نمایند^۱

تاریخ تصنیف کتاب:

با همه تفحصی که به کار رفت تاریخ قطعی نوشتن این کتاب معلوم نگشت؛ لیکن در کتاب «مفتاح النجات» یکی دیگر از آثار شیخ جام نام این کتاب برده شده است: «... زهد را سه مقام است... و هر کس را که این سه مقام از زهد بداده اند او هم صدیق است و هم ابدال - و شرح این مقامات در کتاب: «انس التائبین» ذکر کرده آمده است - «مفتاح النجات» - چاپ بنیاد فرهنگ ایران - آغاز باب هفتم ص ۱۷۱ س ۱۰. و چون بی تردیدی تصنیف کتاب اخیر الذکر در سنه ۵۲۲ هجری قمری است، بنا بر این تصنیف «انس التائبین» باید پیش از این تاریخ بوده باشد.

و دیگر در کتاب: «بحار الحقیقه» از آثار شیخ جام که به سال ۵۲۷ هجری تصنیف شده باز بانام «انس التائبین» روبرو می شویم: «... و تفصیل عشق و عاشقی در کتاب «انس التائبین» تمام گفته آمده است و اگر کسی را بیشتر باید در آن جا باید نگریست - «بحار الحقیقه» - اوایل باب چهارم». این قرایندها نشان می دهند که کتاب حاضر در اواخر قرن پنجم و یا در سالهای نخستین قرن ششم هجرت نوشته آمده است.

غرض از تصنیف کتاب و سبب تسمیه آن به «انس التائبین»:

شیخ احمد جام برای «توبه» به ویژه از سوی جوانان و کسانی که هنوز

۱- رك : فهرست نسخه های دست نویس تألیف «ایوانف»: ۵۶۰ شماره ۱۱۶۹ و هم به صفحه سی و پنج از این مقدمه .

استطاعت بدنی و آمادگی جسمانی و روحی برای ارتکاب معصیت از مزاج ایشان خود به خود و به طبع سلب نگشته ارج و اهمیتی فراوان قائل است ، و ثائبان راستین را که با يك گذشت دشوار و تلخ از شیرینی ولذت گناه بالمره چشم می پوشند ، و به زهد و صلاح و پرهیز می گرایند نیک می ستایید .

در مقالات شیخ جای جای به مناسبت صحبت از «توبه» و گرانبهای آن به میان می آید ، و اندیشه خواننده با استادی مخصوص نویسنده ، و به همراهی مثلهای زنده ، و سخنان نغز و دل انگیز ، و شرح ماجراهای شیرین و عبرت آمیز از زندگانی توبه کاران بنام از قبیل : نوحا ، و فضیل عیاض ، و مانند ایشان نرم نرم برای دریافت ارزش «توبه» و درك جهان تازه و جان بخش «**ثائبان**» آماده می گردد . رجوع شود به کتاب «مفتاح النجات» - باب سوم : «اندر بیان کردن توبه و طریق ثائبان و روش نشست و خاست با ایشان ص ۹۷ تا ص ۱۲۲ و کتاب حاضر ، باب ششم تحت عنوان : «می پرسند که توبه چیست و ثائب کیست ؟» از : (ص ۶۶ تا ص ۸۱)

هم چنان که در بخش مربوط به ترجمه احوال شیخ گذشت خود در بیست و دو سالگی «ثائب» گشت ، و دست از مناهای پاك بشست ، و آنگاه که به مسند ارشاد نشست خلقی بسیار خاصه از طبقه جوانان و او باش نواحی ، با شنیدن سخنان ساده و از دل برآمده ، و استماع مجالس و مقالات ، و اندر زهای آموزنده و دل نشین و توبه انگیز وی دست از نابسامانی شستند ، و ثائب گشتند از ارتکاب هر آنچه در کیش و عرف و اخلاق ناستوده است .

این قوم تازه نفس در این دوره از زندگی جدید ، خود را بی شك نیازمند به راهنمائیها و دستور العملهای سودمند و در عین حال عملی می یافتند تا با کمک آن بتوانند راه نوری را که برگزیده اند به سلامت به پایان بر نهند ، و دیگر گرفتار وسوسه و دام دیو و دیو مردم نشوند ، دست به آلودگیهای پیشین

نیازند، و دامن یک سره از بزم کاربهای گذشته فراهم چینند. «نوتائب» صفتی است که در اصلاح مصنف به همین طبقه داده شده، طبقه‌ای که در شأن ایشان می‌گوید: «... و نیز می‌بینیم که هر کسی را خواجگی یا تن آسایی می‌آرزو کند یا بد معاملتی، یا زرقی، یا می‌خواهند که بد عتی آشکارا کنند می‌توانند کرد، همه این طریق درویشان فرا دست گرفتند. و این همه که بردادیم در این طریق تعبیه کردند، و برخاستند و کرد جهان می‌گردند، و هر کجا «نوتایی»، یا کسی که او را مراد کارخدای عزوجل می‌باشد گرد ایشان می‌بر آیند، و ایشان را از راه حق می‌بگردانند، و در کوی هوی و بدعت می‌او کنند... ما از سر غیرت این کتاب را فرا دست گرفتیم...» (صفحات ۹ و ۱۰ کتاب حاضر) و نیز:

«... تن «تائب» همچون «اسب نوزین» است؛ اگر رایض وی را بر زین و لگام راست کند، روز حرب گاه خطا نکند، هم نظاره میدان را شاید، و هم غنیمت را شاید، و هم هزیمت را. اما اگر اسب ریاضت نیافته باشد، و لگام و زین ندیده باشد، سرکشی کند آنجا که بکار باید آمد، هم در خون خویش سعی کند و هم در آن جمله سپاه.» (ص ۷۶ کتاب حاضر)

کتاب «انس الثائبن» همانگونه که از ظاهر عنوان آن پدیدار است، بنا بر خواست این گروه از مردم نوشته شده، و همانگونه که گفته شد یکی از ابواب آن (باب ششم) به ذکر آداب توبه، و شرح مراسم آن اختصاص داده شده است.

سبب تصنیف این کتاب را از بیان لطیف خود شیخ بشنویم:

«... چون «تائبان» و یاران ما بسیار گشتند، و بهر ناحیتی افتادند، ممکن نبود آمدن ایشان به هر وقتی، از ما درخواست کردند و سؤالها کردند

که مارا به هر چیزی از این طریقه‌ها اشارتی کند، تادل‌های مارا انسی و راحتی باشد، و یادگاری باشد. چون سؤال کردند روی باز زدن نبود، قوله تعالی: واما السائل فلا تنهر - چون چنین بود ابتدا کردیم بدین کتاب و آن را: «انس الثائین و صراط الله المبین» نام کردیم، و به هر چه ایشان درخواستند جهد کردیم تا این جمع کرده آید... و مقصود از جمع این کتاب آن بود که دوستان ما درخواست بسیار کردند که هر کسی در طریقت حق دعوی همی‌کنند، و ما را از حق به دانستن چاره نیست که ما حق را بدانیم و آن را پس روی کنیم؛ و هر کسی نوچیز دیگری می‌گویند، و ما در میانه متحیر می‌باشیم، و نمی‌دانیم که راه حق کدام است، باید که مارا به هر چیزی اشارتی کند، تا ما حق را از باطل باز دانیم، و در بدعت نیفتیم، و به دام شیطان و دیو مردم گرفتار نیائیم که ما بردست تو توبه کرده‌ایم و حق ما در گردن تو واجب است... اما بدان که این کتاب را آغاز کردیم نه برای جنک و تعصب را کردیم، و نه برای بدگفت مسلمانان را، و نیز نه برای آن تادرمیان مردمان مارا ثنا گویند و بستایند - از بهر این همه هیچ چیز نیست - الا از بهر رضای خدای عزوجل... چون به الهام حق می‌کنیم دانند که مدهانت نتوان کرد، و از آن این همه عذر در پیش باز می‌خواهیم که کسانی هستند که در راه بدعت افتاده‌اند، و نمی‌دانند که در راه بدعت می‌روند - مقصود ایشان نه بدعت است - این عذر از بهر ایشان می‌خواهیم، و این کتاب را از بهر ایشان می‌کنیم، تا بگویند درنگرند، و در اندیشند و باز گردند، و یا به قول ما باز نگردند باری داوری نکنند که ایشان را زیان دارد، و مارا زیان مؤمنان نباید، و ما این کتاب را از بهر سود ایشان می‌کنیم نه از برای زیان ایشان...» (از صفحه‌های ۲۰۱، ۳، ۹، ۱۰، مقدمه مصنف بر کتاب حاضر)

طبقه‌بندی مطالب و تبویب کتاب :

«انس الثائبین» کتابی است مفصل ، مفصل‌ترین اثر موجود از شیخ جام که در اختیار ماست ؛ نویسنده در این کتاب مباحث مورد نظر خود را برای سهولت مطالعه خواننده طبقه‌بندی کرده و آنها را به تعبیر خویش «بر ترتیب» در ذیل چهل و پنج باب در این کتاب می‌آورد :

«... و این کتاب را بر چهل و پنج باب نهادیم و بر ترتیب نشتیم ، تا اگر کسی در بابی از این ابواب نظر خواهد کرد بروی آسان بود (صفحه چهار از مقدمه مصنف).

هر مطلب در قالب مسئله‌ای جدا و مجزا از دیگر مسائل طرح می‌شود: «می‌پرسند که صوفی کیست ، و درویش کیست ؟ باب ۱۷» - «می‌پرسند که سماع چیست ، و سماع شاید یا نه ؟ باب ۳۵» - «می‌پرسند که پیر کیست که اقتدا را شاید ؟ باب ۱۰» - آنگاه نویسنده با طرز انشای ویژه خویش پاسخی فراخور آن پرسش می‌آورد .

صورت مسئله‌ها از دو جزء و بیشتر ترکیب می‌شود : «می‌پرسند که تقوی چیست ، و متقی کیست ، و اتقی کیست ؟ باب ۲۴» - «یا ، می‌پرسند که : عشق چیست ، و عاشق کیست ، و در راه خدا عشق شاید یا نه ؟ باب ۳۳» - و کم است مانند : «می‌پرسند که به سخن محققان ما را اشارتی کند ، باب ۴۴

کوتاه‌ترین بابها ، باب سوم است با عنوان : «می‌پرسند که توحید چیست و موحد کیست ؟» و طولانی‌ترین آنها ، باب چهل و سوم با عنوان : «می‌پرسند که مدعی صادق کیست ، و مدعی کاذب کیست ؟»

چشم داشت نویسنده از خواننده خویش :

ژنده پیل پس از ذکر عنوان بابهای چهل و پنج گانه کتاب ، از خواننده درمی خواهد که از سر تقلید در نوشته های وی ننگرد ، و اگر کسی را از سخنان وی چیزی در وقت معلوم نگردد بر آن داوری نکنند ، بلکه در آن در اندیشه تازیان کار نگردد :

« . . . هر چه درخواستند به تفصیل گفته آمد در این چهل و پنج باب ، و تا کسی را از این سخن چیزی در وقت معلوم نگردد بر آن داوری نباید کرد ، و در باید اندیشید تازیان کار نگردد . هر جا که اشکالی افتد هم آنجا حجت آن بنگردند تا باز یابند . . . و از سر تقلید در این کتاب نباید نگرست ، از هر نوعی در هر بابی فصلی تمام گفته آمد ، و همه از آن نوع گفتیم که ایشان درخواستند ، چون از این نوع خواستند از این نوع توانستیم گفتن . . . هر که را راه راست است ، و در راه وی خار بدعت نیست ، با ما بدین جنک نکند ، و هر که را در راه خلل است و سر جنک دارد ، جنک وی را خریداریم . . . این کتاب مخلصان و محققان را نازش است ، و مدعیان دروغ زن را و زندقان را گدازش . . . (از مقدمه مصنف بر کتاب حاضر ، صفحات : ۱۸ و ۱۹)

انصراف از مسائل شرعی :

اهتمام شیخ جام در این کتاب از آثار خویش بیشتر موقوف بر شرح مباحث صوفیانه ، و توضیح و تعریف مقولات و مصطلحات عرفانی ، و تبیین مسائل اعتقادی متصوفه ، و شرح نکته ها و اشاره های لطیف و معقول ، و وصف

جلوه‌های گونه‌گون تصوف و عرفان اسلامی با استیفایی تمام است. بدین سبب است که نویسنده در کتاب حاضر به «مسائل شرعی» نمی‌گراید، و عذر خویش چنین می‌خواهد:

«... اما بدانید دوستان ما که خواستیم تا مسائل شرعی که بدان حاجت است اندر اول این کتاب بیاریم، ولیکن اندیشیدیم که آن را کتابهای بسیار است، و دوستانی که این کتاب درخواستند گفتند: ما را از شریعت آن قدر که بدان حاجت است معلوم است، ما را به سخن راه روندگان به هر چیزی اشارت کند تا هر کسی را از راه حق نتوانند گردانید که راهنان بسیارند، پس ما به مسائل شرعی از این سبب مشغول نگردیدیم و به سخن راه روندگان به هر چیزی اشارت کردیم...»

(از صفحه چهارده از مقدمه مصنف)

معرفی نسخه‌های پنج گانه «انس التائبین» که در کار مقابله
و تصحیح مورد استفاده بوده‌اند و بیان برخی
از ویژگیهای آن نسخه‌ها

با صرف وقت بسیار، و اعمال فحس و کوششی دامن‌دار در راه
نسخه‌یابی از این کتاب، سرانجام به پنج نسخه از آن دسترسی حاصل شد.
از این دست نویسا... به شرحی که بیاید - سه نسخه از خارج: (کلکته،
تاشکند، هرات) و دو نسخه از داخل کشور به دست آمد.

در ایران نسخه دیگری را نیز می‌شناسیم و آن همان است که در
مقدمه کتاب «مفتاح النجات» ذیل فصل معرفی آثار شیخ جام از آن یاد شده
و متعلق است به کتابخانه شخصی استاد و محقق گرانمایه جناب آقای جلال‌الدین
همایی دامت افاضاته. فقید مبرور استاد بدیع‌الزمان فروزان‌فر ملخصی از
تمامی این کتاب مستطاب به خط خویش مرتب ساخته بودند که باید در
بین یادداشتهای به‌جای مانده از استاد رحمة الله علیه موجود باشد.

متأسفانه چاپ تمامت این کتاب در يك مجلد نظر به تفصیل آن ممکن
نکشت که کتاب به حجم زیاد مبتلا می‌شد؛ بدین سبب در مجلد حاضر از
ابتدای کتاب تا آغاز باب بیست و یکم: «می‌پرسند که حرص چیست، و همت
چیست و هر جا که حریمی است او را مردی با همت نام کردند! فرق میان
حرص و همت چیست؟» به طبع رسید، و بقیه ابواب در مجلد ثانی از این کتاب
خواهد آمد همراه با حواشی و تعلیقات لازم، و بعضی از فهرس سودمند، و واژه
نامه‌ای از همگی لغات و مصطلحات خاص و نادر کتاب، با اختصاصات لهجوی و
دستوری این متن - بدان امید که متتبعان و پژوهندگان علاقه‌مند را به کار
آید ان شاء الله تعالی.

نسخه‌های پنج‌گانه کتاب بر ترتیب قدمت و اهمیت :
 ۱- نسخه موجود در کتابخانه انجمن آسیائی بنگال واقع در کلکته :

نسخه‌ای است کامل بدون افتادگی با رسم خطی بالنسبه کهن در ۲۱۴
 وزن ، صفحات ۱۷ سطری ، به خط نسخ روشن .
 «ایوانف» خاورشناس فقید روس این نسخه را خوانده و به نقد آن در
 صورت مقالاتی جان‌دار به سال ۱۹۲۴ مسیحی در فهرست دست‌نویسهای مضبوط
 در کتابخانه انجمن آسیائی بنگال به شرح پرداخته است . و این است چند
 سطر از مقاله وی در باب این کتاب :

1169.

انس التالیین

UNSUṬ-TAṬBĪN.

E 20.

A rare exposition of the principles of Sufism, its ethics, and other cognate matters, by Abū Naṣr Aḥmad b. Abī'l-Ḥasan Nāmiqī Jāmī, i.e. the well known poet Aḥmad-i-Jām, who d. in 536/1144 (see concerning his biography and his poetical works Nos. 245 and 436 in this Catalogue). The shaykh, as stated by all his biographers, and even mentioned by himself in the preface to his work, was *ummī*, i.e. a man of insignificant education. The fact of his having been able to produce this and other works he explains by various supernatural causes, special Divine guidance, etc.

«ایوانف» در مقاله انتقادی خویش بر آن است که استنساخ این نسخه
 باید در قرن یازدهم هجری صورت گرفته باشد ؛ اما ملاحظه خصوصیات چشم
 گیر و درخور اعتنا در این دست نویس و مقایسه آن با سایر مخطوطات مشابه ،
 تاریخ کتابت آن را به سالهایی پیش از این تاریخ مسلم می سازد .

1- Ivnov Concise descriptive Catalogue of the
 Persian Mss. in the Collection of the :
 Asiatic Society of Bengal, Calcutta, 1924, N. 1169

«ایوانف» عنوان بابهای چهل و پنج گانه کتاب را در این معرفی نامه

جدا جدا به دست می دهد، بدین ترتیب :

AHMAD-I-JAM, D 536 1141

561

می پرسند که عقل چیست و عارف و عارفان. All the others are in the same style. It will therefore be more economical to mention here the subjects only :

1. توحید و موجود (f. 7).
2. معرفت و عارف (f. 9v).
3. عارف و عارفان (f. 12).
4. سنی و جمعی (f. 13v).
5. بیدار و بیداری (f. 16v).
6. عوا و هوادار (f. 26).
7. اخلاص و مخلص (f. 21v).
8. توبه و تائب (f. 29).
9. علم و عالم (f. 32v).
10. پیر کیست که اقتدار را شاید (f. 37v).
11. طالب و طالب (f. 41v).
12. عرید کیست و عرید را چه باید کرد (f. 40).
13. راه و راه (f. 47v).
14. شریعت و حقیقت (f. 45).
15. صوفی و درویش (f. 54).
16. توفیق و عوفی (f. 51).
17. عوفی و درویش (f. 58).
18. عبادتی و مبتدی (f. 61).
19. کرامات و معجزه (f. 75).
20. حرص و همت (f. 63).
21. دنیا، خالص و دنیا، عام (f. 77).
22. قناعت و قانع و در راه خدا قناعت (f. 79).
23. فقر و فقیر (f. 84v).
24. توکل و (f. 88v).
25. توفیق و عوفی و مبتدی (f. 90v).
26. شکر و شاکر (f. 93v).
27. فقر و فقیر (f. 102v).
28. فقر و فقیر (f. 106).
29. وجد و دیده (f. 112).
30. وقت و خداوند وقت (f. 116v).
31. عشق و عاشق و در راه خدا عشق شاید یا نه (f. 120v).
32. عشق و عاشق و در راه خدا عشق شاید یا نه (f. 118v).
33. در راه اولیا آفتاب کیست (f. 131).
34. سماج و سماج شاید یا نه (f. 140v).
35. تصدق و صدقه (f. 146).
36. شاید یا نه (f. 150v).
37. مواعین و مسلم (f. 153v).
38. خاطر خیر از خاطر شر بچه (f. 161v).
39. نیک گفتن و بد گفتن (f. 174).
40. مدعی صادق (f. 165).
41. سخن معصومان (f. 182).
42. مکاند ابلیس (f. 176v).
43. مدعی کاذب (f. 194v).
44. ادب با خلاق (f. 201v).
- 45.

«ایوانف» می نویسد: کتاب «انس التائبین و صراط الله المبین» شامل خصوصیات جالبی است و از این لحاظ می تواند با زبان «انصاری» در طبقات الصوفیه، مقایسه شود.

به اعتقاد «ایوانف» از بین بابهای چهل و پنج گانه کتاب «باب چهلم» تحت عنوان: «می پرسند که شاهد بازی شاید یا نه؟» از سایر ابواب بیشتر قابل ملاحظه و توجه است:

Of these *bābs* the most interesting is perhaps the 40th, shedding some light on the psychological grounds of Sufic erotic symbolism. The full title of the book, *ʿAsnāt-tāʾibīn wa ṣiṣṭat-ah mubīn* is given on f. 2. Copied apparently towards the end of the XIc. or beg. of the XIIc. AH. Beg.

از آن که کاتب نسخه در بعضی جاها کلمه یا کلماتی را که از متن انداخته بار دیگر در حاشیه آورده است نشان می دهد که این نسخه با نسخه مضبوطی باید مقابله و مطابقه شده باشد.

کاتب آیات و اخبار و جمله های تازی را هم سان با عبارات فارسی و بایک قلم نوشته، و بین دو مصراع از یک بیت، و یا ابیات یک قطعه شعر فاصله ای روا نداشته است.

هر چند کلمات، و واژه ها و استعمالات کهن در این نسخه در مقایسه با سایر نسخ این کتاب فراوان تر است اما نسخه از تصحیف، و سقطات، و غلطهای املائی فاحش ناشی از سهو کاتب که در مواردی گمراه کننده و مخمل به فهم مقصود نویسنده است مصون نمانده است.

کاتب غالباً به جای کسر اضافه «یا» نوشته است: «دری خزانه غیب»، و: «باری حقیقت» و: «نظاره گاهی ملک تعالی»، و «آبی روی»، و: «اخباری رسول»، و: «تاری مو» و از این قبیل....

و باز در پاره‌ای از موارد به جای الحاق «یا» به اسم، حرف آخر کلمه را با کسره به کار برده است: «آفتاب باشد در عالم» که این نوع استعمال محتمل است در مواردی باعث اشتباه و التباس شود، مثال: «هر نماز که قبله دل او از این نوع چیزی باشد آن نه نماز باشد» به جای: هر نمازی (= نماز گزار) که قبله دل او

استعمال «یا» به معنی «اگر» که در نسخه‌های جدیدتر از این کتاب همه جا به صورت: «اگر» آمده است.

نوشتن کلمات مرکب به تخفیف: زشتر، سختر، دوستر، بقر، و هیچیز و امثال آنها.

ولغات و استعمالاتی از این دست، اوگندن، (در سایر نسخه‌های کتاب: افکنندن)، وامن (با من)، بازو (با او)، فازان (با آن)، فازین (با این)، بستاخ، برزیدن، پاداشت، زورین (زبرین)، نبشتم، زفان، پدرو، تورش فریشتگان، خسپیدن، اسپ، و بسیاری دیگر که در واژه نامه بیاید. این نسخه به سبب امتیازاتی که بر سایر نسخه‌های موجود از این کتاب دارد به عنوان «نسخه اساس = ك» مدارکار تصحیح قرار گرفت.

۲- نسخه مضبوط در کتابخانه حاج حسین آقا ملک در تهران^۱:

شماره ثبت: ۴۰۵۴، در ۱۷۱ ورق ۱۶ سطری، با خط نستعلیق متوسط، آیات کریم، و احادیث و عبارات نازی کتاب برای این که از سایر مطالب

۱- عکس این نسخه و همچنین عکس نسخه کتاب: «سراج السائرین» یکی دیگر از آثار هیخ جام که در کتابخانه «ملک» نگهداری می شود با موافقت مالک خیراندیش آن، و پایمردی و لطف دوست فاضل و گرانمایه آقای احمد سهیلی خوانساری برای استفاده در اختیار این جانب قرار گرفت.

ممتاز باشد در بیشتر جای‌ها با شنکرف نوشته شده و بر روی آنها خطی نازک دیده می‌شود.

هر بابی در کتاب با بابی دیگر جدا می‌شود بدین گونه که کاتب در هنگام نوشتن باب تازه برای اینکه عنوان آن را از سایر نوشته‌ها در صفحه مشخص سازد حرف «باء» دوم را در کلمه «الباب» تقریباً به مقدار عرض صفحه امتداد داده است، مثلاً: الباب: الخامس

و بدین ترتیب صدور ابواب به خوبی از یکدیگر تمیز داده می‌شود.

تعداد ۹ ورق از ابتدای این نسخه ساقط شده و شروع آن از ابتدای باب سوم است: «می‌پرسند که توحید چیست، و موحد کیست؟» یعنی نسخه، مقدمه مصنف و فصل مربوط به ذکر عنوانهای چهل و پنج گانه کتاب، و دو باب اول و دوم را فاقد است.

نسخه «کتابخانه ملک» نسخه‌ای است مکتوب در اوایل قرن دهم هجری به ماه رجب سال ۹۲۸، دارای رسم خطی بالنسبه کهن، و بعضی از امتیازات و ویژگیهایی جالب توجه که بدین جهت جای آن داشت که در تصحیح این متن «نسخه اساس» به شمار آید، اما افتادگی اول نسخه و وجود سقطات و تصحیفات فراوان در متن، و درست خوانده نشدن بعضی از کلمات مانع آمدن از آن جا که این نسخه - پس از نسخه اساس - حائز اهمیت بیشتری است توضیح بیشتری هم در باب آن داده می‌شود:

القاب «شیخ جام» در فواتح بابهای این نسخه مفصل‌تر از چهار نسخه دیگر این کتاب ذکر شده است، برای مثال: باب پنجم در نسخه اساس پس از ذکر عنوان آن باب چنین آغاز می‌شود: «قال الصدر الامام، شیخ الاسلام قدس الله روحه العزيز» و در نسخه «ملک» چنین است: «قال الصدر الامام، شیخ الاسلام، قدوة المحققين، برهان الواصلين، ناصر عباد الله، سلطان اولياء الله»

محبی السنه ، قانع البدعة ، صاحب الكشف والالهام ، مقتدی الانام ، ابی نصر احمد بن ابی الحسن الجامی ثم الثامی قدس الله روحه العزیز » (رك حاشیه شماره ۱ صفحه ۲۰ از کتاب حاضر)

ابن تفصیل در هنگام استشهاد به آیات قرآن مجید نیز مشهود است، مثال: چنانك حق سبحانه و تعالی در کتاب عزیز خویش می گوید، و یا: چنانك در کتاب عزیز خویش می گوید قوله تعالی، و یا: همچنانك حق سبحانه و تعالی ما را خبر کرد در کتاب آنجا که خود گفت قوله تعالی - در صورتی که در نسخه اساس و نسخه های دیگر بیشتر بسنده می شود به: كما قال الله تعالی. در برابر این تفصیل در بعضی از موارد کاتب نسخه به ایجاز گراییده است، مثال: بسیاری از آیات کلام الله که در نسخه اساس و نسخه های دیگر به طور کامل نوشته شده، در این نسخه ناتمام مانده و با عبارت: تا آخر آیت، الی آخر، الآیه، الخ، ختم می شود. در بعضی از جای ها ترجمه پارسی خبر و حدیث را نیز انداخته است.

کاتب در امر «اعجام» قائل به صرفه جویی بوده است: بسیاری از حروف در این نسخه غیر منقوط کتابت شده به نحوی که خواننده در مواردی فراوان در تلفظ صحیح کلمات دچار تردید می شود.

چنین می نماید که این نسخه دوسه بار با نسخه های دیگر مقابله شده است: در بعضی از موارد کلمات و عباراتی که از متن ساقط شده در حاشیه صفحه به خط همان کاتب نوشته شده، و باز بعضی از افتادگیها به خط خوش نسخ، خطی غیر از خط کاتب نخستین در کنار صفحه ترمیم شده است.

کاتب نسخه علی التحقیق مردی کم سواد بوده و علاوه بر غلطهای املائی که در متن به چشم می خورد، در هنگام مقابله و یا تجدید نظر در این دست نویس، چیزهایی هم به سلیقه خویش بر آن افزوده است که یکی دو

مثال محض ارائه‌گه‌ونه آورده می‌شود. «درهر نفسی نودردی به دل وی درآید» را به‌صورت: «درهر نفسی تو دودی...» نوشته و بعد چون مقصود را ندانسته درزیر عبارت «تودردی» اضافه نموده: «توددی ظ - بدل» رک: کتاب حاضر ص ۲۵۳ حاشیه شماره ۹ و یا در متن خطی بر روی کلمه «زفان» کشیده و آن را به‌صورت: «زبان» تصحیح کرده است! ص ۲۷۱ حاشیه شماره ۳

هم چنین به‌جای: «چون چنبر حلقه‌ای باشد» به خطا نوشته: «چون چیزی خلق باشد.» آنگاه بالای کلمه «خلق» در نسخه «حقیر» وزیر آن کلمه «حلقه» افزوده است. و در جای دیگر زیر: «می‌برزد» نوشته: «می‌پردازد» نسخه بدل «ددیگر» را که عدد ترتیبی است و پس از آن در نسخه «سدیگر» آمده در هنگام کتابت به‌جا نیاورده، و آن را به صورت «ودیگر» نوشته است و از این قبیل ...

«کاتب» حرف «به» بر سر افعال را بیشتر با ضمه و اشباع آن تلفظ می‌نموده و آن را به همان صورت در کتابت خود دخالت داده است «روزگار بو بردم»، و: «بو بردند»، و: «بو بیند» و مانند آنها. علامت رمز این نسخه (نسخه محفوظ در کتابخانه ملک) در حواشی این کتاب «م» است.

۳- نسخه مضبوط در کتابخانه دانشگاه تاشکند:

شماره نسخه ۲۷۸۱. مشخصات این نسخه در فهرست دست نویسه‌های شرقی آکادمی علوم ازبکستان شوروی جلد سوم، تاشکند چاپ ۱۹۵۵ میلادی صفحه ۱۶۳-۱۶۶ به شرح آمده است. نسخه‌ای است کامل بی‌افتادگی در ۲۶۰ ورق صفحات ۱۵ سطری به خط نستعلیق خوش مکتوب به سال ۱۲۹۱ هجری به کتابت میرزا یوسف بخاری.

نام کتاب در اول نسخه: «انس التائین و صراط الله المبین» و در ورق آخر به صورت: «انس التائین و صراط الله المبین» نوشته شده است. عنوان بابها به تمامی در مقدمه ذکر شده، و هر کجا در متن بابی تازه گشوده می شود، کاتب برای سهولت دست یابی جوینده به مطالب کتاب، عنوان و شماره آن باب را در حاشیه ذکر کرده است.

از لحاظ اهمیت این نسخه پس از «نسخه اساس» و «نسخه ملك» در رتبه سوم قرار دارد. بسیاری از واژه‌ها به صورت کهن و اصیل خود در آن هم چنان دست نخورده و بدون تصرف مانده است، اما بی غلط نیست و بعضی از افتادگیها در آن موجب گمراه کردن خواننده در فهم سخن نویسنده می شود. گاهی در هنگام نقل اخبار و احادیث به پارسی، در این نسخه تفصیلی بیشتر از آنچه در نسخه اساس و نسخه‌های دیگر آمده دیده می شود، و نیز توضیح و تفسیری که احياناً در باب بعضی از مطالب در این نسخه دیده می شود در نسخه‌های دیگر نیست، برای مثال رك: به کتاب حاضر: ص ۷۲ حاشیه ش ۳ و ص ۷۵ ش ۳. کاتب «باء» بر سر اسمها و ضمایر را بافتحه مشخص کرده است: «بدو»، و: «بخانه» و «باء» بر سر افعال را با کسره «برو».

علامت رمز این نسخه (نسخه موجود در تاشکند) در حواشی با حرف «ت» معلوم شده است.

۴- نسخه «هرات» متعلق به آقای محمد اعظم جامی الاحمدی:

نسخه‌ای است جدیدالتحریر به خط نستعلیق خوش که به خط خود

۱- این همان نسخه‌ایست که مالک ارجمند آن آقای محمد اعظم جامی الاحمدی از اعقاب محترم شیخ احمد جام ساکن هرات به معرفی دانشمند محترم آقای مایل هروی شاعر و نویسنده و عضو انجمن تاریخ افغانستان برای مقابله و استفاده در چاپ این کتاب ←

آقای محمد اعظم جامی الاحمدی در سال ۱۳۲۰ شمسی مطابق ۱۳۶۰ هجری از روی نسخه‌ای که در اختیار داشته‌اند در ۵۸۵ صفحه ۱۵ یا ۱۶ سطری کتابت شده است. نسخه چنین ختم می‌شود: «کتابه احقر محمد اعظم بن شیخ سلطان احمد الجامی الاحمدی» آنگاه کتاب پس از التماس دعا از خواننده کتاب:

صرف شد سرمایه‌ام در فکر دنیای دنی

ای عزیزان از شما دارم تمنای دعا.

نوشته‌اند: «نقل با اصل مقابله شد».

همه جای این نسخه به خوبی و تمامی خواننده می‌شود. آیات کلام الله مجید، واحادیث نبوی، وامثال عرب و عبارات تازی کتاب با خط نسخی زیبا و روشن همراه با اعراب، از سایر مطالب کتاب مشخص و ممتاز شده است. کاتب محترم در ابتدای کتاب هنگام نوشتن عنوان با بها در برابر هر یک شماره صفحه‌ای را که آن باب در آن افتتاح می‌شود برای سهولت مطالعه جوینده مرقوم داشته‌اند. کاتب در تحریر این نسخه الحق رنج بسیار برده و کمال سلیقه را در آن بذل نموده‌اند.

بعضی از خصوصیات این نسخه که بی‌تردید از نسخه‌ای که کاتب محترم از روی آن استنساخ نموده‌اند به نسخه مکتوب ایشان راه یافته‌است، در چند سطر بعد هنگام معرفی نسخه پنجم این کتاب - به خاطر شباهت

→ در اختیار بنده گذاردند. از آقای جامی الاحمدی همچنین بسیار سپاسگزارم که با سماحت طبع نسخه‌های خطی «روضه‌المدنیین»، و «کنوز الحکمة» از آثار شیخ جام و نیز نسخه‌ای خطی از کتاب: «حدیقة الحقیقة» تألیف قطب‌الدین محمدنوه شیخ احمد جام را برای مطالعه به امانت به نگارنده لطف نمودند. این نسخه‌ها پس از رفع احتیاج برای ایشان باز پس فرستاده شد.

بسیاری که با آن دارد - يك جا بیان خواهد شد . علامت رمز نسخه متعلق به آقای محمد اعظم جامی الاحمدی در حواشی این کتاب « ج » است .

۵- نسخه مضبوط در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران :

شماره فیلم (۳۳۲۴) و شماره عکس (۶۴۴۳) در ۲۴۱ ورق صفحات خط کشی شده و شماره گذاری شده ۱۶ یا ۱۷ سطری به خط نستعلیق خوانا که در آن آیات کریم ، و اخبار نبوی ، و عبارات و ضرب المثلهای عربی همه به خط نسخ خوش همراه با اعراب مشخص شده است . کتاب نسخه در پایان کتاب «عبدالواحد» امضا نموده و تاریخ کتابت را سلخ مجرم الحرام ۱۲۴۹ رقم زده است .

اما با ملاحظه دقیق شیوه کتابت ، و رسم خط ، و طرز املاي کلمات ، و اسلوب صفحه بندی و نکته‌هایی از این قبیل به سهولت مسلم می‌شود که این دست نویس نسخه‌ای است جدید التحریر نزدیک به زمان ما و ظاهراً تاریخی که برای کتابت آن قلمداد شده سزاوار تردید و تأمل است . علامت رمز « نسخه مضبوط در دانشگاه تهران » در حواشی «د» است .

بنده باقر اثنی که در دست دارد چنین تصویری کند که این دست نویس ، با دست نویس آقای جامی الاحمدی (نسخه « ج » شماره ۴) هر دو از روی نسخه واحدی به وسیله دو کاتب و در زمانی نزدیک به هم کتابت شده‌اند ؛ تفاوت دو نسخه اخیر الذکر اندک است حتی غلطهایی که در هر دو نسخه راه یافته با هم مطابقت دارد .

از این رو هر آنچه از خصوصیات نسخه « د » ذکر می‌شود تقریباً به عینه در نسخه « ج » وجود دارد .

کاتب نسخه «د» تحت تأثیر لهجه محلی خویش بر روی بعضی از حروف

در این نسخه حرکت گذارده که از این حیث با نسخه «ج» تفاوت پیدای کند: نیر و (باب ۱۳)، نو (باب ۱۳) رو (باب ۲۷)، پرچین به جای پرچین (باب ۲۸) در رو (باب ۲۹)، توش (-تابش، گرما- بادوکسراول) و نظایر آنها. بعضی از تصرفاتی که در این نسخه اعمال شده در این جا برای نمونه آورده می شود؛ برای شواهد بیشتر به پاورقی صفحات کتاب حاضر مراجعه فرمایند.

«اندر» به جای «ایدر»؛ در اواخر باب ۴۲ در این مصراع: «نه روی شدن نه روی اندر بودن»

دیگر در باب کلمه «آخریان» (= مال التجاره، متاع، کالا) در دو جای از این کتاب دو نوع رفتار شده است: در يك جا آن را بالکل حذف کرده اند؛ اصل مطلب چنین است: «... اگر بازرگان سرمایه در این شهر به آخریان نیکو عوض کند سود بسیار کند» که بدین صورت نوشته شده: «اگر بازرگان سود بسیار کند مایه بر جای باشد» (از باب چهار دهم کتاب) و در جای دیگر صورت کلمه غیر از صورت حقیقی آن کتابت شده: «هر که در صرافی استاد نباشد سره می دهد و قلب می ستاند، آنکه خیر یابد که نقد به بهای آخر بآن دهد» (از باب سی و هفتم کتاب)

«فرا» ها که به فراوانی در نسخه اساس و دو نسخه دیگر به کار رفته اند بیشتر حذف شده اند، مثال:

به جای: «و چون فراپذیرند و گویند» نوشته شده: «و چون پذیرند و گویند» یا به جای «و فرمان دیو ملعون فرابرد» نوشته شده: «و فرمان دیو ملعون برد» (کتاب حاضر ص ۲۰۷ حاشیه شماره ۲) یا به جای «فرا»، «بر» نوشته شده؛ رك: ص ۲۰۵ ش ۱۷. به جای: «فازین کار و فازین سخن» در این کار و در این سخن» (ص ۲۰۴) و به جای: «بازیشان»، «با ایشان»

و به جای: «بازو»، «با او» به جای «از جایی فراز آید»، «از جایی برسد» «سیم» در بعضی موارد به جای «سدیگر» و همه جا «اگر» که در نسخه‌های دیگر به جای آن «یا» آمده است. «می»ها یا حذف شده‌اند و یا جای آنها عوض شده است: نسخه اساس: «می گواهی دهد» ج، د،: گواهی می‌دهد (ص ۴۰ ش ۶) بعضی از جمله‌ها اصلاً افتاده است: «و مرا چه سگالد و مرا فرا که سعایت کند» ص ۱۸۷ ش ۱۶ و در بعضی از جاها بی‌سببی بسط داده شده است: «به جای شیطان به وزیر بکشید» در ج، د: «هر جا که بروی عزیز باشی که تو راهبر و کاردانی کار بسیار است چون تو این فرمان شنودی آنگاه شیطان و زیر تو شود» (رک: کتاب حاضر ص ۲۰۹ حاشیه ش ۱۱) و یا به جای: «هر یار دینی و خدایی که در آنچه زبان دین یار او در آن است او در آن فروایستد نه یار است» در نسخه‌های ج، د، آمده است: «و هر که یار دنیایی و خدایی باشد و زبان یار خویش بیند اگر در آن فروایستد و خب کند وی در یاری درست نیست» رک: ص ۱۹۳ شماره ۱۰.

«شنا کردن» به جای: «آشناب کردن» ص ۲۸۷ ش ۱۲ و ۱۳ و به جای «واهن رسد» ترجمه پارسی: «لقینی» نوشته شده: «و باهن رسد» ص ۲۹۴ ش ۲

حذف کلمه دستوری (= اذن، رخصت) از نسخه «د».

به جای: «هیچ کس در باغ نتواند شد بی دستوری باغبان، و هیچ از باغ بیرون نتواند آورد بی دستوری وی» در نسخه «د» چنین آمده است: «هیچ خرابی نشود، و بیگانه خیانت نکند، و نتواند کرد، و کسی بی رخصت! در نتواند آمدن و همواره باغ پر نعمت باشد» (ص ۲۰۷ ش ۱۱)

معرفی نسخه‌ای دیگر از کتاب «انس الثائبین» که نسخه تازه نوشته و ناقصی است در صفحه ۱۷ از مقدمه این جانب بر کتاب «مفتاح النجات»

آمده است .

شیوه‌ای که در تصحیح این متن به کار رفته است

پیش از این در فصل مربوط به معرفی نسخه‌های پنج‌گانه «انس التائین» که در کار مقابله و تصحیح این کتاب مورد مراجعه و استفاده بوده‌اند، مشخصات نسخه‌ها و تاحدودی خصوصیات هر یک به اجمال بر شمرده شد. از ملاحظه آن فصل و شناسایی نسخه‌ها به خوبی دانسته می‌شود که چاپ هر کدام از آنها بالاستقلال بی‌اعتنایی به سایر نسخه‌های موجود از آن کتاب به سبب وجود بیش و کم افتادگیها، غلطها، تصحیفها، و تصرفات بجا و نابجای نسخ و کاتبان دز آنها مقرون به مصلحت نیست مگر آن که همگی با هم به دقت مقابله و مطابقه شوند و در نتیجه از آن میان متنی منقح و پاکیزه بیرون آید و به زیور طبع آراسته شود.

با این اندیشه ابتدا نسخه‌ها یک به یک از جنبه‌های مختلف مورد بررسی و معاینه قرار گرفت و خصوصیات هر کدام جدا جدا یادداشت شد تا پس از سنجش آنها با یکدیگر معلوم شود کدام نسخه کاملتر و مرغوبتر و صحیح‌تر، و کهنه‌تر است و از این جهات نسبت به سایر نسخه‌ها رجحان دارد. با این مقایسه به نظر رسید که نسخه متعلق به کتابخانه انجمن آسیایی بنگال (نسخه کلکته) که پیش از این وصفش در صفحه ۱۴ گذشت شامل خصوصیاتی است که سزاوار آن است که به صورت نسخه اساس مدار کار تصحیح این کتاب قرار گیرد. چهار نسخه دیگر کتاب برای کمک در کار مقابله فراخوانده شدند؛ نسخه «ملک» دیرتر آمد که ورقی چند از آغاز افتادگی داشت.

پس آنگاه در طول يك مقابلهٔ پی گیر و توأم با رعایت بسی طرفی و امانت هر گونه تفاوت نسخه های چهارگانه با نسخهٔ اساس بسا معیاری دقیق سنجیده و با شماره‌های مخصوص در حاشیه ثبت شد. درحین مطابقه و ضبط اختلاف نسخ مقداری بسیار از نکته های قابل ملاحظه لغوی، دستوری، لهجوی از خلال نسخه‌ها به دست آمد و در پاورقی یادداشت شد؛ باشد که از نظر لغت و دستور زبان فارسی به کار آید.

در این مقابله سهمی ولو ناچیز نصیب اعمال سلیقه و ابتداء رأی شخصی نکشت، و تا آن جا که مقدور بود کوشش شد صحیح‌ترین صورت کلمات و عبارات و جملات متن با مقابلهٔ نسخ به دست داده شود و از هر گونه تصرفی در آن جدا خودداری شود.

کلمات یا عبارات ساقط شده از نسخهٔ اساس با ملاحظهٔ آنچه در چهار نسخهٔ دیگر آمده بود ترمیم شد. از ذکر غلطهای کاتبان نسخهٔ اساس و نسخه های دیگر در املاي کلمات تازی و پارسی خود داری شد و صورت درست آنها به ثبت رسید.

در رسم خط نسخهٔ اساس تغییری فاحش داده نشد جز در مواردی محدود تا مهجور نباشد و با مذاق خوانندهٔ امروز مناسبت داشته باشد.

در نسخهٔ اساس حرف نفی «نه» هر کجا جدا از کلمه نوشته شده بود صورت آن همانگونه حفظ شد.

احیاناً اگر در یکی از نسخه های بدل واژه‌ای اصیل‌تر و کهنه‌تر به نظر می‌رسید با احتیاط و تأنی تمام به نسخه اصل - با یادآوری در حاشیه - نقل شد.

شعرهایی از مصنف کتاب که جای جای به مناسبت در این متن آمده است اما متأسفانه دستخوش تصرف کاتبان و نسخه نویسان گشته و در نتیجه غالباً دچار

اختلال وزن و از هم کسینختگی معنی و نظم طبیعی، و یا ازدیاد و نقصان و تقدیم و تأخیر در مصاریع و ابیات شده بود، با مراجعه به کتابهای دیگر نویسنده که در پاره‌ای از آنها این اشعار تکرار شده و باز مقابله و مقایسه آنها با اشعار مسلم الصدور از شیخ، مذکور در دیوان وی (رک: مفتاح النجات ص ۲۹-۲۴) صورت اصیل آنها به دست آمد و در متن با یادآوری در حاشیه نوشته شد.

آیات شریف کلام الله مجید که در این متن آمده همگی با قرآن کریم مقابله شد؛ آنگاه صورت کامل و صحیح آیه، شماره آیه، نام و عدد سوره با ذکر شماره و صفحه متن کتاب حاضر، در فهرست آیات ص ۲۹۹ به ثبت رسید.

با استقصایی فراوان در همه کتب و منابع حدیث که دسترسی بدانها مقدور بود، سلسله اسناد و وسایط احادیث شریف مذکور در این مجلد جستجو شد؛ در این کار از ذکر غلطهای املائی نسخه‌ها در نقل احادیث و نیز آوردن صورتهای متفاوت یک حدیث در حواشی خودداری گردید بلکه صورت صحیح آنها و وجوه مختلفی که روایت شده‌اند با ذکر نام مأخذ، شماره صفحه تاریخ چاپ و محل چاپ (اگر مرجع حدیث به طبع رسیده بود) در فهرستی الفبایی فراهم آمد و ضمیمه این کتاب شد. امیدوار است مطالعه این بخش بتواند تا حدودی جواب‌گوی نیاز پژوهندگان در این باب باشد.

در باب ضرب‌المثلهای تازی و پارسی و گفتار بزرگان که در این مجلد آمده است نیز بر همین ترتیب عمل گردید، و درست‌ترین صورت آنها در منابع معتبر جستجو شد و به ثبت رسید.

علی‌العجالة فهرستی الفبایی از لغات و اصطلاحات و ترکیباتی که در مجلد اول این متن آمده است برای سهولت مطالعه خواننده ارجمند در پایان

کتاب آورده شد و توضیحات لفوی تمامت کتاب به واژه نامه تفصیلی در پایان مجلد دوم موکول گردید.

چند علامت اختصاری که در تصحیح این متن در حواشی کتاب به کار رفته است

ك : علامت اختصاری نسخه اساس (کلیکته)

م : علامت اختصاری نسخه کتابخانه (ملك)

ت : علامت اختصاری نسخه کتابخانه دانشگاه تاشکند

ج : علامت اختصاری نسخه آقای محمد اعظم جامی الاحمدی.

د : علامت اختصاری نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

در نقطه گذاری مطالب علاوه بر نشانه‌های قراردادی متداول :

نقطه (.) ، ویرگول (،) ، نقطه و ویرگول (؛) ، دو نقطه (:) ، علامت تعجب

(!) ، علامت استفهام (?) و نشانه‌هایی از این دست که موارد استعمال آنها برای

همه به خوبی مشخص و شناخته شده است دوسه علامت دیگر نیز به کار رفته‌اند:

علامت : * برای توضیح مطلبی

علامت [] برای نشان دادن آنچه از نسخه اصل ساقط شده اما از نسخه‌های

دیگر در مقابله به آن افزوده شده است.

علامت () جای حروف یا کلماتی که احیاناً در نسخه اساس و نسخه

بدلها نیامده اما برای رعایت ربط مطلب به متن افزوده شده است.

و دیگر این علامات :

ع : به جای علیه السلام . ص . ع : صلوات الله علیه .

ص . ع . س : صلوات الله علیه وسلم . الخ : الی آخر .

ص (صفحه) ، س (سطر) ، ش (شماره) .

سبک انشاء و اسلوب نگارش این کتاب

«انس التائبین» - همان گونه که بیشتر اشاره شد - متنی است «صوفیانه» با نثری نرم، پخته و روان و آمیخته با چاشنی مطبوع و دلپذیر از اصطلاحات و ترکیبات شیرین متداول در محاوره مردم خراسان.

داوری است نه برگزاف اگر «انس التائبین» را به سبب همه امتیازات و خصوصیات شگرف و کم نظیری که دارد و مقداری از آن در مجلد اول این کتاب ملاحظه می شود «شاهکار» شیخ جام بشماریم؛ شاهکاری ارزشمند، و سرآمد، و همه ستودنی.

لحن منبری و شیوه خطابی احمد جام در این گفتارها و قرائن دیگر تأییدی است بر قبول این نظر که کتاب حاضر باید از «امالی» شیخ باشد؛ بدین سان که شاگردان و مریدان از مجازات و مجالس وی که عمده آنها به صورت سؤال و جواب در بحثی آزاد ترتیب می یافته یادداشت می گرفته، و آن ملفوظات را برای ضبط به کتابت درمی آورده اند؛ مثالی از چگونگی طرح پرسشها:

«... می پرسند که شاهد بازی شاید یانه؟ که قومی شاهد بازی می کنند،

آن چیست؟ هر کس امردی با خویشان می برند که این شاهد ماست! ما

در آن راه نمی‌دانیم؛ ما را خبر کند تا آن چیست، و آن راه چیست، و می‌شاید یا نه؟ - الجواب، وبالله التوفیق ... (از باب چهارم)

وبی‌تردید این یادداشتها - چنان‌که به‌زودی در جای خود بیاید - برای يك ملاحظه‌نهایی و ترمیم از قلم افتادگیها، و هم پیش‌گیری از دوباره‌گویی مباحث پیشین، دیگر بار بر شیخ خوانده می‌شده است.

اصطلاح «بردادن» که جای جای در این کتاب به چشم می‌خورد یکی دیگر از آن قرینه‌هاست که می‌رساند که مقولات شیخ احمد در صورت «املا» تقریر می‌شده است:

... مفوض آن باشد که آنچه بردادم اگر وی را پیش‌آید هیچ دروی ننگرد - باب ۱۶ .

... و این همراه که بردادیم در این طریق تعبیه کردند - مقدمه کتاب

ص ۹ .

... و این که بردادم نزلی و چاشنی است در خورد آنچه خواهد بود اولیای خدای عزوجل را - ص ۹۷ س ۱۲ .

... بدان که کسی نام درفش، و نیشگرده، و کالبد، و کوبه، و یا موسی و

امثال این بردهد او نه کفشگر باشد - ص ۱۱۲ س ۲

آنچه بردادم چنین باشد - باب چهارم^۱ .

جمله دعایی «قدس الله سره العزیز»، «قدس الله روحه العزیز»، و یا «رحمة الله علیه» پس از نام و کنیه شیخ در آغاز بابها مؤید این احتمال

۱- استاد فروزان فرمی فرمودند که در «بشرویه» و نواحی اطراف آن، و در بعضی

دیگر از شهرهای خراسان اصطلاح «بردادن» = «وردادن» در معنی «املا» اصطلاحی رایج و عام است. فقیه سعید رحمة الله علیه به این مثال از قول اهالی آن سامان استشهاد می‌نمودند:

«مُولَوْرْمَدَم» تو بنویس .

است که کار نسخه گیری و تکثیر این «امالی» پس از وفات شیخ وبا افزودن الهابی از قبیل: حجة الحق، قطب العالم، الداعی الی الله، حاکم العدل، قانع البدعة، محیی السنة، امام الفریقین، و مانند آنها به دست مریدان صورت گرفته است. بین مطالب بابهای «سوم» و «چهارم» و «ششم» این کتاب و بابهای «اول» و «دوم» و «سوم» کتاب «مفتاح النجات» مشابهت بسیار دیده می شود؛ این معنی می رساند که سه باب یاد شده در کتاب اخیر الذکر باید مأخوذ از: «انس الثائبین» باشد؛ زیرا تأثیر این کتاب به سبب ارزش و اهمیتی که دارد در بعضی دیگر از آثار نویسنده که پس از آن نوشته شده اند به خوبی پدیدار است.

به هر تقدیر نشر کتاب نثری است ساده و غیر مصنوع که از نظر کوتاهی جمله ها، به کار نرفتن لغات مهجور و دور از ذهن، به کار نرفتن پیشاوندها و پساوندهای کهن به فراوانی در معانی گوناگون، دور ماندن از سجع و مواز نه و پیرایه سازی و صنعت بازی در کلام، نزدیک بودن به لهجه محاوره، و هم به سبب احتوای مقداری بسیار از واژه های سره و اصطلاحات اصیل و دست نخورده زبان فارسی، و امتیازات چشم گیر دیگر، سزاوار آن است که مورد کمال توجه و اعتنا قرار گیرد.

نویسنده در طرح مباحث جانب اختصار را نیکو نگاه می دارد، و بی آنکه نکته نکتہ دقیق و سزاوار بسطی از سخن وی فوت شود با استادی خاص از اطباء ممل می گریزد و دامن مطالب را برای نتیجه گیری به نرمی فراهم می آورد. برای مثال در آغاز باب یازدهم؛ در بخش مربوط به آداب مرید و مراد گوید: «می پرسند که مرید کیست، و مرید را چه باید کرد تا در ارادت درست آید؟ جواب باز دادیم که مرید را چه باید کرد و هر چه مقصود بود

گفته آمد؛ در هر يك از آن اخبار و آیات بسیار است اما نگفتم تا دراز نگرده، اگر به سر نمی شود، و چیزی دیگر می باید گفت، گفته آید، ص ۱۳۷، مثال دیگر: این است شرط ایمان که مجمل گفته آمد؛ هر چند که این جمله را تفصیلات بسیار است و یاد کردن این جمله در این کتاب ممکن نبود که دراز گردد. باب سوم ص ۴۱-۴۰

و رعایت اختصار را از تکرار مطالب پیشین تن می زنند، و خواننده را به فصل مربوط حواله می دهد:

.... راه شریعت هزار مقام نورانی است چنان که در اول کتاب گفته آمده

است - ص ۱۶۶

.... بیان سنت و جماعت در اول کتاب گفته آمد که چه باید کرد -

باب ۳۵.

.... در باب مکائد برخی از آن گفته آمده است - ص ۲۷۰

دیگر از خصوصیات سبک نگارش و امتیازات سخن شیخ جام الحن دوستانه و اخوانی اوست با خواننده خویش، به ویژه در هنگامی که مطلب روی به پایان می رود، و وقت آن است که از آنچه گفته شده نتیجه گرفته شود:

... الحذر، الحذر! ای دوستان و عزیزان من قرین بد پدرود کنید.

ص ۱۵۵

... ز نهار ای برادران! در این کوی نروید که این نهار سلامت است و

نهار حقیقت است - ص ۱۷۰

... ای دوستان و عزیزان! حذر کنید از چنین قوم، و چنین راه، و چنین

سیرت که این راهی است که همه بی راهیها در زیر این است - ص ۱۸۱

... ز نهار ای برادران و عزیزان من! گوش فرا گردارید، که سیاد بس

استاد است، و شب و روز در پی ما می آید - ص ۱۷۹

... ای دوستان عزیزان من! هر که می باید که باغ دین او به سلامت بماند، دزد و دیو و دیو مردم طاعت او نبرد، بروی بادا که پاسبانی دل کند، و فرمان دیو ملعون فرانبرد (ص ۲۰۷)



برای مثال نمونه ای چند از هنر نمایهای شگرف و دلاویز نویسنده کتاب در پرداخت سخن و انشای مطالب در این جا آورده می شود؛ بایک مراجعه اجمالی به متن کتاب شواهد بسیار تری^۱ در این باب می توان یافت.

۱- «تمثیل و تشبیه»

«دل بی پاسوان» و «باغ بی باغبان»: مثل دلی که پاسوان ندارد، چون مثل باغی است که باغبان ندارد، و در و دیوار ندارد؛ هر چند که خداوند باغ آن را عمارت می کند، و آب می دهد، و درخت می کارد، و هر چه ممکن باشد، در عمارت کردن باغ می کند، چون در و دیوار ندارد، همه کار وی ناکرده باشد، و رنج وی ضایع باشد ... اما چون در و دیوار محکم باشد، و باغبان در باغ باغبانی می کند، و باغ گوشه ی دارد، هیچ کس در باغ نتواند شد بی دستوری وی، و همواره باغ با نعمت باشد و آبادان، اما اگر یک رخنه در باغ پیدا آید، دزد در شود و نعمت از باغ ببرد (ص ۲۰۶ و ۲۰۷).

شریعت و حقیقت:

مثل شریعت چون مثل ماه نو است: نخست شب تاریک باشد و باریک

۱- «بسیارتر» مأخوذ است از نوشته نویسنده کتاب:

«بسیار کس باشد که چشم روشن می نماید، و در وی بصراصلی نباشد، و بسیارتر

باشد که در دیده علتی باشد ... ص ۳۰ س ۲»

نماید، پس هر شبی که در وی می‌گردد روشنایی وی می‌افزاید، و نور وی زیادت می‌گردد، و تاریکی شب می‌برد، چون ماه تمام شود بس فرقی نباشد میان شب و روز، شریعت هم چنین باشد:

نخست اندك اندك به كار می‌در آید، و ظلمت هوی و بدعت می‌برد، تا چنان باشد که حقیقت شریعت نماید و شریعت حقیقت. شریعت ماهتاب است و حقیقت آفتاب: آفتاب که بر آید ماهتاب را سلطانت نباشد، اما اصل ماه بر جای است، سلطانت آفتاب را باشد.

..... مثل شریعت چون جوی آب صافی است، و مثل حقیقت چون دریای ژرف است: اگر چه آب جوی صافی باشد چون اندك آب تیره فراوی بندی آب از حال خویش بگردد، و دریا اگر همه سیلهای عالم فراوی بندی يك ذره گردش نیارد ...

مثل شریعت چون درخت است، و مثل حقیقت چون بار درخت: هر که در باغ رود که درخت نو بود که بار ندارد همه در درخت نگرند که درخت چگونه است، اما چون درخت بار بگیرد، همه در بار نگرند، زیرا که بار خود بر اصل گواهی دهد. اگر بار نیکوست درخت اصلی است، و اگر بار نه نیکوست درخت در اصل تباه است ...

... هر که را ظاهر به شریعت آراسته نباشد نگر به سخنان او غره نشوی که ظاهر گواه باطن است چنان که درخت جای میوه است، و نه نیز هر کجا ظاهر راست و پیراسته باشد باطن دارد، هم چنان که نه هر جاکه درخت باشد میوه دار باشد و نه هر جاکه جوز باشد مغز باشد ...

... نه هر که از حقیقت سخن بگوید حقیقت دارد یا حقیقت داند، هم چنان که نه هر که از گنج سخن گوید گنج دارد، یا از زرسخن گوید زرسخناس بود، یا هر که از مبارزت سخن گوید مبارز بود ... اگر هر که از چیزی

سخن گفتی آن چیز بودی کارها آسان بودی، اما نه چنان است ...

صفحات : ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷ و ۱۶۸

«درخت» و «بیخ درخت» :

مثل ایمان چون درخت است، و مثل توکل چون بیخ درخت؛ درخت که بیخ ندارد نه اصلی باشد درختی که بیخ ندارد، بدان بس امیدنی نتوان داشت

آخر باب ۲۵

«تن» و «دل» :

مثل تن و دل چون مثل صدف است با در : صدف همه در رنگ و شکل يك سان است، اما در يك صدف مروراید است و در یکی در یتیم است هرگز در قیمت برابر نباشند. هم چنین آدمی همه آدمی است. و آدمی می خوانند هم چنان که صدف همه صدف می خوانند، اما آن صدفی که در آن در یتیم باشد، به جز غواص قدر آن نداند

ص ۱۰۱ و ۱۰۲

«پیر» و «مرید» :

مثل پیر مشفق چون کبوتر است، و مثل مرید چون کبوتر بچه باشد : کبوتر که بر بچه مشفق باشد گرد عالم در می گردد، و از سر هر دمی حلق آویز، و از سر هر تله ای جان او بر، دانه ای می رباید، تا آنکه که حوصله خویش پر بر آرد - از آنچه طعمه آن بچه باشد - آنگاه به سر آن بچه آید، آن بچه نیازی بیارد، و بال خویش بجنباند، و کبوتر بدان ننکرده که چه رنج بردم تا این دانه به چنگ آوردم، در وقت با آن نیاز آن بچه نکرد، هر چه در

حوصله خویش دارد به حوصله آن بیچه رساند، و غذای جان خویش غذای جان وی کند. شفقت پیر کم از آن کبوتر نباشد، و نیاز مرید کم از آن کبوتر بیچه نباید که باشد، تا مقصود حاصل آید

ص ۱۳۵ و ۱۳۶

«یک شهر و دو پادشاه» :

مثل تن آدمی با عقل و هوی چون مثل شهری است که دو سلطان در آن شهر باشند، و هر یک طمع دارند که شهر از آن من است و مرا باید، همواره بایکدیگر جنگ و پرخاش می کنند، و در این شهر فتنه و جنگ و خون ریختن می باشد تا شهر از دو سلطان یکی بگیرد.... هر که را سلطان هوی شهر او بگرفت و عوانان خویش را بدان شهر گماشت، هلاک از آن شهر و از وی بر آمد ...

ص ۹۳

«بازرگان» و «سرمایه» :

مثل راه خدای عزوجل چون مثل شهری است، و مثل راه روندگان چون مثل بازرگان، و مثل نفس ما چون مثل سرمایه بازرگان است ... مثل بندگان خدای عزوجل که نفس در هوی و در باطل به کار می برند و به فرمان کار نمی کنند، چون مثل بنده ای است که خواهی زهر و سیم بسیار فراوی دهد، و وی را به بازار گانی فرستد به شهری که ... خدای عزوجل بانبندگان خویش هم این کرد : ما را به دار دنیا فرستاد، و نفس ما سرمایه ما کرد ...

صفحات ۱۷۵، ۱۷۶ و ۱۷۷

«تیغ» و «تیغ زن»:

مثل عقل با عاقل چون مثل تیغ بر آن است که به دست کسی دهی که بدان تیغ هم دشمن توان کشت و هم دوست ... تیغ به دست هر که هست بر آن است و قیمتش به جاست، در قیمت و بر ندگی تیغ هیچ خلل نیست، ولیکن کار فرماینده نه بر آن جای زد که می بایست زد، خلل با کار فرماینده گردد نه با تیغ ...

صفحات ۲۱ و ۲۲

«آفتاب» و «خانه تاریک»:

مثل معرفت چون مثل آفتاب است، و مثل دل چون خانه تاریک است، و مثل عاقل چون خداوند خانه؛ هر آن گه که خداوند خانه، خانه را تاریک بیند عقل او تقاضا کند که روزن خانه باز کن تا خانه روشن شود ...

ص ۲۵

«چشم» و «نور چشم»:

مثل عقل و عاقل چون مثل چشم است، و مثل معرفت چون نور چشم است: عاقل بسیار بود که هر چند تو فراوی می گویی چشم باز کن باز نکنند، و بصر وی بر جای باشد، و آن بسیار کس باشد که چشم روشن می نماید و دروی بصر اصلی نباشد، و بسیار تر باشد که در دیده علتی باشد اگر خواهد که بنگرد نتواند نگر است و نبیند، و نور بصر ندارد ...

و کس بود که هم چشم دارد، و هم نور بصر دارد، و همی خواهد که بنگرد اما چشم او درد دارد، و به دارو حاجت است ...

صفحات ۲۹ و ۳۰

«نبی» و «ولی» :

مثل «نبی» و «ولی» چون مثل دو درخت نیکو بود : اما يك درخت عود بود و ديگر درخت هم نیکو بود و باردار است اما اصل آن نه عود است اما بار نیکوتر می دهد ، و روا باشد که درختی بود که بار او نیکوتر از باز درخت عود باشد، اما عود خود در اصل چیز دیگر است، هرگز برابر نباشد بار درخت عود با درختان دیگر...

ص ۲۸۸

«زر و سیم» و «دکان دار» :

مثل عبادت بنده چون مثل زر و سیم است، و مثل قبول حق چون مثل دکان دار است، و مثل این حدیث چون بازار شهر است: چون کسی زر و سیم فرا بازار برد، فرا نزدیک دکان دار رود و گوید: بدین زر و سیم مرا چیزی فروش؛ گوید: چه خواهی؟ گوید: فلان چیز. دکان دار نگوید که این مخر چیزی دیگر خر، هر چه او خریداری کند فراوی دهد ...

صفحات ۲۵۹ و ۲۶۰

«مرغ وحشی» :

مثل کرامات کسبی هم چون مثل مرغی باشد وحشی : به رنج بسیار بتوان گرفت، و به خواب و به غفلت از دست او وا بشود. هر که او مرغ وحشی به دام آرد ، اگر ایمن بختسد مرغ از دست وی ببرد و غم و حسرت بماند . مرغ را چون فراچنگ آوردی بیدار باش تا نی واپرد ...

ص ۲۵۲

«دانه» و «زمین» :

مثل سبقت و عنایت ازلی چون مثل يك دانه گندم باشد که کسی در

زمین افکند: هر که گندم دیده باشد، تا هزار بار آن شاخک رسته بیند
داند که آن گندم است؛ بسیار گرما و سرما به سر وی آید، هر یک چند به
حالی دیگر می گردد تا آن گاه که خوشه بر آرد، و باز گندم گردد، و هر یکی
را هفصد بار آرد. اما هر که گندم ندیده باشد و احوال آن ندیده باشد آن را
بد فرا تواند ستد...

ص ۲۳۸

«هر مرغی با هم تای خود پرد» :

... نور با ظلمت آرام نگیرد، نور با نور آرام گیرد، هر جنسی با جنس
خویش رود، چنان که گفته اند: کل طائر یطیر مع شکله، «هر مرغی با هم تای
خود پرد»...

ص ۲۷

«خرمن سوخته» :

«خرمن سوخته سوخته خواهد خرمن»، باز ماندگان (نسخه بدلها :
باز ماندگان) همه را همچون خویش باز مانده خواهند ...

ص ۵۳ و ۱۵۲

«گر به بچه و مادر» :

شاگرد از استاد همان آموزد که بیند؛ گفته اند که : گر به بچه بانگ
از مادر آموزد ...

ص ۱۳۰

«کردان راه گم کرده» :

عمر رفت و روزگار به باد دادیم، تا مگر این عمر گذشته را باز دریابیم،
و کار از سر گیریم؛ مردمان در مثل چنین گویند : کردان راه گم کردند با سر

پی آمدند ، خرد ما باید که از آنِ کردی کمتر نباشد...

صفحات ۲۳۶ و ۲۳۷

«بط بچه» و «آشنا» :

... اما طینت انبیاء کاری دیگر دارد ، و فضل طینت را کار دیگر است؛ هم چنان که مردمان در مثل گویند : بط بچه را آشنا نباید آموخت که او آشنا کردن از شکم مادر بیرون آورده است ...

ص ۲۸۷

«بنیاد» و «والاد» :

... ایمان بنیاد کار است ، و چون بنیاد قوی نباشد ، بالا و والاد بر توان نهاد و مثل آن مقام چون والاد است ، و مثل ایمان چون بنیاد است؛ بنیاد قوی باید تا والاد بر توان نهاد ... هر بنیادی آن را نشاید که والاد بر آن نهی ...

باب ۳۵

«رستم» و «رخش» :

... ایشان را هم ایشان دانند ، چنان که در مثل گویند که : «رستم را هم رخش رستم کشد» ؛ بوذر بوز جانی گوید :

يعرفنا من كان من جنسنا و سائر الناس لنا منكرون

باب ۲۶

«گوشت» و «نمک» :

... چون نمک تباه شود گوشت به چه به صلاح آید ... ؟

باب ۲۵

«از کوزه همان برون تراود که در اوست» :

... مرد را از بد گفتن آن بد بس باشد که بر بدگوهری خویش
گواهی می‌دهد، و نیکوگوی را بس بود که گفت ... نیکوی او بر اصل پاک او
گواهی می‌دهد، و مردمان در مثل چنین گویند: از کوزه ...

باب ۳۹

«مار» و «قراء» :

... با مار در سوراخ به از آن که با قراء در صومعه؛ زیرا که مار که
گذرد، زیان جان بیش نبود، اما قراء که بگذرد هم جان بگذرد و هم ایمان ...

باب ۲۷

«دوست» و «آینه» :

در مثل چنین گویند: چون کسی را ندانی در دوست او نگر تا دوستی
باکه دارد و دوست او کیست؛ و گویند که: دوست آینه دوست باشد، و از
دوست دوست را توان شناخت.

باب ۲۷

«بازگشت به اصل» :

... این حدیث را اصلی است با اصل خویش گردد، چنان که
گفته‌اند: کل شیء یرجع الی اصله .

ص ۱۴۳

«چراغ مستعمل» و «آفتاب» :

هر کاری که رنگ عنایت ازلی ندارد چون چراغ مستعمل تست، و

هر چه رنگ عنایت ازلی دارد هم چون آفتاب و ماهتاب و ستاره است : نه کس تواند بر آورد، و نه کس تواند فرو برد، و نه کس تواند که نور و ضیاء ایشان کم و بیش کند ...

ص ۲۳۳

«آهن» و «کوره» :

... او را بدین مصائب پاك كند : هم چنان که آن مرد آهنگر آهن ریزه در آتش برد، و بدان سندان فرو کوبد و پاك بکند، خدای عزوجل این کس را هم چنین در بوته بلا بدارد، و بر سندان محنت نهد، و به خایسك تعظیم فرو کوبد تا چنان پاك از میان بر آید که می باید ...

صفحات ۲۵۴ و ۲۵۵

«غبار» و «نور آفتاب» :

... غبار هوا کی تواند که توش و ضیاء آفتاب ببرد؟ اما دیده ما را يك ذره خاك حجاب كند، و آفتاب تاريك نمايد، و بی توش و بی ضیاء نماید : اما همه خلل با دیده ما می گردد، و آفتاب خود به جای خویش است، زیادت و نقصان نپذیرد، زیادت و نقصان در من و تست نه در آفتاب ...

ص ۲۳۰

«هر درخت رطب نیارد» :

... نه هر کارکننده ای را کار فرا پذیرند، و نه هر آمده ای را در باز کنند، و نه هر کارنده ای را تخم به بر آید، و نه هر تماینبده ای را عزیز کنند، و نه گفت هر گوینده ای را فرا نیوشند، و نه هر درخت رطب بار آرد ...

ص ۸۲

«خرمای طبس» :

... و کار دیگر قوم از مؤمنان چون خرمای طبسی باشد : هم می-
خورند ، و هم می نمایند ، و هم ابرار می کنند ، ولیکن از آن نباشد که خوان
ملوک را شاید ...

ص ۸۳

«بیمار» و «دارو» :

اگر دردی داری کار راست است ، این حدیث را دردی باید ؛ چون
مرید دردمند باشد کارش راست باشد: بیمار که دردمند بود هر دارو که فراوی
دهی بخورد بر امید آن بو که از آن درد نجات یابد... اما چون کسی می داند
که او را هیچ دردمندی نیست ، دارو می ستاند و درد ندارد ، و دارو به زبان
می آرد ، و طبیب را بدنامی می دهد ...

ص ۱۴۲

«راه هیمه کشان» :

... راه زنان دین بسیارند و دعوی راه بری می کنند ، و بر سر راهها
نشسته اند ، و خلق را با خود دعوت می کنند ؛ و با هوی و بدعت بانگ می کنند
که راه راست این است که ما می رویم ، و آن راهها که خلق را بدان دعوت
می کنند ، راست هم چون راه هیمه کشانی است که به کوه شوند : نخست راه
فراخ و نیکو می نماید ، چون فرا رفتن آبی هر زمان باریکتر شود ، راست
چون به میان کوه رسد ، راه گم شود ، و مرد متحیر گردد ، هر چند کوشد تا راه
نگه دارد نتواند از باریکی و تاریکی ؛ مرد سرگشته شود که راه نبیند ، و
نه سرایی و نه منزلی داند ، هر چند که می کوشد - هیچ راه فراخویش نداند ،

هر زمان متحیر تر باشد ...

صفحات ۱۴۸ و ۱۴۹

«رمضان» یا «بهار عاصیان» !! :

.... نبینی که همه سال گل می شکافد، و تخم می روید، و درخت می بالد ،
و در مهرگان آن گل بدان نظر می پدید آید، و در دی ماه آن تازه تر گس
خوش بوی هم بدان نظر است ، پس سالی دوازده ماه آن نظر به جاست ،
اما هر کسی فازان نبیند: هم چنان که همه سال طاعت و عبادت حق سبحانه و
تعالی بر ما فریضه است، و به هیچ وقت از ما فرو نتهاده است ، و خاصگان
همواره بر سر آن می باشند ، و طاعت و عبادت او فرو نگذارند؛ اما دیگر
مردمان چون رجب در آید گویند که : ماه خدای عزوجل در آمد به درگاه
باید شد آن وقت خیر یاوند؛ و دیگران که دورتر باشند شعبان خیر یاوند،
و دیگر که دزد و خراباتی و قتال ورمیده باشند همه در ماه رمضان باز آیند و گویند:
بهار عاصیان آمد!! پندارند که بهار مؤمنان و عاصیان بیش ماه رمضان نیست!!
مثل این هم چنان باشد که کسی را می باید که تخم کارد و آب و زمین
ندارد، و برگ ساخته ندارد، همواره در انتظار وقت بهار باشد تا ...

صفحات ۲۴۵ و ۲۴۶

با شکر گرفتن دهان شیرین نشود :

... کار تو باگفت ایمان چون طواف است باگفت شکر: هزار بار شکر
بگویی هیچ طعم شکر ندانی ، يك بار دهن شیرین کن تا بدانی که شکر چه
طعم دارد و از دلت بر نیاید که مزاد کنی. شکر گوی بسیار است و شکر خوار
اندک ؛ همه عالم گفت گوهر می کنند، اما ندانم که از این گوهر گویان هرگز

چشم ایشان بر گوهر افتاده باشد یا نه ، یا بلور و آبگینه از گوهر باز می‌دانند یا نه ، و یا گوهر به دست ایشان دهی دانند و ستانند یا نه ؟؟ کسی که از چیزی بی‌خبر باشد، وجود و عدم آن چیز به نزدیک وی یکسان باشد. ای بی‌خبر آنان که نمی‌دانید که چه دارید، و نمی‌دانید که از چه باز می‌مانید!!

۴- نمونه بعضی از ترجمه‌های نویسنده در این کتاب از تازی به پارسی:

برای اطلاع بیشتر خواننده گرامی از شیوه کار مصنف در این باب و نوع واژه‌ها و اصطلاحات قابل ملاحظه‌ای که در ترجمه‌های خود به کار می‌برد در این قسمت از سایر آثار نویسنده نیز چند نمونه انتخاب شد:

ان یاخذ احدکم حبلا فینطلق الی هذا الجبل فیحتطب من حطب فیبیعه فیستغنی به عن الناس خیر له من ان یسأل الناس اعطوه او حر موه :
اگر یکی از شما رسی فراستاند ، و بدین کوه شود ، و پاره‌ای هیمه جمع‌کند ، و بیارد و بفروشد تا بدان از مردمان بی‌نیاز شود، آن بهتر او را از آنک از مردمان چیزی خواهد اگر دهند و اگر ندهند

سراج السائرین باب دوم

لاراحة للمؤمن من دون لقاءالله و مامن شیء ابغض الی من الدنیالان حبیبی جبرئیل اخبرنی عن الله عزوجل ، انه یقول یا محمد ! من یحب الدنیا فانی للاحبه و من خالفنی لقینی یوم القیمة و انالست عنه براض :

هیچ راحت نیست مؤمن را فرود دیدار خدای عزوجل ، و هیچ چیز نیست به من دشمن‌تر از دنیا ؛ زیرا که دوست من جبرئیل مرا خبر کرد از خدای عزوجل که خدای عزوجل گفت : یا محمد! هر که دنیا را دوست دارد من او را دوست ندارم ، و هر که مرا مخالفت کند و امن رسد روز قیامت و من از آن خشنود نباشم

ان رجلین یقومان من امتی فی الصلوة رکوعهما و سجودهما واحد وان
ما بین صلواتهما ما بین السماء و الارض:

دو تن نماز کنند ، و هر دو روی فرا یک قبله کنند ، و هر دو مسلمان
باشند ، و هر دو رکوع و سجود هم چون هم کنند ، و از نماز یکی تا به نماز
دیگر چندان فرق افتد که از آسمان تا به زمین

سراج السائرین - آغاز باب اول

إذا أحب الله عبداً ابتلاه وإذا أحب حب البالغ....:

چون خدای تعالی بنده‌ای را دوست دارد، او را آزمون کند به بلا و
چون نهمار دوست دارد...

سراج السائرین - باب نهم

كل نفس ذائقة الموت:

همه را مرگ چشیدنی است.

سراج السائرین - باب ۱۷

كلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتہ :

هر که از شما هستید همه نگاهبانانید ، و همه شما را پرسند از آنچه
بر آن نگاهبانید.

روضة المذنبین - باب ۱۹

ترك بعض اصحاب النبي عليه السلام اكل اللحم والنوم على الفراش:
پارسی خبر آن است که بعضی از یاران رسول علیه السلام به ترك گوشت

خوردن و در بستر خفتن گرفتند .

سراج السائرین - باب ۲۲

... اذا قتلتم فاحسنوا القتل واذا ذبحتم فاحسنوا الذبح:

... چون کشتن کنید نیکو کنید ، و چون گلو برید چارپایان را بر

نیکوترین وجهی گلو برید .

سراج السائرین - باب ۲۶

العاقل من لاتغره الدنيا والحر من لا يستره الطمع:

عاقل آن است که به دنیا فریفته نشود؛ و آزاد آن است که طمع او را

بنده نکند.

انس التائبین ص ۲۲

حفت الجنة بالمكاره :

پرچین کرده اند بهشت را به دشواریها.

سراج السائرین و اوائل باب ۲۸ انس التائبین

... ويحفظوا فروجهم:

و اندامهای خویش را نگاه دارند از ناشایست.

انس التائبین - باب ۴۰

... ولا تنافسوا ...

و در بدافتاد یکدیگر مکوشید

سراج السائرین - باب ۴

بطشى اشدمن بطشك:

توكيرى چون منى كيرى ، من كيرم چون توكيرم.

انس الثائبين - باب ٤٤

كما تدین ندان :

چنان که باشی با تو باشند، چنان که گویی با تو گویند، چنان که کاری دروی، هر چه کنی به جای خویش کنی.

انس الثائبين - باب ٣٧

ان الله تعالى يحب معالى الامور ويبغض سفاسفها :

حق تعالى دوست دارد کارهای شکر را ، و دشمن دارد کارهای حقیر را ؛ بدان که پیغمبران برخی از آن بودند که سخنان شکر گفتند، و کارهای شکر کردند، چنان که عیسی علیه السلام کارهای گستاخانه می کرد.

انس الثائبين - باب ٤٤

الدنيا مزرعة الاخرة :

چون دنیا کشتزار آن جهان است، فردا همان دروی که امروز کاری هیچ دیدی که کس را می گندم آرزو کند در زمین جو کارد؟ و هیچ دیدی که کسی جو کشت و گندم درود؟ و هیچ دیدی که کسی تخم نکارد و بدرود؟

انس الثائبين ص ١٧٥

رجعنا من الجهاد الاصغر الى جهاد الاكبر :

مهر صلوات الله عليه روزی از غزا باز آمده بود، روی فرا یاران کرد و گفت: رجعنا ... گفتند یا رسول الله جهاد اصغر کدام است و جهاد اکبر

كدام است؟ گفت: جهاد اصغر اين است كه از آن باز آمديم، و جهاد اكبر مجاهده نفس است؛ آن را غزاي كهين خوانند، و اين را غزاي مهين ...
كنوز الحكمة - باب ۱۲

اعدال فقر: درویشی را فراساز.

سراج السائرین - باب ۱۰

طوبت الصحف: جریده‌ها در پیچانیدند.

سراج السائرین - باب ۲۵

يأتى على الناس زمان تطوى فيه العافية ...

روزگاری بر مردمان در آید که بساط عافیت در نور دهند ...

سراج السائرین

الم نشرح لك صدرك؟

ای نه دل ترا ما باز گشادیم؟

روضة المذنبین - باب اول

قال رسول الله (ص) من لم يمه صلوته عن الفحشاء ...

پیغمبر فرمود هر که وازد نکند نماز او را از زشتی ...

سراج السائرین - باب ۱۲

طوبى لمن مات فى الاثابة:

خنك آن را که در نوتائبی فرمان یابد.

سراج السائرین - باب ۶

نزوح والاتكون من المذنبين:
زن خواه یا نه تو از نکوهیدگان باشی.

سراج السائرین - باب ۲۲

رب قائم لیس له من قیامه الا السهر:

ای بسا شب خیزان نماز کننده که از نماز او جز شب خاستن و بیداری
شب نصیب او نیست

کنوز الحکمة باب اول ص ۲۰

ما بال اقوام یقولون کذا و کذا؟:

چه بوده است این گروهانی را که چنین و چنین می گویند؟

سراج السائرین - باب ۲۲

ومن اعظم الناس: وهر که مردمان را شکوه دارد.

سراج السائرین - باب ۸

ان لله عباداً لیسوا بانبياء ولا شهداء یغبطهم الانبياء والشهداء:

به درستی که خدای تعالی را بندگانی اند که نه پیغمبران اند و نه شهیدان اند

اما پیغمبران و شهیدان به ایشان پشوهش برند.

سراج السائرین - باب ۱۱

من كان غده شراً من يومه فهو ملعون:

هر که فردای او بتر از امروز است، وی نفرینده است.

انس الثائبین - باب ۲۳

ومن يتوكل على الله فهو حسبه:

هر که دل در خدای بندهد خدای تعالی اورا بسنده است.

انس التائبین باب ۲۵

توبوا الی ربکم : باز گردید با خدای شما .

سراج السائرین - باب ۲۰

سل جیرانک : از هم سرایگان پرس .

سراج السائرین - باب ۲۶

لكلمة من الحكمة يسمعها الرجل فيعمل بها او يعلمها غيره خير من

عبادة سنة .

يك سخن از حکمت که مرد فرا نیوشد تا کار کنند بدان، و یا دیگری

را بیاموزد وی را بهتر از عبادت يك ساله .

انس التائبین باب ۳۴

فغضب رسول الله (ص) وقال : ثكلتكم امهاتكم :

رسول (ص) خشم گرفت و گفت : بی شما باد مادر شما .

انس التائبین باب ۳۹

التاجر الكذاب هو من اهل النار :

بازرگان دروغ زن از اهل آتش است .

سراج السائرین - باب ۲۰

ذكر الصالحين كفارة للذنوب :

یاد کرد بساها نان کفارت گناهان است .

سراج السائرین - باب ۶

قفوا للحساب : باستید برای حساب را.

سراج السائرین - باب ۱۶

ضمنت له الجنة : من پای بندان ویم به بهشت

سراج السائرین - باب ۲

لكل عمل رجال : کار هر مردی و مرد هر کاری پدید است .

سراج السائرین - باب ۴

ما تدری نفس ماذا تكسب غدا :

كس نداند که فردا چه خواهد بود.

انس الثائبین - باب ۴۳

فاتبعوه ... آن را پس روی کنید .

روضة المذنبین

امر و نهی = کن و ممکن : تو بر سر امر و نهی، و کن و ممکن می باش.

سراج السائرین - باب ۴

واركعوا : پشتها خم دهید .

كنوز الحكمة - باب ۱۱

۳- «وصف» و «تعريف» :

«عشق»

... پیران و مشایخ بعضی که در عشق سخن نگفته اند از بهر ایهام خطا

را نگفته اند؛ اما چون در این روزگار سخن عشق و عاشقی بسیار می رود واجب

بود تفصیل و تفسیر عشق گفتن تا مبتدیان در غلط نیفتند ... چنان نیست که

سخن عشق گفتن حرام باشد و یا نهی باشد ...

روایت است که از محمد جعفر صادق رضی الله عنه پرسیدند که ما معنی العشق؟ بنگر که چه جواب داده است - احسنت! ای مردی که از کاوک نبوت - هیچ مرغی نپرید راسخ قدمتر از وی؛ گفت: العشق جنون الهی نیس بمنموم و لاممدوح ...

ای بی صفتی که کسوت عزت پوشیدی که همه عقلا چون فرا تو رسند دل از دل بر گیرند، و سر قلم علما این جا شکسته شود، و سر رشته همه صدیقان این جا گسسته شود، و همه مریدان و صادقان این جا سز راه گم کنند. هیچ زبان به بیان آن نرسد، هیچ بیان به عیان آن نرسد؛ ای درد بی درمان، وای بیمار بی علاج، و ای آتش بی دود، و ای بی صفتی که هر که و صافی تو کند جز به عجز و خجلت باز نگرود ...

اما بدان که هیچ مسئله نیست که مشایخ و علما را در آن خلاف نیست، چرا می باید که در مسئله عشق خلاف نباشد ...

و رسول (ص) فرموده است که هر چیزی را گواهان باشد، و گواه محب عشق است. هر محبتی که بر عقل و خرد غالب گردد آن عشق باشد ... امر عشق و عاشقی آن است که من می دانم و خداوندان تحقیق دانند يك ذره از آن بهتر از عبادات همه عابدان است. اکنون تفصیل عشق و عاشقی را گوش دار تا ترا بیان کنیم بتوفیق الله تعالی تا بدانی که عشق و عاشقی چیست و داوری نکنی:

بدان که عشق را از «عشقه» گرفته اند و عشقه گیاهی است که ما او را سن گوئیم، و در نیشابور سرنه گویند، و در جام اوعی گویند، و در زوزن ازغی گویند، آن گیاهی است که کسی نبیند که از کجا بر آید، و کی بر آید. آن وقت بینند که بر سر درخت رسیده باشد، و درخت را به صفت خویش گردانیده باشد. هر چند که از درخت باز کنی و بسیار رنج برداری آخر بدان بر نیایی؛ اگر يك ذره از آن بر درخت بماند همه درخت را فرا

گیرد ... با آن درخت از دوکار یکی بکنند: یا درخت را خشک کند و از بن ببرد، و یا داغ خویش بروی نهد که هرگز از داغ وی خالی نباشد؛ عشق را از این عشقه گرفته اند ... از باب سی و سوم (می پرسند که عشق چیست و عاشق کیست؟)

سخن محققان را هم با محققان باید گفت :

... شیخ حسین منصور سخنی بگفت از سر آن گستاخی که داشت، تا همه وقت خط کفر بروی کشیدند تا وی را بردار نکردند روی از وی باز نکردند ... هر چه روی به خلق نماید راست نماید، و هر چه ننماید جان ایشان ببرد و ایمان دیگران ...

پاس سخن باز باید داشت، و آن سخن را حقیقت باید شناخت، و با هر کس سخن به اندازه عقل وی باید گفت ... سخن محققان با محققان باید گفت، و آنگاه باید گفت که آن باشی، و چنان باید که با آن کس آن سخن گویی وی بر سر وقت باشد و اگر نه جان خویش و ایمان آن بیچاره بر باد دهی و غرامت بر گوینده باشد...

هر سخن که به ظاهر الفاظ آن پیراسته داری تا با خلق راست آید لذت آن سخن بشود، و هر چه معنی سخن نگاه داری لذت سخن بر جای بماند خواص را، اما عام را گفت و گوی بر خیزد و هر کسی در نیابد.

با عامه خلق سخن بر اندازه فهم ایشان باید کرد، و با محققان سخن محققان باید گفت، و اگر نه هر ساعتی رقم زندهایی بر تو کشند و گفت و گوی بسیار هر ساعت حاصل شود.

در حکایت آورده اند که ولیمی از خانقاه عبدان زاهد رحمه الله علیه بیرون آمد، او را پرسیدند که نماز و روزه فرض هست؟ گفت که: نه مفروض است؛ وی را بگرفتند، و گوش از سر وی برکنند، و بسیار خواری کردند.

چون این خبر به عبدان زاهد بردند که فلان ولی حق تعالی را بسیار بزدند که او از تو روایت کرده که نماز و روزه فرض نیست مفروض است. عبدان گفت: نیک کردند! تا او نیز دیگر مسئله خاص با عام نگوید؛ هر که سخن خاص با عام به صحرا نهاد مکافات وی آن باشد که گوش وی از سر وی باز کنند! سخن محقق را هم محقق باید که بتواند شنود که آن محقق چه می گوید ...

از باب ۴۴

محبت ، محنت ، مخنث :

... هرگز مپندار که محبت بی محنت باشد: هر جا که محبت می رود، محنت باوی به هم می رود. «محنت» و «محبت» به هم رسیدند و درهم نگر بستند بایکدیگر گفتند: هر دو به هم دیگر می مانیم آن چگونه است؟ محنت محبت را گفت که: تو محبتی و من محنتم، هر کجا تو باشی من با تو خواهم بود، و ما را در صورت چون هم نگاشته اند، ما هر دو ندیمان یکدیگریم، ما را از یکدیگر چاره نیست...

یقین بباید دانست که هر کجا آفتاب محبت بر آمد از سایه محنت و بلا چاره نیست ... هر که دعوی محبت کند و محنت او را عین نعمت نباشد وی در دعوی خویش صادق نیست، و وی مخنث این راه باشد ... به حقیقت محبت، و محنت، و مخنث هر سه در صورت یکی هستند: اگر در محبت از محنت بررسی در راه به جز مخنث نباشی...

ناجوانمردی مکن و در راه حق مخنث مباش که مخنث را نه مردان دوست دارند و نه زنان ...

از باب ۲۸

وای از علمای این روزگار :

کار علما نه چنان است که تو پنداری، و یا این رنگ دارد که تومی بینی؛

سیاحتی چیزی چند از بر کند ، یا آیتی چند قرآن را تفسیر کند و به تو فروشد ، تو پنداری که علما ایشانند که تو می بینی ؟ ! آن علم که اومی گوید هم از علم حرف و کسب است ، و آن علم که او فرا گرفته است هم از بهر نان فرا گرفته است که بدان نان جوید نه نجات دوجہانی .

... اگر این علمای بد نیستندی که کارهای بد می کنند ، و دیگر علما را بدنام می دارند ، و اگر نه هر که زبان فرا علما کردی ، هم درساعت خدای عز وجل ایشان را عبرتی گردانیدی که همه جهانیان بدان عبرت گرفتندی ، اما در هر قومی تایی چند باشد که دیگران را به ننگ می دارند ...

... وای بر مردمان این زمانه از علمای این روزگار ، که اندکی آن را شایند که به ایشان پی ببری ، دیگر که علم فرا گرفتند بازان علم صد هزاران ستم و تخلیط فرا گرفتند ، و دیگری که علم و عبادت فرا گرفت بازان چندان تعصب و عجب فرا گرفت ... و دیگری که عجب و تکبر بگذاشت چندان رغبت و حرص دنیا فرا گرفت که ...

مردم به که اقتدا کنند ؟

من ندانم تا مردمان این روزگار و مردم عام اقتدا به که کنند ، و راه حقیقت از که فرا گیرند ؟ ! ...

این چنین که قومی علما فرا دست گرفته اند ، نه راه راست است ، و نه راه نجات است ، و نه سیرت علماست ...

ای بیچارگان ! باخدای عز وجل مکر و خداع کنید ، و بروی می زرق روان کنید ؟ اگر علم دانستید کار به از این کردید اما از علم خود «گفتن» بیش نصیب تو نیست.

داستان «درزی» و «کفش گرم» :

علم نه آن است که تو می‌پنداری : اگر کسی دعوی کند که من درزی‌ام، یا کفش گرم ، تا فرا کار نرسد او را به دعوی او باور داریم ؛ اما چون فرا کار رسید ، هر ساختیان که فرا پیش وی نهی به زیان آرد ، و هر کس باس که فرا پیش آن درزی نهی باطل کند ، نه آن را کفش گر گویند ، و نه آن دیگر را درزی ، معاملات ایشان گواه ایشان است .

بدان که کسی نام درفش ، و نیشکرده ، و کالبد ، و کوبه ، و یا موسی و یا امثال این بر دهد ، او نه کفش گر باشد ؛ و یا این دیگر که می‌گوید پیراهن راست باید ، و درز خرد باید ، و بخیه راست باید زد ، و سوزن و ناخن براه چنین باید - این گفت درزی نمودن است نه درزی کردن ، و آن همه که آن دیگر نمود ، حکایت کفش‌گری است نه کفش‌گری .

.... علم آن بود که هر کجا که تو از برای آن آموخته باشی ، در آن جایی گاه به کار داری چنان که آن مرد کفش‌گر آن جاکه درفش باید نیشکرده کار نتواند فرمود ، و چون کالبد باید کوبه کار نتواند فرمود

برتر از حج و عمره :

اما کسی که او علم داند ، و به علم کار کند کس مقام او به حقیقت نیابد . و نشستن بازو ، و علم شنودن ازو ، و شدن به زیارت او همه از حج و عمره قاضی‌تر باشد ؛ یک مسئله که از وی فرا شنوی ، بهتر از هزار حج و فضایل که کسی بکند

علم «دانستن» است نه «گفتن» :

.... بدان که کسی بنشیند و هزار قال و قیل بکند ، و خود نداند که

چه می‌گوید و چه می‌باید کرد آن کس را این مقام نباشد ... علم دانستنی است نه گفتنی : بسیار کس بود که داند و نگوید ، و بسیار کس بود که گوید و نداند ؛ نه گفتار دلیل دانش‌کنند، و نه خاموشی دلیل جهل ...

نه هر که تازی‌گوی باشد عالم باشد :

نه هر که تازی‌گوی باشد عالم باشد ، و نه هر که پارسی‌گوی باشد نادان باشد : اگر هر که تازی‌گوی‌تر بودی بایستی که همه اهل حجاز و شام و یمن و شامات عالم بودندی ، و فاضل‌ترین علما ایشان بودندی که ایشان عربیت بهتر دانستند ، و فصیح‌تر بودند !! پس چون فاضل‌ترین علما نیستند درست شد که علم نه تازی‌گفتن است ، یا عربیت دانستن ...

هر آنکه که ... و هر چه بر تو فرض و سنت است بدانستی ، و فضایل و ادب و کراهیت بدانستی - خواه به تازی ، خواه به پارسی ، خواه به ترکی ، خواه به هندوی ، به هر گفتن این چیزها بدانستی - تو عالمی و از شمار علما ... عالم آن باشد که این چیزها بداند ، اگر کسی همه لغت‌های جهان بداند ، چون این چیزها نداند او را عالم نشاید خواند ...

اما آن کسی که بنشیند ، و هزار ژاژ بر هم خاید ، و تعصب مسلمانان در دل متعلمان می‌کارد ... این نه بس نیک راهی است .

از باب نهم

«پیر راه» کیست ؟

صفات پیر :

پیری به نام و هیئت بسیار است ، اما در معنی - سی جوی ؛ بسیار باید جست تا بوکه یابی و یا بوکه نیابی . اول باری پیر چنان باید که : راه دان

باشد و راه رفته-تاراه نداند راه نتواند نمود- و پیر چنان بود که عالم باشد، و ناصح باشد، و نیک خواه باشد، و سخی باشد، و خوش خوی باشد، و حسود نباشد... آنکه شاید که بدو اقتدا کنی، و هر که نه چنین باشد پیری را نشاید...

از هر چشمه آب نخوری!

هر که به خویشتن نشاید، به دیگری هم نشاید: چون پیر از نصیحت خویش دست باز داشته باشد، نصیحت تو کی نگاه دارد؟! نگر تا از هر چشمه آب نخوری، و در هر مرغزاری چرا نکنی... زینهار! که گرد هر جای نگر دی که تهمت زده است...

الحذر! از پیران کرکس طبع و مردارخواه:

... پیر چنان باید که باز طبع باشد نه کرکس طبع؛ هر پیری که کرکس طبع باشد گرد وی نباید گردید که راه دین بر تو تباه کند، و ترا در دین و شریعت چنان سرگردان کند که ندانی که کجایی.

الحذر! الحذر! از پیران کرکس طبع؛ اما بدان که پیر کرکس طبع کیست و چه کند: کرکس را که هوای مردار بر خیزد در هوا شود؛ چندان به هوا بر شود که هیچ مرغی وی را نبیند، تا کبودی آسمان بر شود، و هشتاد در هشتاد بیند، و عمر او از همه مرغان دراز تر باشد، و به تن از همه مهتر باشد، و بی رنج زید، و از خلق عزلت دارد، و مسکن وی کوه باشد، این همه بکند اما همت او به جز مردار نباشد، و هر مریدی که بر پی این پیر رود، به جز مردار نیابد- پیر مردار جوی مرید را مردار جوی کند...

... اما پیری باز طبع یلوی که به شریعت آبادان باشد، و همت وی

همه زنده باشد که گیرد، و هیچ کرد مردار نگردد، دست از دامن وی باز
نداری اگر ت همت کار باشد...

از باب دهم

یار کیست ؟

بدان که یار عزیز است. اگر آن است که ما می دانیم. اما اگر یار این
است که ما می بینیم، و آواز یاری می آرند، بس یاری نیست و بس مقامی
نیست؛ از این یار چندان که خواهی یاری: تا ترا در کیسه سیم باشد، و در
سفره نان باشد از این چنین یار در نمائی که در این روزگار هست.

آغاز باب یازدهم - صفحات ۱۸۵ و ۱۸۶

مخرقه کدام است ؟

«مخرقه» از خرقه گرفته اند: خرقه از آن گویند که سوراخ دارد،
و پاره پاره باشد؛ و دیگر دروغ و فرا بافته را «مخرقه» گویند، و آن را
مخرقه از آن گویند که از هر جای فراهم آرند: پاره ای از سحر، و پاره ای
از دروغ، و پاره ای از سبک دستی، و پاره ای از افسون، و پاره ای از علم...

باب ۱۹ - ص ۲۸۰

صراف گوهر ناشناس!

نه هر که در چیزی دعوی کند آن چیز باشد، و آن چیز بدو دهند، و
یا بدو نمایند، و یا خود بدانند که آن چیز چیست که وی می جوید؛ بر اسمی
فناغت کرده باشد.

صد هزار خلق دعوی صراف می کنند در این شهرها که یکی گوهر

ندانند و کیمیا نشناسند. نه هر که دعوی کرد معنی دانست و نه هر که معنی جست معنی یافت. اما هر که معنی دارد، به دعوی حاجت نیفتد آفتاب را گواه نیابد که من آفتابم. و شمع در شب تاریک تعریف نخواهد، نور او خود معرف اوست، اما اگر کسی نیند خال با دیده او گردد نه با آفتاب یا با شمع؛ اما اگر کسی دعوی کند که من آفتابم و روز نیارد، و آفتابی نکند، من چگونه وی را باور کنم به دعوی؟ و اما اگر هیچ دعوی نکند، شب برد و روز آرد، و توش آفتاب در دماغ افتد. چگونه گویم که آفتاب نیست؟

از باب ۳۶

درویشان راستین:

درویشان و صوفیان را سه چیز می باید: دست تهی، دل تهی، و تن تهی؛ دستی باید از دنیا گسسته، و تنی باید از گناه بشسته، و دلی باید از علایق بریده. اهل صفا و فقر چنین بوده اند... خدای عزوجل در شأن ایشان آیت‌های بسیار فرستاده است... و خوردن و پوشیدن، و گفتار و کردار ایشان همه یک به یک ما را باز نموده است...

چهل تن و یک سر گوسفند:

... وقت بوده است که ایشان به چهل تن یک پیراهن داشته اند؛ چون وقت نماز درآمدی یکی در پوشیدی و نماز بگزاردی آنکه به دیگری دادی تا او نماز بگزاردی... و خوردن ایشان چنان بود که: سر گوسفندی بردند یکی را، او گفت: آن دیگر یار بدین از من اولتر است به تزویج او برید، هم چنین تا به چهل تن بردند تا باز به اول رسید و در علم چنان بوده اند که هر مسئله که در میان یاران مشکل شدی از ایشان پرسیدندی... و زیست ایشان چنان بود که چون ایشان را از دنیا چیزی نبودی با کسی

بستاخی نکردندی، و از کسی سؤال نکردندی، و تعرض نمودندی ...

ما نه درویشیم و نه صوفی :

... حال ایشان و طریق ایشان چنین بود که ترا یاد کردیم ؛ ... اما از این کار و از این راه امروز به دست ما به جز دعوی باطل نیست، باش تا فردا که ما از این دعوی خویش چه بریم ... اگر ما را راه حق گرفته است و رضای خدای تعالی ، این نه راه حق است و نه راه خدای عزوجل که ما بردست گرفته ایم ، مبادا که ما را فردا به جای دروغ زنان برند ؛ زیرا که ما در معنی نه درویشیم و نه صوفی از هر دو دوریم ، و در دعوی هر چند خواهی تمامیم ، و هر چه درویشان و صوفیان کردند ، ما همه بر بدل آن می کنیم و می گوئیم: ایشان مجاهدت و رنج و کمر سنگی اختیار کردند، ما ...

از باب ۱۷

دنیای خاصگان:

... دنیای خاصگان آن بود که کس نماز کند، و روزه دارد، و خدای را عزوجل یاد کند، و بدان آن خواهد تا خدای عزوجل برکت برکت و کسب و کار وی کند، و بر خان و مان و فرزندان وی کند، و وی را در راحت و نعمت دارد، و از بلاها ننگه دارد تا رنجی به تن وی نرسد، این جمله دنیای خاصگان باشد ...

هر چه در دنیا نه یاد اوست همه دنیاست خاصگان را ، و هر چه در عقبی نه دیدار اوست همه آرزوی نفس است، و هر چه آرزوست ...

از باب ۲۰ ص ۲۹۴ و ۲۹۵

معلول بی علت:

... آن راکه نخواهد هیچ حیلت نیست، و کار این درگاه به علت نیست، و قبول او به علم و عبادت ما نیست، خواست ما را هیچ بازار نیست، علت ما را خریدار نیست، که درگاه درگاه بی نیازی است و بی نیاز کار چنان کند که خود خواهد، نه بر مراد و علت ما کند ...

باب ۱۸ ص ۲۳۶

بازار عاقلان:

... هر کس را در عقل و عاقلان سخن نرسد، ای آنکه بنده آز و حرسی ترا با سخن عاقلان و با سخن محققان چه کار؟! که همه عالم ترمی نوحه گر باید تا ترا نوحه گری کند که گرفتار آئی: تا چگونگی کنی که درم یکی فرا دو شود، و چگونگی کنی که باغ، بوستان، و سرای، و فرش، و اوانی، و اسب و ساخت تو نیکوتر باشد، آنگاه در عقل و در دین و در راه محققان سخن گویی! ندانی که عاقلان بر تو خندند؟ برو به بازار عاقلان تا خود را کجا بینی و در کدام صفت گذارند، و یا به کدام نامت خوانند ...

باب اول صفحات ۲۱ و ۲۲

چراغ معرفت:

... اما بدان که معرفت نه آن چراغی است که هر کس آن را بر تواند افروخت، و یا هر کس آن را فرو تواند نشاند، و یا او در خانه ای رود يك ذره ظلمت در آن خانه بگذارد. علم سلطان و سلطان پنهان نباشد؛ هر جا که سر پرده سلطان بزنند معلوم باشد که جای سلطان است، در هر مرغزار که شیر باشد نه آرا مگاه نخجیر باشد... هم چنین هر کجا که علم معرفت پیدا آمد، و نور وی در سینه تافت، آن نور و آن علم پنهان نماند ...

چراغ همسایه :

درخت معرفت از چراغ کم نیست : چراغ خرد درسرای تاریک بری
 ظلمت سرای ببرد؛ تو هر چند دردل نگری يك ذره روشنایی نبینی ، گویی
 که درخت؛ درخت من است، و بار ، بار درخت من است، این محال باشد !!
 نمی بینی که درخت درباغ همسایه است، و بار از باغ او به باغ تو می افتد، و
 آن روشنایی که تو بینی، چراغ درسرای همسایه است، و روشنایی از سرای
 وی می تابد .

بدان که کسی به روشنایی چراغ همسایه کاری فراز کند ، در چراغ
 دعوی کردن محال است. آن معرفت هم چون جامه عاریتی است ؛ هم تن را
 فرا پوشد، اما آن وقت که به کار آید باز خواهند ...

باب دوم - صفحات ۳۳، ۳۴ و ۳۵

دل ما

ترجمان دل :

... زبان ترجمان دل است : نخست دل گوید : آنکه زبان گوید، و
 هر که را دل راست باشد، گفتار زبان راست باشد؛ راست گفتاری گواه راست
 دلی باشد ، و کژ گفتاری گواه کژ دلی باشد - هر کس گواه اصل و گوهر
 خویش اند ...

باب ۳۹

دل بیمار :

چون مرد را دل بیمار نباشد، همه راست باشد؛ اما بیمار دل را هیچ
 چیز خوش نیاید، و هیچ چیز راست نشنود، و راست نبیند ...

باب ۳۴

گوش به دنبال دل :

... گوش از پی دل شود: هر جا که دل آن جا باشد، گوش هم سماع آنجا

باب ۳۴

کند ..

راه خوش آمد !!

... اما کسی که در دنیا ... دام فرو کند تا چون گنم که مردار دنیا به چنگ آرم، و چون به کار دین رسد کاهلی پیشه گیرد که من قانعم این نه راه قانعمان است، و نه راه مردان؛ این راه را راه خوش آمد! خوانند، و راه خوش آمد نه راه حق باشد، و نه سیرت مردان حق باشد ...

باب ۲۳

تفویض:

.... دست از کار باز داشتن نه از تفویض باشد، و از مجاهده دست باز داشتن از تفویض نباشد؛ اما اگر «وقتی» یا «حالی» در آید، و مرد را از کار وی بستاند، آنکه آن کار دیگر باشد ...

باب ۲۶

زهد:

... زهد سردی دنیا باشد در دل : الزهد برودة الشیء علی قلب الزاهد.

باب ۲۲

حال:

اما هر حال و وقتی که مرد را در آید، و نفس در آن نیست شود، و مستیبت وی ببرد، آنکه آن «وقت» باشد، و آن را «حال» نیز گویند ...

باب ۳۴

خوانیم! و آن کلاته در ناحیه ماست، و آن مرد هم از ناحیه ما بود از روستای پشت، نام وی: احمد شیرین، پسر استاد ابوالقاسم قاینی - از دهی که نام آن ده کردود در ناحیه سر روستای پشت است - و این دانشمند که احمد شیرین را نصیحت کرد دانشمند ابو حفص بود رحمه الله علیه. و این احمد شیرین چنین بود که گاه که وقت وی خوش شدی جمله جامه های وی چنان گشتی که گویی مردی بر آن جاکشته اند... و چندان مجاهده کرد که خدای داند، و مصلح و مصلح زاده بود، می نگر که دیو او را از راه برده بود؛ و اگر به گوش خویش از وی شنیده ام دو گوشم گریاد.

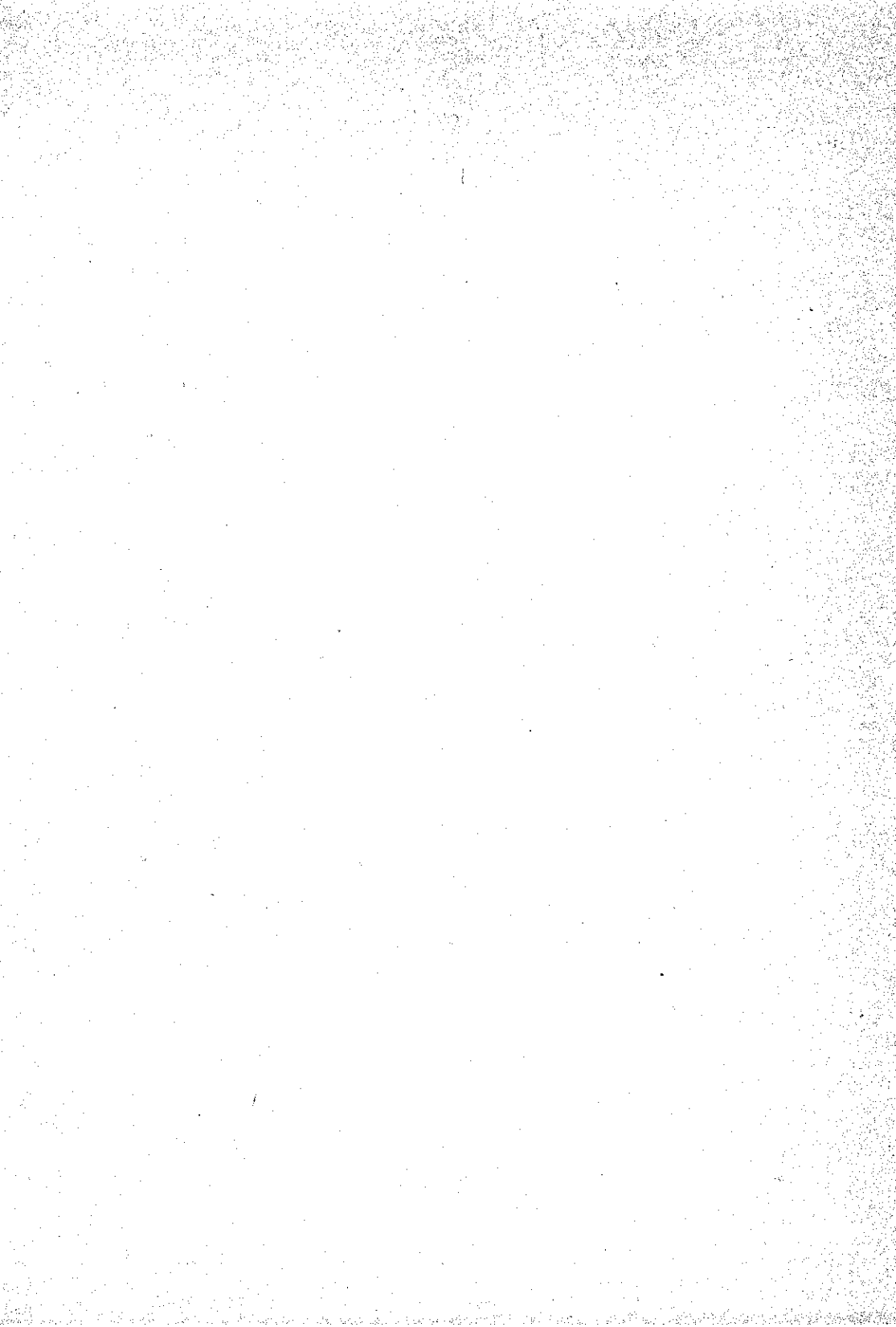
ای دوستان و عزیزان من! مقصود از این سخن نه آن است تا شما را حکایتی بر گویم تا شما آن حکایت بشنوید و از سر این در گذرید؛ مقصود از این آن است که تا شما بدانید که در این راه چند گونه استادان اند که راه دین می زنند، و در هر مقامی که باشی آن جا نودشمنی است، و نوراهزنی است... هر که دوست دارد که وی را کرامات باشد، هم کرامات راه وی را بزند زیرا: هر مرغی را بگیرند آن چینه که آن مرغ دوست دارد بردام او ریزند، و آن مرغ را بدان چینه بگیرند، هر کجا که وی فرود آید در آن مسکن او را بگیرند؛ و هر مرغی که صیاد مسکن او را بدانست، و چینه وی بدانست که وی چه می خورد و کجا می نشیند، و چه دوست می دارد وی در دام صیاد است. ... به هر چه باز نگرستی باز ماندی؛ باز منگر تا باز نمائی، در حیایز تا در تو نیایزند، مگوی تا نگویند، مشنو تا نشنوانند، هر نجان تا نرنجانند، میازار تا نیازارند، هر چه کنی با تو کنند، هر چه خوانی ترا خوانند، کما تدین تدان، یکتا و یکرنگ باش تا از همه مکرهای دیو سلامت یابی. و مپندار که این سخن هزل است که می شنوی که این همه از سر واقعه است و از خداوندان معامله است که ما یاد کردیم نه از سر قیاسی، یا از سر

هزلی، یا از قول صاحب غرضی۔ این همه از سر دیدار و تحقیق یاد کردیم...
از باب ۴۳

~~*

پایان مقدمه مجلد اول از کتاب: «انس الثائمين و صراط الله المبين» .
خصوصیات دیگر این متن با شواهد بسیار از هر دست در مجلد دوم این
کتاب از نظر خواننده ارجمند خواهد گذشت، ان شاء الله تعالی .

علی فاضل



متن کتاب



مقدمه مصنف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والعاقبة للمتقين، ولا عدوان الا على الظالمين،
والصلوة^١ على رسوله محمد، وآله اجمعين، وعلى جميع الانبياء والمرسلين،
وعلى عباده^٢ الصالحين .

قال الصدر الامام ، شيخ الاسلام ، قدوة الابدال ، مقبول الطوائف ،
ركن الشريعة ، سلطان الطريقة ، ناشر^٣ الحقيقة ، محي السنة ، قاصح البدعة ،
قطب العالم ، الداعي الى الله ، المجتهد في سبيل الله ، الحاكم العدل^٤ ، حجة الحق ،
مقتدى الفريقين ، امام الحرمين ، ابونصر احمد بن^٥ ابي الحسن علي بن محمد
النامقي^٥ ، قدس الله روحه و نور ضريحه^٦ و فتوحه^٧ .

چون تا بيان و ياران ما بسيار گشتند ، و به هرناحيتي^٨ افتادند^٩ ،
ممکن نبود آمدن ايشان به هروقتي ، از^{١٠} ما درخواست کردند^{١٠} ،

١- ٥ : و الصلوة و السلام . ٢- ت ، ٥ ، ج : عباد الله الصالحين .

٣- ت : ناشى . ٤- ت : حاكم العدل فى بلاد الله . ٥- ٥- ابي الحسن النامقى .

٦- ت : جده . ٧- ت ، ٥ ، ج : ندارد . ٨- ت : ناحيه . ٩- ت : افتادن .

١٠- ١٠- ١٠- ٥ : از ما درخواستند . ت : درخواستند .

۱ سؤالها کردند که ما رابه هر چیزی از این ۲طریقه‌ها^۲ اشارتی کند^۳، تادلهای مارا^۴ انس ی وراحتی باشد، وبادکاری باشد، چون سؤال کردند روی باززدن نبود، قوله تعالی: **وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ**. چون چنین بود ابتدا کردیم^۴ بدین کتاب، واین^۵ را: انس^۶ التائیین وصرط الله التمین نام کردیم، و به هرچه ایشان درخواستند، جهد کردیم تا این جمع کرده آید^۷، و از ملك تعالی، مدد و تأیید و توفیق خواسته شد تا هرچه به مصالح و جمع این کتاب باز گردد الهام دهد، و ما را از زلال^۸ و از راه شیطان و طریقه بی‌راهان دور دارد^۹، ان شاء الله تعالی^۹.

و این کتاب را بر^{۱۰} چهل و پنج باب نهادیم، و بر^{۱۱} ترتیب نبشتم^{۱۲}، تا اگر کسی در بایی^{۱۳} از این ابواب نظر خواهد کرد، بروی آسان بود. و^{۱۴} مقصود از جمع این کتاب آن بوده که دوستان ما^{۱۵} درخواست بسیار کردند^{۱۵}، که هر کسی در طریقت^{۱۶} حق دعوی همی^{۱۷} کنند، و ما را از حق به دانستن چاره نیست، که ما حق را بدانیم و آن را^{۱۸} پس روی کنیم^{۱۸}، و هر کس^{۱۹} نوچیز^{۲۰} دیگر می‌گویند، و ما در میانه متحیر^{۲۱} می‌باشیم، و^{۲۲}

- ۱- این مطلب تا «قوله تعالی» در نسخه ت چنین آمده است: و سؤالها کردند و روی باز زدند بنا لقوله تعالی: ... ۲-۲-۵: طریق. ج: طریق‌ها. ۳-۵: ج: کنید. ۴-ت: کردم. ۵-ت: و این کتاب را. ۶-در نسخه‌های ت، ج، د: انیس. ۷-ت، ج، د: آمد. ۸-۸-۸-ت، ج، د: ... و خطا نگهدارد و برسریرت و منهاج بزرگان و جویندگان الله بدارد و از راه شیطان... ۹-ت: ندارد. ۱۰-ت: ندارد. ۱۱-ج، د: برین. ۱۲-ت، ج، د: نوشتیم. (۱۱، ۱۲-۵: برین ترتیب فهرست نوشتیم). ۱۳-ت: باب. ۱۴-ت: ندارد. ۱۵-۱۵-ت: درخواستند و سؤالها کردند. ۱۶-ت، ج، د: طریق. ۱۷-ت: می. ۱۸-۱۸-ت: سند وی کنیم. ۱۹-ت، ج، د: کسی. ۲۰-ج، د: چیزی. ۲۱-ت: تحیر. ۲۲-ت، ج، د: (و) ندارد.

نمی‌دانیم که راه حق کدام است ، باید که ما را به هر چیزی اشارتی کند^۱ ، تا^۲ ما حق را از باطل بازدانیم و در بدعت نیفتیم^۳ ، و به دام شیطان و^۴ دیو مردم گرفتار نیایم ، که ما بردست تو توبه کرده‌ایم و حق ما در^۵ گردن تو واجب است ، و رجوع ما همه با تست .

ما نیز اندیشه کردیم و صواب دیدیم^۶ - هر چند که^۷ نه مستحق این کار بودیم - اما چون درخواستند چاره نبود از آنچه دانستیم بذل کردن^۸ ، و بدانچه وسع و طاقت ما بود ایستادن^۹ ، که راهزنان دین بسیار گشتند ، و بدعتها در میان خلق آشکارا کردند ، و سخنان پر دعوی بی‌معنی در میان خلق افکندند ، تا مبتدیان^{۱۰} که در آن می‌نگرند^{۱۱} به آن^{۱۱} سخنان سیم اندود غره می‌شوند^{۱۲} ، تا^{۱۳} حقها اندک شد^{۱۳} ، و نهان شد ، و بدعتها^{۱۴} آشکارا شد ، و فراوان شد^{۱۴} ، و حق را پرده انکار بر روی^{۱۵} در کشیدند ، و در زیر خاک کردند ، و بدعتها را همه زینت هوی پوشانیدند^{۱۶} ، و بردل و^{۱۷} چشم خلق بیاراستند^{۱۷} - و خلق^{۱۸} بیشتر متابع هوی‌اند - تاراه هوی آبادان گشت^{۱۹} ، و علم هوی بلند گردید^{۲۰} ، و^{۲۱} راه حق [را] خار بدعت فرو گرفت^{۲۱} ، و روندگان راه حق^{۲۲} متحیر گشتند ؛

- ۱- ت : کنید . ۲- ت : که . ۳- ت : ناقیم . ۴- ت : (و) ندارد . ۵- ت : بر . ۶-۶- ت : که هر چند . ۷- ت : کردند . ۸- ت : ایستادند . ۹- ت : تا این مبتدیان . ۱۰- ت : در آن نگرند . ۱۱- ت ، ج ، د ، بدان . ۱۲- ت : غره شوند . ۱۳-۱۳- ت : تاحق اندک شد . ۱۴-۱۴- ت : آشکارا و فراوان شد به شومی سخنان ایشان . ۱۵- ت ، ج ، د : بروی . ۱۶- ج ، د : پوشیدند . ۱۷-۱۷- ت : و چشم خلق را بیاراستند . ۱۸- ت : و چون خلق . ۱۹- ت : ندارد . ۲۰- ج : گردیده . ۲۱-۲۱- ت : و راه حق بدعت فرو گرفت . ج ، د : و راه حق را خار (از نسخه اساس «را» افتاده بود ، از سایر نسخ افزوده شد) . ۲۲- ت : ندارد .

الهی به فضل و کرم خود با صلاح آر!

اکنون با توفیق خدای عزوجل این کتاب را آغاز کردیم، و بنای این^۱ همه بر قول^۲ خدای عزوجل، و بر قول^۳ رسول علیه السلام^۴ نهادیم، بحمدالله و المنة^۵. و هر که برین که ما یاد کردیم برود در قیامت^۶ جواب او بازدهیم^۷؛ از بهر آن حواله قیامت با خود کردیم، تا آنچه گفتیم برگیرند، و بدان کار کنند، نه آنکه این سخن^۸ برگیرند، و^۹ کار به مراد خویش کنند^{۱۰}. قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا فِرْقَةً وَاحِدَةً؛ قَبِيلَ يَارَسُولَ اللَّهِ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: الَّذِينَ هُمْ عَلَيَّ مَا آتَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي. پارسى خبر آن است که^{۱۱} رسول علیه السلام^{۱۲} گفت که: زود بود^{۱۳} که امت من به هفتاد و سه^{۱۴} گروه^{۱۵} بپاشند، همه در آتش باشند مگر يك گروه؛ گفتند یا رسول الله آن کدام [گروه]^{۱۶} اند که ناجی اند؟ گفت: آنان که بر آن باشند^{۱۷} که من و یاران من بر آنیم.

اکنون هر کس^{۱۸} دعوی می کند^{۱۹} که: ما بر آنیم که رسول علیه السلام^{۲۰} و یاران او^{۲۱} بر آن بودند، ما را چه باید کرد، تا دعوی راست^{۲۲} از دروغ بازدانیم؟ گوییم: ما دست به قرآن زنییم، و کتاب^{۲۳} خدای را جل جلاله^{۲۴}

- ۱- ت: این را . ۲- در همه نسخهها «قول» در نسخه اساس «قبول»،
 تصحیح شد. ۳-۳- ت: رسول ص ع س . ۵: علیه الصلوة والسلام . ۴- ج، ۵: منة.
 ۵-۵- ت: باز جواب دهیم. ج، ۵: جواب بازدهیم. ۶- ت: سخن را .
 ۷-۷- ۵: و به مراد خویش کار کنند. ۸-۸- ت: رسول ص ع س. ۹-۹- ت: ندارد.
 ۱۰- ت: هفتادسه. ۱۱- ك (اساس): فرقه. ۱۲- از نسخ دیگر به نسخه
 اساس افزوده شد. ۱۳-۱۳- ت، ج، ۵: آن که بر آن بود. ۱۴- نسخه
 بدلها: هر کسی. ۱۵- ج، ۵: می کنند. ۱۶-۱۶- ت: و یاران اورضی الله
 عنهم اجمعین. ۱۷- ت: راست را. ۱۸-۱۸- ت، ج، ۵: خدای عزوجل.

حکم کنیم ، هر چه بازان^۱ راست آید ، راه رسول و راه یاران آن است^۲ . اکنون ما یافتیم در قرآن که^۳ می گوید ، قول^۴ الله جل ذکره : **وَأَعْتَصُمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا** تا آنجا که می گوید : **لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** . و این حبل قرآن است ، اکنون ما دست به قرآن زنیم ، هر چه قرآن گواهی دهد ، دانیم که^۵ راست آن است ، و راه نجات^۶ و^۷ راه رسول و راه یاران او آن است^۸ ، ما آن^۹ را اختیار کردیم تا از آن قوم باشیم که گفت : **لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** . و ایضاً قوله تعالی : **فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ**^{۱۰} . حق تعالی گفت : چون^{۱۱} خلاف افتد میان شما به^{۱۲} چیزی ، حواله آن با^{۱۳} قرآن کنید .

اکنون اگر گویند^{۱۴} چنگ^{۱۵} به قرآن چون زنیم که هر کس^{۱۶} تفسیر^{۱۷} و تأویل^{۱۸} دیگر می گوید^{۱۹} ؟ گوییم : چنگ به قرآن چنان زنیم که^{۲۰} رسول علیه السلام گفت^{۲۱} : **أَعَلَمَكُمْ بِحَبْلِ اللَّهِ**^{۲۲} **عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ** ؛ گفت عبدالله بن عباس به داند^{۲۳}

- ۱- اساس : باقرآن . ت : بازان . ج ، د : با آن (پیش از این «قرآن» و «کتاب خدای» ذکر شده و تکرار آن ضرورت ندارد . محتملاً در اصل «بازان» بوده که به تصرف کاتب «باقرآن» شده است - تصحیح شد) . ۲-۲-۲ : ت : راه رسول (ع) و یاران آن است . ۳-۵ : راه رسول و یاران او آن است . ج : راه رسول و راه یاران او آن است . ۳-ت : ندارد . ۴-ت : قوله . ۵-۵-۵ : ت : راست است و راه راست آن است و راه نجات آن است . ۵-ج : راه راست آن است و راه نجات آن است . ۶-۶-۶ : ت : و راه رسول (ع) و راه یاران او رضی الله عنهم آن است . ج : رسول ص ع .
- ۷- نسخه بدلها : آن راه را . ۸-ت ، ج : الی الله و الرسول . ۹-ت : ندارد .
- ۱۰-ج ، د : ندارد . ۱۱-در همه نسخهها «با» در نسخه اساس «به» به قرینه موارد دیگر در این کتاب به صورت «با» تصحیح شد . ۱۲-ت : گوید . ۱۳-ج ، د : که چنگ . ۱۴-ج ، د : هر کسی . ۱۵-۱۵-۱۵ : ت : تفسیری و تأویلی .
- ۱۶-ت : می گویند . ۱۷-۱۷-۱۷ : ت : رسول ص ع س فرموده . ۱۸-ت : رسول (ع) فرمود . ج : رسول علیه الصلوة والسلام فرمود . ۱۸-۱۸-۱۸ : ت : عبدالله عباس رضی الله عنه به داند . ج ، د : عبدالله بن عباس گفت عبدالله عباس به داند .

تأویل^۱ و تفسیر کتاب خدای^۲ عزوجل . چون^۳ حواله باقول او کرده^۴ ما نیز به قول او فرا گیریم . چون صحابه^۵ را می‌شایست که تفسیر به قول عبدالله عباس فرا گیرند، مارا اولی‌تر که ایشان بهتر^۶ دانستند از ما . و تفسیر عبدالله ابن عباس^۸ از آفتاب روشن‌تر است بر آن^۹ بیایدرفت، و عهده^{۱۰} باوی [باید]^{۱۱} کرد تا بر راه^{۱۲} راست باشی . و هر چه از اخبار رسول^{۱۳} علیه‌السلام به تورد که درست است ، اگر فهم تو^{۱۴} می‌در نیابد^{۱۴} حواله به قول وی کن ، و بدان قرار^{۱۵} ده که چنان است که وی گفت ؛ و به حدیث و قرآن هم چنین باید کرد : هر چه^{۱۶} عبدالله عباس^{۱۷} تفسیر کرد^{۱۸} حواله^{۱۹} با او^{۲۰} باید کرد ، و هر تفسیری که او^{۲۱} نکرده است ، چون بشنوی^{۲۲} آن را قبول^{۲۳} مکن ، گو : ندانم^{۲۴} ؛ و هر چه با^{۲۴} قول او بی آن دیگر ائمه سنت موافق نیاید ، گو : ندانم^{۲۴} ، تا در بدعت نیفتی ، و از شمار ناجیان باشی .

- ۱- ج ، ۵ : مر تأویل . ۲- ت : خدای را . ۳- ت : چون رسول (ع) حواله ... ۴- ج ، ۵ : کرد . ۵- ت ، ج : صحابه را رضی الله عنهم . ۶- ت : (فرا) ندارد . ۷- ت : بیشتر . ۸- ۵ : عبدالله عباس . ت : عبدالله عباس رضی الله عنهما . ۹- ت : بدان . ۱۰- ت : عهد . ۱۱- نسخه اساس فاقد این کلمه بود از سایر نسخ افزوده شد . ۱۲- ت ، ج ، ۵ : برآه . ۱۳- ج ، ۵ : رسول ص ع س . ۱۴- ۱۴- ت ، ج : می‌در نیابد . در نسخه اساس : در نمی‌یابد (به استناد نسخه بدلها وهم به تبعیت از اسلوب نگارش کتاب به صورت متن تصحیح شد) . ۱۵- ت ، ج ، ۵ : اقرار . ۱۶- ج ، ۵ : و هر چه . ۱۷- ت : عبدالله عباس رضی الله عنهما . ۱۸- ت : کرده . ۱۹- در نسخه اساس : و حواله (و او زائد حذف شد) . ۲۰- ت ، ج ، ۵ : با او . اساس : به او (تصحیح شد) . ۲۱- ت ، ج ، ۵ : وی . ۲۲- ت ، ج ، ۵ : شنوی . ۲۳- ۲۳- ت : و تصدیق قول ایشان مگو ، گوی ندانم . ۲۴- ۲۴- ت : به قول او آن دیگر ائمه سنت موافق نیفتد گوی ندانم و تصدیق مکن آن را . ج ، ۵ : باقول او و آن دیگر ائمه سنت موافق نیاید گوندانم .

آغازنامه

اما بدان [که ما]^۱ این کتاب را آغاز کردیم، نه برای جنگ و تعصب را کردیم، و نه برای بدگفت مسلمانان را، و نیز نه^۲ برای آن تا در میان مردمان ما را ثنا گویند و بستانند،^۳ از بهر این همه هیچ چیز نیست،^۴ الا از بهر رضای خدای عزوجل. و نیز می بینیم^۴ که هر کس را^۵ خواجگی یا^۶ تن آسایی^۷ می آرزو کند، یا بد معاملتی یا زرقی^۸ یا^۹ می خواهند^{۱۰} که بدعتی^{۱۱} آشکارا کنند می^{۱۲} نتوانند کرد، همه^{۱۳} این طریق درویشان^{۱۴} فرا دست گرفتند، و این همه^{۱۵} که بردادیم درین [طریق]^{۱۶} تعبیه کردند، و برخاستند، و گرد جهان^{۱۷} می گردند، و هر کجا^{۱۸} نوتائبی، یا کسی که او را مراد^{۱۹} کار خدای عزوجل می باشد، گرد ایشان می برآیند، و ایشان را از راه حق می بگردانند،

- ۱- از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد. ۲- ج، ۵: و نه نیز.
 ۳- ۳- ت: بلکه آن بهر این که همه چیز نیست. ۴- ج، ت، اساس: می بینم.
 ۵- ۵- ت: هر کسی را که. ۶- ت: و یا. ۷- ت: ندارد: در نسخ پنج گانه این کتاب به همین صورت «تن آسایی» به کار رفته است. در فرهنگهای فارسی «تن آسانی» و «تن آسایی» هر دو بایک معنی دیده می شود (رجوع شود به قسمت تعلیقات این کتاب)
 ۸- ت: زراقی. ۹- در همه نسخه ها «یا» در نسخه اساس: «که» به صورت متن تصحیح شد. ۱۰- ج، ت: می خواهد. ۱۱- ت: بدعتی را.
 ۱۲- ت، ۵: و می ... ۱۳- ت: و همه ... ۱۴- ت: درویشان را.
 ۱۵- ت: همه را. ۱۶- نسخه اساس فاقد این کلمه بود از سایر نسخ افزوده شد
 ۱۷- ت: و در جهان. ۱۸- نسخه بدلها: هر کجا که. ۱۹- ت: مراد او.

و در کوی هوی و بدعت می او گنند^۱ ، و راه اباحت و زندقی در ایشان می کارند ، تا^۲ لاجرم می بینی^۳ که علم هوی چون^۴ بلند گردید ، و موج فتنه [چون^۵] برخاست ، و راه بدعت [چون^۶] آشکارا شد .

ما^۷ از سر این^۸ غیرت ، این کتاب را فرا دست گرفتیم ، و به الهام حق سبحانه و تعالی این [را]^۹ بیان کردیم ؛ چون به الهام حق می کنیم ، دانند که مدهانت نتوان^{۱۰} کرد . و از آن این همه عذر در پیش می^{۱۱} باز خواهیم^{۱۲} ، که کسانی هستند [که]^{۱۳} در راه بدعت افتاده اند ، و نمی دانند که در راه بدعت می روند ، مقصود ایشان نه بدعت است این عذر^{۱۴} از بهر ایشان می خواهیم ، و^{۱۵} این کتاب را از بهر ایشان^{۱۶} می کنیم تا بگویم در نگرند ، و در اندیشند ، و باز گردند ، و یا به قول^{۱۷} ما باز نگردند باری داوری نکنند ، که^{۱۸} ایشان را زیان دارد ، و ما را زیان مؤمنان نباید ؛ و^{۱۹} ما این کتاب را از بهر سود ایشان می کنیم^{۲۰} ، نه از برای زیان ایشان ، چون حق تعالی سخن این قوم^{۲۱} یاد کرد ، و مقامات ایشان^{۲۲} در کتاب عزیز خویش بیان^{۲۳} فرمود ، قال الله سبحانه و تعالی :

- ۱- در نسخه بدلها : می افکنند . ۲-۲-۲- ج ، ۵ : و ایشان را از راه حق می بگردانند تا لاجرم می بینی . ۳- ۵ : چگونه . ۴- ج ، ۵ ، اساس : برخاست . در نسخه ت چون برخاست (به نسخه اساس «چون» افزوده شد) . ۵- رك : حاشیه شماره ۴ همین صفحه . ۶- ج ، ۵ : تا . ۷- ت ، ۵ : ندارد . ۸- از سایر نسخ به نسخه اساس افزوده شد . ۹- ج : نتوانند . ۱۰- نتواند . ۱۱- ۱۰- ۱۰- در نسخه بدلها : می باز خواهیم (موافق با موارد دیگر در این کتاب) ، در نسخه اساس : باز می خواهیم (به صورت متن تصحیح شد) . ۱۱- از نسخه های دیگر به نسخه اساس افزوده شد . ۱۲- ج ، ۵ : عذر را . ۱۳- ۱۳- ۱۳- این قسمت در نسخه های ج ، ۵ : افتاده است . در نسخه ت : این کتاب از بهر... ۱۴- ج : ندارد . ۱۵- در نسخه بدلها : که آنکه . ۱۶- ۵ : که . ۱۷- ج : جمع می کنیم . ۱۸- ت : قوم را . ۱۹- ت : ایشان را . ۲۰- ت : چنین بیان

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ .

چنین گفته اند که از ابتدای کار ایشان تا انتهای آن هزار و یک مقام است به قول خضر علیه السلام و آن بایزید^۱ بسطامی رحمة الله علیه^۲، و به قول جنید^۳ هزار قصر^۴، به قول ذوالنون مصری رحمة الله علیه^۵ هزار عالم، و به قول ابوبکر کتانی^۶ رحمة الله علیه هزار منزل^۷، چنان که در کتاب عزیز خویش می گوید، قوله تعالی: أَمَّنِ اجْتَبَعَ رِضْوَانُ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخِطِ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوِيَهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ . هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ . و این درجات که^۸ درین آیت است آن هزار و یک مقام است که گفته آمد و خیر درست است به اتفاق امت؛ و این هزار مقام منزلهاست به سوی حق روندگان را^۹، و باشندگان^{۱۰} را نیز مقامات^{۱۱} است، تا مرد را در کدام مقام فرود^{۱۲} آرند آن^{۱۳} مقام وی است، و هر کسی را مقامی^{۱۴} معلوم است هم چنان که فرشتگان را، كما^{۱۴} قال الله سبحانه وتعالى: وَمَا مِثَا الْأَلْهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ . و جای دیگر گفت: أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ .

- ۱- ت: با شیخ بایزید . ۲- ت: ندارد . ۳- ت: شیخ جنید رحمة الله . ج:
جنید علیه الرحمة . ۴- ت: قصر است . ۵- ت: شیخ ذوالنون مصری
رحمة الله . ج ، د : ذوالنون مصری رحمة الله . ۶- ت: شیخ ابوبکر الکتانی . ج :
ابابکر کتانی . ۷- ت: مقام . ۸- ۸-۸- مطلب در نسخه «ت» چنین است :
که در این آثار است آن هزار و یک مقام است به سوی حق روندگان را که یاد کرده
آمد خیر درست است با اتفاق امت آن هزار مقام منزلهاست به سوی حق روندگان .
۹- ج ، د : پایندگان را . ت: یابندگان . ۱۰- ت: مقام . ۱۱- ت: ندارد .
۱۲- د : که آن . ۱۳- ج ، ت: مقامی . در نسخه اساس و نسخه «د» بصورت
مقام (کسره بدل از یاء) . ۱۴- ۱۴-۱۴- ت: قوله تعالی .

شیخ الاسلام^۱ عبدالله الانصاری^۲ گوید رحمة الله علیه^۳ که : روندگان این راه سه گروه اند : محققان اند ، و مدعیان اند ، و گویندگان اند ؛ [و هریک را نشانی است] ۴: آنان^۵ که محققان اند نور برسختن ایشان پیدا است ، و آنان^۶ که مدعیان اند [بی] ۷: حرمتی برسختن ایشان پیدا است ، و آنان^۸ که گویندگان اند از سماع ، بیگانگی^۹ برسختن ایشان پیدا است .

و این هر سه قوم هریکی^۹ سخن از سر^{۱۰} کوی خویش گویند و این کاری است که استاد این کار یافت این است^{۱۱} ؛ و هر چیزی را نخست جویند آنگه یابند ، این^{۱۲} حدیثی است که نخست یابند^{۱۳} آنگه جویند . طلب این^{۱۴} بی یافت این بیگانگی است از این حدیث . درستی^{۱۵} این حرف^{۱۶} آن بود که يك^{۱۷} طرفه العین^{۱۸} از شش چیز خالی نباشد : از^{۱۹} تعظیم امر ، و^{۲۰} بیم مرگ^{۲۰} ،

- ۱- ج ، ت : خواجه عبدالله . ت : عبدالله انصاری . ۲-۲- ت : رحمة الله گوید .
- ۳- ت : گویندگان به تقلیدند . ۴- از نسخه ت به نسخه اساس افزوده شد .
- ۵- در نسخه بدالها : از سماع آنان ۶- ت : و از سماع آنان .
- ۷- نسخه اساس فاقد این کلمه بود از سایر نسخ افزوده شد . ۸-۸- ت : و از سماع آنان که گویندگان اند بیگانگی ۹- ج ، ۵ : (هریکی) ندارد .
- ۱۰- در نسخه ت فقط «سر» به تشدید . ۱۱- ج ، ۵ : نیست . ۱۲- ت : اما این .
- ۱۳- ت : آن را یابند . ۱۴- ت : زیرا که طلب این
- ۱۵- ت : پس درستی . ۱۶- ج ، ۵ : این حدیث . ۱۷- ت : که يك .
- ۱۸- ج ، ۵ : طرفه العینی . ۱۹- در نسخه ت این مطلب : (آن کس که به تحقیق این معنی را یافته باشد اول از) بر سایر نسخ علاوه دارد . ۲۰-۲۰- ج ، ۵ : و بیم مکر . در نسخه ت : دویم مرگ . (در نسخه اساس چنین است : «بیم مکر» اما پس از آن «مرگ» نوشته شده و خطی بر روی آن کشیده شده است ، به صورت متن تصحیح شد) .

و لزوم عذر، و خدمت به سنت، و زیستن به فاقه^۵، و بر خلق شفقت. بار این حدیث این شش چیز است که از وی^۱ پیدا آید [تا]^۲ شریعت^۳ با حقیقت يك سان گردد. و^۴ هر چند که شریعت همه حقیقت است، و^۵ بنای حقیقت بر شریعت است، شریعت بی حقیقت بی کار است، و حقیقت بی شریعت بی کار^۶ است.

و شرط این هر منزلی آن است که به توبه درشوی، و به توبه بیرون آیی، كما قال الله تعالى: وَتَوَدُّوا إِلَيَّ جَمِيعاً آيَهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ. بندگان خود را همه به توبه محتاج کرد، و ذل خطا^۷ بر همه پیدا کرد، و همه را به تاوان غفلت و عجز از ادای حق نیاز [مند]^۸ عفو و غفران کرد، و گفت: وَمَنْ لَمْ يَتَّبِعْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. هر که^۹ نه تائب است ظالم است^{۱۰}؛ همه را به دو حکم بیرون آورد، و همه را به توبه امر کرد: مطیع را و عاصی را. و^{۱۱} چون سروسالار همه خلق [اولین]^{۱۲} و آخرین^{۱۳} محمد رسول الله^{۱۴} را گفت، قوله تعالى: لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؛ چون او را نیازمند توبه و مغفرت کرد، کسی را نرسد [که]^{۱۵} پای^{۱۶} ازین امر بیرون نهد، كما قال الله تعالى: وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ.

* این کلمه در نسخه بدلها و نسخه اساس به صورت «رفاقت» کتابت شده اما چنین به نظر می رسد که صحیح کلمه باید «فاقت» باشد، قیاساً تصحیح شد.

۱- ت: او. ۲- از سایر نسخ به نسخه اساس افزوده شد. ۳- ت: شریعت

او. ۴- نسخه بدلها (و) ندارد. ۵- ت: که. ۶- ت: بدکار است.

۷- ج: وخطا. ت: خطا را. ۸- نسخه اساس فاقد آن بود از نسخ دیگر افزوده

شد. ۹- ت: که هر که او. ۱۰- ت: او ظالم است. ۱۱- ج، ۵: ندارد.

۱۲- از نسخه های دیگر به نسخه اساس افزوده شد. ۱۳- ۱۳-۱۳: ۵: محمد رسول الله

ص ع س. ج: محمد رسول الله علیه الصلوة والسلام. ۱۴- در نسخه بدلها: که پای.

اما بدانید دوستان^۱ ما ، که^۲ خواستیم تا مسایل شرعی که بدان حاجت است اندر اول این کتاب بیاریم ، ولیکن اندیشیدیم که آن را کتابهای بسیارست ، و دوستانی^۳ که این کتاب^۴ درخواستند گفتند : ما را از شریعت آن قدر که بدان^۵ حاجت است معلوم است ، ما را به^۶ سخن راه روندگان به هر چیزی اشارت کنند^۷ ، تا هر کسی (را) از راه حق^۸ بتوانند^۹ گردانید که راهزنان^{۱۰} بسیارند . پس ما به مسایل شرعی ازین سبب مشغول نگردیدیم ، و به سخن راه روندگان^{۱۱} به هر چیزی^{۱۲} اشارت^{۱۳} کردیم ، تا اگر کسی را از ایشان مراد آن باشد که بر راه^{۱۴} اولیا و محققان برود ، از جای دیگر نباید جست ، که این علمی است که به نزدیک هر کسی نباشد ، و هر کسی را در این^{۱۵} علم راه نمایند^{۱۶} ، مگر آن کس را که خدای عزوجل او را توفیق دهد ، تا دل از^{۱۷} دنیا ، و از دون او ، و از هر چه^{۱۸} شغل این جهان است فارغ گرداند ؛ آنگه آن کس را علم باطن^{۱۹} باشد ، و به کار^{۲۰} بینا گردد ، و حق^{۲۱} از باطل باز داند .

قال النبی صلی الله علیه وسلم : مَا زَهَدَ فِي الدُّنْيَا عَبْدٌ إِلَّا آتَيْتَهُ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ ، وَ آتَمَّتْ بِهِ لِسَانَهُ ، وَ بَصَّرَهُ بِعُيُوبِ الدُّنْيَا وَ دَائِبِهَا وَ دَوَائِبِهَا ، وَ أَخْرَجَهُ مِنْهَا سَالِمًا إِلَيَّ دَارِ السَّلَامِ . گفت : زاهد نشود در دنیا هیچ بنده^{۲۱} ،

- ۱- ت : ای دوستان . ۲- در نسخه بدلها : که ما . ۳- در نسخه بدلها : دوستان (کسره بدل از یاء) . ۴- ت ، د : کتاب را . ۵- ت : بر آن . ۶- ت : ندارد . ۷- ج ، د : اشارتی کنید . ت : اثبات است ! ۸- در نسخه بدلها : ما را از راه حق . ۹- ت : نتواند . ۱۰- ج ، د : راهزنان دین . ۱۱- ت : سالکان روندگان در گاه . ۱۲- ج : به هر چیز . ۱۳- ت ، د : اشارتی . ۱۴- در نسخه بدلها : بر راه . ۱۵- د : بدین . ۱۶- ت : نباشد . ۱۷- ۱۷- ت : از دنیا دون از هر چه . . . ۱۸- ت : باطنی . ۱۹- در نسخه بدلها : کارها . ۲۰- ت : حق را . ۲۱- ج : بنده .

که نه برویاند خدای عزوجل^۱ حکمت را در دل او، و زبان او^۲ بدان^۳ گویا کند، و او را بینا گرداند به عیبهای دنیا و درد آن^۴، و داروی آن، و بیرون آرد او را از دنیا به سلامت، و برساند^۵ به دارالسلام.

هیچ چیز [ی] و هیچ کاری، بی علم باطن قیمت نگیرد، و يك مسئله از علم باطن به از بسیاری^۶ علم ظاهر. قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: ذرّة من أعمال الباطن خیر من أعمال الظاهر کالجبال الرواسی. و این راه^۸ و این مقامات را علم باطن بیاید، تا مرد را از درکات به درجات رساند، و این هزار^۹ مقام که یاد کردیم درین کتاب است، درین چهل و^{۱۰} پنج باب یاد کرده شد،^{۱۲} بعون الله و حسن توفیقه^{۱۱}.

الباب الاول: می پرسند که عقل چیست و عاقل کیست؟

الباب الثاني: می پرسند که معرفت چیست و عارف کیست؟

الباب الثالث: می پرسند که توحید چیست و موحد کیست؟

الباب الرابع: می پرسند که سنی و جمعی کیست؟

الباب الخامس: می پرسند که بیدار کیست و بیداری چیست؟

الباب السادس: می پرسند که توبه چیست و تائب کیست؟

الباب السابع: می پرسند که اخلاص چیست و مخلص کیست؟

الباب الثامن: می پرسند که هوی چیست و هوادار کیست؟

الباب التاسع: می پرسند که علم چیست و عالم کیست؟

۱- ج ۵، خدای تعالی. ۲- د: او را. ۳- ت: بران.

۴- د: او. ۵- ت: و برساند او را. ۶- از نسخ دیگر به نسخه اساس

افزوده شد. ۷- ج ۵، بسیار. ۸- در نسخه بدلها: راه را.

۹- ج ۵، هزار و يك. ۱۰- ت: (و) ندارد. ۱۱- در نسخه بدلها:

که یاد ... ۱۲-۱۱ در نسخه «ت» پس از این جمله که گذشت مطلب: «وهذا فهرست

الابواب» را علاوه بر سایر نسخ دارد.

- الباب العاشر : می پرسند که پیر کیست که اقتدارا شاید ؟
- الباب الحادی عشر : می پرسند که مرید کیست و ارادت چیست ؟
- الباب الثانی عشر : می پرسند که طالب چیست و طالب کیست ؟
- الباب الثالث عشر : می پرسند که شریعت چیست و حقیقت چیست ؟
- الباب الرابع عشر : می پرسند که راه چیست و مرکب راه چیست ؟
- الباب الخامس عشر : می پرسند که یار کیست و یاری چیست ؟
- الباب السادس عشر : می پرسند که توفیق چیست و موفق کیست ؟
- الباب السابع عشر : می پرسند که صوفی کیست و درویش کیست ؟
- الباب الثامن عشر : می پرسند که مبتدی کیست و منتهی کیست ؟
- الباب التاسع عشر : می پرسند که فرق میان معجزه و کرامات چیست ؟
- الباب العشرون : می پرسند که دنیای خاخص چیست، و دنیای عام چیست ؟
- الباب الحادی والعشرون : می پرسند که فرق میان حرص و همت چیست ؟
- الباب الثانی والعشرون : می پرسند که زهد چیست ، و زاهد کیست ؟
- الباب الثالث والعشرون : می پرسند قناعت چیست ، و قانع کیست ، و در راه خدا قناعت شاید یانه ؟
- الباب الرابع والعشرون : می پرسند که تقوی چیست ، و متقی کیست ، و اتقی کیست ؟
- الباب الخامس والعشرون : می پرسند توکل چیست ، و متوکل کیست ؟
- الباب السادس والعشرون : می پرسند که تفویض چیست، و مفوض کیست ؟
- الباب السابع والعشرون : می پرسند که شکر چیست ، و شاکر کیست ؟
- الباب الثامن والعشرون : می پرسند که صبر چیست ، و صابر کیست ؟
- الباب التاسع والعشرون : می پرسند که فقر چیست ، و فقیر کیست ؟

الباب الثلاثون : می پرسند که نموده چیست ، و دیده چیست ، و خداوند

دیده کیست ؟

الباب الحادی والثلاثون : می پرسند که وقت چیست ، و خداوند وقت

کیست ؟

الباب الثانی والثلاثون : می پرسند که وجد چیست و واجد کیست ؟

الباب الثالث والثلاثون : می پرسند که عشق چیست و عاشق کیست ، و در

راه خدای عشق شاید یا نه ؟

الباب الرابع والثلاثون : می پرسند که سماع چیست ، و سماع شاید یا نه ؟

الباب الخامس والثلاثون : می پرسند که راه اولیاء ، و ابدالان ، و مقام

ایشان چیست ؟

الباب السادس والثلاثون : می پرسند که در راه اولیاء تصرف شاید یا نه ؟

الباب السابع والثلاثون : می پرسند که مؤمن کیست ، و مسلمان کیست ؟

الباب الثامن والثلاثون : می پرسند که خاطر خیر چیست ، و خاطر شر

چیست ؟

الباب التاسع والثلاثون : می پرسند که نیک گفتن چیست ، و بد گفتن چیست ؟

الباب الاربعون : می پرسند که شاهد بازی شاید یا نه ؟

الباب الحادی والاربعون : می پرسند که نصیحت چیست ، و ناصح کیست ؟

الباب الثانی والاربعون : می پرسند که مدعی صادق کیست ، و مدعی

کاذب کیست ؟

الباب الثالث والاربعون : می پرسند که در مکاید ابلیس اشارتی کند .

الباب الرابع والاربعون : می پرسند که به سخن محققان ما را اشارتی کند .

الباب الخامس والاربعون : می پرسند ادب با خلق چیست ، و ادب با حق

چیست ؟

هر چه درخواستند^۱ به تفصیل گفته آمد^۲ درین چهل و ۳ پنج باب ، و^۴ تا کسی را^۵ از این سخن^۶ چیزی در وقت معلوم نگردد بر آن^۷ داوری نباید کرد ، و در باید اندیشید تازیان کار نگردد . هر جا^۸ که اشکالی افتد هم آنجا حجت آن بنگرند تا باز یابند ؛ زیرا که جمله این کتاب^۹ بر قول خدا و بر قول رسول علیه السلام بنا کرده ایم^{۱۰} ، اما برخی را تفصیل و تفسیر نگفته ایم^{۱۱} ، و یا^{۱۲} کسی در نیابد^{۱۳} ، از خداوند^{۱۴} واقعه بر باید^{۱۵} پرسید ، و^{۱۶} از سر تقلید در این کتاب^{۱۷} نباید نگریست ، از^{۱۸} هر نوعی در هر بابی فصلی^{۱۹} تمام گفته آمد^{۲۰} ، و همه از آن نوع گفتیم که ایشان درخواستند چون ازین نوع خواستند ازین نوع توانستیم گفتن^{۲۱} ، [و واجب دانستیم گفتن]^{۲۲} این برای دل ایشان^{۲۳} . هر که راه^{۲۴} راه راست است ، و^{۲۵} در راه وی خار بدعت نیست ، باما بدین جنگ نکند ، و هر که راه^{۲۶} خلل است ، و سر جنگ دارد ، جنگ

* محتملاً «یا» به معنی اگر

- ۱- د : خواستند . ۲- ت : خواهد آمد . ۳- ت : ندارد .
- ۴- ت : و اگر . ۵- ت : ندارد . ۶- د : ندارد . ۷- ت : نسخه اساس : و بر آن («و» از نسخه اساس حذف شد) . ۸- ت : و هر کجا . ۹- ت : کتاب را .
- ۱۰- ت : . . . خدای تعالی و بر قول رسول ص ع س بنا کرده ایم . ج : خدای تعالی و بر قول رسول (ع) بنا کرده ایم . د : خدای تعالی و بر قول رسول علیه الصلوة والسلام بنا کرده ایم . ۱۱- ج : نکرده ایم . ۱۲- ت : و اگر . ج . د : و تا .
- ۱۳- ت : در نیابود (ظ در اصل «در نیابود» بوده است) . ۱۴- ج . د : خداوند نظری . ۱۵- ت : باید . ۱۶- ت : (و) ندارد . ۱۷- ت : ندارد .
- ۱۸- ج . د : که از . ۱۹- در نسخه بدلها فصل (کسره بدل از باء) .
- ۲۰- ت : آمدیم . ۲۱- ج . د : توانیم گفت . ت : خواستیم گفت .
- ۲۲- نسخه اساس فاقد آن بود از سایر نسخ افزوده شد . ۲۳- ایشان بر خود .
- ۲۴- ت : که هر که را . ج . د : و هر که را ۲۵- ت : (و) ندارد . ۲۶- ت : در راه او

وی را خریداریم؛ هم چنان که سوره براءة^۲ در شأن مشرکان و منافقان آمد، ایشان را فضیحتی بود، و مؤمنان را نازشی؛ این کتاب^۳ هم چنان است: مخلصان و محققان را نازش است،^۴ و مدعیان دروغ زن را و زندیقان را گدازش^۴، هر دو^۵ [را] زیادت باد تا جاودان^۶، ان شاء الله تعالی^۷.

۱- ت: (هم) ندارد ۲- ج، د، و نسخه اساس: براءة. ت: براءة (نسخه اساس تصحیح شد) ۳- ۵: نیز هم چنان است. ۴- ۴- ۴- ... ازین کتاب و مدعیان دروغ زن را و زندیقان را گدازش است ازین کتاب ۵- ۵: و هر دو را . ج: هر دو را . ۶- ت، ج، د: تا جاوید ۷- در نسخه های ج، د، این بیت را: (سوزش دشمنان و نازش دوست هر دو تا روز حشر باقی باد) بر سایر نسخ علاوه دارد .

باب اول

می پرسند که عقل چیست و عاقل کیست ؟

الجواب و بالله التوفیق : قال الصدر الامام ، شیخ الاسلام
قدس الله روحه العزیز* : بدان که اول همه چیزها عقل است

۱- ج : صدر امام . * (یاد آوری - القاب نویسنده کتاب و جمله دعایی بساز
آن در نسخه های پنج گانه این کتاب چنین آورده شده است : در نسخه های اساس ، ج ، ت ، د ،
الصدر الامام ، شیخ الاسلام ، قدس الله روحه العزیز (و گاهی : سره العزیز) فقط در نسخه ت
در مقدمه باب اول چنین نوشته شده : شیخ الاسلام ، قطب العالم ، قدوة الابدال ، محی السنة ،
قامع البدعة ، حجة الله علی الخلق ، احمد بن ابی الحسن النامقی قدس الله روحه العزیز - در سایر
ابواب با نسخه اساس و نسخه های ج ، د ، مطابقت کلی دارد . در نسخه «م» که اغلب ابواب
از این حیث متفاوت اند القاب شیخ احمد بر روی هم چنین ذکر شده است : الصدر الامام ،
شیخ الاسلام ، برهان المحققین ، سلطان المدرسین ، ناصر عباد الله ، خلاصة اولیاء الله ، محی السنة
قامع البدعة ، صاحب الكشف والایهام ، مقتدی الانام ، قطب العالم ، قدوة الابدال ، سرالله
فی الارض ، قدوة المحققین ، سلطان السلاطین ، امام الفریقین ، سلطان اولیاء الله ، سلطان المحققین ،
حجة الله علی الخلق ، الداعی الی الله ، المجتهد فی سبیل الله ، سلطان الشریعة . برهان الحقیقة ،
امام الحرمین ، سلطان الطریفة والحقیقة ، برهان الشریعة ، ملک الملوك اقطاب العالم ،
سرالله فی الارضین ، ابی نصر احمد بن ابی الحسن النامقی ثم الجامی قدس الله روحه العزیز .

و^۱ عقل مایه همه دانش هاست ، و بی عقل هیچ کار^۲ راست نیاید^۳ .
 همه چیزها را به علم حاجت است ، و علم^۴ را به عقل حاجت است .
 اول چیزی که حق سبحانه^۵ بیافرید عقل^۶ بود ، و اول
 چیزی که از حق سبحانه^۷ تعالی نواخت و ثنا و مدحت یافت عقل^۸ بود ، چنان
 که خبر بدان^۹ ناطق است : عن الحسن ، قال رسول الله صلى الله عليه و سلم :
 إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْعَقْلَ فَتَمَالَ كَه : أَقْبَلَ فَأَقْبَلَ ، ثُمَّ قَالَ كَه : أَدْبَرَ فَأَدْبَرَ ،
 فَقَالَ : وَعِزَّتِي ، وَجَلَالِي ، وَأَرْقَمَاعِي فَوْقَ عَرْشِي ، مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ
 مِنْكَ ؛ بِنَا آخِذٌ وَبِنَا أُعْطَى ، وَبِنَا أَعْرَفٌ ، وَبِنَا أَعْبَدٌ ، وَبِنَا أَعَاقِبُ ، وَبِنَا
 الْكُتَيْبُ . ثُمَّ جَعَلَهُ فِي قَلْبِ آدَمَ فِي الْجَانِبِ الْإَيْمَنِ وَخَلَقَ الْعَقْلَ مِنَ النُّورِ فَالْعَقْلُ
 نُورٌ ثُمَّ أَسْكَنَهُ عَنِ يَمِينِ قَلْبِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . عزیز گوهری که عقل^{۱۰} است
 هر که قدر آن^{۱۱} داند و بدان کار کند .

مثل عقل با^{۱۲} عاقل چون [مثل]^{۱۳} تیغ بران است که به دست کسی دهی^{۱۴}
 که بدان تیغ هم دشمن توان^{۱۵} کشت و هم دوست ؛ اگر دشمن کشد ،
^{۱۶} تیغ را کار توانست فرمود و غازی باشد^{۱۷} ، و اگر دوست^{۱۷} کشد نادان

این القاب از نظر اطلاع خواننده ارجمند در این جا ذکر شد اما پس از این همان صورت
 مذکور در نسخه اساس که با نسخه های ج ، د ، ت ، نیز مطابقت دارد در متن حفظ می شود
 و برای جلوگیری از اطناب و تکرار از نوشتن القاب دیگر شیخ و آوردن آنها از نسخه
 ۴ در پاورقی خودداری می گردد .

۱- ت : و این ۲- ت : کاری ۳- ت : ناید ۴- ت : علم ما را
 ۵- ج : سبحانه و تعالی ۶- ت : آن عقل ۷- نسخه بدلها ندارد ۸- ت : آن عقل
 ۹- ت : بر آن ۱۰- ت : این عقل ۱۱- ت : او ۱۲- ت : یا
 ۱۳- نسخه اساس فاقد آن بود از سایر نسخ افزوده شد ۱۴- ت : دهد . ج ، د : هر
 که دهی ۱۵- ت : تواند ۱۶- ۱۶- ک : تیغ کار توانست و مرد غازی باشد .
 ت ، ج : تیغ را کار توانست فرمود و غازی باشد . ۵ : تیغ را کار دانست فرمود (نسخه
 اساس از روی سایر نسخ تصحیح شد) ۱۷- ت : دوست را

باشد. ۱. تیغ به دست هر که هست بران است^۱ و قیمتش به جاست ، در قیمت^۲ و^۳ برندگی تیغ هیچ خلل نیست ، ولیکن کار فرماینده نه بر آن جای زد^۴ که می بایست زد ، خلل^۵ با کار فرماینده گردید^۶ نه^۷ با تیغ ؛ چنان که حق سبحانه و تعالی در کتاب عزیز خود^۸ از قومی گله کرد ، آن جا که گفت ، قوله تعالی : **وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَكِبْرًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ** . یعنی^۹ به عقل کار نکردند ، و^{۱۰} عاقل آن است که به عقل کار کند . هر که^{۱۱} او فریفته دنیا است او را نباید عاقل خواندن ، چنان که خبر بدان^{۱۲} ناطق است ، قال النبی صلی الله علیه وسلم^{۱۳} : **الْعَاقِلُ مَنْ لَا تَغْرَهُ الدُّنْيَا وَالْحَرُمَنُ لَا يَسْتَرْقُهُ الطَّمَعُ** . ترجمه : گفت : عاقل آن است که به دنیا فریفته نشود و آزاد آن است که طمع او را بنده نکند . پس درست شد که هر که او فریفته دنیا است او عاقل نیست ، و هر که او را به خلق طمع است او آزاد نیست . پس هر کس را در عقل و عاقلان سخن^{۱۴} نرسد ، ای آن که بنده آز و حرصی ! ترا با سخن عاقلان و با سخن^{۱۵} محققان چه کار^{۱۶} ؟ که^{۱۷} همه عالم ترا [می] نوحه گر باید تا ترا نوحه گری کند^{۱۷} که گرفتار آئی : ^{۱۸} تا چگونه کنی که درم [یکی] فرا دو شود^{۱۸} ، و چگونه کنی که باغ ، و

۱-۱- ت : زیرا که بدست هر که هست آن تیغ او بران است . ۲- ت :

قیمتش ۳- ت : و در ۴- ت : زده است ۵- ت : و خلل

۶- ت : گردد . ۷- ت : و نه ۸- ت : خویش ۹- نسخه بدلها : یعنی

که ۱۰- ت ، د : (و) ندارد ۱۱- ت : و هر که ۱۲- ت : بر آن

۱۳- نسخه اساس : صلی الله علیه السلام ۱ ت : علیه السلام ۱۴- ت : سخن گفتن

۱۵- ت : ندارد ۱۶- ج ، د : چه کار باشد . ۱۷- ۱۷- ت : همه خلق

می باید که نوحه گر باشد تا ترا نوحه گری کنند . د : همه عالم ترا می نوحه گر باید تا

ترا نوحه گری کنند . ج : همه عالم ترا نوحه گر می باید تا ترا نوحه گری کنند

(«می» از نسخه های ج ، د ، ت ، به نسخه اساس افزوده شد) . ۱۸- ۱۸- ت : تا چگونه کنی

ندبیری که درم نویکی ده شود . ج ، د : تا . . . که درم یکی فرا . . . شود . اساس :

تا چگونه کنی که درم فرادو شود .

یوستان^۱، و سرای، و فرش، و اوانی^۲، و اسب و ساخت^۳ تو نیکوتر باشد؛
 آنگاه^۴ در عقل و در دین و در راه محققان^۵ سخن گویی! ندانی که عاقلان
 بر تو خندند؟^۶ برو به بازار عاقلان^۷ تا خود^۸ را کجا بینی، و در کدام صفت
 گذارند، و یا به کدام نامت خوانند.

نمی شنوی که حق سبحانه^۹ و تعالی در کتاب عزیز خویش چه می^{۱۰} گوید؟
 آن کسانی^{۱۱} را که دل به دین او مشغول کردند^{۱۲}، اگر چه زن و فرزند
 و مال حلال بود^{۱۳} آنجا که می گوید، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى^{۱۴}: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
 لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
 کسی را که مخاطبه وی از حضرت صمدیت خاسر^{۱۵} باشد، او را در صف
 عاقلان و با سخن ایشان چه کار باشد؟

اما کارها همه^{۱۶} بر^{۱۷} بدل گشته است: چنان که نابینا را بصیر خوانند!
 او نیز آن نام برگرفته است، و بدان^{۱۸} شادی همی کند؛ اما حکیم^{۱۹} بیستی
 همی^{۲۰} گوید، مصراع^{۲۱}: «فردات کند خممار کامشب^{۲۲} مستی». باش تا فردا

- ۱ - نسخه بدلها: ندارد ۲ - ت: اوانی تو ۳ - ت: ساخته
 ۴ - در نسخه ت پس از این کلمه چنین آمده است: با اینهمه تیرگی از
 ۵ - ت: محققان خواهی که ۶ - ت: خندند با این مفلسی تو .
 ۷-۷ - ت: بازار عاقلان رو ۸ - نسخه بدلها: خویشان ۹ - ت: ندارد
 ۱۰ - ج، د، ه (می) ندارد ۱۱-۱۱ - ت: مر آن کسی ۱۲ - ت: گرداند
 ۱۳ - ج، د، ه: باشد ۱۴ - ت: قوله تعالی ۱۵ - ت: خاسر و مغیوب
 ۱۶ - ج: ندارد ۱۷ - ت: پر ۱۸-۱۸ - ت: و آن کور نیز آن نام را
 از غایت حماقت برگرفته است و بر آن ۱۹ - ج، د، ه: حکیمی ۲۰ - ت: می
 ۲۱ - ج، د، ه: مصراع . ت: مصراع . در نسخه اساس: بیت (چون از بیت مراد مصرعی
 بیش در نسخه بدلها دیده نشد کلمه بیت باستاند نسخه های، ج، ت، د. به مصراع
 تصحیح شد.) ۲۲ - ت: که امشب

که عاقلان ثمرهٔ عقل^۱ بگیرند، و چشم تو بر کار عاقلان افتد، آنگه بدانی که کجایی.

اما امروز [سرا]^۲ سرای غرور است، و هر کس^۳ خود را عشو^۴ می‌دهد، و در جوال عشو^۵ خویش شده‌اند، تا^۶ فردا که پرده از روی کارها بردارند، آنگه^۷ هر کس بداند^۸ که ایشان کجااند، و چه دارند؛ و این آن روز پدید^۹ آید که حق سبحانه و تعالی می‌گوید: **يَوْمَ قَسَمَ السَّارِرُ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ**. اما هر کس^۹ امروز فرا^{۱۰} عقل نه بیند^{۱۱}، و فرا کار عاقلان^{۱۲}؛ زیرا که عقل کمالی دارد که هر که دست به طناب خرپشته^{۱۳} وی زند نجات یابد، زیرا که^{۱۴} [عقل]^{۱۵} وزیر و ندیم معرفت است،^{۱۶} و جای آن و خانهٔ آن دل است^{۱۶}.

چون^{۱۷} وزیر را باید که سلطان به خانهٔ وی شود، خانه را پاک کند از^{۱۷} هر چه نشاید که سلطان را چشم بران افتد و فرش خانه^{۱۸} چنان کند که نشست سلطان را شاید و در آن خانه تخت سلطان^{۱۹} بنهد، و چنان سازد که هیچ کس را زهره نبود که گرد آن گردد تا^{۲۰} روزی که سلطان^{۲۱} در آید و بر تخت مملکت

- ۱- ت: عقل خود ۲- ج، د: این سرا. ت: سرا (نسخهٔ اساس فاقد این کلمه بود از نسخ دیگر افزوده شد) ۳- ت: کسی ۴- ج، د: عشو ۵- ت: می‌دهند ۶- نسخه بدلها: اما ۷- ۷- نسخه بدلها: هر کسی بداند ۸- ت: پدیدار ۹- ت: کسی ۱۰- ت: فراخور ۱۱- ج، د: نه بیند ۱۲- ت: خرپشته. ج: خرپشته. اساس: خرپشته (از روی نسخهٔ ج تصحیح شد). ۱۳- ۱۲- ۱۴- این مطلب از نسخه د افتاده است ۱۵- از سایر نسخ به نسخهٔ اساس افزوده شد. ۱۶- ۱۶- ت: و جای او فراخانهٔ دل است. ج: و جای آن خانهٔ دل است. د: و جای او خانه دل است ۱۷- ۱۷- این مقدار مطلب در نسخهٔ ت مضطرب و مشوش است ۱۸- نسخه بدلها: خانه را ۱۹- سلطان را ۲۰- ت: و تا ۲۱- ج، د: سلطان معرفت

بنشیند، و خانه ۱ به رنگ خویش کند^۲ و آن سینه و خانه را^۳ دارالملک خویش سازد، چنان که گفت^۴ قَلُوبٌ أَحِبَّائِي دَارُ عَلِيٍّ . هر آن کس که به عقل کار کند،^۵ ثمره آن چنین باشد^۵.

مثل معرفت چون مثل آفتاب است، و مثل دل چون خانه تاریک است، و مثل عاقل چون خداوند خانه: هر آنگه^۶ که خداوند خانه^۷، خانه را تاریک بیند، عقل او تقاضا کند که^۸ روزن خانه باز کن^۸ تا خانه روشن^۹ شود. اگر خداوند خانه به عقل کار کند، و روزن خانه^{۱۰} باز کند^{۱۱}، چون باز کرد آفتاب معرفت به روزن خانه در افتد، خانه تاریک وی^{۱۲} روشن گردد، چشم دل^{۱۳} باز شود، مرد^{۱۴} عارف گردد، راه به معروف^{۱۵} گشاده گردد^{۱۶}، شناسا^{۱۷} گردد بداند چه^{۱۸} می باید، و منکر آن که می نباید^{۱۸}، آنگه شرح دل آنجا باشد؛ چنان که در کتاب عزیز خویش فرموده^{۱۹}، ۲۰ قوله تعالی: ۲۰: أَقْمَنَ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِيَا سَلَامَ فَهِيَ عَلِيٌّ نُورٌ مِّنْ رَبِّهِ .

هر که^{۲۱} به عقل^{۲۲} کار نکند چنان باشد^{۲۳} که گفت، قوله جل ذکره^{۲۳}: قَوِيلٌ لِّلْفَاسِيَةِ قَلُوبِهِمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ . اما حق سبحانه و تعالی شرح دل را از خود یاد کرد، و^{۲۴} همه دلها را^{۲۵} شرح او کند، چه آن انبیا و چه آن اولیا همه بدوست؛ اما ما را نیز امر و نهی نگه [می]^{۲۶} باید داشت، و امر و نهی

- ۱- ت: خانه را ۲- ت: بکند ۳-۳- ت: و آن خانه و سینه را
 ۴- ۵- گفته ۵-۵- ت: ثمره او خیر باشد ۶- ت: آنگاه ۷- ت:
 ندارد ۸-۸- ت: روزنی در آن خانه باز باید کرد ۹- ت: نیک روشن
 ۱۰- ت: خانه را ۱۱- ت، ج: باز کرد. ۵- ندارد. نسخه اساس: باز دگر
 (تصحیح شد) ۱۲- نسخه بدلها، ندارد ۱۳- ت: دل او
 ۱۴- ت: آنگاه مرد ۱۵- ت، د: معرفت ۱۶- ت: شود
 ۱۷- ت: و شناسا ۱۸-۱۸- ت: می باید اورا و منکر شود آنکه را می نباید
 ۱۹- ت: می گوید. ج، د: فرمود ۲۰-۲۰- از نسخه ج افتاده
 ۲۱-، ۵- و هر که ۲۲- نسخهها: عقل. نسخه اساس: قول (باستناد نسخه
 بدلها تصحیح شد) ۲۳-۲۳- ت: که قوله تعالی ۲۴- ت: (و) ندارد
 ۲۵- ت: (را) ندارند ۲۶- از نسخ ج، د، ت، به نسخه اساس افزوده شد.

بر عاقل است ، و مهین^۱ حجتی^۲ خدای عزوجل را^۳ بر بندگان عقل است ؛ نه بینی^۴ که چند جای^۵ از آن کسانی که به عقل کار نکردند گله می کند ؟ پس خویشتن را غافل نباید ساخت ؛ چون عقل فرا داد ، و توانایی فرا داد ، همه^۶ عذرها برخاست ، و^۷ امرو نهی پیدا کرد ، و به امرو نهی مشغول می^۸ باید بود^۹ و به عمارت دل ، تا بو که^۹ روزی^{۱۰} سلطان معرفت ، بر سرسرای تو^{۱۱} پرواز^{۱۲} می کند ، و از شعاع نور او چیزی به خانه^{۱۳} تو^{۱۳} در افتد ، تا از عقل و عاقلان چیزی^{۱۴} یابی ، و فاز آن بینی که در خانه^{۱۴} تو چیست و چه بضاعت داری .

اگر [چه]^{۱۵} خزینه پر باشد از هر نوعی ، تا چراغ نباشد فرا نتوان دید : تا نور معرفت با نور عقل فراهم نیاید ، او را عاقل خواندن^{۱۶} نه از عقل باشد^{۱۶} ، نام عاقلی او را مجاز باشد ، زیرا که حق سبحانه و تعالی ما را^{۱۷} چنین خبر داد ، از آن کسانی که ایشان نه عارف بودند ، قال الله تعالی : *أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّهِمْ أَصَلُّ أَوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ* .

عقل بنیاد کار است : هر که را عقل تمام نیست ، کار او هیچ اصل ندارد ؛ و^{۱۸} عقل هم شکل و ندیم معرفت است و پای بند^{۱۹} نیکو ئیهاست^{۲۰} .

۱- ت : همین . ۲- ج ، د : حجت . ۳- ج ، د : (را) ندارد .

۴- نسخه بدلها : نمی بینی . ۵- ت : چند جای خدای عزوجل از

۶- د : چه . ۷- نسخه بدلها : (و) ندارد . ۸- نسخه بدلها : (می) ندارد . ۹-۹- ت : و به عمارت دل باید پرداخت تا بر که ۱۰- ت :

ندارد . ۱۱- ت : دل تو . ۱۲- ت : پرداز . ۱۳- ت : دل تو .

۱۴- د : خیر . ۱۵- از سایر نسخ به نسخه^{۱۵} اساس افزوده شده .

۱۶-۱۶- ت : از عقل نباشد . ۱۷- ج ، د : ندارد . ۱۸- ج ، د : (و)

ندارد . ۱۹- نسخه بدلها : پای بند . نسخه^{۱۹} اساس : یابند . ۲۰- ت : همه

نیکو ئیهاست .

هر نیکویی که خدای عزوجل با بنده کند که پای بند^۱ عقل ندارد هم از گمشدگان^۲ باشد. معرفت بی پای بند عقل بس مقامی نکند؛ نور با ظلمت آرام نگیرد، نور با نور آرام گیرد، هر جنسی^۳ با جنس خویش رود، چنان که گفته اند: *كُلُّ طَائِرٍ يَطِيرُ مَعَ شَتِيلِهِ*: هر مرغی با همتای خود پرد^۴. عقل نورانی است و معرفت نور است،^۵ هر دو به يك جا باشند^۵؛ اما نور و ظلمت^۶ به يك جا نباشند^۶ که: *الضُّدَّانِ لَا يَجْتَمِعَانِ*.

هر^۷ دلی که در آن دل بغض مسلمانان، و حسد، و بخل، و جمع و منع، و تکاثر، و تفاخر، و ریا، و نفاق، و طمع، و عجب، و این^۸ و مانند این باشد، می دان که در آن دل نور معرفت نیست، و عقل امیر نیست؛ زیرا که این همه نه بار^۹ معرفت است، و نه بار^{۱۰} عقل است، و ایشان^{۱۱} نه ندیمان عقل و معرفت اند^{۱۱}. این^{۱۲} دل که چنین باشد جای هوی باشد، و هوی را با عقل چه کار باشد^{۱۳}،^{۱۴} و با سخن عاقلان^{۱۴-۱۵}!

هر عاقلی که دل او ازین چیزها خالی است که گفته آمد، نشان آن^{۱۵} است که عقل آن جا امیر است، و ندیم معرفت است، و هر جا^{۱۶} که بر بدل است

۱- ت: (بند) ندارد. ۲- ت: مفلس شدگان. ج، د: شدگان.

۳- ت، ج، د: هر چیزی. ۴- ۴-۴- نسخه بدلهای: هر مرغی با همتای خود پرد.

نسخه اساس: هر نوعی با همتای خود پرد (تصحیح شد). ۵-۵- ت:

به يك رنگ باشد. ج، د: به يك جای باشند. ۶-۶- ت: به يك جا

نباشد. ج، د: به يك جای نباشند. ۷- نسخه بدلهای: در هر.

۸- ت: (و این) ندارد. ۹ و ۱۰- نسخه بدلهای: بار. نسخه اساس: بار (با

توجه به معنی مطلب و بقرینه موارد دیگر در این کتاب به صورت «بار» تصحیح شد).

۱۱-۱۱- ت: نه ندیمان و معرفت عقل اند. ۱۲- ت: پس این. ۱۳- ت:

است. ۱۴-۱۴- ت: و با سخن عاقلان (چه) آشنایی است. ۱۵- ج، د:

او ۱۶- ت: و هر کجا.

زینهارا که خویشان را غرور ندهی که بر سر آن غرور بمانی ، و بر باد باشی ،
و هذه النصيحة ،^٢ و بالله العون والعصمة والتوفيق .^٢

١- د : زینهار . ٢-٢- ت : و بالله التوفيق وحسبنا الله و نعم المعين .

ج ، د : و بالله التوفيق والعون والعصمة .

باب دوم

الباب الثانی : می پرسند که معرفت چیست و عارف کیست ؟

الجواب، و بالله التوفیق^۱ : قال الصدر الامام^۲ ، شیخ الاسلام قدس الله روحه العزیز : بدان که معرفت نور است ، و شرح دل است ، و به کسب بنده نیست . معرفت^۳ عطایی است از حق سبحانه و تعالی ، که هیچ کس به شکر آن عطا و^۴ نعمت^۵ نتواند رسیده ؛ اما مقدمات آن^۶ بیاید بر زید^۷ ، تا معرفت روی^۸ به تو نماید ، اگر هست و اگر نیست ، باری آنچه^۹ بر تست بکرده باشی^۹ ، [تا]^{۱۱} فردا حسرت نخوری . اما^{۱۱} مقدمه معرفت اول عقل است^{۱۲} و حجت مهین است^{۱۲} . مثل عقل و عاقل چون مثل چشم است ، و مثل معرفت چون نور چشم است . عاقل بسیار بود که هر چند تو فراوی می گویی^{۱۳}

۱-۱- ت : ندارد . ۲- ت : الاسلام . ۳- د : ندارد .

۴- نسخه بدلها : و آن . ۵-۵- ت : قسام نتواند رسید .

۶- ت : آن را . ۷- ج ، د ، و : ورزید . ت : پرسید . ۸- ت : شاید که

روی ۹-۹- ت : بر پشت کرده باشی . ۱۰- از نسخه های ج ، د :

به نسخه اساس افزوده شد . ۱۱- نسخه بدلها ندارد . ۱۲-۱۲- ت : و

عقل حجت بهین است . ۱۳- ت : گویی که

چشم باز کن باز نکند ، و بصرِ وی برجای باشد ، و آن^۱ بسیار کس باشد^۲ که چشم روشن می نماید ، و در وی بصر اصلی^۳ نباشد ؛^۴ و بسیارتر باشد که در دیده علتی باشد^۴ ، اگر خواهد که بنگرد نتواند نگریست و نه بیند^۵ و نور بصر ندارد ، چنان که حق سبحانه و تعالی در کتاب عزیز خویش^۶ بیان فرمود ، قال الله تعالی : وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ .

و کس بود که هم چشم دارد ، و هم نور بصر دارد ، و همی^۷ خواهد که بنگرد ، اما^۸ چشم او درد دارد^۸ ، به دارو حاجت^۹ است ، طبیبی بیاید کرد ، و یا^{۱۰} سیم از طبیب دریغ نباید داشت ، تا چشم^{۱۱} روشن گردد . این همه مقدمات معرفت است ؛ و اگر عقل باشد و معرفت بازان^{۱۲} بهم باشد ، و کار نه چنان باشد^{۱۳} که عارفان و عاقلان کنند^{۱۴} ، مثل او هم چون مثل آن^{۱۵} کس است که چشم دارد ، و بصر دارد ، ولیکن^{۱۶} چشمش را^{۱۷} درد است ، تا دارو نکند از آن هیچ چیز نیاید^{۱۸} ، در^{۱۹} سبب دارو بسته باشد ؛ و آن دیگر که چشم دارد ، و بصر ندارد چون آن کس است که عقل دارد ، و معرفت ندارد . اگر هزار بار بگویی^{۲۰} که چشم باز کن تا به بینی ، او خود قصد نگریستن نکند ، و^{۲۱} داند که محال است . و مثل آن^{۲۲} کس^{۲۳} که چشم روشن می نماید^{۲۴}

۱-۵ : (آن) ندارد . ۲-ج ، ۵ : بود . ۳-ج ، ۵ : اصل .

۴-۴ : نسخه بدلها این مطلب را ندارد . ۵-در نسخه اساس : بینید (تصحیح شد) .

۶-ت : خود . ۷-د : می . ۸-۸-۸ : چشم درد دارد ، در نسخه اساس :

چشم او درد آرد . ۹-ت : حاجت است او را . ۱۰-ت : (یا) ندارد .

۱۱-ت : چشم او . ۱۲-ج : با آن . ۵ : با او . ۱۳-نسخه بدلها :

می کند . ۱۴-ت : ندارد . ۱۵-در نسخه ت مفهوم نیست .

۱۶-۵ ، ج : و لکن . ۱۷-ت : با . ۱۸-۵ : در نیاید . ۱۹-ت :

و در . ۲۰-ت : گویی . ۲۱-ت : که ج ، ۵ : ندارد .

۲۲-ج ، ت : آن دیگر . ۲۳-۲۳-ت : که چشم دارد و چشم او روشن می نماید .

و هر که در وی نگرود پندارد که^۱ وی [می] فرا بیند^۲ و همه^۳ کار بینایان می‌کند اما آن^۴ خود می‌داند که او^۵ چشم ندارد [و روشنایی بر جای ندارد]^۵.

این^۶ آن کسانی اند که در میان مؤمنان مؤمنی^۷ می‌نمایند، و رنج شریعت می‌کشند، و عقل ایشان می‌گوید که هم آخر چیزی است، و چیزی تواند بود، اما نور معرفت ندارند^۸ که بدانند^۹ که بر تقلید چیزی می‌کنند. و مثل آن کسانی که عاقل و عارف‌اند، مثل^{۱۰} آن کسانی است که هم چشم دارند، و هم نور بصر دارند؛ اگر خواهند که ندانند که روز است نتوانند، و اگر چه فرا ایشان می‌گویند که روز است، و ایشان می‌گویند که نیست، به^{۱۱} گفتار می‌گویند که نیست^{۱۲}، اما به‌دل می‌دانند که هست اگر چه بسیاری چشم فراهم نگه دارند، و باز نکنند، و فرمان فرا نبرند، به‌یقین می‌دانند که^{۱۳} شب است یا^{۱۴} روز، آفتاب از سایه باز می‌دانند، تا آنکه که^{۱۵} قضای معصیت بر ایشان بگذرانند، آنکه چشم بیداری باز کنند، و از خواب غفلت^{۱۶} بیدار شوند،^{۱۷} یا چه خفته بوده باشند^{۱۷}، چون روشنایی چشم بر جای باشد، خلل نه با^{۱۸} چشم گردد نه^{۱۹} با بصر، خواب غفلت نفس غافل

- ۱-۱- ت: وی فرا می‌بیند. ج، د: وی می‌فرا بیند. نسخه‌ی اساس: وی فرا بیند (از روی نسخه‌های ج، د، تصحیح شد). ۲- ت: هم. ۳- د، ت: او. ۴- ت: (او) ندارد. ۵- از نسخه‌های ج، ت، د، به نسخه‌ی اساس افزوده شد. ۶- ت، ج: و این. ۷- د، ج: مؤمن. ۸- نسخه‌های (ت) و اساس به‌صیغه مفرد: ندارد. ۹- د، و به بینند. ۱۰- نسخه بدلها: چون مثل. ۱۱- ت: مفهوم نیست: (عاجز به گفتار!). ۱۲- ت: (که نیست) ندارد. ۱۳- ج، د: (که) ندارد. ۱۴- ت: و یا. ۱۵- ت: (که) ندارد. ۱۶- ت: ندارد. ۱۷- ۱۷-۱۷- ت: اگر چه خفته باشند. ۱۸- ت: بر. ۱۹- نسخه بدلها: و نه.

را در بند خود کرده بود^۱، چون از خواب بیدار گردید، چشم باز کرد، سزا را به سزا^۲ دید^۳ و بشناخت، و ظلمت رفت و راحت آمد،^۴ و این بیتها از سر [این] کوی^۵ و از سر این واقعه گفته شد، ابیات^۵:

رفت آن شب تاریک و دمید صبح سعادت

آورد یکی ورد به من باد عنایت

بدمید از آن ورد یکی بسوی وصالش

افگند درین جان و دلم نار محبت

زان نار محبت تن من گشت به فریاد

کاین چیست کنون و چه بد آن خواب به غفلت

برخیز ازین خواب که این کار نه بازی است

وین را نتوان یافت به تدبیر و به حیلت

آن را که نهاده است فرستند بر او

از چاه بر آرند و نشانند به ملک

این دولت عارف بود از فضل خداوند

وین خلعت معروف است از کان صفاوت

۱- ت : باشد . ۲- ت : به سزای . ۳- ت : ندارد .

۴-۴- ت : و این بیت از سر این کوی . د ، ج : و این بیتها از سر این کوی . نسخه

اساس: و این بیتها را از سر کوی (به صورتی که در متن دیده می شود تصحیح شد).

۵- در نسخه بدلها : القطعه . [یادآوری - این ابیات که از صاحب کتاب و بانخلص

«احمد» است در نسخه های این کتاب با تفاوتهایی در الفاظ - که اغلب مغل به معنی

متظورند - و اضافه و نقصانی در کلمات نوشته شده، همگی آنها به دقت با هم مقابله و با

دیوان شعر شیخ جام (عکس نسخه نافذ پاشا در استانبول - مضبوط در کتابخانه

مرکزی دانشگاه تهران شماره میکروفیلم ۵۸۷) نیز مطابقت شد و به صورت مذکور

در متن که فرق اساسی با آنچه در دیوان آمده است ندارد ، تصحیح شد .

ای احمدی از فضل خداوند همی ناز

منگر سوی دنیا و مسرو از سوی جنت

اما بدان که معرفت^۱ نه آن چراغی است که هر کس آن را بر تواند
افروخت،^۲ و یا هر کس آن را^۳ فرو تواند نشاند،^۴ و یا او درخانه [ای] رود
یک ذره ظلمت در آن خانه بگذارد^۵.^۶ علم سلطان و سلطان پنهان نباشد^۷،
هر جا که سرا پرده^۸ سلطان بزنند، معلوم باشد که^۹ جای سلطان است، در هر
مرغزار که شیر باشد نه آرامگاه نخجیر باشد^{۱۰}؛ چو [ن] شیر به مرغزار در آید
نخجیر بگریزد، و^{۱۱} شب تا وقت صبح بیش نباشد.^{۱۲} هم چنین هر کجا که^{۱۳}
علم معرفت پیدا آمد، و نور وی در سینه تافت، آن نور و آن علم پنهان
نماند، و آن درخت بار فرا دیدار کند؛ و بار معرفت نه آن است که درباب
عقل گفته آمده^{۱۴}.

اما^{۱۵} بار معرفت بدان که چیست^{۱۶}: اخلاص است، و صدق است، و
وفاست، و^{۱۷} صبر است، و قناعت^{۱۸}، و شکر است، و توکل است، و
تفویض است^{۱۹}، و تسلیم است، و شفقت است، و حرمت، و نصیحت است،

۱- نسخه بدوها: نور معرفت. ۲-۲-ت: و هر کس او را.

۳-۳-ت: و اگر آن نور درخانه رود و یک ذره ظلمت را در آن خانه بگذارد. نسخه
اساس: و یا او در خانه رود یک ذره ظلمت در آن خانه بگذرد (تصحیح

شد). ۴-۴-ت: زیرا که آن نور معرفت علم سلطان است و سلطان پنهان

نباشد. ۵-۵-ت: دارالملک اوست که آن جای سلطان است و هر جا که مرغزار

شیر باشد نه جایگاه و آرامگاه نخجیران باشد. ۶-ت: (و) ندارد.

۷-۷-ج ۵: هر کجا که. ت: هم چنین هر جا که. ۸- نسخه بدوها: آمد.

نسخه اساس: آید (به «آمد» تصحیح شد، زیرا قبلاً درباب «عقل» مطالبی گفته شده

بود). ۹-۹-ج ۵: بدان که بار معرفت چیست. ۱۰-۱۰-ت: قناعت

است و صبر است. ۱۱-ت: (است) ندارد.

و زهد است ، و خوف ورجاست ، و مرگ را فرا ساختن است . این همه بار معرفت است ؛ تو اکنون می‌نگر ، و حاکم خویش می‌باش ، تا در باغ تو چه درخت است ، و چه بار دارد .

اگر بار درخت تو این است ، و در باغ تو این درخت است^۲ ، خنک ترا که عارفی ، و^۳ اگر در باغ تو این درخت نیست ، می‌دان که ازین حدیث به^۴ دست تو باد است : بدان که کسی^۵ در باغ شود خرما بیند که^۶ آنجا افتاده - بی آن که در باغ وی درخت خرما باشد - اندیشد که این خرما از باغ من است ، و بار درخت من است ، سخت محال باشد .

درخت معرفت از چراغ کسم نیست : چراغ^۷ خرد^۸ در سرای تاریک بری^۹ ظلمت سرای ببرد^{۱۰} ؛ تو هر چند در^{۱۱} دل نگری ، یک ذره روشنایی^{۱۱} نه بینی ، گویی که درخت ، درخت^{۱۲} من است ، و بار ، بار درخت من است ، این محال باشد !! نمی‌بینی [که]^{۱۳} درخت در باغ همسایه است ، و بار از باغ او به باغ تو می‌افتد ، و آن روشنایی که تو بینی^{۱۴} ، چراغ در سرای همسایه است ، و روشنایی از سرای وی^{۱۵} می‌تابد ؟ بدان که کسی به روشنایی چراغ همسایه^{۱۶} کاری فراز کند^{۱۶} ، در چراغ دعوی کردن محال است . آن معرفت

- ۱- ت : (می) ندارد . ۲-۲-ج ، ۵ : اگر در باغ تو این درخت است .
 ت : اگر بار درخت تو این است و در باغ تو این درخت است . نسخه اساس : اگر باغ درخت تو این است (تصحیح شد) . ۳-ت : (و) ندارد .
 ۴-ت : در . ۵-۵ : کسی که ۶- نسخه بدلها : (که) ندارد .
 ۷-ت : اگر چراغ . ۸-ت : خرد را . ۹-۹-نسخه بدلها : همه ظلمت از سرای ببرد . ۱۰- نسخه بدلها : که در ... ۱۱-ت : روشنی .
 ۱۲-ج ، ۵ : درخت باغ . ت : ندارد . ۱۳- از نسخ دیگر به نسخه اساس افزوده شد . ۱۴- نسخه بدلها : می‌بینی . ۱۵-ج ، ۵ : او . ۱۶-۱۶-ت : کارک فرا کند . ج ، ۵ : کارکی فرا کند .

هم چو [ن] جامهٔ عاریتی است^۲؛ هم تن را^۳ فرا پوشد، اما آن وقت که به کار آید، باز خواهند.

ومعرفت عطایی^۴ چون میراث وملك باشد^۵؛ چون^۵ سر بر بالین نهادی، اگر خواهی که خرج کنی بر نیک بیش حکم تو روان نباشد؛ و از میراث هر چند که بیزار گردی، بیزاری از میراث درست نیاید^۶. معرفت عطایی^۶ چنین باشد که گفته آمد، ومعرفت عاریتی چنان باشد که گفته شد.

معرفت دو است: معرفت خاص است و معرفت عام است^۷ و هر دو [را]^۸ خدای عزوجل در قرآن پیدا کرده است^۸. معرفت عام آن است که می فرماید^۹، قال الله تعالی: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ. و معرفت خاص آن است که در کتاب عزیز خویش بیان فرمود، قوله^{۱۰} جل ذکره: أَقْمَنَ سُرْحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِأَسْلَامِ فَهَوَ عَلَيَّ نُورٌ مِّن رَّبِّي.

این^{۱۱}، آن خاصگان است، و آن، آن عام^{۱۲}؛ معرفت عام بی بیم^{۱۳} تر است،^{۱۴} و معرفت خاص پر خطرتر است^{۱۴}، اکنون بیان این بشنو^{۱۵} تا

۱- نسخهٔ اساس: خانه (تصحیح شد). ۲- ت: (است) ندارد.

۳- ج، د: (را) ندارد. ۴-۴-۴: ت: چون میراث باشد و چون ملك باشد. ج، د:

چون میراث است. ۵-۵-۵: ت: مالك ملك چون سر بر بالین نهادی اگر

خواهی که همه را خرج کنی بر سنگی بیش حکم تو روان باشد و از میراث هر چندی که بیزار گردی، آن بیزاری از میراث درست نیاید. د، ج: هر چند بیزار

گردی، بیزاری از میراث درست نیاید. ۶- ت: عطایی را. ۷- ت:

(است) ندارد. ۸-۸-۸: ت: خدای تعالی در قرآن یاد کرده است.

۹- ج، د: می گوید. ۱۰- ج، د: قوله تعالی. ۱۱- ت: (این) ندارد.

۱۲- ت: عام است. ۱۳- ت: بی فهم تراست! ۱۴-۱۴-۱۴: از نسخهٔ (ت)

افتاده است. ۱۵- ج، د: شنو.

ترا بگویم : معرفت عام را گفتم : اَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا ، الى آخر الآية ،
 و جای دیگر گفت : اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ، تا آن جا که گفت : كَانَتْهَا
 كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ^۱ . معرفت را به چراغ مثل زد ، و شهادت را به درخت خرما مثل
 زد ، و این چراغ [را] زان^۲ گفت : فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ
 كَانَتْهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ ، چون چراغ در طاق بود ، و آبگینه^۳ در پیش گرفته ، باد
 آن را نتواند کشت ، و دیگر گفت : كَانَتْهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ^۴ ؛ و دست کسی^۵
 به ستاره نرسد که بدان^۶ گزند تواند کرد ، اما^۷ به نور چراغ که در پرده
 باشد کار باریک توان کرد ، و به نور ستاره فرا توان دید که روشن است ،
 اما دور بینی^۸ نتوان کرد ، و باریک کاری نتوان^۹ . اما معرفت خاص چون
 شمع و مشعله است ؛ نور آن بیشتر و روشن تر است ، اما از باد و باران آن
 را بیم باشد هر چه به صحرا باشد ، اما آنچه در پناه باشد آن را هیچ بیم
 نباشد ، و همه باریکی ها^{۱۰} و راستی ها به آن بیند^{۱۱} ، و هیچ کاری نکنند^{۱۲} که
 بروی تاوان باشد ، تا دانسته باشی و بالله التوفيق^{۱۳} .

- ۱-۴- این مطلب از نسخه های د ، ج ، افتاده است . ۲- در نسخه بدلها : را .
 نسخه اساس : زان . ۳- ت : آبگینه دل . ۵- نسخه بدلها : کس
 ۶- ج ، د ، ت : بدان . نسخه اساس : بر آن (تصحیح شد) . ۷-۷- ت : نه به نور
 چراغ که در پرده فانوس است کار باریک توان کرد و نه به نور ستاره نیک فرا توان
 دید اگر چه روشن است اما به آن دور بینی ... ۸- ج ، د ، ت : نتوان کرد .
 ۹- ج ، د : باریکی ها . نسخه «ت» و نسخه اساس : باریک ها . ۱۰- ج ، د :
 بیند . نسخه اساس : به بینند . ت : به آن بیند (از روی نسخه «ت» تصحیح شد) .
 ۱۱- ج ، د ، ت : نکنند . نسخه اساس : نکنند . ۱۲- ت : و بالله التوفيق و
 حسبنا الله و نعم المومنین .

باب سوم

الباب الثالث : می پرسند که توحید چیست و موحد کیست ؟

الجواب ، و بالله التوفیق : قال الصدر الامام ، شیخ الاسلام قدس الله روحه العزیز : اما^۱ بدان که اصل همه کارها توحید پاک است ، و اعتقاد درست^۲ ؛ اگر کسی صد سال عبادت کند ،^۳ که توحید نه پاک گوید^۳ ، و اعتقاد^۴ نه درست دارد^۵ ، همه باطل^۶ باشد .

اما بدان که اصل توحید و ایمان ، آن است که اقرار دهی ، که خدای عزوجل هست و یکی است ، بی چون و بی چگونه ؛ [به]^۷ هیچ چیز نماند ، و هیچ چیز بدو نماند ، همیشه باشد ، از همه چیزها^۸ بی نیاز ، و همه چیزها^۹ بدو نیازمند ؛^{۱۰} توانای بر کمال^{۱۰} ، پادشاه^{۱۱} بی زوال ، قدوس بی عیب و بی مثال ، واحد بی شریک و بی انباز ، غنی بی معین و بی نیاز ، جبار بی قهر و بی نقصان ،

-
- ۱- ت : (اما) ندارد . ۲- ت : درست است زیرا که ۳-۳- ت :
 - که توحید او نه پاک بود.... ۴- ت : و اعتقاد خود . ۵- ج ، ۵ : باشد .
 - ۶- ۵ : بر باد نسخه م : هیا . ۷- از نسخه های ج ، ۵ ، ت : به نسخه اساس
 - افزوده شد . ۸ و ۹- ت : (ها) ندارد . ۱۰-۱۰- ت : توانایی با کمال .
 - ۱۱- ت : پادشاهی .

قهار^۱ بی عجز و بی اعوان ، زنده بی کالبد و بی جان ، صانع^۲ بی اعضا و بی ارکان^۳ ، خالق بی آلت و بی فکرت ، رازق^۴ بی بخل و بی ریبت^۵ ، سلطان [بی ندیم و]^۶ بی وزیر ، ملک بی مونس و بی مشیر ، کریم بی طبع^۷ و بی سجیت ، رحیم بی دل و بی رقت ، صمد بی نقص و بی آفت ، احد بی تألیف و بی تجزیت ؛ همه خلق را بدو آرام و بدو^۸ نیاز ، و او از همه بی نیاز . هرچه در فهم تو آید که^۹ پادشاه ما چنان است ، وی نه چنان است ، بلکه آفریدگار آن است .

همه وصف و صفافان^۹ ، و همه مدح مداحان ، [و همه توحید موحدان]^{۱۰} در آن حضرت ناچیز نماید ؛ گفتنی^{۱۱} وی را از گفتن^{۱۲} باز ندارد ، و شنیدن^{۱۳} وی را از شنیدن^{۱۴} باز ندارد ، و کاری (وی را) از کاری باز ندارد . خلق^{۱۵} را بیافرید نه از بهر آن که او را^{۱۶} به خلق حاجت بود ، ولیکن^{۱۷} از بهر اظهار قدرت را^{۱۷} ، و جمله را روزی می دهد نه برای^{۱۸} عبادت ایشان را^{۱۹} ،

- ۱- ت : مختار . ۲-۲- ج ، د ، ت : بی اعضا و بی ارکان . نسخه اساس : بی ارکان و بی اعضا (تصحیح شد) . ۳- ج ، د ، ت : رازق . نسخه اساس : رزاق . ۴- ت : بی ریب . ج ، د ، ت : بی دیت . م : بی رست . نسخه اساس : بی زینت (۵ این کلمه در کتاب مفتاح التجات تصنیف دیگر شیخ احمد (ص ۸۰) به صورت «ریبت» ذکر شده که همان صورت در این جا حفظ شد . اما ظاهراً چنین به نظر می رسد که کلمه در اصل «ضنت» بوده است بدقیقته «بخل» که پیش از آن آمده بعدها بر اثر سهو نسخا به صورتهای «زینت»، «دیت»، «ریبت» و «ریب» در نسخه ها راه یافته است .) ۵- از نسخه های ج ، ت ، د ، م ، به نسخه اساس افزوده شد . ۶- نسخه بدلها : طمع . ۷- ت : باو . ۸- ت : (که) ندارد . ۹- ت : واصفان . ۱۰- ج ، د ، ت : ندارد (از نسخه «ت» به نسخه اساس افزوده شد) . ۱۱ و ۱۲- ت : گفتی . ۱۳ و ۱۴- ت : شنیدی . ۱۵- نسخه بدلها : خلق . نسخه اساس : وخلق («و» حذف شد) . ۱۶- ت : وی را . ۱۷- ۱۷- ۱۷- ت : از بهر اظهار قدرت بیافرید . ۱۸- ج ، د : از برای . ۱۹- د : (را) ندارد .

اولیکن از بهر^۱ اظهار لطف و نعمت را . در همه اسما و صفات خود بی مانند^۲ است : لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ .
 دیگر ، چنان که به خدایی او اقرار دادی^۳ ، و به صفات او اقرار دادی^۴ ،
 به جمله رسولان او اقرار دهی ، که ایشان همه حق بودند^۵ [و راست گوی
 بودند] : اول ایشان آدم^۶ بود صلوات الله علیه ، و آخر ایشان محمد مصطفی
 بود صلی الله علیه و سلم ، و او فاضلترین همه پیغمبران بود ،^۷ و خاتم پیغمبران
 بود^۸ ، و پیغمبری بدو مهر شد^۹ ، و ما راستی دیگر پیغمبران به قول وی دانستیم ،
 و راستی وی بدان دانستیم که چنین کتابی^{۱۰} چون قرآن بر خلق خواند ، و از
 دشمنان خویش درخواست که مانند این سورتی یا ، ده آیت ، بیارید - و ایشان
 همه دشمن وی بودند ، و حریص بودند بر قهر [کردن]^{۱۱} وی ، و خون و خواسته
 خویش^{۱۲} می بذل کردند^{۱۳} در عداوت او - اگر می توانستندی مانند این
 قرآن بیاوردندی^{۱۴} ، تا وی را مقهور^{۱۵} کردندی ، چون بیاوردندی ، درست
 شد که قرآن معجزه^{۱۶} بود^{۱۷} مر محمد [را] علیه السلام^{۱۸} ، و وحی خداوند^{۱۹}

- ۱-۱- ت : ولیکن روزی می دهد همه را از برای ج ، د : ولیکن از برای
 ۲- ت : بی مثل و مانند . ۳- و ۴- ت : داری . ۵-۵- ت : باید به جمله
 حق بودند (در این جا در نسخه های ت ، ج ، د ، م ، عبارت : «در راست گوی بودند» علاوه
 بر نسخه اساس نوشته شده به آن افزوده شد) . ۶- ت : آدم صفی .
 ۷-۷- ۵ : ندارد . ۸- این جا در نسخه «ت» عبارت : (صلوات الله علیهم اجمعین) علاوه
 بر سایر نسخ دیده می شود . ۹- ج ، ت ، م : کتابی . نسخه اساس نسخه «د» :
 کتاب . ۱۰- از نسخه «م» به نسخه اساس افزوده شد . ۱۱-۱۱- ت ، ج :
 می بذل کردند . نسخه اساس ، د ، م : بذل می کردند (به تبعیت از شیوه نگارش
 کتاب و به قرینه موارد دیگر در این متن وهم به استناد نسخه های «ت» و «ج» به این
 صورت نوشته شد) . ۱۲- ت : بیاوردندی . اساس : بیاوردی . د ، ج ، م : بیاوردندی
 ۱۳- ت : مقصور ؟ ۱۴- ۵ : معجزه . ۱۵-۱۵- ت : مر حضرت محمدا
 ص ع س . ج ، د ، م : مر محمد را ص ع س . ۱۶- ت : خدا به جا بود . ج ، د : خدای .

بود عزوجل^۱.

و^۲ معلوم باشد^۳ که همه کتابهای خدای عزوجل^۴ حق بود چون : تورات ، وانجیل ، وزبور ، و دیگر صحف پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین ؛ زیرا که قرآن^۵ می گواهی دهد^۶ بر صدق دیگر کتابها ، چنان که گفت : مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَمَانِدٌ^۷ این در قرآن بسیار است . و نیز درست شد^۸ که فریشتگان^۹ خدای عزوجل حق اند ، و ایشان بندگان و فرمان بران خدای اند [عزوجل]^{۱۰} ، فرزندان و دختران وی نیستند ، چنان که کافران گفتند .

و نیز درست شده^{۱۱} باشد که قیامت ، و حساب و میزان ، و ثواب و عقاب ، و قصاص میان ظالم و مظلوم ، همه حق است ، زیرا که قرآن^{۱۲} می گواهی دهد^{۱۳} بر صدق این همه ، چنان^{۱۴} که در کتاب عزیز خود^{۱۵} می گوید ، قوله^{۱۶} جل ذکروه :
وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ .
این است شرایط ایمان که مجمل گفته آمد ؛ هر چند که این [جمله]^{۱۷} را تفصیلات بسیار است ، و یاد کردن این^{۱۸} جمله درین کتاب ممکن نبود که

- ۱- در این جا در نسخه های ت ، ج ، عبارت : (چون درست شد که قرآن وحی خدای بود عزوجل) علاوه بر نسخه اساس و نسخه « د » نوشته شده است . ۲- ت : (و) ندارد . ۳- ۵ : شد . ۴- ت : عزجل . ۵- ت : (قرآن) ندارد . ۶- ۶- ج ، ت : می گواهی دهد . ۵ : گواهی می دهد . نسخه اساس : می گواهی می دهد ؟ (از روی نسخه های ج ، ت ، تصحیح شد) . ۷- ت : به غلط کتابت شده . ۸- نسخه بدلها : شده باشد . ۹- م : فریشتگان . نسخه اساس و نسخه های دیگر : « فرشتگان » از روی نسخه م و با توجه به سایر موارد در نسخه اساس بدین صورت نوشته شد . ۱۰- از نسخه های ت ، ج ، د ، به نسخه اساس افزوده شد . ۱۱- ۵ : شد . ۱۲- ۱۲- ۵ : گواهی می دهد . ۱۳- ت : چنان چه . ۱۴- نسخه بدلها : خویش . ۱۵- ت : قول الله . . . ۱۶- از نسخه ت و با مراجعه به مقتضای النجات ص ۸۲ به نسخه اساس افزوده شد . ۱۷- ت ، ج ، د : آن

دراز گردد ، اما قول بنده که بگوید: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** عبارت^۱ است ازین جمله که یاد کرده آمد ، و هر که^۲ ازین یکی را^۳ انکار کند ، قول : **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** را انکار کرده باشد ، و کافر باشد ، تا دانسته باشی **و بِاللَّهِ الْعِوَانُ وَالتَّوْفِيقُ**^۴ .

۱- ت : عبادت
 ۲- ۲- ت : یکی ازین را .
 ۳- ت : و
 ۴- حسبنالله ونعم المعین ، نعم المولى ونعم النصير . ج ، ۵ : حسبنالله ونعم المعین .

باب چهارم

الباب الرابع : می پرسند سنی و جمعی کیست ؟

الجواب : [وبالله التوفيق] ^۱ ، قال الصدر ^۲ الامام ، شيخ الاسلام قدس الله روحه العزيز ^۳ : بدان که شرایط سنت و جماعت ^۴ و مسائل آن بسیار است ، اما اصل ده قاعده است :

[قاعده] اول ^۵ : آن است که اقرار دهی که ایمان ^۶ قول بنده است ؛ هر که بگفت : لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ ، او مؤمن است ، شاید که زن مؤمنه بدو دهی ^۷ ، و ازو زن خواهی ، و میراث مؤمنان یابد ، و مؤمنان از وی میراث یابند ، و احکام مؤمنان بر وی برانند ، و وی را در گورستان مؤمنان در گور کنند ، ^۸ و بر جنازه وی نماز کنند ^۹ ؛ اگر ^{۱۰} این قول از دل گفته باشد ، و بدان

۱- چنین است در آغاز هر باب ، از نسخ دیگر به نسخه اساس افزوده شد .

۲-۵ : ندارد . ج : قال الصدر الامام الاجل ۳- ت : و جماعت

را . ۴- ج ، د : قاعده اول . ت : اول قاعده . نسخه اساس : اول . ۵- د ، ج :

علامت ایمان . ۶- ت : دهند . ۷-۷-۷ : ندارد . ۸- ت ، ج :

و اگر .

با خدای^۱ رسد عزوجل^۱، جای^۲ وی بهشت باشد، و اگر نه ازدل گفته باشد، منافق باشد، به ظاهر احکام مؤمنان بر وی می‌رانند برای قول شهادت را، اما اگر هم بر آن نفاق با خدای عزوجل رسد، جای وی در که^۳ اسفل باشد، چنان که در کتاب عزیز خویش^۴ می‌فرماید، قول الله جلت قدرته^۵: **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ**.

اما ما را دستوری نیست که هر که [ما]^۶ این قول از وی بشنویم^۷، وی را^۸ به تهمتی یسا به تعصبی^۹ نامؤمن خوانیم^{۱۰}، قوله جل^{۱۱} ذکره: **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا**. چنان باید که جمله گویندگان **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** را مؤمن خوانی، و مؤمن دانی، و به گناه کبیره^{۱۲} رقم کفر برایشان نکشی، و شك در ایمان خود و ایمان دیگران روا نداری؛ زیرا که ایزد سبحانه و تعالی گناه کار را مؤمن خواند، چنان که در کتاب عزیز خود^{۱۳} فرمود، قوله^{۱۴} تعالی: **وَتَوَدُّوْا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ**. و معلوم باشد که عاصی را به توبه فرمایند^{۱۵}، و نشاید قول^{۱۶} خدای عزوجل^{۱۶} را خلاف کردن [و] یا در آن شك آوردن.

- ۱-۱- ت: عزوجل رسد. ۲- نسخه اساس: و جای (واو زائد حذف شد). ۳- نسخه اساس و نسخه ت درکت. ج، د، د: درك (مطابق مفتاح النجات نوشته شد ص ۸۷). ۴- ج، د: خود. ۵- ت: قدره. ۶- از نسخه‌های ت، ج، د، به نسخه اساس افزوده شد. ۷- ت، د: شنویم. ۸- ت: (را) ندارد. ۹- ت: و یا به تعصبی. د، ج: یا به تعصبی. نسخه اساس: یا به معصیتی (در حاشیه نسخه یا به تعصبی). ۱۰- ت: گردانیم. ۱۱- ت: و جل. ۱۲- ت: کبایر. ۱۳- ت: خویش. ۱۴- ج، د، د: (قوله) ندارد. ۱۵- ت: می‌فرماید. ۱۶- ۱۶- ت: خدای را عزوجل جلاله. ج، د: خدای را عزوجل.

قاعدهٔ دوم ۱: آن است که همه چیزها را جمع داری در قضای^۲ ایزد سبحانه و تعالی و در مشیت وی ، هم خیر و هم شر^۳ ، و^۴ هم نفع و هم ضرر^۵ . آنچه خیر است ، به امر اوست و به رضا^۶ و محبت اوست ، بر آن ثواب دهد ؛ و آنچه شر است ، به نهی اوست ، بر آن عقاب کند . اما جمله به مشیت اوست تا قهر و عجز لازم نیاید ، و آنچه شر است به رضای وی نیست تا سقه لازم نیاید .

قاعدهٔ سوم ۲: آن است که جمله یاران^۸ رسول علیه السلام^۷ را جمع داری در دوستی و نیک گفتن ، و هیچ کس را از ایشان بد نگویی^۹ ، چنان که^{۱۰} خدای عزوجل در کتاب عزیز خویش فرمود^{۱۰} ، قال الله تعالی : **وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِأَخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ** . حق سبحانه و تعالی^{۱۱} ما را [بدان] بستود^{۱۱} که ، ما^{۱۲} ایشان را دعا کنیم ، و نیک گوئیم ، پس نشاید ایشان^{۱۳} را بد گفتن ؛ و از جمله ایشان ابوبکر^{۱۴} را فاضلتر گوئیم^{۱۵} ، پس عمر^{۱۶} را ، پس عثمان^{۱۷} را ، پس علی^{۱۸} را رضوان الله علیهم اجمعین .

۱- ج ، ۵ ، دویم . ۲- ت : قضا . ۳- ت : بدون نقطه .

۴- ج ، ۵ ، (و) ندارد . ۵- ت : ضرر . ۶- ت : به رضا و محبت . ج ، ۵ :

به رضا و به محبت . نسخهٔ اساس : به رضای محبت (تصحیح شد) . ۷- نسخه بدلها :

سیم . ۸-۸- ج ، ۵ ، رسول را ص ع س . ت : رسول ص ع س . ۹- ت :

نگوی . ۱۰-۱۰- ج : خدای در کتاب عزیز خود بیان فرمود . ۵ : خدای عزوجل

در کتاب عزیز خود بیان فرموده . ت : خدای عزوجل گفت در کتاب عزیز خویش .

۱۱-۱۱- ت : مرا . بدان بستود . ج ، ۵ : ما را بدان بستود . ۱۲- ت : (ما)

ندارد . ۱۳- ت : (ایشان) ندارد . ۱۴- ت : امیر المؤمنین ابوبکر صدیق

. ج : ابوبکر صدیق . ۱۵- نسخه بدلها : گویی . ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ : در

نسخهٔ «ت» بالقب امیر المؤمنین .

زیرا که ایشان نشستند به مقام رسول^۱ الله به اتفاق جمله^۲ یاران ، و ایشان نصرت کردند مردین خدای را عزوجل ، و ایشان بر جای^۳ بداشتند قواعد دین و شریعت را ، و ایشان بگسترانیدند بساط دین^۴ در آفاق جهان به توفیق ایزد تعالی ، چنان که^۵ حق سبحانه بریشان ثنا کرد^۶ :^۷ ابوبکر را گفت^۷ : **إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ** ؛ و نیز گفت : **وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ** ؛^۸ عمر را گفت^۸ : **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** ؛^۹ عثمان را گفت^۹ : **أَمَّنْ هُوَ قَاتِلُ آثَاءِ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا** ؛^{۱۰} علی را گفت^{۱۰} : **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ** ؛ و جمله یاران را^{۱۱} گفت : **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ** . پس بر این جمله^{۱۲} اعتقاد باید داشت^{۱۳} تا [موافق قرآن باشی و]^{۱۴} سنی و جمعی باشی .

قاعده چهارم : آن است [که همه]^{۱۵} جماعتها و جمعهای مسلمانان را حق گوئی ، و حق دانی ، و از پس همه مسلمانان نماز روا داری ، چنان که

- ۱- ت ، ج ، د : رسول ص ع س . ۲- ت : جمله . ۳- ت : (برجای) ندارد . ۴- ج : اسلام . ت ، د : اسلام را . ۵- ت : چنانچه . ۶- ت ، ج ، د : گفت . ۷-۷- ت : امیرالمؤمنین ابوبکر رضی الله عنه گفت قوله جل ذکره . د : ابوبکر را گفت رضی الله عنه . ۸-۸- د : عمر را گفت رضی الله عنه . ت : امیرالمؤمنین عمر را گفت رضی الله عنه گفت قوله تعالی . ۹-۹- د : عثمان را گفت رضی الله عنه . ت : و امیرالمؤمنین عثمان را رضی الله عنه گفت . ۱۰-۱۰- د : علی را گفت رضی الله عنه . ت : و امیرالمؤمنین علی را رضی الله عنه گفت . ۱۱- ت : یاران را رضوان الله علیهم اجمعین . ۱۲- ج ، د : هم برین جمله . ۱۳- ت : کرد . ۱۴- از نسخه های ج ، ت ، د ، به نسخه اساس افزوده شد . ۱۵- از نسخه های ج ، ت ، د ، به نسخه اساس افزوده شد .

در خیر آمده است ، قال النبی صلی الله علیه وسلم : صَلُّوا خَلْفَ كُلِّ إِمَامٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ لَكُمْ صَلَّوْتُكُمْ وَعَلَيْهِمْ إِذْمُهُمْ . و هر که خلاف این گوید ، از سنت و جماعت دور باشد ، و افتراق آورده باشد میان^۲ امت ، و رخنه افکنده باشد درباره^۳ سنت ، و از آن قوم باشد که رسول علیه^۴ السلام گفت : مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ فَدَنَرَ شِبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ : گفت هر که جدا شد از جماعت مسلمانان به مقدار بدستی^۵ ، او چنبر اسلام از گردن خویش^۶ بیفکند ، و نیز گفت : يَدُ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ ،^۷ یعنی دست خدای بر جماعت است^۷ .

قاعدة پنجم : آن است که ، همه^۸ صفات ستوده^۹ ملك سبحانه و تعالی^۹ را جمع داری به اعتقاد چون : علم ، و قدرت ، و علو ، و عظمت ، و سمع ، و بصر ، و حیات ، و مشیت ، چنان که حق سبحانه و تعالی در کتاب عزیز خویش^{۱۰} می فرماید : وَ كَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى ، مفسر گوید : یعنی - الْإِصْفَاتُ الْعُلَى . و می باید دانست که چون علم نباشد ، عالم نباشد ، و چون قدرت نباشد ، قادر نباشد ، [و]^{۱۱} در دیگر صفات هم چنین ، آنگه^{۱۲} صانعی را نشاید^{۱۳} .

قاعدة ششم : آن است که ، اقرار دهی که ایزد را سبحانه و تعالی

۱- ت : و از ... ۲- ج ، ۵ : در میان . ۳- ت : در بلاء

۴- ت : ص ع س . ۵ : علیه الصلوة والسلام . ج : ع . ۵-۵ : به مقدار بدستی

بدرستی (در نسخه های ج ، ۵ ، دو حرف «د» و «س» در کلمه «بدستی» با کسره نشان

داده شده است) . ۶- ۵ : خود . ۷-۷-۷ : یعنی داشت خدای بر سنت و

جماعت است . ت : گفت داشت خدای بر اصل جماعت است . ج : یعنی دست خدای بر اهل

سنت و جماعت است . ۸- ت : (همه) ندارد . ۹-۹-۹ : ت : ملك را سبحانه .

۱۰- ۵ ، ج : خود . ۱۱- از نسخه «د» به نسخه اساس افزوده شد .

۱۲- ۵ ، ج آنکاه . ۱۳- ت ، ج ، و نسخه اساس : نشاید . ۵ : شاید .

بتوان دید ، و بهشتیان^۱ خدای عزوجل را^۲ به بینند^۳ در^۴ بهشت ، به چشم سر بی چون و بی چگونه ، و وی را^۵ به هیئت ، و صورت ، و لون ، و کیفیت ، نه به^۶ بینند هم چنان که امروز می دانند^۷ بی چون و بی چگونه^۸ ، کیس کمنله شیئ و هو السميع البصیر . چنان که حق سبحانه و تعالی می گوید : وَجْهَ يَوْمَئِذٍ خَاصِرَةٌ إِلَىٰ رِبِّهَا فَظِرَّةٌ .

قاعده هفتم : آن است که اقرار دهی که بندگان را استطاعت است :
توانند که فعل کنند ، و توانند که نکنند ، و استطاعت^۹ قبل الفعل است ؛ زیرا که [امر]^{۱۰} پیش از فعل است و تکلیف مالا یطاق روا نباشد از حق تعالی ، کما قال الله^{۱۱} تعالی فی محکم کتابه : لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ؛ مفسر گوید : یعنی طاقتها . و مسح بر موزه روا داری^{۱۲} مقیم را يك شبا روز^{۱۱} ، و مسافر را سه شبا روز^{۱۲} . اقرار دهی که بهشت و دوزخ آفریده است و خدای عزوجل روز قیامت باینندگان شمار کند ، بی ترجمان و بی واسطه . و به معراج مصطفی علیه السلام^{۱۳} تا آنجا که گفت : فَمَنْ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ . و شفاعت او ، و سؤال ، و عذاب گور ، و نامه^{۱۴} خواندن ، و به^{۱۵} ترازو ، و به صراط ، اقرار دهی تا سنی و جمعی باشی .

قاعده هشتم : آن است که اقرار دهی که قرآن ، و^{۱۶} دیگر کتابهای

- ۱- ج ۵ ، د : خدای را عزوجل . ۲- ت : به بینند . ۳- ج ۳ ، ت ، د : از . ۴- نسخه بدلها : (را) ندارد . ۵- نسخه بدلها : (به) ندارد . ۶- ت : ندارد . ج ۵ ، د : بی چون و بی چگونه . ۷- ت : (استطاعت) ندارد . ۸- از نسخه های ج ، ت ، به نسخه اساس افزوده شد . ۹- ت : ندارد . د : الله سبحانه . ۱۰- ج : داریم . ۱۱- ت : شب روز . د : شبانروز . ج : شبانه روز . ۱۲- ت : شب و روز د : شبانروز . ج : شبانروز . ۱۳- نسخه بدلها : ص ع س . ۱۴- ت : به نامه . ۱۵- ج : (به) ندارد . ۱۶- ت : (و) ندارد .

خدای عزوجل^۱ کلام وی است^۱؛ به گفت نیافرید، و^۲ سخن وی است و سخن [وی]^۳ از وی جدا نیست. بگفت به قدرت، نه به آلت و جارحت، قول الله^۴ جل ذکره: **يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ**؛ و نیز گفت: **فَأَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ**.

قاعده نهم: آن است که اقرار دهی که آمرزش گناه کبیره، از خدای عزوجل روا باشد، مؤمنان را و سنیان را بی توبه، چون خواهد؛ و هر گناه کاری از مؤمنان که^۵ با خدای عزوجل رسد، و توبه نکرده باشد، کار وی در مشیت خدای است: اگر خواهد وی را بیمارزد به^۶ فضل و کرم خویش، و اگر خواهد^۷ به شفیع بخشد^۷، و اگر خواهد وی را^۸ به مقدار گناه عقوبت^۹ کند، پس وی را^{۱۰} به بهشت آرد^{۱۰}، **كما قال الله** «جل ذکره»^{۱۱}: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرِكَ بِهِ وَيَغْفِرَ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ**، و نیز گفت^{۱۲}: **يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ**؛ و روا نباشد^{۱۳} که خدای تعالی موحد را^{۱۳} عذاب جاوید کند.

قاعده دهم: آن است که^{۱۴} متشابهاتی که در قرآن است و در اخبار رسول علیه السلام^{۱۵}، بدان اقرار دهی، و هر چه از آن محتمل تأویل و تفسیر است

۱-۱- ج، د: همه کلام وی است. ت: کلام اوی است. ۲- ت: (و)

ندارد. ۳- از نسخه های ج، د، ت، به نسخه اساس افزوده شد. ۴- ت:

قال الله ۵- ت: (که) ندارد. ۶- ت: و به ۷-۷- ت: وی

به شفیعی بخشد. ج، د: به شفیعی بخشد. ۸- ت: (وی را) ندارد.

۹- ت: عذاب. ۱۰-۱۰- ت: وی را برد به بهشت. ۱۱-۱۱- ت: سبحان و

تعالی. ۱۲- ت: گفته. ۱۳-۱۳- ت: که من مؤمن را. ۱۴- ت:

(که) ندارد. ۱۵- ت: ص ع س.

و مفسران آن^۱ را تفسیر کرده‌اند [و تأویل، و علمای حق معنی آن بیان کرده‌اند]^۱ از قول ایشان در^۲ نگذری، و بر آن نینفرایی؛ و هر چه آن را معنی نگفته‌اند، و مجمل بگذاشته‌اند، به عقل و وهم^۳ خویش، در آن هیچ سخن نگویی^۴، و در تشبیه نیفتی، و در جمله اقرار دهی که همه قول خدای^۵ است، و حق است، و چنان است^۶ که او گفت، نه به ظاهر و نه به باطن يك حرف را منکر نباشی، زیرا که يك حرف را منکر شدن، انکار است از جمله. و هر چند که در آیات مشابه^۷ کم آویزی ترا بهتر باشد؛ زیرا که حق سبحانه و تعالی، در کتاب عزیز خویش، چنین می‌فرماید،^۸ قوله تعالی^۸: فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ .

نشان راسخان علم آن نهاد، که ایشان^۹ به مشابهات اقرار دهند، و تأویل آن نجویند، و راه سلامت این است؛ زیرا که نادانی با^{۱۰} خود حواله کنی، به از آن که در تشبیه کوبی^{۱۱}، و در فتنه افتی؛ و اگر کسی گوید چه گویی در این آیت‌ها که خدای عزوجل می^{۱۲} گوید: خَلَقْتَ بَيْدَتِي، و دیگر جای^{۱۳} گفت: وَجَاءَ رَيْكَ، و دیگر فرمود^{۱۴}: أَلرَّحْمٰنُ عَلٰی الْعَرْشِ اسْتَوٰی،

- ۱-۱- ت: تأویل کرده‌اند و علمای حق معنی آن بیان کرده‌اند. د، ج؛ تفسیر کرده‌اند و تأویل و علمای حق معنی آن بیان کرده‌اند. نسخه اساس: تفسیر کرده‌اند. ۲- نسخه بدلها: (در) ندارد. ۳- ت، م، ج، د، و هم. نسخه اساس: فهم. ۴- ت: مگوی. ۵- ت: خداست عزوجل. ۶-۶- ت: و حقیقت چنان است. ۷- ج: مشابهات. ۸-۸- ت: کما قال الله فی محکم کتابه. ۹- ت: (ایشان) ندارد. ۱۰- ت: به ۱۱۰- در نسخه اساس: گوئی (تصحیح شد). ۱۲- ج، د: (می) ندارد. ۱۳- ت: جا. ۱۴- ت، د: گفت.

و دیگر گفت : **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغُ بِحَمْدِهِ** ، [و دیگر گفت : **وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَرَعًا وَكَرْهًا**]^۱ ، و در اخباری^۲ که مانند این است ؟
 گوئیم : همان گوئیم که خدای عزوجل و رسول گفت علیه السلام^۳ ، [و عبدالله عباس گفت : اگر گوید : تو تشبیه می گویی ، گویم : من بدانچه خدای عزوجل ، و رسول گفت علیه السلام]^۴ ، اقرار دادم که چنان است که ایشان گفتند ، اما^۵ اگر تو گوئی^۵ نه چنان است ، تشبیه تو می گویی نه من ، [من]^۶ از همه تشبیهات^۶ بیزارم ؛^۸ من بدانچه خدای عزوجل نه افزایش و بر آنچه رسول گفت علیه السلام ، و عبدالله بن عباس گفت^۸ نه افزایش ، من از^۹ تشبیه رستم ، اما تو که چنین می گویی - (و) نشاید که چنین گویی - در تشبیه تو آویخته ای^{۱۰} نه من ، تو که تأویل می کنی و به گفت ایشان اقرار نمی دهی ، تشبیه تو می کنی نه من . از اقرار تشبیه نیاید : اقرار به قول خدای

- ۱- از نسخه های: د و نسخه اساس افتاده است از نسخه های ج ، ت ، به نسخه اساس افزوده شد. ۲- ج ، د : اخباری. نسخه ت و نسخه اساس: اخبار (با کسره بدل از یاء - کلمه به صورت امروز نوشته شد) . ۳-۳- ت : گوئیم همان گوئیم در قول خدای عزوجل و رسول گفت ص ع س . ج ، د : گوئیم همان گوئیم که خدای عزوجل گفت ، و رسول گفت ، و عبدالله عباس گفت (« همان گوئیم » در نسخه اساس مکرر شده بود حذف شد) . ۴-۴- این مطلب از نسخه های ت و اساس افتاده است ، از روی نسخه ج ، د ، به نسخه اساس افزوده شد . ۵-۵- ت : تو اگر گویی .
- ۶- از نسخه های ج ، د ، به نسخه اساس افزوده شد . ۷- ت ، د ، نسخه اساس : از همه تشبیهات . ج : تشبیهات . ۸-۸- ت : من بدانچه خدای عزوجل گفت نه افزایش و بدانچه رسول ص ع س گفت و عبدالله عباس رضی الله عنهما گفت د : من بر آنچه خدای عزوجل و بر آنچه رسول گفت ص ع س و عبدالله عباس گفت : ... ج : من بدانچه خدای عزوجل نه افزایش و بر آنچه رسول گفت ص ع س و عبدالله بن عباس گفت
- ۹- ج ، د : از همه . ۱۰- ت : آویخته . ج ، د : آویخته .

عزوجل، و به قول رسول علیه السلام^۱ ایمان است، و انکار از آن کفر است؛ پس چون^۲ من بر سر اقرار باشم، و تو بر سر تأویل و تشبیه، ترا با^۳ من چه شناخت^۴ رسد؟

هر که عاقل و موحد^۵ باشد، داند که راه راست و اعتقاد پاک و درست این است^۶، و راه رسول علیه السلام، و یاران او رضوان الله علیهم اجمعین، این است^۶. اما هر که را در دل خار بدعت است، و در اعتقاد وی^۷ خلل است، درین^۸ اعتقاد و درین راه طعنه زند؛ آنگاه جایی رسیم که حق^۹ از باطل جدا کنند، و آن هر کس^{۱۰} فراوی دهند، تا دانسته باشی، و بالله العون والتوفیق، و حسبنا الله ونعم المعین.

۱- ت، ج، د، ص ع س. ۲- ت: من چون ۳- ج، ت، م، د: بر
 ۴- ت: شفاعت ۵- ت: مؤمن ۶- ۶- از نسخهٔ و ت، افتاده
 است. د: و راه رسول ص ع س. ۷- ت: (وی) ندارد ۸- ت:
 و درین ۹- ت: (حق) ندارد. ۱۰- ت: هر کسی را.

باب پنجم

الباب الخامس : می پرسند که بیدار کیست ، و بیداری چیست ؟

الجواب ، و بالله التوفیق : قال الصدر الامام ، شیخ الاسلام قدس الله روحه العزیز : به حقیقت بدان^۱ که بیدار کسی بود که در خواب نباشد^۲ ، و یا در خواب شده باشد بیدارش کرده باشند ، و کار بیداران بردست گرفته باشد . چنان که آن مرد محب^۳ از خواب غفلت بیدار گردید^۴ : آتش محبت^۴ دید که در جان وی افتاده^۵ ؛ وی از سر آن درد و نیاز ، به طلب محبوب^۶ خود برخاست با شوقی^۷ تمام هر جا^۸ که امامی ، یاپیری دید^۹ ، یا کسی که می گفتند که از دوست وی خبری^{۱۰} دارد ، گسرد همه می بر آمد^{۱۱} ، و از هر کس^{۱۲} چیزی می پرسید^{۱۳} ، تا مگر خبری یابد ، و^{۱۴} درد خویش را درمانی^{۱۵} بیند

-
- ۱- ت : بیدان . ۲- ت : نبود . ۳-۳- ت : که از خواب بیدار گردید . ۴- ت : محبت را . ۵- ت : افتاده است . ۶- ت : معنون خویش . ۷- نسخه بدلها : باشوق . ۸- ج ، د ، هر کجا . ۹- ج ، د : می دید . ت : ندارد . ۱۰- ت : خبر . ۱۱- ت : برمی آید . ج ، د : می بر آمد . نسخه اساس : می بر آید (تصحیح شد) . ۱۲- ت ، ج ، د : کسی . ۱۳- ج ، د : می پرسید . نسخه اساس : می پرسد (تصحیح شد) . ۱۴- ت : « تا » بجای « و » . ۱۵- ج ، د : درمان .

و این آتش را آبی یابد؛ هر چند^۱ بیش گردید، کم یافت، و آن آتش شوق^۲ هر زمان^۳ زیادت می گردید، سوختگی به سوختگی می افزود،^۴ تا از همه روندگان^۵ این راه، و خداوندان این کار عاجز آمده،^۶ و هیچ خبر نیافت،^۷ و درد خویش را هیچ دارو^۸ نیافت، و ریش^۹ خویش را هیچ مرهم^{۱۰} نیافت، و هر کس^{۱۱} را دید که راه بری^{۱۲} می کردند، همه^{۱۳} در بند خویش بودند، و یا در بند چون خویشتنی^{۱۴}. و هر کس ازین طعمه ای ساخته^{۱۵} [و]^{۱۶} در پیش خویش نهاده^{۱۷}، هر که ازین قوم بدیشان می رسند^{۱۸}، ایشان^{۱۹} ازین خورش خویش^{۲۰} در پیش ایشان می نهند، و ایشان را به بر خویش جای می سازند، چنان که در مثل گویند^{۲۱}: خرمن سوخته، سوخته خواهد خرمن؛ باز ماندگان^{۲۲} همه را^{۲۳} همچون خویش^{۲۴} باز مانده^{۲۵} خواهند، تا لاجرم چون^{۲۶} این مردان مردجوی^{۲۷} که بدیشان می رسند، سرگشته و متحیر فرو می مانند.

چون این مشتاق دل سوخته را، که از سر^{۲۸} آن درد، و سوز محبت،

- ۱- ت: لیکن هر چند . ۲- ت: شوق او . ۳- ت: هر زمانی .
- ۴- تا سئوالات او همه روندگان ۵- ت: آمدند . ۶- ت: نیافت
- ازیشان . ۷- ت: داروی ج، د: ندارد . ۸- ت: آتش .
- ۹- ت: مرهمی . ۱۰- ت: و هر کسی . ۱۱- ت: راه بری وی .
- ۱۲- ت: ایشان همه . ۱۳- ت: ... خویشتنی بودند . ۱۴- ج، د، ت:
- ساخته . نسخه اساس: ساخت (تصحیح شد) . ۱۵- از نسخه های ج، د، م، ت:
- به نسخه اساس افزوده شد . ۱۶- در نسخه بدلها: نهاده . در نسخه اساس: نهاد
- (تصحیح شد) . ۱۷- ج، د، م: می رسد . ۱۸- ۱۸-۱۸- د: ازین خویش .
- ت، ج: خورش خویش (نسخه اساس: «خورش خوش» تصحیح شد) . ۱۹- در
- نسخه «د» پس از این کلمه، علامت مصراع (ع) دارد . ۲۰- د: باز ماندگان .
- ج: باز ماندگان (به ضم میم) . ۲۱- ۲۱-۲۱- ج، د، م: همچون خویشتن . ت: چون
- خویشتن . ۲۲- ج، د، م: باز مانده . ۲۳- ت: (چون) ندارد . ۲۴- ت:
- فرد چون ج، د، م: فردجوی . ۲۵- ت: از اثر شرر .

برخاسته^۱ بود، چشم برین راه روندگان، و بر منزل ایشان افتاد، از سر آن نیاز و درد خویش، ناله و آهی برکشید، و روی ازین همه روندگان این^۲ راه برتافت، و از سر آن درد، و سوختگی، و بستاخ^۳ی، آواز داد و گفت: الهی از کجآت جویم؟ به دل او درآمد که داود صلوات الله علیه هم این سؤال کرد، جواب چنین آمد که: **أَنَا عَبْدٌ الْمُنْكَسِرُ قَلْبُهُمْ مِنْ مَخَافَتِي**. چون این ندا به سر^۴ این درویش رسید، از جای بجست چون الهی که نیز آرام و قرار نیافت^۵؛ هر کجا دل^۶ شکسته ای، یا غمگینی، یا اندوه مندی^۷، یا بلا رسیده ای، یا گرفته^۸ روزگاری بود، به نزدیک ایشان می نشست^۹، و جست و جوی محبوب خویش می کرد، تا که از^{۱۰} سخنی^{۱۱} گوید، یا^{۱۲} که از وی خبری^{۱۳} دارد. هر چند که بیش دوید کم یافت؛ همه گفت و گوی بودند، از ایشان هیچ خبر^{۱۴} نیافت. گفتند: او را خانه ای است^{۱۵}؛ مرد محب برخاست و می رفت^{۱۶} تا به خانه^{۱۷}، گفت او را مگر در خانه یابم، نیافت. حاجیان را پرسید که: شما آن^{۱۸} جا چه می کنید و چه می جوید؟ گفتند: **فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامٌ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا**؛ گفتند درین نشانهاست، هر که درین خانه شود، از عذاب او ایمن شود. آن درویش، دل ریش،

- ۱- ت: در جانش بوده. ۲- ت: (این) ندارد. ۳- ت: گستاخی.
 ۴- ج: سر (به تشدید راء - نسخه اساس و «م» بدون تشدید) ۵- ت: بی آرام
 و قرار باشد. ۶- ج: ت، د: که دل. ۷- ج: اندوه مند. ۸- ج: ت، د:
 کوفته. ۹- ت: می رفت و می نشست. ۱۰- نسخه بدلها: از وی. ۱۱- ت:
 سخن. ۱۲- ت: (تا) به جای (یا). ۱۳- در نسخه ج، بر روی این
 کلمه نوشته شده: چیزی. ۱۴- ت: ندارد. ج: د: هیچ خبر. نسخه اساس:
 هیچ چیز (تصحیح شد به صورت «هیچ خبر» به قرینه جملات قبل). ۱۵- ج: د، ت:
 خانه ای است. نسخه اساس: خانه است. ۱۶- ت: رفت. ۱۷- ج: د:
 به خانه رسید. ۱۸- ج: ت، د: این.

ممتحن ، دل سوخته ، از صف حاجیان گردیده^۱ ، آه بر آه ، و درد بر دردش بیفزود ؛ آمد تا^۲ به صف را کعان و ساجدان ، گفت : شما کجا اید ، و چه می کنید ، و چه می جوئید ، و چه دارید ؟ گفتند : خدای عزوجل^۳ در کتاب عزیز خویش می گوید^۴ ، قوله تعالی^۵ : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ؛ گفتند ما رکوع و سجود می کنیم ، و خدای را می پرستیم ، تا مگر از رستگاران^۵ باشیم .

مرد محب را درد زیادت گردید^۶ ، جراحت خویش [را] هیچ دارو نیافت ؛ آمد تا به صف تائبان ، و عابدان ، و صائمان ، و شاکران ، و آمران^۷ معروف ، و حافظان حدود^۸ خدای عزوجل ، گفت : شما چه دارید ، و چه می جوئید ؟ گفتند : خدای عزوجل^۹ می ثنای ما گوید^{۱۰} ، و ما را^{۱۱} می یاد کند^{۱۲} ، این نه تمام است که او^{۱۱} می گوید ، کما^{۱۳} قال الله تعالی : [التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِلُونَ السَّائِغُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ] ^{۱۳} وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ؛ پس ما را این نه تمام بود ، که او ما را چنین بشارت دهد ؟ آن درویش را آتش محبت زیادت^{۱۴} گردید ؛ آمد به^{۱۵} بازار نیکو کاران ، و گفت که^{۱۶} : شما در طلب چه اید ، و چه دارید ؟ گفتند که^{۱۷} : ما را آن بس بود که ، حق سبحانه و تعالی می گوید که^{۱۸} :

- ۱- ت ، ج ، ۵ : باز گردید . ۲- ت : (تا) ندارد . ۳- ۳- ۳- ت : در کتاب عزیز می گوید ۴- ت : در کتاب خویش می گوید . ۵- ت : قال الله سبحانه و تعالی . ۶- ت : رستگان . ۷- ۶- ۵- ج : گردید که . ۸- ۷- ۵- ت : آمرون . ۹- ۸- ت : حدود الله . ۱۰- ۹- ۹- ۵- ت : ثنای ما می گوید . ۱۱- ۱۰- ۱۰- ۵- ت : یاد می کند . ۱۲- ۱۱- ت : (او) ندارد . ۱۳- ۱۲- ۱۲- ۵- ج : (کما) ندارد . ۱۴- ۱۳- ۱۳- ۵- ت : زیاده شد . ۱۵- ۱۳- ۱۳- ۵- ت : زیاده شد . ۱۶- ۱۳- ۱۳- ۵- ت : زیاده شد . ۱۷- ۱۳- ۱۳- ۵- ت : (تا) به جای (به) . ۱۸- ۱۳- ۱۳- ۵- ت : (که) ندارد .

من رنج نیکوکاران ضایع نکنم؛ کما قال الله تعالی^۱ فی محکم کتابه: إِنَّا
لَأُضِيعَ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا .

مرد محب را آتش شوق زیادت گردید، آتش بر آتش ریختند، و نمک
بر سوختگی بیختند؛ دل سوخته، و گرینده، و نالنده، آمد^۲ تا به سر کوی
صابران، و صادقان، [و منفقان]^۳، و مستغفران، گفت: شما در چه اید^۴، و چه
می جوید، و^۵ چه دارید؟ گفتند: ما را هر یکی کارهاست؛ آنچه ما راست
هیچ کس را نیست، کراست آنچه ما راست از مدح و ثنا در کتاب خدای
عزوجل؟ صابران را می^۶ گوید: إِنَّمَا دُوقِيَ الصَّادِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛
صادقان را می گوید: لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ؛ مستغفران را می گوید:
وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِإِلْسَابِهِمْ، و دیگر می گوید: وَبِإِلْسَابِهِمْ يَسْتَغْفِرُونَ،^۷ و
دیگر می گوید: الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ، تا آنجا که گفت:
وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا^۸، و منفقان را می گوید^۹: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ
وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ .

آن محب^۹ دل سوخته، که او را به آتش محبت از خواب غفلت بیدار
کرده بودند، و غذای وی جز شربت محبت نبود^{۱۰}، و^{۱۱} مقصود جان^{۱۲} او

- ۱- ت: سبحانه و تعالی . ۲- ج، د: آمده . ۳- از نسخه های
ج، د، ت: به نسخه اساس افزوده شد . ۴- ت: آید . ۵- ت: (و) ندارد.
۶- ت: (می) ندارد . ۷- ۷-۷ از نسخه های اساس و (د) افتاده است، از
نسخه های ج، ت: به نسخه اساس افزوده شد . ۸- ۸-۸ ت: و متقیان را می گوید.
۹- ج، د: مرد محب . ۱۰- ت: نبوده . ۱۱- ت: (و) ندارد
۱۲- نسخه های ج، د، ت: جان . در نسخه اساس: چاره (تصحیح شد) .

جز طلب محبوب او نبود^۱، هر کس^۲ را دید در چیزی آویخته؛ از آنچه او را مقصود بود هیچ کس سخنی^۳ نگفت، و نطق نزد، این درویش دل‌ریش را خواست که جگر او^۴ پاره شود، و زهره^۵ او آب گردد، و^۶ متعجب و سرگشته و حیران فرو ماند^۷، و^۸ گفت [هم]^۹ آخر این کار را درمانی باشد، و^{۱۰} او را مردانند، مگر که ایشان را از حق خبری باشد؛ آمد [تا]^{۱۱} به سر کوی ایشان، برامیدی که مگر^{۱۲} درد خویش را این‌جا درمانی یابم، آواز داد که شما از دوست و مطلوب [من]^{۱۳} چه خبر دارید، و درین کوی، و درین میدان چه می‌کنید؟ گفتند: ما دست از دنیا پاک بشستیم، و بیع و تجارت در باقی کردیم، و هر چه ما را ازو باز دارد، جمله پندرو^{۱۴} کردیم، تا حق سبحانه و تعالی^{۱۵} ما را در کتاب عزیز خویش یاد کرد، و مردمان تا قیامت از کتاب خدای عزوجل ثنای^{۱۶} ما می‌خوانند، کما قال الله سبحانه و تعالی: رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ؛ گفت آخر چه خواهد بود؟ گفتند: وَاللَّهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ، گفتند که^{۱۷} الله عزوجل^{۱۸} ما را روزی دهد بی‌شمار. مرد مشتاق آهی بزد، گفت: دریغ! شما خود برای روزی بی‌شمار او را می‌پرستید؟!

۱- ت: نبوده . ۲- ج، د: کسی . ۳- ت: سخن .

۴- ج، د: (او) ندارد . ۵- ج، د: (و) ندارد . ۶- ت، ج، د: مانده .

۷- ج، ت، د: (و) ندارد . ۸- از نسخه‌های ج، ت، د: به نسخه

اساس افزوده شد . ۹- ج، ت، د: (و) ندارد . ۱۰- از نسخه‌های

ت، د، ج: به نسخه‌اساس افزوده شد . ۱۱- ت: (مگر) ندارد . ۱۲- از

نسخه‌های ج، ت، د: به نسخه‌اساس افزوده شد . ۱۳- ج، ت، د: بدرود .

۱۴- ج، ت، د: (و) ندارد . ۱۵- ت: (و) ندارد . ۱۶- ج، د: ثناء . ۱۷- ت، د: خدای عزوجل .

آمد تا به سر کوی علما ، و بزرگان دین ، و مقدمان شریعت ، و طبیبان
 راسخ ؛ گفت : شما چه می کنید ، و چه دارید ، و درد مرا چه مرهم دارید ، و^۱
 درمان من به نزد^۲ شما چیست ؟ گفتند : هر چه تو می خواهی ما را هست^۳ ؛ اگر
 نعمت ، و حرمت ، و حشمت ، می باید^۴ ما را هست ، و اگر آن جهانی^۵ می باید
 ما را هست ، کما قال الله تعالی^۶ فی محکم کتابه^۶ : وَالَّذِينَ أَوْقُوا نُفُوسَهُمْ
 فِي دَرَجَاتٍ . اگر درد خویش را^۷ می درمان جویی^۷ ، برو نماز کن ، و روزه
 دار ، و علم آموز ، و کار^۸ خیر بردست گیر ، تا خدای عزوجل ترا
 بیامزد .

مرد محب را خستگی ، و سونختگی ، زیادت گردید^۹ و دردش بیفزود^۹ ،
 [ودست] ^{۱۰} غیرت بر آورد ، و پیراهن صبر^{۱۱} پاره کرد ، و دستار پنداشت
 بر زمین زد ، و خاک بر تارک^{۱۲} سر کرد و از سر آن حسرت^{۱۲} و ندامت گفت :
 إِلَهِي أَيَّنَ آجِدُكَ ؟ ندایی به سر^{۱۳} آن عاشق ، دل سوخته جگر^{۱۴} بریان ، آمد
 که : ما را از جای تهمت زده نیابند ، ما را از خانه مفلسان و نیازمندان جویند ،
 که سرمایه مفلسان ماییم ، و ندیم شکسته دلان ماییم ؛ کسی که جامه سفید باشد

- ۱- ت ز (و) ندارد . ۲- ت : نزدیک . ۳- ج ، ۵ : ما راست .
 ۴- ت : می خواهی . ۵- ج ، ت ، ۵ : جهان . ۶- ۶-۶ ت : ندارد .
 ۷- ۷- ت : می درمان خواهی . ۵ : درمان جویی . ج : می درمان جویی . نسخه اساس :
 مر درمان جویی (از روی نسخه ج تصحیح شد) . ۸- ت : (کار) ندارد .
 ۹- ۹- ت : درد بردردش بیفزود . ج ، ۵ : و درد بردردش بیفزود . ۱۰- ج ، ۵ :
 و دست غیرت . ت : دست غیرت . نسخه اساس : غیرت (و دست) از روی نسخ
 دیگر به نسخه اساس افزوده شد . ۱۱- ج ، ت ، ۵ : امید . ۱۲- ت : درد
 و حسرت ۱۳- ۵ ، ج : سر (به تشدید راء - نسخه اساس و نسخ دیگر بدون
 تشدید) . ۱۴- ج ، ۵ ، ت : و جگر .

قصار را نجوید!! اگر ما را می‌جویی^۱، برو به کوی فلاشان، وعاصیان، ومفلسان: به نزدیک^۲ شکسته دلی^۳ که از همه خلق می^۴ شرم دارد که گوید که^۵ من بنده‌ام، زبان^۶ عذر ندارد، و آب روی^۷ ندارد، و مال نفقه^۸ ندارد، و^۹ علم و عبادت ندارد، و شرم دارد که در میان مطیعان آید - سرافکنده^{۱۰} جرم خویش - آتش ندامت در دل، و آب حسرت در دیده، گرد معصیت بر روی، و باد تشویر بر لب^{۱۱} جانی^{۱۲} خجل، و دردمند در کنجی افتاده، تهی دست^{۱۳} و نیازمند، و مفلس، که آیا^{۱۴} بامن چه خواهند^{۱۵} کرد؟ ما را از آن جا جوی^{۱۶} که ما^{۱۷} در خانه مفلسان و نیازمندان باشیم^{۱۸}، که سرمایه^{۱۹} مفلسان ماییم؛ و در کتاب عزیز خویش بیان^{۲۰} فرمود، کما قال الله تعالی: وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا. می‌گوید: ما را^{۲۱} آن جا^{۲۲} یابی که کسی^{۲۳} بسیار کاربرد کرده باشد^{۲۴}، و بر تن^{۲۵} خویش ستم کرده باشد، پس آنگاه^{۲۶} از خواب غفلت

- ۱- ت: بجویی ۲-۲- ت: آن شکسته ۳- ج، ت، د: (می) ندارد ۴- ج، د: (که) ندارد ۵- ت: و زبان ۶- ت، ج، د: آبروی. نسخه اساس: آبی روی (از اختصاصات لهجوی کاتب که (باء) را بدل از کسره می‌آورد - مطابق رسم الخط امروز نوشته شد) ۷- ج، د: و نفقه ۸- ت: (و) ندارد ۹-۹- ت: و آتش... و بارتشویر - هم‌چنین است در نسخه‌های اساس و ج، د. در نسخه م: بار تشویش - «بار» غلط فاحشی است که در تمام نسخه‌ها راه یافته و صحیح کلمه باید «بار» باشد به اعتبار: آتش-آب-خاک (گرد) که پیش از این گذشت. نسخه اساس به همین ترتیب تصحیح شد: (به صورت «باد تشویر» کنایه از آه ندامت و شرمساری) ۱۰- ج، د، نسخه اساس: جای. ت: جای. م: جانی- (نسخه اساس از روی نسخه «م» تصحیح شد) ۱۱- ج، ت، د: و تهی دست ۱۲- ت: آخر آیا ۱۳- ت: خواهد ۱۴- ج، د: جوی ۱۵- ت: (ما) ندارد ۱۶- ت: باشم ۱۷- ت: این را بیان... ۱۸- ت، ج، د: که ما را. ۱۹- ج، د: این جا ۲۰-۲۰- ج، د: بسیاری کاربرد بکرده باشد. ت: بسیار کاربرد بکرده باشد. ۲۱- ت، دین ۲۲- ت: از آنگاه

بیدار گردد ، و آتش ندامت در دل وی ^۱ افتاده ، و به درد ^۲ طلب ما برخاسته؛
 ما را آن جا یابی و معرفت [و] ^۳ عقل برین گواهی می دهد .
 نه بینی که امیری ^۴ ، یا پادشاهی ، خواهد که باغی ^۵ یا بوستان سرایی ^۶
 سازد و در آن جا چند درخت گوناگون بنشانند تا ^۷ آن جا که نشیمن گاه امیر باشد ،
^۸ و تخت و دکان ^۸ او باشد ، و هر کجا که چشم امیر بر آن افتد ، همه [را] ^۹ خار
 کارند امید گل را ؛ و آن امیر که در باغ شود ، بر هیچ درخت ^{۱۰} میوه دار نظاره
 نکنند ، و در زیر آن ننشینند ، زیرا که ^{۱۱} به بخلش منسوب کنند ^{۱۱} ، و بی همتی
 باشد ، و از آن ^{۱۲} بوی نیاز آید ^{۱۲} ، اما بر گل نظاره کند ، و به نزدیک گل ^{۱۳}
 باز نشیند ، و دست فرا گل کند ، و فرا بویید ، و با گل تماشا کند ، و به هر خار باز
 نزند ، و در خار ننگرد ، هر چند که ^{۱۴} خار دست او را زیان کار است ^{۱۴} ، ^{۱۵} گل
 را از بهر خار باز نزند ^{۱۵} ، همه سال رنج خار می کشد تا یک بار که ^{۱۶} هفته
 خار گل بار آرد ^{۱۶} .

اما چون ^{۱۷} خار بار گل برگرفت ^{۱۷} ، و رنگ خویش پیدا کرد ، امیر نیز
^{۱۸} رخت از بوستان برنگیرد ^{۱۸} ، و هم ^{۱۹} با گل نشیند ، و در گل نگرد ، و منزل

- ۱- ت: (وی) ندارد ۲- ت: بردرد. ۳- از ج ، ت ، د : به نسخه اساس
 افزوده شد . ۴- ت : امیر . ۵- ت : یا باغی . ۶- ت ، ج : سرای
 ۷- نسخه بدلها : اما . ۸-۸- در نسخه « ت » به غلط کتابت شده . ۹- از
 نسخه های ج ، ت ، د : به نسخه اساس افزوده شد . ۱۰- ت : درختی ۱۱-۱۱
 ت : به بخل نسبت کنند . ۱۲- ۱۲- ۱۲- ۵ : بوی بخل آید . ج : بوی بخل آید و
 نیاز . ۱۳- ج ، د : آن ۱۴- ۱۴- ۱۴- ت : دست او را خار زیان کار است .
 ۱۵- ۱۵- ج : گل از بهر خار نزند . د : گل را از بهر خار نزند ۱۶- ۱۶-
 ج ، د : یک هفته خار گل بار آرد . ت : یک هفته خار گل باز آرد . ۱۷- ۱۷-
 ت : خار گل بار گرفت . ۱۸- ۱۸- ت : رخت به بوستان برد ۱۹- ج ، ت ،

وی 'درزیر گل بنان' باشد ، و بدان^۲ نیز بسنده نکند: خاصگان^۳ خویش را فرماید تا از آن گل گلاب کنند ، تا هر کجا که عزیزی ، یا مهتری^۴ ، یا خاصی فرارسد ، برایشان نثار می کنند ؛ مقصود از باغ خود گل بود ، اما نادانان^۵ همه خار بینند^۶ ، و قدر گل ندانند^۷. چون در باغ ملوک^۸ شود ملامت کند که این همه خار چیست ، چرا نه درخت باردار کشته اند^۹، از خار چه آید ؟ نداند که خداوند^{۱۰} باغ را بازان^{۱۱} خار سر می است که با درختان دیگر نیست ؛ اما هر کس سر ملوک ندانند^{۱۲} که چیست ، مگر آن کسانی که صاحب سر^{۱۳} باشند. اما حق را سبحانه و تعالی ، با سر^{۱۴} این عاصیان و گناه کاران مؤمنان کار هاست ، که با^{۱۵} مطیعان و عابدان^{۱۶} نیست: پادشاهان که زندانی را فرا پیش خوانند ، کار بر مراد ایشان کنند ، و سخن بر مراد ایشان گویند ؛ زیرا که ایشان را خود خوانده باشند ، داند که ایشان دل شکسته^{۱۷} باشند ، و هر چه کنند و گویند همه از ایشان فرا گذارند ، داند که ایشان ادب بساط ملوک ندانند - و اگر نه چنین کنند عدل نباشد - زیرا که او نیامده است ، بلکه^{۱۸} او را خود آورده اند^{۱۹} و آورده خود را مجرم نتوان نهاد^{۲۰} ، چون خود آورده باشی ، و خود خوانده باشی ، آورده خود را^{۲۱} با کس^{۲۲} نتوان داد ، کارهای^{۲۳} ملوک را [راه]^{۲۴} فرانتوان دانست.

- ۱-۵ : درین گلبنان ج : در زیر گلبنان . ۲-۶ : ت : بران ۳- ت :
و خاصگان . ۴- د : (مهتری) ندارد . ۵- ت ، ج ، د ، نادان . ۶- ت ، ج ،
د : بیند . ۷- ج ، ت ، د : نداند . ۸- ت ، ملک . ۹- ج ، د :
کشتند . ت : کشتند . ۱۰- ت : خداوندی . ۱۱- ج ، د : با ان .
۱۲- ت : نداند . ۱۳- د ، ج : (با) ندارد . ۱۴- ج ، د : عابدان را
۱۵- ج ، د : شکسته دل . ۱۶- ج ، د : که . ۱۷- ۱۷-۱۷ : ت : و آورده
مجرم . ج ، د : آورده خود را . . . ۱۸- ج ، د : (را) ندارد . ۱۹- ج ،
ت ، د : کسی . ۲۰- ت : کارها . ۲۱- از نسخه های ج ، د : به نسخه اساس
افزوده شد .

هم چنین بسیار^۱ وقت باشد که بنده عاصی، خطاطی، جافی^۲، گناه کار، بی حرمت، و بی ادب، چندان خار معصیت در صحرای سینه خود^۳ کشته، که هر که در آن جا نگرده^۴ فرسنگ به فرسنگ ازو بگریزد^۵؛ او خود هم از^۶ خویش ننگ دارد، و از خلق شرم^۷، و از حق بیم دارد^۸ از بس جرم و گناه که^۹ دارد. همی يك باری ناگاهی^{۱۰} نظر عنایتی^{۱۱} در آید، و ابر جود و کرم بر آید، و رعد رحمت فرا غریدن آید، و برق محبت فرا جستن آید، و باد عنایت فرا وزیدن آید، و باران فضل فرا باریدن آید، و آن قطره رحمت بر آن نقطه محبت بیارد^{۱۲}، و از خارستان آن عاصی برگ انابت بیرون آید^{۱۳}، و گل شوق فرا شکوفیدن آید، و بلبل شیدا فرا سراییدن آید، آتش محبت در سینه وی^{۱۴} بالاگیرد، توش آن برگل شوق زند، و^{۱۵} آتش مهر^{۱۶} در دل او سوز^{۱۷} بگیرد، آن خفته را از خواب غفلت بیدار کنند، و^{۱۸} او از خواب برخیزد؛ های های^{۱۹} مشتاقان، و نعره خوشدلان فرا زدن^{۲۰} گیرد،^{۲۱} و هوی هوی عاشقان فرا کردن^{۲۱} گیرد، نار محبت و نور معرفت درهم آویزد، [از]^{۲۲} زیر هر تار^{۲۳} موی آن محب^{۲۴}، بانك محبت می آید، و بوی وصال در دماغ وی^{۲۵} افتد،

- ۱- ت : بسیاری. ۲-۲- ج، د : جافی خطاطی. ۳- ت : خویش
 ۴-۵ : در آید و نگرده. ۵- ج، ت، د : بگریزد. نسخه اساس: نگریزد
 (تصحیح شد). ۶-۶- ت : اوهم خود از. ۷- ت : شرم دارد. ۸- ت :
 نسخه (د) این کلمه را ندارد. ۹- ج، د : (که) ندارد. ۱۰- د :
 ناگاه. ۱۱- ت : عنایت. ۱۲- ت : چکد ۱۳- ت : ماند.
 ۱۴- د : (وی) ندارد. ۱۵- ت : (و) ندارد. ۱۶- ت : محبت ۱۷- ت :
 (سوز) ندارد ۱۸- ت : (و) ندارد ۱۹- ج، د : هاهای ۲۰- د، نوازدن
 ۲۱- ۲۱- ت : ندارد. ۲۲- ت : به زیر. د : از زیر ج : و از زیر.
 ۲۳- ت، ج، د : تار. نسخه اساس : تاری (مطابق رسم الخط امروز نوشته شد).
 ۲۴- ج، د : مرد ۲۵- د : او.

خارستان وی گلستان گردد، و^۱ از گل محبت وی گلاب رحمت و مغفرت سازند، و در قندیل^۲ عنایت کنند، و مهر رضا بر نهند تا روز قیامت آنگه به هر قطره ای عاصی را از گناه^۳ بشویند، بند ذل برگیرند، و لباس عز ببوشند، تا همه جهانیان بدانند که ما^۴ از طاعت مطیعان بسی نیازیم^۵، و^۶ هیچ عاصی را روی نومیدی نیست،^۷ و هیچ مطیع را روی ایمنی نیست^۸؛ هر چه خواست^۹ کرد،^{۱۰} و هر چه خواهد کند^{۱۱}، کس را بروی چرایی نرسد^{۱۲} فَعَالَ لِمَا يُرِيدُ يَمُحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُ الْقِتَابِ .

اما می دان که فضل و عنایت او مرغی است که بر هر درختی ننشیند^{۱۳}، و در هر آشیانه ای^{۱۴} نپرد^{۱۵}، و هر صیادی او را نتواند گرفت، و هر فهمی^{۱۶} او را در نیابد، تا کجا خواهد که شود، کسی او را در بند خود نتواند آورد، و او را هم بدو گیرند، دام او هم نیاز اوست بدو^{۱۷}، تا کرا^{۱۸} خواهد که گیرد، و^{۱۹} تا کجا خواهد که فرود آید، و همه^{۲۰} شکار آن جا کند^{۲۱} که کس را در وهم نیاید؛ ملوک را با شکار کسان چه کار باشد^{۲۲} که^{۲۳} بر فتراک بندند^{۲۴}، و^{۲۵} یا به باغ کسان چه کار باشد که در آن عمارت^{۲۶} کنند^{۲۷} و فرمایند؛ ملوک را که رای عمارت بود، و خواهند^{۲۸} که باغی سازند یا بوستان سرای^{۲۹}، در جای مشترك

۱- ج : (و) ندارد ۲- ت : قید دل ۳- ت : (از گناه) ندارد.

۴- ت : (ما) ندارد . ۵- ت ، ج ، د ، بی نیازیم . نسخه اساس : بی نیازیم .

۶- ت ، (و) ندارد ۷- ۷-۷- ت ، ندارد ۸- ت : درخواست ۹- ۹-۹ ت :

و هر چه درخواست بکند ۱۰- ت ، نیست ۱۱- ج ، ت ، ۵ : نشیند. نسخه

اساس: بنشیند (تصحیح شد) ۱۲- ج ، د : آشیانه . اساس: آشیانه ۱۳ -

نسخه اساس: پرد (تصحیح شد) ۱۴- ج ، د : هر کسی ۱۵- د : (بدو) ندارد .

۱۶- ت : اگر ۱۷- ج ، ۵ : (و) ندارد ۱۸- ت : هم . ۱۹- ج ، ۵ :

کنند ۲۰- ج ، ۵ : (باشد) ندارد ۲۱- ت : (که) ندارد ۲۲- ت ، ج : بندد

۲۳- ت : (و) ندارد ۲۴- د : غارت ۲۵- ت : (کنند) ندارد ۲۶- ت :

خواهد . ۲۷- ت : بوستان سرای .

تصرف نکنند، که آنگاه تهمت عجز بود. ملوک چون خواهند که جایی سازند^۱، ایشان را بیم عجز، و بیم دزد، و بیم لشکری نباشد؛^۲ هر جا که خواهند^۳ خارستانی^۳، یا ویرانه‌ای^۴ که همه خلق از آن عاجز باشند که آن‌جا هیچ چیز^۵ نتوان ساخت، آن سلطان هم^۶ آن‌جا عنان مرکب خویش باز کشد، و گوید که^۷ مارا [این‌جا]^۸ باغی باید ساخت، فرا کند^۹ تا آن همه^{۱۰} برهم کوبند^{۱۱}، و برهم شورند^{۱۲}، و چنان که می‌خواهد بفرماید تا بسازند، و هر که در نگرورد داند که چنین جای ملوک تواند^{۱۳} ساخت،^{۱۴} و این جای سلطان است، و رعیت گرد آن^{۱۴} نتواند گردید، و بدانند که این جز از آن سلطان نیست *أَنَا عِنْدًا لَمُنْتَسِرَةٌ قَلُوبِهِمْ مِنْ مَخَافَتِي*.

این‌جا باشد که هر چند نگرورد^{۱۵} از خود هیچ چیز^{۱۶} نبیند الا: تقصیر، و عصیان، و بدبندگی، و بی‌حرمتی، و خطا، و جفا، و زلت؛ و چون از سوی وی نگرورد همه: فضل، و کرم، و وجود، و احسان وی^{۱۷} بیند، و^{۱۸} شرم و تشویر و بیم گناه دل او را چنان شکسته می‌دارد، که او چپ از راست باز نداند، و او را چنان متحیر و سرگردان کند در سوختگی و محبت خویش، که هر که^{۱۹} در نگرورد گوید^{۲۰} مستی است که از خرابات بیرون آمده است [این زمان داد

۱- ت: (سازند) ندارد ۲-۲- ت، ج: هر کجا که خواهند. د: هر کجا خواهند.

۳- ت، ج: خارستان. ۴- ج، د: ویرانه. نسخه اساس و (ت): ویرانه (تصحیح شد). ۵- ۵- د: (چیز) ندارد. ت: هیچیز (به تخفیف).

۶- ت: همی ۷- ت: (که) ندارد ۸- از نسخه‌های ج، ت، د، م، به

نسخه اساس افزوده شد. ۹- ج، د: فرا امر کند. ۱۰- ج، د: آن همه را

۱۱- اساس، ت: کوبند. ج، د: کوبند (نسخه اساس تصحیح شد). ۱۲- ج، د:

شوراند ۱۳- نسخه بدلها: تواند. ۱۴- ۱۴- نسخه (ت) فاقد آن است. ج: ...

دزد و رعیت ... ۱۵- ت: بر خود نگرورد ۱۶- مانند شماره ۵ هیچیز (به

تخفیف) ۱۷- ت: (وی) ندارد ۱۸- نسخه بدلها: (و) ندارد ۱۹- ج، د:

به هر که ۲۰- ج، د: آن کس گوید

مقام خوف داده باشد، پس ازین قدم در مقام رجا نهد می‌شاید^۱، و هر زمان آتش محبت زیادت گردد^۲ تا او را در دریای^۳ مهر^۴ غرقه کند، و جبل وصال^۵ فرادست وی دهد^۶ و هر زمان موج دریای^۶ محبت زیادت می‌شود، و مرد شکسته دل طناب وصال محکم تر می‌گیرد، تا به جایی^۷ رسد که جبل از میان برخیزد، و مرد^۸ از میان بشود، و درست و شکسته^۹ از میان بشود؛ کما قال الله تعالی: **وَاعْتَصِمُوا بِاللهِ هُوَ مَوْلَانَا فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ**، و بالله العصمة والتوفیق^{۱۰}.

۱- نسخه‌های ج، د، ه، اساس: فاقد این مطلب بود از نسخه (ت) به نسخه اساس افزوده شد
 ۲- نسخه بدلهای: می‌گردد ۳- ت: دریاء ۴- ج، ت، م، مهر . نسخه اساس: قهر (تصحیح شد).
 ۵- ج: رضا ۶-۶-ج، ت، د، م: و هر زمان موج دریای نسخه اساس: و هر موج زمان دریای . . . (تصحیح شد)
 ۷- ت: به جای ۸- ت: مردان . ۹- ج، ت، د: درست و شکسته. نسخه اساس: دست شکسته (تصحیح شد).
 ۱۰- ت: و بالله التوفیق . ج، د: و بالله العون والعصمة والتوفیق .

باب ششم

الباب السادس : می پرسند که توبه چیست، و تائب کیست ؟

الجواب و بالله التوفيق ، قوله تعالى^١ : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوَدُّوا
إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ . قال الصدر^٢ الامام
شيخ الاسلام قدس الله روحه العزيز : بدان که توبه را سه مقام است : پشیمانی به دل ،
و عذر به زبان^٣ ، و به تن از گناه باز ایستادن . گفته اند که توبه نصوح آن است
که مرد [ی] بوده است نام وی نصوحا^٤ ، کارهای^٥ بد کرده بود ، و مالهای^٦
بسیار برده ، و خصمان بسیار جمع^٧ کرده ؛ ناگاه^٨ فضل^٩ خدای عزوجل وی
را دریافت^{١٠} ، و^{١١} توبه کرد ، و هر مال^{١٢} که داشت با خصمان داد ،^{١٣} و
هر خصمی که می خشنود توانست کرد^{١٤} ، خشنود می^{١٤} کرد ، و مال پاک با

١- ت : (قوله تعالى) ندارد . ٢- ت : (الصدر) ندارد . ٣- ت : به
غلط کتابت شده : برزفاف (در اصل بر زفان بوده است) . ٤- ت : نصوح
٥- ت ، ج ، د : کارهای . نسخه اساس : کارها ٦- ج ، د : مالهای . ت : مالها .
نسخه اساس : مالها ٧- ت : کرد ٨- ت : آنگاه ٩- ت : از فضل
١٠- ت : اثر دریافت ١١- ت : وی ١٢- ج ، د : مالی ١٣- ١٣- د :
خشنود می توانست کرد . ١٤- ت : (می) ندارد

خصمان داد، و جامه تن^۱ از تن بیرون کرد و^۲ با خصمان داد .

مردی^۳ بیامد و گفت ترا چیزی به من می باید داد : وی^۴ هیچ چیزی^۵ دیگر نداشت، مگر^۶ عورت پوشی^۷، از میان باز کرد و به وی انداخت ، و گوی آب بود در آن گوی آب نشست . توبه^۸ نصوحا این بود که حق سبحانه و تعالی ما را گفت توبه چنین کنید ؛ و توبه بر همه فریضه است ، كما قال الله تعالی : وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ . فرضهای دیگر که هست^۹ هر یکی را وقتی^{۱۰} معلوم است : چون نماز ، و روزه ، و زکوة ، و حج و وضو^{۱۱} ، و اغتسال ، این^{۱۲} و مانند این ؛ اما توبه در [هر]^{۱۳} نفسی که خدای را عزوجل بیازاری^{۱۴} بر تو فرض^{۱۵} گردد . نماز^{۱۶} در شبا روزی^{۱۷} پنج بار فرض گردد ، و زکوة در سالی^{۱۸} يك بار فرض گردد^{۱۹} ، و حج در عمری يك بار فرض گردد ، اما توبه : در هر نفسی که نه رضای خدای عزوجل باشد توبه باید کرد ، و اگر نکنی ظالم باشی ، كما قال الله تعالی : وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ .

آنچه از^{۲۰} قول خدای بود عزوجل^{۲۱} گفته آمد ، اما آنچه از معامله^{۲۲} راه است ، و شرط تائب^{۲۳} که او را چون می باید بود^{۲۴} تادر توبه استقامت

- ۱- ت : تن را ۲- ت : (و) ندارد ۳- ت : و مردی ۴- ۵ : و
 ۵- ت : هیچیز ۶- ت : (مگر) ندارد ۷- ت : عورت پوشی داشت .
 ۸- ت ، ج ، د : (که هست) ندارد ۹- ج ، د ، ه : وقت ۱۰- ت : صوم
 ۱۱- ت : (این) ندارد ۱۲- از نسخه های ج ، د ، ه : به نسخه اساس افزوده شد .
 ۱۳- ت : نیازازی . ۱۴- ت : فریضه . ۱۵- ج ، د : و نماز .
 ۱۶- ت : شب و روز ۱۷- ت : سال ۱۸- ت : کرد ۱۹- ۱۹- ت :
 قول عزوجل بود . ج ، د : قول خدای عزوجل بود ۲۰- ج ، د : معامله . نسخه
 اساس : معامله ۲۱- ۲۱- ج ، د : که وی را چگونه باید بود

آرد^۱؛ اول باری^۲ بیاید دانست که در هر مقامی جداگانه توبه باید کرد :
 عاصی را^۳ از گناه توبه باید کرد^۴، و مطیع را از طاعت دیدن توبه باید
 کرد^۵، و قراء را از پنداشت توبه باید کرد^۶، و عالم را از حسد توبه باید
 کرد^۷، و مستقیم را از خویشتن دیدن توبه باید کرد^۸، و صدیق را از
 عجب توبه باید کرد^۹ - و ازین بسیار است^{۱۰}؛ اما هیچ توبه از آن^{۱۱}
 مفسدان آسان تر نیست که از فساد ظاهر توبه کنند^{۱۲}، و زبان، و چشم، و دست^{۱۳}،
 و پای، نگه می دارند^{۱۴}، اما اگر کسی می^{۱۵} خواهد که او^{۱۷} را مقام تائبان و
 محققان باشد^{۱۸}، وی^{۱۹} را معامله^{۲۰} تائبان بردست باید گرفت : و تائب^{۲۱} را^{۲۲}
 چنان باید که يك نفس^{۲۳} از آن خویش ضایع نکند^{۲۳}، و قبله^{۲۴} دل خود
 کردار بد خود کند^{۲۴}، و بنگر [د]^{۲۵} تا چه کرده است^{۲۵}، و گفتار
 [و کردار] خویش در پیش خود نهد^{۲۶}، و به چشم انصاف در آن نگردد و حکم

- ۱- ج ۵؛ آورد . ۲- ۵ : (باری) ندارد . ۳- ج ۵ : (را) ندارد .
 ۴- ج ۵ : توبه کند ۵-۵-۵ - ج ۵ : مطیع از طاعت دیدن توبه کند
 ۶- ج ۵ : قراء از پنداشت توبه کند . ت : وقرا از پنداشت خود توبه باید کرد .
 ۷- ج ۵ : عالم از حسد توبه کند . ۸- ۸- ت : ندارد . ج ۵ : مستقیم از
 خویشتن دیدن توبه کند . ۹- ۹- ج : صدیق از عجب توبه کند . ۵ : صدیق از
 عجب ۱۰- ۱۰- ۵ : ندارد ۱۱- ج ۵ : توبه ۱۲- ج ۵ : کند
 ۱۳- ج ۵ : (دست) ندارد . ۱۴- ج ۵ : نگه دارد ۱۵- ت : (اما) ندارد .
 ۱۶- ج ۵ : (می) ندارد ۱۷- ج ۵ : وی ۱۸- ت : نصیب شود .
 ۱۹- نسخه بدلها : از . ۲۰- ت : معاملات . ج : معامله . ۵ : معامله .
 ۲۱- ت : (و) ندارد ۲۲- ج ۵ : (را) ندارد ۲۳- ۲۳- ۵ : ج : ضایع
 نماید و ضایع نگذارد به غفلت . ت : ضایع نگذارد . ۲۴- ۲۴- ۵ : ج : قبله دل
 خود را کردار خود کند . ت : قبله دل خویش کردار خویش را کند . ۲۵- ۲۵-
 ج ۵ : ندارد . ۲۶- ۲۶- ۵ : و گفتار و کردار خویش را در پیش خویش
 نهد .

کند که هر بنده‌ای که با خداوند خویش معامله چنین کند^۱ مکافات وی چه باشد؟

^۲ هم چنین سیاست ملک^۲، و بیم قطیعت^۳، و عذاب جهنم^۴ قبله دل خویش کند، تا آتش ندامت هر زمانی در دل وی^۵ بالا گیرد^۶،^۷ دل فراسوختن آید، و چشم به گریستن، و زبان به نالیدن آید، و تن فراگذاختن آید. چشم^۷ نگه دارد از نادیدنی، و زفان^۸ نگه دارد از ناگفتنی^۹، و گوش نگه دارد از ناشنودنی^۹؛ قرین^{۱۰} بد پد رود^{۱۱} کند، به پای^{۱۲} نرود جایی که نباید رفت، و به دست نگیرد چیزی که نباید گرفت، هفت اندام خود^{۱۳} در بند بندگی کند؛ هر خصم^{۱۴} که خشنود می‌تواند^{۱۵} کرد خشنود کند،^{۱۶} و برگزیده حسرت و ندامت می‌خورد، و خوفی تمام بر دل نهد^{۱۶} که

- ۱-۱- ج، د: چنین معامله کند. ت: چنین معاملت کند. ۲-۲- ۵، ج: بدین موجب سیاست و حکم ملک. ۳- ت، ج: قطیعت. نسخه اساس و (د): قطیعت. ۴- ت: جهنم را. ۵- د: (وی) ندارد. ۶- ت: می‌گیرد. ۷-۷- ت: دل سوختن گیرد و چشم او به گریستن آید و زبان او به نالیدن آید و تن او فراگذاختن آید، پس چشم را... ج، د: و آنگاه دل سوختن گیرد و چشم گریستن گیرد و زبان نالیدن گیرد، تن گذاختن گیرد، و چشم... ۸- ت: زبان را (کاتب نسخه ابتدا این کلمه را به صورت «زفان» نوشته و سپس بر روی آن خطی کشیده) ج، د: زبان ۹- ۹- ت: و گوش را نگهدارد از ناشنودنی. ج، د: گوش نگهدارد از ناشنودنی. ۱۰- ج، د: از قرین. ۱۱- ت: پد رود (در نسخه اساس ابتدا «پد رود» نوشته و سپس آن را به صورت «بدرود» تغییر داده است- از روی نسخه «ت» و هم با توجه به طرز کتابت کاتب نسخه اساس در چند سطر بعد، این کلمه به صورت «پد رود» نوشته شد) ۱۲- ت: تا به پای خود... ۱۳- ج، د: خویش را. ت: خود را ۱۴- ت: خصمی ۱۵- ت: می‌توان. ۱۶-۱۶- ت: و بر عمر گذشته خود ندامت و حسرت خورد و خوف تمامی بر دل خود نهد... ج، د: خورد و خوف تمام بردل گیرد.

۱ آیا این خطاهای من از من در گذارند؟ ۱ آیا که بامن چه خواهند کرد؟
 ۲ آیا که عذاب کنند، یا بیمارزند؟ ۳ نفسی در بیم و یکی در امید می گذارد؟
 و شب و روز در کار خدای عزوجل ۵ مشغول گردد، ۶ طعام خوردن به روز
 پدرود کند؟ ۷ و خواب شب پدرود کند؟ ۸ و به همه اوقات زبان به ذکر حق
 تعالی تر دارد؟ ۹ خاصه بامداد و شبانگاه که آن را خاصیتی تمام است؟
 ۱۰ قوله تعالی: «وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ
 وَقَبْلَ الْغُرُوبِ؛ وَجای دیگر گفت ۱۱: «فِي بَيْتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذَكَرَ
 فِيهَا اسْمَهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ، وَجای دیگر گفت ۱۲: «وَمِنْ آثَارِهِ
 الْكَلْبُ وَالْقِطْرُ وَالْطَّرْفُ وَالنَّهَارُ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ».

اندرین ۱۳ جهد باید کرد نیک ۱۴، ۱۵ تا تن را از آنچه خوفرا کرده است
 باز پس آری ۱۵، و از درگاه شیطان با ۱۶ درگاه رحمن آری؛ نه بینی که حق

- ۱-۱- ت: که آیا این خطاهای من را از من در گذارند؟ د: که آیا خطاهای
 من از من در گذارند؟ ج: از من در گذارند؟ ۲-۲- ت: آیا بامن چه
 خواهد کرد؟ ج: د: آیا عوض بامن چه خواهند کرد؟ ۳-۳- ت: آیا بیمارزند
 یا عذاب کند؟ ج: د: بیمارزند یا عذاب کند؟ ۴-۴- ت: نفسی در بیم و در
 امید می گذارد. د: نفسی در بیم و نفسی در امید می گذارند. ج: . . . می گذارند.
 ۵-۵- ت: به کار خدای عزوجل. ج: د: به کار حق ۶-۶- ت: و طعام خوردن
 را به روز پدرود کند. ۷-۷- ت: و خواب شب را نیز پدرود کند. ج: د:
 و از خواب شب پدرود کند. ۸-۸- ت: و بذکر خدای عزوجل . . .
 ج: د: و همه . . . به ذکر خدای تعالی مصروف گرداند ۹-۹- ت: . . .
 که آن را خاصیتی است. ج: د: . . . در صبح و شام که آن را خاصیت بسیار است.
 ۱۰-۱۰- ت: ج: د: کما قال الله تعالی. ۱۱ و ۱۲-ج: د: فرمود ۱۳-ج:
 د: درین ۱۴-ت: ج: د: (نیک) ندارد ۱۵-۱۵-ت: خوی فرا کرده
 است بآن پس آری. ج: د: تا تن خود را از آنچه خو کرده است باز پس آری.
 ۱۶-ت: او را با

سبحانه و تعالیٰ رسول را علیه السلام بدین فرمود؟ قوله تعالی: قَمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نَصَفَهُ أَوْ اقْصُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ؛ و جای دیگر می گوید^۲: وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا.

و چنان باید که فضایل گزار^۳ فریضه ناس نباشی: بسیار [وقت]^۴ باشد که کسی گوید^۵ من برخیزم و نماز شب کنم^۵، آنگه چون صبح برآید فراخواب شود، تا مسح^۶ شکسته شود، آنگه برخیزد و نماز فریضه^۷ فرا کردن گیرد، آن از وسواس دیو باشد^۸. چنان باید^۹ که تائب خود^{۱۰} هر وقت نمازی^{۱۰} وضو تازه کند، تا دیو از^{۱۱} وی رمیده شود^{۱۱}، و^{۱۲} در عبادت سبکتر گردد، و به قول رسول علیه السلام^{۱۳} کار کرده باشد^{۱۴}: قال النبی علیه السلام^{۱۵}: مَنْ جَدَّدَ وَضُوءَهُ جَدَّدَ اللَّهُ لَهُ الْمَغْفِرَةَ - گفت هر که^{۱۶} دست [و] روی بشوید به وقت^{۱۶} هر نمازی، خدای عزوجل^{۱۷} هر باری از نو [وی را] بیامزد^{۱۷}.

- ۱-۱- ج، ۵: محمد را ص ع س. ت: رسول را ص ع س ۲- ج، ۵، ۵
فرمود ۳- ت: فضل گذار. ج، ۵: فضایل گذار. نسخه اساس: فضائل گذار (تصحیح شد) ۴- از نسخه های ج، ت، ۵: به نسخه اساس افزوده شد.
۵-۵- ت: که من خیزم و نماز شب گزارم. ج، ۵: شب برخیزم و
۶- ت: صبح ۷- ت: فریضه را ۸- در نسخه های ج، ۵: بعد از این کلمه، مطلب: (و در عبادت نقصان آید) نوشته شده است. ۹- ت: باشد.
۱۰-۱۰- ت: در هر وقت نماز. ج، ۵: در هر نمازی ۱۱-۱۱- ت: رمیده باشد. ۱۲- ت: (و) ندارد ۱۳- ج، ۵، ت: ص ع س ۱۴- ت: (باشد) ندارد ۱۵- ت، ج، ۵: ص ع س. ۱۶-۱۶- ت: دست و روی را شوید وقت ۱۷-۱۷- ت: هر باری از نو وی را بیامزد ج، ۵: از نو وی را بیامزد (وی را) از نسخه های ج، ت، ۵: به نسخه اساس افزوده شد.)

و چنان باید^۱ که نماز به جماعت بگزارد و جمعه بگزارد^۱ اگر چه دو فرسنگ
 بنیاد رفت، و^۲ مسکن وی مسجد باشد،^۳ و چون بنشیند روی به قبله نشیند، اگر حقی
 ندارد در گردن^۴ تا تواند از مسجد بیرون نیاید، و اگر حقی در گردن دارد،
^۵ یا مادر یا پدر و یا زن و فرزند^۵ که حق ایشان در گردن وی است، و وی در
 بند ایشان باشد، در مسجد می باید بود تا آفتاب بر آید^۶، آنگه بر خیزد (و)
^۷ دوازده رکعت نماز ابرار بکند^۷ آنگه به کسب حلال بیرون آید، اگر
 توکل^۸ ندارد روا باشد، و یا^۹ بر نصیب غیر می کند بهتر باشد، و یا^{۱۰} دنیا
 دارد خرج کند و از حق باز ندارد، و یا^{۱۱} دنیا ندارد کسب^{۱۲} حلال است؛
 اما باید که به حجت^{۱۳} کند: چنان که حق سبحانه و تعالی از وی پرسد که
 چرا کردی؟ و چه کردی^{۱۴}؟ جواب تواند داد؛ و به کسب دنیا جمع نکند،

- ۱-۱- ت: که نماز جماعت را هیچ باری فرو نگذارد و جمعه را فرو نگذارد. د: که نماز
 به جماعت هیچ فرو نگذارد و نماز جمعه ترک نکند. ج: که نماز به جماعت هیچ به نگذارد
 و جمعه به نگذارد ۲- ت: و باید که... ۳- در نسخه «ت» در اینجا مطلبی بدین
 شرح: (کما قال علیه السلام: خیر البقاع فی الدنیا المساجد، و اورا از چهار چیز حلال گزیر
 نیست: غذای حلال، لباس حلال، مسکن حلال، زن حلال. پس از حرام بودن این چهار
 چیز پرهیز باید نمود تا از شمار نیک بندگان باشد خدای را، کما قال علیه السلام:
 العبادة عشرة اجزاء: تسعة منها طلب الحلال و جزء واحد سائر العبادات) اضافه بر سایر
 نسخ نوشته شده است. ۴- ۵: در گردن خود ۵-۵- ت: یا مادری یا پدری
 یا فرزندی دارد... ج: ... یا زن و... ۶- ت: نیک بر آید.
 ۷-۷- د: و دوازده رکعت نماز ابرار کند. ج: ... نماز ابرار بکند. ۸- ت:
 اگر توکل... ج، د، نسخه اساس: که توکل («اساس» از نسخه «ت» تصحیح شد)
 ۹ و ۱۰- ت، ۵: و اگر ۱۱- ت: و اگر ۱۲- ت: کسب او را...
 ۱۳- ت: به حجت شریعت ۱۴- ۵، ج: (و چه کردی) ندارد.

و آنچه جمع^۱ کرده است در کار خدای تعالی تفرقه کند، و دل متفرق را جمع کند، و سخاوت پیشه گیرد، و بخل دور کند؛ و چون وقت نماز در آید، اول وقت برخیزد^۲، و ساز نماز کند، کما قال الله تعالی^۳: حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوَسْطَى و به مسجد آید^۴، و نماز^۵ قضا می کند تا آنکه^۶ جماعت فراهم آیند^۷ و نماز کنند، و چون نماز بکند^۸ اگر چیزی پیش نیاید^۹ هم^{۱۰} در مسجد می باشد، و خدای را عزوجل یاد می کند، و یا^{۱۱} علم ندانده نزدیک عالمی شود، و علم همی آموزد، و بیشتر نشست و خاست^{۱۲} با علما دارد؛ چون^{۱۳} این حقها^{۱۴} بگزارد، اگر فرضی پیش وی نیاید که وی را از مسجد [بیرون آرد] ^{۱۵}؛ بیرون نشود، کما قال النبی علیه السلام^{۱۶}: حَيْرَ الْبِقَاعِ فِي الدُّنْيَا الْمَسَاجِدُ وَشَرَّ الْبِقَاعِ الْاَسْوَاقُ . تائب نبود که بی عذری از بهترین جایها برخیزد، و به بدترین جایها شود، اما چون عذری باشد بر نصیب ایشان فرا رود، ان شاء الله که^{۱۷} خیر باشد، و زیان ندارد، اما اگر یک مسئله از علمی که بروی فریضه باشد^{۱۸} بیاموزد^{۱۹} او را^{۲۰} بهتر و فاضلتر از همه کسبهای عالم که بکند، و از همه زر و سیم دنیا که به دست آرد، و در راه خدای عزوجل^{۲۱} نفقه کند .

- ۱- ت، ج، د، (جمع) ندارد ۲- ت: باید که برخیزد ۳- ت:
 فی محکم کتابه ۴- ت: در اول وقت برخیزد و به مسجد آید ۵- ت: نماز
 را ۶- ت: تا آنکه که ۷- د: آید ۸- ت: بکند. ج، د: کند
 نسخهٔ اساس: بکنند (تصحیح شد) ۹- ۹- ت، ج: اگر چیزی او را پیش
 نیاید د: اگر او را چیزی پیش نیاید ۱۰- ج: (هم) ندارد ۱۱- ت،
 د: و اگر ۱۲- ت: خاست را ۱۳- ت: و چون. ۱۴- ت: حقها را
 ۱۵- از نسخه‌های ج، د، ت: به نسخهٔ اساس افزوده شد ۱۶- ج، د، ص: ص ع س
 ۱۷- ت: (که) ندارد ۱۸- ت، ج، د: است ۱۹- ت: او را بیاموزد
 ۲۰- ت: (را) ندارد ۲۱- ج، د: تعالی

تائب^۱ را^۲ و ناتائب را هیچ چیزی^۳ بهتر از^۴ آموختن علم^۵ نیست :
 همه کارها به علم راست آید ، و^۶ بی علم هیچ کار نتوان کرد ؛^۷ رسول [را]
 علیه السلام^۸ پرسیدند که : **أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ ؟** قال : **أَعْلِمُ** . تا سه بار
 می پرسیدند ، رسول^۹ همین جواب می داد^{۱۰} ؛ گفتند :^{۱۱} یا رسول الله^{۱۲} ما از کار
 می پرسیم و^{۱۳} تو از علم جواب می دهی؟! گفت : زیرا که کار^{۱۴} بی علم هیچ
 قیمت ندارد . پس چنان باید که اول در بنیاد رنج بری تا رنج تو ضایع نگردد ،
 و به کار علم مشغول باشی . و اصل علم و عبادت با دو چیز گردد : با دل فارغ
 از غیر ، و با شکم گرسنه ؛ و عبادت به^{۱۵} اخلاص هم^{۱۶} با این دو چیز گردد^{۱۷} .
 هر که^{۱۸} ربا یا^{۱۹} خلق طمع باشد ، ازو کار به اخلاص نیاید ، و هر که^{۲۰} او را
 شکم سیر باشد و کار دنیا به برگ باشد ، هرگز هوای او مقهور^{۲۱} نباشد ،^{۲۲} و
 هر که هوای او^{۲۳} مقهور^{۲۴} نباشد ، او را بر درگاه خدای تعالی^{۲۵} آب روی
 نباشد ؛ و مرد را هوی آنگه مقهور گردد ، که از جمله مباحات دنیا^{۲۶} چنان
 اجتناب کند که دیگر مردمان^{۲۷} از حرام ، و هر چه با راحت نفس وی گردد
 از آن دور شود ، و کار بد ، و یار بد ، و جای بد^{۲۸} پدروود^{۲۹} کند ، و اندیشه^{۳۰}

- ۱- ت : و تائب را ۲- ج ، د : (را) ندارد ۳- ج ، د : چیز
 ۴- ت ، ج ، د : علم آموختن ۵- ج : (و) ندارد ۶- د ، ۶-۵ : رسول راع .
 ج : رسول ع را . ت : رسول را ص ع س ۷- ت : رسول ع ۸- ت :
 می دادند ۹- ت : ندارد ۱۰- ت : (و) ندارد ۱۱- ت : کاری
 ۱۲- د : با ۱۳- ۱۳- ت : باین گردد . ج : با این کرد
 ۱۴- ت : و هر که ۱۵- ج ، ت ، د : به ۱۶- ت : هر که را
 ۱۷- ۱۹ و ۱۲- ج ، د ، ت : مقهور- نسخه اساس : مقصور (تصحیح شد) ۱۸- ۱۸- ت :
 و هر که را هوای وی ۲۰- ت : عزوجل ۲۱- ت : (دنیا) ندارد ۲۲- ت :
 مردان ۲۳- ت ، ج ، د : و جای بد و جارید ۲۴- ت : پدروود . ج ، د :
 پدروود . نسخه اساس : بدور (از روی نسخه دت) و هم با توجه به شیوة کاتب در کتابت این
 کلمه در صفحات گذشته ، تصحیح شد)

بد، و غل و غش، و بغض، و حسد، و حرص، و کینه، و عجب، و بخل، از دل بیرون کند.

و هر کاری را اصلی باشد، اصل این کار با چهار چیز گردد: اول امل کوتاه داشتن^۱، و به وعده^۲ خدای عز و جل ایمن بودن^۳، و طمع از خلق بریدن^۴، و بر خلق شفقت نگه داشتن؛ هر که این چهار چیز به جای آورد^۵، او همه مجاهدتها به جای آورد^۶، و تن در بند وی آمد^۷، چنان که خواهد تن را در کار تواند کشید.

تن تائب همچون اسب نوزین است: اگر ریاض وی را بر زین و لگام راست کند، روز حرب در حرب گاه خطا نکند، هم نظاره^۸ میدان را شاید، و هم غنیمت را شاید، و هم هزیمت را^۹؛ اما اگر اسب ریاضت نیافته باشد، و لگام و زین ندیده باشد، سرکشی کند آن جا که به کار باید^{۱۰} [آمد]، هم^{۱۱} در خون خویش سعی کند، و هم در آن جمله سپاه - چنان^{۱۲} که اسب فرعون ملعون کرد - مرد که مرد شود به ریاضت شود^{۱۳}، و ریاضت قهر هوی است، و حق سبحانه و تعالی

- ۱- در اینجا در نسخه «ت» مطلب: (یعنی متوکل بودن کما قال الله تعالی ، و علی الله فلیتوکلوا ان کنتم مؤمنین) بر سایر نسخ اضافه نوشته شده است ۲- در نسخه «ت» اضافه دارد: و شکم از حرام نگاه داشتن یعنی متورع بودن، کما قال الله تعالی: یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل . ۳- ت: بریدن یعنی خود و خلق را مرده دانستن که حی یکی بیش نیست، کما قال الله تعالی: انک میت و انهم میتون، پس نماز جنازه بر همه میتان گزار (د) و چهار تکبیر در حق ایشان بگویند، هر که این چهار چیز ۴- ت: به جا آورد . ج، ۵: به جای آورد ۵- ت: به جای آورده . ج، ۵: به جای آورد ۶- ج، ۵: آید ۷- ت: (را) ندارد ۸- ت: (و) ندارد ۹- ت: باید آمد (آمد) از دست، به داساس، افزوده شد ۱۰- ۵: (هم) ندارد ۱۱- ج، ت، ۵: هم چنان ۱۲- ت: (شود) ندارد

ما را به قهر هوی فرموده است، كما قال الله تعالى^۱ فی محکم کتابه^۱:
 وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَدَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَيَٰنَ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ. مثل تن
 هوی پرست، چون مثل سگ است، چنانکه حق سبحانه و تعالی^۲ ما را در
 کتاب عزیز خویش خبر^۳ کرد، قوله تعالى: وَاقْبَعِ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ
 إِذَا تَحَمَّلَ عَلَيْهِ يَلْبَثُ أَوْ قَتَرَكُهُ يَلْبَثُ تَأْنِجًا كَمَا كَفَّتْ: فَعَلَيْهِمْ يَتَفَكَّرُونَ.^۴ و
 قال [النبي] عليه السلام^۴: أَلنَّاسُ عَالِمٌ أَوْ مَتَعَلِّمٌ وَسَائِرُ النَّاسِ هَمَجٌ^۵. گفت:
 مردم^۶ عالم است، ویا متعلم، و هرچه نه این است خرمگس است. اکنون
 چون رسول علیه السلام^۷ [گفت]^۸ هر که رنج تعلیم و تعلم نکشد^۹ همچو^{۱۰}
 خرمگس است،^{۱۱} و خدای عز و جل آن را که علم دانست^{۱۲}، و کار به^{۱۳}
 هوی کرد، در حق او فرمود، قوله تعالى: فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِذَا تَحَمَّلَ
 عَلَيْهِ يَلْبَثُ أَوْ قَتَرَكُهُ يَلْبَثُ تَأْخِرَ آيَتِ.

پس خردمند و^{۱۴} عاقل آن بود که در اندیشد تا چه [می]^{۱۵} باید کرد،
 تا ازین هردو بیرون بود، و درین خطاب مشترك نبود؛ آن را که علم نبود^{۱۶}
 فراباید آموخت، و آن را که داند^{۱۷} به علم کار باید کرد^{۱۸}، و متابِع هوی
 نباید بود، تا از آن قوم نباشی که: وَاقْبَعِ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ.

- ۱-۱- ت: ندارد ۲- ت: (و تعالی) ندارد ۳- ت: یاد ۴-۴- ت: ۵:
 وقال النبي ص ع س ج: و قال النبي ع ۵- ت: كالهمج ج. د: همج. نسخة
 اساس: همجو! (تصحیح شد) ۶- ت: مرد ۷- ۵: عليه الصلوة والسلام
 ۸- از نسخه های ج. ۵: به نسخه اساس افزوده شد ۹- ج. ۵: نکند.
 ۱۰- ج. ۵: همچون. (نسخه «ت» مطلب بین شماره ۷ و ۱۱ را ندارد)
 ۱۲- ت: داده است ۱۳- ت: ندارد ۱۴- ج: (و) ندارد ۱۵- از
 نسخه های ج، ت، ۵: به نسخه اساس افزوده شد ۱۶- ج، د: نداند.
 ت: نداند ۱۷- ت: که علم لسانی دادند به علم... ۱۸- ت: ...
 تاسگ نباشد.

تن هوی خواه بتر از سگ نیست^۱، و مجاهدت و ریاضت کم از سگبان نیست؛ چون سگبان سگ پلید را ریاضت دهد روزی چند، سگ امیرش^۲ خوانند، و روز شکار و تماشا بی او به شکار نشوند^۳، و در شکار گاه همه به سوی او نگرند، تا او چه می کند، و کشته او را به زنده بردارند، و خطای او را به صواب برگیرند، و اگر صید را در نیابد^۴ عذر وی بخواهند، و اگر صید را در نیابد^۵ و بگیرد، نواخت^۶ سلطان یابد، و سگبان را خلعت بر سری^۷، و تا وی زنده باشد خاصگان خود را فرا خدمت وی کند، و چون غائب بود^۸ هر زمانش یاد کند؛ پس سگی که^۹ روزی^{۱۰} چند ریاضت یافت^{۱۱} [و از علم چندان بدانست که فراوی گویی برو برود، و چون گویی باز آید، و داند که صید چون می باید گرفت]^{۱۱}، چون سگی که پلیدترین سباع بود، بدین قدر علم وی را چندین مرتبت آمد^{۱۲}؛ از نواخت سلطان، و جل دیا^{۱۳}، و قلاده زرین در نماند^{۱۴}، پس^{۱۵} مؤمن موحدی که عزیزترین خلق است توبه کند^{۱۵}، و هوای خویش را^{۱۶} قهر^{۱۷} کند، و مجاهدت علم^{۱۸} و عبادت بکشد، کی روا بود^{۱۹} که حق سبحانه و تعالی او را^{۱۹} از

- ۱- ت: است. ۲- در نسخه «ت» نامفهوم است. ۳- ۳- ۳- ت: عبارت در این نسخه مشوش است. ج، د: و روز شکار و تماشا بی او به شکار نشوند.
 ۴- ت: نیابد. ج، د: در نیابد. نسخه اساس: در نیابد (تصحیح شد) ۵- ت: نیابد.
 ۶- ج: کلب نواخت. ۷- در نسخه بدلها نیز: چنین است
 ۸- ج، د: باشد. ت: شود. ۹- ج، د: (که) ندارد ۱۰- ت: روزی اساس و «ج» روز ۱۱- ۱۱- از نسخه های ج، د، ت، م: به نسخه اساس افزوده شد.
 ۱۲- این کلمه در نسخه بدلها متفاوت نوشته شده. ت: مزاید آردند. ج، م: مرتبت آمد.
 د: قربت آمد ۱۳- ت: زیبا ۱۴- ت: در این نسخه بجای این کلمه نوشته شده:
 در گردن وی کنند ۱۵- ۱۵- ۱۵- ج: مؤمنی موحدی . . . چون توبه کند. ت: مؤمن موحد . . . هم خلق است . . . ۱۶- ج: (را) ندارد ۱۷- ت: مقهور
 ۱۸- ت: و علم ۱۹- ۱۹- ت: که او را حق سبحانه و تعالی

دریای کرم و لطف خویش بی بهره گذارد؟ زیرا که تائب مستحق غفران است، و برگزیده رحمن است، و دل وی نظاره گاه خدای^۲ جهان است. [هر که]^۴ علم^۵ آموزد، و ریاضت کشد، و هوای خویش در باقی کند، و رضای حق اختیار کند، خلعت وی کم از آن سگ و سگبان نباشد، و رحمت و فضل و کرم خداوند جهان، از آن امیر لثیم کم نباشد و وعده ای که خداوند^۶ عزوجل تائب را کرده است، نه بینی که^۷ حق سبحانه و تعالی در کتاب عزیز خویش می فرماید^۸، قوله تعالی: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ** و جای دیگری می گوید^۹: **إِلَّا مَنْ قَبَّ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**.

این همه^{۱۰} و وعده^{۱۱} نیکو که خدای عزوجل می کند^{۱۱} مارا، و ما در کار وی کاهل^{۱۲}، نه علامت سعادت باشد! حق سبحانه و تعالی چون^{۱۳} خاصگان^{۱۴} را یاد کرد، اول تائبان را یاد کرد، کما قال الله تعالی: **الَّذِينَ يُؤْتُونَ عَمَلَاتِهِمْ خَيْرًا مِّنْهُمُ فَهُمْ فِي حَقٍّ عَلَيْهِمْ يُنْفِقُونَ فَاُولَئِكَ يَرْجُو أَوَّلَ عِلْمٍ** که او بگذرد، این^{۱۶} زمین بر دیگر زمین ها فخر کند، و هر کجا که او^{۱۷} بنشیند، آن^{۱۸} جای بر دیگر جای ها فخر کند. اگر تائب بر جویی، یا بر

۱- ت: دریاء ۱-۲- عبارت بین این دو شماره در نسخه اساس مشوش است،

از روی نسخه بدلها به صورتی که در متن دیده می شود تصحیح شد ۳- ت: خداوند

۴- از نسخه های ج، د، ه: به نسخه اساس افزوده شد. ۵- ت: او علم...

۶- ج، ت، د: خدای ۷- ج، د: (که) ندارد ۸- ج، د: فرمود

۹- ت: می فرماید ۱۰- د: (همه) ندارد ۱۱-۱۱- ت، ج: وعده

نیکو که خدای عزوجل مارا می کند. د: (مارا) ندارد ۱۲- ت: چنین کاهل

۱۳- ت: که ج، د، ندارد ۱۴- ت: خاصگان خویش ۱۵- د: زمینی

۱۶- ت، ج، د: آن ۱۷- ت: (او) ندارد ۱۸- ت: و آن

رودی ، یا برجیحونی^۱ ، یا بر دریایی^۲ بگذرد ، و^۳ از سرِ اخلاص و توبه بگوید : بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ، بِسْمِ اللّٰهِ مُجْرِبِهَا وَ مَرْسِیٰهَا اِنَّ رَبِّیْ لَغَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ آب آن^۴ جمله تا قیامت او را تسبیح و تهلیل می گویند^۵ ، و از خدای^۶ تعالی آمزش می خواهند^۷ ، و آفتاب و ماه و ستارگان که بر وی تابند، وی را آمزش می خواهند ، و فرشتگان آسمان وی را آمزش می خواهند، و او را به دل مردمان شیرین کند^۸ ، و به دل خاصگان خویش او را دوست کند^۹؛ اگر دست فرا^{۱۰} خاک کند زر گردد ، [و] به در مرگ بشارت یابد ، و در گور روضه یابد ، و در قیامت سفیدروی خیزد ، و بر صراط جوازش دهند^{۱۱} ، و باوی حساب به لطف کنند ، و در بهشت درجهٔ اعلیٰ یابد .

و توبه نه^{۱۲} آن گوهری است که هر کس به چنگک تواند آوردن^{۱۳} ، و هر کس قیمت آن^{۱۴} داند : صد هزار گناهکار عاصی را ، و مؤمن مخلص را بیمارزند^{۱۵} ، که یکی را توبه کرامت نکنند^{۱۶}؛ مپندار که توبه چنین خردکاری است، یا سبک بضاعتی است : صد هزار خلق [را] به در^{۱۷} ایمان در آرند^{۱۸} [که] یکی را به در توبه در نیارند^{۱۹} ، و جمال این کار نه بینند ، و نور این بریشان نتابد؛ توبه آب حیات است دل را ، تریاک است گناه کار^{۲۰} را، شحنه است^{۲۱} ره را ، دلیل است^{۲۱} احسان را، شفیع است وصال را - اما^{۲۲} کار هر

- ۱- ج ، د ، ت : جیحونی . نسخه اساس : جیحون ۲- ت : دریا، ج ، د ، ۵ : دریایی اساس : دریا ۳- ت : (و) ندارد . ۴- ج : آن دریا ۵- ت : می گوید ۶- ج ، ت ، د : عزوجل ۷- ت : می خواهد ۸- ت : می کنند . ج ، د ، ۵ : نسخه اساس : کند . ۹- د : (کند) ندارد . ۱۰- ت : بر (به جای) فرا . ۱۱- چون برق بگذرد . ۱۲- ت : (نه) ندارد . ۱۳- ج ، ت ، د : آورد ۱۴- ت : آن را . ۱۵- ت : بیمارزد ۱۶- ت : نکند ۱۷- ت : بدار ۱۸- ت : در آرید ۱۹- ت : در نیابند . ج ، د : یارند ۲۰- ت ، د ، ۵ : (کار) ندارد ۲۱- ۲۱- ج ، ت ، د : راه را کلید است ۲۲- ت : و (به جای) اما

کسی^۱ نیست، و این آفتاب در صحرای [هر]^۲ سینه نتابد: ^۳ آن را دهند که خواهند^۳، و آن را خواهند^۴ که شایسته دانند^۵ [و کس را بروی چرایی نرسد، و هر که این سعادت نیابد]^۵ از حضرت عزت خطاب وی این^۶ باشد که: وَ مَن لَّمْ يَتَّبِعْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰئِزُونَ، وباللّٰه التّوٰفِیْقُ^۷.

-
- ۱- ت، ج، د: کس
 ۲- از نسخه‌های ت، ج، د: به نسخه اساس افزوده شد
 ۳-۳-ج، د: ندارد
 ۴- ج، ت، د: خوانند
 ۵-۵-۵- از نسخه‌های ت، ج، د: به نسخه اساس افزوده شد.
 ۶- ت: (این) ندارد.
 ۷- ت: وحسبنا الله ونعم المعین.

باب هفتم

الباب السابع : می پرسند که اخلاص چیست ، و مخلص کیست ؟ و کس ^۱ هست که عبادت بسیار می کند ، و او را هیچ نیکویی پیدامی ^۲ نیاید ، و کس هست که به اندک روزگاری و به اندک عبادتی ، وی را نیکوییهای بسیار می باشد ^۳ این از چه ^۴ می افتد

الجواب ، و بالله التوفيق - قال الصدر الامام ، شيخ السلام قدس الله روحه العزيز : بدان که کار ^۵ به کثرت بالا نگیرد ، کار که بالا گیرد به اخلاص ^۶ و حرمت بالا گیرد ^۶ كما قال الله سبحانه وتعالى ^۷ : **إِلَّا الَّذِينَ قَالُوا وَاصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ** . خدای عز و جل چنین ^۸ می گوید قومی را از کار کنندگان در کتاب عزیز خویش ، كما قال الله تعالى : **عَابِلَةٌ نَاصِيَةٌ قَصَلَىٰ نَارًا خَامِيَةً**

-
- ۱- ت : کسی (بدون واو) . ۲- ت : (می) ندارد . ج ، د : نمی آید .
۳- ت : می آید . ۴- ت : از چه سبب . ۵- ت : کارها . ۶- ۶- ت :
به حرمت گیرد . د ، و حرمت گیرد . ۷- ت : فی محکم کتابه . ۷- ت :
(چنین) ندارد .

نه هر کارکننده‌ای^۱ را^۲ کار فرا^۳ پذیرند، و نه هر آمده‌ای^۴ را در باز کنند، و نه هر کارنده‌ای^۵ را تخم به بر آید، و نه هر نماینده‌ای را عزیز کنند، و نه گفت هر گوینده‌ای^۶ را^۷ فرا نیوشند^۸، و نه هر درخت^۹ رطب بار آرد؛ رطب جز درخت خرما بار نیارد و آنکه^{۱۰} در زمین گرم سیر^{۱۱} باشد. و خدای عزوجل شهادت مؤمن را به درخت خرما مثل زد، کما قال الله تعالی^{۱۲}: «أَتَمَّ قَرَّ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَمَرٌ وَقَرُّهَا فِي السَّمَاءِ. چنان که هر درخت^{۱۳} رطب بار نیارد^{۱۴}، هر شهادت گوی اخلاص ندارد، و هر کارکننده حرمت ندارد، زیرا که این شهادت جای پاک و گرم خواهد؛ چنان که خرما^{۱۵} زمین گرم سیر خواهد در زمین^{۱۶} سرد سیر نیاید^{۱۷}، شهادت هم چنین دل پاک خواهد و توش^{۱۸} محبت و معرفت^{۱۹} تا کار به حرمت^{۲۰} و به اخلاص^{۲۱} بروید، و اگر این دل پاک نباشد از ربا و شک^{۲۲}، و شرک، شهادت در آن دل هم^{۲۳} چنان باشد که خرما در سرد سیر: بروید، و سبز گردد، اما بر ندهد. از آن شهادت گویان قومی هم چنین باشند^{۲۴} [که]^{۲۵}

۱- ۵: کارکننده ۲- ت: (فرا) ندارد. ۳- ج: آمده ۴-

ج: کارنده را ۵- ۵: کارنده ۵- ج، ۵: گوینده. ت: شنیده ۶- ۶- ت: شنوند

۷- ت، ج، ۵: درختی ۸- ۵: آنگاه (مطلب پیش از این در نسخه اساس و نسخه

بدلها چنین است: «... رطب به جز درخت خرما بار نیارد» - «به» زائد از نسخه

اساس حذف شد). ۹- ت: گرم سیر. ۱۰- ج، ۵: سبحانه و تعالی.

۱۱- ج، ۵: درختی ۱۲- ۱۲- ت: رطب ندارد ۱۳- ج، ۵: درخت

خرما ۱۴- ۱۴- ج، ۵: ندارد ۱۵- در نسخه «د» حرفهای «ت» و «واو»

در این کلمه با حرکت کسره (توش) ضبط شده است. ۱۶- ت: معرفت خواهد

۱۷- ت: به محبت ۱۸- ت: و اخلاص ۱۹- ت: (شک) ندارد ۲۰- ۲۰-

از نسخه «د» افتاده است. ت: ... بر چنین باشد. ۲۱- نسخه اساس،

ج، ۵: ندارد از نسخه «ت» به نسخه اساس افزوده شد.

شهادت بگویند ، و عبادت می کنند ، و مؤمنشان می خوانند ، اما چون^۱ دل از نفاق و از^۲ شرك و كفر خالی ندارند^۳ ، شهادت [ایشان]^۴ هم چنین^۵ بردهد که خرما در زمین سرد سیر بردهد^۵ ؛ این يك قوم باشد^۶ از مؤمنان و کار کنندگان .

و دیگر قوم چنان باشد^۷ که خرما ی سیستانی^۸ : هم خرما باشد اما هیچ چیز نباشد ؛ قومی از مؤمنان هم چنان [باشند]^۹ : شهادت به اخلاص بگویند^{۱۰} ، اما کار به تخلیط دارند چون زنا ،^{۱۱} و لواطه ، و خمر^{۱۱} ، و خون ریختن ، و امثال این ؛ کار ایشان چون خرما ی سیستانی باشد : هم خرما باشد اما جلوه^{۱۲} رانشاید .

و کار دیگر قوم از مؤمنان چون خرما ی طبسی باشد : هم می خورند ، و می نمایند ، و هم^{۱۳} انبار می کنند^{۱۳} ، ولیکن از آن نباشد که خوان ملوک را شایید ؛ این کار آن کسانی باشد که هم در شهادت راست باشند و هم در کردار ، اما کار ایشان گردرغبت ، و زنگه^{۱۴} حرص دنیا دارد ، و جانب خلق نگه داشته باشند ، کار ایشان نه چنان باشد که جلوه^{۱۵} رایشاید .

- ۱- د : (چون) ندارد ۲- ت : (از) ندارد . ۳- ت : ندارد . ۴- از نسخه های ج ، د ، ت ، به نسخه اساس افزوده شد . ۵- ۵- ۵- ت ، ج ، د ، م : بردهد که خرما در زمین سرد سیر بردهد . نسخه اساس : برندهد که خرما در زمین سرد سیر بر ندهد (تصحیح شد) ۶ و ۷- ج ، ت ، د ، م : باشند . ۸- در نسخه ت : یستانی ۹- از نسخه های ج ، د ، ت ، م : به نسخه اساس افزوده شد . ۱۰- ج ، د ، م : بگویند . ت : گویند . نسخه اساس : نگویند (تصحیح شد) . ۱۱- ۱۱- ت ، ج ، د ، م : خمر و لواطه . نسخه اساس : لواطه و خمر ۱۲- ت ، م : جلوه . ج ، د : حلوتی (با حاء مضموم و تاء منقوطة) نسخه اساس : حلوه (به صورت جلوه تصحیح شد) ۱۳- ۱۳- ت : در انبار می کشند . ۱۴- د : (زنگه) ندارد ۱۵- د : حلوه . ج : حلوة

اما مؤمنانی^۱ که مثل ایشان چون مثل^۲ خرمای بغایت^۳ باشد،
 چنان باشد که ایشان^۴ شهادت از سر اخلاص بگسبند : نخست
 شناخت^۵ بود، آنگاه شهادت^۶؛ شهادت ایشان از^۷ سر معرفت برخیزد، و کار
 به حرمت و به اخلاص از ایشان در وجود آید، و هر چه کنند چنان کنند که حق
 از ایشان بپسندد و این همه عبارها از آنجا برخاسته باشد : نه زنگ نفاق باشد،
 و نه زنگ شك و شبهت باشد، و نه زنگ بدعت باشد^۸، و نه هیچ به سوی
 خلق بازنگرند؛ هر چه^۹ کنند برای^{۱۰} رضای او کنند^{۱۱}، آنگاه^{۱۱} کار ایشان آن
 بود که به اندک کار^{۱۲}،^{۱۳} ثواب بسیار فرا ستانند^{۱۳}، و کار به اخلاص و
 حرمت^{۱۴} هرگز اندک نبود؛ زیرا که آن کار^{۱۵} که حق سبحانه و تعالی^{۱۶} آن را
 قبول کند، اندک نباشد، كما قال الله سبحانه و تعالی^{۱۷} : مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
 أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَكْبَتْتَ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ
 وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ

هر کاری که برای خدا^{۱۸} کنی هم چنین باشد، و هر چه اضعاف باشد کس

- ۱ ج، ۵ : مؤمنان . ۲ - ۵ : (مثل) ندارد . ۳ - هم چنین است در نسخه
 اساس و نسخه های ج، ۵، تنها در نسخه «ت» چنین آمده است : بغایت نیک .
 ۴ - ۴ ج، ۵ : چنین . . . ت : چنان باشد که جلوه را شاید اما مؤمنانی شهادت
 (مطلب در این نسخه از سطر بالا به سطر پایین منتقل شده) ۵ - ت : شناخته .
 ۶ - در نسخه «ت» به غلط کتابت شده ۷ - ت : که از ۸ - ۸ - ت : و نه
 زنگ بدعت باشد نه زنگ نفاق باشد و نه زنگ شك و شبهت باشد. ۵ : نه زنگ نفاق
 و نه زنگ شك و شبهت باشد و نه زنگ بدعت باشد . ج : نه زنگ نفاق باشد و نه
 زنگ شك و شبهت باشد و نه زنگ بدعت باشد . ۹ - ت : در هر چه . . .
 ۱۰ - ۱۰ - از نسخه «ت» افتاده است ۱۱ - ۵ : آنگاه ۱۲ - ج، ۵ : کاری
 ۱۳ - ۱۳ - ت : بسیار ثواب ستانند ۱۴ - ت : و به حرمت ۱۵ - ج، ۵ : ت :
 کاری ۱۶ - ۵ : (و تعالی) ندارد . ۱۷ - ت : (و تعالی) ندارد ۱۸ - ت :
 خدای عزوجل . ج، ۵ : خدای .

حساب آن نداند؛ کار ایشان که ^۱ بالا می‌گیرد از آن‌جا می‌گیرد ^۱، و آن دیگران که می‌نگیرد ^۲ [از آن می‌نگیرد] ^۳ که کار به تخلیط دارند و ^۴ [کار به تخلیط] و مشترك خدای تعالی نپذیرد ^۴، چنان که رسول علیه السلام گفت: ^۵ قال الله: اَنَا اَعْنَى الشَّرْكَاءِ عَنِ الشَّرْكِ فَمَنْ عَمِلَ لِيْ عَمَلًا وَّ اشْرَكَ فِيْهِ غَيْرِيْ فَانَا مِنْهُ بَرِيءٌ وَّ هُوَ لِيْدى اَشْرَكَ - خدای عزوجل می‌گوید: ^۶ من از کار مشترك بیزارم، و کار مشترك ^۶ نه از سر ایمان ^۷ و اخلاص برخیزد؛ بسیار مؤمن بود که ایمان وی بیش تا در مرگ ^۸ نبود، و باوی همراه نبود ^۸، هم چنان که درخت ^۹ خرما در سرد سیر بروید، و سبزی می‌کند، اما چون سرمای زمستان پیدا آید گویی ^{۱۰} خود هرگز نبوده است.

و ایمان قومی دیگر چنان باشد که تا ^{۱۱} شادی و نعمت و راحت می‌باشد، ایشان بر سر ایمان باشند، و ^{۱۲} چون [رنج] ^{۱۳} بدیشان ^{۱۴} رسد، زود اعراض کنند، کما قال الله تعالی ^{۱۵}: ^{۱۵} وَمِنَ النَّاسِ مَن يَّعْبُدُ اللهَ عَلَيَّ حَرْفٍ فَيَٰنْ اَصَابَهُ خَيْرٌ اَطَاعَ نَبِيَّهٖ وَّ اِنْ اَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ اَنْقَلَبَ عَلَيَّ وَجْهًا، و این هر دو که گفته

- ۱- ۱- ت: بالا گیرد از آنجا ۲- ج، د، ت: می‌نگیرد. نسخه اساس: می‌گیرند (تصحیح شد) ۳- از نسخه‌های ج، م، ت، د: به نسخه اساس افزوده شد. ۴- ۴- ت: و مشترك پس خدای عزوجل نپذیرد. د، ج: و کار به تخلیط و مشترك خدای عزوجل نپذیرد. م: و کار با تخلیط و مشترك را خدای عزوجل نپذیرد. نسخه اساس: و مشترك خدای تعالی نپذیرد (کار به تخلیط از نسخه‌های ج، م، د، ت، به نسخه اساس افزوده شد). ۵- ۵- ت: چنان که گفت رسول ع. ج، د: چنان که رسول ص ع س گفت. ۶- ۶- ت: من از مشترك بیزارم و کار مشترك. ۷- ت: (ایمان) ندارد. ۸- ۸- ت: باوی همراه نباشد. ج، د: ... همراه نباشد. ۹- ت: (درخت) ندارد. ۱۰- ت: گویی که. ۱۱- ت: با. ۱۲- ج: (و) ندارد ۱۳- از نسخه‌های م، ج، د، ت: به نسخه اساس افزوده شد. ۱۴- ت: بدیدشان. ۱۵- د: سبحانه و تعالی.

آمد ایمان منافقان است ، هم چنان که خرمای سرد سیری را هم خرما می‌خوانند ، ولیکن هیچ بر و نفع از او بر نیاید^۲ الا رنج و محنت دو جهانی ، كما قال الله تعالی^۳ : خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَآنَ دِيْگَر [قوم]^۴ از مؤمنان که چون خرمای سجستانی^۵ باشد ، آن مؤمنانی باشد^۶ ، که شهادت به اخلاص گویند ، اما کار نه بر یقین کنند ، و نه بر علم کنند ، و حرص ، و حسد ، و بغض ، و کینه ، و دروغ ، و حرام خوردن^۷ ، با کار^۸ ایشان آمیخته باشد : هم خرما باشد ، و هم بار آرد ، اما پیش ملوک نتوان نهاد ، و هیچ چیز نتوان ساخت^۹ که خوان ملک را شاید^۹ .

چهارم قوم از مؤمنان همچو خرمای طبس^{۱۰} باشد ،^{۱۱} ایشان آن قوم باشند^{۱۱} که حق سبحانه و تعالی^{۱۲} در کتاب عزیز خویش بیان کرد ، قوله تعالی : خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا -^{۱۳} بسیار کارهای بد و نیک [کنند] به هم در شوریده^{۱۳} ؛ و آن^{۱۴} قوم که مؤمن^{۱۵} مخلص اند ، خدای عزوجل مثل ایشان^{۱۶} در کتاب عزیز خویش یاد کرد^{۱۷} ، كما قال الله تعالی : أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ

- ۱- ت : (می) ندارد ۲- در این جادر نسخه‌های ت ، ج ، د ، مطلبی بدین شرح علاوه بر مطلب نسخه‌ی اساس نوشته شده است : ت - هیچ معنی از او بر نیابند . ج ، د - و هیچ معنی از او باز نیابند . ۳- د ، سبجانه و تعالی . ۴- از نسخه‌های م ، ج ، ت : به نسخه‌ی اساس افزوده شد . ۵- ت ، ج ، نسخه اساس : سجستانی . ۶ ، م ، سیستانی . ۶- ت ، ج ، د ، م : باشند . نسخه اساس : باشد . ۷- ت : خوردند . ۸- ت : یا به کار . . . ۹- ۹- ۹- د : که خزاین ملوک را شاید . ۱۰- د ، م ، طبسی . ۱۱- ۱۱- ۱۱- د : ندارد . ۱۲- د : (و تعالی) ندارد . ۱۳- ۱۳- ج ، د : بسیار کارهای بد و نیک درهم شوریده . ت : بسیار کارهای بد و نیک کنند بهم در شوریده . م : بسیار کارها بود نیک و بد بهم در شوریده . ۱۴- ج ، د : آن دیگر . ۱۵- ت : مؤمنان . ۱۶- ت : ایشان را . ۱۷- ت : کرده .

اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ - ایشان آن قوم اند که توحید ایشان از زبان ایشان برآید ^۱ : رنگ ^۲ اخلاص دارد ، و توش محبت دارد ، و مرکب تقوی دارد ، وزین جهد دارد ، و عنان ادب دارد ، ^۳ و تنگ توکل دارد ؛ و رکاب صدق دارد ، و لگام تفویض دارد ، و بر بند عنایت دارد ، و غاشیه نواخت دارد ، و نور خورشید دارد ^۳ . و ^۴ چون آن ^۵ نور خورشید معرفت و [آن] ^۶ توش محبت از دل آن مؤمن موحد عارف یکی گوی یکی ^۷ دان برآید ، نه بر ارض تابد (و) نه بر سما ^۸ تابد ، و ^۹ نه بر فضا تابد ، و ^{۱۰} نه بر عرش تابد ^{۱۱} [و نه بر فرش تابد] ^{۱۲} ، و نه بر لوح تابد ، و نه بر قلم تابد ، و ^{۱۳} نه بر فلك تابد ، و نه بر ملك تابد ، و نه بر هیچ مخلوق ^{۱۴} تابد ؛ از دل عارف مخلص موحد بر معروف ^{۱۵} تابد ، معروف آن را ^{۱۶} به لطف عزیز خود گرداند ^{۱۷} : [و] خلعت رضا پوشاند ، و به نسیم وصلش معطر گرداند ، قوله تعالی : *أَصْلُهَا ثَمَابٌ وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ* - بیخ آن در دل عارف ، و شاخ آن به سراپرده جلال گسترانیده ^{۱۷} ، و از جوی

- ۱-۱- ت : ایشان آن قومی اند که توحید ایشان که . . . د ، ج : ابن قوم را چون توحید از زبان برآید . ۲- ت : و آنکه ۳- ۳- ج ، د : و بر بند عنایت دارد و تنگ توکل و رکاب صدق دارد و لگام تفویض دارد . . . ت : مانند نسخه اساس با تفاوت : و بر همت و خورشید معرفت . . . (در نسخه اساس : «تنگ» به «تنگ» تصحیح شد) . ۴- ت ، ج ، د : (و) ندارد . ۵- ج ، د : (آن) ندارد . ۶- از نسخه های ج ، م ، د : به نسخه اساس افزوده شد . ۷- و یکی . ۸- ت : بر آسمان . ج : به آسمان ۹- ج ، د : (و) ندارد ۱۰- د ، ندارد ۱۱- ج ، د : (تابد) ندارد ۱۲- از نسخه های م ، ت ، ج ، د به نسخه اساس افزوده شد ۱۳- د : (و) ندارد . ۱۴- ج ، د : مخلوق ۱۵- ج ، د ، ت ، م : معروف نسخه اساس : معرفت (تصحیح شد) ۱۶- ۱۶- ت : بلطف خود عزیز خود گرداند ۱۷- ت : گسترده .

فضل و کرم آب حیات می خورد، و از قدح محبت شراب انس می نوشد، و خیر با سر عارف می دهد.

همچنان که درخت آب برگیرد از ۱ بیخ به شاخ افکند، برگ و میوه^۲ او تازه گردد^۲، عارف نیز هم چنین^۳ باشد، و هر درختی که بینی همه [آب]^۴ از بیخ به شاخ افکند مگر درخت خرما که [او]^۵ آب از شاخ به بیخ افکند،^۶ درخت معرفت هم چنین باشد: آب از شاخ به بیخ افکند. معرفت نور است، و آب معرفت نور است^۶، و مؤمن نور است، و محبت ناراست، و دل سوخته نار محبت ازل است^۷؛ و^۸ چون نار محبت در سوخته ازل افتد، آنگه چنان گردد، و بدان صفت بشود که یاد کرد در کتاب عزیز خویش،
 کما قال الله^۹: **وَلَوْ كُمْ قَمَسَهُ نَارٌ كُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ.**

اما این^{۱۱} نور و این^{۱۱} نار^{۱۲} افسرا کسی دهند که خواهند^{۱۲} و دانند که^{۱۳} سزای آن است، کما قال الله تعالی: **وَتَكَادُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا**، اما آن که نااهل بود، هفت^{۱۴} آسمان و زمین^{۱۵} به سجده باز پیمود^{۱۶}، به يك نافرمانی دمار از آن همه عبادت او^{۱۷} بر آورد و گفت: رو که تو اهل این کار

- ۱- ت: و از ۲-۲- ت: او هم تازه گردد. ج، د: و میوه آن همه تازه گردد. م: و میوه او... ۳- نسخه بدلها: هم چنان. ۴- از نسخه های ج، د، ت، م: به نسخه اساس افزوده شد. ۵- از نسخه های ج، ت، د، م، به نسخه اساس افزوده شد. ۶-۶- ت: چرا که درخت معرفت نور است و آب معرفت هم نور است. م: معرفت نور است و آب معرفت نور است. ۷- در نسخه اساس به غلط کتابت شده است ۸- ج، د: (و) ندارد ۹- ت: ... تعالی فی محکم کتابه. ج، د: تعالی. ۱۰ و ۱۱- ج، د: آن ۱۲-۱۲- ت: کسی را دهند که خواهند. ج، د: به کسی دهند که خواهند. ۱۳- ت: (که) ندارد. ۱۴- ت: صفت. ۱۵- ت: زمین را. ۱۶- ت: پیموده باشد. ج، د: باز پیمود. ۱۷- ت، ج، د: وی.

نیستی؛ و^۱ آن جا که فضل ازلی بود، و اهلیت آن داشتند، به يك حرمت که سحره فرعون ملعون بداشتند^۲ همه ضلالت و سحر ایشان^۳ را به عبادت برگرفت، و ایشان را سرو سالار^۴ همه شهدای عالم کرد^۵، تا عالمیان بدانند که ما از عبادت عابدان بی نیازیم، و ما را به عبادت^۶ نتوان یافت - يك ذره حرمت و نیاز که گنجه کاری^۷ از سر سوز^۸ جرم و تشویر خویش به درگاه ما آرد^۹، بر ما^{۱۰} عزیزتر^{۱۱} از همه عبادتهای با تکبر و پنداشت که کرده اند^{۱۱}، و خواهند کرد: معصیت^{۱۲} مخلص بهتر از عبادت مرائی^{۱۳}؛ زیرا که از عبادت مرائی بوی نفاق آید، و از معصیت مخلص بوی توبه و غفران آید، و^{۱۴} از کاری که بوی غفران آید، نه چنان باشد که بوی نفاق آید.

ای برادران و عزیزان من^{۱۵} نصیحت برادر خویش نگه دارید^{۱۵}: اگر می خواهید که شما را برین درگاه آب روی باشد، و از این حدیث بویی^{۱۶}

- ۱ - ت: اما و ۲ - ۲ - ج، ۵: بيك حرمت که سحره فرعون لعین بداشتند. نسخه اساس: سخره (تصحیح شد) ت: ندارد. ۳ - ج، ۵: و گمراهی ایشان. ۴ - ت: و سپهسالار. ۵ - ت: گردانید (در اینجا نسخه «ت» عبارت: (چنانچه نصوص را به سبب توبه سرنائبان عالم گردانید) را بر سایر نسخ علاوه دارد. ۶ - ۵، ج: عبادت مجرد. ۷ - ج، ۵، ت: گناه کاری. ۸ - ت، ج، ۵: سوز جرم. نسخه اساس و نسخه «م» سوز و جرم (تصحیح شد به حذف واو). ۹ - ج، ۵: آورد. ۱۰ - ج، ۵: نزد ما. ۱۱ - ۱۱ - ت، م: از همه عبادتهای با تکبر و پنداشت که کرده اند. ج: از همه عبادتها. . . نسخه اساس و «د»: از همه عبادتهای که با تکبر و پنداشت که کرده اند (که اول که زائد بود حذف شد). ۱۲ - نسخه های ج، ۵: و معصیت. ۱۳ - ت: مرائی است. ۱۴ - ت: (و) ندارد. ۱۵ - ۱۵ - ت: نصیحت مرا در حق خویش نگهدارید. ۱۶ - ت: بوی.

باید، بر شما بادا^۱ که در هر کار^۲ که باشید^۳ جانب خدای نگه دارید^۴،
 و هر کجا باشید^۴، و هر چه می^۵ کنید، و هر چه می^۶ گوئید، و هر چه
 می اندیشید، می دانید^۷ که^۸ حق سبحانه و تعالی^۸ می بیند و می داند، و
 گفت^۹ تو^۹ می شنود، و همه^{۱۰} فردا از تودر خواهند خواست، هر چه حجت
 قیامت ندارید^{۱۱}، ازینهار که گسرد آن مگردید^{۱۲} که امروز آب روی
 خویش^{۱۳} ببرید، و فردای قیامت پرده^{۱۴} خویش باز درید، آنگه^{۱۴} حسرت
 سود ندارد.

هر چه فرا کسی^{۱۵} دهی، آن را^{۱۶} رنگی یا بویی یا طعمی یا ازین چیزها
 چیزی باید^{۱۶}؛^{۱۷} کار او را رنگ^{۱۷} اخلاص باید^{۱۸} تا از تو قبول کند، و با
 اخلاص^{۱۹} حرمت باید، اگر این نباشد عبادت همه عابدان بیاری- که رنگ
 اخلاص و بوی حرمت ندارد- همه^{۲۰} باد است^{۱۷}. و اگر یک کار از سر تعظیم
 و حرمت بکنی، کار دوجلهانی تو راست آید^{۲۱}. کاری^{۲۲} عظیم است بی نیاز را

- ۱- ج، د، د : باد . ۲- ج، ت، د : کاری . ۳- ۳- ۳ : ت : جانب
 خدای عزوجل را نگهدارید . ت، د : جانب حق نگهدارید . ۴- ۴- ۴ : ت : و
 هر کجا که باشید . ت، د : و در هر جا که باشید . ۵- ۵- ۵ : ج، ت، د : (می) ندارد .
 ۶- ۶- ۶ : ج، د : (می) ندارد . ۷- ۷- ۷ : د : بدانید . ۸- ۸- ۸ : ت : حق و تعالی .
 ۹- ۹- ۹ : ت : ترا . ۱۰- ۱۰- ۱۰ : ج، ت، د : و همه را . ۱۱- ۱۱- ۱۱ : ج، د : ندارد .
 ۱۲- ۱۲- ۱۲ : ت : زینهار گرد آن کار نگردید . ج : زینهار که گرد آن نگردید ۱۳- ۱۳- ۱۳ : ج، د،
 خود . ۱۴- ۱۴- ۱۴ : ج، د : آنجا . ۱۵ : ت : کسی را . ج، د : به کسی . ۱۶- ۱۶- ۱۶ : د،
 رنگی و بویی و طعمی باید . ۱۷- ۱۷- ۱۷ : ج، د : کار ترا بوی حرمت و رنگ
 اخلاص و طعم صدق باید تا از تو قبول کند اگر نیازی نداری عبادت همه عالم ترا سود
 ندارد که همه بر باد بود واکس . . . ۱۸- ۱۸- ۱۸ : ت : باید . ت : باید
 (تصحیح شد) . ۱۹- ۱۹- ۱۹ : م، با اخلاص : ت : با اخلاص . ۲۰- ۲۰- ۲۰ : ت،
 م : همه . نسخه^{۲۱} اساس : و همه (واو زائد حذف شد) . ۲۱- ۲۱- ۲۱ : ج، ت، د، م، آ آمد .
 ۲۲- ۲۲- ۲۲ : ج، ت، د، م : کار (بدون باء) .

خشنود کردن [و کاری آسان است نیازمند را خشنود کردن] ^۱ ، و این کاری بدین عظیمی سهل به رنگ اخلاص گردد ؛ نه ^۲ هر چند بیشتر کنی بهتر باشد ، هر چه ^۳ به اخلاص تر کنی بهتر باشد ^۳ . اگر او را خواهی ، او را باشی ، تا او شما را باشد ، و هذه النصيحة ^۴

۱- نسخه‌های ج ، د ، اساس : این مطلب را ندارد . نسخه «ت» : و کار آسان است بی نیاز را خشنود کردن (از نسخه «م» به اساس افزوده شد) .
 ۲- ت و نه
 ۳- ۳- ج ، د : با اخلاص تر نسخه «ت» فاقد این مطلب است .
 ۴- ج ، ت ، د ، ... و بالله التوفیق و حسبنا الله ونعم المعین . م : و بالله المون والعصمة والتوفیق .

باب هشتم

الباب الثامن^۱ : می پرسند که هوی چیست ، و هوی دار کیست ؟

الجواب ، و بالله التوفیق - قال الصدر الامام ، شیخ الاسلام قدس الله سره^۲ : بدان که هوی سلطانی است از سلطانان کفر و انکار^۳، و عقل سلطانی است از سلطانان معرفت ؛ و این هر دو [را]^۴ خدای عزوجل^۵ در تن آدمی بیافریده است ، و هر دو به خلاف یکدیگرند ،^۶ و دشمن یکدیگرند^۶ ، و همیشه با یکدیگر به جنگ باشند، و با یکدیگر پیکار می کنند تا آنگاه که [از]^۷ هر دو یکی به هزیمت شود^۸ ، و دیگری به سلطانی بنشیند ، و نفس آدمی ولایت ایشان است ، و هفت اندام مارعیت ایشان .

هر که را سلطان عقل مهتر^۹ آمد ، او در دو جهان پیروزی^{۱۰} یافت ، و سعادت دو جهانی^{۱۱} به بر او باز نهادند ، و هر که را سلطان هوی به^{۱۲} آمد

۱ - ۵ : باب هشتم . ۲ - ۵ ، ج ، ت : روحه العزیز . ۳ - ۵ : د : (و

انکار) ندارد . ۴ - از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد . ۵ - ج ، د : تعالی

۶ - ۶ - ت : ندارد . ۷ - از نسخه های ج ، د ، ت ، م ، به نسخه اساس افزوده شد .

۸ - ت ، د ، ج : شوند . م : باشند . ۹ - ت : ومهتر . نسخه اساس : بهتر

(تصحیح شد) . ۱۰ - ج ، د : فیروزی . ۱۱ - ت : هر دو جهانی بر او .

۱۲ - ۵ : مه . ت : ندارد .

در هاویه بروی بگشادند ۱. سرمایه ۲ همه خیرها ۳ عقل است و سرمایه همه شرها هوی است: مثل تن آدمی با عقل و هوی، چون مثل ۴ شهر است که دو سلطان در آن شهر باشند و هر يك ۵ طمع دارند ۶ که شهر از آن من است و مرا باید ۷؛ همواره ۸ با یکدیگر جنگ ۹ و پرخاش می کنند، و درین شهر فتنه و جنگ و خون ریختن می باشد، تا شهر ۱۰ از دو ۱۱ سلطان یکی بگیرد، [و] ۱۲ مردم شهر رعیت وی گردند، و خراج بازو دهند ۱۳.

۱۴ هر که را سلطان هوی شهر او بگرفت ۱۴، و عوانان خویش را بدان ۱۵ شهر گماشت، هلاک از آن شهر و از وی برآمد: چشم چنان نگردد که هوی خواهد، و گوش آن شنود که هوی خواهد، و زبان ۱۶ آن گوید که هوی خواهد ۱۷ [به دست آن گیرد که هوی خواهد، و به پای چنان رود که هوی خواهد، و به دل آن اندیشد که هوی خواهد] ۱۷؛ اگر ۱۸ نعوذ بالله ۱۹ سیم بر نام وی زنند، و خطبه به نام وی کنند ۱۹، ۲۰ و شهر او را مسلم شود ۲۰،

- ۱ - ت: گشادند. ۲ - ت: و سرمایه. ۳ - ج، ت، د: خیر. م: حیزا. اساس: خیز. (تصحیح شد). ۴ - ت: (مثل) ندارد. ۵ - ت: یکی. ۶ - ج، د: دارد. ۷ - ت: می باید. ۸ - ت، م: و همواره. ۹ - ت: به جنگ. ۱۰ - ج، د: شهر را. ۱۱ - ت: از آن دو. ۱۲ - از نسخه بدلتها به نسخه اساس افزوده شد. ۱۳ - ج، د: با او دهند. م، ت: بازوردهند. نسخه اساس: بازوردهند (تصحیح شد). ۱۴ - ج، د: هرگاه سلطان هوی شهر را بگرفت. ت: و هر که را سلطان شهر او بگرفت. ۱۵ - ج، ت، د: بران. ۱۶ - م: به زبان. ۱۷ - ت: و به دست آن گیرد که هوی خواهد. (نسخه اساس فاقد این مطلب بود از نسخه های: ج، د، م، به آن افزوده شد). ۱۸ - ج، د: و اگر. ۱۹ - ت: سیم نیز بر نام وی زنند و خطبه بر نام ... ج، د: سیم بر نام وی سکه زنند و خطبه به نام وی خوانند. ۲۰ - ت، ج، د: و شهر جمله او را مسلم شود. م: و شهر او را جمله مسلم شود.

۱- بند آن جمله چنان محکم کند^۱ که اگر کسی خواهد که يك سخن از امير عقل بگوید، و يا فرا^۲ نزدیک وی شود بنگذارد^۳، و هم چنان عقل را در بند می‌دارد، و عوانان خویش را بروی موکل کند، که^۴ همه آن کند^۵ که هوی و نفس خواهند^۵ - ۶ نفس و هوی آن خواهند که بد کنند^۶ - چنان که^۷ در کتاب عزیز خود می‌فرماید^۷، قوله تعالى: *إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ*، گفت: نفس و هوی همه به بدی فرمایند، و این هوای عام است^۸ که گفته آمد.

اما هوای خاص آن باشد که جای خوش^۹ خواهد که بنشیند، و جامه نیکو خواهد که در پوشد^{۱۰}، و سخنان شیرین خواهد که بگوید^{۱۱}، و ثنا و مدح مردمان دوست دارد که شنود، و^{۱۲} چیزهای نیکو دوست دارد که نگرده^{۱۳}، و نماز^{۱۴} و روزه و علم^{۱۵} و عبادت دوست دارد برای عز و شرف آن را^{۱۶}، بهشت^{۱۷} دوست دارد برای خوشی آن را^{۱۸}؛ این همه با راحت نفس گردد، و از هوی خالی نباشد^{۱۹}. و هوی پرست^{۲۰} آن باشد که در بند این چیزها

- ۱-۱- د: و درو بند آن شهر چنان محکم بکنند... ج: و درو بند آن شهر جمله چنان محکم بکنند. ت: وی بند آن جمله چنان محکم کند. نسخه اساس: و بند آن جمله چنان محکم کنند. ۲- ت: (فرا) ندارد. ۳- ت: نگذارد. ۴- ت، ج، د، ه: تا ۵- ۵- د، ج: که نفس و هوی خواهد. ت، م: که هوی و نفس خواهد. ۶- ۶- ت: و نفس و هوی همه آن خواهد بد کنند. ج، د: و نفس و هوی همه آن خواهد که بد کنند. ۷- ۷- ت: خدای عزوجل در کتاب عزیز خویش... ج، د، ه: چنان که در کتاب عزیز خویش... م: در کتاب... گفت. ۸- ج، د، ه: باشد. ۹- ت: خویش. ۱۰- ج، د، ه، ت، م: در پوشد. نسخه اساس: پوشد. ۱۱- ج، د، ه، م: گوید. ۱۲- ت: (و) ندارد. ۱۳- ت: و بنگردد. ۱۴- د، (نماز) ندارد. ۱۵- (علم) ندارد. ۱۶- د، ۱۸- ج، د، ه: آن (بدون راء). ۱۷- نسخه بدلها: و بهشت. ۱۹- ت، ج، د، ه، م: نباشد. نسخه اساس: باشد! (تصحیح شد). ۲۰- ت، ج، د، ه، م: هوی پرست. نسخه اساس: هوی بدست (تصحیح شد).

بود برای^۱ [راحت] آنرا^۱ و [آن]^۲ هوای عام بود^۳ که گفته آمد در اول^۴، و این هوای خاص است که گفته شد. اما آن که از هوای عام و خاص^۵ بیرون است، آن کسانی باشند^۶ که عقل ایشان امیر باشد، و هوی را بر سر کوی تجرید به کار مجاهدت سر بریده باشند، و^۷ بدان بسنده نکنند که هوی بکشند و عقل امیر گردد^۷:^۸ هوای خویش را چندان ریاضت دهد که عقل همه عاقلان در جنب هوای ایشان همه هوی نماید^۸؛ و هر امیری از امیران^۹ عقل که از لشکر او بیرون آید، هر که در^{۱۰} نگرده^{۱۱} بگوید که سلطان^{۱۱} خود^{۱۲} این است، از بس^{۱۲} شربت لطف و کرم که او را^{۱۴} چشانیده باشند، و ادب حضرت عزت^{۱۵} یافته باشد، و از جوی محبت آب قربت خورده باشد، و در ظل عنایت باد وصلت یافته باشد، و دیده^{۱۶} فنا را بند بقا بر نهاده باشد^{۱۶}، و باز نیاز محبت از سوی علی^{۱۷} پرانیده باشد، نه در دنیا نگرده، و نه در عقبی نگرده، و نه در هیچ مخلوقی پیوندد.

- ۱-۱-۴: راحت آن را. ۵: راحت آن. (دراحت، از م، و دت، به اساس افزوده شد)
 ۲- از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد. ۳- م: است. ۴- ۴- ج ۵، ۵، ت:
 که در اول گفته آمد. ۵- ۵: خاص و عام. ت: (عام) ندارد. ۶- ۶- ت: آن کسی است...
 ۷- ۷- ج ۵، ۵: و به کشتن هوی و سلطانی عقل بسنده نکنند. ت: و بدان بسنده نکنند
 که هوی بکشند و عقل را امیر گردانند. نسخه اساس: و بدان بسنده بکنند! (تصحیح
 شد). ۸- ۸- ت: هوای خویش را چندان ریاضت دهند که عقل همه عاقلان در جنب
 هوای ایشان هوی نماید. ج ۵، ۵: بلکه هوای خویش را چندان مشقت و ریاضت دهند
 که... ۹- ج ۵، ۵: که از امرای. ۱۰- ت: در آن ۱۱- ۱۱- ت:
 گوید سلطان. ۱۲- ۵: (خود) ندارد. ۱۳- ج ۵، ۵: از بس که.
 ۱۴- ج ۵، ۵: وی را ۱۵- ۵: (عزت) ندارد. ۱۶- ۵: (باشد) ندارد.
 ۱۷- ت ۵، ۵: علی (به ضم اول). م: ندارد. نسخه اساس: اعلی (تصحیح شد).

سرّ ایشان سر ابرده راز ملك^۱ (او)، فکرت^۲ ایشان جاسوس حضرت او^۳، تماشای^۴ ایشان در میدان رضای او، دل ایشان خزینه^۵ فضل او، سینه ایشان دریای جود او، دیده^۶ ایشان منظر جمال کمال او، زبان^۷ ایشان مدح گوی او، گوش^۸ ایشان مستمع ندای او، هفت اندام ایشان غرقه کرامت و خلعت او؛ در هر چه نگرند همه^۹ او را ببینند، از هر که شنوند همه ازو شنوند، و با هر که گویند همه ازو^{۱۰} گویند، و از هر که ستانند همه^{۱۱} ازو ستانند، به هر^{۱۲} که بخشند همه بدو بخشند، به هر^{۱۳} که روند [همه]^{۱۴} بدو روند، هر که را داند بدو داند و با هر که^{۱۵} پیوندند بدو پیوندند، از هر که^{۱۶} ببرند از بهر او ببرند، چون نشینند^{۱۷} بازو^{۱۸} نشینند، چون گویند بازو گویند، چون^{۱۹} خسبند بازو خسبند^{۲۰}، چون خیزند بازو خیزند^{۲۱}، چون خورند بازو خورند^{۲۲}، هر چه شان آرزو کند ازو خواهند^{۲۳}؛ چنان که خبر بدان^{۲۳} ناطق است، قال الله

۱- ج، د: ملك باشد. ۲- ت: و فکرت. ۳- در نسخه‌های ج، د، تا کلمه «ستانند» همه جا به جای «او» درج آمده است به استثنای «او را به ببینند». ۴- ت: و تماشای. ۵- ج، د: خزانه. ۶، ۷، ۸- با (و) شروع می‌شود. ۹- ج، د: (همه) ندارد. ۱۰- ت: ازو. نسخه اساس، ج، د، م: با او (تصحیح شد). ۱۱- ج، د: (همه) ندارد. ۱۲ و ۱۳- ج، د: و به هر که. ۱۴- به استناد نسخه‌های ت، م، و هم به قرینه، به نسخه اساس افزوده شد. ۱۵- ج، د: و به هر که. ۱۶- ج، د: و پیوند از هر که ۱۷- ج، ت، م، د: بنشینند. ۱۸- از این جا تا «هر چه شان» در نسخه‌های ت، م: بازو. در نسخه‌های ج، د: باوی - نوشته شده است. در نسخه اساس: بازو (تصحیح شد). ۱۹- ج، د: و چون. ۲۰- در این جا نسخه ج، مطلب: «چون گویند باو گویند» را بر سایر نسخ علاوه دارد. ۲۱- ۲۱-۲۱- ج، د: و چون خزند از وی خزند و چون خورند باوی خورند. ۲۲- ۲۲- ت: هر چه آرزو کنند ازو خواهند. ج، د: هر چه ایشان خواهند از وی خواهند. م: هر چه شان آرزو کنند ازو خواهند. در نسخه اساس هر چه شان از او کنند. . . (تصحیح شد). ۲۳- ت: بران.

تعالی لحزق‌یل النبئی و هو نبی من انبیاء بنی اسرائیل : ما تقرب الی عبدی یشیی
 أفضل مما افترضت علیه ، بالمتکروب نجامنی عبدی و بالانواقیل تجبب الی
 عبدی حتی اجهه فاذا احببته کنت بصره الذی یبصر به و سمعه الذی یسمع به و
 لسانه الذی ینطق به و قلبه الذی یعقل به و رجله الی یمشی بها فان دعانی
 احبته و ان سألنی اعطیته نبی عبادی اتی انما الغفور الرحیم و انه لیس من
 اهل بیت ینتقلون مما احب الی ما اکره الا ینقلب لهم ما یحبون الی ما
 یکرهون نبی عبادی انه لیس من اهل بیت ینتقلون مما اکره الی ما احب
 الا ینقلب لهم ما یکرهون الی ما یحبون .

کسی که او اسمع او بود، [و بصر او بود] ۲، و گویایی او بود ۳، و به همه
 وقت بازو بود ۴، چه خلعتی و کرامتی ۵ بود ازین بیش ۶ تر، و در کتاب عزیز
 خویش آنرا بیان فرمود ۷، کما قال الله تعالی : نحن اولیاءکم فی الحیوة الدنیا
 و فی الآخرة تا آن جا که : نزلنا من مغفور رحیم - و این که بردادم ۸ نزلی و چاشنی
 است در خورد ۹ آنچه خواهد بود اولیای خدای ۱۰ عزوجل را .

۱۱ و اولیای خدای عزوجل ۱۱ نه آن رنگ دارند ۱۲ که ما از سر ظلمت
 خویش دریشان نگریم ، و ۱۳ یا از سر دعوی و پنداشت خویش گویم که ما

- ۱- ت : (از) ندارد . ۲- ج ، د : و بصری بود . نسخه اساس و «ت» فاقد
 این مطلب بود . از نسخه‌های ج ، د ، م ، به نسخه اساس افزوده شد . ۳-۳- ج ، د :
 و گویایی وی بود . ت : و گویایی او بود . نسخه اساس و «م» : گویایی او بود (تصحیح
 شد) . ۴-۴- ت : همه . . . ج ، د : و به همه وقت باوی بود . ۵- ج ،
 د ، وجه کرامتی . ۶- ت : بهتر . ۷- م : کرد . ۸- ت ، ج ، د ، م :
 بردادم . نسخه اساس : بردارم (تصحیح شد) . ۹- نسخه بدلها : (در خورد) ندارد .
 ۱۰- ج ، د ، ت : خدای را . ۱۱- ۱۱- از نسخه «ج» اقتاده است .
 ۱۲- ت ، ج ، م ، د : دارند . نسخه اساس : دارد . ۱۳- نسخه بدلها : (و) ندارد .

اولیای^۱ خداییم^۲ ! آری چنان است که تو می‌گویی : خدای عزوجل جمله مؤمنان را دوست خود خواند قوله تعالی : **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ** . اما اکنون تو می‌نگر تا دوستان او^۳ به چه صفت‌اند ، و بر چه راه می‌روند ؛ اگر چنین [هستی]^۴ خنک ترا و خنک آن را که ترا دید .

صفت^۵ دوستان خدای عزوجل آن است که گفته آمد: ایشان آن باشند که دل ایشان **بِكِطْرَةِ الْعَيْنِ** از حق خالی نباشد،^۶ و نظر حق از دل ایشان خالی نباشد^۷، و دل ایشان با حق تعالی^۸ آرمیده و از خلق عزلت گرفته، چنان که خبر بدان^۹ ناطق است: **إِنَّ اللَّهَ قَبَارِكُ وَتَعَالَى أَوْحَىٰ إِلَيَّ مِن آتِيَاتِهِ : كَذَّبَ مَنْ دَعَىٰ مَجْبَتِي إِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ عَنِّي أَلَيْسَ كُلُّ حَبِيبٍ يُحِبُّ خِلْوَةَ حَبِيبِهِ وَ أَدَا مَطْلِعَ عَلَيَّ قُلُوبٍ أَحِبَّائِي إِذْ اجْتَنَّهُمُ اللَّيْلُ جَعَلْتُ أَبْصَارَهُمْ فِي قُلُوبِهِمْ وَأَكْتَبْتُ نَفْسِي بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ فَيَخَاطَبُونَنِي عَلَى الْمَشَاهِدَةِ وَكَلَمُونَنِي عَلَى الْحُضُورِ** .

ملوك دنيا را و هر کس^۹ را در دنيا نظاره گاهی است^{۱۰} ، و نظاره گاه^{۱۱}

۱- ت ، ج ، د ، م : از اولیاء . ۲- م : خداییم عزوجل . ۳- در

نسخه‌های ج ، د ، به جای «او» (خدای عزوجل) آمده است . ۴- از نسخه‌های

ج ، ت ، د ، م ، به نسخه‌اساس افزوده شد . ۵- ت : صفت ۶- ۶- ۶- ج ۵۰ :

و نظر حق تعالی از دل ایشان خالی نباشد . ت : و نظر حق از دل ایشان خالی نباشد .

م : ندارد (این مطلب از نسخه‌اساس افتاده اما در حاشیه این نسخه به خطی غیر از خط

کاتب نسخه چنین نوشته شده: «نظر حق از دل ایشان خالی باشد»! - تصحیح و داخل

متن شد) . ۷- ت : (تعالی) ندارد . ۸- ت : بران . ۹- ت ، ج ، د ، م :

کسی . ۱۰- ت ، م : نظاره گاهست . ۱۱- ت ، م : نظاره . ج ، د :

نظاره گاه . نسخه‌اساس : نظاره گاهی (از اختصاصات لهجوی کاتب - یاء بدل از کسره

اضافه - مطابق رسم خط امروز نوشته شد) .

ملك تعالى در دنيا دلهای دوستان و مریدان او^۱ باشد؛ و هردلی که نظاره گاه حق گردد^۲، به نور فضل او^۳ مزین و آراسته^۴ گردد، چنان^۵ شود [که]^۶ هزار بار باریک تر^۷ و روشن تر از آینه زدوده، و غبار غیر از روی شسته^۸، و رنگ حق گرفته^۹، کما قال الله تعالى فی محکم کتابه: ^۹ صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ. چون دل مؤمن^{۱۰} رنگ حق گرفت^{۱۱}، و لباس رضا پوشید، همه آن بود که او^{۱۲} خواهد - ^{۱۳} از قول حق تعالى ^{۱۳}: ^{۱۳} أَدْنَىٰ طَيْعٍ مِّنْ أَطَاعِنِي^{۱۴}: می گوید: ^{۱۵} من فرمان بر کسی ام که او^{۱۶} فرمان من برد، و دوست کسی ام که او^{۱۷} دوستی من اختیار کند^{۱۸}، و مونس کسی ام که او^{۱۹} مؤانست من جوید،^{۲۰} و هم چنان کنم که رضای او باشد^{۲۱}، دل وی را از جمال خود جمال دهم.

چون چنین شد^{۲۱}، هر گاه که حق سبحانه و تعالى در آن دل نگرد هیچ

- ۱ و ۳- ج، د، وی ۲- ت: باشد. ۴- ج، د، آراسته و مزین.
 ت، م: مزین و آراسته. نسخه اساس: قرین و آراسته - (تصحیح شد). ۵- ت:
 آن دل چنان... ۶- از نسخه بدلهای به نسخه اساس افزوده شد. ۷- ت:
 نازک تر. ج، د، م: پاک تر. ۸- ت، ج، د، م: نشسته. ۹- ۹- ج، د:
 کما قال الله تعالى. م: چنانکه در کتاب عزیز خویش می گوید، قوله تعالى.
 ۱۰- ج، د، ت، م: مؤمن. در نسخه اساس: موقن (تصحیح شد). ۱۱- ج،
 ت، د، م: گرفت. نسخه اساس: گرفته (تصحیح شد - در سطر قبل چنین بود:
 «... و رنگ حق گرفته، ازین رو کاتب نسخه دچار سهو شده است»). ۱۲- ج،
 د، که وی. ت: او ۱۳- ۱۳- ج، د: حکایة عن قوله تعالى. ت: من قوله
 تعالى. م: چنان که می گوید: قوله تعالى. ۱۴- پس از این کلمه، در نسخه های:
 ج، ت، د، م: چنین نوشته شده: حق سبحانه و تعالى به خودی خود...
 ۱۵- ج، د، م: می فرماید. ۱۶- ۱۷- ۱۹- ج، د، وی ۱۸- ت:
 (کند) ندارد. ۲۰- ۲۰- ت: و همه چنان کنم... ج، د: و همه آن کنم که وی
 خواهد ۲۱- ج، د، ت: باشد.

چیز نبیند مگر خود را : دل مؤمن آینه شد میان عارف و معروف ، چنان که
 خبر بدان^۱ ناطق است : **الْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ** - ^۲تو مؤمن و او مؤمن؛^۳ اما
 چون از آن^۴ آینه گرد^۴ غیر زدوده شود ، ^۵در خزینه غیب^۵ بروگشاده شود :
 هر چه دارد^۶ از وی دریغ ندارد که صلاح وی باشد ، و هر چه دیدنی است
 دیده شود ، و هر چه^۷ شنودنی^۸ است شنوده شود ، و هر چه گفتنی است گفته
 شود^۹ ، تا بجایی رسد^{۱۰} که هر چه^{۱۱} از ازل تا ابد او را آرزو کند که بیند^{۱۲} ،
 از وی دریغ ندارد^{۱۳} [اللقاء که این جا نه جای آن است ، و هر چه جز آن است
 از وی دریغ ندارد]^{۱۳} ، چنان که در کتاب عزیز خویش می فرماید ، قوله
 تعالی : **وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ ، تَأْتِيهِمْ مِنْهُ نَسْفَةٌ**
ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ .

این که^{۱۴} درین آیت هاست بینا دلان دانند که چه می شنوند ؛ هر که را
 دل به نور معرفت بینا کردند^{۱۵} ، گوی سعادت از جمله خلق در ربود ،
^{۱۶}دل دوستان او به نظر فضل او^{۱۶} بیناست : هر دل^{۱۷} که آفتاب عنایت در

- ۱- ت : بران . ۲ - ۲ - چنین است در نسخه اساس و نسخه های :
 م ، د ، ج ، جز در نسخه د ، که به صورت **قَوْمٌ وَأُومِنُ** آمده است .
 ۳- ج ، د : (آن) ندارد ۴- ج ، د : زنگ ۵- ۵- ت : در خزینه غیب بروی ...
 ج ، د : در خزانه غیب بروی . . . نسخه اساس : دری خزینه (یاء بدل از کسر) - مطابق
 رسم خط امروز نوشته شد) . ۶- ج ، د : باشد ۷- ج ، د : و آنچه ۸- ۴ :
 شنیدنی است ۹- ج : (شود) ندارد . ۱۰- ت : رسید . ۱۱- ت : (چه) ندارد .
 ۱۲- ج ، د : به بیند . ۱۳- ۱۳- این مطلب از نسخه های د ، ت ، و اساس
 افتاده است . به نسخه اساس از ج ، د ، م ، افزوده شد . ۱۴- ت : این که
 ج ، د ، م : این کلمات که ... نسخه اساس : اینک . ۱۵- ت ، ج ، م ، گردید .
 د : گردد . ۱۶- ۱۶- ۱۶- ج : دل دوستان وی به فضل وی . . .
 ۱۷- ج ، د ، م ، ت : دلی .

آن^۱ دل تافت، و آن را^۲ رنگ خود داد، آن دل از^۳ حالی به حالی گردید؛ هم چنان^۴ که کیمیا بر مس افگنی از حال خویش بگردد [و]^۵ هرگز نیز مسی نکند^۶، آن^۷ دل که کیمیای فضل وجود او یافت^۸، هرگز نیز آدمی گری نکند، تو پنداری که او آدمی است - و او نیز آدمی گری می کند - اما دل وی نه آن است که بود^۹، در بحر جلال غرقه است^۹، به تن با ماست^{۱۰} و همه^{۱۱} آن می کند که ما می کنیم^{۱۲}، ولیک^{۱۳} دل و روح نه آن است که ما می دانیم، کما قال الله تعالی: قُلْ إِنَّمَا آتَا بَشَرٌ مِّثْلَكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ، و^{۱۴} به تن همچو^{۱۵} ما است و همه^{۱۶} آن می کند که ما [می کنیم]^{۱۷}،^{۱۸} اما دل^{۱۹} او نه همان است که آن^{۲۰} ما، قیمت دل دل داند نه تن^{۱۸}.

مثل تن^{۲۰} و دل چون مثل صدف است با^{۲۱} در^{۲۱}؛ صدف همه^{۲۱} در رنگ و شکل^{۲۲} یکسان است اما در یک صدف مروارید است، و در یکی در^{۲۲} یتیم است،

-
- ۱- ج، د: وی ۲- ج، د: و آن دل را ۳- ت: (از) ندارد.
 ۴- ت: هم چنان، ج، د، چنانکه... ۵- از نسخه بدلهای به نسخه اساس افزوده شد ۶- ج، د: هرگز دیگر نیز مسی نکند. ۷- ت: و آن.
 ۸- ت: تافت. ۹- ت: بلکه دلوی در بحر جلال غرقه است. ج، د: دلوی در بحر جلال غرق است. م: دل وی در بحر جلال وی غرق است. ۱۰- ت: با خلق است. ج، د، م: با ماست. نسخه اساس: با ما ماست (تصحیح شد). ۱۱- د: ندارد.
 ۱۲- ج، د: می گوئیم. ۱۳- ت، م: ولیکن. ۱۴- ج، د: (و) ندارد.
 ۱۵- ت: همچون. ج، د، چون. ۱۶- ج، د: ندارد. ۱۷- از نسخه های ج، د، م، ت، به نسخه اساس افزوده شد. ۱۸- ۱۸- ج، د: اما دل نه چون دل ماست قیمت دل دارد نه تن. ت: ما دل او نه همان است که مایس قیمت دل دارد نه تن. ۱۹- این کلمه در نسخه اساس مکرر نوشته شده بود.
 ۲۰- ت: ندارد. ۲۱- ت: صدفاها همه، ج، د، م: صدف همه. اساس: صدف هم (تصحیح شد). ۲۲- ت، م: در شکل.

هرگز در ۱ قیمت برابر نباشند؛ ۲ هم ۳ چنین ۴ آدمی همه ۵ آدمی است، و آدمی ۶ می خوانند - هم ۷ چنان که ۸ صدف همه صدف می خوانند - اما آن صدفی ۸ که در وی در یتیم باشد، به جز غواص قدر آن ۹ نداند. هم چنین ۱۰ تنی که ۱۰ در وی قلب سلیم باشد، به جز خدای عزوجل قدر آن ۱۱ نداند، و یا کسی که ۱۲ در آن منزل باشد ۱۲ هر کس همنشینان و هم پیشگان خود را داند، چنان که شیخ ۱۳ ابوذر بوزجانی گوید رحمة الله علیه:

يَعْرِفُنَا مَنْ كَانَ مِنْ جِنْسِنَا وَ سَائِرِ النَّاسِ لَنَا مُتَعَرِّوْنَ

اما ۱۴ تادرمیدان رضای او علم وفا به پانکنی ۱۵، و به قدم صدف و محبت ادب حضرت به جای نیاری، میندار که از غبار مرکب آن عزیزان ذره ای یابی، و آن عزیزان را در دل [تو] ۱۶ جای باشد، زیرا که پشتا پشت افتاده است: تو در راه هوی و او ۱۷ در راه رضا؛ تو از ایشان یکی ۱۸ بینی گمراه پنداری ۱۹، یا معتوه، یا مجنون، یا نادان، یا مدبر، یا عاشق، یا شوریده روزگار؛ یا می خواهی که ایشان را به بینی یا بدانی، از کنج ادبار خویش ۱۹ بیرون آیی، وانگشت خرد خویش ۲۰ فرا کن، و دیده غفلت خویش ۲۱ بر کن

۱- ج، ۵: به . ۲- نسخه بدلها: نباشد . ۳ و ۴- ج، ۵:

ندارد . ۵- ج، ۵، ۵، ۵، ۵، ۵: نیز همه . ۶- ج، ۵: آدمی شان .

۷- ج، ۵: ندارد . ۸- ۸- ج، ۵: صدف همه صدف است اما صدفی که . . .

۹- ت: آن را . ۱۰- ۱۰- ج، ۵: هر کسی که . ۱۱- ت: آن را

۱۲- ۱۲- ت: در وی منزلات باشد . ۱۳- ت، ج، ۵، م: ندارد .

۱۴- ت: (اما) ندارد . ۱۵- ت: سرافکنی . ج، ۵: برپا نکنی . م: به پای

نکنی . اساس: بنا نکنی (تصحیح شد) . ۱۶- از نسخه های: ج، ۵، ۵، م: به نسخه

اساس افزوده شد . ۱۷- ت: و ایشان . ۱۸- ج، ۵: یکی را .

۱۹- ۱۹- این مطلب در نسخه «ت» مضطرب و مشوش است . ۲۰ و ۲۱- ت:

خویش را .

۱] و چشم عقل باز کن]، و برقع خواجگی انکار بردار، و به کارد مجاهدت سرهوی^۲ بیر، و امیر عقل را بر تخت امارت نشان^۳، و تاج محبت^۴ برسروی نه، تا بو که ذره غبار مرکب ایشان در دیده شب رنگ^۵ افتد، تا ازین همه رنگ و افتعال باز رهی، و بوی مسلمانی به دماغ تورد^۶، و اگر نه هرچه می پنداری همه سودا است.

نگر ازین سر بی ادبی دریشان ننگری: کسی را که عقل امیر باشد، و معرفت دلیل باشد، چگونه با کسی برابر باشد، که هسوی او^۸ او را امیر باشد، و ابلیس او را دلیل باشد؟ - از یکدیگر دور افتند - اگر می خواهی که چنان باشی که ایشانند و آن یابی^۹ که ایشان یافتند^{۱۰}، تو نیز همان کن که ایشان کردند، تا همان یابی که ایشان یافتند، و هذه النصيحة^{۱۱}.

۱-۱ از نسخه های ج، ت، د، م: به نسخه اساس افزوده شد. ۲-ت: هوی را. ۳-ت: نشان. ۴-ت: محبت را. ۵-۵-ت: تا بود که... شب تاریک. ۶-ت: رسید. ۷-ت: نگر تا از... ج، د، نگر از ۸-ج، د: (او) ندارد. ۹-م: یاری. ۱۰-ت: یافته اند. ۱۱-ت: و بالله العون والتوفیق و حسبنا الله و نعم المعین ج، د: و بالله العون والمصنة والتوفیق و حسبنا الله و نعم المعین.

باب نهم

الباب التاسع : می‌پرسند که علم چیست ، و عالم کیست ، و هردانش را علم شاید خوانند ، و آن علم هست یا نه^۱ ، و علم نافع کدام است ، در هر یکی ما را اشارتی کند^۲ که هر کس^۳ می‌آیند و می‌گویند ما عالمیم^۴ !

الجواب ، و بالله التوفیق - قال الصدر الامام ، شیخ الاسلام قدس سره^۵ : بدان که علم بسیار است ،^۶ و از هر نوع علم که فرا دست گیری گویی که خود علم این است ؟^۷ اما بهترین علمها علم توحید است ، آنکه علم سر^۸ ، آنکه علم شریعت ، آن [گه]^۹ دیگر علمها چون : علم طب ، و علم نجوم ، و علم

۱- د : نی ۲- ج ، د : کنید . ت : کن (در نسخه‌های ج ، د پس از این

کلمه «کن» عبارت : «که عالم کیست» را بر نسخه‌های «م» و «اساس» علاوه دارد .

۳- ج ، د : هر کسی . ۴- ت ، ج ، د : که ما عالمیم . م : که ما دانشمند و

عالم ایم . ۵- ج ، ت ، د ، م : قدس الله روحه العزیز . ۶- ۶-۶- ج ، د : و از

هر نوع علم را که فرا دست گیری گویی خود علم . . . م : و از هر نوعی که علم فرا دست

گیری گویی علم این است ۷- از نسخه بدلتها به نسخه اساس افزوده

حرف^۱، و از هر نوعی که هست علم همه نیکوست؛ زیرا که هیچ کاری بی علم قیمت ندارد، و بهترین چیزها علم است، چنان که^۲ خبر بدان ناطق است،^۳ از رسول^۴ صلی الله علیه و سلم^۵ پرسیدند که: **أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟** قَالَ: **الْعِلْمُ**^۶ [ثَلَاثَ مَرَّاتٍ]^۷ هم چنین تا سه بار از رسول صلی الله علیه و سلم می پرسیدند، رسول علیه السلام می گفت^۸: علم^۹؛ گفتند: یا رسول الله! ما از کار می پرسیم، و تو از علم جواب می گویی^{۱۰}؟^{۱۱} رسول گفت صلی الله علیه و سلم^{۱۲}: اندکی^{۱۳} کار به علم به^{۱۴} از بسیاری بی علم؛ زیرا که آنچه نادان به نادانی تباه کند، بیش از آن باشد که با صلاح آرد^{۱۵}، هیچ مقام^{۱۶} از [مقام]^{۱۷} علم و علما برتر^{۱۸} نیست از پس مقام نبوت، و خدای عزوجل در کتاب عزیز خویش بیان فرمود، **كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ. وَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ^{۱۹}: أَلْعُلَمَاءُ وَرَكَّةُ الْأَنْبِيَاءِ.**

کار علمانه چنان است که تو پنداری، و یا ایسن رنگگ دارد که تو^{۲۰} می بینی؛ سیاحی^{۲۱} چیزی چند^{۲۲} از بر کند یا آیتی چند^{۲۳} قرآن^{۲۴} را تفسیر

- ۱- ج، ت، د، م: صرف. نسخه اساس: حرف (نسخه اساس صحیح تر به نظر می رسد؛ زیرا منظور نویسنده از علم «حرف» دانش پیشه‌ها، است به فرینت مطلبی که در صفحه ۱۰۶ سطر ۲ می آید). ۲-۲-ج، در خبر آمده است. ت، خبر آمده است که... م، ندارد. ۳-۳-ت: ع ۴-۴- از نسخه‌های ت، ج، م، د، به نسخه اساس افزوده شد ۵-۵-ت، م: و رسول ص ع س، می گفت. ج، د: او می فرمود. ۶-ج، د: که علم. ۷-ج، ت، د، م: می دهی. ۸-۸-ج: رسول ع فرمود. ت، م: رسول ص ع س گفت. د، رسول ص ع س فرمود. ۹-ج، د: که اندکی عمل... ۱۰-ج، د: بهتر. ۱۱-ج، د: آورد. ۱۲-م: مقامی ۱۳- از نسخه‌های: ج، م، د: به نسخه اساس افزوده شد. ۱۴-د: بهتر ۱۵-ج، د: ص ع س. ۱۶-ت: (تو) ندارد. ۱۷-۱۷-ت: چند چیزی... م، ج، د، خبری چند ۱۸-م: (چند) ندارد. ۱۹-ج، د: از قرآن.

کند و به تو فروشد، تو^۱ پنداری که علما ایشانند که تومی بینی؛ آن علم که او می گوید هم از علم حرف^۲ و کسب است، و آن علم که او فرا گرفته است هم^۳ از بهر نان فرا گرفته است که بدان^۴ نان جوید نه نجات دو جهانی^۵. نگر که از سر^۶ این کوی در علما ننگری که آنکه دین خویش^۷ به زبان آری؛^۸ قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: ^۸ لُحُومُ الْعُلَمَاءِ مَسْمُومَةٌ - رسول علیه السلام گفت: [گوشت]^۹ علما به زهر آلوده است، نگر که زبان از^{۱۰} ایشان نگاهداری، که نباید که^{۱۱} در خون خویش شوی؛ اگر این^{۱۲} علما [ی] بد نیستندی^{۱۳} که کارها [ی]^{۱۴} بد می کنند، و دیگر علما [را]^{۱۵} بد نام می دارند، و اگر نه هر که^{۱۶} از زبان فراعلما کردی^{۱۷}، هم در ساعت خدای عزوجل ایشان را عبرتی^{۱۸} گردانیدی^{۱۹} که همه جهانیان بدان عبرت گرفتندی؛ اما در هر^{۲۰} قومی تایی چند باشند^{۲۱} که دیگران را به ننگ می دارند^{۲۲}، اما باش [تا]^{۲۳} روز^{۲۴} مظالم

- ۱- ج، د، و، تو ۲- ج، د، حرفت ۳- ت: (هم) ندارد.
 ۴- ج، د، بدان علم. ۵- ت، م: هر دو جهان. ج، د: دو جهان
 ۶ ج، د: تا از سر. ت: در سر. ۷- ج، د: خود را ۸-۸- م:
 قال النبی ع. ۹- از نسخه های: م، ج، د، ت، به نسخه اساس افزوده شد.
 ج، د، م: که گوشت. ت: گوشت. ۱۰- ت: (از) ندارد. ۱۱- ج، د: (که)
 ندارد. ۱۲-۱۲- ج، د، علمای. م: علما (ی) بدنه اندی. ۱۳-۱۳- از
 نسخه بدنها به نسخه اساس افزوده شد. ۱۴- ۱۵- ت: زبان فراعلما کوفتی
 ج، د: زبان بر علما دراز کردی: م: زبان فرا علما کردی. نسخه اساس: زبان فراعلما
 کردی (تصحیح شد). ۱۶- ج، د: عبرت. ۱۷- ت: ندارد.
 ۱۸-۱۸- ت: دوره ای تایی چند. د: قومی تایی چند باشند ج: در هر قوم تایی چند
 باشند م: در هر دوره ناسی چند باشند. نسخه اساس: در هر قومی ره ناسی چند باشند.
 هر يك از نسخه بدنها در حد خود معنی منظور را می رسانند اما ترجیح یکی بردیگری
 مقرون به احتیاط نبود علی العجالة نسخه اساس از ج، د، ت، د، تصحیح شد. ۱۹- ج:
 فرو می برد. د: ... می برند. ۲۰- از نسخه بدنها به نسخه اساس افزوده شد.
 ۲۱- م: ندارد ج، د: روزی که. نسخه اساس: روزی (یاء بدل از کسره - به صورت
 امروز نوشته شد)

مهمین^۱، باشد [که] داد هر چیزی^۲ از هر کسی^۳ بستانند .
 اما یا^۴ تو می خواهی که امروز بدانی تا علما^۵ که به راه علم و نجات
 می روند^۶ ایشان کینند^۷، تو آن تجسس نتوانی کرد، و همرا باز نتوانی داد^۸،
 و نتوانی دانست که روزگار بسیار شود، اما هر چه رسول^۹ صلی الله علیه و سلم^{۱۰}
 گفته است که ممکن، نباید کرد و به خبر رسول^{۱۱} کار باید کرد^{۱۲}،^{۱۳} قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم^{۱۴}: لَا تَجْلِسُوا عِنْدَ كُلِّ عَالِمٍ إِلَّا عَالِمًا يَدْعُوَكُمْ مِنَ الْخَمْسِ إِلَى
 الْخَمْسِ: مِنَ الشَّاكِّ إِلَى الْبَاقِيْنَ، وَمِنَ الْكَبِيرِ إِلَى التَّوَّاضِعِ، وَمِنَ الْعَدَاوَةِ إِلَى النُّصِيْحَةِ،
 وَمِنَ الرَّجَالِ إِلَى الْإِخْلَاصِ، وَمِنَ الرَّغْبَةِ إِلَى الزُّهْدِ؛^{۱۵} اکنون می نگر^{۱۶} هر عالم که نه
 چنین باشد^{۱۷}، نزدیک او مباش و منشین، که آنگاه قول رسول^{۱۸} صلی الله علیه و سلم
 آله خلاف^{۱۹} کرده باشی، اگر این قول نگه داری^{۲۰}،^{۲۱} بسیار [ی] که تو [را] در عالم^{۲۲}

- ۱- ت: مبین (به تشدید یاء) .
 ۲- نسخه بدلها: هر چیز (بدون یاء) .
 ۳- د: از کس . ج: از کسی .
 ۴- ج: د . ت: اگر . م: یا . نسخه اساس: تا (از روی نسخه «۴» به «یا» تصحیح شد به معنی «اگر»)
 ۵- ج: د . که علمایی که ت: تا علما که .
 ۶- ت: ج: د . بزراه علم و بر راه نجات می روند . (در نسخه اساس: راهی «یاء بدل از کسره»)
 ۷- ج: د . کدام اند . م: که اند .
 ۸- د: ج: (نتوانی داد) ندارد .
 ۹- ت: (هر) ندارد .
 ۱۰- ج: ع: د . رسول علیه الصلوة والسلام . ت: ص: ع .
 ۱۱- ج: قال الرسول ص: ع . د: قال رسول الله . ت: ندارد .
 ۱۲- ج: ع: د . رسول علیه الصلوة والسلام . ت: ص: ع .
 ۱۳- ج: د: رسول علیه الصلوة والسلام . ت: ص: ع .
 ۱۴- ج: د: رسول علیه الصلوة والسلام . ت: ص: ع .
 ۱۵- ج: د: رسول علیه الصلوة والسلام . ت: ص: ع .
 ۱۶- ج: د: رسول علیه الصلوة والسلام . ت: ص: ع .
 ۱۷- ج: د: رسول علیه الصلوة والسلام . ت: ص: ع .
 ۱۸- ج: د: رسول علیه الصلوة والسلام . ت: ص: ع .
 ۱۹- ج: د: رسول علیه الصلوة والسلام . ت: ص: ع .
 ۲۰- ج: د: رسول علیه الصلوة والسلام . ت: ص: ع .
 ۲۱- ج: د: رسول علیه الصلوة والسلام . ت: ص: ع .
 ۲۲- ج: د: رسول علیه الصلوة والسلام . ت: ص: ع .

بباید گردید^۱ تابو که یابی و بو که نیایی^۱.

۲ چنین علما اگر خاک پای ایشان سرمه چشم کنی هرگز چشم درد نگیرد^۲؛
اما دور است^۳ از این حدیث که درین^۴ روزگار ما،^۵ وای بر مردمان این
زمانه از علمای این روزگار، که اندکی آنرا شایند که به ایشان پی بری^۵،
دیگر که علم فرا گرفتند، بازان علم صد هزاران ستم و تخلیط فرا گرفتند،
و دیگری که علم و عبادت فرا گرفت، بازان چندان تعصب و عجب فرا گرفت،
که نیک چیزی در سر آن باید کرد^۶، تابو که سر به سری از آن جا^۷ بیرون

۱-۱- ت: تابود که یابی و بود که نیایی. ج. ۵: تابو که یابی یا نه یابی م:
تابو که یابی و بو که نیایی چنین علما را خاک پای ایشان. نسخه اساس: تابو که یابی
و بو که می (تصحیح شد). ۲-۲- ت: چنین عالمی، و اگر چنین عالمی را یابی
خاک پای ایشان را سرمه چشم کنی هرگز چشم تو درد نگیرد. ج. ۵: چنین علما را اگر
یابی خاک پای ایشان در چشم کنش هرگز چشم درد نگیرد. ۳- ج. ۴، ۵، ۶، ت،
دور است. نسخه اساس: درست (تصحیح شد). ۴-۴- ت. م: ازین حدیث که
درین... ج. ۵: ازین حدیث در این... نسخه اساس: که ازین حدیث که درین، «که»
اول زائد بود حذف شد. ۵-۵- ت: وای بر مردمان این زمانه از علماء این
روزگار که اندکی از ایشانند که بایشان پی بری. ج. ۵: وای بر مردمان آن زمانه و
بر علماء روزگار که اندکی آنرا شایند که مجالست کنی و ترا دلیل شوند. م: وای
بر مردمان این زمانه از علماء این روزگار که اندکی آنرا شاید که بدیشان پی بری.
نسخه اساس: وای به مردمان این زمانه از علماء این روزگار که اندکی آنرا شایند که
بایشان که بدی (تصحیح شد). ۶-۶- ت: دیگر که علم فرا گرفتند بازان
علم صد هزار ستم و تخلیط فرا گرفتند و دیگری که علم و عبادت بازان چندان تعصب و
عجب فرا گرفت که نیک چیزی در سر آن باید کرد. ج. ۷: باقی علم گرفتند و با علم صد
هزار ستم و تقلید فرا گرفتند و دیگری که علم و عبادت فرا گرفت با آن چندان تعصب
و تکبر و تعجب فرا گرفت که بی شک چیزی در سر آن باید کرد. ۵: عجب... م: در
این نسخه عبارت مشوش است. نسخه اساس: دیگر که علم فرا گرفتند بازان علم صد هزاران
ستم و تخلیط فرا گرفتند و دیگری که علم و عبادت فرا گرفت بازان چندان تر حیب و عجب
فرا گرفت که نیک چیزی در سر آن باید کرد (از روی نسخه های ج. ۵، د. م، ت: تصحیح
شد) ۷- ج. ۵: ندارد.

تواند آمد، دیگری که عجب و تکبر بگذاشت چندان رغبت و حرص دنیا فراگرفت، که هر که دروی نگیرد، و^۱ بدو اقتدا کند، اگر از دنیا^۲ چیزی یا کناره^۳ ای از دست وی جسته باشد که فرا^۴ نگرفته باشد، بسر معتبت^۵ عظیم ازین جهان بیرون شود، که دریغ! ازین جهان می بروم^۶ و این^۷ کار تمام نشده^۸، و اگر حتی فرا وی^۹ بگویی، چندان عداوت بردست گیرد که عمری در سر آن کند.

من ندانم تا^{۱۰} مردمان این^{۱۱} روزگار و^{۱۲} مردم عام اقتدا به که کنند^{۱۳}، و راه حقیقت^{۱۴} از که فراگیرند؟ مگر سخن^{۱۵} عیسی علیه السلام^{۱۶} بدین علمای بد نرسیده است، و ایشان^{۱۷} خبر ندارند که علمای بد را چه ساخته اند؟ و مگر^{۱۸} خبر رسول علیه السلام^{۱۹} بدیشان نرسیده است؟ عن معاذ بن جبل، عن النبي عليه السلام، انه قال: مِنْ فِتْنَةِ الْعَالِمِ أَنْ يَكُونَ الْكَلَامُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْإِسْتِمَاعِ وَفِي الْكَلَامِ تَمَرُّقٌ وَزِيَادَةٌ وَلَا يُؤْمِنُ عَلَى صَاحِبِهِ الْخَطَاءُ وَالْأَثْمُ وَالْمُسْتَمِعُ شَرِيكَ الْمَتَكَلِّمِ وَفِي الْإِسْتِمَاعِ قَعْلَمٌ وَسَلَامَةٌ، وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَخْزَنُ عِلْمَهُ وَلَا يَحِبُّ أَنْ يُوجَدَ عِنْدَ غَيْرِهِ فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ الْأَوَّلِ مِنَ النَّارِ. وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ

- ۱- ت: (و) ندارد. ۲- ج، د: آن دنیا. ۳- ت: کباره.
- ۴- ج، د: (فرا) ندارد. ۵- در نسخه های ج، ت، د: «معتبت» در نسخه اساس: «معتبت عظیم» نوشته شده، اما به احتمال بسیار قوی بل به یقین صورت صحیح کلمه «معتبت» است به معنی خشم و سرزنش. ۶- ت: می بروم. ج، د: می بروم.
- ۷- ج، د، آن ۸- ت: باشد: نشد. ۹- ت: فراوی را. ج، د: باوی
- ۱۰- ت: که ۱۱- ج، د: آن ۱۲- ۱۲- ت: بکه اقتدا کنند. ج، د: و عامه اقتدا بکه کنند. ۱۳- ج، د: حق م: حق و حقیقت. ۱۴- ج، ت، م، د: سخن. نسخه اساس: سخنی (یاء بدل از کسره) ۱۵- ت، ج، د، م: صلوات الله علیه. ۱۶- ج: (ایشان) ندارد. ۱۷- ج: و نیز مگر. ۱۸- ت، ج: صرع س. (مطلب بین شماره ۱۵ تا ۱۸ از نسخه «د» افتاده است)

يَكُونُ فِي عِلْمِهِ مِثْلَ السُّلْطَانِ يَغْضَبُ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ قَوْلِهِ أَوْ يَغْفَلَ عَنْ شَيْءٍ مِنْ حَقِّهِ فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ الثَّانِي مِنَ النَّارِ. وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ اسْتَحَفَّهُ الزُّهْوُ وَالْعَجَبُ فَيَاذًا وَعَظَّ عَنَفًا وَإِذَا وَعَظَّ آذَنًا فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ الثَّلَاثِ مِنَ النَّارِ. وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَرَى بَعْضَ النَّاسِ أَحَقَّ بِالْعِلْمِ مِنْ بَعْضٍ فَيَخْتَارُ لِأَهْلِ الْمَالِ وَالشَّرَفِ الْأَحَادِيثَ وَغَرَابِيبَ الْكَلَامِ وَلَا يَرَى الْمَسَاكِينَ وَالْفُقَرَاءَ بِذَلِكَ أَهْلًا فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ الرَّابِعِ مِنَ النَّارِ. وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَنْصَبُ نَفْسَهُ لِلْفِتْيَانِ وَيَقُولُ لِلنَّاسِ سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ ثُمَّ يَفْتِي بِمَا لَا يَعْلَمُ وَيَكْتُبُ عِنْدَ اللَّهِ مَتَعَلِّفًا وَاللَّهُ يَبْغِضُ الْمُتَكَلِّفِينَ فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ الْخَامِسِ مِنَ النَّارِ. وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَتَعَلَّمُ كَلَامَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى لِيُعَزِّزَ عِلْمَهُ وَيَكْتَسِرَ أَحَادِيثَهُ فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ السَّادِسِ مِنَ النَّارِ. وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَتَّخِذُ عِلْمَهُ مَرُوءَةً وَمَيْلًا وَيَطْلُبُ بِهِ عِنْدَ النَّاسِ الْمَنْزِلَةَ وَالذِّكْرَ فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ السَّابِعِ مِنَ النَّارِ.

این چنین که قومی علما فرا دست گرفته‌اند، نه راه راست است،
 و نه راه نجات است، و نه سیرت علماست؛ چون فرا^۲ نام رسند^۳ بر خوانند
 که: «الْعُلَمَاءُ وَرَكَّةُ الْأَدْبِيَاءِ»؛ و^۴ چون فرا کار و معاملت رسند،^۵ هر چه همه
 رندان و مفسدان روا ندارند که گویند و کنند^۶، ایشان بکنند و به حجت
 راست کنند، که مارا رواست، و چون آنچه در شأن چنان علما^۷ آمده است
 برایشان خوانی^۸ و فرا ایشان بگویی^۹ در تاب شوند و گویند^{۱۰} که این^{۱۱} در

۱- ۱- ت: این چنین صفتها از علما . . . ج، د: آن طریقه که قومی از

علما . . . م: تنها در این نسخه خبری که گذشت به فارسی هم نقل شده است

۲- ج، د: به ۳ و ۵- ت، م: رسد و کند ۴- ت: (و) ندارد ۵- ۵- ج،

د: چیزی که هیچ عامی و مفسد و رند روا ندارد که گوید و کند. ت: هر چه رندان

و مفسدان روا ندارند که گویند و کنند. . . م: هر چه همه رندان و مفسدان روا ندارند

و نگویند و نکنند. . . ۶- ج، د: عالمان. ۷- ج: بخوانی.

۸- ۸- ج، د: و بگویی ایشان . . . ۹- ج، د: بگویند

۱۰- ج، د: آن

شأن قومی^۱ دیگر است. ای بیچارگان! با خدای عزوجل مکر و خداع کنید^۲، و بروی^۳ می زرق روان کنید^۳؟^۴ برو که او زرق کس نخرد^۴؛^۵ اگر علم دانستید، کار به ازین کردید^۵، زیرا که علم کما هو^۶ بود، چون علم^۷ چنان که هست بدانی چنین کارها نکنی^۸،^۹ اما [از علم] خود گفتن بیش^۹ نصیب تو نیست. علم نه آن است که تو می^{۱۰} پنداری: اگر کسی دعوی کند که من درزی ام، یا^{۱۱} کفشگرم، تا فرا کار نرسد^{۱۲} او را به دعوی او باور داریم^{۱۲}؛ اما چون فرا کار رسید^{۱۳}، هر ساختیان^{۱۴} که فرا^{۱۵} پیش وی نهی به زیان آرد^{۱۶}، و هر کرباس که فرا^{۱۷} پیش آن درزی نهی باطل کند^{۱۸}، نه آنرا کفشگر گویند، و نه آن دیگر را درزی^{۱۸}، معامله^{۱۹} ایشان گواه ایشان است.

- ۱- ۵: (قومی) ندارد ۲- ج، ۵: کنند. ت: می کنید. ۳-۳-ج، ۵: زرق روان کنند. ت: زرق روان کنید. ۴: می زرق روان کنید. نسخه اساس: زرق روا می کنید (از روی نسخه های دیگر تصحیح شد). ۴-۴-ت: که او زرق کسی نخورد. ج، ۵، م: برو که او زرق کس نخرد. نسخه اساس: که او زرق کس نخورد (تصحیح شد) ۵-۵-ت: اگر علم دانستیدی کار به ازین کردیدی ۶- ج، ۵: کما هو علم. ۷- ت: (چون علم) ندارد. ۸- ج، ۵: و روا نداری. ۹-۹- اما از علم خود گفتی و گفتاری... ج، ۵، م: اما از علم خود گفت بیش... نسخه اساس: اما خود گفتن بیش... (تصحیح شد) ۱۰- ج، ۵: (می) ندارد ۱۱- ت: و یا ۱۲-۱۲- ج، ۵: دعوی را باور نداریم. ت: او را به دعوی باور نداریم. ۱۳- ج: فرا رسید. ۱۴- م: ساخت. ۱۵ و ۱۷- ج، ت، ۵: (فرا) ندارد. ۱۶- ج، ۵: آورد. ۱۸-۱۸- ج، ۵: نه آن کفشگر بود و نه آن درزی. ت: نه این را کفشگر... ۱۹- ج، ۵: معامله.

بدان که کسی نام درفش ،^۱ و نیشگرده ، و کالبد، و کوبه، و یا موسی ،
 و امثال این بردهد^۱ ،^۲ او نه کفشگر باشد^۲ ؛^۳ و یا این دیگر که می گوید
 پیراهن راست باید ، و درز خرد باید^۳ ، و بخیه راست بایدزد، و سوزن، و
 ناخن براه^۴ ، چنین باید - این^۵ گفت درزی نمودن است ، نه درزی کردن
 است^۶ ،^۷ و آن همه که آن دیگر فرا نمود، حکایت^۷ کفشگری است؛ نه کفشگری؛
 توهرگز^۸ حکایت کفشگری مکن، و کفش راست بر^۹ دوز^{۱۰}] (تا) کفشگر
 باشی، و آن دیگر گوهرگز حکایت درزی مکن و پیراهن راست بردوز^{۱۱} ،
 او درزی است به گفت و حکایت ، هیچ چیز نخواهد بود .

علم آن بود^{۱۱} که هر کجا که تسواز برای آن آموخته باشی ، در آن
 جایگاه به کار داری^{۱۱} ،^{۱۲} و بدانی که مرا این علم^{۱۲} این جا می باید ،

- ۱-۱ و نشکرده و کوبه و یا موسی . . . ج : و نشکرده و کالبد و کوبه
 و امثال آن برد . . . به برد . . . ۲-۲ ج ، د : کفشگر نباشد .
 ۳-۳ ت ، و با این دیگر که می گوید پیراهن راست باید و درز خورد باید ج : و یا
 کسی گوید که جامه راست باید و درز خورد باید . . . و درز خرد . . . : در این
 نسخه «درز» به غلط «دراز» کتابت شده . نسخه اساس: با این دیگر که می گوید پیراهن
 راست باید و درز خورد باید (تصحیح شد) . . . ۴-۴ ج ، د : ناخن بران .
 ۵-۵ ج ، د : آن ۶-۶ ج ، د : (است) ندارد . . . ۷-۷ ج ، د : و آن
 دیگر حکایت . . . ت : و آن نه که آن دیگر . . . ۸-۸ ج ، د : هرگز گو .
 ۹-۹ ج ، د : «نیکو» به جای «بر» . . . ۱۰-۱۰ ج ، د : و آن دیگر گوهرگز
 درزی مکن و جامه نغز دوز که درزی باشی . . . (این مطلب از نسخه های «م» و اساس
 افتاده است ، از نسخه «ت» به نسخه اساس افزوده شد) . . . ۱۱-۱۱ ت : که ترا
 بر آن آموخته باشی در آن جایگاه به کار داری . ج ، د : هر جا که ترا به کار آید عمل
 کنی و به کار داری . م : که ترا آن علم به کار آید که تو از برای آن آموخته باشی در آن
 جایگاه به کار داری . نسخه اساس : که تو آن برای آن آموخته باشی (از روی نسخه «م»
 تصحیح شد) ۱۲-۱۲ ت : و برانی که مرا این علم . ج ، د : و بدانی که علم .

۱ و آن دامن [تو] بگیرد ۱ که از آن درنتوان ۲ گذشت، چنان که آن مرد کفشگر [آن جا] که درفش باید نیشگرده کار نتواند فرمود، و چون کالبد باید کوبه کار نتواند فرمود ۳، هر يك ۴ تقاضای خویش می کند ۵ که من ۶ ترا آن جا [می] به کار آیم ۶، بنگذارد ۷ که تو از آن جا فراگذاری، تا داد خویش از تو بستاند ۸ در همه اوقات هم ۹ چنین باید، آنگه ۱۱ آن علم باشد و آن کس عالم باشد تا ۱۲ بدان کار کند، ۱۳ آفتابی باشد درعالم ۱۳، و اگر نه چنین ۱۴ باشد، *مَثَلُ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا* بر باید خواند، ۱۵ اگر چه نه شأن مؤمنان است ۱۵، ۱۶ اما شان در میان مؤمنان می بینم ۱۶
 ۱۷ چیزی [که] از جهود زشت باشد ۱۷ از مؤمنان زشتتر باشد - دروغ از همه

- ۱-۱ ت: و آن دامن تو بگیرد. ج. د: و نیز علم دامن تو بگیرد.
 ۲-۲ ت، م، ج، د: نتوانی ۳-۳ ت: چنانچه آن مرد کفشگر آنجا که درفش باید نیشگرده کار نتوان فرمود... الخ ج. د: چنانکه مرد کفشگر را چون درفش باید نیشگرده کار نتواند کرد و چون کوبه باید کالبد کار نتواند کرد. م: مانند نسخه اساس. ۴-۴ ج، د، ه: هر یکی. ۵-۵: بکنند ج، ت: می کنند.
 ۶-۶ ت: ترا این جامی به کار آیم ج، د، م: این جاترا به کار آیم (به نسخه اساس می، از نسخه «ت» افزوده شد) ۷-۷ ت: و نگذارد ۸-۸ ت: (فرا) ندارد. ج، د: بگذری ۹-۹ ج، د: نستاند. م: بستاند ۱۰-۱۰ ج، د: (هم) ندارد.
 ۱۱-۱۱ ت: ندارد ۱۲-۱۲ ت: یا ۱۳-۱۳ ج، د: و آفتاب گردد درعالم. ت، آفتاب باشند درعالم. م: آفتابی باشد درعالم. نسخه اساس: آفتاب باشد درعالم (کسره بدل از یاء) ۱۴-۱۴ ج، د: چنان ۱۵-۱۵ ج، د: در شأن مؤمنان نیست. م: در شأن مؤمنان آمده است. ۱۶-۱۶ ت، م، ه: اما نشان در مؤمنان می بینم.
 ج، د: اما نشان در مؤمنان می بینم. ۱۷-۱۷ ت: چیزی که از جهود زشت باشد ج، د: چیزی که از جهودان زشت آید. م: چیزی که از جهودان زشت باشد. نسخه اساس: چیزی از جهود زشت تر باشد (با افزودن «که» و حذف «تر» از روی نسخه های ج، د، م، ه تصحیح شد.)

خلق زشت باشد، از علما زشتتر باشد، كما قال الله تعالى في محكم كتابه :
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا
 تَفْعَلُونَ . و^۱ قال النبي عليه السلام^۲ : إِنْ أَخَوْفَمَا أَخَافُ عَلَيَّ مَتَى رَجُلٌ مُنَافِقٌ
 الْقَلْبُ عَلِيمُ اللِّسَانِ .

اما دانشمندی که به زبان باشد، آن را^۳ [بس اصلی نباشد، همسایه این قوم باشد . مثل آن کس که رنج تعلیم و تعلم بکشد، و بدان^۴ کار نکند، و بر بدل کار^۵ کند، چون^۵ مثل کسی است^۵ که رنج بسیار برگردد، و مال فراهم آرد^۶، و در گنج نهد، و برخیزد [و]^۸ فرا درها می رود^۹، و نان می خواهد؛ در این جهان رنج^{۱۰} درویشی بیاید دید^{۱۰} و در آن جهان^{۱۱} عذاب گنج داران بیاید کشید^{۱۱}، قال علی بن^{۱۲} ابی طالب کرم الله وجهه^{۱۲} : أَلْبَحِيلُ مُسْتَعَجِلُ الْفَقْرِ : يَعْيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيَحْسَبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ - مثل آن کس هم^{۱۳} چنین باشد .

اما کسی که او^{۱۴} علم داند، و به علم^{۱۵} کار کند،^{۱۶} کس مقام او [به حقیقت] نیابد، و قیمت او^{۱۶} کس نداند مگر خدای^{۱۷} عزوجل،

- ۱- م : و در خبر است . ۲- ج ، ت ، د ، م : م س ع س . ۳- ۳- ۳- ت
 مثل آن کسی . . . بکشد . م . . . : کشد . ج ، د : . . . آن قوم باشند . م ، ت :
 این قوم باشند . . . و در نسخه «ت»، «بر آن» به جای «بدان» (این مطلب از نسخه
 اساس افتاده بود از نسخه های ج ، ت ، م ، د ، به آن افزوده شد) ۴- م ، ت :
 کارفرما کردن گیرد . ۵- ۵- ۵- ج ، د : مثل کسی باشد . ت ، م : مثل کسی بود
 ۶- ج ، د : آورد ۷- ت : (و) ندارد ۸- از نسخه بدلها به نسخه اساس
 افزوده شد . ۹- ج ، د : می گردد . ۱۰- ۱۰- ۱۰- م : عذاب درویشی بیاید
 کشید . ۱۱- ۱۱- ت : رنج و عذاب گنج دار باید کشید ۱۲- ۱۲- ۱۲- ج ، د :
 علی رضی الله عنه ۱۳- ج ، د : ندارد . ۱۴- ج ، د ، م : (او) ندارد .
 ۱۵- ت : به علم خود ۱۶- ۱۶- ۱۶- ت : کس مقام او را به حقیقت در نیابد و قیمت او
 را . . . ج ، د : کس مقام وی به حقیقت در نیابد و قیمت وی . . . (« به حقیقت » از
 نسخه های ج ، د ، ت ، م به نسخه اساس افزوده شد) ۱۷- ج ، د : حق تعالی .

۱ و سخن او و خواب او و نشست و خاست او^۱ همه عین عبادت باشد، و
 ۲ نگرستن در روی او هم چنان بود که کسی در روی کافر شمشیر می‌زند^۲،
 ۳ و نشستن بازو، و علم شنودن از وی، و شدن به زیارت او، همه از حج^۳
 و عمره فاضلتر باشد^۴؛ يك مسئله که^۵ از وی فراشوی، بهتر از هزار حج
 فضایل که کسی بکند^۵، و رسول صلی الله علیه وسلم می‌گوید^۶ که: يك^۷
 متعلم کاهل به نزدیک خدای تعالی^۸، گرامی‌تر و بهتر از هزار عابد مجتهد،
 که^۹ به روز روزه باشد، و به شب^۹ در نماز؛ و خواب عالم بهتر از نماز
 جاهل است^{۱۰}، «کما قال النبی علیه السلام^{۱۱}: دَوْمُ الْعَالِمِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ
 الْجَاهِلِ».

- ۱-۱- ج ۵: و نشست وی و سخن و خواب وی... نسخه اساس، و نسخه ت: و
 نشست او و سخن او و خواب او ۴۰۰۰۰۰: و سخن او و خواب او و نشست و خاست
 او ۰۰۰ (نسخه اساس از روی نسخه م تصحیح شد) ۲-۲- ج ۵: نگرستن
 در وی چنان بود که بر کافر تیغ می‌زند. نسخه اساس، ت، م: مانند هم.
 ۳-۳- ج ۵: و نشستن با وی و علم شنودن از وی و شدن به زیارت وی از حج...
 ۴: و نشستن بازو و شنیدن از وی هم از حج و ۰۰۰۰ (در نسخه اساس «زیادت» به-
 «زیارت» تصحیح شد) ۴-۴- ت: بود ۵-۵- ج ۵: از وی شنودن بهتر از
 هزار فضایل که کسی بکند. ت: يك مسئله که از وی شنوی ۰۰۰۰ م: يك
 مسئله که از وی فرانیوشی به از هزار ۰۰۰۰ (در نسخه اساس: «نکند» تصحیح شد)
 ۶-۶- ج ۵: می‌فرماید ۷-۷- ج ۵: یکی ۸-۸- ج ۵: ت: عزوجل
 ۹-۹- ج ۵: روز به روزه باشد و به شب... ت: به روز روزه باشند م: روز به
 روزه باشد و شب... نسخه اساس: بروز بروز باشد ۰۰۰ (تصحیح شد)
 ۱۰- نسخه بدلاها: «است» ندارد ۱۱-۱۱- ت: کما قال النبی ص ع س. م: چنان
 که رسول ص ع س گفت قوله علیه السلام

اما این همه علم و عالم راست ، نه قیل و قال را ؛ بدان که کسی^۱ بنشیند ، و هزار^۲ قال و قیل^۲ بکند ، و خود^۳ نداند که چه می گوید و چه می باید کرد ، آن کس را این مقام نباشد .^۴ علم دانستی است ، نه گفتنی^۴ ؛^۵ بسیار کس بود که داند و نگوید^۵ ، و بسیار کس بود که گوید^۶ و نداند ؛ نه گفتار دلیل دانش کند^۷ ، و نه خاموشی دلیل جهل ، اما راست کرداری^۸ دلیل دانش کند ، و تباه کاری دلیل جهل .^۹ و هر کجا که ما راست کاری بینیم ، بر دانش او گواهی نباید : دانش را راست کاری گواه بس باشد ، و بد کاری را بر جهل او گواه بس باشد .^۹ نه درخت علم بار^{۱۰} جهل دهد^{۱۰} ، و نه درخت جهل بار علم دهد ، هر یکی^{۱۱} بار خویش دهد^{۱۱} ، که^{۱۲} هر کجا که بار^{۱۲} علم بینیم دانیم که درخت علم است ،^{۱۳} و هر کجا که^{۱۳} بار جهل بینیم دانیم که درخت جهل است ،^{۱۴} نه به قول کس باز دهیم ، و نه به قول کس فراستانیم^{۱۴} .

۱- ج ، ۵ : ندارد ۲-۲- ج ، ۵ ، م : قیل و قال ۳- ت : خرد

۴-۴- ج ، ۵ : علم دانستن است نه گفتن . ت : علم را نسبتی است نه گفتنی

۵-۵- ج ، ۵ : ندارد ت ، م : بسیار کس بود که داند و نگوید . نسخه اساس : ...

و بگوید (تصحیح شد) ۶- ج : بگوید ۷- ج ، ۵ : نسخه اساس : بود .

م ، ت : کند (به قرینه فعلی که در سطر بعد آمده و هم به استناد نسخه های «م» و

«ت» و موارد دیگر در این کتاب به «کند» تصحیح شد) ۸- ج ، ۵ ، ت ، م :

راست کاری ۹-۹- ج ، ۵ : دانش را راست کاری گواه بس باشد و بر جهل بدکاری

گواه ت : و هر کجا که ما راست کار بینیم بر دانش او گواه نباید دانش را

راست کاری گواه بس باشد و بدکاری را بر جهل او گواه بس باشد م : هر کجا که

ما راست کاری بینیم بر دانش [او] گواه نباید دانش را راست کاری گواه بس باشد و

بد کاری گواه جهل او بس باشد (نسخه اساس از روی نسخه های «ت» و «م» تصحیح

شد) ۱۰-۱۰- ج ، ۵ : جهل بار آورد ۱۱-۱۱- ج ، ۵ : بار خویشتن بدهند

۱۲-۱۲- ج ، ۵ : اگر بار ۱۳-۱۳- ت : هر کجا ۱۴-۱۴- ج ، ۵ : نه

به قول کسی باز دهیم و نه به قول کسی ستانیم . نسخه اساس... بارهیم . (تصحیح شد)

بار خرما از حنظل باز توان ^۱ دانست ^۲ هر که عقل دارد ^۲.
 اما نادان نداند ^۳ که [چه] می‌کند و چه می‌گوید ^۴، هر چیزی را ^۴
 نه به موضع خویش می‌نهد؛ نه هر که تازی گوی باشد عالم باشد، و نه
 هر که پارسی ^۵ گوی باشد نادان باشد: اگر هر که تازی [گوی] ^۶ تر بودی
 عالم تر بودی، بایستی که همه ^۷ اهل حجاز و شام و یمن و شامات عالم
 بودندی ^۷ و ^۸ فاضلترین علما ایشان بودندی ^۸. ^۹ [که ایشان عربیت
 بهتر دانستند و فصیح تر بودند!] ^۹ پس ^{۱۰} چون فاضلترین علما نیستند ^{۱۱}،
 درست شد که علم نه تازی گفتن است، یا عربیت دانستن است؛ اما علم
 آن است که ^{۱۲} خدای را عز و جل ^{۱۲} به یگانگی بدانی، ^{۱۳} بی چون و
 چگونگی بدانی ^{۱۳}، و او را ^{۱۴} عالم دانی، ^{۱۵} [و قادر دانی، و بصیر
 دانی،] ^{۱۵} و سمیع دانی، و توانا دانی، و قدیم دانی، و از عالم جدا
 دانی، و با هیچ چیز آمیخته ندانی، ^{۱۶} و هیچ چیز بازو آمیخته ندانی ^{۱۶}،
 و هر صفاتی که او ^{۱۷} خود را گفت تو هم آن ^{۱۸} گویی و چنان دانی، و بیش

- ۱- این جا در نسخه «ت» (قبل از کلمه دانست) : مطلب: « و تارك الورد ملعون
 و رب نالی القران والقران یلعنه » را بر سایر نسخه‌ها علاوه دارد ۲-۲-ج، د،
 هر که را عقل باشد ۳-۳-ت: که چون کند و چه می‌گوید ج، د، که چه
 می‌کند و چه می‌جوید ۴-ج، د: (را) ندارد ۵-د: فارسی ۶-از
 نسخه‌های ج، م، ت، د، به نسخه اساس افزوده شد ۷-۷-ج، د، ت: اهل
 حجاز و یمن و شام و شامات علما بودندی. ۸-۸-ج، د: ندارد ۹-۹-از
 نسخه‌های ج، د، ت، م، به نسخه اساس افزوده شد ۱۰-ج، د: ندارد
 ۱۱-۱۱-ت: چون ایشان فاضلتر علما نیستند ۱۲-۱۲-ت: خدای عز و جل را
 ۱۳-۱۳-ت: بی چون و بی چگونه ج، د: و به بی چگونگی بدانی م: بی
 چگونگی بدانی ۱۴-ج، د: و خدای را ۱۵-۱۵-از نسخه‌های
 ج، د، ت، م، به نسخه اساس افزوده شد ۱۶-۱۶-ت: و هیچ چیز را
 ج، د: ندارد ۱۷-ج، د: (از) ندارد ۱۸-م: هم آن. نسخه بدلها: همان

از آن انگویی و ندانی^۱، و جمله^۲ صفات او چون هستی او^۲ دانی،^۳ هم چنان که هستی (او) است بی چون و بی چگونه، جمله صفات^۳ او هم چنان بی چون و بی چگونه [دانی]^۴، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ - پاک است از همه عیبها، [و]^۵ منزله است^۶ از همه چونی و چگونگیها^۷، سُبْحَانَهُ مَا عَظَّمَ شَأْنَهُ .
^۷ هر آنکه که خدای عزوجل را چنین بدانستی و رسولان او [را چنین] بدانستی^۷، و به جمله اقرار دادی^۸، و به فریشتگان [او جمله] اقرار دادی، و به کتابهای او [جمله] اقرار دادی، و گفتی که همه حق است، و کلام خدای است عزوجل^۸،

۱-۱- ج، ت، د، م: نگویی و ندانی. نسخه اساس: ندانی و هیچ نگویی (از روی نسخه های ج، ت، م، د: تصحیح شد) ۲-۲- ج، د: صفات وی چون هستی وی. ت: صفات او را چون هستی او. . . . م: صفات او چون هستی او. . . .
 ۳-۳- ت: هم چنان که هستی است بی چون و بی چگونه جمله صفات او. . . . ج: چنان که هست است بی چون و بی چگونه جمله صفات وی هم بی چون و بی چگونه است. د: چنان که. . . . جمله صفات هم. . . . م: هم چنان که هستی است بی چون و بی چگونه جمله صفات او بی چون و بی چگونه دانی (در نسخه اساس پس از کلمه «صفات» عبارت: «جز» هستی او دانی» مکرر نوشته شده بود حذف شد و کلمه «جزء» در این نسخه از روی نسخه بدلیها به صورت «چون» تصحیح شد) ۴- از نسخه م به نسخه اساس افزوده شد ۵- از نسخه های ج، د، ت، م، به نسخه اساس افزوده شد. ۶-۶- ت: از چونی و چگونگیها. ج، د: از چونی و چگونگیها.
 م: از همه چگونگیها ۷-۷- ت: هر آنکس که خدای عزوجل را چنین دانستی و رسولان او را علیه الصلوات بدانستی. . . . ج، د: هر آنگاه که خدای را عزوجل چنین بدانستی و رسولان وی را بدانستی. م: هر آنکه خدای تعالی را چنین بدانستی و رسولان او را چنین بدانستی ۸-۸- ج، د: و به فرشتگان و کتابها و به حشرونشر و قیامت جمله اقرار دادی و گفتی که همه صدق است و کلام خدای عزوجل ت: و به فرشتگان او جمله اقرار دادی و به کتابهای او جمله. . . . م: مانند نسخه «ت» با تفاوت: و به کتابهای او همه. . . . (کلمات بین قلاب از نسخه های «ت» و «م» به نسخه اساس افزوده شد و «گفتن» در نسخه اساس به «گفتی» تصحیح شد)

و امرونهی^۱ بدانستی^۲، و هر چه بر تو فرض و سنت است^۳ بدانستی^۴، و فضایل و ادب و کراهیت بدانستی - خواه به تازی^۵، خواه به پارسی^۶، خواه به ترکی^۷، خواه به هندوی^۸، به هر گفتن این چیزها بدانستی - تو عالمی^۹ [و]^{۱۰} از شمار علما، یا کارکنی یا کار نکنی^{۱۱}،
 ۱۰ کما قال النبی علیه السلام: «أَلْعَدِمُ ثَلَاثَةً وَمَأْسُوی ذَلِکَ فَهَوَ فُضْلٌ: آيَةُ مُحْكَمَةٌ، وَسَنَّةٌ قَائِمَةٌ، وَفَرِیضَةٌ عَادِلَةٌ؛ عالم آن باشد که این چیزها بداند^{۱۲}،
 [و]^{۱۳} اگر کسی همه لغتهای جهان بداند چون^{۱۴} این چیزها نداند، او را^{۱۵} عالم نشاید خواند زیرا که نه راست گفته باشی، و یا کسی^{۱۶} قرآن داند، و این^{۱۷} چیزها که یاد کردیم به هر لغتی^{۱۸} که باشد بداند و بدان کار

- ۱- ت، م: امرونهی او ۲-۲-ج، د: ترا فرض و سنت است. ت:
 بر تو فریضه و سنت است. م: و هر چه بر تو فرض و سنت است ۳-ج، د:
 جمله بدانستی ۴-ت: به تازی دان. م: به تازی بدان ۵-م: کلمه‌ای مانند
 «بتازی». (اینجا درهمه نسخه‌ها «فارسی» نوشته شده اما درص ۱۱۷ س ۴ در عبارت:
 «و نه هر که پارسی گوی باشد نادان باشد» در نسخه اساس و نسخه‌های ج، ت، م:
 به همین صورت «پارسی» نوشته شده بود، در این مورد نیز همین صورت حفظ شد)
 ۶-م: رومی ۷-۷-ت: بر هر لغتی که این چیزها بدانستی تو عالمی. ج، د:
 به هر لغتی که تو آن چیزها بدانی تو عالمی. م: به هر لغت که تو این چیزها بدانستی
 عالمی (محتمل است که در اصل به جای: «گفتن» - «گفتی» بوده باشد)
 ۸- از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد ۹-۹-ج، د: و از شمار علما
 کار باید کرد. م: و از شمار علمایی یا کارکنی بدان و یا نکنی بدان ۱۰-۱۰-د:
 کما قال النبی ص ع س. م: چنانک رسول ص ع س: گفت ۱۱-ج، د:
 بداند و کار کند ۱۲- از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد ۱۳-ج، د:
 (و) به جای (چون). م: و چون ۱۴-۲۴-ج، د: وی را ۱۵-۱۵-ج، د:
 هر که ۱۶-ج، د: آن ۱۷-م: لغت

کند، او^۱ از راسخان علم است، و از آن کسانی است که حق سبحانه و تعالی می فرماید: **وَأَثْرَاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ**.
 اما آن که کسی^۲ بنشیند،^۳ و هزار^۴ ژاژ بر هم بخاید^۴، و تعصب^۵ مسلمانان در دل متعلمان می کارد، و عیب مسلمانان بریشان نرم می کند، و بدعت به جای سنت بنهد^۶، و این^۷ [را]^۷ بهترین کارها داند^۸، و خود را راسخ علم نام کند، و چیزی که خدای عزوجل^۹ ما را از آن^{۱۰} نهی کرده است می گوید، و در دیگران^{۱۱} می آموزد، و دل خویش و آن مسلمانان^{۱۲} در تشبیه می افکنند - که من راسخ علمم -^{۱۳} این نه بس نیک راهی است^{۱۳}، خدای عزوجل او^{۱۴} را و ما را توبه^{۱۴} نصوح کرامت کند،^{۱۵} تا ما به ازین گوش فراکار خدا داریم^{۱۵}، و بغض و تعصب^{۱۶} مسلمانان از دل بیرون کنیم، تا بوی^{۱۷} که خدای عزوجل ما را علم نافع روزی کند به فضل و کرم خویش.

- ۱- این کلمه همان طور که در موارد قبل گذشت در نسخه های ج، د، همه جا به صورت (وی) به کار می رود ۲- م: کسانی ۳- از این جا به بعد (تا می افکنند-س. ۸) فعلها در نسخه «م» به صورت سوم شخص جمع به کار رفته است. ۴- ۴- ت: راز برهم بخاید. ج، د: ژاژ بهم در بخاید. م: هزار ژاژ بهم برخایند. ۵- م، ج، د: و بغض و تعصب ۶- ج، د: می نهد. در نسخه «م» بعد از این کلمه عبارت: (و سنت به جای بدعت بنهند) اضافه بر سایر نسخ نوشته شده است. ۷- ج، د: ندارد. ت، م: این را. ۸- ج، د: می داند ۹- ج، د: تعالی ۱۰- ج، د: (ازان) ندارد ۱۱- ت: و در دیگران. ج، د: و دیگران را ۱۲- ج، د: و از آن دیگران. ت: و آن مسلمانان را. م: و از آن مسلمانان ۱۳- ۱۳- ج، د: آن نه راه راست و نه قول حق است ۱۴- م: ایشان ۱۵- ۱۵- ت: تا ما به ازین کار خدای عزوجل را داریم. ج، د: تا ما بهتر ازین گوش به کار خدای عزوجل داریم. م: . . . خدای داریم ۱۶- ت: نقص ۱۷- ت: تابود

اما تا ^۱ علم نافع کدام است، ^۲ و علم نافع چیست؟ ^۳ بدان که علم نافع ^۴ ترا از پنج چیز فرا پنج چیز دیگر دارد. ^۵ اول: از طلب دنیا فرا ^۶ طلب آخرت دارد. ^۷ دوم: از جمع و منع ^۸ فرا تفرقه کردن ^۹ و سخاوت دارد بر [ای] خدای را ^{۱۰}. سیم: ^{۱۱} از حلاوت دنیا فرا حلاوت ^{۱۲} عبادت دارد، و تن فربه را فرا ^{۱۳} نقصان آرد. چهارم: ^{۱۴} [همه] مؤمنان را هم چون ^{۱۵} خود خواهد، و با خلق ^{۱۶} احسان کند. پنجم: زبان را از همه خلق نگه ^{۱۷} دارد، ^{۱۸} و به ذکر خدای عزوجل مشغول گرداند ^{۱۹}، ^{۲۰} و مرگ را فرا سازد ^{۲۱}.

^{۲۲} هر که را علم نافع نباشد این چیزها او را پدید آید ^{۲۳} اول: طلب

- ۱- ج، د: (اما تا) ندارد ۲-۲-ج، د: ندارد ۳-۳-م: ترا از پنج چیز باز آرد و فرا پنج دیگر دارد. ج، د، ت: از پنج چیز به پنج چیز دیگر دارد. ۴-ت: به. ج، د: در ۵-۵-د: دریم ۶-۶-ج، د: فرا کردن ۷-ت: تفرقه کردن. م: فرا نفقه کردن ۸-۷-ج، د: و فرا کردن سخاوت دارد برای خدای تعالی. ت: و سخاوت دارد برای خدای عزوجل ۹-۸-ج، د: از حلاوت دنیا برحلاوت... ت: از حلاوت دنیا به حلاوت... ۱۰-۹-ت: (فرا) ندارد. ج، د: در ۱۱-۱۰-ج، د، م: همه مؤمنان را چون... ت: همه مؤمنان همچون... (همه) از نسخه‌های ج، ت، د، م، به نسخه اساس افزوده شد) ۱۲-۱۱-ت، م: همه خلق ۱۳-۱۲-ج، د: نگاه ۱۴-۱۳-ج، د: و به ذکر حق مشغول دارد. م: که به خدای عزوجل مشغول گرداند. ۱۵-۱۴-د: و مرگ فرا پیش‌سازد. ج: و مرگ فرا... ۱۶-۱۵-د: هر که را علم نافع باشد این چیزها او را پیدا آید و نشان علم نافع این است و هر که ر علم نافع نباشد پنج دیگر پیدا آید. ت: هر که را علم نافع نباشد پنج دیگر او ر پیدا آید. ج: مانند ده، با اختلاف: و هر که... و پنج چیز دیگر...

دنیا، و حشمت، و تفاخر، و تکاثر، و جمع و منع پدید آید؛ دویم^۲ :
 تکبر به جای تواضع بنشیند^۳ (و) بخل به جای سخاوت بنشیند؛ سیم^۴ :
 [به] تن^۵ فربه شود و به عبادت لاغر نشود^۶؛ چهارم : احسان از مسلمانان
 باز گیرد^۷، و زبان^۸ به آزار ایشان^۹ برگشاید^{۱۰}؛ پنجم : امل دراز فرا
 پیش گیرد^{۱۱}، و مرگ^{۱۲} را فراموش کند.

هر عالمی که در وی این چیزهاست،^{۱۳} او از آن است که علم او
 نافع نیست^{۱۳}،^{۱۴} او هر عالمی که او را آن پنج دیگر باشد علم [او هم] او
 را بردهد و هم دیگران را، و او از آن علماست که خدای عزوجل می گوید^{۱۴} :
 إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛^{۱۵} و قال رسول الله صلى الله عليه و سلم^{۱۵} :

۱- ج، ت، د، م : پیدا ۲- ت : دوم . م : دیگر ۳- ج، د :

(بنشیند) ندارد ۴- ج : سوم ۵- ت، م : به تن. ج، د، د، نسخه اساس :

تن (به نسخه اساس از نسخه ت، م، و هم به قرینه جمله بعد «به» افزوده شد)

۶- ت : شود ۷- ت : گردد . ۸- م : زفان ۹- ج، د : مسلمانان

۱۰- ج، د، م : بگشاند ۱۱-۱۱- ج، د : امل فرا پیش گیرد . ت : امل

دراز فرایش گیرد ۱۲- ج، د، (را) ندارد ۱۳-۱۳- ج، د :

وی را علم نافع نیست ۱۴-۱۴- ت : هر عالمی که آن پنج دیگر باشد علم او

هم او را بردهد و هم دیگران را و او از آن علماست که خدای عزوجل می گویند .

ج، د : هر عالمی که در وی آن پنج دیگر باشد علم وی نافع بودهم وی را برهاند

و هم دیگران را فایده و نجات باشد وی از آن علما باشد که حق تعالی می فرماید .

م : مانند «ت»، با اضافه مختصری در آخر : قوله تعالی (کلمات بین قلاب از نسخه های

ت، م، به نسخه اساس افزوده شد) . ۱۵-۱۵- ت : قال م : و

رسول ص ع س می گوید .

أَعْلَمَاءُ وَرَحْمَةُ الْأَنْبِيَاءِ. ^۱ و هر چه گویی در ثنا و مدح ایشان زیادت از آن باشد؛ ^۲ و درجهٔ علما ^۳ به حق نه چنان است ^۴ که به چنین راست آید، ^۵ اما آنچه دانستیم یاد کردیم، نه از بهر آن ^۶ را که علما را نکوهش ^۷ کنیم، اما از بهر آن کردیم که هر ^۸ ناجوانمردی در ^۹ علما زفان در گشاده‌اند ^۹، و هر ^{۱۰} سخنی می‌گویند، می‌پندارند ^{۱۱} که این قوم نه از علم خبردارند، و نه از کار خدای خبر دارند، و خدای را و رسول را ^{۱۱} بردام بسته‌اند، و غرض و مقصود ایشان ^{۱۲} نه خدای است، و نه نجات خلق ^{۱۲}، و نه آن خویش ^{۱۳}، مقصود ایشان از دنیا به جز امارت، ^{۱۴} و ریاست، و خواجگی، و مهتری جستن نیست ^{۱۴}، و مسلمانان را از راه حق می‌تابند ^{۱۵}، و هر کس ^{۱۶}

- ۱-۱- ت: و هر چه در ثنا و مدح ایشان گویی زیادت از آن است
 م، ج، د: هر چه گویی در ثنا و مدح ایشان زیادت از آن باشند. ۲- ج، د:
 علماء ۳- ج، د: نه آن است ۴-۴- ج، د: که به شرح آید
 ۵- ج، د، ت: (ما) ندارد ۶- ج، د، ت: آن که م: آن را تا
 ۷- ج، د، ت: نکوهشی ۸- نسخه اساس: تا هر . . . (تاء زائد حذف شد)
 ۹-۹- ج، د: زبان بر علما گشاده‌اند. ت، م: در علما زبان گشاده‌اند.
 ۱۰- ج، د: (هر) ندارد ۱۱-۱۱- ج، د: که آن قومی که نه علم دارند
 و نه از علم خبر دارند و نه از کار خدای خبر دارند و خدای و رسول را. ت: که
 این قوم نه از علم خبر دارند و نه از کار خدای عزوجل خبر دارند، خدای عزوجل و
 رسول وی را علیه‌السلام. م: که این قومی که نه از علم خبر دارند و نه از کار خدای
 خبر دارند ۱۲-۱۲- ت: نه خدای است عزوجل و نه ج: نه
 خدای است و رسول خدای است د: نه خدای است و نه رسول خدای است . .
 ۱۳- ج، د، ت: خویشتن ۱۴-۱۴- ت، م: و امارت و ریاست و خواجگی و
 مهتری جستن نیست. ج: و امارت و ریاست و مهتری و خواجگی جستن نیست . . .
 د: . . . جستن است. (در نسخه اساس به جای «جستن»، «چنین» کتابت شده، تصحیح
 شد) ۱۵- ج، د، ت، م: می‌تابند. نسخه اساس: می‌مانند (تصحیح شد)
 ۱۶- ج، د، م: کسی.

[از] ^۱ خویشتن چیزی ساخته‌اند ، که راه و طریق این است که ما داریم ، و جز از ^۲ این راه نیست ، ^۳ و هر چه نه این است نه راه است ^۴ ، و هر که نه برین است نه مؤمن است ^۵ [و] ^۶ نه سنی است ، و شاید از ^۷ پس اونماز کردن ^۸ ، و در روی ^۹ او نگریستن ، و دست کشت ^{۱۰} او خوردن ^{۱۱} .

^{۱۱} اما از سر غیرت این سخنان ^{۱۲} یاد کردیم تا هر کس ^{۱۳} در راه مسلمانی و در راه خود ^{۱۴} به غلط نیفتد ^{۱۵} ، و در هر کس ^{۱۶} اعتقاد بد نکند ، و در آن ننگرد ^{۱۷} که ایشان می‌گویند ؛ زیرا که نه آن راه سنیان است ، و نه راه ^{۱۸} متقیان است ، و نه راه نیکوکاران است ، و نه راه شفقت مسلمانان ^{۱۹} است . اما [امروز] ^{۲۰} هر که درم بیش دارد قول او مقبول‌تر است . اما ^{۲۱} به نزدیک نادان چنین است ^{۲۲} ؛ اما هر که عاقل و خردمند است در نگردد داند که راه راست کدام است ، و علم چیست و عالم کیست ^{۲۳} [و جاهل کیست و جهل کجاست] ^{۲۴} . آن کس که می‌گوید که من عالمم و

-
- ۱- از نسخه بدلاها به نسخه اساس افزوده شد ۲- ج ، د : (از) ندارد
 ۳-۳- این مطلب از نسخه‌های ج ، د ، افتاده است . ۴- ج ، د : نیست
 ۵- از نسخه بدلاها به نسخه اساس افزوده شد ۶- ج ، د : که از ۷- ج ، د :
 : کنند ۸- ج ، د : (روی) ندارد ۹- ج : کشت (در این نسخه به‌ضم اول ضبط شده است) ت ، م : کشت . نسخه اساس : کیش (تصحیح شد) ۱۰- ج ، د :
 خوردن شاید ۱۱-۱۱- ج ، د : تا از سر غیرت آن سخنان ت ، م : ما از
 سر غیرت این سخنان نسخه اساس : ما از سر عبرت (به استناد نسخه‌های
 ج ، د ، ت ، م : و هم به فرینه مواردی بسیار در این کتاب ، به صورت «غیرت» تصحیح
 شد) ۱۲ و ۱۵- ج ، د : کسی ۱۳-۱۳- در راه خود و در راه مسلمانان
 ۱۴- م : نیوفتد ۱۶- ج ، ت ، د : ننگرند ۱۷- ج ، د : کار
 ۱۸- ت : مسلمان ۱۹- از نسخه‌های ج ، ت ، د ، م : به نسخه اساس افزوده
 شد ۲۰- ج ، د : (اما) ندارد ۲۱- ج ، د : باشد ۲۲-۲۲- از نسخه‌های
 ت ، م : به نسخه اساس افزوده شد . ج ، د ، م : جهل کجاست و جاهل کیست .

و علم او^۱، او را از يك درم حرام باز ندارد، و از آزار مسلمانان^۲ باز ندارد،
 و از خوردن و پوشیدن حرام باز ندارد، و از غیبت مسلمانان^۳ باز ندارد،
 آن نه علم است^۴؛ هر که^۵ انصاف دهد^۶ داند که چنین است که یاد کردیم^۷،
 و هر که^۸ انصاف ندهد،^۸ هم از آن بی انصافهاست^۸ که در عالم می باشد،
 وباللّٰه العون والتوفیق^۹.

۱- ج، ت، د : (او) ندارد ۲- نسخه اساس: مسلمان ۳- ت، ج، د؛
 مسلمانان و مؤمنان . ت : مسلمانان زبان ۴- ج، د : آن علم نباشد . م : آن
 نه عالم است . ت : بعد از : «علم است» عبارت : « بلکه حکایت علم است» را بر سایر
 نسخهها علاوه دارد ۵- ت : هر که را ۶-۶-ج، د : بدانند که راه راست
 بیان کردیم ۷- ت : و هر که را . ج، د : هر که ۸-۸-م : از آن
 بی انصافها یکی دیگر است . ج : هم از آن نا انصافهاست . د : هم از آن نا انصافهاست
 ۹- م : و بالله العون والصمة والتوفیق .

باب دهم

الباب العاشر^۱ : می‌پرسند که پیر کیست ، و پیری چیست ، و پیر را چه باید کرد^۲ تا شاید که بدو اقتدا کنی^۳

الجواب : و بالله التوفيق . قال الصدر الامام ، شيخ الاسلام قدس الله روحه العزيز بدان که : پیر را سیرت پیغمبران^۴ باید داشت،^۵ تا شاید که آواز پیری آرده^۶ ، و شاید که بدو اقتدا کنی^۷ ؛ کمال قال النبي عليه السلام^۸ :
الْشَيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ . پیری به نام و هیئت^۹ بسیار است،^{۱۰} اما در معنی می‌جوی ؛ بسیار باید جست تا بو که یابی و یا بو که نیابی^{۱۱} اول باری

-
- ۱-۵ : باب دهم (در حاشیه این نسخه نوشته : باب العاشر) ۲-۲ ت :
(پیر) ندارد ۳-۳-ج ، د : که باو شاید اقتدا کردن . م : تا شاید که بدو
اقتدا کنند ۴-ت : پیغمبران عليهم الصلوة والسلام ۵-۵-ج ، د :
تا وی را آوازه پیری شاید ت : تا شاید . که ازو پیری آید . ۶-۶-ج ، د :
و اقتدا به وی درست آید ۷-۷-ج ، د : کما قال النبي صلى الله عليه
و سلم . م : چنانك رسول ص ع س گفت . ت : قال النبي عليه السلام . ۸-ت :
هیأت (در نسخه «م» بر روی این کلمه نوشته شده : نشان ظ .) ۹-۹-م :
اما یا در معنی ت : اما اگر در معنی پیر می‌جویی بسیار باید جست تا بود که
یابی یا بود که نه . ج ، د : اما در معنی بسیار باید جست تا بو که یابی .

پیر چنان باید که راه‌دان باشد،^۱ [و راه رفته - تا راه نداند راه نتواند نمود - و پیر چنان بود که عالم باشد، و ناصح باشد، و نیک خواه باشد]^۱، و سخی باشد، و خوش خوی باشد، و حسود نباشد، و مبغض^۲ نباشد، و با اهل اسلام ساخته باشد،^۳ و سنی باشد، و حق گوی^۳ و حق پذیر باشد، و از بدعت دور باشد، و متقی^۴ باشد، و متوکل باشد،^۵ و مفوض و راضی باشد،^۵ و درویشی^۶ دوستر دارد از توانگری، و ذل^۷ دوستر دارد از عزت، و گرسنگی^۸ دوستر دارد از سیری؛ زاهد^۹ باشد،^{۱۰} و شاکر و صابر باشد^{۱۰}، بصیر^{۱۱} باشد به کار^{۱۲} مرید و به کار آن جهان، و به عیب دنیا بینا باشد، و به عیب تن خویش بینا باشد، و به عیب^{۱۳} مردمان کور باشد، و بر خلق مشفق باشد،^{۱۴} و ممیز باشد، و محارب باشد با شیطان، و هوی را خداوند باشد^{۱۴} و خداوند^{۱۵} را بنده^{۱۶}،^{۱۷} آنگاه شاید که بدو اقتدا کنی^{۱۷}، و هر که نه چنین باشد پیری را نشاید،^{۱۸} و اقتدا را نشاید^{۱۸}،^{۱۹} و هر پیری که هوای او^{۱۹}،

- ۱-۱ - از نسخه «ت» به نسخه اساس افزوده شد. ج، ۵ : که تا راه نداند . . . چنان باید . . . م : . . . چنان باید . ۲-ت : بغض
 ۳-۳-ت : و حق گوی. ج، ۵ : و سنی باشد و حق گوی باشد. م : و سنتی باشد و حق گوی باشد ۴-ت : (متقی) ندارد ۵-۵-ت، ج : و مفوض باشد و مجتهد باشد و راضی باشد. ۵ : و مفوض و مجتهد باشد و راضی باشد.
 ۶-ت : درویشی را . ۷-ت : و ذل را ۸-ت : و گرسنگی را
 ۹-۵-ت : و زاهد ۱۰-۱۰-ت، ج، ۵ : و شاکر باشد و صابر باشد. م : صابر و شاکر باشد ۱۱-ت، ج، ۵ : و بصیر ۱۲-ج : و به کار
 ۱۳-ج، ۵ : بر عیب ۱۴-۱۴-ت : ندارد. م : و ممیز باشد و کاذب باشد با شیطان...
 ۱۵-۵ : خداوند ۱۶-ج، ۵ : بنده باشد ۱۷-۷-ج، ۵ :
 آنگاه شاید به وی اقتدا کردن . . ۱۸-۱۸-ج، ۵ : و اقتدا را . . م : ندارد
 ۱۹-۱۹-ج، ۵ : هر پیری که . . م، ت : و هر پیری را که هوای او . . .

بنده او نیست نشاید بدو اقتدا کردن - زیرا که هر چه گوید به غرض^۱ و مقصود گوید، نه ناصح تو باشد - از وی پرهیز باید کرد ، کما قال الله تعالی فی محکم کتابه : **وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** .

هر که به خویشتن^۲ نشاید ، به دیگری هم نشاید : چون پیر [از]^۳ نصیحت خویش دست^۴ باز داشته باشد ، نصیحت تو کی نگاه دارد ؟ نگر ! تا از هر چشمه آب نخوری ، و در هر مرغزاری^۵ چرا نکنی که صیاد پس استاده است^۶ :^۷ در زیر هر گامی دامی دارد^۷ ، و^۸ در هر شهدی زهری قاتل پنهان کرده است^۹ ؛ زینهار^{۱۰} ! که گرد هر جای^{۱۱} نگردي که تهمت زده است^{۱۲} ،^{۱۳} که دین خویش^{۱۳} بر باد دهی ،^{۱۴} کما قال النبی علیه السلام^{۱۴} : **إِقْفُوا مَوَاضِعَ التَّهْمِ** - گفت :^{۱۵} [به] پرهیزید از جای گاههای تهمت زده .^{۱۵} پیر چنان باید که^{۱۶} [باز طبع باشد نه کرکس طبع ؛ هر پیری که کرکس طبع باشد گرد وی نباید گردید]^{۱۶} که راه دین بر تو^{۱۷} تباہ کند ، و ترا در

- ۱- ج ، د ، م : همه به غرض ۲- ج ، د : خویشتن را ۳- از
 نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد ۴- د : (دست) ندارد ۵- ج ، د : مرغزار (بدون یا) ۶- ت ، م : بس استاد است . ج ، د : پس ایستاده است . نسخه اساس : بس استاده است (تصحیح شد) ۷- ۷- ت ، م : از زیر هر گامی دامی دارد . د : و زیر هر کاخی دامی دارد . ج : و زیر هر کاخ دامی دارد . نسخه اساس : دست در زیر هر کاری دامی دارد (تصحیح شد به حذف کلمه «دست» و تغییر «کاری» به «گامی») ۸- ت : (و) ندارد ۹- ج ، د : (است) ندارد ۱۰- ت ، د : زینهار ۱۱- ج ، د : جای ۱۲- ج ، د ، م : بود ۱۳- ۱۳- ج ، د : و دین خویش را ۱۴- ۱۴- د : کما قال النبی ص ع س . م : چنانک رسول ص ع س می گوید . ۱۵- ۱۵- ج ، د : فرمود که پرهیزید از جایگاه تهمت زده . ت : گفت پرهیزید جای های تهمت زده . م : ندارد ۱۶- ۱۶- از نسخه های ت ، د ، م ، به نسخه اساس افزوده شد . در نسخه ج ، عبارت : «هر پیری که کرکس طبع» را ندارد . ۱۷- ج ، د : (تو) ندارد

دین و شریعت چنان سرگردان کند که ندانی که ^۱ کجایی - از بس ظلمت هر گونه ^۲ که بشنوی ^۳ - چنان شوی که گویی به جز ازین ^۴ راه نیست .

الحذر! الحذر! از پیران کرکس طبع؛ اما بدان که پیر کرکس طبع کیست و چه کند: کرکس را [که] هوای ^۵ مردار ^۶ برخیزد در ^۷ هوا شود؛ چندان ^۸ به هوا بر شود که هیچ مرغی وی را نبیند، تا کبودی ^۹ آسمان بر شود، و هشتاد ^{۱۰} در هشتاد ببند ^{۱۱}، و عمر او ^{۱۲} از همه مرغان درازتر باشد ^{۱۲}، و به تن از همه مهتر باشد، و بی رنج زید، و از خلق عزلت دارد، و مسکن وی کوه باشد، این همه بکند اما همت او به جز مردار نباشد، ^{۱۳} [و هر مریدی که بر پی این پیر رود، به جز مردار نیابد]، ^{۱۳} پیر ^{۱۴} مردار جوی مرید را ^{۱۵} مردار جوی کند، چنان که ^{۱۶} حکیمی گفته است ^{۱۶}:

فَمَا وَوَسُ الْمَجُوسِ لَهُ مَقِيلٌ فَمَنْ كَانَ الْغُرَابُ لَهُ دَلِيلٌ

- ۱ - ت: (که) ندارد ۲ - ج، د: هر نوع ۳ - ت: شتوی
 ۴ - ۴ - ج، د: چنین باشد که گویی غیر . . . م، ت: مانند نسخه اساس
 ۵ - ت: که هوای . ج، د، م: چون هوای . اساس: هوای (از نسخه «ت» به نسخه اساس، «که» افزوده شد) ۶ - ت: پرواز ۷ - ج، د: بر
 ۸ - ج، د: و چنان ۹ - ج، د، ت: به کبودی ۱۰ - ج، ت: هفتاد
 ۱۱ - ت: ببیند ۱۲ - ۱۲ - ت: از آن همه مرغان درازتر باشد . ج، د: از همه مرغان زیادتر باشد و درازتر باشد ۱۳ - ۱۳ - ج، د: و هر مرید که در پی این چنین پیر رود جز مردار نیابد (از نسخه های ت، م، به نسخه اساس افزوده شد) ۱۴ - ج: پیری ۱۵ - ج، د: مرید را نیز ۱۶ - ۱۶ - ت: حکیم گفته . ج، د: حکیم گفته است .

هر که با دونان نشینند همچو دونان دون شود

با خردمندان نشین^۱ تا مدحتت افزون شود^۱

شاگرد از اوستاد همان آموزد^۲ که بیند؛ گفته اند که: گربه^۳ بچه بانگ

از مادر آموزد. اما پیری^۴ باز طبع یاوی^۵ که به شریعت آبادان باشد^۶،

و همت وی همه^۷ زنده باشد که گیرد، (و) هیچ^۸ گرد مردار نگرود،

دست^۹ از دامن وی باز نداری، اگر^{۱۰} همت کار باشد^{۱۱}؛ زیرا که پیر

باز طبع ترجمان حق باشد: هر چه^{۱۱} به زبان وی برود^{۱۱} همه حق رود^{۱۲}،

۱-۱- ت: تا مدحت افزون تر شود ج، د: تا مدح تو افزون شود. م: تا

مدحتت افزون شود. نسخه اساس: تا درجه ات افزون شود (نسخه اساس از روی

نسخه م، تصحیح شد - پس ازین بیت که گذشت در نسخه «م» چنین آمده است:

دیگر گفته اند: شعر؛ و پس از آن بیت عربی که گذشت نوشته شده است).

۲-۲- م: شاگرد هم از استاد آن آموزد. (در نسخه بدلها: استاد. نسخه

اساس: اوستاد) ۳- ت: گربه ۴- م: اما با پیری (تصور می رود

(یا) صحیح تر باشد به معنی «اگر»). ج، د: اگر پیر ۵- ت: باید ج، د،

نسخه اساس: یاوی. م: یاوی (به استناد موارد دیگر در نسخه اساس و نسخه م،

به «یاوی» تغییر یافت) ۶- ج، د، ت، م: باشد. نسخه اساس: شود (به

استناد نسخه بدلها و هم به قرینه جمله بعد، به «باشد» تصحیح شد) ۷- م:

ندارد ۸- ج، د: و هیچ ۹- ج، د: باید که دست... ت: نگر که

دست... م: نگر دست ۱۰-۱۰- ج، د: اگر ترا همت کار باشد. م:

اگر^{۱۱} همت کاری می باشد. ت: اگر^{۱۱} همت کاری باشد ۱۱-۱۱- ج، د، م:

برزبان وی رود. ت: برزبان آورد ۱۲- در این جا پس از این کلمه در نسخه بدلها

چنین آمده است. ج: و همه راست... د: و همه راست باشد... ت: و همه

راست رود. م: همه راست رود.

او همه اقتدا را شاید^۱؛ اگر کسی به چنین پیری اقتدا کند، بهترین آن باشد که: همه مراد، و هوای خویش، و دانش، و عقل، و فهم، و خرد، و ادب خویش در باقی کند^۲، و^۳ فرا پیر گوید که: من هم اکنون از بت‌خانهٔ روم بیرون^۴ آمده‌ام،^۵ اسلام عرض کن^۶؛ مرید خویشتن^۷ را نو بردهٔ روم^۸ داند، و هر چه پیر گوید بر آن برود^۹، و هیچ از گفتار و کردار پیر^{۱۰} باطل نداند، و هر گونه^{۱۱} که پیر را^{۱۲} بیند بروی داوری نکند، تا به مثل اگر^{۱۳} وی^{۱۴} را به بت پرستیدن بیند، بروی^{۱۵} داوری نکند، و از^{۱۶} خیر و شر^{۱۷} آنچه^{۱۸} وی^{۱۹} را پیش آید^{۲۰} هیچ از پیر پوشیده ندارد^{۲۱}، تا شیطان راه وی^{۲۲} بنزند.

پیش^{۲۳} پیر هر سخن^{۲۴} نگوید، و سخن^{۲۵} هر کس^{۲۶} نگوید^{۲۷}، و سخن

- ۱-۱- ج، د، و اقتدا به وی کردن صواب باشد. م: و هم اقتدا را شاید.
 ۲-۲- ج: اگر قبول کند آنگاه مرید باید که همه مراد هوای خویش و فهم و عقل خویش را در باقی... د: مانند «ج» به علاوه «کند» در آخر. م: مانند «ت» و نسخه اساس: به حذف «بهترین» ۳-۳- ج، د: و پیر را گوید که من اکنون... ت: مانند نسخه اساس به حذف «روم» ۴-۴- ت: اسلام بر من عرضه کن. ج، د، م: اسلام عرضه کن. ۵-۵- ج، د، م: خویش ۶-۶- ت: درم.
 ۷-۷- ج، د: باشد ۸-۸- ت: آن پیر را ۹-۹- ج، د: هر نوع ۱۰-۱۰- ج، د: خود را ۱۱-۱۱- م: اگر به مثل. ج، د: به مثل اگر ۱۲-۱۲- ج، د: پیر ۱۳-۱۳- ج، د: (بروی) ندارد ۱۴-۱۴- ت، م، ج، د: و هر چه از...
 ۱۵-۱۵- ج: از شر ۱۶-۱۶- نسخه بدلها ندارد ۱۷-۱۷- ت: او
 ۱۸-۱۸- ج، د: از پیر پوشیده ندارد. م: از پیر هیچ پنهان ندارد. ۱۹-۱۹- ج، د: ندارد. ۲۰-۲۰- د: و پیش ۲۱-۲۱- نسخه بدلها: سخنی ۲۲-۲۲- د: سخنی ۲۳-۲۳- نسخه بدلها: کسی ۲۴-۲۴- م: نکند

دنیانگوید، و هر سخن^۱ که فرض^۲ نباشد نگوید، و در پیش وی^۳ بسیار ننشیند، و چون پیر سخن می راند^۴ هیچ نباید که غایب شود^۵ که نتوان دانست که از وی^۶ کی آید، و سؤال بسیار نباید کرد مگر چیزی که لابد باشد، و آواز بلند بر نباید داشت^۷، و دنیا از وی^۸ باز ندارد، و اگر پیر را شغلی^۹ باشد که به دست وی بر آید دریغ ندارد، و اگر از وی^{۱۰} زنتی بیند بدان زنت از وی^{۱۱} برانگردد، و اگر پیر کاری کند که مرید نداند که آن چیست در آن^{۱۲} دآوری^{۱۳} نباید کرد^{۱۴}؛ زیرا که اگر^{۱۵} هر کاری^{۱۶} که پیر کردی^{۱۷} مرید بدانستی، و یا هر سخنی^{۱۸} که بگفتی در یافتی، آنگه مرید خود پیر بودی!

بسیار کارها رود بر پیر^{۱۹} که اگر^{۲۰} مرید نداند او را بهتر باشد؛ زیرا که او را قوت آن نباشد و نداند^{۲۱} که چیست که او^{۲۲} می کند - به داوری^{۲۳} افتد، چنان که خضر و موسی صلوات الله علیهما. چون^{۲۴} پیر چنان باشد که یاد کرده شد^{۲۵}، هر چه کند از هر نوعی^{۲۶} که باشد، مرید را بدان^{۲۷} داوری

- ۱- ت: سختی
 ۲- ج، ت، د، م: فرض. نسخه اساس: فرصت (تصحیح شد)
 ۳- ج، د، پیر
 ۴- غایب نباشد. م: هیچ نباید که غایب باشد.
 ۵- ت: شود.
 ۶- ج، د، ت، م: آن وی
 ۷- ج، د، ت: شغل
 ۸- ج، د، پیر
 ۹- ج، د: از پیر خود
 ۱۰- ج، د، پیر
 ۱۱- ت: باز
 ۱۲- م: در آن نه آویزد و
 ۱۳- ۱۳-۱۳-ت: نکند
 ۱۴- ج، د، م: (از)
 ۱۵- م: هر کار (بدون یاء)
 ۱۶- ج، د، م: بکردی
 ۱۷- ۱۷-۱۷- د: و یا سخنی ج: مرید بدانستی و یا سخنی
 ۱۸- ج، د، ندارد
 ۱۹- م: بنده
 ۲۰- ج، د، پیر
 ۲۱- م: و بدآوری
 ۲۲- ج، د، و چون
 ۲۳- ۲۴-۲۴- م: پیر چنان که ابتدا کند.
 ۲۴- م، ج، د: نوع
 ۲۵- ت، م: بران.

نرسد و اگر داوری کند در خون خویش^۱ است^۲ که سعی کند^۳؛ و پیر هر چه کند بر بصیرت کند، و مرید را آن بصیرت^۴ نباشد که بیند^۵ که آن چیست که پیر می کند، و^۶ نه هر چیزی که پیر می کند^۷، مرید را بازان^۸ کار باشد؛^۹ بسیار چیزها باشد که پیر کند^{۱۰} تا مریدان ندانند مرید را زیان دارد^{۱۱}، و^{۱۲} مرید^{۱۳} را هیچ به از آن نباشد که کار خویش با پیر گذارد، تا [به] سلامت^{۱۴} باشد،^{۱۵} و مقصود خویش بیاورد^{۱۶}، و هر چه پیر مرید را پسندد^{۱۷}،^{۱۸} مرید خود را باید پسندید، و چرایی نباید کرد^{۱۹}، و سخن پیر^{۲۰} [را] از خیر و شر گوش فرا^{۲۱} باید داشت؛ بسیار چیزها بود^{۲۲} که به چشم مرید شر نماید^{۲۳} که^{۲۴} آن^{۲۵} خیر باشد،

- ۱- ج ۵، د : خویشتن ۲- نسخه بدلها ندارد ۳- م : می کند
 ۴- ج ۵، د : بصیرت آن ۵- م : بیند ۶- م : (و) ندارد ۷- ج ۵، م : کند (بدون می) ۸- ج ۵، د : با آن ۹-۹- ج ۵، د : ندارد. م :
 که پیر آن بکند. ۱۰-۱۰- ج ۵، د : یا مرید آن را نداند وی را زیان دارد.
 ت : آیا مرید آن را بداند مرید را زیان دارد. م : با مریدان بداند که مرید را زیان دارد ۱۱- م، د : (و) ندارد ۱۲- نسخه ها : مرید. نسخه اساس مریدان : (باستاناد نسخه بدلها و هم به قرینه افعالی که بعد به کار می رود به صورت مفرد نوشته شد) ۱۳- نسخه بدلها : به سلامت. نسخه اساس : سلامت.
 ۱۴-۱۴- ج ۵، د : و مقصود یابد م : و مقصود خویش بیاورد. نسخه اساس : و مقصود خویش بیابد (توضیح این نکته در حاشیه ص ۱۴۴ آمده است) ۱۵- م : پسندند
 ۱۶-۱۶- ج ۵، د : مریدان را با خود باید پسندید و چون چرا نباید کرد. ت : مرید خود را نباید پسندید و چرا نباید کرد. م : مرید خود را نباید پسندید و چرا نباید کرد
 ۱۷- ج ۵، د : پیر را ۱۸- ت، ج ۵، د : (فرا) ندارد ۱۹- م : باشد
 ۲۰- نسخه بدلها : نماید. نسخه اساس : آید نما (تصحیح شد) ۲۱- ج ۵، د : و
 ۲۲- ج ۵، د : ندارد

و^۱ بسیار باشد^۲ که در يك موضع^۳ خیر باشد^۴،^۵ و در دیگر شش^۵،^۶ مرید را آن تمیز نباشد که میان این و آن فرق کند^۶، مرید را هیچ به^۷ از آن نباشد که به قول^۸ پیر اعتماد کند،^۹ تا آنگاه به تجربه و روزگار معلوم شود^۹؛^{۱۰} اما حالی صبر باید تا [در] صحبت زیان کار نباشد^{۱۰}،^{۱۱} کما قال النبی علیه السلام^{۱۱}: الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ .

اما این همه فرمان برداری پیری^{۱۲} را باید^{۱۳} کرد که پیر^{۱۴} چنان^{۱۵} بود که گفتیم، و ترجمان حق بود^{۱۶}، و از همه علایق بریده باشد، [وراه دان]^{۱۷} و راهبر باشد^{۱۸} به حق، و ناصح و مشفق باشد. مثل پیر مشفق چون کبوتر^{۱۹} است،

- ۴-۱: (و) ندارد ۲- نسخه بدلها: بود ۳- ۵: موضعی. م: يك موضع. نسخه اساس: موضع (بدون «يك» از روی نسخه «م» تصحیح شد) ۴- ج، د: بود ۵-۵-۴: و در يك موضع شر باشد ۵: و در موضعی شر. ج: و در موضع شر ۶-۶-۲: ت: آن مرید را تمنی باشد که میان این و میان آن تمیز کند. ج، د: مرید را تمیز آن نباشد که در باید اما. م: مرید را آن تمیز نباشد و میان این و میان آن تمیز بنکند ۷- ج، د: بهتر ۸- نسخه بدلها: بر قول ۹-۹-۹: ج، د: تا آنگاه به تجربه وی را معلوم شود. ت: که به تجربه و بروزگار معلوم شود. م: تا آنکه به تجربه و بروزگار معلوم شود. ۱۰-۱۰-۱۰: ج، د: حالیا صبری تمام بیاید تا در صحبت . . . ت: اما حال صابری بیاید تا صحبت . . . م: اما حالی صبر می شاید تا صحبت . . . (به نسخه اساس از نسخه های ج، د: «در» افزوده شد) ۱۱-۱۱-۴: رسول ص عس می گوید. ج، د: کما قال النبی ص عس ۱۲- ج، د: پیری. ت، م، نسخه اساس: پیر (از روی نسخه های ج، د، به نسخه اساس «یاء» افزوده شد) ۱۳- ت: یاد ۱۴- ج، د: ندارد. ت، م: آن پیر ۱۵- ت: آن چنان ۱۶- م: باشد ۱۷- از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد. ۱۸- («و راهبر باشد» از متن نسخه اساس اقتاده اما در حاشیه نوشته شده، به متن منتقل شد). ۱۹- ت: چون کبوتر. ج، م، د: چون مثل کبوتر.

و مثل مرید چون کبوتر بچه باشد^۱؛ و کبوتر [که]^۲ بر بچه مشفق باشد گرد عالم در می گردد^۳، و از سر هر دامی حلق آویز، و از سر هر تله ای جان او بر، دانه ای می رباید، تا آنکه که حوصله خویش پر بر آرد^۴ - از آنچه طعمه آن بچه باشد^۵ - آنگاه به سر آن بچه آید^۶؛^۵ آن بچه نیازی بیارده^۷، و بال خویش بجنباند^۸؛ و کبوتر بدان ننگرد که چه رنج بردم تا این دانه به چنگ آوردم^۹،^۶ در وقت با آن نیاز آن بچه نگرده^۷، هر چه^۸

۱- نسخه بدلها: ندارد ۲- از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد

۳-۳- ج: از سر هر دامی حلق آویز و بر سر هر تله جان آویز دانه می رباید تا وقتی که حوصله خود را بزیر آرد. ۵: از سر هر دامی حلق آویزد و بر سر هر تله جان آویزد دانه می رباید که حوصله خود را بزیر آرد. ت: از هر سر دامی حلق آویز و از سر دامی تله جان آویز دانه ای می رباید تا آنکه که حوصله خویش بر پر آرد. ۴: از سر هر دامی حلق آویز و از سر هر تله جان آویز دانه می رباید تا آنکه حوصله خویش بر آرد. نسخه اساس: و آن پیر بر دامی حلق آویز و از سر حی بله جان او بر دانه می رباید تا آنکه که حوصله خویش پدید آرد!! - باستناد نسخه بدلها تصحیح شد. ۴-۴- ت، م: آنکه چون با سر آن بچه آید. ج، ۵: آنکه چون بسر وقت آن بچه آید ۵-۵- ۵: آن بچه را به نیاز می بیارد. ج: آن بچه را به نیازی می بیارد. م: آن بچه نیاز بیارد ۶-۶- ج، ۵: آن کبوتر بدان ننگرد که رنج بردم تا آن دانه را به . . . م: آن کبوتر بدان ننگرد که رنج بردم تا این دانه به . . . ت: آن کبوتر بدان ننگرد که چون رنج بردم . . . (در نسخه اساس: «نکرد» به صورت «ننکرد» تصحیح شد) ۷-۷- ت: در وقت بران نیاز بچه نکرد. م: بدان نیاز آن بچه نکرد. ج، ۵: و در وقت بدان نیاز بچه نکرد ۸- نسخه بدلها: و هر چه.

در حوصله خویش دارد به حوصله آن بچه رساند،^۱ و غذای جان خویش
 غذای جان وی کند.^۱ شفقت پیر کم از آن^۱ کبوتر نباشد^۲، و نیاز
 مرید کم از آن^۳ کبوتر بچه نباید که باشد، تا مقصود حاصل آید؛^۴ و
 بالله التوفیق^۵.

۱-۱ م : و غذای جان آن بچه کند . ج ، د : و غذای چین خویش غذای چین وی کند
 ۲-ت : ندارد . ۳-م : نیاید ۴-ت : ندارد . ج : (از آن) ندارد
 ۵-ت : و بالله المون والعصمة والتوفیق . م : ندارد .

باب یازدهم

۱ باب الحادی عشر^۱ : می پرسند که مرید کیست ، و ۲ مرید را چه باید کرد تا ۳ در ارادت درست آید؟ جواب باز دادیم که مرید را چه باید کرد (و) هر چه مقصود بود گفته آمد؛ در هر يك^۴ از آن اخبار و آیات بسیار است ، اما نگفتیم تا دراز نگرود - ۶ اگر به سر نمی شود ، و چیزی دیگر می باید گفت ، [گفته] آید ۶ ان شاء الله تعالی .

الجواب ، و بالله التوفيق : قال الصدر الامام ، شیخ الاسلام قدس الله روحه العزيز^۷ : اما^۸ بدان که مرید را باید^۹ نگریست^۹ تا بازدار با بازچه معامله^۹

-
- ۱-۱- ج ، د : باب یازدهم ۲- : این جا مطلب در نسخه «م» مشوش و مقدم و موخر نوشته شده است ۳- ج ، د : که تا ۴- ت : در یکی . ج ، د : در هر یکی ۵- ت : ندارد ۶-۶- ج ، د : اگر کسی به سر نمی رود و چیزی می باید گفت ، گفته آید . ت : اگر بس نمی شود چیزی می باید گفته شود ان شاء الله . (به نسخه اساس از نسخدهای ت ، ج ، د ، «گفته» افزوده شد) ۷- ج ، د : «العزيز» ندارد ۸- نسخه بدلها: بیاید ۹-۹- ت : تا بازوار با یارچه معاملت ج : که بازدار با بازچه معامله د : بیچه نوع

می‌کند، ^۱ و باز را ریاضت چون می‌برزد ^۱، و سرانجام او چون می‌گردد، از ایشان بیاید آموخت: ^۲ باز وحشی را بگیرند ^۲، ^۳ و پیش سلطان برند ^۳؛ سلطان بیند ^۴ و به بازدار دهد، که بیاموزد ^۵، بازدار او را ^۶ ببرد، و بند بر پای نهد، و چشم بردوزد ^۷، و از هوی و مراد خویشش بستاند ^۷، و آنچه طعمه وی است از دست خویش می‌دهد، و با خودش خو فرآ ^۸ کند، و دست خویش جای وی سازد، ^۹ و سخن خود سماع وی سازد، و نفس خود باد بیزن وی سازد ^۹، حمالی ^{۱۰} وی بکند ^{۱۱}، و ندیمی وی بکند، تا هر چه باز بیند از بازدار بیند ^{۱۲}، آنگه ^{۱۳} میلان طبعی پدیدار ^{۱۴} آید ^{۱۵} باز را سوی بازدار.

آنگاه ^{۱۵} اندک ^{۱۶} اندک ^{۱۷} چشم باز، باز می‌کند ^{۱۷}، تا باز با بازدار

۱-۱- ج، د: و باز چگونگی ریاضت می‌پذیرد. ت: و بار ریاضت خود می‌پذیرد.

۴: و باز ریاضت چون می‌پذیرد ۲-۲- ج، د: چون باز وحشی بگیرند.

ت، م: باز . . . نسخه اساس: تا وحشی را بگیرند و پیش . . . (تصحیح شد)

۳-۳- م: ندارد ۴-۴- ت، م: بیند ۵-۵- ت: بیاموز او را.

م: بیاموزد، ج: بیاموز این باز را ۶-۶- ج، د: ندارد ۷-۷- ت: و از

هوای خویشستن بستاند. م: و از هوی و مراد خویش بستاند. ۸-۸- ت: (فرا) ندارد

۹-۹- ج، د: و سخن خویش سماع وی سازد و نفس خویش باد ویزن وی سازد.

ت، م: و سخن خود سماع وی سازد و نفس خود باد بیزن وی سازد. (این مطلب در

نسخه اساس مشوش است و به علاوه در حاشیه این نسخه چنین آمده: و سخنان خود به

سماع وی سازد و نفس خود باد ویزن وی سازد - به استناد نسخه‌های ج، م، ت، د،

تصحیح شد) ۱۰-۴: حمالی. ت: حمالی! ۱۱-ج، د: ندارد

۱۲-ج، د: داند و بیند ۱۳-ج، د: آنگاه ۱۴-م: ندارد

۱۵-۱۵- ت: باز را بازدار آنگه ۱۶-ج، د: پس اندک . . .

۱۷-۱۷- ت: چشم باز کند

خو فرا کند^۱، و هر چه^۲ می کرده بوده است^۲ جمله^۳ فراموش^۴ کند؛ چشمش^۵ باز کند^۶ [به] یکبار تا بازدار را ببند هر اسش آرد^۶، خواهد که^۷ بپرد، نتواند پرید^۸ که بند باز دار^۹ بر پای وی است^۹، هر چه کوشد تا^{۱۰} پای خویش از بند بیرون^{۱۱} کند نتواند کرد، پس چه کند: مراد خویش در باقی کند، و بر رشته بازدار راست بایستد^{۱۲}؛ بازدار [وی را]^{۱۳} بر آن طناب چنان راست آهنگ بکند، که اگر خواهد يك قدم^{۱۴} از راستی بگردد نتواند گردید. راست آهنگ و راست همت گردد، و^{۱۵} هوای خویش را در باقی کند، و بداند^{۱۶} که اوبه حکم^{۱۶} خویش نیست، آنگه هوای بازدار بر هوای خویش اختیار کند، و شکار برای بازدار کند نه برای طعمه خویش.

چون بازدار این^{۱۷} سر^{۱۷} از وی بدانست که او^{۱۸} نه شکار بر نصیب^{۱۹} خویش می کند، و^{۲۰} مراد و هوای [خویش]^{۲۱} در باقی کرد، بازدار به وقت شکار بازارا برگشاید*^{۲۲}: اگر باز بدانچه آموخته بر آن برود، و شکار خویش بکند^{۲۲}؛

- ۱- ج، د، ه، خوی کند ۲-۲-ج، د، کرده است ۳-ج، د، جمله را
 ۴-ت: فراش ۵-ج، د، آنگاه چشمش م: آنگه ۶-۶-ج، د،
 بيك بار چون بازدار باز ببند هر اس آرد. م: ببیند ۷-۷-م: (که) ندارد
 ۸-ت: پریدن ۹-۹-ج، د، بر پای دارد ۱۰-ج، د، که تا ۱۱-۱۱-ج، د،
 جدا ۱۲-ت: استند ۱۳-از نسخه های ت، م، ج، د: به نسخه اساس
 افزوده شد ۱۴-ت، م: که يك قدم ۱۵-ج، د، (و) ندارد
 ۱۶-۱۶-ج، د، که به حکم ت: اوبه حکم ۱۷-ج، د، آن ۱۸-ج، د،
 (باز) به جای (او) ۱۹-ج، ت، د، م: نه بر نصیب ۲۰-ت: (و) ندارد
 ۲۱-از نسخه های ت، ج، م، د، به نسخه اساس افزوده شد *چنین است در نسخه
 بدلها و نسخه اساس: اما به نظر می رسد که «برگشاید» مناسب تر باشد ۲۲-۲۲-ت:
 اگر چه باز را بدانچه آموخته است م: اگر باز بر آنچه آموخته باشد
 ج، د: اگر بر آنچه آموخته باشد برود و کند.

اسطان نظاره او کند، و سپاه جمله^۱ نظاره گر او باشند^۲ اگر مراد و هوای خویش در باقی کند. هر که را به بند بلا بیازمایند و او در آن درست نیامد، مپندار که بازو هیچ نکویی کنند^۲،^۳ كما قال الله تعالى سبحانه^۳ :
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. اَلَمْ اَحْسِبِ النَّاسَ اَنْ يَّبْتَرُوْا اَنْ يَّقُوْا لَوْ اٰمَنَّاوَهُمْ لَیُفْتَنُوْنَ؛
 و جای دیگر می گوید^۴ هر موسی را علیه السلام^۵ : وَدَجَّيْنَاكَ مِنَ النِّعَمِ
 وَفَتَنَّاكَ فُتُوْنًا؛ و جای دیگر می گوید : لَمْ تَكْوَ دُوْدًا لِّغَيْهِ اِلَّا يَشِقُّ الْاَلْفُسُ^۶.
^۷ حکیمی نیز بیتی می گوید^۷. بیت :

ندانند بنده قدر عافیت را که تا بنده^۸ بلا را نازماید

همه را نخست در بوته^۹ بلا برند^۹، اگر از آن جا درست بر آید^{۱۰}
 - چنان که می باید - ^{۱۱} گوی به چوگان برد، و کار او بر آمد، و فیروزی یافت^{۱۱}،

۱-۱- ج ، د : سلطان و جمله سپاه ۲-۲- ج ، د : و اگر مراد و

هوای خود در باقی نکند به بند بلا بیازمایند و او درست نیاید که مپندار که باوی
 هیچ نکویی بکنند . ت : اگر هر که را به بند درست نیاید م :

اگر در باقی نکند هر که را به بند بلا بیازمایند (مطلب در نسخه اساس
 مفلوط است و برای اطلاع در این جا درج می شود : «اگر کند هر کرا بیند بلا
 بیازمایند و او در آن دست نیامد» تصحیح شد) ۳-۳- ج ، د : كما قال الله تعالى .

ت : كما قال الله سبحانه و تعالى . م : چنانکه در کتاب عزیز خویش می گوید : قوله تعالى
 ۴-۴- ج ، د : می فرماید ۵-۵- م : ندارد ۶-۶- در نسخه «م» این آیه شریفه

و بیت پس از آن نسبت به نسخه اساس و سایر نسخ مقدم و مؤخر کتابت شده و آن
 بیت نیز در آن نسخه چنین آمده است : بنده قدر عافیت نداند تا بند بلا نیازماید
 ۷-۷- ج : حکیم نیز می گوید (حرف «م» در حکیم با کسر ضبط شده) : د : حکیم نیز می گوید :

بیت . ت : حکیم بیتی می گوید ۸-۸- ت : بیند . ج ، د : بند . نسخه اساس : بنده
 (تصحیح شد) ۹-۹- نسخه بد لها برند . اساس : بزند (تصحیح شد) ۱۰-۱۰- م : بدر آید

ج ، د : بر آرد ۱۱-۱۱- م : گوی بهال گاه برد و کار او بر دهد و پیروزی یافت .
 ت : کوی و پیروزی ج ، د : کوی به هولگاہ برد

و همه را که بازو^۱ باشد کار بر آمد^۲ هم چنان که آن^۳ باز چون رنج ریاضت^۴ بکشیده^۵ ، و هوی و مراد خویش در باقی کرد ، به جای دست بازدار دست سلطان یافت^۶ ؛ باز همان باز است و شکار همان شکار است ، و همت همان همت است ، و لیکن مراد و هوای خویش از میان برداشت ، تا رضای سلطان یافت و جلاجل زرین بر سر ی^۷ .^۸ و اگر باز داری با باز این همه بکنند^۹ که باز وقت شکار هوای خویش در باقی نکنند ، از همه مقصودها باز ماند و آبروی بازدار نیز ببرد^{۱۰} .

اگر دعوی مریدی می کنی اینک راه در پیش تو نهادم ، برو^{۱۱} و آن خویش جمله^{۱۲} در باقی کن ، چنان که آن باز کرد تا هم او^{۱۳} خلعت یافت و هم بازدار ؛ و اگر نه برو^{۱۴} و آبروی بازدار نیز^{۱۵} مبر . اگر دردی داری کار^{۱۶} راست است ؛ این^{۱۷} حدیث را دردی باید : چون مرید دردمند باشد ، کارش راست باشد^{۱۸} ؛ بیمار که دردمند بود^{۱۹} هر دارو که فراوی دهی^{۲۰} بخورد بر امید آن که بو که^{۲۱} از آن درد نجات یابد ،

- ۱- ج ، ۵ : باوی ۲- ج ، ۵ : بر آید ۳- ت : از ۴- ج ، ۵ :
 در ریاضت ۵- ت : بر کشید ۶- م : یابد ۷- م : بر سر وی . ت :
 بر سرین ۸- ج ، ۵ : و اگر باز دار با باز این همه نکنند . ت : و اگر
 باز دار با باز این همه بکنند . م : اگر باز داری با بازی . . . نسخه اساس : و اگر
 باز داری بازدار این همه . . . (تصحیح شد) ۹- ج ، ۵ : ندارد
 ۱۰- ج ، ۵ : نیز برد . ت : نیز ببرد . م : برد ۱۱- ج ، ۵ : و مراد خویش
 را جمله . ت : و آن خویش . م : آن خویش یا ک ۱۲- ت : تا او هم . م : تا هم
 ۱۳- ت ، م : ندارد ۱۴- م : ندارد ۱۵- م ، ت : کارت ۱۶- ج ، ۵ : آن
 ۱۷- در نسخه «د» پس از این کلمه «ع» نوشته شده است ۱۸- نسخه بدالها :
 باشد ۱۹- ج ، ۵ : هر داروی که بوی دهی . ت : هر دارو که دهی .
 ۲۰- ج ، ۵ ، ت : بود که . م : بوک .

۱ اما چون کسی می‌داند که او را هیچ دردمندی نیست^۱، دارو می‌ستاند ،
 و درد^۲ ندارد ،^۳ و [دارو] به زیان می‌آرد^۴ ، و طیب را بدنامی می‌دهد^۵ ،
 و دین خویش^۵ بر باد می‌دهد که پندارد^۶ همه^۷ مریدان هم چنان‌اند که اوست ،
 از سر کوی خویش در اولیاء می‌نگرد ، زود به منزل^۸ زندیقی رسد .
 این کار نه آن است^۹ که به تقلید فرا^{۱۰} توان گرفت : هر که درین
 طریق به در تقلید در آید ، به در زندیقی بیرون رود^{۱۱} . [اصل این حدیث
 درد محبت^{۱۲} است ، آنکه پیر ؛ هر که بی‌درد و بی‌نیاز بر پیر رود] ،^{۱۳} نخست
^{۱۴} رقم بی‌دینی بر پیر کشد^{۱۳} ،^{۱۴} اما یا از سر دردی و از سر شناختی می‌رود^{۱۴} .

۱-۱ - ج ، د : اما آن کس که چون می‌داند که وی را هیچ درد نیست .
 ت : ... داند که او را هیچ دردی نیست ... م : ... هیچ درد نیست . ۲ - ج ، د :
 هیچ درد ۳-۳ - ج ، د : دارو را به زیان می‌آرد . ت : و به زیان می‌آرد . م :
 دارو به زیان می‌آرد (از نسخه‌های ج ، م ، د : «دارو» به نسخه اساس افزوده شد)
 ۴ - نسخه بدلها : بدنام می‌کنند ۵-۵ - ج ، د : خویش را ۶-۶ - ت ، م : که
 می‌پندارد . ج ، د : ندارد ۷-۷ - م : (که) به جای (همه) ۸ - نسخه بدلها :
 به منزل . نسخه اساس : به منزلی . ۹-۹ - ت : نه آن کارست ۱۰-۱۰ - ت ، ج ، د :
 (فرا) ندارد ۱۱ - نسخه بدلها : شود ۱۲-۱۲ - م : اصل این حدیث درد
 محبت است آنکه پیر ، هر که بی‌درد و بی‌نیاز بر پیر رود ... ت : اهل این طریق
 را درد محبت است اگر بی‌درد و بی‌نیاز تمام بنزدیک پیر شود ... ج ، د : و اصل
 این طریقه درد محبت است آنکه طلب پیر که هر که بی‌درد تمام و بی‌نیاز به نزدیک
 پیر شود ... (این مطلب از نسخه اساس اقتاده است ، از نسخه «م» به نسخه اساس
 افزوده شد) ۱۳-۱۳ - ج ، د : رقم بی‌دینی بر خود کشد . ت ، م : رقم بی‌دینی بر
 پیر کشد . نسخه اساس : رقم بردینی بر پیر کشد (از روی نسخه بدلها تصحیح شد)
 ۱۴-۱۴ - ج : اما یا اگر از سر دردی و شناختی ... م : اما اگر ... ت :
 اما باز از ... م : اما یا از ... نسخه اساس : اما مسا از سر ... (از روی نسخه
 «م» تصحیح شد به صورت «یا» به معنی «اگر») .

بختش بیدار گردید^۱، و سعادت دو جهانی یافت. اما هر که در محبت حق چنان است که او را با جان خویش يك ذره پیوند نیست، و به جان دادن [چنان] آرزومند است^۲ که تشنه بادیه به آب سرد، آنگاه^۳ او ازین حدیث بر چیزی است^۴، و او^۵ مریدی تواند کرد، و اگر نه چنین است، همه با داست، و غرور شیطان، (و) پنداشت، و سودا^۶؛ این حدیث را اصلی است^۷ با اصل خویش گردد، چنان که^۸ گفته اند: كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ، چون از آنجا آمده باشد، آنگاه^۹ راست باشد. این^{۱۰} مرید این جا^{۱۱} مرید است اما در آن^{۱۲} حضرت مراد است؛ مرید آن بود که کسی^{۱۳} را خواهد و^{۱۴} دوست [دارد]^{۱۵}، و به ارادت او گوید^{۱۶}،^{۱۷} و مراد دوست داشته مرید باشد^{۱۸}؛^{۱۸} اکنون می نگر تا دوستی اول از کیست و از کجاست^{۱۸}؛ یا تو^{۱۹} مریدی یا مراد؛ اما این جا مریدی کردن دوستان او را نشان آن بود که آن جا مرادی،^{۲۰} و ترا چیزی بود ازین حدیث^{۲۰}.

- ۱-۱- ج، د : نخستش بیدار کردند. ۴ : بخت بیدار کردن ۲-۴ : چنان آرزومند است. ج، د : خود چنان آرزومند بود. ت، آرزومند است چنان که
 ۳- ت، د، ج : آنگاه. ۴ : ندارد ۴- ج، د : باشد ۵- ج، د : (او) ندارد
 ۶- ج، د : سودای آن ۷- ج، د : باشد و ۸- ت، چنانچه
 ۹- نسخه بدورها : آنگاه ۱۰- ج، د : آن ۱۱- ج، د : آن جا
 ۱۲- ج، م، ت، د : در آن . نسخه اساس : در این (تصحیح شد)
 ۱۳- ت : کس ۱۴- ۴ : (و) ندارد ۱۵- از نسخه بدورها به نسخه اساس افزوده شد
 ۱۶- نسخه بدورها : بگوید ۱۷- ۱۷-۱۷- ج، د : و مراد وی دوست داشته مرید بود. م : و مراد دوست داشته مرید بود ۱۸- ۱۸-۱۸- ج، د : مانند نسخه «ت» و نسخه اساس بدون «اکنون». ۴ : نگر تا دوستی اول از کجاست و از کیست
 ۱۹- ۴ : و یا تو. ج، د، ت : تا تو ۲۰- ۲۰-۲۰- ج، د : خیری نبود
 ت، م : و ترا چیزی است

اما می‌دان^۱ که این^۲ حدیث بی‌سه چیز نبود^۳ : یا نیاز تمام باشد ، و یا درد^۴ مدام^۵ باشد ، و^۶ یا عشق^۷ سوزان باشد ؛ آنگاه^۸ عاشق سرای معشوق زود باز یابد^۹ ، هر چند^{۱۰} از آنجاش دور تر کنی^{۱۱} ،^{۱۲} هم آنجاش باز یابی^{۱۳} . و^{۱۴} دردمند خود طبیب را جوینده باشد ، و^{۱۵} نیازمند همواره بر در بی‌نیاز باشد ، و نیاز خود بروی^{۱۶} عرضه می‌کند ، و هر که را ازین سه خالی بینی^{۱۷} ، نگر ازوی هیچ^{۱۸} قبول نکنی ؛ اگر گوید^{۱۹} مرید این حدیثم^{۲۰} در دعوی نه راست است ، رنج بردن دروی^{۲۱} محال باشد ، اما آن را که کار افتاده است اثر آن بروی پیدا باشد^{۲۲} : افتاده را زود دست گیرند ؛ هر چه^{۲۳}

۱- ج ، د : بدان ۲- ج ، د : آن ۳- نسخه بدلها : نباشد

۴- نسخه بدلها : درد . نسخه اساس : دردی . ۵- ج ، ت ، د ، م : مدام . نسخه

اساس:مداد! (تصحیح شد) ۶- ج ، د ، م : (و) ندارد ۷- ج ، ت ، د ، م :

عشق. نسخه اساس: عاشق (تصحیح شد) ۸- نسخه بدلها : آنگه . ۹-۹-ت:

رود م : عاشق خود سرای معشوق خود زود باز یابد (هر چند در نسخه

اساس «یابد» کتابت شده اما به استناد مواردی که گذشت و در نسخه اساس و نسخه

«م» که پس از آن نسبت به سایر نسخه‌ها از لحاظ قدمت وصحت رجحان دارد به صورت

«یاود» به جای «یابد» و «یاوی» به جای «یابی» نوشته شده بود برای اینکه رسم خط

واحدی برای نسخه اساس اختیار شده باشد به همان صورت «یاود» که در نسخه «م» هم

آمده است نوشته شد) ۱۰- ج ، د : هر چند که ۱۱- ت : بر کنی

۱۲-۱۲- ج : هم آنجا یابی م : همانجاش باز یابی (ر ك : پاورقی شماره ۹)

۱۳- م : (و) ندارد ۱۴- ج ، د : (و) ندارد ۱۵- ج ، د : (بروی)

ندارد ۱۶-۱۶- ج ، د : نگر تا ازوی . م : نگر هیچ ازوی ۱۷-۱۷- ج ، د :

که مرید آن حدیثم . ت ، م : مرید این حدیثم . نسخه اساس : مرید این خدمتم

(تصحیح شد) ۱۸- ج ، د : (در وی) ندارد ۱۹- ج ، د : است

۲۰- م : و هر چه

ببفتاد برداشتند^۱، افتاده برجای نماند، اگر افتاده‌ای برداشته‌ای، [افتاده را] باز نهند^۲ اگر تو خواهی^۳ و اگر نه؛ اما طلب شرط است که عاشق بی طلب نباشد، و مرید بی جست^۴ و جوی نباشد^۵ و نیازمند بی تک‌وپوی نباشد^۶، و بالله العون والتوفیق^۶.

-
- ۱- ج، د: زود برداشتند ۲-۲- ج: افتاده بر جایی نماند اگر افتاده برداشته و برداشته را باز نهند. ۵: . . . و برداشته را نهند. ت: اگر افتاده برداشته و برداشته را باز نهند. ۴: افتاده برجای نماند اگر او افتاده برداشته یا برداشته را باز نهند. (از نسخه‌های ج، د، ت، م، «افتاده» به نسخه اساس افزوده شد.)
- ۳- : می‌خواهی ۴- م: (و) ندارد ۵- پس از این کلمه در نسخه‌م، چنین آمده است: و بی جست و جوی نباشد، و بالله العون والتوفیق. ت: و بالله العون و العصمة والتوفیق. ج، د: و بالله التوفیق ۶-۶- از ابتدای کتاب تاکنون همه‌جا در نسخه اساس پس از خانمه هر باب عبارت: «و بالله العون والتوفیق» نوشته شده بود، در این جا چون نسخه اساس فاقد آن بود به استناد سابقه و هم از روی نسخه‌های ت، ج، د، م: به آن افزوده شد.

باب دوازدهم

باب الثانی عشر : می پرسند که طلب چیست ، و طالب کیست ؟

الجواب ، وبالله التوفیق^۱ : قال الصدر الامام شیخ الاسلام قدس الله روحه العزیز : قوله تعالى : ^۲ « اُولَئِكَ الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ بِمَتَعَوْنِ رَبِّهِمْ اِلٰی سَبِیْلَةٍ اَسْهَمَ اَقْرَبُ »^۳ بدان که چون مرد را ^۴ درد این کار بگیرد^۵ و همت این خیزد ،^۶ و به خواست داری این حدیث بیرون آید^۷ ، از سر درد و محبت^۸ و آتش شوق به طلب مطلوب خویش بر خیزد^۸

۱- ۴ : (وبالله التوفیق) ندارد ۲-۲- در نسخه های ت ، د ، ج ، و نسخه اساس این عبارت : الجواب ، وبالله التوفیق ، مقدم آمده است و در نسخه «م» مؤخر ، و شیوه نگارش کتاب تا کنون و بعد از این نیز مانند نسخه «م» است بنابراین از روی نسخه «م» تصحیح شد . ۳- ج : مرد را چون ۴- ج ، د ، آن ۵- م : ندارد ۶- ج ، د ، آن . ت ، این کار ۷- ۷- ت : و به خواستگار این حدیث بر خیزد و بیرون آید . م : و بخواستاری . . . ج ، د : مانند نسخه اساس با اختلاف : «این» به «آن» . ۸- ۸- م : و آتش محبت و شوق و به طلب مطلوب معشوق خویش . (در این جا پس از «برخیزد» در نسخه های ج ، ت ، د : مطلبی زائد از چند سطر بعدتر آمده است بدین ترتیب : «چنان که ابراهیم صلوات الله علیه» و در نسخه اساس : «چنان که ابراهیم صلوات الله علیه که ستاره دید» این مطلب که در این جا بدون ضرورت نوشته شده بود از نسخه اساس حذف شد) .

از بس دوستی و آتش اشتیاق که در دل وی باشد؛ هر چند^۱ بیند همه
 او را^۲ بیند،^۳ و به جز او را^۳ هیچ نبیند، بیت^۴ :

دوری زن و جفت غم و تیمارم^۵

اندوه ترا به یاس تو می دارم

از بس که به دل وصف ترا بنگارم

در هر چه نظر کنم تو می بندارم^۵

ابراهیم صلوات الله علیه^۶ که ستاره دید^۶، گفت: هَذَا رَبِّي؛ هم از
 آن بود که هر چه می دید، همه^۷ جمال معشوق خویش^۸ می دید، برق
 ارادتی از بالای^۹ مخلوقات در آمد، و آتش خلت در جان ابراهیم^{۱۰} افتاد
 تا هر چه از سوی^{۱۱} بالا دید و زنگ آن^{۱۲} برق داشت گفت: هَذَا رَبِّي؛
^{۱۳} ستاره را همان گفت^{۱۳}، ماه را همان گفت^{۱۴}. هر چند که طلب^{۱۴} زیادت
 می گردید و آتش خلت بالا می گرفت^{۱۵}، ابراهیم^{۱۶} صلوات الله علیه بی قرار تر

- ۱-۱- ت: از بس که غلبه دوستی و آتش شوق . . . هر چه . . . ج، د: از بسیاری
 محبت و آتش اشتیاق . . . هر چه . . . م: مانند نسخه اساس با تفاوت: «هر چند»
 و «هر چه» ۲- ج، د، همورا ۳-۳- م: بجز او. ج، د: و بجز وی
 ۴- م: چنان که گفته اند: بیت. ۵، ت، نسخه اساس: بیت ۵-۵- (این
 دو بیت «جزمصرع دوم از بیت اول که در همه نسخه ها یکسان ضبط شده» در نسخه های
 مختلف متفاوت نوشته شده است، از روی نسخه های ج، د تصحیح شد)
 ۶-۶- ج، د: که ستاره را دید. م: ستاره را دید. ت: که ستاره دید.
 ۷- ج، د: هم. ۸- ت: «خویش» ندارد ۹- ج، ت، د: بالای. م: بالا. نسخه اساس:
 بالی (تصحیح شد) ۱۰- ت: ابراهیم علیه السلام ۱۱- ج، د: ندارد. م:
 سوی آن ۱۲- نسخه بد لها: و رنگ آن، نسخه اساس: نزدیک آن (تصحیح شد)
 ۱۳-۱۳- از نسخه های ج، د: افتاده است ۱۴-۱۴- ج، د: هر چه در طلب.
 ت: هر چند طلب ۱۵- در نسخه «ت» خوانده نمی شود ۱۶- م، ت: و
 ابراهیم.

می‌گردید تاکی^۱ آفتاب بر آمد؛^۲ چون آفتاب سر از کوه بر زد^۳، ابراهیم^۴ گفت: هُنْدَارَجِي، هَذَا اَجْبَرُ. چون طلب حجت کردند^۴، گفت: اِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا قُشِرْ كُون. هر چه مطلوب وی بود^۵ در راه وی^۶ شرك گردید؛ چون دیده وی بر نا اهل^۷ مطلوب^۸ وی^۹ افتاد - چون ستاره، و ماه، و آفتاب^۹ - همت^{۱۰} او را بر آن داشت که گفت: اَسَلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ اِنِّي وَجْهَتُ وَجْهِي لِذَنبِي فَطَرَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

اما تا مرد را طلب نباشد، او را پیر نیاید^{۱۱}، اما^{۱۲} چون طلب آمد^{۱۳}،^{۱۴} آنکه پیری باید ناصح و راه دان، تا مرد در هر چیزی نیاویزد، و در راه روزگار نشود، و زود به مقصد رسد^{۱۴}؛ زیرا که راه زنان دین بسیارند (و) دعوی راهبری می‌کنند، و بر سر راهها^{۱۵} نشسته‌اند، و خلق [را]^{۱۶} با خود دعوت می‌کنند^{۱۷}،^{۱۸} و با هوی و بدعت بانگ می‌کنند که راه راست این است که ما می‌رویم، و آن راهها که خلق را بدان دعوت می‌کنند^{۱۸}،

- ۱- ت، و نسخه اساس: کی، ج، د: ندارد. م: که. ۲-۲-۲. ت، م: چون آفتاب.... بر آورد. ج، د: ندارد. ۳- ت: ابراهیم ع ۴-۴-۴. م، د: چون طلب همت گردید ج: چون طلب همت گردی. ت: چون طلب او همت گردید ۵- ج، د: (بود) ندارد ۶- ج، د: جز او ۷- نسخه بدلها: نا اهلی ۸- ج، د: مطلب ۹-۹- ت: چون ستاره و ماه و آفتاب افتاد ۱۰- م: و همت ۱۱- ت: پیری نیاید. م: نیاید ۱۲- ج، د: (اما) ندارد ۱۳-۱۳-۱۳. م: چون در طلب پیدا آمد ت: چون طلب پیدا آمد ۱۴-۱۴- ج، د: آنکه پیر باید ناصح و راه دان تا مرید در هر چیزی نیاویزد و در راه خلق... که زود به مقصد نرسد. ت: آنکه او را پیری... تا مرد در هر چیزی نیاویزد! و در راه روزگار او ضایع نشود زود به مقصد رسد. م: آنکه پیری ناصح و راه دان در هر چیزی نیاویزد و در راه روزگار نشود زود به مقصد رسد ۱۵-۱۵- م: ندارد ۱۶- از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد ۱۷- ج، ت، م، د: می‌کنند. نسخه اساس: می‌کند (تصحیح شد) ۱۸-۱۸- م: نشسته‌اند و با هوی و بدعت و بانگ... که ما بر آن... ت: این مطلب از این نسخه افتاده است. ج، د: و با هوی و بدعت و بانگ... که ما بر آن... و آن راهها که ایشان خلق را دعوت...

راست همچون^۱ راه همیشه کشانی است که به کوه شوند^۱ : نخست راه فراخ و نیکو^۲ می‌نماید،^۳ چون فرا رفتن آبی^۳ هر زمان باریکتر شود^۴، [راست]^۵ چون به میان کوه رسد راه گم شود، و^۶ مرد متحیر گردد، هر چند کوشد^۷ تاراه ننگه^۸ دارد نتواند^۹ از باریکی [و تاریکی]^۹؛ مرد سرگشته شود^{۱۰} که راه نبیند^{۱۱}، و نه سرایی، و نه منزلی^{۱۲} داند، هر چند که می‌کوشد هیچ^{۱۳} راه فراخویش^{۱۳} نداند، هر زمان متحیرتر باشد^{۱۴}.

چون^{۱۵} مرد درین سرپی گم شود^{۱۵}،^{۱۶} هرگز از وی هیچ چیز نیاید^{۱۶}، و راهزن دین خدای^{۱۷} گردد، و هر که را بیند که بر راه^{۱۸} خدای عزوجل بخواهد^{۱۹} رفت، بیاید^{۲۰} و او را سر از راه برتابد، و گوید بیا که آنچه تو

- ۱-۱- ج، د: راه همیشه کشان است که به کوه می‌روند. ت: راه هیزم کشان است که بکوه شوند. م: راه همه کشان است که بکوه شوند. نسخه اساس: راه کسانی است که بکوه شوند (از روی نسخه‌های ج، د، م، ت تصحیح شد) ۲-۲: م: نیک ۳-۳: ت: چون رفته آبی. م: چون فرا رفتن این. ۵: چون در رفتن آبی. ج: چون در رفتن آید ۴-۴: م: می‌شود ۵-۵: از نسخه‌های ت، م، به نسخه اساس افزوده شد ۶-۶: نسخه بدالها: (و) ندارد ۷-۷: ج: که کوشد ۸-۸: م: نگاه ۹-۹: ج، د: اما از باریکی و تاریکی. ت، م: از باریکی و تاریکی ۱۰-۱۰: ج، د: کردد ۱۱-۱۱: ج، د: چنان که راه نبیند. ت، م: که نه راه بیند ۱۲-۱۲: ج، د: منزل را. ت، م: منزل. ۱۳-۱۳: م: راه فرا خوشتن. ت: راه خویش. ج، د: راه به‌کار خویش ۱۴-۱۴: نسخه بدالها: باشد. نسخه اساس: شد (تصحیح شد) ۱۵-۱۵: ج، د: ۱۶-۱۶: ج: ... هیچ‌خبر ... ۱۷-۱۷: ج: ... نیاید. ت: ... نیاید. م: هرگز نیز از وی هیچ چیز نیاید. ۱۸-۱۸: ج، د: حق. ت: خدای عزوجل ۱۹-۱۹: ج، م، ت، د: بخواهد. نسخه اساس: نخواهد (تصحیح شد) ۲۰-۲۰: ت: بیاید

می‌بنداری نه راه است^۱؛ راه این جاست^۲ که من^۳ بسیار گرد عالم گردیده‌ام^۴،
 و بسیار راه روندگان را بدیدم^۵ و چندین پیر را خدمت کردم، و چندین
 سفر^۶ کردم، و همه شام و شامات^۷ بگردیدم، و سفر^۸ روم، و حجاز، و عراق
 و خراسان، و ترکستان^۸ - این^۹ همه شهرها^{۱۰} بگردیدم، و پیران را بدیدم^{۱۱}،
 و این همه [راه‌ها]^{۱۲} بیازمودم^{۱۲}. هیچ^{۱۳} بهتر ازین نیست^{۱۴}، و از آن
 جا^{۱۵} فراتر راهی نیست؛ مرد^{۱۶} مبتدی^{۱۷} که چنان شنود و چنان بیند^{۱۸}، در تهمت
 افتد، شیطان^{۱۸} نیز یار گردد، و همه راهزنان گرد آیند، و با شیطان^{۱۹} یکی
 شوند، تا آن مبتدی بیچاره را سراز راه بتابند^{۲۰}، و در دست هوی نهند، و به
 شیطان تسلیم کنند^{۲۱}، تا^{۲۲} لاجرم راهزنان دین^{۲۳} بسیار شدند، و راه روندگان^{۲۴}

- ۱- ج، د: راه راست ۲-۲-۲ ج، د: راه پیش ما است ۳-ج. د:
 (من) ندارد ۴-ت، ج، م، د: برآمده‌ام ۵-۵-۵ ج، د: و بسیار ورد مردان
 بجای آوردم و روندگان را دیدم. ت: راه روندگان را دیدم. م: و چندین سفر کردم.
 نسخه اساس: راه اینجاست و بسیار راه روندگان را بدیدم (در نسخه اساس «راه
 اینجاست» بدون ضرورت از سطر پیش در اینجا نوشته شده بود، حذف شد)
 ۶-ج، د: سفرها. ۷-ت: شامات را ۸-۸-۸ م: ... و خراسان و مرو و
 بلخ و ترکستان ... ج، د: ترکستان و هندوستان ۹-ج، د: آن
 ۱۰-م: شهرها را ۱۱-ت: بگردیدم ۱۲-۱۲-۱۲ ج، د: و جمیع راه
 ت، م: و این همه راه‌ها بیازمودم («راه‌ها» به نسخه اساس افزوده شد)
 ۱۳-ج، د: هیچ‌راه. ت: و هیچ ۱۴-ج، د: نیست که روی ۱۵-م، ت:
 از این جا. ج، د: از این جا ترا ۱۶-م، د، ج: مرد. نسخه اساس: مردی
 ۱۷-۱۷-ج، د: که چنین شنود و چنان بیند. ت: که چنان شنید و چنان دید. م: که
 چنان شنود چنان بیند. نسخه اساس: که چنان شود (تصحیح شد) ۱۸-ج، د:
 سلطان هوی ۱۹-ت: (باشیطان) ندارد ۲۰-۲۰-۲۰ ج، د: تا آن ... بر
 تابند. م: نامبتدی ... را بتابند ۲۱-۲۱-۲۱ ج، د: و بدام هوی گرفتار کنند و
 بدست شیطان سپارند. م: و در دست هوای او دهند ... ۲۲-م: (تا) ندارد
 ۲۳-ج، د: (دین) ندارد ۲۴-ج، د: راه روان

اندك شدند^۱، و طالبان حق^۲ در كنجها شدند^۲،^۳ [و طالبان هوی آشكار شدند] ^۳، و بر سر این^۴ راه و این^۵ وادی شهرها ساختند، و رسمها نهادند، و دین را خراب کردند، و راه بدعت^۶ آبادان^۷ کردند، و برخلاف شریعت^۸ کار [ها بـ] ساختند^۸، و هوای خویش را تربیت می کنند،^۹ و خلق [را] باهوی دعوت می کنند^۹، و طبع خلق با^{۱۰} هوی مایل است.

^{۱۱} چون کسی راحت نفس و خواجگی و اسباب هوی می یابد، فتوی می کنند^{۱۱} که راه حق این است؛ چرا کسی^{۱۲} راه عبادت بر خویش نهاد^{۱۲}، و ریاضت نفس کشد^{۱۳}،^{۱۴} و فقر و فاقه، و سختی، و رنج و تعب، و شب خاستن^{۱۴}، و رنج تعلم، و غم و اندوه چرا^{۱۵} باید کشید، و راحت و آسایش، و ثنا^{۱۶} و ومدح^{۱۷} و شادی، چرا بدرود باید کرد^{۱۷}؟! ^{۱۸} چون فراوی می گویند^{۱۸} مقصود

- ۱- ج، د : (شدند) ندارد ۲-۲-ج، م، د، ت: در كنجها پنهان شدند
 ۳-۳-ج، د : و طالبان هوی بسیار.... (از نسخه های ت، م، به نسخه اساس افزوده شد)
 ۴-۵-ج، د : (این) ندارد. ۶-ج، د : بدعت را ۷-م : آبادان !
 ۸-۸-ج، د : کارها بر ساختند. ت : کارها ساختند. م : کارها بساختند. نسخه اساس :
 کار ساختند (از روی نسخه «م» تصحیح شد) ۹-۹-ج، د : و خلق را به هوی...
 م : این جمله را ندارد ۱۰-ج، د : به ۱۱-۱۱-ج، د : چون هر
 کسی را راحت نفس و خواجگی و اسباب هوی می یابد و فتوی می دهند. ت : چون کسی
 را راحت نفس و خواجگی و اسباب هوی می باید منتوی! می کنند. م : چون کسی راحت
 نفس و هوی و خواجگی و اسباب می یابد و فتوی می کنند. نسخه اساس : چون کسی...
 می باید و فتوی می کنند (از روی نسخه «م» تصحیح شد) ۱۲-۱۲-ج، د، ت، م :
 رنج عبادت بر خویشتن نهاد. ۱۳-ج، م، د، ت : کشد. نسخه اساس : کنند
 (تصحیح شد) ۱۴-۱۴-ج، د : فقر و فاقه و سختی و تعب و رنج شب خاستن...
 ت : و فقیری... م : فقر و وفاقت.... ۱۵-ت : و چرا ۱۶-ج، د : و
 مدح و ثنا ۱۷-۱۷-ج، د : و شادی چرا باید بدرود کرد. ت : و شادی را بدرود
 باید کرد. م : و شادی بدرود باید کرد. ۱۸-۱۸- از نسخه های ج، د : افتاده است

این جا حاصل می شود، اما حق سبحانه و تعالی جواب ایشان باز داده ^۱ است
^۲ کما قال الله تعالی: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ
يُحْمَلُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
اما امروز یاران ^۳ بسیار دارند و جمع ایشان ^۴ انبوه تر است، اما فردایی ^۵
خواهد بود ^۶ که هر کس آنچه کرده است ^۷ باز بیند، ^۸ و آنچه گفته بر باید
خواند ^۹، ^{۱۰} کما قال الله تعالی: ^{۱۱} أَقْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ
حَسِيبًا .

زینهار ^{۱۲} ای دوستان و عزیزان من! اگر می خواهید که ^{۱۳} فردا در قیامت
درنمانید، گرد این ^{۱۴} راه مگردید، و با چنین ^{۱۵} قوم صحبت مکنید ^{۱۶}، ^{۱۷} که
درین راه باشند ^{۱۸}، که ایشان باز ماندگانند ^{۱۹}، و ایشان را در راه [حقیقت] ^{۲۰}
هیچ نصیب ^{۲۱} نیست، و همه خلق ^{۲۲} را همچون ^{۲۳} خویشان می خواهند ^{۲۴}،
چنان که در مثل گویند: ^{۲۵} خرمن سوخته خرمن سوخته خواهد ^{۲۶}؛ نگر ^{۲۷} به

- ۱- ج: باز داده. ت، د، ه، نسخه اساس: باز داد. م: باز داده است (نسخه
اساس از روی نسخه «م» تصحیح شد) ۲-۲- ت: کما قال الله سبحانه و تعالی. م:
آنجا که گفت ۳-۳- ج، د: بسیارند و جمعیان ۴-۴- د: فردا. ج:
فردا ۵-۵- ج، د: که هر کس آنچه کرد. م: که هر کس کرد.
۶-۶- ج، د: و آنچه گفت. ت: و آنچه گفته است بیاید خواند. م: و آنچه گفته ...
۷-۷- م: چنان که حق سبحانه تعالی می گوید ۸-۸- ت، م: زینهار.
۹-۹- ت، ج: (که) ندارد ۱۰-۱۰- ج، د: آن. م: این چنین ۱۱-۱۱- ج، د:
چنان ۱۲-۱۲- ج، د: مدارید ۱۳-۱۳- از نسخه های ج، د: افتاده است.
۱۴-۱۴- م: و اما ندگانند ۱۵-۱۵- ج، م: حقیقت. ت: حق. (از نسخه های ج، د، م
به نسخه اساس افزوده شد) ۱۶-۱۶- ت: نصیبی ۱۷-۱۷- ج، د: ندارد
۱۸-۱۸- ج، د: چون ۱۹-۱۹- ت: می خواهید. م: می خوانند ۲۰-۲۰- م:
خرمن سوخته سوخته خواهد خرمن. ت: خرمن سوخته خرمن سوخته خواهد همه را
۲۱-۲۱- ت: نگرید

قول ایشان کار نکنی^۱ که^۲ آنگاه خاسر دو جهان باشی^۳،^۴ كما قال الله تعالى^۵:
 خَسِرَ الَّذِيْنَ وَالْآخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِيْنُ . این آیت در شأن کافران نیست
 زیرا که ایشان خاسر^۶ دنیا نیستند^۷، و در شأن مؤمنان نیست زیرا که ایشان
 خاسر آخرت نیستند^۸ - اگر چه گناهکارند - اما خاسر این جهان و آن جهان ،
^۹ مدعیان به دروغ اند^{۱۰} که این جهان به دعوی خویش به زیان می آورند^{۱۱} و آن^{۱۲}
 جهان^{۱۳} بدان^{۱۴} که معنی ندانستند^{۱۵} .

^{۱۶} ای مدعیان ناکس! اگر دعوی خرد می کنید^{۱۷} و عقل دارید^{۱۸}،
 چنان بردست گیرید^{۱۹} که هر دو عالم^{۲۰} به چنگ آید، نه چنان که^{۲۱} از هر

- ۱- ت : مکنید ۲- ت : (که) ندارد ۳- ج ، د : کردید
 ۴-۴- ت : چنانکه حق سبحانه و تعالی می گوید . ۵- ج ، م ، ت ، د : خاسر .
 نسخه اساس : خاسران (به استناد نسخه بدلها وهم به قرینه دومورد در سطرهای بعد به
 صورت مفرد «خاسر» نوشته شد) ۶ و ۷- م : نه اند ۸-۸- ج ، د : مدعیان
 کاذب و منافقان مشرک اند . م : مدعیان به دروغ ۹-۹- ج ، د : آن جهان
 بدعوی کذب بر خویشان بزبان آوردند . ت : که این جهان را به دعوی بر خویشان
 بزبان آوردند . م : که این جهان بدعوی... آوردند ۱۰- ج ، د : این ۱۱- ت :
 جهان را ۱۲- در این جا در نسخه «م» این مطلب علاوه بر سایر نسخ نوشته شده
 است: که «دعوی درست نبودند و هستی ندانستند بزبان آوردند» ۱۳- ج ، د : بدانستند .
 نسخه اساس: نداشتند (از روی نسخه های ج ، د : تصحیح شد) ۱۴-۱۴- ج ، ت ، د ، م :
 ای مدعیان ناکس اگر دعوی خرد می کنید . نسخه اساس : این مدعیان ناکس اگر دعوی
 خرد می کنند (از روی نسخه بدلها وهم به استناد فعلهایی که بعد به کار می رود تصحیح
 شد) ۱۵-۱۵- ت : کاری بدست چنان گیرید . م : کاری چنان بدست گیرید .
 ۱۶- ج : کار چنین بر دست گیرید . ۱۷- ت : عالم را ۱۸- ج ، د :
 آنکه

دو عالم بر باد شوید^۱ و خشم و عذاب خدای بر سری^۲ . پس از عقل و خردمی نباشد تا کاری فرا دست گیری که هر دو جهان بر باد دهی ، و بهشت بگذاری و دوزخ اختیار کنی ، و خویشتن^۳ در قیامت فضیحت کنی . ای بیچاره ناکس ! رنگ اخلاص در این کار کن ، و خدای را^۴ باش ، و هوی را پدروده کن ، تا از آن قوم نباشی که^۵ خدای عزوجل^۶ می گوید^۷ : أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَّمِي ، تا آن جا که : أَفَلَا تَذَكَّرُونَ . هر که^۸ این راه سپرد ، و هر که بدو^۹ اقتدا کند ، از آن قوم باشد که حق سبحانه و تعالی در حق^{۱۰} ایشان فرموده است ، کما قال الله تعالی^{۱۱} : الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ^{۱۲} . و جای دیگر می گوید^{۱۳} : يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا^{۱۴} ؛ و دیگر می گوید^{۱۵} : يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَعْضٌ

- ۱- ج ، ت ، ۵ ، م : باشید ۲-۲-ج : و خشم حق بر سری ۵۰ : و خشم حق و عذاب بر سری . ت : و خشم و عذاب خدای عزوجل بر سری . م : و خشم و عذاب بر سری . نسخه اساس : برس (از روی نسخه بدلهای تصحیح شد) ۳-۳-ج ، ۵ : نه عقل باشد که هر دو جهان بر باد دهی و بهشت را بگذاری و دوزخ را اختیار کنی و خود را ... ت : بس عقلی و خردی می باید تا کاری فرا دست گیری که هر دو جهان بر باد بدهی و بهشت بگذاری و دوزخ اختیار کنی ! ... م : پس از عقل و خرد نباشد که کاری فرا دست گیری که هر دو جهان بر باد دهی و بهشت بگذاری و دوزخ اختیار کنی و خویشتن را ... نسخه اساس : پس عقل نباید ... و خودی می . (با افزودن « از » در ابتدا و تصحیح « خودی » به « خرد » و « نباید » به « نباشد » از روی نسخه بدلهای تصحیح شد) ۴-ت : خدای عزوجل را ۵-م ، ت : پدرود . ج ، ۵ : پدرود . نسخه اساس : پدرود (از روی نسخه های م ، ت و به استناد طرز کتابت این کلمه در نسخه اساس در صفحات گذشته و نیز در صفحات آینده ، به صورت « پدرود » تصحیح شد) ۶-۶-م ، ۵ ، ج : حق سبحانه و تعالی ۷-ج ، ۵ : می فرماید ۸-م : کسی که ۹-ج ، ۵ : به وی ۱۰-۱۰-ج ، ۵ : ... می فرماید ... م : ... ایشان را یاد کرده است آنجا که گفت ... ۱۱-۱۱-ج ، ۵ : و ... می فرماید . م : دیگر می گوید که ۱۲-۱۲-ج ، ۵ : و دیگر فرمود که . م : جای دیگر می گوید قوله تعالی .

الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ ، این همه درشأن یاران و قرینان [بد] آمده است .
 الحذر ، الحذر !^۲ ای دوستان و عزیزان من ! قرین بد پدرود کنید^۲ ،
 و فرمان خدای عزوجل^۳ ، و فرمان رسول^۳ او نگه دارید ، تا در دو جهان عزیز
 باشید ، که عزّ دو جهان^۴ در طاعت خدای است عزوجل . اگر^۵ هزار بار بر-
 خیزی^۶ ، و از مشرق به مغرب شوی ، و از مغرب تا به مشرق آیی^۶ ، و حکایت
 جمله^۷ مشایخ برگویی^۸ ، تا هوای^۹ توقبله^۹ توست^{۱۰} یقین می‌دان که^{۱۰} بربادی ،
 و همه رنج تو ضایع است ، و همه تخم تویی بر است^{۱۱} ، و همه کار تو با ریاست ،
 چنان که^{۱۲} حکیمی می‌گوید^{۱۲} ، بیت^{۱۳} :

می بنمایند عالم از قاف به قاف محجوب ز عین باز کرده سر لاف^{۱۴}

به لاف هیچ^{۱۵} فرا ندهند ، و از پنداشت هیچ^{۱۶} نیاید ، فردا همه را^{۱۷}
 بازخواست خواهد بود ،^{۱۸} کما قال الله تعالی^{۱۸} : لِيَسْأَلَ الصّٰدِقِيْنَ عَنْ صِدْقِهِمْ

- ۱- از نسخه بدلها : به نسخه اساس افزوده شد . ۲-۲-ج ، ۵ : ای یاران
 و دوستان و عزیزان من قرینان بد پدرود کنید . ت : بد را پدرود کنید .
 ۴ : قرین بد پدرود کنید (نسخه اساس : بدور کنید - با توجه به توضیح شماره
 ۵ در صفحه ۱۵۴ به صورت «پدرود» تصحیح شد) ۳-۳-ج ، ۵ : و رسول ص ع
 س . ت : و فرمان رسول او ع . م : و رسول ۴-ج ، ۵ : دو جهانی ۵- نسخه
 بدلها : (و) ندارد . نسخه اساس : و اگر (واو زائد حذف شد) ۶-۶-ج ، ۵ : و
 از مشرق به مغرب روی و باز از مغرب به مشرق آیی . ت : و از مشرق یا به مغرب شوی و
 از مغرب با مشرق آیی . م : و از مغرب به مشرق آیی ۷-ج ، ۵ : ندارد .
 ۸- م : برگوی ۹- ت : هواء ۱۰-۱۰-ج ، ۵ : ندارد ۱۱- ت :
 بی تو است ۱۲-۱۲-ج ، ۵ ، ت : حکیم بیتی می‌گوید . م : می‌گوید
 ۱۳- ت : (بیت) ندارد ۱۴- این بیت در نسخه‌های م ، ت و اساس : از لحاظ وزن مختل
 و از نظر معنی مختل و نادرست کتابت شده است . (از روی نسخه‌های ج ، ۵ : تصحیح
 شد) . ۱۵ و ۱۶- م : هیچی . ج ، ۵ : هیچ نیایی ۱۷- ت : (همه را)
 ندارد ۱۸-۱۸- م : چنان که در کتاب عزیز خویش می‌گوید ، قوله تعالی

از راست می‌پرسند،^۱ دروغ را می‌نگرد که چه خواهد بود! راست^۲ باش و راستی، چنان که می‌گوید^۴: وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ.

این همه (از) آن یاد کردیم در این باب، که هیچ کس نبوده^۵ که نه از سر طلبی^۶ برخاسته باشد،^۷ و او از سرِ دردی و محبتی فراطلب آید^۸، [و] هر که را ببند^۹ که از حق او را سخنی گوید، جان، ودل، وتن، و روزگار، همه فراوی دهد^{۱۰} - آنکه بیشتری به چنین کسانی افتند که راهزنان دین‌اند^{۱۱} و ایشانرا از راهِ حق هیچ‌خبر^{۱۲} نیست، و از آن هزار^{۱۱} مدعی که توبینی^{۱۳} ده بیش^{۱۴} بر سر پی نباشد^{۱۳}، دیگران^{۱۴} هم آند که در راه خدای عزوجل دزدی می‌کنند، و راه می‌زنند، و گوش بدان^{۱۵} دارند تا طالبی از جای بجنبند،

- ۱-۱- ج، ۵: دروغ را بنگر که چه خواهد بود. م: دروغ را می‌نگرد چه خواهد بود. ت.... که چه.... نسخهٔ اساس دروغ را منگر که خواهد بود (از روی نسخه بدوها تصحیح شد) ۲- ت: و راست. ۳- م: (و) ندارد. ۴- م: قوله تعالی ۵- نسخه بدوها: نبود ۶- ۶- ت: که او از سر طلبی.... م، ج، ۵: که نه از سر طلبی... نسخه اساس: که نه از سر طلب (تصحیح شد) ۷- ۷- ج، ۵: و از سر دردی و محبتی در طلب آمده. ت: و او از سر دردی و محبتی فراطلب آید. م: و از سر دردی و طلبی و محبتی فرا طلب آید. نسخه اساس: و او از سر دردی و محبت (تصحیح شد به حذف «او» از اول و تغییر «محبت» به «محبتی») ۸- ۸- ج، ۵: که از حق وی را سخنی گوید به جان ودل وتن و روزگار قبول کند. ت، م: که از حق او را سخنی گوید او.... و روزگار فراوی دهد. نسخه اساس: که آن حق او را سخن نگوید (تصحیح شد) ۹- ۹- ت: بیشتر به چنین کسان او افتند که راهزنان دین‌اند. م: بیشتری به چنین کسان افتند.... ج، ۵: بیشتری به چنان.... نسخه اساس: آنکه بیشتری.... کسان... دین‌آبند (از روی نسخه بدوها تصحیح شد) ۱۰- ج، ۵: خبری. ت، م: خبر (بدون «هیچ») نسخه اساس: چیز (تصحیح شد) ۱۱- ت: (هزار) ندارد ۱۲- نسخه بدوها: می‌بینی ۱۳- ۱۳- ج، ۵: بر سری باشند. ت: بر سر می نباشند ۱۴- ج، ت، م: و دیگران ۱۵- ج، م، ۵: بران

هرحیلت^۱ که^۲ توانند به جای آرند، تا بو^۳ که خویشتن بدو توانند افکنند، و یا^۴ او را به خویشتن توانند کشید به نوعی از انواع، و^۵ آن طالب [پر درد]^۶ را چنان سرگردان کنند که او^۷ نداند که چه می^۸ باید کرد، و هر کجا^۹ که دانند [که] او را [از آن جا] راهی خواهند نمود گویند که: زینهار^{۱۰}! که^{۱۱} گردِ فلان کس^{۱۲} نگردی که او^{۱۳} راه تو بزند؛^{۱۴} دیگر که گرد دانشمندان نگردی که ایشان راه^{۱۵} تو بزنند و از تو هیچ^{۱۶} نیاید، گرد^{۱۷} درویشان بر آید تا راه تو^{۱۸} گشاده کنند، و بدین درویشان خود را خواهند و مانند خود را!! تا آن طالب بیچاره را چنان کنند که^{۱۹} هرگز نیز باسری نتواند آمد^{۲۰}، و کس نداند که در طالب چند نیاز و سوز باشد^{۲۱}.

۱- ج، د: حیلہ. م، ت: حیلت. نسخه اساس: ذلت (تصحیح شد)

۲- ت: (که) ندارد ۳- ت: بود ۴- م: با (بدون نقطه). ج، د: تا

۵- م: (و) ندارد ۶- از نسخه بدلیها به نسخه اساس افزوده شد.

۷- ج، د: (او) ندارد ۸- ت: (می) ندارد ۹- م: هر جا ۱۰- ۱۰- ۵:

که وی را دانند که خواهد رفت گویند که زینهار. ج: وی را دانند که خواهد رفت

گویند که زینهار. م: که او را از آن جاراهی خواهد نمود گویند زینهار. ت:

که زینهار. ۱۱- م، د، ت: (که) ندارد ۱۲- م: کسی ۱۳- ج، د:

(او) ندارد ۱۴- ۱۴- ج، د: و گرد عالمان نگردی که راه نیایی. ت: و نگرد

که م: و نگرد که ۱۵- م: هیچی (مانند شماره ۱۵، ۱۶ پاورقی ص ۱۵۵)

۱۶- م: که گرد ۱۷- ۱۷- ج، د: درویشان گرد و گرد ایشان برای که راه بر تو ...

۱۸- ۱۸- ج: هرگز نیز باسری نتواند آمد. د: ... سری ... ت: هرگز پر با ...

سیرتی نتواند آمد. م: که هرگز نیز باسری نتواند آمد. نسخه اساس: هرگز بتو

باسری نتواند آمد (از روی نسخه بدلیها تصحیح شد) ۱۹- ۱۹- ت: اگر نداند که

در طالب چند نیاز و سوز باشد ... م: و کس نداند که در طالبی چند نیاز سوز و درد باشد

۱ و چون طالب از سرِ دردی و نیاز [ی] ۱ برخیزد، و آتش محبت در جان وی شعله می‌زند، ۲ و جهان بدو زنده گردد، ۳ چون غول و مدعیان که با غول ۴ موافقت کرده‌اند آن طالب را می‌برند، ما را غیرت می‌رنجه دارد ۵ که می‌بینیم ۶ که چه می‌رود؛ ۷ یا [نه] ما را بازین حدیث چه کار است و با عیب کسی گفتن ۸؟ ۹ اما بی‌تی می‌گوید و آن این است، بیت ۸:

ای کاش من این دو دیده بردوختمی تا کم‌زدمی دیده و کم سوختمی
 ۹ اما چون می‌بینیم می‌شوریم، و چون می‌شوریم می‌نالیم، و چون فرا ناله آمدیم ۹ دیوانگان فرا ۱۰ بانگ آمدند و ما ۱۱ چه کنیم؟ ۱۲ بی‌شفقتی نه راه است ۱۳

- ۱-۱- ت، ج، د: و چون طالب از سرِ دردی و نیازی. م: چون طالبی از سرِ نیاز و دردی
- ۲-۲- ت: و جهانی م: جهان ج، د: و جهانی بدو زنده می‌گردد
- ۳-۳- ج، د: چون غولی و مدعیانی که با غول که .. ت: چون غولی و مدعیان غول که م: و چون غول و مدعیان که با غول نسخه اساس: چون غولی و هر که با غول (از روی نسخه بدلها تصحیح شد)
- ۴- ت، ج، د: (می) ندارد.
- ۵- ج، د: می‌دارد
- ۶- ج، د: که می‌بینیم. ت، م: که می‌بینم
- ۷-۷- ج، د: اگر نه ما را تدین حدیث ...
- و یا عیب گفتن کسی ... ت، م: یا نه ما را بازین حدیث و یا عیب کسی گفتن ...
- نسخه اساس: یا ما را و یا عیبی (تصحیح شد)
- ۸-۸- ج، د: اما بی‌تی می‌گویند. ت: اما بی‌تی گویند و آن بیت این است. م: بیت (مصرع دوم این بیت در نسخه «ت»: تا کمتر دیدمی کمتر سوختمی. م: تا کمتر دیدمی و کمتر سوختمی. بقیه مصرعها در نسخه‌های: ت، م، ج، د، و نسخه اساس باهم بدون تفاوت نوشته شده است)
- ۹-۹- ج، د: اما چون می‌بینیم می‌شوریم و چون می‌شوریم می‌نالیم و چون در ناله آمدیم ت: اما چون می‌بینیم می‌شوریم و چون می‌شوریم می‌نالیم چون فرا ناله آمدیم م: اما چون می‌بینیم و می‌شوریم و چون می‌شوریم می‌نالیم و چون فرا ناله آمدیم ... (در نسخه اساس: «می‌بینم» و «می‌شورم» به صورت مفرد نوشته شده که باستناد نسخه بدلها و هم به قرینه فعلهایی که بعد به کار می‌رود، به صورت جمع نوشته شد، هم چنین «نال» به صورت «ناله» تصحیح شد)
- ۱۰- ج، د: (فرا) ندارد
- ۱۱- نسخه بدلها: (ما) ندارد
- ۱۲-۱۲- ج، د: بی‌شفقتی بی‌طریقی است

تن و جان مافدای يك ذره خاک پای آن طالبی^۱ که از سر درد^۲ و نیاز به طلب
مطلوب خویش برخاست.^۳ مردمان در مثل گویند^۴: آری علوی داند قدر
علوی^۴؛ هر که را طلب بوده است^۵ داند که^۶ مقام طلب کدام است^۶، مرد در
آن مقام فرو^۸ شود^۸ و آنجا برآید^۸. هر که را طلب حقیقت باشد، و^۹ آن
طلب^{۱۰} بر همت فرادیدار کند^{۱۰}، ساعتی گردد علی بر آید، و ساعتی گردثری
بر آید، بر^{۱۱} هیچ شاخ^{۱۲} نتواند نشست، و در هیچ چیز^{۱۳} نتواند نگرست،
آنگه^{۱۴} او را آنجا^{۱۵} پیری^{۱۶} ناصح باید^{۱۷} که راه دان و راهبر باشد^{۱۷}، و
باز طبع، و پلنگ همت، و شیردل، و راست دیده^{۱۸}، تا طالب را مقصود حاصل
شود^{۱۹}، و اگر چنین پیری نیاید^{۲۰}، دست^{۲۱} در دامن شریعت باید داشت،
تا شریعت پیروی گردد^{۲۱}،^{۲۲} و بار حقیقت فرادیدار کند^{۲۲}، که دیر رفتن

- ۱- ت : طالب ۲- م ، ت ، آن درد ۳-۳-ت ، ج ، ۵ : مردمان در
مثل چنین گویند. م : مردمان چنین گویند ، مثل . در نسخه «د» پس از «گویند»
حرف «ع» علامت مصراع نوشته شده است ۴-۴-۴-م : آری علوی داند قدر علوی.
ت : آری علوی داند قدر علوی . ج ، ۵ : علوی قدر علوی داند. نسخه اساس : ...
و قدر علوی (واو زائد حذف شد) ۵-ج ، ۵ : (است) ندارد ۶-۶-ج ، ۵ :
مقام طلب کدام مقام است. م : که مقام طالب کدام است . و کدام مقام است .
۷-م : فرود ۸-۸-ت : و آنجا بدید. م : از آنجا برآید ۹-ج ، ۵ : (و) ندارد
۱۰-۱۰-ج ، ۵ : بر همه بدیدار کند . ت : بر همت دیدار کند ۱۱-م : و بر
۱۲-ج ، ۵ : شاخی ۱۳-م : ندارد ۱۴-ج ، ۵ : آنگاه ۱۵-ج ، ۵ :
ندارد . م : از آنجا ۱۶-ت ، ج ، ۵ : پیر (بدون باء) ۱۷-۱۷-ج ، ۵ :
که راهبر و راه دان باشد . ۱۸-ج ، ۵ : راست دیده . نسخه اساس : راست
دید (تصحیح شد) ۱۹-م : آید ۲۰-م : نیاید. نسخه اساس : نیاید (تصحیح
شد. توضیح این نکته در صفحه ۱۳۰ یا ورقه شماره ۵ داده شد) ۲۱-۲۱-ت : در دامن
شریعت می باید داشت تا شریعت بی‌رو گردد؟ م : در شریعت می باید زد تا شریعت پیروی
گردد . ج : در فترت شریعت می باید زد که شریعت پیروی گردد. ۵ : در فترت شریعت
باید.... نسخه اساس : ... تا شریعت بوی‌وی گردد (تصحیح شد) ۲۲-۲۲-ج ، ۵ :
و بار حقیقت بدیدار کند. ت : و بار حقیقت فرا دیدار کند . م : بار حقیقت ... نسخه
اساس و باز حقیقت (تصحیح شد)

و به منزل شدن به از آن^۱ راهبری که ترا سربه وادی جهنم فرو دهد^۲؛ هشیار باش^۳! که دزد بر راه است^۴، تا دانسته باشی^۵، و بالله التوفیق^۵.

۱- نسخه بدایها: «آن» ندارد
 ۲- ج، ۵: برد
 ۳- ج، ۵: برو
 ۴- ج، ۵: در راه است. ت: بر راه است. ۴: بر سر راه است.
 ۵-۵: و بالله العون والعصمة والتوفیق.

باب سیزدهم

الباب الثالث عشر^۱: می پرسند که شریعت چیست، و حقیقت چیست؟

^۲الجواب، وبالله التوفیق^۲. قال الصدر الامام، شیخ الاسلام قدس الله روحه [العزیز]^۳: بدان^۴ که شریعت درخت است^۵، و حقیقت بار است^۶، و کار دو است^۷: کار ظاهر است، و کار باطن است^۸؛ هر چه ظاهر است شریعت^۹، و هر چه باطن است حقیقت است^{۱۰}. ظاهر با خلق راست باید داشت و به شریعت آبادان، و باطن با حق راست باید داشت و به حقیقت آبادان، تا هر دو چنان باشد که می باید. و بار شریعت حقیقت است، و بار حقیقت صفاوت است، و بار صفاوت کرامت است^{۱۱}، و بار کرامت تركِ علایق است^{۱۲}؛ هر که را ظاهر به شریعت راست و آبادان نیست^{۱۳} باطن وی از حقیقت خبر ندارد^{۱۴}، و هر که را

-
- ۱-۱- ج ، ۵ : باب سیزدهم. م: الباب. ۲-۲- ۴: ندارد ۳-ج ، ۵ :
 سره العزیز. ت : روحه العزیز. نسخه اساس: روحه ۴-۴ : بدانك ۵- نسخه
 بدالها : درختست . نسخه اساس : درختیست (تصحیح شد) ۶- م ، ندارد
 ۷- ج ، ۵ : دو کار است. ت : دوست . م : دو ۸- ۴ : ندارد ۹- نسخه
 بدالها : شریعت است ۱۰ و ۱۱- م : ندارد ۱۲- ت : ندارد
 ۱۳-۱۳- ج ، ۵ : باطن وی به حقیقت آبادان نیست و از حقیقت هیچ خبر ندارد

حقیقت نیست او^۱ از صفاوت^۲ خبر ندارد، و هر که را صفاوت نیست^۳ او از کرامت خبر ندارد، و هر که را کرامت نیست^۴ او [را] از ترکِ عَلائق^۵ و حلاوت^۶ مناجات^۷ اولیاء خبر نیست، و این^۸ سلسله [ای] است^۹ درهم آویخته^{۱۰}. اصل^{۱۱} کار^{۱۲} حرمت و شریعت است: هر که را بار^{۱۳} حرمت و شریعت نیست، اگر او از حقیقت [سخن] آرد^{۱۴} در^{۱۵} دعوی صادق نیست^{۱۵}، نگر^{۱۶} از وی قبول نکنی، و آن دیگر چیزها خود محال باشد^{۱۷}؛ زیرا که اصل درخت است: تادرخت نباشد،^{۱۸} بار و شاخ و برگ^{۱۸} بر کجا^{۱۹} باشد؟^{۲۰} نه هر کجا که درخت بود بار باشد^{۲۰}: بسیار درخت باشد که^{۲۱} وی را بار نباشد^{۲۱}، اما هرگز بار بی درخت نباشد^{۲۲}.

^{۲۳} مثل شریعت چون درخت است^{۲۳}، و مثل حقیقت چون بار درخت؛

- ۱- م: او را . ج ، د : ندارد ۲- ت: صفاوت او ۳ و ۴- ج ، د ، د : ندارد ۵- بعد از این کلمه در نسخه های ج ، د : چنین آمده : خبر ندارد ۶- ج ، د ، د : و از حلاوت ۷- ت : و مناجات ۸- ج ، د : آن ۹-۹- ت ، م : سلسله است . ج ، د : سلسله ای است . نسخه اساس: سلسله است (تصحیح شد) ۱۰-۱۰- ج ، د : که درهم آویخته است . م: درهم آویخته ۱۱- ج ، م ، ت ، د : اصل . نسخه اساس : امل (تصحیح شد) ۱۲- نسخه بدلها : این کار ۱۳- ج ، د : ندارد . م : بازو ۱۴- ج ، د : سخن آورد . ت : سخن آرد . «م» و نسخه اساس : «سخن» ندارد از نسخه های ج ، ت ، د : به نسخه اساس افزوده شد . ۱۵-۱۵- ت : دعوی است ۱۶- ج : زینهار که . د : زینهار که ۱۷- م : دارد ۱۸-۱۸- ج ، د : شاخ و برگ و بار ۱۹- ج ، د : بکجا ۲۰-۲۰- ج ، د : و نیز نه هر جا که درخت باشد ت : نه هر کجا که درخت باشد م : و نه هر جای که درخت باشد ۲۱-۲۱- ج ، د : که هرگز وی را بر نباشد . ۲۲-۲۲- ج ، د : اما بار نیز بی درخت حاصل نیاید . م : اما هرگز بار بی درخت حاصل نه آید . ۲۳-۲۳- م : مثل شریعت چون بار درخت است . ت : مانند نسخه اساس به حذف «درخت» .

هر که در باغ رود که^۱ درخت نو بود^۲ که بار ندارد^۳، همه در درخت نگرند تا درخت چگونه است، اما چون درخت بار برگیرد همه دربار نگرند^۴؛ زیرا که بار خود بر اصل گواهی دهد^۵؛ اگر بار نیکوست درخت اصلی است، و اگر بار نه نیکوست^۶، درخت در^۷ اصل تباه است^۸. حق سبحانه و تعالی^۹ با بندگان خویش^{۱۰} هم چنین می کند؛^{۱۱} به تن ما، و به روی نیک^{۱۲}، و قد، و منظر ما ننگرد، به دل ما ننگرد،^{۱۳} كما قال النبي عليه السلام^{۱۴}: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَعْمَالِكُمْ وَلَئِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَنِيَّاتِكُمْ** - چنان که^{۱۵} رسول صلی الله علیه وسلم می گوید^{۱۶} که^{۱۷}:^{۱۸} به درستی خدای عزوجل به دل و نیت شما ننگرد^{۱۹}، به هیچ^{۲۰} دیگر ننگرد.

نیت نیکو بار حقیقت است^{۲۱}: در درخت بنگرید که چیزی دیگر نباشد^{۲۲}؛ چون بار^{۲۳} فرا دیدار^{۲۴} آید^{۲۵}، همه در بار نگرند^{۲۶}،^{۲۷} نیز در درخت نگرند^{۲۸}، هر چه^{۲۹} در درخت نگرند برای آن نگرند^{۳۰} تا بارگاه

- ۱- ج ۵، (و) به جای (که) ۲-۲-ج ۵، که بار نهد و بار نداشته باشد ۳- بعد از این کلمه در نسخه «م» نوشته شده: بر درخت کم نگرند ۴- نسخه بدلها: می دهد ۵- نسخه بدلها: نیکو. نسخه اساس: نیک (تصحیح شد) ۶- م: از ۷-۷- ت: حق تعالی. م: و حق سبحانه و تعالی ۸- ج ۵، خود ۹-۹- ج ۵، به تن و جمال نیکوی ما. م: ت: به تن ما و به روی نیکوی ما. نسخه اساس: به تنی ما و بروی نیک (تصحیح شد) ۱۰-۱۰- م: چنانکه رسول ص عس می گوید. ج ۵، كما قال النبي ص عس ۱۱-۱۱- م: ندارد ۱۲- ج ۵، فرموده ۱۳-۱۳- ج ۵، ت: بدرستی که خدای عزوجل به دل شما و نیت شما م: خدای عزوجل به ۱۴- م: و به هیچ. ج ۵، به هیچ چیز ۱۵-۱۵- ج ۵، بر درخت در آن نگرند که چیزی دیگر نباشد. ت: در درخت از آن نگرند که چیز دیگر نباشد. م: از آن نگرند که چیز دیگر ۱۶- م: ندارد ۱۷- ج ۵، پدیدار ۱۸- م: کند ۱۹- م: ننگرد (بعد از این کلمه در نسخه اساس قریب چهار سطر مطلب از صفحه قبل سهواً نوشته شده است که حذف شد) ۲۰-۲۰- ج ۵، ندارد ۲۱-۲۱- ج ۵، و در درخت از آن نگرند م:

... بر این نگرند

دارد، و اثمار^۱ دارد، و شاداب هست^۲ یا نه، و یا کی بار گیرد^۲؛ و عمارت درخت، و پرورش^۳ درخت از بهر^۴ بار است، تا^۵ بار نیکوتر دهد و میوه^۶ بیرون آرد که^۷ پیش سلطان توان^۸ برد، تا او را سلطان خلعت دهد^۹، چون^{۱۰} درخت برگ و شاخ ندارد، میوه بر کجا باشد^{۱۱}؟^{۱۲} نگر بدان سخنان سیم اندود غره نشوید^{۱۳} که کسی گوید: باطن باید که راست باشد، ظاهر از هر گونه که خواهی گوباش^{۱۳}!! نگر از آن^{۱۴} سخنان نخرید^{۱۵} که آن همه نهاد قومی است که ایشان منکر شریعت اند^{۱۶}، و سر همه بی راهیها ترک شریعت است^{۱۷}؛ هر که را ظاهر به شریعت آراسته^{۱۸} نباشد^{۱۹}، نگر به سخنان^{۲۰} او غره نشوی،

- ۱- ت: آغاز. ج، د و نسخه اساس: آغاز. م: اثمار (نسخه اساس از روی نسخه «م» تصحیح شد) ۲-۲-ج، د: یانی، و تا کی بار گیرد. ت، م: یا نه و تا کی بار برگیرد ۳-ج، د: تربیت. م، ت: پرستش ۴-م: (در) به جای (از بهر) ۵-ج، د: تا میوه و بار. م: و تا بار ۶-م: تا بوبک میوه... ۷-ج، د: (و) به جای (که) ۸-ت: تواند ۹-۹-ج، د: و مستحق خلعت سلطان گردد... ت: تا سلطان او را خلعت دهد. م: و سلطان... ۱۰-۱۱-ج، د: اما چون درخت نیرو ندارد و شاخ ندارد میوه از کجا آید. ت: چون درخت تن ندارد و شاخ ندارد... م: و چون درخت نیرو ندارد و بار ندارد و شاخ ندارد... ۱۲-۱۲-ج: نگر تا به سخن سیم اندود... ت: نگرید بدان... م: نگر بران... نسخه اساس: نگر بدان... و غره نشوید (تصحیح شد) ۱۳-۱۳-ج، د: که کسی گوید باطن راست باید از هر گونه که خواهی گوباش. ت: که کسی گوید که باطن... ظاهر... گومی باشد. م: که کسی گوید باطن باید راست ظاهر از... ۱۴-ج، د: تا از آن ۱۵-نسخه بدلها: نخرید. نسخه اساس: نخرند (تصحیح شد) ۱۶-۱۶-د: که همه مستخف شریعت اند ج: که همه مستخف شریعتید. ت: ... که ایشان مستحق لعنت اند. م: ... که ایشان مستحق شریعت اند ۱۷-۱۷-ج، د: و سر همه راهها برگ شریعت است. ۱۸-ت: ندارد ۱۹-ج، ت، د، م: نبینی ۲۰-ج، د: تا به سخن. م، ت: به سخن

که ظاهر^۱ گواه باطن است، چنان که درخت جای میوه است؛ و نه نیز^۲ هر کجا^۳ ظاهر راست^۴ و پیراسته باشد، بار باطن دارد، هم^۵ چنان که نه هر جا^۶ که درخت باشد میوه دار باشد^۷ و نه هر جا که^۸ جوز باشد مغز باشد،^۹ [اما هیچ جای نبینی که مغز باشد که نه از جوز باشد، هم چنین شریعت بسیار باشد بی حقیقت]^۹ اما هرگز حقیقت نباشد بی شریعت^{۱۰}؛ زیرا که ما بسیار دیده ایم^{۱۱} که شهری، یا حصاری، یا باغی^{۱۲} بنیاد نهند^{۱۳} و کار تمام نکنند^{۱۴}، اما هیچ کاری تمام^{۱۵} ندیدیم^{۱۶} بی بنیاد راست^{۱۷} [و بنیاد راست شریعت است؛ هر که را می باید که کار او بالا گیرد بروی بادا که بنیاد راست و محکم فرو نهد]^{۱۷} چون شریعت با والاد حقیقت بر توان نهاد^{۱۸}، رنج^{۱۹} شریعت بیاید کشید تا بار حقیقت پیدا آرد.

شریعت بی حقیقت کاری است بی منفعت، و حقیقت بی شریعت نمایش

- ۱- م : ندارد ۲- ج ، د : پیر ۳- نسخه بدلها : هر کجا که
 ۴- نسخه بدلها : راست . نسخه اساس : راسته (تصحیح شد) ۵- ج ، د : (هم)
 ندارد ۶- ت : هر جایی . ۷- د : بود . ۸- ۴ : و نیز هر کجا
 که . ج ، د : و نه هر جایی که ۹- ۹- ۹- ت : اما هیچ جایی نه بینی که مغز
 باشد مگر از درخت جوز نباشد (این مطلب از نسخه اساس افتاده است، از نسخه های :
 ج ، م ، د ، به آن افزوده شد) ۱۰- م : که بی شریعت ۱۱- ج ، د :
 دیدیم ۱۲- ج ، د : یا باغی یا سرایی ۱۳- م : فرو نهند
 ۱۴- م ، ت : نکنند . ج ، د : و نسخه اساس : بکنند (تصحیح شد) ۱۵- ج ، د :
 ندارد ۱۶- ۱۶- ج ، د : که بی بنیاد راست آید ۱۷- ۱۷- ج ، د : که
 بنیاد راست شریعت است هر که را می باید که کار وی بالا گیرد بروی باد که بنیاد
 راست محکم فرو گیرد (این مطلب از نسخه های ت ، م ، به نسخه اساس افزوده شد .
 «ت» مانند «م» با حذف «بنیاد» در قسمت اول مطلب) ۱۸- ۱۸- ت : چون شریعت
 تاز دست داد حقیقت بر توان نهاد . م : چون آن شریعت بالا رود حقیقت بر توانی نهاد،
 ج ، د : ندارد ۱۹- م : و رنج

و کثرت است بی برکت : کار بی منفعت بیگار^۱ باشد، و^۲ کثرت بی برکت رنج بسیار باشد؛ بیگار کردن رنجوری^۳ باشد، و آن^۴ کاری که به رنج کنی سیری^۵ و دوری باشد، این^۶ همه نه راه باشد، و نه شریعت^۷ و نه حقیقت باشد. راه شریعت هزار مقام نورانی است چنان که در اول کتاب گفته آمده است*، و راه حقیقت^۸ پنج قدم است، بیش نه^۹ : اول قدم، به کارد- مجاهدت سرهوی بریدن است. دوم^{۱۰} [قدم]، پنداشت و حشمت^{۱۱} خویش در خاک مالیدن است. سیم^{۱۲} قدم، [پا] بر خلق^{۱۳} و بر دنیا نهادن است. چهارم قدم، [پا]^{۱۴} بر عقبی نهادن است. پنجم قدم، به مقصود رسیدن است.

راه شریعت که هزار مقام است^{۱۵}، ده مقام^{۱۶} نرفتی گویی^{۱۷} شریعت تمام شد! راه^{۱۸} حقیقت که^{۱۹} پنج قدم است هزار منزل نرفتی^{۲۰} و هنوز بر هیچ چیز^{۲۱} نیستی، پس ندانی^{۲۲} که از هر دو دور مانده ای^{۲۳}. مثل^{۲۴} شریعت چون [مثل]^{۲۵} ماه نو است: نخست شب^{۲۶} تاریک باشد^{۲۷} و باریک نماید^{۲۸}؛ پس هر شبی

- ۱- ج، د : کی کار باشد ۲- م : (و) ندارد ۳- م : رنجوری و مزدوری ۴- ج، د : (آن) ندارد ۵- ۵ : سردی ۶- ج، د : آن ۷- ج، د : نه شریعت و نه طریقت * رك : ص ۱۱ سطر ۲ مقدمه مصنف .
 ۸-۸- ج، د : پنج قدم بیش نیست ۹- ج، د : دویم ۱۰- از نسخه های : م، ج، د، به نسخه اساس افزوده شد ۱۱- م : خشم ۱۲- ج : سیوم ۱۳- ج : پا بر خلق و . . . (از نسخه «ج» «پا» به نسخه اساس افزوده شد) ۱۴- مانند شماره ۱۳ ۱۵- م : «دارد» به جای «است» ۱۶- ت : ندارد
 ۱۷- م : وگویی . ج، د : وگویی ۱۸- م : وراه ۱۹- ج، د : (که) ندارد ۲۰ و ۲۱- ج، د : ندارد ۲۲- ت : بدانی . م : بدانی (بدون نقطه)
 ۲۳- ج، د : ماندی . ت : مانده . م : مانند ۲۴- م : و مثل ۲۵- ت، ج، د : چون مثل . (چون» به نسخه اساس از روی نسخه بدلها افزوده شد)
 ۲۶- ج، د : شب نخست ۲۷-۲۷- ج، د : ندارد

[که] ^۱ در وی می‌گردد، روشنائی ^۲ وی [می] افزایش ^۳، و نور وی زیادت می‌گردد^۴، و تاریکی شب می‌برد، چون ماه تمام شود^۵ بس ^۶ فرقی ^۷ نباشد میان شب و روز، شریعت^۸ هم چنین باشد: نخست^۹ اندک اندک به کار می‌درآید، و ظلمت هوی و بدعت می‌برد، تا چنان شود که حقیقت شریعت نماید و شریعت حقیقت^{۱۰}. شریعت ماهتاب است^{۱۱} و حقیقت آفتاب؛ آفتاب^{۱۲} که ^{۱۳} بر آید^{۱۴} ماهتاب را سلطانت نباشد^{۱۵}، اما اصل ماه برجای است^{۱۶} سلطانت^{۱۷} آفتاب را باشد. مثل شریعت^{۱۸} چون جوی آب صافی است^{۱۸}، و مثل حقیقت چون دریای^{۱۹} ژرف است^{۲۰}؛ ^{۲۱} اگرچه آب [جوی] صافی باشد^{۲۱}، چون اندک آب تیره فراوی بندی، آب از حال^{۲۲} خوش بگردد؛ ^{۲۳} و دریا اگر همه سیل های عالم فراوی بندی^{۲۳}، يك ذره گردش [نیارد]^{۲۴}. شریعت همه^{۲۵} سنت رسول است^{۲۶} و فرمان^{۲۷} خدای است^{۲۷} عزوجل بر ظاهر، و حقیقت راست

- ۱- از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد. ۲-۴: روشنائی. ج، د، ت: روشنائی ۳- ج، ت، د، م: می‌افزاید (می) از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد) ۴- ج، د: زیاده می‌شود ۵-۴: می‌شود ۶- ج، م، ت: بس. نسخه اساس و «د»: پس (تصحیح شد) ۷- ج، د: فرق ۸- ت: ندارد ۹- ج، د: ندارد ۱۰- ج، د: حقیقت گردد ۱۱- ت: ماه تابی است ۱۲- ج، د: چون آفتاب ۱۳- ج، د: (که) ندارد ۱۴- م: برآه؟ ۱۵- م: نماند. ت: نمانند ۱۶- ج، د: باشد ۱۷- ج، د: و سلطانت ۱۸-۱۸- ت: چون آب صافی است. ج، د: چون جوی... باشد ۱۹- ت: دریاء. م، ج، د: دریای ۲۰- ج، د: باشد. ۲۱-۲۱- ج، د: جوی اگرچه آب صافی باشد. ت: جوی اگرچه پر آب صافی باشد. م: جوی اگر چه آب صافی دارد ۲۲- ج، د: حال ورنک ۲۳-۲۳- م: و دریا اگر همه عالم سیلها فراوی بندی ۲۴- از نسخه بدلها: به نسخه اساس افزوده شد. ۲۵- م: هم. ۲۶- رسول است ص.ع.س. م: (است) ندارد. ۲۷-۲۷- ج، د: خدای تعالی. م: خدای است

داشتن باطن است به حق ، ۲ کما قال الله تعالی ۲ فی محکم کتابه : فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لِتَبَدِّلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ .

نه هر که از حقیقت سخن بگوید^۳ حقیقت دارد یا حقیقت داند ، هم چنان که نه هر که از گنج سخن گوید^۴ گنج دارد^۵ ، یا از زر سخن گوید زر شناس بود ، یا هر که^۶ از مبارزت^۷ سخن گوید مبارز^۸ بود ، هر یکی را^۹ معنی است^{۱۰} ، چون^{۱۱} آن معنی دروی به جای بود^{۱۲} ، آنکه آن کس بود یا سخن گوید یا نه^{۱۳} . اگر^{۱۴} هر که^{۱۵} از چیزی سخن گفتی^{۱۶} آن چیز بودی ، کارها آسان بودی - اما نه چنانست : از^{۱۷} هزار گوینده^{۱۸} یکی خداوند معنی باشد ،^{۱۹} اما خداوند معنی خداوند [معنی] را داند^{۲۰} ، مرد محقق ، محقق را باز داند ،^{۲۱} در مثل چنین است^{۲۲} : نه هر که آتش گوید^{۲۳} ز فانش بسوزد ،^{۲۴} و نه هر که شکر گوید^{۲۵} دهانش شیرین شود^{۲۶} ، و^{۲۷} نه هر که گوید حقیقت چنین است

- ۱- ج ، د ، م ، با ۲-۲-۲ م : چنان که در کتاب عزیز خویش می گوید
 قوله تعالی . ت : کما قال الله سبحانه ۳- نسخه بدلاها : گوید ۴-۴-۴ این
 مطلب از نسخه «ت» افتاده است . ۵- ت ، م : گنج دار بود ۶- ج ، د :
 نه هر که ۷ و ۸- در نسخه اساس : «مبارزت» و «مبارز» (تصحیح شد)
 ۹- م : آن هر یکی را ۱۰- ت : «بود» به جای «است» ۱۱- «تا» به جای
 «چون» ۱۲-۱۲-ج ، د : آن کس آن بود سخن گوید یا نکوید ۱۳- م : یا ت :
 ندارد ۱۴- ت : هر کس ۱۵- م : گوید ۱۶- ج ، د : که از
 ۱۷- ت : سخن گوینده ۱۸-۱۸-۱۸ «ت» و نسخه اساس : اما خداوند معنی خداوند
 را داند . ج ، د : اما خداوند معنی خداوند معنی را داند . م : اما خداوند معنی خداوند معنی
 را باز داند . (نسخه اساس از روی نسخه بدلاها تصحیح شد با افزودن «معنی» در قسمت دوم)
 ۱۹-۱۹-ج ، د ، ت : در مثل چنین گویند . م : چنین گویند : مثل . ۲۰ و ۲۱- نسخه
 بدلاها : بگوید ۲۲-۲۲-ج ، د ، و نه هر که شکر بگوید ت : و نه هر که شکر
 بگوید زبانش م : نه هر که شکر بگوید ذهن شیرین شود ۲۳-۲۳- م : (و) ندارد

و یا^۱ چنان است، او^۲ از حقیقت خبر دارد، و نه هر جای^۳ و نه^۴ هر وقتی حق باشد و یا حق نماید، و نه^۵ هر حقی را حقیقتی^۶ باشد، چنان که رسول علیه السلام^۷ از حارثه پرسید؛ گفت^۸: مؤمن^۹ هستی؟ گفت: مؤمنم^{۱۰} حقا؛ رسول صلی الله علیه وسلم گفت^{۱۱}: لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةٌ وَمَا حَقِيقَةُ إِدْمَانِكَ؟ جای دیگر تمامی^{۱۲} این خبر گفته^{۱۳} آمده است، اما هر کسی را دیوانگی^{۱۴}، یا بی هوشی، یا هوای غالب، یا وسوسه^{۱۵}، یا بی راهی^{۱۶}، یا بدعتی^{۱۷}، می رنجه دارد^{۱۸} تو آن را حقیقت نام کنی که: این^{۱۹} مرد دست^{۲۰} از شریعت بازداشت^{۲۱} او را حقیقتی^{۲۲} روی نمود^{۲۳}!!^{۲۴} احمق آن است که می گوید^{۲۵}،^{۲۶} و این که می خرد هزار بار احمق تر و نادان تر است^{۲۷}.

- ۱- ج، د: (و) ندارد، ت، م: (یا) ندارد ۲- ج، د: (او) ندارد
 ۳- ج، د، ت: حالی ۴- نسخه بدلها: (نه) ندارد. ۵- ج، د: (نه) ندارد. ت: بلکه
 ۶- م: حقیقت ۷- ج: علیه الصلوة والسلام. د: ص ع س. م: ص ع.
 ۸- نسخه بدلها: پرسید که. ۹- نسخه بدلها: که. ۱۰- م: مؤمنی
 ۱۱- م: هشتم مؤمنم. ۱۲- ۱۲-۱۲- ج: رسول فرمود. د: رسول ص ع س فرمود
 ۱۳- م: تمام ۱۴- ج، د: ندارد ۱۵- ج، د: که دیوانگی
 ۱۶- ج، د، ت: سالوسی. م: سالوسی نامارادی (بی نقطه). نسخه اساس: وسوسه
 ۱۷- ۱۷- ج، د: بدعت رنجه می دارد. ت: یا بدعتی رنجه دارد ۱۸- ج، د:
 آن ۱۹- ۱۹- ج، د: از شریعت دست باز داشته ۲۰- ت: حقیقت
 ۲۱- ج، د: نموده است ۲۲- ۲۲- م: احمقی آن است که می نماید. (این جا
 پس از «می گوید» در نسخه بدلها و نسخه اساس مطلبی چنین نوشته شده است: «ت»
 و احمق تر آن است که می خرد. م: و احمقی دیگر آن است که می خرد. نسخه اساس:
 و احمق تر آن دیگر که می خرد - این مطلب که نسخه های «ج» و «د» فاقد آن است
 با توجه به جمله بعدی زائد و غیر ضروری است، از نسخه اساس حذف شد به تبعیت
 از نسخه های «ج» و «د» (۲۳- ۲۳- ج، د: و هزار بار احمق تر و نادان
 تر است آن که می خرد و قبول می کند. م، ت: این که می خرد. نسخه اساس:
 و اینک

هر که^۱ می‌داند که چه می‌گوید، و چه می‌خورد، و چه می‌کند^۲، او^۳ دست از شریعت باز دارد^۴،^۵ [و یا] چه از یک چیز، و یک بار باشد^۵، و اعتقاد کند^۶ که چنین می‌باید کرد - و این راه است: و این روا باشد که چنین کنی - این عین زندیقی است^۶، و این رد بر خدای^۷ و رسول^۸ باشد که می‌کند. زینهار^۹ ای برادران^{۱۰} که در این کوی نروید^{۱۱} که این نه راه سلامت است، و نه راه حقیقت است^{۱۱}؛ هر که را می^{۱۲} حقیقت باید^{۱۳}، شریعت باید برزید^{۱۴}، تا درخت^{۱۵} شریعت آبادان نداری، بار^{۱۶} حقیقت ندهد^{۱۷}،^{۱۸} و هذه النصيحة وباللہ التوفیق^{۱۸}،^{۱۹} و حسبنالله ونعم المعین^{۱۹}.

- ۱- ج، د، ندارد : م-۲ (و چه می‌کند) ندارد ۳- ج، د، و
 ۴- ت : باز ندارد. ج، د، م : باز بدارد ۵-۵-۵- ج، د : اگر چه یک بار باشد و یک چیز باشد. ت، م : و یا چه از یک چیز باشد و یک بار باشد نسخه اساس: چه از یک چیز و یک بار باشد («و یا» از نسخه‌های ت، م، به نسخه اساس افزوده شد) ۶-۶- ج، د : که نیک است و راه است و می‌شاید و روا دارد و گوید که شاید که هم چنین کنند این از عین زندیقی باشد. ت : مانند نسخه اساس با تفاوت «باشد» و «است» در آخر. م: ... که چنین می‌بایست کرد و این روا باشد که چنین کنی این عین زندیقی باشد
 ۷- ت : خدای عزوجل ۸- ت : و رسول وی ص ع س ۹- د، ت، م : زینهار
 ۱۰- ج، د : ای برادران و یاران و فرزندان. ۱۱-۱۱- م : که این نه راه سلامت و نه راه ج، د : و قبول نکنید که این راه راست و راه سلامت نیست و نه شریعت و نه حقیقت است ۱۲- ت، ج، د، ندارد ۱۳- نسخه بدلها : باید. نسخه اساس : باید (تصحیح شد) ۱۴- ج، د، و زبید ۱۵- ج، د : شریعت را ۱۶- نسخه بدلها : بار. نسخه اساس : باری ۱۷- م : «از نیایی» بجای «دهد» ۱۸-۱۸- م : وباللہ العون و العصمة والتوفیق. ت : و بالله العون و التوفیق ۱۹-۱۹- ج، د، م : ندارد

باب چهاردهم

باب الرابع عشر: می پرسند که راه چیست، و مرکب راه چیست؟^۲

الجواب،^۳ و بالله التوفيق^۴؛ قال الصدر الامام، شيخ الاسلام قدس الله روحه العزيز: بدان که^۵ راه طاعت خدای است^۶ عزوجل، و مرکب راه نفس تو^۷ است، و قدم^۸ مرکب تو است^۹؛^{۱۰} تا قدم در راستی نهی، نفس در طاعت زنی، و در صحرای هوی و در باغ پنداشت تماشا نکنی، و سرمایه بر باد ندهی، و روی فرا قبله فرمان کنی، تا زود به منزل برسی^{۱۱}،^{۱۲} كما قال الله^{۱۳}:

۱- م: (راه) ندارد ۲- ت: ندارد ۳- ۳-۳-۳ م: ندارد ۴- م: بدانك ۵- ۵-۵-۵ ج، د: راه، راه طاعت خداست. ۶- راه طاعت خداست ۷- م: (و) ندارد ۸- ج، د: نفس نو. ت: نفس است ۹- ۸- نسخه بدلها: «مرکب نفس» به جای «قدم» ۹- ج، د: (است) ندارد ۱۰- ۱۰-۱۰-۱۰ م: و روی طاعت زنی و در صحرای هوی و باغ پنداشت تماشا نکنی و سرمایه بر باد ندهی و رو به قبله ت: یا قدم در راستی نهی و نفس در طاعت زنی و در صحرای هوی و در باغ پنداشت تماشا نکنی و سرمایه بر باد ندهی و روی به قبله فرمان کنی زود به منزل رسیده گیر. ۱۱- ۱۱-۱۱-۱۱ م: چنانك حق سبحانه و تعالی در کتاب عزیز خویش می گوید. ت: ج، د كما قال الله تعالی.

وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ . واین «یقین» مرگ^۱ است؛ تا مرگ^۲ نیاید^۳
 راه پدید^۴ نگردد، تا مرگب از قدم زدن فرو نماند راه به منزل نرسد. ^۵ چون
 مرگب از قدم زدن فروماند راه به منزل رسید ^۵، وغم رفت^۶ و شادی آمد^۷ :
 شادی ^۸ که آن را پایان نه^۹، قریبی ^{۱۰} که آن را بعد نه^{۱۱}، وصالی که آن
 را فراق نه^{۱۲}، روزی که آن را شب نه^{۱۳}، حیاتی که آن را موت ^{۱۴} نه، هستی
 که آن را نیستی نه، پادشاهی که آن را زوال نه ^{۱۵}، عزتی ^{۱۶} که آن را
 ذُل نه ^{۱۷}؛ ^{۱۸} تاخدایی [خدای عزوجل] باشد، او را این عزت به جای باشد ^{۱۸} :
^{۱۹} عزت [ی] ابدی، پادشاهی سرمدی - لانهایه [له] ^{۱۹} .

^{۲۰} این، آن کسانی [را] باشد ^{۲۰} که : عمر ضایع نگذارند ، ^{۲۱} و
 نفس خویش - که سرمایه ایشان است - در بیهوده به کار نبرند ^{۲۱} ، و هفت اندام
 خویش ^{۲۲} در [بند] بندگی ^{۲۳} دارند، و فرمان مهتر خویش را ^{۲۴} عزیز دارند ، [و]

- ۱- ج ، ت ، م ، د ، مرگ . اساس : مرگب (تصحیح شد) ۲- نسخه بدلها :
 مرگ . نسخه اساس : هر که ۳- نسخه بدلها : نیاید . نسخه اساس : نیاید ۴- نسخه
 بدلها : بریده ۵-۵ از نسخه ج ، د : افتاده است . م : به منزل رسد
 ۶- ج ، د : نرود ۷- ج ، د : نیاید ۸- م : ندارد ۹- ج ، د : پایانی نی
 ۱۰- ت : قرب . ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶- ج ، د : نی ۱۶- ج : عز (کسره
 بدل از یاء) د ، ت ، م : عز . اساس : عزتی (تصحیح شد) ۱۸-۱۸- ج ، د :
 تاخدای باشد آن را عز به جای باشد . ت : تا خدایی خدای عزوجل باشد او را آن عز به جای
 باشد . م : او را این عز به جای باشد ۱۹-۱۹- ت : عز ابدشاهی سرمدی لانهایه . م :
 عز ابدی پادشاهی سرمدی لانهایه له . ۲۰-۲۰- ت : این آن کسانی را م :
 و این آن کسانی را باشد . ج ، د : این کسانی را باشد . نسخه اساس : این آن کسانی
 باشند : (از روی نسخه « م » تصحیح شد) ۲۱-۲۱- ج ، د : در بیهوده
 به کار نبرند . ت : در بیهوده م : در بیهوده کار نبرند ۲۲- نسخه
 بدلها : خویش را ۲۳- ج ، م ، د ، ت : در بند بندگی . نسخه اساس : در بندگی
 (تصحیح شد) ۲۴- ج ، م ، د : (را) ندارد .

رضای او^۱ بر هوای خویش اختیار کنند،^۲ و هر چه کنند برای رضای او کنند^۳، و مقصود ایشان در دو^۳ عالم^۴ به جز رضای وی نباشد^۴: چون نگرند برای او نگرند، و چون گویند برای او گویند، و چون پوشند برای او پوشند، و چون نشینند^۵ برای او نشینند،^۶ [و چون گیرند برای او گیرند] و چون گیرند برای او گیرند^۶، و چون روند برای او روند، و چون خسپند^۷ برای او خسپند^۸،^۹ و چون خیزند برای او خیزند^۹؛ [هفت]^{۱۰} اندام ایشان بسته^{۱۱} بند رضای^{۱۲} او باشد، حق بگویند اگر چه همه خلق بریشان بیرون آیند، از خلق باک^{۱۳} ندارند، و حق فرای^{۱۴} پذیرند و بگویند، و باطل قبول نکنند، و^{۱۵} ادب نگاه دارند^{۱۶}، و^{۱۷} روز پرست و ماه پرست نباشند^{۱۸}، (و) دایم بر اخلاق اولیا باشند: زمانی^{۱۹} در بیهوده نباشند^{۲۰} و زمانی در قرآبی که از حد ببرند^{۲۰}، [و]^{۲۱} همواره میانجی^{۲۲} باشند در کارها،^{۲۳} كما قال الله تعالى^{۲۳}: وَأَقْسَطُوا

- ۱- ج، د: (حق) به جای (او) ۲-۲- از نسخه «م» افتاده است. ج، د:
 . . . رضای حق . . . ۳- نسخه بدلها: از هر دو ۴-۴- ج، د: رضای او باشد. ت: جز رضای . . . م: بجز از . . . وی . . . ۵- ج، ت، م، د:
 نشینند. نسخه اساس: نشینند (تصحیح شد) ۶-۶- ج، د: و چون خیزند برای او خیزند . . . م: و چون گیرند برای او گیرند. و چون گیرند برای او گیرند. جمله بین [] از نسخه «م» به نسخه اساس افزوده شد ۷-۷- م: حسد ۸-۸- م: چسبند ۹-۹- ج، د: ندارد ۱۰- از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد ۱۱- د: ندارد ۱۲- م: و رضای ۱۳- ج، م، ت، د: باک. نسخه اساس: باز (تصحیح شد) ۱۴- ج، د، ت: (فرا) ندارد ۱۵- م: (و) ندارد ۱۶- ت: نگاه دارد ۱۷- م: (و) ندارد ۱۸- ت: نباشد ۱۹- ت: ندارد ۲۰-۲۰- ج: . . . که از حد برود. د: . . . از حد برد. ت: و زمانی در قرآبی که از حد ببرند. م: و زبانی در قرآبی که از حد ببرند ۲۱- از نسخه های ج، ت، د: به نسخه اساس افزوده شد ۲۲- ج، د، م: ساعی! ۲۳-۲۳- م: چنانکه حق سبحانه و تعالی می گوید.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ وَخَيْرُ بَدِينٍ نَاطِقٍ اسْتِ ، ۲ کما قال النبی علیہ السلام ۲ :
خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا* .

عمر در چنین فراسر آرند ۳ : روز ۴ گذارند به عبادت، [و] شب گذارند
به فکرت ؛ ۵ اندک خورند ، و اندک خسپند ۶ ، پوشش ۷ هر چه بوده ۷ و
خورش هر چه دهد بر آن ۸ قانع باشند ، و ۹ کم و بیش نجویند ، و بر بلا
صبر نمایند ۱۰ ، و در نعمت شاگرد باشند ، و ۱۱ به قضا راضی باشند ؛ ۱۲ راه روان
به حقیقت این قوم باشند که برین ۱۲ راه و برین سیرت باشند : نفس
خویش درین راه ۱۳ به کار برند ، و قدم ایشان برین باشد ۱۴ ، را سخا علم
ایشان باشند ۱۵ ، مستقیمان ۱۶ طاعت ایشان باشند ، مستقیمان ۱۷ مباح به حجت
ایشان باشند ۱۸ ، هر چه کنند نخست با حق ۱۹ راست کنند ، و حجت قیامت
راست کنند ۲۰ ، آنگاه ۲۱ کار کنند ۲۲ ، هر چه بیرون از این است نه راه
تحقیق است ۲۳ کما قال الله تعالی ۲۳ : وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا

۱- ج ، د ، بران م : نیز برین ۲-۲-۴ : چنان که رسول ص ع س می گوید.

ج ، د : کما قال النبی ص ع س * رک : به توضیحی که در بخش مربوط به احادیث کتاب در این

باب ذیل حرف «خ» داده شده ۳-۴ : آرید . ج ، د : آورند ۴-۴ : روزگار

۵-۶ : و اندک خورند و اندک خوسپند . م : و اندک خورند و اندک خوسپند . ج ، د : اندک

خورند و اندک پوشند و اندک خسپند ۷-۷-۷ : ج ، د : ندارد ۸-ت ، ج ، د : بدان

۹-م : (و) ندارد ۱۰-ج ، د ، م ، ت : صابر باشند ۱۱-ت : (و) ندارد

۱۲-۱۲-ج ، د : آن قوم که بدین ۱۳-ج ، د : درین

کار و درین راه ۱۴-ج ، د : برین را سخا ۱۵-در نسخه «م» مطلب از :

نفس خویش درین راه تا کلمه «باشند» افتاده است ۱۶-م : و مستقیمان

۱۷-م : ندارد ۱۸- (مطلب بین شماره ۱۵ تا ۱۸ از نسخه های ج ، د افتاده

است) ۱۹-ج ، د : حجت با حق ۲۰-م : نکنند (حرف اول

بدون نقطه) ۲۱-ج ، د : آنکه ۲۲-ت : بکنند و م : ندارد

۲۳-۲۳-م : چنانکه حق سبحانه و تعالی می گوید .

قَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بَيْنَهُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصِيَّتُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ - گفت: راه خدای عزوجل این^۲ است، پس روی کنید این^۳ را^۴ و پس روی مکنید^۵ راههای دیگر را^۵ که آنکه پراکنده شوند^۵.

مثل راه خدای عزوجل^۶ چون مثل شهری است،^۷ و مثل راه روندگان چون [مثل] بازرگان است^۷،^۸ [و مثل نفس ما چون مثل سرمایه بازرگان است]؛^۸ اگر بازرگان سرمایه در این شهر به آخریان* نیکو عوض کند^۹، سود بسیار کند، و^{۱۰} مایه برجای خویش باشد، [و] اگرستند و داد نتواند کرد،^{۱۱} مایه به زیان آرد^{۱۲}، و در رنج افتد، و ملامت بسیار حاصل آید، و حسرت و ندامت جاودان^{۱۳} باقی ماند. ^{۱۴} قال النبي عليه السلام: ^{۱۴} أَلَدُّنِيَامَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ - چون^{۱۵} [دنیا] ^{۱۶} کشتزار آن جهان است، فردا همان^{۱۷} دروی که امروز کاری^{۱۸}؛ هیچ دیدی^{۱۹} [که کس را می گندم آرزو کند در زمین جو کارد؟]^{۱۹}

- ۱- ج، د: ندارد ۲- ج، د: آن ۳- ج، د: آن
 ۴-۴ - نسخه «م» فاقد این مطلب است. ۵-۵ - ت: آنکه... م: که
 آنکه... شوید. د: که آنگاه... گردید. ج: که آنکه... گردید
 ۶- م، ج، د: تعالی ۷-۷-۷ - در نسخه «م»: به غلط چنین نوشته شده: و مثل راه
 روندگان چون مثل راه روندگان است. ۸-۸ - از نسخه های ج، م، ت، د، به نسخه
 اساس افزوده شد (ج، د، ت: نفس ما... م: نفس تو...)
 ۹-۹ - *در این جا کاتبان نسخه ها چون نتوانسته اند واژه «آخریان» = (کالا، متاع،
 مال التجاره) را درست بخوانند و در نتیجه به معنی کلمه پی نبرده اند هر يك در نسخه
 خود آن را به طریقی دیگر نوشته اند: در نسخه اساس چنین کتابت شده: آخردمان. در
 نسخه «ت»: ... سرمایه در این شهر به «آخر باز» نیکو عرض سود بسیار کند.
 در نسخه «م» سرمایه درین شهر «باخرمان» نیکو عرض کند. در نسخه های ج، د، این
 کلمه را انداخته و چنین نوشته اند: اگر بازرگان سود بسیار کند مایه برجای خویش باشد!
 ۱۰- ج، د: (و) ندارد ۱۱- ت: سرمایه ۱۲- ج، د: آورد ۱۳- ج، د:
 جاوید ۱۴-۱۴ - م: رسول ص ع س می گوید ج، د: قال النبي ص ع س.
 ۱۵- م: (چون) ندارد ۱۶ - از نسخه بدلهای به نسخه اساس افزوده شد
 ۱۷- ج، د: همه آن ۱۸- م: می کاری ۱۹-۱۹ - ت: که کسی گندم آرزو کند
 جو کارد. ج، د: ... در زمین... م: کس را می گندم آرزو کند زمین جو کارد (این
 مطلب از نسخه اساس افتاده بود، از نسخه های م، ج، د، به نسخه اساس افزوده شد)

و [هیچ دیدی] ^۱ که کسی ^۲ جو کشت و گندم درود؟ و ^۳ هیچ دیدی که کسی تخم نکارد و بدرود؟ ^۴ اما بسیار دیدیم که کشتند و ندرودند، هیچ ندیدیم که نکشتند و درویدند، ^۵ اگر [این] ^۶ همه ^۷ محال باشد، هزار بار محال تر باشد که کسی ^۸ راه هوی رود و خدا ^۹ جوید، کما قال الله تعالی: وَلَا تَقْبِضِ الْعَبْهُوْیَ فَبِضْلِكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ .

مثل بندگان خدای عزوجل ^{۱۰} که نفس ^{۱۱} در هوی [و] در ^{۱۲} باطل به کار برند ^{۱۳}، و به فرمان کار نمی کنند ^{۱۴}، چون مثل بنده [ای] است ^{۱۵} که ^{۱۶} خواهی زر و سیم بسیار فراوی دهد ^{۱۶}، و وی را ^{۱۷} به بازارگانی ^{۱۸} فرستد به شهری ^{۱۹} که به هر درمی گوهر و در قیمتی نفیس می توان خرید ^{۱۹}، و او را ^{۲۰} گوید:

- ۱-۱ از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد ج، ت، م، د :
 کسی . نسخه اساس : کس (تصحیح شد) ۳-۳ ج، د : که تخم ناکشته درود.
 ت: که کسی بدرود. م : که کسی.... و بدرود ۴-۴ ج، د : اما دیدیم که تخم کاشته و ندرود. ت: ... که کشتند و ندرودند هیچ ندیدیم که نکشتند و درودند . م: که کشتند و بدرودند هیچ ندیدیم که نکشتند و درودند. نسخه اساس: ... و بدرودند.... نکشتند و درویدند (قسمت اول نسخه اساس از روی نسخه «ت» تصحیح شد: «ندروند»)
 ۵-۴ ندارد ج، د : آن (از نسخه «ت» به نسخه اساس افزوده شد) ۷-۷ ت: ندارد. ۸-۸ ج، ت، م، د : کسی. نسخه اساس: کس (تصحیح شد)
 ۹-۹ ت، م : خدای ۱۰-۱۰ ج، د : خدای تعالی ۱۱-۱۱ ت : نفس خویش را . ج، د، م : نفس خویش ۱۲-۱۲ ج، د، م : و در ۱۳-۱۳ ج، د، م : می برند ۱۴-۱۴ ت : کاری کنند . م، د، ج : نمی کنند . نسخه اساس : نمی کند (تصحیح شد) ۱۵-۱۵ ج، م، د : بنده ای است ۱۶-۱۶ ت : به وی دهد.
 ج، د : خواجه او زر و سیم بسیار بدهد ۱۷-۱۷ ج، د : (وی را) ندارد
 ۱۸-۱۸ ت : بازارگانی. نسخه اساس، ج، د : بازارگانی . م : کاتب ابتدا «بازارگانی» نوشته و بعد بر روی الفخط کشیده است «بازارگانی» (صورت مکتوب در نسخه «ت» در نسخه اساس ضبط شد) ۱۹-۱۹ ج، د : که گوهر نفیس به هر يك درم می توان ... ت : که به هر درمی گوهر نفیس می تواند م : می توان ۲۰-۲۰ ج، د : غلام را

برو، و این^۲ زر و سیم (که) فرا تو^۳ دادم، بدین^۴ شهر بر، به گوهر^۵ و در^۶ قیمتی بده، تا ترا خلعت دهم^۷، و سود^۸ و مایه همه در کار تو کنم، و از تو خشنود گردم؛ آن بنده بدین شهر آید^۹، و سرمایه ای^{۱۰} که دارد در تجارت افکند، و^{۱۱} بدل در^{۱۲} و گوهر^{۱۳}، مار و کژدم فرا^{۱۴} خریدن گیرد، تا که سرمایه خویش جمله درین شهر به کار برد.

[چون]^{۱۳} خواجه وی را باز خواهد^{۱۴} که^{۱۵}: بیا^{۱۶}! تا چه آوردی؟ این^{۱۷} بنده سر بار باز کند، همه^{۱۸} مار و کژدم آورده باشد!! خواجه فرا وی^{۱۹} گوید: سود و مایه^{۲۰} در کار تو کرده بودم^{۲۱}،^{۲۲} اکنون مایه که درین کار به کار بردی، سود این آوردی^{۲۱}؟ هر دو ترا باد^{۲۲}؛ و^{۲۳} به جای خلعت و رضای خواجه، خشم و عقوبت واجب آید^{۲۴}. خدای عزوجل^{۲۵} باینندگان خویش^{۲۶} هم این^{۲۷} کرد: ما را به دار دنیا فرستاد^{۲۸}، و نفس ما مایه ما کرد^{۲۸}، و^{۲۹}

- ۱- م: (و) ندارد ۲- ج، ۵: آن ۳- ج، ۵: ترا. ت: بتو
 ۴- ج، ۵: و بدین ۵- ج، ۵: و هم به گوهر ۶- م: زمرد و در
 ۷- ج، ۵: و آزاد کنم ۸- ت: (و) ندارد ۹- م: آید (بدون نقطه)
 ۱۰- ج، ت: سرمایه ۱۱- ۱۱- ج، ۵: و در عوض گوهر و در. م: و بدل گوهر
 و در زمرد ۱۲- ج، ۵: (فرا) ندارد ۱۳- از نسخه بدوها به نسخه
 اساس افزوده شد ۱۴- ت: خواند م: خرد (در این نسخه زیر این کلمه
 نوشته شده: خواند ظ) ۱۵- ت: ندارد ۱۶- ج، ۵، م: بیار
 ۱۷- ج، ۵: آن ۱۸- ج، ۵: ندارد ۱۹- ج، ۵: دی را. ت: به وی
 ۲۰- ۲۰- م: فرا کار تو کردم ۲۱- ۲۱- ج، ۵: اکنون که مایه درین به کار
 بردی و سود آن آوردی. ت: اکنون مایه که ... م: اکنون مایه درین کار بردی ...
 ۲۲- ج، ۵: باشد ۲۳- م: (و) ندارد ۲۴- ج، ۵: بروی واجب .. م:
 خلعت آید ۲۵- ج، ۵: تعالی ۲۶- م: خود ۲۷- م: هم این .
 نسخه اساس و نسخه های دیگر: همین ۲۸- ۲۸- ج، ۵: نفس (کاتب نسخه روی
 دو حرف اول کلمه فتحه گذارده) ما را مایه ما کرد. ت: و نفس سرمایه ما کرد. م: و نفس
 ما را سرمایه ما کرد . ۲۹- ج، ۵: (و) ندارد

ما در هر نفس يك بار خداوند را^۱ می‌یاد توانیم کرد^۲، یا تسبیحی، یا تهلیل، یا تکبیری^۳ می‌توانیم گفت^۴، و از این هر يك^۵ گوهر نفیس^۶ است که^۷ کس^۸ قیمت آن نتواند^۹ کرد^{۱۰}، كما قال النبی علیه السلام^{۱۱}: بقیةُ عَمْرِ الْمُؤْمِنِ لِأَقِيمَةِ لَبَآءِهِ^{۱۱} - گفت: بقیة عمر مؤمن را هیچ کس قیمت نداند^{۱۱}؛ قدر و قیمت نفس مؤمن^{۱۲} که در طاعت به کار کرد^{۱۳} کس نداند^{۱۴} كما قال النبی علیه السلام^{۱۴} التَّكْبِيرَةُ الْأُولَى خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا؛ تکبیر^{۱۵}،^{۱۶} و تسبیح، و تهلیل^{۱۶}، هر یکی گوهری است نفیس تر از دنیا و هر چه در دنیا است. ^{۱۷}چنین مایه و چنین نفس که فراماداده است^{۱۷}، در دار دنیا به هر يك^{۱۸} گوهری می‌توانیم یافت،^{۱۹} ما این رابه فضول و غیبت عوض کردیم^{۱۹}، مبادا که^{۲۰} گوید: سود و مایه هر دو در کار شما کرده‌ام^{۲۰} هر دو شما را باد.

- ۱- ت: خدای عزوجل. م، ج، د: خدای را عزوجل ۲-۲-۲ م: می‌یاد
توانیم کرد. نسخه اساس و نسخه بدلتها: یاد می‌توانیم کرد (به قیاس موارد دیگر در نسخه
اساس و هم از روی نسخه «م» جای «می» تغییر داده شد) ۳-۳-۳ ج، د: یا تکبیر
یا تهلیل یا تسبیحی ... ۴-۴-۴ م: کرد ۵-۵-۵ ج، ت، د: یکی
۶-۶-۶ ت: نفیسی ۷-۷-۷ م: (که) ندارد ۸-۸-۸ ج: ندارد. ت: کسی
۹-۹-۹ د: کس نتواند ۱۰-۱۰-۱۰ ت: كما قال ع. د: كما قال النبی ص ع س.
۱۱-۱۱-۱۱ ترجمه پارسی خبر از نسخه «م» افناده است. ت: گفت بقیة... ۱۲-۱۲-۱۲ م: مردم
۱۳-۱۳-۱۳ م، ج، د: برد ۱۴-۱۴-۱۴ ج، د: كما قال النبی ص ع س. م: چنان که
رسول ص ع س می‌گوید ۱۵-۱۵-۱۵ ت: و تکبیر ۱۶-۱۶-۱۶ ج، د: تهلیل و تسبیح
۱۷-۱۷-۱۷ م: چنین مایه و چنین نفس که ما را داده است. ت: چنین نفس که به ماداده
است. ج، د: ما را چنین مایه و چنین نفیس که داده است. نسخه اساس: ما چنین
مایه..... («ما» در اول زائد کتابت شده بود، از نسخه اساس حذف شد)
۱۸-۱۸-۱۸ ت: نسخه بدلتها: هر یکی. ۱۹-۱۹-۱۹ ج، د: چون به فضول و غیبت عوض
کردیم. م، ت: ما آن را به فضول و غیبت عوض کردیم. نسخه اساس: ما را به فضول
و غیبت عوض کردیم (از روی نسخه‌های: م، ت، تصحیح شد) ۲۰-۲۰-۲۰ م: گویند
سود و مایه در کار شما کردیم.

زنهار^۱، ای برادران و عزیزان من! ^۲گوش فرا کار دارید^۲ که صیاد^۳ بس استاد است^۳، [و]^۴ شب و روز در پی ما می آید^۵؛ چون به دام او گرفتار آمدی، چنانکه هلاک کند که خواهد^۶. مکنید^۷! ^۸گرد مرغزار این صیاد استاد مگردید^۸، و هوای^۹ این تن بدخوی را^۹ متابع مباشید که هر دو دشمن اند، و دشمن را متابعت کردن^{۱۰} نه از خرد باشد^{۱۰}، ^{۱۱} و دشمن را به دوستی گرفتن^{۱۱} نه از عقل باشد. دشمن چون به دوستی^{۱۲} در آید، آنگاه^{۱۲} شکار خویش کند، و کمین مکر آنگاه^{۱۳} گشاید، ^{۱۴} چنان که آن ملعون طرید کرد^{۱۴}:

^{۱۵} شنیده ای ابلیس لعین آدم را می خواست که ^{۱۵} از راه ببرد، و از بهشت بیفگند، و دشمنی تمام کند؛ خویشتن را به دوستی فرا وی نمود^{۱۶}،

- ۱- ج: زینهار ۲-۲-ت: گوش دارید. ج، د، م: گوش فرا دارید
 ۳-۳-ج: بس ایستاده است. د: پس ایستاده. م، ت: بس استاد است. نسخه اساس:
 پس ایستاده است (پیش از این به صورت «بس استاد» است در صفحه ۱۲۸ تصحیح شد و اکنون
 نیز از روی نسخه های م، ت، و هم به قرینه طلبی که در سطر بعد می آید: «گرد مرغزار
 این صیاد استاد مگردید» تصحیح شد. نیز رجوع شود به ص ۱۸۰ س ۴ در صفت ابلیس)
 ۴- ج، د: و شب و روز (و) به نسخه اساس افزوده شد) ۵- ج، د: می باشد
 ۶- نسخه بد لها: خود خواهد ۷- ج، د: نکنید ۸-۸- ج، د: و گرد
 مرغزار آن صیاد مگردید. م: گرد مرغزار این صیاد استاد مگردید. نسخه اساس: گرد
 این مرغزار صیاد استاد (کلمه «این» به جای اصلی خود از روی نسخه «م» منتقل شد)
 ۹-۹- ج، د: آن بدخوی را م: بد بدخوی را ۱۰-۱۰- ج، د: از
 خرد نباشد. ۱۱-۱۱- م: و دشمن به دوست گرفتن ۱۲-۱۲- م:
 دارید ای که (کلمه دوم بدون نقطه) ۱۳- م: دیگر ای که (کلمه دوم بدون نقطه)
 ۱۴-۱۴- ت: چنانچه مرتد کرد. م: چنانکه آن ملعون مطرود ج، د:
 بعد از چنانکه دیگر چیزی نوشته نشده است. ۱۵-۱۵- ج، د: شنیده که ابلیس
 لعین می خواست که آدم سلیم را ت: شنیده ابلیس لعین که آدم را صلوات الله علیه م:
 شنیده ۱۶- ت: می نمود. ج، د: نمود

گفت: وَقَاتَمَهُمَا أَنِّي لَكُمَا لِمَنِ النَّاصِحِينَ. سوگند خورد که من دوست و ناصح شما ام^۱، تا آدم را^۲ صلوات الله علیه از بهشت بیفکنند^۳، سوگند به دروغ بخورد^۴ که من دوست شما ام^۵، و ابلیس ملعون ما را دشمنی^۶ پدری و دیرینه است^۶، و استاد و مکار،^۷ و این هوای [ما] او را سخت مطیع و فرمان بردار^۷، و همه به بدی^۸ فرماید^۹، کما قال الله تعالی^۹: «وَمَا جُرَىٰ نَفْسِي^{۱۰} إِنَّا لَنَنفَسُ لَمَّارَةً بِالسُّوءِ؛ و همه بزرگان این^{۱۱} درگاه از شر او^{۱۲} ایمن نبوده اند، و شب و روز بازیشان^{۱۳} در جنگ بوده اند، تا نفس منقطع نگشته است^{۱۴}، از مکر نفس و دیو نیاسوده اند^{۱۵}. ندانم تا ما بر چه راه افتاده ایم که چنین ایمن می زیم؟! و خوردن، و خفتن، و نشست و خاست^{۱۶} ما^{۱۷}، و گفتن و شنودن^{۱۸} ما،^{۱۹} همه چون ملوک است^{۱۹}،^{۲۰} و دعوی ما به جای رسیده^{۲۰} که همه عالم در

- ۱- ج، د: شمایم ۲- ت: ندارد ۳- در نسخه «م» ابتدا کلمه ای نوشته دروی آن خط کشیده و نوشته اند: بکند. ۴- ۴- ج، ت، د: به سوگند دروغ که بخورد. ۵: به سوگند به دروغ که... ۵- ت: شما (بدون: ام) ۶- ۶- ج: دیرینه پدری است. ۷: دیرینه است ۷- ۷- و آن هوای ما او را... است. ت: و این هوای ما او را مطیع و فرمان بردار. ۸: و این هوای ما او را سخت مطیع... (کلمه «ما» از نسخه های ج، ت، د، م، به نسخه اساس افزوده شد) ۸- ج، ت، د، م: بدی (بدون: به) ۹- ۹- ت: کما قال الله. م: چنان که خدای عزوجل در کتاب عزیز خویش می گوید. ج، د: کما قال الله سبحانه و تعالی ۱۰- ۱۰- این قسمت از آیه مبارکه که در نسخه اساس و سایر نسخ آمده است از نسخه «م» افتاده است ۱۱- ج، د: آن. م: ندارد ۱۲- ت، د: این دشمن ۱۳- م: بازیشان (نسخه اساس: با ایشان پیش ازین همه جا در نسخه اساس به جای «با او» یا «با ایشان»، «بازو» و «بازیشان» آمده بود اکنون نیز با استناد نسخه «م» و هم به تبعیت از سابقه صورت مکتوب در نسخه «م» در نسخه اساس ضبط شد. ۱۴- م، ت: نکشت (در نسخه ج، از شماره ۱۲ تا ۱۴ افتاده است) ۱۵- ج، د: نیاسودند ۱۶- ج، د: و نشستن و خاستن ۱۷- م: (ما) ندارد ۱۸- ج، د: و گفت و شنود. ۱۹- ۱۹- ت: هم چنان ملوک است ۲۰- ۲۰- ج، د: و دعوی به جای رسید. ت، م: و دعوی ما به جای رسیده....

آن می فرو شود^۱!! سخت عجب فرومانده ایم^۲ تا این چیست؟ و چه خذلان است که در ما رسیده است^۳، که ما را در چنین روزگار گرفتار کرده است^۴، که^۵ باقومی سروکار است که حق گفتن پیش ایشان، سخت^۶ است از شمشیر زدن در روی بیگانگان^۷، و به دعوی آنجا رسیده [اند که درجه ما] از درجه انبیا کم نیست!!^۸

ای دوستان و عزیزان! حذر کنید از چنین قوم، و چنین راه، و چنین سیرت، که این^۹ راهی است که همه بی راهی‌ها در زیر این است؛ از سر^{۱۰} آزمودگی^{۱۱} می گویم^{۱۲}، نه از سر^{۱۳} تعصب، یا از سر^{۱۴} حسد، یا از سر^{۱۵} نادانی^{۱۶} - هم از سر^{۱۷} یقین و اقرار خداوندان معاملات^{۱۸} می گویم. این^{۱۹} راهی است^{۲۰} که چون راست روی، و سرمایه برباد ندهی، سود^{۲۱} بی اندازه باشد؛ و چون نه راست روی خاسر^{۲۲} دوجهانی^{۲۳} باشی. هر که راست رود صدیقی گردد، و هر که^{۲۴} کژ^{۲۵} رود زندیقی گردد؛ مرد باش! و چنان رو که به درجه صدیقان

- ۱-۱- ج، د: فرومی شود. ت: فرو شود. م: می فروشوند ۲- ج، د: درمانده ایم
 م: فرومانده ام. ۳- ت: رسید هست ۴- ۴- ت: کردست. م: درفته
 چنین روزگار گرفتار کرده است ۵- ت: (که) ندارد ۶- ۵: در متن
 «خوشر» و درحاشیه «سخت». ج، ت: سخت تر است. ۷- ۷- ج، د: و دعوی
 به آنجا رسیده که درجه ما از درجه انبیا کم نیست. م: و بدعوی آنجا رسیده اند که
 درجه ما از درجه انبیا کم نیست - مطلب بین [] از نسخه اساس افتاده است، از نسخه های
 ج، ت، م، د: به آن افزوده شد ۸- ج، د: آن ۹- ت: ندارد
 ۱۰- م: آزموده ۱۱- ج، د: می گویم ۱۲- م: ندارد
 ۱۳- م: نادانی می گویم ۱۴- م: معامله ۱۵- ج، د: آن
 ۱۶- م: راهست ۱۷- نسخه بدلها: سود. نسخه اساس: سودی (تصحیح
 شد) ۱۸- ج، ت، م، د: دوجهان ۱۹- م: (هر) به جای (هرکه)
 ۲۰- ج، م، د: کژ. نسخه اساس: کج (از روی نسخه های ج، م، د: تغییر یافت)

رسی^۱، نه به درکت زندیقان^۲ - هم چنان که بهترین همه قولها^۳ آن است که بگویی^۴: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ**، چون منافقی بگوید، درکت^۵ اسفل یابد^۶، **كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ لِمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ**،^۸ و اگر مخلص بگوید، بهشت جاویدان یابد، **كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَأَجَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَاتٍ**.

اما درین زمانه و حی منقطع است، و^۹ روانیست^{۱۰} که به کسی وحی آید^{۱۰}، **اگر نه هر ساعتی^{۱۱} در شأن ما آیتی آمدی**، چنان که در شأن منافقان می آمد^{۱۲}، **با چنین راه و چنین^{۱۳} سیرت که ما می رویم^{۱۴}**. قومی که ایشان خدای رابه یک تا^{۱۵} نان باور ندارند، و یک رکعت نماز چنان که می باید از دیوان ایشان بر نیاید،^{۱۶} و یک معامله به صدق از ایشان [بار] نیاید^{۱۶}، و هر چه می گویند بر ایشان تاوان است^{۱۷}،^{۱۸} و در راه اولیا و بدلاء نشسته اند و خراب می کنند^{۱۸}،

- ۱- ج، ۵: برسی ۲-۲- ج، ۵: نه چنان روکه درکه زندیقان یابی
 ۳-۳- ج، ۵: چنان که بهترین قولها. ت: هم چنین بهترین همه قولها. م: هم چنان که بهترین قولها ۴-۴: گوی ۵-۵: ج، ۵: در که ۶-۶: ت: باشد
 ۷-۷: ت: کما قال الله. م: چنان که در کتاب عزیز خویش می گوید قوله تعالی.
 ۸-۸- ج، ۵: ت، ۵: و اگر مخلص بگوید بهشت جاودان ... م: و چون مؤمن مخلص گوید بهشت جاودان یابد چنان که گفت قوله تعالی ۹-۹: م: (و) ندارد
 ۱۰-۱۰- ج، ۵: که وحی به کسی آید ۱۱-۱۱- ج، ۵: اگر نه هر ساعت. ت: و اگر در ساعتی. م: اگر نه هر ساعتی ... ۱۲-۱۲: ت: می آید ۱۳-۱۳: م: و با چنین. ت: چنین (بدون واو) ۱۴-۱۴: ج، ۵: می درزیم. م: مفهوم نیست ۱۵-۱۵: ت: (تا) ندارد. ج: این کلمه دو بار نوشته شده ۱۶-۱۶- ج، ۴: و یک معامله به صدق از ایشان باز نیاید. ج، ۵: و یک معامله از ایشان به صدق باز نیاید. ت: و یک معامله به تصدیق از ایشان باز نیاید. (بار) از نسخه های م، ت، به نسخه اساس افزوده شد
 ۱۷-۱۷- ج، ۵: تاوان باشد. م، تاوان است. نسخه اساس: تاوان است (تصحیح شد)
 ۱۸-۱۸- ت، و در راه اولیا و بدلای نشسته اند و خواب می کنند! ج، ۵: و در راه اولیا و بدلاء و صدیقان و علماء و عرفا نشسته اند و خراب می کنند. م: در راه بدلاء نشسته اند و خرابی می کنند.

و دعوی می کنند که ما از اولیای خداییم^۱، هزار بار از آن منافقان بترند^۲ که گفتند که: ما گواهی می دهیم^۳ که رسول خدای^۴ حق است - و نه راست گفتند^۵ - **۶** کما قال الله تعالی فی محکم کتابه^۶: **إِذْ جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ** . در وقت^۷ رسول^۸ صلی الله علیه وسلم^۸ بیش از این نیامد^۹ که گفت^{۱۰}: دروغ می گویند^{۱۱} - نه سنگ باران آمد، و نه آتش دریشان افتاد، و نه نان و جامه [از] ایشان^{۱۲} باز گرفت^{۱۳}، و نه روی ایشان^{۱۴} سیاه کرد، و نه [به] زمین^{۱۵} شان فرو برد، (و) نه صورت ایشان^{۱۶} بگردانید - ^{۱۷} از این همه [هیچ] چیز نبود^{۱۷}، گفت: **۱۸** [عذاب] خدای عزوجل ایشان را بسنده است^{۱۸}؛ ما نیز هم^{۱۹} بیش از این^{۲۰} نتوانیم^{۲۱} گفت، ^{۲۲} اما بتوانیم که بر راه ایشان نرویم^{۲۲}، و ^{۲۳} دوستان را نصیحت^{۲۴} کنیم تا از ایشان حذر کنند، و ما^{۲۵} راه راست

- ۱-۱- م: و دعوی می کنند که ما از اولیاء خداییم. ج، د: و دعوی می کنند که ما از ایشانیم و اولیاء خداییم. ۲- ت: بترند؟! ۳- نسخهها: دهیم (بدون می) ۴-۴- ت: که رسول خدا... م: که رسول حق است. ۵- م: گفتن. ج، د: ... که تصدیق دل نداشتند. ۶-۶-۴: چنان که حق سبحانه و تعالی ما را خبر کرد در کتاب آنجا خود که گفت قوله تعالی ۷- ج، د: و در وقت. ۸-۸-۸- م: ندارد ۹- م: نه آمد ۱۰- ج، م، د: ندارد ۱۱- ت: گویند (بدون می) ۱۲- ج، م، ت، د: از ایشان. نسخه اساس: ایشان ۱۳- م: گرفتند ۱۴- ج، د: ندارد ۱۵- ج، م، ت، د: به زمین. نسخه اساس: زمین ۱۶- ت: ندارد ۱۷-۱۷-۱۷- ج، د: از اینها هیچ نکرد. ت: از این هیچ خبر نبود. م: از این همه هیچ چیز نبود. ۱۸-۱۸- ج، د: که عذاب ابد ایشان را بسنده است. ت: عذاب خدای عزوجل... ۱۹- ج، ت، د: ندارد ۲۰- ت: ندارد ۲۱- ج، م، ت، د: نتوانیم. نسخه اساس: نتوانم (تصحیح شد) ۲۲-۲۲-۲۲- ج، د: نتوانیم که بر راه ایشان برویم. ت: اما توانیم که... م: ... که به راه ایشان... ۲۳- ج، د: (و) ندارد ۲۴-۲۴-۲۴- ج، د، ت: (ما) ندارد. م: «و این» بجای «ما»

بیان کنیم تا بدانند که کدام است^۱، و راه کژ^۲ پیدا کنیم^۳. هر که نصیحت پذیرد و فرا نباشد^۴ سود کننده^۵، و هر که نپذیرد^۶ آنگاه روزی خواهد بود که قاضی میان^۷ ما خدای^۸ باشد، [و] داد ما^۹ از یکدیگر بستاند.

اگر ما نصیحت راست کردیم رستیم و تو آویختی^{۱۰}،^{۱۱} و اگر تو معاملت راست می کنی رستی^{۱۱}، مرا از عهده^{۱۲} گفتار بیروی باید آمد، و هر که عمر^{۱۲} و نفس خویش در چنان بضاعت به کار برد^{۱۳} که اول گفته آمد، خنک^{۱۴} او را و او از راه روندگان است^{۱۳} به حق، و هر که عمر^{۱۴} در چنین به کار برد^{۱۴}، و نفس در چنین^{۱۵} بیهوده زند، بر تجارت زیان کرد^{۱۶} و او از خاسران است^{۱۷}.^{۱۸} ما آنچه توانستیم یاد کردیم [تا دانسته باشی]، و بالله العون والتوفیق^{۱۸}.

- ۱- ج، د : (که کدام است) ندارد ۲- ج، د : کژ . ت، م : کج را
(نسخه اساس از روی نسخه های ج، د، و بنا بر سابقه این کلمه در صفحه ۱۸۱ تغییر یافت)
۳- ج، د : ... تا از راه نیفتند ۴- ت : و بنوشد. ج، د : و نباشد
۵- ت : ندارد ۶- ج، د : نسخه اساس : نپذیرد . ت، م : نه پذیرد
۷- ج، د : (مبین) به جای (میان) ۸- ج، د، م : خدای. ت : خدای عزوجل
نسخه اساس : خدا ۹- ج، د : و داد هاء ما . ت، م : دادها ۱۰- م :
آموختی ۱۱- ۱۱- ت : و گر تو م : و اگر تو معامله توستی .
۱۲- ج، د : عمر خویش ۱۳- ۱۳- د : و نفس خویش ضایع نگذارد و از راسخان بود خنک جان وی که از راه روندگان است . ج : و نفس خویش را م : که گفته آمد
۱۴- ۱۴- ج، د : چنین بضاعت به کار نبرد . ت : در چنین کار
۱۵- ج، د : ندارد ۱۶- ج، د : کند ۱۷- ۱۷- ج، د : و از خاسران باشید . م : و او خاسر دو جهان است ۱۸- ۱۸- ج، د : ما آنچه دانستیم گفتیم و یاد کردیم والنصیحة هذا و بالله التوفیق . ت : اما آنچه دانستیم یاد کردیم والنصیحة هذا و بالله التوفیق وحسبنا الله ونعم المعین . م : تا دانسته باشی و هذه النصیحة و بالله التوفیق (با تبعیت از شیوه کاتب نسخه اساس در بابهای قبل، و هم به استناد نسخه «م» عبارت «تا دانسته باشی» به نسخه اساس افزوده شد)

باب پانزدهم

الباب الخامس عشر: می پرسند^۲ که یار کیست، و یاری چیست^۱،
و چه باید کرد تا در یاری^۳ درست آید؟

الجواب^۴، و بالله التوفيق^۴. قال الصدر الامام، شیخ الاسلام قدس الله روحه
العزیز: بدان کسه^۵ یار^۶ عزیز است^۷ - اگر آن است که ما می دانیم - اما^۸
[اگر] یار این است که مامی بینیم، و آواز یاری می آرند، بس یاری نیست،
و بس مقامی نیست^۸، از این یار چندان که خواهی یاری^۹: تا ترا در کیسه
اسیم می باشد، و در سفره نان می باشد، از این چنین یار^{۱۰} در نمائی که در این

-
- ۱- ت، م: الباب. نسخه اساس: باب ۲-۲-ج، د: که یار کیست و
برادر کیست و یاری چیست م: که یاری چیست و یار کیست ... ۳-ج، د:
یاری و برادری ۴-۴-ع از نسخه «م» اقتاده است. ۵-م: بدانك
۶-ج، د: برادر و یار ۷-ج، د: ندارد ۸-۸-ج، د: کم یار است،
اما اگر یار این است که می بینیم و آوازه یاری می آرند آن بس برادر و یاری نیست.
و مقامی نیست. ت: مانند نسخه اساس جز «بس» که در نسخه اساس «بس» است. م: ...
که می بینیم ... این از یاری نیست و بس مقامی نیست (در نسخه اساس: «بس» به «بس»
تصحیح شد) ۹-ج: ندارد. ت، د، ه: نسخه اساس: یاری. م: یاری (این کلمه در نسخه
اساس از روی نسخه «م» وهم به سیاق شیوه کاتب نسخه اساس در موارد دیگر تغییر یافت)
۱۰-۱۰-ج، د: سیم و زر باشد نان باشد از چنین یاران م:
- و در سفره نان از چنین یار
.....

روزگار هست^۱ ! اما در روزگار پیشین یاران^۲ نه چنین بوده‌اند ، و دوستی و آشنایی^۳ نه بر این جمله بوده‌است^۴ که اکنون است : در روزگار پیشین چنین بوده‌است^۴ که اگر کسی بر کسی سلام کردی ، و او^۵ جواب سلام باز دادی^۵ و گفتی^۶ که چگونه‌ای ، و به سلامت می‌باشی ؟ چون چندینی آشنایی بودی^۶ ، اگر به‌هزار درم باوی بستاخی^۷ کردی ازوی دریغ نداشتی^۸ ؛ اکنون روزگار چنان^۹ شده‌است^{۱۰} و یاران^{۱۱} این روزگار [چنان] شده‌اند^{۱۱} که کسی ده سال^{۱۲} با یکی نان و نمک خورد ، و ده سال در خانه یکدیگر [می‌روند] و نشست و خاست می‌کنند^{۱۲} ، و می‌گویند :^{۱۳} چه کنیم اگر ما یک ساعت از یکدیگر^{۱۳} جدا مانیم ؟ ! در این جهان و آن جهان بی یکدیگر نفسی^{۱۴} نخواهیم

- ۱- ج ، د : هستند ۲- ج ، د : برادران و یاران ۳- ج ، د : و یاری و برادری و آشنایی
 ۴-۴- ج ، د : که اکنون می‌بینیم در
 م : که اکنون است چنان ت : این مطلب را ندارد
 ۵-۵- ج ، د : جواب گفتی . ت : سلام او
 ۶-۶- ج ، د : که چگونه و پرسیدی که چگونه می‌باشی و به سلامت می‌گذاری باین قدر آشنایی ت : که چگونه ... چون چندین ... م : چگونه به سلامت می‌باشی چون چندین آشنایی ...
 ۷- ت ، م : بستاخی . ج ، د : نسخه اساس : گستاخی (نسخه اساس از روی نسخه دیگر ، تغییر یافت)
 ۸- ج ، د : نکردی ۹- ت : چنین ۱۰- ج : ندارد
 ۱۱-۱۱- ج ، د : و برادران و یاران ت : و یاران روزگار
 (کلمه «چنان» از روی نسخه بدلها وهم به قرینه شماره ۹ به نسخه اساس افزوده شد)
 ۱۲-۱۲- ج ، د : با یکی نان خورد و نمک در میان داشته باشد در خانه یکدیگر می‌روند و با یکدیگر نشست و خاست می‌کنند . م : با وی نان و نمک خورده و ده سال در خانه یکدیگر می‌روند و با یکدیگر نشست ت : و در خانه یکدیگر می‌روند و
 (از روی نسخه بدلها «می‌روند» به نسخه اساس افزوده شد)
 ۱۳-۱۳- ج ، د : که چگونه بود اگر یک ساعت از یکدیگر ت : اگر یک ساعت م : اگر ما ساعتی از یکدیگر
 ۱۴- م : نفس

بود^۱ [راست]^۲ چون بدانست که ترا در کیسه سیم و ابرسید^۲ ،^۳ و یا در خانه (به) چاشت و شام خلل در آمد^۳ هیچ دشمنی به جای وی آن نکند که آن یار و دوست ده ساله^۴ ، و هیچ کس روا ندارد^۵ از گبر و جهود و ترسا که وی را آن گویند که آن دوست ده ساله و صحبت یافته گوید^۵ -^۶ بدان که يك بار در طعمه وی خلل آمد^۶.

چون^۷ در دست تو^۸ چیزی می بیند ، ترا یار می باشد^۹ به گفتار ، اما^{۱۰} در معنی نه^{۱۱} ؛ و چون در دست [تو] چیزی برسد^{۱۱} اگر در خون تو سعی نکند نيك^{۱۲} بود^{۱۳} ! و چون از نزدیک تو برخیزد ،^{۱۵} دل توبه هزار اندیشه که آیا کجا از من^{۱۵} بدی می گوید ،^{۱۶} و مرا چه سگالد ، و مرا فرا که سعایت می کند^{۱۶} ؟^{۱۷} یا در این ده سال سخنی بر زبان تورفته باشد ، یا خطایی^{۱۷} از تو

- ۱- ج ، ت ، د ، ندارد. م : زد ۲-۲-ج ، د : چون راست بدانست که در کیسه زر نماند . ت : چون راست بدانست ترا که در کیسه سیم ... م : چون راست بدانست که در کیسه سیم (کلمه بعد درست خوانده نمی شود ظاهراً «برسید» است . در شماره ۱۲ در این نسخه نیز «برسید» نوشته شده.) - «راست» به نسخه اساس از روی نسخه های دیگر افزوده شد ۳-۳- ت ، م : و یا در چاشت و شام ... ج ، د : و در چاشت و شام ... ۴-۴- ج ، د : هیچ دشمنی در حق وی که آن یار و دوست ده ساله کند و آن برادر کند. ت : هیچ دشمن که آن دوست ۵-۵- ج ، د : از گبر و جهود و ترسا روا ندارد که وی روا دارد و در نسخه اساس : و از گبر و جهود (واو زائد در ابتدای جمله حذف شد) ۶-۶- این مطلب از نسخه های ج ، د ، افتاده است ت : خللی م : بدانک خلل افتاده است و آمده است ۷-۷- ج ، د : (تا) به جای (چون). م : و چون ۸-۸- م : وی ۹-۹- ج ، د : یارست ۱۰-۱۰- ج ، د : ندارد ۱۱-۱۱- د : در معنی تی. م : نه در معنی ۱۲-۱۲- ج ، د : نماند ۱۳-۱۳- م : سخت نيك ۱۴-۱۴- ج ، د : باشد ۱۵-۱۵- ج ، د : هزار اندیشه در دل تو که آیا او کجا از من. م : به هزار اندیشه باشد که (مفهوم نشد) کجا از من ۱۶-۱۶- این مطلب از نسخه های ج ، د ، افتاده است ت : و مرا چه سگالد و مرا که م : و مرا می چه سگالید و ۱۷-۱۷- ج ، د : و اگر در این ده سال از تو خطایی در وجود آمده باشد . م : و یا یا خطایی

در وجود آمده باشد، همواره دلِ تو از بیم آن می لرزد^۱ نباید هم اکنون جایی در خون من شود، تا به مثل بینی پاك کرده باشی نه به صواب^۱، از بیم آن ترا خواب نیاید که هم اکنون^۲ چیزی بر سازد و پرده^۳ من در میان خلق بدرد^۳، او یا نهوذ بالله بر تو دستی یابد، و یاپای تو در سنگی آید، هزار شماتت بکند، و بر سر رمح کند، و همه خلق را از آن خبر دهد، و گوید که: شما فعل او ندانید - فعل او من دائم^۴ که بازو^۵ زندگانی کرده ام، و اگر آن گوید که دیده باشد^۶ هزار منت از وی^۷ بیاید داشت تا^۸ ده^۹ دروغ دیگر^{۱۰} بر آن نهد^{۱۱}، [و] اگر^{۱۲} در سرایش راه دهی،^{۱۳} به همه حال بدنامی^{۱۳} بیرون آرد، و یا بر چیزی از^{۱۴} هر نوع که باشد ایمن کنی خیانت کند^{۱۴}،^{۱۵} و یا بازو در راهی باشی هر بلا که فرا رسد اگر از وی بازنداری^{۱۵} ترا در آن بلا افگند.

و^{۱۶} اگر بار تو از خر در افتد^{۱۶} شکر کند^{۱۸} که نه آن من در افتاد!

- ۱-۱- ج، ۵: که نباشد که جایی قصد کند و باز گوید به نوعی که قصد هلاک من شود و از بیم ت: که نباید هم اکنون جای یا به مثل پاك کرده باشی به صواب ... م: که نباید که هم اکنون جای یا مثل ۲- م: که نباید که هم اکنون ۳- ج، ۵: بر درد. م: باز درد ۴-۴- ت: سنگ آید هزار شماتت بکند و بر سر رمحی کند ... م: ... یا ترا پای در سنگ آید هزار شماتت بکند و هم خلق را ج، ۵: و همه خلایق را خبر دهد و گوید که شما فعل وی را نمی دانید من می دائم که ۵- م: بازو (نسخه اساس از روی نسخه ۴) و به قرینه شماره ۱۵-۱۵ در این صفحه تصحیح شد) ۶- ج، ۵: بود ۷- ج، ۵: ندارد. م: از ۸- م، ج، ۵: (که) به جای (تا) ۹- ج، ۵: صد ۱۰- ج، ۵: ندارد ۱۱- ت: نهند ۱۲- نسخه بدلاها: و اگر ۱۳-۱۳- ج، ۵: هزار بدنامی به همه حال، ت: ... به همه جای ۱۴-۱۴- ج، ۵: ایمن شوی خیانت کند. ت: ... امین کنی ۱۵-۱۵- ت: و یا بازو م: و تا بازو ... ج، ۵: و یا در راهی باشی هر بلا که برسد اگر از وی دفع نکنی ۱۶- ت: (و) ندارد ۱۷- ج، ۵: بیفتد. م: افتد ۱۸- ج، ۵: گوید

و یا دزد فرا^۱ رسد گوید^۲ : چه داری ؟ گوید^۳ که : من ندارم^۳ - اینک یار
 من^۴ چنین و چنین^۴ دارد ، و اگر گویی ندارم^۵ ، نشان بدهد که کجاست ، و
 دزد را یاری کند^۶ تا^۷ کالای تو ببرد ، و گوید : الحمدلله که من به سلامت
 برستم^۸ ؛ و اگر در راه نان تو ببرند ، گوید : الحمدلله ، که آن من برجاست^۹ ،
 تاگر سنگی تو بری^{۱۰} نه من ، و اگر گویی^{۱۱} به یک تانان مرا مواسا کن ، نکند^{۱۲} -
^{۱۳} گوید ترا نیز محکم بایست داشت^{۱۳} چنان که من داشتم ، اکنون برو^{۱۴} [و]
 جان کن^{۱۴} .

در این روزگار^{۱۵} یاران که ما می بینیم اغلبی چنین اند^{۱۵} ، و این نه یار
 باشد ، این^{۱۶} بار و عقوبت باشد ؛ اما آن کسانی که یار باشند ،^{۱۷} و در آوازه
 یاری درست باشند ، ایشان نه چنین باشند^{۱۷} ، و یاری ایشان نه بهر^{۱۸} دنیا باشد

- ۱- ت ، ج ، د : (فرا) ندارد ۲- م ، ج ، د : گوید که ۳-۳- ت :
 گوید باری ندارم . ج ، د : گوید مرا خبری نیست ۴-۴- ت : چنین و چنان
 ج ، د : ندارد ۵-۵- ج ، د : و اگر گویی نیست . ت : و اگر تو گویی ندارم .
 م : و اگر کسی را گوی ندارم ۶-۶- ج ، د : دهد ۷-۷- م : که تا
 ۸- ت : رستم ۹-۹- ت : که الحمدآن ... م : که الحمدلله که آن نان
 (در نسخه های ج ، د ، بین شماره های ۷ تا ۹ این مطلب آمده است : تا کالای تو ببرد
 و گوید الحمدلله که آن من برجاست) ۱۰-۱۰- م : ببری ۱۱-۱۱- ت ، م :
 گوی (در نسخه های ج ، د ، بین شماره های ۹ تا ۱۲ این مطلب آمده است : و درین
 حال به نائی با تو مواسا نکند) ۱۲-۱۳- ت : گوید تو نیز محکم می باید
 داشت . م ، ج ، د : گوید ترا نیز محکم بایست داشت . نسخه اساس : گوید ترا تو
 (و تو) زائد از نسخه اساس حذف شد) ۱۴-۱۴- ج ، د : و جان کن . م : و چنان کن
 (و) از نسخه های ج ، د ، به نسخه اساس افزوده شد) ۱۵-۱۵- ج ، د :
 اغلب یاران چنین اند . ت : یاران که می بینیم اغلب چنین اند . م : و یاران که ما می بینیم
 اغلب چنین اند . نسخه اساس : ... ما می بینیم - (تصحیح شد) ۱۶-۱۶- ج ، د : آن . م :
 که این بار ۱۷-۱۷- م : و در آوازی یاری درست باشند ایشان ت :
 و در آواز یاری ج ، د : و برادر و دریاری درست باشند ایشان نه چنان باشند
 ۱۸- ج ، م ، د ، ت : نه از بهر

یا از بهر خلق، ایشان [يك] دیگر^۱ را یار باشند در^۲ کار خدای عزوجل، و در طلب رضای^۳ او^۴، و^۵ در طلب بهشت، و يك تن، و يك دل، و يك زفان^۶ باشند،^۷ كما قال النبي عليه السلام^۸: أَلْمُؤْمِنُونَ كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ - مؤمنان همه [چون] يك تن^۹ باشند: هر چه^۹ خود را^{۱۰} پسندند یار خود را همان پسندند، و^{۱۱} هر چه نه رضای خدا باشد^{۱۱}، يك دیگر را از آن باز دارند، و از بهر دنیا با يك دیگر پر خاش^{۱۲} نکنند،^{۱۳} و باز آن که پر خاش نکنند آرزو جویند که یار ایشان بازیشان به دنیا بستاخی کند^{۱۳}،^{۱۴} و از هر چه در دنیاست و بادنیا کشد ایشان خود از آن فارغ باشند^{۱۴}، کمترین چیزی میان^{۱۵} ایشان دنیا^{۱۶} باشد^{۱۷}،^{۱۸} و اگر کسی در میان ایشان از دنیا سخن گوید، او را^{۱۸} مهجور

- ۱- ج، م، ت، د: يك دیگر. نسخه اساس: دیگر (تصحیح شد) ۲- ت: و در ۳- م: رضا ۴- ج، د: (حق) به جای (او) ۵- م: (و) ندارد ۶- نسخه بدلها: زبان ۷- ۲-۲- م: چنانکه رسول ص ع س می گوید. ج، د: در این جا آیه شریفه‌ای که در صفحه ۱۹۴ سطر ۳ همراه با همین خبر ذکر شده: و يؤثرون علی انفسهم و لوکان بهم خصاصة، نوشته و سپس آمده: و قال النبي ص ع س... الخ. ۸- ج، د، م: چون يك تن... («چون» از نسخ ج، د، م: به نسخه اساس افزوده شد) ۹- ت: و هر چه... ۱۰- م: (را) ندارد ۱۱-۱۱- ج، د: و هر چه... خدای... ت: و هر چه... خدای عزوجل... م: و نه هر چه... خدای... ۱۲- ج، د: فرخاش ۱۳-۱۳- ج، د: و باز آنکه پر خاش خواهند که یار ایشان به دنیا و چیز ایشان بستاخی کند. ت: و باز آنکه پر خاش نکنند به آرزو و جویند که یار ایشان بدیشان بدنیا بستاخی کند. م: و یاران که پر خاش نکنند و به آرزو جویند که یار ایشان با ایشان بدنیا بستاخی کند. نسخه اساس: و یارانکه... بستاخی... (از روی نسخه‌های ت، م، تصحیح شد) ۱۴-۱۴- م: ... بادنیا کشد ایشان از آن... ج، د: و هر چه بادنیا کشد و از دنیاست خود را فارغ دارند. ۱۵- ج، د: در میان ۱۶- ج، د: دنیا و دنیایی ۱۷- م: بود ۱۸-۱۸- ج، د: و یاکسی... از دنیا و دنیایی سخنی گوید وی را... د: و اگر کسی... ت: اگر کسی در میان از دنیا... م: و اگر کسی در میان ایشان...

کنند، و غرامت بستانند، و پاسبان^۱ يك ديگر باشند، نادبو و ذبو مردم در میان ایشان راه نیابد، چون نشینند^۲ بر ذکر^۳ خدای عزوجل نشینند، و آگریاری^۴ را به دنیا چیزی حاجت باشد، دیگران آن را غنیمت دارند هر چه تمام تر^۵، و بدان^۶ شکر کنند^۷، و شکرانه^۸ آن^۹ بدهند، و هزار^{۱۰} منت بدارند^{۱۱}، و باخود استغفار آن بکنند^{۱۲} که چرا تا اکنون از کار یار خویش غافل بودیم^{۱۳}، و آنان که خاصگان باشند نه چنین باشند^{۱۴}: ^{۱۵} ایشان خود را مجرم دارند که دنیا فرا یار خویش دهند^{۱۶} ^{۱۷} که دل ایشان بدان مشغول کنند^{۱۸}، زیرا که آن بار^{۱۹} خویش است^{۲۰} که بر یار خویش می نهد^{۲۱} - یار حقیقت آن بود که هر چه ترا از خدای عزوجل^{۲۲} باز دارد^{۲۳}، و یا آن از تو باز دارد^{۲۴}، و هر چه ترا به خدای عزوجل نزدیک کند ترا بر آن دارد، و رضای نفس تو نگاه دارد^{۲۵}، ^{۲۶} و در کار خدای عزوجل رضای خدا نگاه دارد^{۲۷}،

- ۴-۱: و پاسبانان ۲-ج، ۵: بنشینند ۳-ج، ۵: بدکر
 ۴-۴: ت: ... دیگر یاران ... هر چند آن تمام تر. م: و اگر یاری به دنیا ...
 غنیمتی دانند. ج، ۵: یاری را به نیایی ... را دیگر یاران ... غنیمتی دانند و کفایت کنند. ۵- نسخه بدلهای: بر آن ۶-م: ندارد ۷-ج، ۵:
 آن را ۸-ج، ۵: و هزار هزار ۹-م: ندارد ۱۰-م: کنند
 ۱۱-م: بودم ۱۲-۱۲: ت: و آنان خاصگان ... ج، ۵: ... نه چنان باشند. م: ... نه چنین باشند ۱۳-۱۳: ت، م: ... مجرم دانند ...
 ج، ۵: ایشان ... به یار خود دهند. ۱۴-۱۴: ج، ۵: و دل ایشان را مشغول کنند ۱۵-م: یار ۱۶-م: ندارد ۱۷- نسخه بدلهای:
 یار. نسخه اساس: یاری (تصحیح شد به حذف یاء) ۱۸-ج، ۵: ندارد
 ۱۹-ج، ۵: باز می دارد ۲۰-۲۰: ج، ۵: او ترا از آن باز دارد و یا آن چیز از تو باز دارد. ت، م: ... و یا آن از تو باز دارد. نسخه اساس:
 و یاران از تو ... (از روی نسخه های ت، م: تصحیح شد) ۲۱-۲۱: ج، ۵: ...
 بدان دارد ... ت: ... نزدیک تر ... بدان ... م: ... به خدای نزدیک دارد ... و رضای نفس تو نگاه دارد ۲۲-۲۲: م: ... رضای خدای تعالی نگهدارد. ت:
 و در ... رضای خدای عزوجل ... ۵: و در کار خدای تعالی رضای خدای تعالی نگهدارد.
 م: در کار ... رضای خدای ...

ا و هر چه ترا فرا هوی دارد ، و فرا مراد تن [تو] ، ترا از آن باز دارد^۱ از هر چه ناگفتنی است و ناکردنی است^۲ .

و هر وقتی که خدای را عزوجل^۳ فراموش کنی^۴ با یاد تو دهد ،^۵ و چون بر یاد خدای باشی ، چیزی نکند که خدای را عزوجل بردل [تو] فراموش کند^۵ ،^۶ و ترا بدان چیز مشغول کند^۶ ،^۷ و اگر در میان مردمان بنشیند ، اگر کسی خواهد که غیبت یار تو گوید نتواند گفت^۷ از تمامی که ترا در کار یار تو بیند^۸ ،^۹ و هر شغل^{۱۰} که ترا باشد و او را باشد هیچ فرق ندانی^{۱۱} میان کار خویش و میان کار یار خویش ، و هر زیانی که او را باشد هیچ فرق ندانی میان زیان خویش و میان زیان او ، و هر سود که او را باشد هیچ فرق ندانی میان سود خویش و میان سود او^{۱۲} ، و هر چه^{۱۳} از متاع دنیا و آنچه شاید که در آن تصرف کنی ، میان ایشان هیچ فرق نباشد^{۱۳} إِلَّا مَا حَرَّمَ اللَّهُ . چون یکی

۱-۱- م : تن تو ج ، د : و هر چه ترا هوی نفس و هوای تن بود ت : و هر چه ترا هوا دارد و مراد تن تو دارد (از نسخه های م ، ت ، کلمه «تو» به نسخه اساس افزوده شد) ۲-۲- ج ، د : و هر چه ناگفتنی و ناکردنی باشد باز دارد . ت : و از ناگفتنی و ناکردنی است ۳-۳- م : خدای عزوجل را ۴-۴- ندارد ۵-۵- م ، ت : خدای عزوجل بردل تو ج ، د : و چون بر یاد حق تعالی باشی چیزی نکند که ترا فراموشی آورد (از نسخه های «ت» و «م» به نسخه اساس «تو» افزوده شد) ۶-۶- این مطلب از نسخه های ج ، د ، افتاده است . ۷-۷- که عیب یار او کند نتواند کرد ج : یار تو م : و اگر که غیب ت : اگر در میان بنشیند خواهد که عیب یار تو کند ۸-۸- ت : از تمامی که ترا در کار یار پیدا است . د : از تمامی که او را در کار یار او بیند ۹-۹- خویش بیند ت : ۱۰-۱۰- نسخه بدلها : شغلی . ۱۱-۱۱- ج ، د : نباشد ۱۲-۱۲- م : میان سود خود و سود او این مطلب در نسخه های ج ، د : به این ترتیب خلاصه شده : میان کار تو و کار وی و سود تو و سود وی و زیان تو و زیان وی همه یکی باشد . ۱۳-۱۳- ت : هیچ معنی نباشد م : متاع و آنچه منع نباشد ج ، د : از متاع و آنچه تصرف شاید کرد در میان ایشان هیچ معنی و فرقی نباشد .

شاد باشد [باید] که دیگری^۱ شاد باشد، و چون یکی اندوهگین باشد، باید^۲ که دیگری^۳ نیز اندوهگین باشد^۴، و به خطا و زلت از يك ديگر برنگردند، و به گفت بدخواهان از يك ديگر آزار نگیرند^۵، و بريك ديگر بیرون نیابند، و سخن دشمن بريك ديگر فرانیوشند^۶، و در جمله^۷ این [دو] چیز نگه باید داشت^۸ [که] همه بازمین گردد^۹.

و هر که دوست و یار دنیاست، هر چه زیان دنیایی یار او در آن است او در آن یار خویش را باز نیابد او در یاری درست نیست^{۱۰}؛ و هر یار دینی و خدایی که در آنچه زیان دین یار او در آن است او در آن فرو ایستد، نه یار است^{۱۱}،

۱- ت: دیگری نیز م: دگر هم م: ۲- م: ندارد م: ۳- م: دیگر (بدون یاء). در نسخه‌های ج، د: پس از تتمه آیه مبارکه: الا محرم الله که در صفحه قبل گذشت تا شماره ۴ چنین آمده است: شادی وی در شادی یار بود و غم و اندوه‌شان یکی باشد ۵-۵-۴: و به خطا و به زلت ت: و به خطا و زشت از يك ديگر باز نگردند و به گفت بدخواهان آزار ج، د: و به خطا و زلت از يك ديگر ۶-۶-۴: ت: بر ديگر بیوشند. م: و بريك ديگر بیرون نه آیند و (این مطلب از نسخه‌های ج، د، افتاده است) ۷-۷-۴: ت: این دو چیز م: این دو چیز باید نگاه داشت. ج: آن دو چیز ۵: نگاه. (از نسخه بدلها «دو» به نسخه اساس افزوده شد) ۸-۸-۴: این مطلب از نسخه‌های ج، د: افتاده است («که» از نسخه «ت» به نسخه اساس افزوده شد) ۹-۹-۴: ت: هر که زیان دنیایی یار و او باز نیابد او در آواز یاری م: و هر چه و هر زیان دینی یار او در آن است باز نیابد او در آواز یاری ج، د: هر که یار و دوست دنیاست هر چه زیان دنیایی یار وی در آن است اگر در آن یار خویش را یار نیابد در یاری نسخه اساس: و هر که دوست و یار دنیاست هر چه زیان دنیا یار و در آن است او در آن یار خویش را باز نیابد او (از روی نسخه بدلها تصحیح شد) ۱۰-۱۰-۴: ج، د: و هر که یار دنیایی و خدایی باشد و زیان یار خویش بیند اگر در آن فرو ایستد و خب کند وی در یاری درست نیست. ت: و هر که یار دینی و خدایی دارد که زیان خویش بیند و او در آن فرو ایستد او نه یار است. م: و هر یار دنیای و خدای که زیان یار خویش بیند او در آن فرو ایستد او نه یار است.

این دو چیز نگه می باید داشت^۱ تادریاری درست آمده باشی،^۲ و این خبر که رسول علیه السلام گفته است در حق تو درست باشد،^۳ ۲ کما قال النبی علیه السلام: **الْمُؤْمِنُونَ كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ**؛^۴ و قال الله تعالی: **وَيَذُوبُونَ عَلَيَّ اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ**. و نفس واحد آن بود که اگر بر هفت اندام تو، يك تار مویی کسی^۵ بیازارد، هفت اندام یار^۶ تو از آن خبر یابد^۷، و به خصمی آن بیرون آید - هم چنان که^۸ خار^۹ در پای شود؛^{۱۰} خار بیش در پای نشده است^{۱۱}، اما هفت اندام به درد^{۱۱} آید، و^{۱۲} به نزدیک آن باز نشینند^{۱۲} تا خار را^{۱۳} تدارک نکنند^{۱۴} و از راه^{۱۵} برنگیرند، آرام نگیرند^{۱۵}، زیرا که همه^{۱۶} یکی باشد؛ از فرق سر تا ناخن [پای]^{۱۶} يك^{۱۷} نفس است.

اگر در آواز^{۱۸} یاری درستی، هم چنین^{۱۹} باش تا یار به حقیقت^{۲۰} باشی،

- ۱-۱- ج: آن دو چیز نگه باید داشت. ۵: . . . نگاه . . . ت: این . . . نگه باید داشت. ۴: . . . باید نگاه داشت. ۲-۲- ۴: و این که رسول ص ع س گفته آمده است در تو درست باشد. ج: و آن خبر که رسول ع فرموده در حق تو درست آید. ۵: . . . که رسول ص ع س . . . ۳-۳- ج: کما قال ع. ۵: کما قال علیه الصلوة والسلام. ۴: ندارد. ۴-۴- ۴: و قول خدای عزوجل که . . . ۵-۴- ندارد. ۶- «یار» از نسخه بدلها افتاده است. ۷- ۴: یابد. نسخه های دیگر: یابد (رک: پاورقی صفحه ۱۳ شماره ۵). ۸- ج، ۵: چنان که (بدون هم). ۴: همچنانک ۹- ۴: خاری ۱۰-۱۰- ج، ۵: اگر چه خار در پای رفته ۱۱- ت: بدر ۱۲-۱۲- ج، ۵: و به نزدیک آن یار بنشینند. ت: و به نزدیک آن باز نشینند. ۴: و به نزدیک آن بار (بی نقطه) نشینند ۱۳- ج، ت، ۵: (را) ندارد ۱۴- ج، ۵: نکند ۱۵-۱۵- ج، ۵: برنگیرد آرام نگیرد. ۴: برنگیرند آرام نگیرد ۱۶-۱۶- ت: یکی است از فرق سر تا ناخن. ۴: یکی است از فرق تا ناخن پای ج: یکی است از فرق سر تا ناخن پای. نسخه اساس: یکی باشد از از فرق تا سر ناخن (تصحیح شد) ۱۷- ج، ۵: همه يك . . . ۱۸- ت، ۴: آواز. ج، ۵: ندارد. نسخه اساس: آزار (تصحیح شد) ۱۹- ۴: هم چنین: نسخه اساس و نسخ دیگر: همچنین ۲۰- ۴: بحقیقت یار . . .

و در دعوی یاری و برادری درست باشی^۱، [و] مؤمنی^۲ و اخوت مؤمنان ترا درست آید تا هم خبر رسول^۳ در تو درست آمده^۴ باشد که گفت^۵: اَلْمُؤْمِنُونَ كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ، و هم قول خدای عزوجل که گفت: اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ، آنکه [هر که] چنین باشد، او یار مؤمن باشد، و قدر یاری داند^۶، و یار مهین و بهین او را باشد^۷ که وعده چنین کرده است^۸ كما قال الله تعالى^۸: فَدَعِمِ الْمُؤْمِنِي وَدَعِمِ النَّصِيرَ، و جای دیگر می فرماید^۹: اَوَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ. هر که او حق یاران^{۱۰} و برادران نگه دارد، حق سبحانه و تعالی به خودی خود^{۱۱} او را یار باشد. و به همه^{۱۲} حال یار بیاید^{۱۳}، و بی یار کار راست^{۱۴} نیاید، و هر کاری را یاری^{۱۵} باید، و^{۱۶} و کار خدای را یاران باید^{۱۶}؛ و^{۱۷} خدای عزوجل بر رسول صلی الله علیه و سلم منت نهاد^{۱۸} که او را یاران نیک فراداد^{۱۸}، كما قال الله تعالى في محكم كتابه^{۱۹}: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ

- ۱- م: ندارد ۲- م: و مؤمنی (از نسخه «م» به نسخه اساس «و» افزوده شد)
 ۳- ت، م: رسول ع ۴- م: آید ۵- ج، د: ندارد ۶- ج، د: ۵
 هر که چنین باشد او یار باشد ... ت: ... او یار باشد و قدر یار داند. م: آنکه هر که چنین باشد او یار باشد و قدر یاری ... («هر که» از نسخه: «م» به نسخه اساس افزوده شد) ۷- ج: و یار مهین و بهین وی را یار باشد. ۵: و یار مهین و بهین وی را باشد. م: و یار مهین و بهین او را یار باشد (در نسخه اساس: «بهی» به «بهین» تصحیح شد) ۸- م: آنجا که گفت ۹- م: می گوید
 قوله تعالی. ج، د: فرمود ۱۰- ۱۰- این قسمت در نسخه «ت» مکرر کتابت شده (از: و کان حقا ... تا یاران). ج، د: هر که حق یاران و برادران و دوستان نگه دارد. م: هر که حق یاران و برادران نگاه دارد. ۱۱- ت: ندارد
 ۱۲- ج، د: و در همه ... ۱۳- یار بیاید. م: یاری باید ۱۴- ج: «بر» بجای «راست» ۱۵- ج، د، م: یار (بدون یاء) ۱۶- ج، د: و کار خدای تعالی را ... ت: و کار خدای عزوجل ... م: و کار خدای عزوجل را یارها ...
 ۱۷- م: (و) ندارد ۱۸- ۱۸- ت: ... نیک داد. ج، د: که یاران نیک وی را داد. م: ... فرا داد. ۱۹- ۱۹- م: چنان که در کتاب عزیز خویش می گوید.

عَلَى الْخُفَّارِ رَحْمَاءٌ بَيْنَهُمْ قَرِيبُهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا^۱ ، و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم^۲ : أَلرَّفِيقُ نُمُّ الطَّرِيقِ ، و نیز گفت^۳ : أَلجَارُ نُمُّ الدَّارِ .
 و این هر یکی را معنی گفته اند : أَلرَّفِيقُ نُمُّ الطَّرِيقِ - یعنی : محمد ،
 آنکه شریعت ؛ أَلجَارُ نُمُّ الدَّارِ^۴ - یعنی : خدای ؛ آنکه بهشت . و مقصود از
 این حدیث آن است^۵ که هر کاری را فراخورد آن یاران باید^۶ ، و جای گاه
 باید ، و همسایه باید ، و قرین آن در خورد آن باید ، و هر چه در آن کار باید
 هم فراخور یک دیگر باید^۶ ، تا آن کار راست آید ، و یار مساعد و مشفق نباشد^۷
 مگر کسی که عیب دنیا بدیده باشد ، و عیب رغبت دنیا بدیده باشد^۸ ، و بی
 قدری آن و خسارت آن بدیده باشد^۹ ، و قدر مؤمن متوکل و قانع و زاهد
 بدیده باشد ، و قدر^{۱۰} خدای و رسول داند^{۱۱} ، آنکه او یاری را شاید^{۱۱} ، اگر
 آواز یاری آرد در آن درست باشد^{۱۲} ،^{۱۳} و هر چه نه چنین باشد ، نگر از ایشان^{۱۲}

- ۱-۱- این قسمت از آیه شریفه از نسخه «م» افتاده است . ۲-۲- م : و رسول ص ع س گفت . ج ، د : و قال النبی ص ع س ۳- ت : ندارد . ج : فرموده . د : فرمود ۴-۴- ج ، د : و آن هر یکی معنی م : مطلب بین این دو شماره از این نسخه افتاده است ۵-۵- ت : که هر کار را یار باید . م : که کارها فراخورد آن یار باشد . ج ، د : که هر کاری را در خورد آن یار باید .
 ۶-۶- این مطلب در نسخه اساس مشوش است و اجزای آن مقدم و مؤخر کتابت شده از روی نسخه های ج ، ت ، د ، م : تصحیح شد . م : و هر چه بر آن به کار آید همه فراخورد یک دگر باید . ج ، د : هم در خورد یک دیگر باید . ۷- ج ، د : باشد ۸-۸- ج ، د : کسی که عیب رغبت دنیا دیده باشد . م : مگر کسی که عیب و رغبت دنیا بدیده ۹-۹- ج ، د : و بی قدری و خسارت دنیا دیده باشد . ت : دیده باشد . م : و بی قدری آن و خسارت آن بدیده باشد . ۱۰-۱۰- ت : خدای عزوجل و رسول ع ۱۱-۱۱- م : بشاید ۱۲-۱۲- م : اگر او آواز راست باشد . ج ، د : و دعوی یاری وی را درست باشد (در نسخه اساس : «آوازی» به «آواز» تصحیح شد) ۱۳-۱۳- ج ، د : و هر که نه چنان باشد نگر تا از ایشان

یاری طلب نکنی که ایشان آنچه به یاری تباه کنند بیش از آن بود که با اصلاح آرند^۲. الهی^۳ [تو ما را باصلاح آر، و^۴ یاران و قرینان نیک به^۵ ارزانی دار،^۵ و از یاران و قرینان بدنگاه دار^۵ تا از آن قوم نباشیم که حق سبحانه و تعالی می گوید^۶: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بَيْنَ يَدَيْكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ^۷، [و بالله العون والتوفيق]

- ۱- م: به اصلاح ۲- ج، د: آورند ۳-۳-ج، د: آوری.
 نسخه اساس فاقد این مطلب بود از نسخه های ت، ج، م، د: به نسخه اساس افزوده شد
 ۴- ت، ج، د: (به) ندارد ۵-۵-ج، د، ت: و ما را از قرینان و یاران بد ممکن و یاران ما را نیز ... م: ما را یاران و قرینان بد ممکن و یاران ما را
 ۶- ج، د: می فرماید. م: قوله تعالی ۷- ت: ... و بالله التوفيق و حسبنا الله ونعم الوكيل. م: وهذه النصيحة وبالله والتوفيق. ج: وبالله العون والتوفيق و حسبنا الله ونعم المعين. د: وبالله التوفيق و المعين.

باب شانزدهم

الباب السادس عشر: می‌پرسند که^۱ توفیق چیست ، و موفق کیست^۲ ؟ [و آن چیست]^۳ که همه^۴ علماء و عقلاء و وزیرگان^۵ عالم می‌دانند که نیکی می^۶ باید کرد ، شو چون فرا کار رسد کار بر بدل می‌کرده شود^۷ ، آن چیست که ما را^۸ بران^۹ می‌دارد تا ما از آن حذر کنیم ، یا از جهت ماست بگویند^{۱۰} ، یا از چه می‌افتند^{۱۱} ، یا از خدای است عزوجل - یا با خدای بر نیاییم^{۱۲} - ما را چه باید کرد ؟ بیان فرموده^{۱۳} ،

الجواب ، ^{۱۳} و بالله التوفیق^{۱۴} : قال الصدر الامام ، شیخ الاسلام قدس الله روحه العزیز :

-
- ۱- ت : (که) ندارد. ۲-۲- از نسخه‌های ج ، م ، د ، ت : به نسخه اساس افزوده شد ۳-۳- ت : عقلا و علما و وزیرگان . م : عقلا و علما و بزرگان
 - ۴- ج ، د : (می) ندارد ۵-۵- ت : و چون کار رسد بر بدل کرده می‌شود. ج ، د :
 - ۶- چون به کار می‌رسد بر بدل کرده می‌شود. ۶- ت ، م : بر آن . ج ، د ، اساس : بدان (نسخه اساس از روی نسخه‌های ت ، م : تصحیح شد) ۷- ج ، د : (ما) ندارد ۸-۸- از نسخه «ت» «جهت» افتاده است. ج ، د : و اگر از بگویند.
 - ۹-۹- ج ، د : تا از چه م : تا ما را از آن از چه می‌افتد ۱۰- م : و یا
 - ۱۱-۱۱- ج ، د : بر نیاییم . ت : ما خدای عزوجل بر نیاییم. م : تا با خدای بر نیاییم . نسخه اساس : بر نیاییم (تصحیح شد) ۱۲- ج ، د : بیان فرمایید . ت : بیان فرمایید. م : ندارد ۱۳-۱۳- م : ندارد

اما اول باری بیاید^۱ دانست^۲ تا فضل خدای عزوجل نباشد از ما هیچ چیز نیاید^۳، و تا توفیق او^۴ نباشد، ما هیچ [چیز]^۵ نتوانیم کرد؛ اما فضل و توفیق او^۵ در غیب است و ما را باغیب کاری^۶ نیست، و امر و نهی ظاهر است^۷ که ما را فرموده اند^۸ [و آنچه فرموده اند و] آشکار است^۹ می باید کرد تا از این همه نجات یابیم^{۱۰}. و یقین [می]^{۱۱} باید دانست^{۱۲} که خدای عزوجل ما را هیچ نفرموده است که نتوانیم که آن به جای آریم^{۱۳}،^{۱۴} كما قال الله تعالى^{۱۳}: لَأُيَكَلِّفَهُ اللَّهُ نَفْسًا إَلَّا وُسْعَهَا. ما را^{۱۴} باغیب کاری نیست، غیب را باغیب^{۱۴} باید گذاشت،^{۱۵} و سر^{۱۵} را باسر^{۱۵} باید گذاشت؛^{۱۶} به دل که^{۱۶} غیب است در غیب می نگر^{۱۷}، و به سر در سر^{۱۸} می نگر^{۱۸}،

۱-۱- ج، د: باری اول بیاید م: اول بیاید. ۲-۲- ج، د: که تا فضل حق سبحانه و تعالی نباشد از ما هیچ نیاید ۳- ج، د: (حق) به جای (او) ۴- ت، م: هیچ چیز. ج، د: هیچ چیزی (از روی نسخه های ج، د، ت، م: و به قرینه مطلب شماره ۲-۲) به نسخه اساس «چیز» افزوده شد ۵- ج، د: مانند شماره ۳-۶- نسخه بدلها: کاری. نسخه اساس: کار (تصحیح شد) ۶- ت: بر ظاهر است. ج، د: که ظاهر است ۷- ۸- ۴: (اند) ندارد ۹-۹- ج، د: آنچه فرمود و آشکار است ت: و ما را آنچه فرموده اند آشکار است که م: ما را آنچه فرموده اند و آشکار است. (مطلب بین [] از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد) ۱۰- ۴: یابیم. نسخه بدلها. یابیم. رک: پاورقی صفحه ۱۳۰ شماره ۵-۱۱- از نسخه های م، ج، ت، د: به نسخه اساس افزوده شد ۱۲-۱۲- م: هیچ چیز. آن ت: آن را ج، د: که خدای تعالی ما را هیچ چیزی که ما نتوانیم که آن را بجای آوریم. ۱۳-۱۳- م: چنانک در کتاب عزیز خویش می گوید، قوله تعالی. ۱۴-۱۴- «کاری نیست» در نسخه اساس مکرر نوشته شده، حذف شد - در نسخه های ت، م، ج، د: باغیب باید. در نسخه اساس: باغیب وان «ظ: غیب دان» باید (تصحیح شد از روی نسخه بدلها وهم به قرینه شماره ۱۵-۱۵) ۱۵-۱۵- م: (را) ندارد. ۱۶-۱۶- م: و به دل که در ۱۷-۱۷- ت، م: می نگر د

او به ظاهر امر ونهی می پذیرد^۱، و فرمان نگه^۲ می دار، تا^۳ همه را به جای خویش نگه^۴ داشته باشی، و بنده^۵ به حقیقت باشی. این که^۵ گفته آمد^۶ به حقیقت می باید دانست که چنین است؛ اما دیگر نیز^۷ می دان که خدای عزوجل^۸ احکم الحاکمین است: هر چه^۹ کند به حکمت کند، و هر چه فرمود به حکمت فرمود^{۱۰}، خطا و سهو از وی روا نباشد^{۱۱}. چون این^{۱۲} بدانستی^{۱۳} یقین گردد^{۱۴} که هر چه فرمود^{۱۵} چنان باید کرد که فرمود^{۱۶}، نه^{۱۷} چنان که ما خواهیم^{۱۸}، و هر چه^{۱۹} گفت مکن^{۲۰} نباید کرد؛ او را^{۲۱} در هر چیزی حکمتی باشد^{۲۲}، و همه آن^{۲۳} کند^{۲۴} و چنان کند که خود خواهد^{۲۴}، و همه به حکمت خواست. اما ما را فرا کار و حکمت وی راه نیست^{۲۵}، ما را در^{۲۶} خواست نگه می باید^{۲۶} داشت و^{۲۷} بر آن کار می باید کرد^{۲۷}؛ که^{۲۸} همه کارها تباہ

- ۱-۱- ت: و به ظاهر خود را به امر ونهی می بند. م: و به ظاهر امر ونهی ظاهر می برزد (در این نسخه ذیل «می برزد» کاتب چنین نوشته: می پردازد- نسخه بدل) محتمل است که در اصل «می برزد» بوده است به جای: «می پذیرد» صورت مضبوط در نسخه اساس تغییر داده نشد. ج، ۵: و به ظاهر در امر ونهی قوی باشد ۲-م: نگاه ۳-م: و تا ۴-م: مانند شماره ۲ ۵-ت: این که ج، ۵: آن که ۶-ج، ۵: گفته اند ۷-ت: (نیز) ندارد ۸-ج، ۵: حق تعالی ۹-ت: و هر چه ۱۰-نسخه بدلها: فرمود. نسخه اساس: فرموده (تصحیح شد) ۱۱-ج، ۵: نیست و نباشد ۱۲-ج، ۵: آن ۱۳-م: بدانسته باشی ۱۴-ت: یقین دان ۱۵-م: فرموده ۱۶-ج: فرمودند ۱۷-ج: (نه) ندارد ۱۸-ج: خودخواهی ۱۹-ت: (چه) ندارد ۲۰-م، ج، ۵: که مکن ۲۱-م: که او را ۲۲-ج، ۵: «است» به جای «باشد» ۲۳-م: هم آن ۲۴-۲۴-ج، ۵: که خودخواهد. ت: و چنان که م: و چنان کند خودخواهد. ۲۵-۲۵-م: کار نیست. ج، ۵: ما را در حکمت وی ت: اما ما را کار و ۲۶-۲۶-ج، ۵: خواست نگه باید ۲۷-۲۷-ج، ۵: و بر آن کار باید کرد. ت، م: و بر آن کار نسخه اساس: و این کار (از روی نسخه های ج، ۵، ت، م، تصحیح شد) ۲۸-ت: (که) ندارد

از این می‌گردد^۱ که : ما امرونی بگذاشتیم^۲ و کار به مراد^۳ خویش فرادست گرفتیم^۴ ، و [از] یقین دست باز داشتیم^۵ و شك گرفتیم ، [و] اخلاص^۶ بگذاشتیم^۷ و ریا گرفتیم ، (و) فرمان بگذاشتیم^۸ و قیاس گرفتیم ، قرین^۹ نیک بگذاشتیم و قرین بد گرفتیم^{۱۰} تا کارهای ماتباه گشت^{۱۱} و راه خدا^{۱۲} بر مامشوش گردید . اکنون هر که را می^{۱۳} باید^{۱۴} که از این چیزها - که عقل^{۱۵} همه عقلاء و علم همه علماء فراپوشید^{۱۶} و خرد همه خردمندان^{۱۷} در زیر آورد - نجات یابد^{۱۸} ، بروی^{۱۹} باد^{۲۰} که فرمان حق نگه^{۲۱} دارد^{۲۲} تا از این همه باز رهد^{۲۳} . اما تا آن فرمان چیست که سر همه طاعت‌ها آن است که^{۲۴} به جای آری؟

آن دو چیز است ؛ هر که^{۲۵} او این دو چیز نگه داشت^{۲۶} هر چه در بندگی^{۲۷} می‌بایست^{۲۸} کرد^{۲۹} به جای آورد^{۳۰} ، و هر که [از] این دو دست باز داشت^{۳۱} اگر عبادت پری و آدمی بیارد همه باد است - بی^{۳۲} از این دو^{۳۳} چیز هیچ^{۳۴}

- ۱- ت : تباه می‌گردد . ۲- م : بگذاشته‌ایم ۳-۳-۳ ج ، د : خود بردست گرفتیم . ت : خویش دست گرفتیم . م : خویش فرادست گرفته ۴-۴-۴ ج ، د : و از یقین ت : و یقین م : یقین دست بگذاشتیم ۵- ت : و اخلاص ۶- م : گذاشتیم ۷- ت : (و) ندارد ۸- ت : و قرین ۹-۹-۹ ج : تا کارهای همه د ، م : تا کارهای ماهمه ت : تا کار ما همه ۱۰- ج ، د : خدای تعالی . ت ، م : خدای عزوجل ۱۱- ج ، د : (می) ندارد ۱۲-۱۲-۱۲ ج ، د : که از چیزها که از عقل ۱۳- این کلمه در نسخه «م» خوانده نمی‌شود ۱۴- م : خردمندان را ۱۵- م : یابد . و سایر نسخ : باید (رک : پاورقی صفحه ۱۳۰ شماره ۵) ۱۶- ج ، د : باد ۱۷- ج ، د : نگاه ۱۸-۱۸-۱۸ م : تا از این باز دهد ! ۱۹- ت : (که) ندارد ۲۰- م : و هر که ۲۱-۲۱-۲۱ ج ، د : آن دو چیز را ت : این دو چیز م : و هر که این ۲۲- م : بنده کی ۲۳- ت : می‌باید ۲۴- م : ندارد ۲۵-۲۵-۲۵ ج ، د : و هر که از این دو چیز دست ت : از این دو دست م : و هر که این نکرد دست باز داشت ۲۶-۲۶-۲۶ ج ، د : و بی آن دو ۲۷- م : ندارد

نیزرد^۱ : و از این دو^۲ یکی آن است که به دنیا فریفته نشوی ، و دوستی آن از دل بیرون کنی^۳ ؛ دیگر^۴ به فرمان دشمن کار نکنی^۵ ، كما قال الله تعالى^۵ : فَلَا تَغْرُبْكُمْ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغْرِبْكُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ الْغُرُورُ^۶ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا^۷ . هر که این^۷ آیت کار بندد^۸ [و بادشمن دشمنی فرا کردن گیرد ، و به فرمان او کار نکند ، او از این همه نجات یابد ، و دشمن هرگز دوست نباشد .]^۹ دنیا و شیطان هر دو دشمن اند ،^{۱۰} و بدخواه تو اند^{۱۱} ،^{۱۱} و به تو نیک نخواهند^{۱۱} ، و همه [به] بدی^{۱۲} فرمایند ،^{۱۲} كما قال الله تعالى^{۱۳} : أَلشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمُ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا^{۱۴} وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ^{۱۴} . هر چه ما را می افتد^{۱۵} از این می افتد^{۱۵} ، و خلل کار^{۱۶} ما هم از آن جاست^{۱۶} ^{۱۷} که ما را فرمان خدای می باید برسد و با دیو می جنگ باید کرد^{۱۷} ؛ ما^{۱۸} فرمان دیو

- ۱- ج ، د : نادانی ۲- ج ، د : و آن دو ت : و این دو
 ۳- م : کن ۴- م : و دیگر . ج ، د : و دیگر آنکه ۵- م : چنانکه
 حق سبحانه در کتاب عزیز خویش می گوید ، قوله تعالی ۶-۶- این قسمت از
 آیه کریمه از نسخه «م» افتاده است ۷- ج ، د : بدین ۸-۸- م :
 فراگیرد کار نکند ج : و بادشمن دشمنی کردن گیرد و به فرمان وی کار نکند
 از این همه نجات یابد که دشمن د : هرگز دوست نگیرد . نسخه اساس
 فاقد این مطلب بود از نسخه «ت» با توجه به سایر نسخ ، به نسخه اساس افزوده شد .
 ۹- م : و دنیا ۱۰-۱۰- ج ، د : بدخواه اند ترا . ۱۱-۱۱- این مطلب
 از نسخه های ج ، د : افتاده است ۱۲- ج ، د : به بدی . (از نسخه های ج ، د ،
 به نسخه اساس «به» افزوده شد) ۱۳-۱۳- م : چنانکه خدای تعالی در کتاب عزیز
 خویش می گوید ، قوله تعالی . ۱۴-۱۴- در نسخه «م» این قسمت از آیه شریفه
 افتاده است و به جای آن نوشته شده : تا آخر آیه . ۱۵-۱۵- ج ، د : ندارد
 ۱۶-۱۶- ت : هم آن جاست . م : کارها ماهمه از اینجاست- در این نسخه لفظ
 «هم» دوبار نوشته شده . ۱۷-۱۷- ت : خدای عزوجل جنگ می باید کرد .
 م : که کار و فرمان خدای می باید کرد و با دیو جنگ ج ، د : که خدای
 عزوجل باید برد و با دیو جنگ باید کرد . ۱۸- م : یا

گرفتیم، و^۱ باخدای عزوجل^۲ جنگ می کنیم! و شیطان ما را به بدی می فرماید،^۳ و ما به فرمان او کار می کنیم^۴ و خدای عزوجل ما را به مغفرت و فضل می فرماید^۵، و مایکی فرمان او نگه نداریم^۶، تا کار مانیز همه بر بدل گردید^۷؛ چنان که ما کار دیو فرادست گرفتیم و کار خدای بگذاشتیم^۸، تا لاجرم کارهای ماهمه^۹ بر بدل گردانیدند^{۱۰}، و بی مغز و بی بر^{۱۱} گردید^{۱۲}، و هر چه ما همه عمر به عقل و علم و به خرد فراهم آریم^{۱۳}، شیطان يك حلقه نیاز بر [در] دل^{۱۴} ما کوبد [و]^{۱۵} همه کار ما زیر و زبر کند^{۱۶}.

هر که را می^{۱۷} باید که کار او^{۱۸} باصلاح^{۱۹} آید،^{۲۰} و خرد و عقل و علم او اورا^{۲۱} بردهد بادشمن دشمنی باید کرد و بادوست دوستی^{۲۲}؛ و اول دشمنی بادشمن آن است که بازو^{۲۳} سخن نگوئی، و به فرمان او^{۲۴} و تدبیر^{۲۵} او کار

- ۱- ۴ : (و) ندارد ۲- ۴ : ندارد . ج . د : تعالی ۳- ۳- ج ، د : فرمان وی می بریم و کار به فرمان وی می کنم ۴- ۴- ت ، م : و ما را به مغفرت و فضل ج ، د : حق تعالی ما را به مغفرت و عفو خود و به فضل می فرماید ۵- ۵- ت : نکه داریم . ج ، د : و یکی فرمان نگاه نمی داریم ۶- ۶- ت : تا کار ما همه نیز گردد . ج ، د : تا کارها ماهمه بر بدل گردید . ۷- ۷- ت : و کار خدای عزوجل ج : چنانچه کار دیو بردست گرفتیم و کار حق بگذاشتیم . د : چنانکه ۸- ۸- از نسخه های ج ، د : افتاده است . م : بر بدل گردانیدن . ۹- ۹- ج ، م ، د : بی بر . نسخه اساس و نسخه «ت» : بی برگ (تصحیح شد) ۱۰- ۱۰- ت : کردند . م : کردند ۱۱- ۱۱- ت : و به علم آوردیم . م : به عقل و خرد می آریم . ج : ما را در همه عمر به عقل و به علم و به خرد به هم آریم . د : و علم ۱۲- ۱۲- ج ، د ، م : بر در دل . «ت» و نسخه اساس : بر دل (در « به نسخه اساس افزوده شد) ۱۳- ۱۳- ت : همه کار ما همه زیر و زبر کند م : همه کارها ما زیر و زبر ۱۴- ۱۴- ج ، د : (می) ندارد ۱۵- ۱۵- م : (او) ندارد ۱۶- ۱۶- م : باصلاح . اساس و نسخه های دیگر : به صلاح (از روی نسخه «م» و به تبعیت از شیوه نگارش نویسنده در موارد دیگر من جمله درس ۱۰۵ س ۸، و ص ۱۹۷ س ۲، تصحیح شد) ۱۷- ۱۷- ت : و علم او را . م : و خرد علم و عقل او را ج ، د : و خرد و علم و عقل وی بردهد ۱۸- ۱۸- م : دوستی باید کرد ۱۹- ۱۹- ج ، د ، م : باوی ۲۰- ۲۰- م ، ج : (او) ندارد ۲۱- ۲۱- م : بتدبیر

نکنی ، و اورا خوار^۱ داری، و از در برانی^۲ ، و در خانه نگذاری^۳ ، و به جفای [وی]^۴ دست بیرون کنی^۵ ، تادشمنی حقیقت باشد . و با دوست دوستی آن باشد که هر چه کنی به مشورت^۶ او کنی، [و هر چه گوید]^۷ فرمان او^۸ بری ، و بدانی که او^۹ به تو بدنخواهد ، و دروغ نگوید ، و وعده خلاف نکند ، و هر چه خواهد که کند تواند کرد ، و از او^{۱۰} شرم داری^{۱۱} که کاری کنی که در آن رضای او نباشد^{۱۱} ، و هر چه کنی^{۱۲} رضای او جویی ، و بادشمن او دشمن باشی ، و بادوست او^{۱۳} دوستی کنی^{۱۳} ، و خلعت او چشم داری ، و از آزار او پرهیز کنی^{۱۴} ، و هر چه او دوست دارد آن^{۱۵} کنی ، و هر چه دشمن دارد گرد^{۱۶} آن نگریدی تادوست بر حقیقت^{۱۷} باشی .

اما^{۱۸} فزین کار و فزین سخن^{۱۸} کسی بیند که خدای عزوجل^{۱۹} او را این عطا داده بود^{۲۰} ،^{۲۱} کما قال الله تعالی^{۲۱} : **يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ** . اما این^{۲۲} کار را سینه ای^{۲۳} باید گشاده ، و دلی^{۲۴} باید که هفت آسمان و زمین در

- ۱- م : خور ۲- م : برانید ۳- م : نگذارید ۴- از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد . ۵- م : بکنی ۶- م : بمشاورت ۷- از نسخه های ج ، ت ، م ، د : به نسخه اساس افزوده شد ۸- ج ، د : (او) ندارد ۹- ج ، م ، د : (او) ندارد ۱۰- ج ، د : (از او) ندارد ۱۱-۱۱- ج ، د : که رضای او در آن نباشد . م : که کاری که کنی رضا او در آن باشد . ۱۲- ج ، د : کنی و گوئی ۱۳-۱۳- ت : دوست باشی . ج ، د : دوست باشی و دوستی کنی . ۱۴- ت : داری ۱۵- ج ، د : تو آن ... ۱۶- ج ، د : تو گرد ۱۷- نسخه اساس : بر حقیقت . ج ، ت ، م ، د : بر حقیقت (تصحیح شد) ۱۸-۱۸- ج ، د : درین کار و درین سخن ۱۹- ج ، د : تعالی ۲۰-۲۰- م : داده باشد . ج ، د : آن عطا وی را داده بود . ۲۱-۲۱- م : که می گوید ، قوله تعالی . ج ، د : کما قال الله تبارک و تعالی ۲۲- ج ، د : آن ۲۳- ت ، م : سینه . ج ، د : نسخه اساس : سینه ۲۴- ج ، ت : دل . د : دل (بالام مکسور - کسره بدل از یاء) .

او^۱ گنجد، و از خزینه^۲ احکم الحاکمین گنج حکمت در او^۳ نهاده، و در دماغ وی کانِ خرد^۴ نهاده، تا بداند که دوست کیست و دشمن کیست؛ کار^۵ به رضای^۶ دوست کند نه به مراد^۷ دشمن. هر که را این^۸ خلعت داده باشند^۹ آنگه او^{۱۰} دوست از دشمن باز داند، و با دوست دوستی کند و با دشمن دشمنی کند، آنگه علم و عقل او^{۱۱} او را^{۱۲} بردهد.

^{۱۳} آن کس را که این داده باشند^{۱۳}، ^{۱۴} اگر می خواهد که هیچ کاری از آن او خطا نیفتد^{۱۴}، او را^{۱۵} پاسبانی بردر^{۱۶} دل^{۱۶} بپاید نشاند، تا هر که فرا^{۱۷} در^{۱۸} دل آید و در بکوبد، پاسبان از خداوند سرای^{۱۹} پرسد^{۲۰}؛ اگر^{۲۱} در باز باید کرد در باز کند، و اگر باز^{۲۲} نباید کرد باز نکند، ^{۲۳} تا سرای و هر چه در سرای است هیچ کس گزند نتواند کرد^{۲۳}، و هیچ کس در نتواند آمد

- ۱- م: آن ۲- ج، د: خزانه ۳- م: در آنجا
 ۴- م، ج، د: خرد. «ت» و نسخه اساس: حکمت (از نسخه های م، ج، د: به صورت «خرد» تصحیح شد) ۵- م: و کار ۶- ج، د: بر رضا ۷-۷-۷- این مطلب از نسخه «ت» افتاده است و در نتیجه با مقصود نویسنده مغایرت پیدا کرده است: (و کار به رضای دشمن!) ۸- ج، د: آن ۹- ج، د: باشد
 ۱۰- ت: که او ... ج، د: (آنگه او) ندارد. ۱۱- نسخه بدلها: (او) ندارد
 ۱۲- ج، د: وی را ۱۳-۱۳- ت: باشد. ج، د: و آن کس را آن داده باشند. م: آن کس را این داده ... نسخه اساس: باشد ۱۴-۱۴- ت:
 هیچ کار او خطا م: که هیچ کار از آن وی خطا نیفتد. ج، د: اگر می خواهد که در هیچ کار وی خطایی نیفتد. ۱۵- ج، د: ندارد ۱۶- ت: در در دل. م: به در دل ۱۷- ج، د: (بر) به جای (فرا) ۱۸- ت: (در) ندارد ۱۹- نسخه بدلها: سرای. نسخه اساس: سرا ۲۰- ت: در رسد ۲۱- ت: ندارد ۲۲- م: در باز ۲۳-۲۳- م:
 هیچ کس گردد آن نتواند کرد. د: تا سرا و هر چه در سرای باشد کس ج: تا سرای و

و بیرون نتواند شد^۱ [بی دستوری خداوند سرای و]^۱ بی دستوری در بان.^۲ اگر کسی بسیار رنج ببرد^۲، تادل را پاسبانی نکند^۳ بر هیچ باشد^۲ و هر چند عبادت می کند^۴ شیطان^۵ [به] يك بار دزد دنیا را بفرستد تا همه ببرد^۵ و زیر و زیر کند،^۶ و هر عبادتی که تو جمع کرده باشی^۶، به يك بار بدزدد.

^۷ و مثل دلی که پاسوان ندارد چون مثل باغی است که باغبان ندارد^۷، و در^۸ دیوار ندارد؛ هر چند که^۹ خداوند باغ آن را عمارت می کند، و آب می دهد، و درخت می کارد، و هر چه ممکن باشد از عمارت^{۱۰} [کردن باغ]^{۱۱} می کند، چون^{۱۱} در و دیوار ندارد^{۱۲}، همه کار وی ناکرده باشد^{۱۳}، و رنج وی ضایع باشد؛ اما چون در و^{۱۴} دیوار محکم بکند^{۱۵} هر رنج که برد ضایع^{۱۶} نه باشد،^{۱۷} و هر چه در آن باغ بکارده همه بر آن به تمامی باز یابد^{۱۷}.

- ۱-۱- ت: بی دستور خداوند.... (این قسمت از نسخه های م، ج، د: به نسخه اساس افزوده شد) ۲-۲- ج، د: و اگر کسی.... ت: اگر کسی.... برد م: اگر کسی....
 ۳-۳- م: بر هیچی نباشد. ۴- م: کنی ۵-۵- ت: يك بار.... م: به يك بار دزد نیاز.... برد. ج، د: يك بار دزد عیار بفرستد تا همه را زیر و زیر کند و ببرد (از نسخه «م» به نسخه اساس «به» افزوده شد) ۶-۶- م: و هر عبادت که کرده باشی.... ج، د: و هر عبادتی که تو کرده باشی ۷-۷- ج، د: مثل دلی که.... چون باغی است.... م: و مثل دلی که پاسوان ندارد چون مثل باغی باشد که.... ت: مثل دلی که باغبان ندارد مثل باغی است.... (در نسخه اساس: «دل» به «دلی» و «پاسبان» به «پاسوان» از روی نسخه «م» تغییر یافت) ۸- ت: (و) ندارد ۹- ت: هر جا را که.... ۱۰-۱۰- از نسخه «ت» به نسخه اساس افزوده شد (مطلب بین شماره ۹ تا ۱۱ از نسخه «م» و بین شماره ۹ تا ۱۲ از نسخه های ج، د: افتاده است) ۱۳- م: «باشد» را ندارد، به قرینه جمله بمحذوف کرده است ۱۴- ت: (و) ندارد ۱۵- ج، د: کند ۱۶-۱۶- م:....
 هیچ ضایع.... ج: هر رنج وسیعی که بکند ضایع... د: هر رنجی وسیعی که بکنند....
 ۱۷-۱۷- م:.... در آن جا.... باز یابد. ج: و هر چه به کارد.... باز یابد، د:....
 بار آن... باز یابد (رک: ص ۱۳۰ شماره ۵ و ص ۲۰۱ شماره ۱۵)

اما چون دل را پاسبانی نکنی چون باغی باشد که در و دیوار ندارد، و باغبان ندارد، و هر که خواهد در رود^۱، هر چه خواهد بیرون آرد^۲، و درخت نیز از بن^۳ بر کند^۴؛ اما چون^۵ در و دیوار محکم باشد^۵، و^۶ باغبان در باغ^۶ باغبانی می کند^۷، و باغ^۸ گوش می دارد^۸،^{۱۱} هیچ کس در باغ نتواند شد بی دستوری باغبان، و هیچ از باغ بیرون نتواند آورد بی دستوری وی، و همواره باغ بانعمت باشد^{۱۱} و آبادان^{۱۲}، اما اگر يك رخنه در باغ پیدا آمد^{۱۳}،^{۱۴} دزد در شود^{۱۴} و نعمت از باغ ببرد.

^{۱۵} ای برادران و عزیزان من^{۱۵}! هر که می^{۱۶} باید که^{۱۷} باغ دین او سلامت بماند،^{۱۸} و دزد و دیو و دیو مردم طاعت او نبرد^{۱۸}،^{۱۹} بروی بادا^{۱۹} که پاسبانی دل کند، و فرمان دیو ملعون فرا^{۲۰} نبرد،^{۲۱} و به وعده^{۲۱} خدای عزوجل^{۲۱} ایمن

۱- ج، د: در شود. ت: درو رود ۲-۲-ج، د: بکند و ببرد

۳- ج، د: از بیخ. ت: از بر. م: از بن. نسخه اساس: از این (تصحیح شد)

۴- ج: بر آرد. ت: بر آرد و هیزم کند ۵-۵-ج، د: بند و در رخنه محکم

کنی. ت: در دیوار ۶-۶-م: (و) ندارد ۷-۷-م: در آن باغ. ج، د: ندارد

۸- ج، د: کند (بدون می) ۹-۹-ت، ج، د: باغ را ۱۰-۱۰-ج، د: دارد

(بدون می) ۱۱-۱۱-ت: تا هیچ کس م..... م: هیچ کس در باغ نتواند

بی دستوری باغبان شد و هیچ از باغ نتواند آورد..... همواره باغ باقیمت باشد.

ج، د: هیچ خرابی نشود و بیگانه خیانت نکند و نتواند کرد و کسی بی رخت! در

نتواند آمدن و همواره باغ پر نعمت باشد ۱۲-ت: آبادان بود. م: آبادان باشد

۱۳- ج، د: شود و محکم نکنی. ت: آید و.... ۱۴-۱۴-ج، د: دزد به

باغ در آید. ۱۵-۱۵-ج، د: ای عزیزان و برادران من ۱۶-۱۶-ج، د: (می)

ندارد ۱۷-ت: (که) ندارد ۱۸-۱۸-ج، د: و دزد شیطان و دیو

مردم طاعت وی را نبرد. م: و دزد و دیو..... ۱۹-۱۹-ج، ت، د: بروی

باد. م: باید که ۲۰-۲۰-ج، د، ت: (فرا) ندارد ۲۱-۲۱-ج، د:

و بروعه حق تعالی ت: و به وعده خدای

باشد تا از فحشاء برهد . تا^۱ خدای^۲ به یک تا نان باورنداری^۳ همه باد است ؛
 ۴بندگاه این راه این جاست^۴ : هر که^۵ خدای را عزوجل^۵ به یک تا نان باور
 ندارد^۶ هر چه می کند به یک تا نان نیرزد^۶ ،^۷ و در غرور دیو باشد^۷ ، و به فرمان
 دیو^۸ کار می کند نه به فرمان خدای عزوجل ، و اصل^۹ همه^۹ این است ، و سر
 پی این جاست ، و^{۱۱} فرمان برداری و نافرمانی همه از این جا^{۱۲} خیزد^{۱۳} ، و دیو
 این جا دست می یابد ، و از این جا^{۱۴} در فحشاء می افکند : بیاید^{۱۵} و حلقه^{۱۵} نیاز
 بردردل کوبد^{۱۶} .^{۱۷} چون گرسنه بباشی^{۱۷} نان از کجا خوری^{۱۸} ؟ اگر تو گویی :
 خدای عزوجل فرا دهد ، روزی بر خداست عزوجل^{۱۸} - از همه باز رستی ؛ و
 اگر گویی :^{۱۹} ندانم که^{۲۰} چه کنم ، هیچ تدبیر ندارم !^{۲۱} - نیاز^{۲۲} فرا^{۲۳} پیش
 گیری ، و^{۲۴} شیطان بیاید و به تدبیر گری بنشیند ، و گوید : دل مشغول مدار ،

- ۱- ج ، د ، اما تا . ت ، م : هر که ۲- ت : خدای عزوجل را . م : خدای
 ج ، د : عزوجل . خدای را عزوجل ۳- ت ، م : باور ندارد ۴- ۴- ج : وغرور
 شیطان و دیو و دیو مردم بندگاه این راه اینجاست . د : بندگاه راه م :
 بندگاه این راه هم اینجاست . نسخه اساس : («بندگان» به جای «بندگاه» - تصحیح شد)
 ۵- ۵- م : خدای عزوجل . ج ، د : حق را جل ذکره ۶- ۶- ج ، د : هر چه
 کند و گوید به یک تا نان نیرزد ۷- ۷- ج ، د : و وسوسه شیطان باشد . ت : و
 در دیو باشد ۸- ج ، د : «ایشان» به جای «دیو» ۹- نسخه بدلها : اصل . نسخه اساس :
 اصلی (تصحیح شد) ۱۰- م : این همه ۱۱- م : (و) ندارد ۱۲- ج ، ت ، د :
 از این جا . م : این جا . ۱۳- ج ، ت ، د : برخیزد ۱۴- ج ، د : (از
 این جا) ندارد ۱۵- ت : و بیاید . ج ، د : بیایند ۱۶- ج ، د : و کوبند
 ۱۷- ۱۷- ج ، د : و گویند چون گرسنه شوی . ت : چون گرسنه باشی . م :
 بباشی (نسخه اساس : نباشی - تصحیح شد) ۱۸- ۱۸- ج ، د : اگر تو گویی خدای
 بدهد بر خدای است ت : دهد بر خدای است م : بر خدای است .
 ۱۹- ت : گوی ۲۰- ج ، ت ، د : (که) ندارد ۲۱- ج ، د : نیارم
 ۲۲- م : و نیاز ۲۳- ج ، د : (در) به جای (فرا) . ت : ندارد . ۲۴- م : (و) ندارد

تومرد قومی^۱! فلان کار فرا کردن^۲ گیری^۳، یا^۴ به نزدیک فلان کس بروی^۵ ترا تیمار دارد^۶، یا فلان جای شوی^۷ که همه جهان نعمت است^۸،^۹ [و] نه جهان بر تو تنگ فرآمد^۹.

چون این فرمان^{۱۱} فرا بردی، شیطان^{۱۱} به وزیرى بنشیند^{۱۱}،^{۱۲} آنگاه چون او را به تدبیر گرفتی، از فحشاء در نمائی^{۱۲} (و)^{۱۳} هر حرکتی همه فحشاء باشد^{۱۳} ^{۱۴} [زیرا که هر چه بد کنی همه فحشاست، و آنچه نیک کنی هم فحشاء باشد]؛ زیرا که هیچ کار نکنی به از نماز، و نماز تو همه فحشاء باشد، کما قال الله تعالى^{۱۴}: **إِنَّ الصَّلَاةَ كَتَبَهَا عَلَىٰ الْعِبَادِ وَأَلْمَنَ بِهَا** -

- ۱-۱: تومرد قوی ۴۰: تو مردی قوی. ج، د، کاتب در این دو نسخه ظاهرآ در انتخاب یکی از دو صورت: «مرد قوی» یا «مرد قومی» دچار تردید شده و در نتیجه مطلب را چنین نوشته است: تومرد دانسته عالم وزیرک و عاقلی! - به هر تقدیر مطلب نسخه‌های: «ت» و «م» نیز صحیح است اما صورت مکتوب در نسخه اساس: «تومرد قومی» از باب رعایت مقتضای حال و مقام که مبالغه در تحریص و تشجیع است ارجح به نظر می‌رسد
- ۲- ت پیش کردن ۳- ۴: گیر ۴- ت: و یا. م: ما (بدون نقطه) نسخه اساس: تا (تصحیح شد) ۵- ت: روی. م: روج، د: ... کس شود ۶- ۵: تا ترا تیماری ... ج، د: ترا خدمت کنند و عزیز دارد ۷- ت: شو. ج، د: رو ۸- ۸- از نسخه ج، د: افتاده است ۹- ۹- ت: و ... تنگ آمد. ج، د: که جهان بر تو تنگ نیست. م: نیک آمده است؟! ۱۰- ت: ندارد. م: فرا برداری ۱۱- ۱۱- ت: به وزیرى تو بنشیند. ج، د: مطلب در این دو نسخه با نسخ دیگر متفاوت کتابت شده و کاتب نسخه‌ها شرح و بسط بیشتری داده است بدین ترتیب: ج: هر جا که بروی عزیز باشی که تو راهبر و کاردانی کار بسیار است چون تو این فرمان شنودی آنگاه شیطان وزیر تو شود. د: شنوی ۱۲- ۱۲- ج، د: و چون به تدبیر وی بیرون آیی از فحشاء در نمائی. ت: آنگاه چون او را به تدبیر گیری وزیر و راه‌نمای گرفتی لاجرم از فحشه در نمائی. م: آنکه او را چون تدبیر که گرفتی از فحشاء در نمائی ۱۳- ۱۳- ج، د: هر چه کنی همه فحشاء بود. ت، م: هر چه کنی همه فحشاء باشد ۱۴- ۱۴- ج، د: زیرا که هیچ کاری نکنی بهتر از نماز ت: فقط نوشته: کما قال الله تعالى. م: زیرا که هر چه بد کنی همه فحشاست و آنچه نیک کنی هم فحشاء باشد زیرا که هیچ کاری نکنی به از نماز و نماز تو هم فحشاء باشد چنان که حق سبحانه و تعالی می‌گوید. (مطلب بین [] از نسخه «م» به نسخه اساس افزوده شد)

۱ چون خدای عزوجل می گوید: ۱ نماز آن است که ۲ از فحشاء بازدارد؛ اکنون می نگر ۴: اگر ترا از فحشاء و منکر باز داشته است بیرون ۵ نماز، نماز تو نماز است، و اگر نه نماز تو همه فحشاست. و گویم ۶ که فحشاء آن بود ۷ که از نماز به دنیا نگری ۷، و منکر آن بود ۸ که از خدا با نماز نگری ۸.

۹ و هر دل که او در بند نان است ۹، ۱۰ او خود کم در نماز باشد ۱۰؛ و اگر در نماز باشد، همه دل او ۱۱ با نان و با دنیا و کار باطل باشد - از این جاست ۱۲ که نماز او همه فحشاست ۱۲. اما چون ۱۳ دیو حلقه نیاز بر در ۱۴ دل فرا کوفتن گرفت ۱۴ که ۱۵: نان از کجا، و جامه از کجا، ۱۶ و برگ زنی و فرزند از کجا ۱۶؟ تو ۱۷ بروی خوان ۱۸، قوله ۱۹ تعالی ۱۹: رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لِأَنَّهُ الْأَوْفَاتُ خِذَهُ وَكَيْلًا ۲۰ و دیگر بروی خوان ۲۰: وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا، ۲۱ و دیگر بروی خوان ۲۱: وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ فَوَرَبَّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ قَنِطُقُونَ، و دیگر نیز

۱-۱- ج ۵: حق تعالی می فرماید ۲- م، ج، ۵: که نماز

۳- ت: (که) ندارد ۴- ج، ۵: تو خود می نگر. ت، م: تومی نگر ۵- ج، ۵:

در بیرون ۶- م: گفته اند ۷-۷- م: نگر ۸- ج، ۵: که تو از

نماز با دنیا نگری ۸-۸- ت: که از خدای عزوجل با نماز نگری. م: که از

خدای با نماز نگری ۹- ج، ۵: که تو از خدای با نان با نماز نگری ۹-۹- ت: ودلی

که ج، ۵: و هر که در بند نان بود ۱۰-۱۰- ت، م: در نماز

ج، ۵: کم در نماز بود. نسخه اساس: کم در شمار! باشد (تصحیح شد)

۱۱- ج، ۵: همیشه دل وی. ۱۲-۱۲- م: که همه نماز او فحشاست

۱۳- ت: ندارد ۱۴-۱۴- ت، م: فرا کوفتن گیرد. ج، ۵: کوفتن گیرد

و گوید ۱۵- م: (که) ندارد ۱۶-۱۶- ج، ۵: برگ و نفقه.

ت: ندارد ۱۷- ج، ۵: (تو) ندارد ۱۸- م: کوی ۱۹-۱۹- ج:

ندارد ۲۰-۲۰ و ۲۱-۲۱- ج، ۵: و دیگر بر خوان ۲۰- م: دیگر بر خوانی

از قول خدای عزوجل

برخوان^۱: «وَأَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْتِبْرَاعِهَا لِأَسْئَلِكَ رِزْقًا تَحْنُ دَرَزُوكَ وَالْعَاقِبَةُ لِدَلَّتْ قَوِي^۲، و دیگر نیز برخوان^۳: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ . این همه را^۴ از بهر آن^۵ به ما فرستادند^۶ تا جمله دیوملعون را^۷ رد کنیم و نه به فرمان او کار کنیم^۸؛ بندگی فرمان برداری اوست^۸ . چون خدای عز و علا می گوید^۹: روزی^{۱۰} بر من است، تو کل بر من کن- فرمان فرانبری^{۱۱}، و چون دیو گوید: برو به خدمت فلان زاهد^{۱۲} تا ترا نان دهد^{۱۳} یا فلان کار کن^{۱۴} تا نان یاوی^{۱۵}، به فرمان دیو برخیزی، و کار فرا^{۱۶} دست گیری^{۱۷}! می نگر که بنده^{۱۸} که ای^{۱۹}؟ و به فرمان که کار می کنی^{۱۹}؟ خدای عز و جل می گوید^{۲۰}: نان بنده واضعاف بر من است باز^{۲۱} دهم^{۲۲}، کما قال الله تعالی^{۲۲}:

- ۱- م: برخوانی، قوله تعالی . ۲-۲- جای این آیه شریفه با آیه سطر بعد (یعنی: و من يتوكل على الله...) در نسخه های ج، د، عوض شده است. در نسخه «م» آیه تا «علیها» بیشتر نوشته نشده است. ۳- م: برخوانی . ۴- م، ج، د: (را) ندارد ۵- ت: از برای آن ۶- ج، د: فرستاد. م: فرستاده اند ۷-۷- ج، د: ... از خود دور کنیم و به فرمان ایشان کار نکنیم. ت: و خصم را الزام کنیم و در دارالسلام دوست مقام کنیم. ۸- نسخه بدلها: است . ۹-۹- ج، د: ... عزوجل می فرماید. ت، م: ... عزوجل می گوید ۱۰- ج، د: که روزی. م: روزی تو ۱۱- ج، د: نمی بری ۱۲- ت: کس. م، ج، د: ندارد ۱۳-۱۳- ج، د: تا ترا معیشت فراخ گردد و غم نان و جامه کم شود. م: رو تا ترا نان دهد ۱۴-۱۴- ت: و یا برو فلان ج، د: یا فلان کار بردست گیر. م: یا برو فلان ۱۵- م: یاوی. نسخه بدلها و نسخه اساس: یاوی (از روی نسخه «م» تصحیح شد) - این جا در نسخه «م» مطلب از شماره ۱۳ به بعد مکرر نوشته شده و ختم می شود به: به فرمان برخیزی . ۱۶- ج، د: (بر) به جای (فرا) ۱۷- ت: گیر . ۱۸-۱۸- ت: که بنده کی . م: بنده کیستی . ج، د: می نگر و انصاف ده که بنده کیستی . ۵: انصاف ده که ۱۹-۱۹- ج، د: و فرمان که می بری و کار به فرمان که می کنی ۲۰-۲۰- ت: و خدای ج، د: خدای تعالی می فرماید . ۲۱- نسخه بدلها: که باز . . . ۲۲-۲۲- م: قوله تعالی

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا . دیو^۱ می گوید : مده که^۲ درویش کردی ؛ اکنون^۳ می نگر^۴ که به فرمان که می روی^۴، و از^۵ فرمان که دست بازمی داری . مکنید ، ای دوستان^۶ ! فرمان خدای^۷ عزوجل نگاه دارید^۸، که هر که فرمان خدای عزوجل نگاه دارد^۹، هم نیک بنده باشد، و هم اضعاف برجای باشد^{۱۰}؛ و^{۱۱} هر که فرمان دیو^{۱۲} نگاه^{۱۳} دارد، بدبندگی^{۱۴} حاصل آید، و^{۱۵} هم روزی^{۱۶} بر روزی خواره برسد^{۱۶}،^{۱۷} یا خدای عزوجل کسی را روزی دهد^{۱۷}،^{۱۸} نه [تو] در میان می دریابی ، اما بدبندگی تو ترا معلوم کند^{۱۸}،^{۱۹} کما قال الله تعالی^{۱۹} : الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَسْئَلُوكُمْ آيَتَكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا، [و] جای^{۲۰} دیگر گفت^{۲۱} : وَلَنَسْتَأْتِيَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ . روزی^{۲۲} همه جانوران بر رحمان است^{۲۳}، همه را روزی او می دهد ، اما^{۲۴} ما را فرامی نماید که فردایی خواهد بود^{۲۴}

- ۱- ت، ج، م، د : و دیو ۲- ت ، م : (که) ندارد ۳- م : اکنون
 ۴- ج ، ت ، د : که فرمان که می بری . م : تا فرمان که می بری ۵- ت : (از) ندارد
 ۶- ج ، د : عزیزان و دوستان ۷- ج ، د : حق تعالی
 ۸- ت : دار ۹- ۹- مطلب بین این دو شماره از نسخه های ج، ت، د : افتاده است .
 ۱۰- ۱۰- ج ، د ، م : تا هم و هم ۱۱- م : (و) ندارد
 ۱۲- ج ، د : دیو و هوی ۱۳- ت ، م : نگه ۱۴- م : هم بدبندگی
 ۱۵- م : (و) ندارد ۱۶- ۱۶- د : به روزی خواه برسد . ج : به روزی خواره . . .
 ت : به روزی خواه رسد . م : به روزی خورنده رسد . ۱۷- ۱۷- م : تا
 ت : تا (بدون نقطه) ج ، د : حق تعالی ۱۸- ۱۸- م : نه تو در میان
 می دریابی اما بدبندگی تو ترا معلوم کند . ت : نه تو در میان در آیی اما بد بندگی تو
 ترا معلوم کند . ج ، د : نه تو اما بد بندگی تو ترا معلوم می کند . نسخه اساس : نه در
 میان می دریابی اما (از روی نسخه «م» تصحیح شد) ۱۹- ۱۹- م : چنانك گفت .
 ج ، د : کما قال الله تعالی ۲۰- ت ، د : و جای ۲۱- ج ، د : فرمود
 ۲۲- م : روزی دهنده ۲۳- م : بر رحمان است ۲۴- ۲۴- م : که
 فردای ج ، د : ما را به ما می نماید که فردای ت : ما را ایما می نماید که فردایی . . .
 نسخه اساس : ما را فراما می نماید (به حذف «ما» ی زائد تصحیح شد)

۱ که کارها را طلب خواهند کرد^۱، تا هیچ کس را حجت^۲ نباشد و کس نتواند گفت که: ماندانستیم، و گرنه^۳ آنچه^۴ عزیزترین بود چون ایمان و معرفت و سنت و جماعت از درویشان دریغ نداشت.

دنیای ناچیز و خسیس که از گبر^۵ و جهود و ترسا و مشرک^۶ می^۷ باز ندارد از درویش مؤمن کی^۸ باز دارد؟ خرس و خوک و سگ و جمله جانوران را^۹ می^{۱۰} روزی دهد^{۱۰}، مؤمن مخلص و^{۱۱} عزیز کرده^{۱۱} خویش را هم^{۱۱} روزی تواند داد. اما^{۱۲} راه فراحکمت او ندانیم^{۱۲}، ما را فرمان نگه^{۱۳} [می] باید^{۱۴} داشت تا از همه^{۱۵} رسته باشیم؛ چون در این کوی روی و گویی^{۱۶}: این چرا چنین و آن چرا چنان است^{۱۷}؟ این همه نه بندگی است^{۱۸}، این همه شرکت جستن است در خدایی^{۱۹}، و او کسی [را] در خدایی^{۲۰} شریک

- ۱-۱- ت: کارها را طلب باید کرد. ۲- ت: حجتی ۳- ج، د: ۵
 اما. م: و اگر نه ۴- م: آنچه ۵- م: گور ۶- ج، د: و مشرک
 و منافق و کافر ۷- ت، ج، د: (می) ندارد ۸- ت: کجا ۹- ج، د:
 (را) ندارد. ۱۰-۱۰- ج، د: روزی از وی می‌خورند. «ت» و نسخه اساس:
 روزی می‌دهد. م: می روزی دهد (از روی نسخه «م» تصحیح شد) ۱۱-۱۱- م:
 هم روزی ت: و عزیز خویش را هم ج، د: و درویش صادق و عزیز کرده
 خود را نسخه اساس: همه روزی (به «هم» تصحیح شد از روی نسخه‌های:
 م، ت.) ۱۲-۱۲- ج، د: اما شما و ما راه به حکمت حکیم ندانیم. ت: اما
 حکمت او ندانیم. م: اما ما راه فراحکمت او نتوانیم ۱۳- ج، د: نگاه
 ۱۴- ت، م: می باید. اساس، ج، د: باید (از نسخه‌های ت، م: به نسخه اساس
 «می» افزوده شد) ۱۵- م: تا ازین همه ۱۶- م: گوی ۱۷-۱۷- ت:
 که این م: این چرا و آن چنان است. ج، د: آن چرا چنین و این چرا چنان
 است ۱۸-۱۸- از نسخه «د» افتاده است. م: این هم نسخه اساس: آن همه ...
 («آن» به «این» تغییر یافت به قرینه جمله بعد) ۱۹-۱۹- ج، د: آن همه
 شرکت جستن باشد. ت: این همه نه شرکت جستن است در خدایی! م: این همه
 شرکت جستن است در خدایی او ۲۰-۲۰- م: و او کس را ت: و او در
 خدایی کس را ج، د: و خدای تعالی کس را در

نکند^۳ که او یکی است - وَحَدَّهُ لِأَشْرِيكَ لَهُ . او را در هر چیزی حکمتی باشد
 بندگان را به علم و حکمت^۲ خویش و به قسمتی^۳ که درازل کرده است^۴ و
 در لوح^۵ نبشته می دارد^۵ چنان که خود خواهد^۶ نه چنان که^۷ بنده خواهد^۸، کما
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى^۹: وَتَوَسَّطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ^{۱۰} لِيَبْغُوا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يَنْزِلُ بِمُقَدَّرٍ
 مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ^{۱۱} .

بنده ای که به خیر^{۱۱} پیشی^{۱۲} گیرد، به فضل و سبقت او پیشی^{۱۳} گیرد
 و به فرمان برداری، و^{۱۴} چون فرمان نگه^{۱۵} داشته^{۱۶} همه کار دو جهانی^{۱۷}
 تو راست آمد، و چون در چونی و چگونگی آویختی^{۱۸} و [از] فرمان^{۱۹}
 دست بازداشتی چنین اسلام^{۲۰} است که^{۲۱} از گردن^{۲۲} بیفگندی، چنان که بوذر^{۲۳}
 بوزجانی گوید^{۲۴}. بیت:

بنده ای بندگیّت باید کرد بندگی^{۲۵}: طاعت است و خرسندی
 و اگر علم همه علما بر خوانسی، و عبادت همه عابدان بکنی،

- ۱- ت: ندارد ۲- ج، د: به حکمت و قدرت ۳- ج، م: قسمتی .
 «ت» و نسخه اساس: قسمت . ۵: قسمت (با تاء مکسور) - به «قسمتی» تصحیح شد .
 ۴- ۴- م: که در اول کرده است. ج، د: که کرده است درازل ۵- ۵- ج، د: نوشته
 می دارد. ت: بنوشته می دارد. ۴: نوشته است می دارد. ۸ و ۶- ج، د: می خواهد .
 ۷- م: چنانکه ۹- ۹- م: چنانکه در کتاب عزیز خویش می گوید قوله تعالی
 ۱۰- ۱۰- در نسخه «م» نوشته شده: تا آخر آیه - تتمه آیه شریفه را که در نسخ دیگر
 آمده است ندارد . ۱۱- ج، د، ت: بیجیزی . ۴: بحری (بی نقطه)
 ۱۲ و ۱۳- ت: بیش . ۴: ندارد ۱۴- نسخه بدلها: (و) ندارد ۱۵- م، د:
 نگاه ۱۶- ج، د: ندارد ۱۷- ج، د: دو جهان ۱۸- ت: ندارد
 ۱۹- م: ز فرمان . ج، د: و از فرمان ۲۰- ت: اسلامیت. م: سلامت
 ۲۱- ت، م: (که) ندارد ۲۲- م: گردن خود ۲۳- م: ابوذر
 ۲۴- ج: گوید رحمة الله علیه . ۵: گوید علیه الرحمه ، بیت . م: بیت
 ۲۵- م: بنده کی

اچون فراکاررسد [فرمان] نگه نداری^۱، و^۲ چون فرنانان^۳ رسد از دون او دانی - هرچه خواهی می کن، و با هر که خواهی می باش که جز رنج نصیب تو نیست، و^۴ بالله العون والتوفیق والعصمة^۴.

۱-۱- ج: و چون د: و چون به کار رسد فرمان نگاه نداری م: چون
 ت: در رسد (از نسخه های ج، د، کلمه «فرمان» به نسخه اساس افزوده شد .)
 ۲- م: (و) ندارد ۳- ج، د: به نان. نسخه اساس: فرنانی- به صورت «فرنانان»
 تصحیح شد (از روی نسخه بدلها و هم به قرینه مطلب شماره ۱-۱) ۴-۴- م:
 وبالله التوفیق. ت، ج، د: وبالله العون والتوفیق

باب هفدهم

۱ الباب السابع عشر^۱ : می پرسند که صوفی کیست ؟ و درویش

کیست ؟

الجواب، وبالله التوفيق-^۲ قال الصدر الامام، شيخ الاسلام^۳ قدس الله روحه^۴

العزیز : بدان که صوفی و درویش هر دو یکی است در اصل ؛^۵ اما هم چنان

که مسلمانان همه مسلمان اند^۶، و مذاهب بسیار است، صوفی و درویش [نیز]

هم چنان^۷ است .

اما هر قومی را نور رسمی^۸ و نو^۹ نهادی است^{۱۰}،^{۱۱} كما قال النبي عليه السلام^{۱۲} :

سَتَفْتَرِقُ اُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهُمْ فِي النَّارِ اِلَّا فِرْقَةً وَاحِدَةً .

صوفیان و درویشان نیز هم چنین اند : يك^{۱۳} قوم^{۱۴} از ایشان بر راه راست اند

۱-۱- ت ، م : الباب السابع عشر . نسخه اساس : باب السابع والعشر (تصحيح شد)

۲-۲- ت : قال الصدر الاسلام . ۳- ج ، م : سره ۴-۴- م : اما هم چنانك

همه مسلمان اند مسلمان . ج ، د : ماهم چنان كه مسلمان اند ۵- همچنين (از

نسخه های ج ، م ، ت ، د : به نسخه اساس «نیز» افزوده شد) ۶- د : رسمي است

۷- م : ندارد ۸-۸- ج ، د : ص ع س . م : هم چنانك رسول ص ع س گفت .

۹- ج ، د : يكي ۱۰- ت : ندارد

۱ که برسنت رسول اندا، دیگر همه بر هیچ چیز نیند^۳. صوفی از یاران رسول^۴ آن قوم بودند که در آن^۵ صغه بودند - در^۶ مسجد رسول^۷ صلی الله علیه وسلم^۸ و هیچ مسکن^۹ دیگر نداشتند، و^{۱۰} از دنیا چیزی نداشتند، و^{۱۱} حال ایشان سخت ضعیف بود در کار دنیا^{۱۲}، آن قوم را بدان صفت بازخوانند، اهل صغه گفتندی^{۱۳} - صوفی^{۱۴} ایشان بودند^{۱۵} و درویش بودند^{۱۶}، نیز درویشان بودند^{۱۷} از یاران رسول^{۱۸} صلی الله علیه وسلم^{۱۹}. اما [سر]^{۲۰} درویشان مؤمنان این قوم بودند^{۲۱}، و^{۲۲} سر ایشان از جمله درویشان رسول بود صلی الله علیه وسلم^{۲۳}؛ ۱۹ کما قال النبی علیه السلام^{۲۴}: لِكُلِّ نَبِيٍّ حِرْفَةٌ، وَحِرْفَتِي اِثْمَانٍ: وَالْفَقْرُ، وَالْجِهَادُ.

هر کجا که^{۲۵} فقر باشد،^{۲۶} جهاد بازان بهم باشد^{۲۷}. جهاد^{۲۸} قتال باشد^{۲۹}،

- ۱-۱ ت: که ص ع س اند . ج ، د : که پیرو سنت رسول اند ص ع س
 ۲- م : و دیگر ۳- ج، م، د : نه اند ۴- ت : رسول ع . م : رسول ص ع س .
 ۵- م : ندارد ۶- نسخه بدلها : در . . . نسخه اساس : و در . . . (واو زائد از نسخه اساس حذف شد) ۷-۷- م : صلی الله علیه . ت : علیه السلام ۸- ت :
 ندارد ۹- ج ، د : (و) ندارد ۱۰-۱۰- ج ، ت ، د : حال ایشان م :
 حال ایشان در کار دنیا سخت ضعیف بود ۱۱-۱۱- ج ، د : صغه باز خواندندی اهل ت : صغه م : باز خواندندی . ۱۲- ج ، د :
 که صوفی ۱۳-۱۳- ج ، د ، م : و درویش هم ایشان بودند
 ۱۴-۱۴- ت : ندارد ۱۵-۱۵- م : صلی الله علی (مقداری نوشته بازمانده است)
 ۱۶- از نسخه های ت ، م : به نسخه اساس افزوده شد ۱۷- مطلب بین شماره ۱۴ و ۱۷ از نسخه های ج ، د : افتاده است. ۱۸-۱۸- ت : و سر این قوم واز م : سر بر این قوم و آن جمله درویشان رسول بودند . ج ، د : و سر ایشان و جمله مؤمنان مصطفی بود ص ع س . ۱۹-۱۹- ج ، د : ص ع س م : چنانک گفت .
 ۲۰- ج ، د : (که) ندارد ۲۱-۲۱- م : باشد . ت : جهاد بازان باشد . ج ، د : جهاد با فقر به هم باشد . نسخه اساس : باشند (تصحیح شد)
 ۲۲- ج ، د : و جهاد ۲۳-۲۳- م : ندارد

و قتال دو است : قتال نفس است^۱ ، و قتال غیر است ؛ قتل نفس از قتل غیر
فاضل تر است - زیرا که همه کس غیر را^۲ تواند کشت ، اما هر کس خویش
را نتواند کشت^۳ ؛ از آن بود که رسول علیه السلام^۴ گفت^۵ : **أَفْضَلُ الْجِهَادِ**
مُجَاهَدَةُ النَّفْسِ . پس چون فقر و جهاد هر دو یکی است ، و هر دو قهر نفس
است و نامرادی ، و بنیاد مسلمانی و راه شریعت بر مجاهدت^۶ است ، و
بهترین مجاهدت ها آن است که باخود کنی ، و نجات^۷ درین است ، و خدای
عزوجل ما را بدین^۸ فرمود^۹ ، **كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى^۹ : وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ،**
۱۰ وَدَيْكُمُ النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ۗ ۱۱ .

^{۱۲} هر کس که هوای تن بشکست^{۱۲} کار وی بر آمد؛ بنیاد کار صوفیان
و درویشان و آن^{۱۳} جمله اولیای خدای عزوجل^{۱۴} برین است^{۱۵} . ^{۱۶} و
درویشان و صوفیان را سه چیز می باید^{۱۶} : دست تهی ، و دل تهی ، و تن
تهی ؛^{۱۷} دستی باید از دنیا گسسته ، و تنی باید از گناه بشسته ، (و دلی باید
از علایق بریده^{۱۷} . اهل صفة و فقر^{۱۸} چنین بوده اند ، خدای عزوجل^{۱۹} در
شأن ایشان آیت های بسیار فرستاده است ، [و] زیستن^{۲۰} ایشان پیدا کرده

-
- ۱- ج ، د : (است) ندارد ۲- ج ، د : غیر خود را ۳-۳-۳ م : اما
هر کسی خویشتن را ت : اما هر کس خویشتن را ج ، د : ندارد
۴- د : **عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ** . م : **صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ (ناقص نوشته شده)** ۵- ج ، د : فرمود
که ۶-۶-۴ م : و راه مجاهدت ۷-۷-۴ م : (تجارت) به جای (نجات) ۸-۸-۴ ج ، د :
برین ۹-۹-۴ م : آنجا که گفت ۱۰-۱۰-۴ ج ، د : و دیگر فرمود . م : و جای
دیگر گفت . ۱۱-۱۱-۴ این قسمت از آیه مبارکه از نسخه «م» افتاده است .
۱۲-۱۲-۴ ت : بکشت . ج ، د : و هر کس که هوای نفس بکشت . م : و هر کسی
که او ۱۳-۱۳-۴ ج ، د : ندارد ۱۴-۱۴-۴ ج ، د : تعالی ۱۵-۱۵-۴ ج ، د :
بدین است ۱۶-۱۶-۴ م : درویشان و ت : و درویشان را ج ، د :
درویش و صوفی را سه چیز باید ۱۷-۱۷-۴ ت : از دنیا شسته و از گناه
بشسته و ج ، د : مانند^{۱۸} نسخه «ت» به حذف «باید» ها ، م : دست تهی باید از
دنیا بشسته ودلی ۱۸-۱۸-۴ م : فقرا ۱۹-۱۹-۴ ج ، د : تعالی
۲۰-۲۰-۴ م : و زیستن (و) از نسخه «م» به نسخه اساس افزوده شد

است،^۱ و بیان کرده است^۱ که حال ایشان چون بود^۲، [و نشست و خاست ایشان چون بود] و خوردن و پوشیدن ایشان^۴ و گفتار و کردار ایشان همه يك به يك مارا^۵ باز نموده است،^۶ كما قال الله تعالى^۶: فِي يَوْمٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذْكُرَ فِيهَا اسْمَهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ^۷.

وقت بوده است که ایشان به چهل تن يك پیراهن داشته‌اند؛ چون وقت نماز در آمدی^۸، یکی در پوشیدی و نماز بگزاردی^۹ آنکه^{۱۰} به دیگری دادی^{۱۱} تا او نماز بگزاردی^{۱۱}،^{۱۲} هم برین [جمله] جامه‌های ایشان [چنین] بوده است^{۱۲}. و خوردن ایشان چنان بود که: سر^{۱۳} گوسفندی^{۱۳} بردند یکی را، او گفت آن دیگر یار [بدین] از من اولیتر است^{۱۴} به نزدیک او برید^{۱۵}، هم چنین تا^{۱۶} به چهل تن بردند^{۱۶} [تا] باز^{۱۷} به اول رسید. و^{۱۸} در علم چنان

- ۱-۱-ج، د: ندارد. ... کردست. م: ... کرده. ۲-م: بوده است.
 ۳-۳-از نسخه‌های م، ج، ت، د: به نسخه اساس افزوده شد. ۴-م، ج، د:
 ندارد ۵-م: (مارا) ندارد ۶-۶-۶-م: چنانکه در کتاب عزیز خویش
 می‌گوید. قوله تعالی ۷-۷-این قسمت از آیه مبارکه از نسخه «م» افتاده و
 به جای آن، «الی آخر» کتابت شده ۸-ج، د: رسیدی ۹-م: کردی
 ۱۰-۵: آنکه ۱۱-۱۱-۴: تا و نیز نماز بکردی. ج، د: که نماز گزاردی.
 ت: ندارد (اینجا در نسخه اساس جمله «آنکه به دیگری دادی» که قبلاً گذشت بدون
 ضرورت تکرار شده، حذف شد) ۱۲-۱۲-ت: هم برین جمله جامه‌ها ایشان
 بوده است. م: ... جامه چنین بوده است. ج، د: برین جمله چهل وجود نماز
 گزاردندی جامه ایشان چنین بوده است. نسخه اساس: هم برین جامه‌ها ایشان بوده
 است (با افزودن «جمله» و «چنین» از نسخه‌های م، ج، د: تصحیح شد)
 ۱۳-نسخه بدلها: سر. نسخه اساس: سری (تصحیح شد) ۱۴-۱۴-ت:
 بدین از من او لیتر است. م: او گفته بود. ج، د: به نزدیک ایشان بردند و
 آن یکی را دادند گفت آن یار بدین («بدین» از نسخه بدلها به نسخه اساس
 افزوده شد) ۱۵-ج، د: بر م: بردند ۱۶-۱۶-م: به چهل خانه
 بو (به ضم «باء») بردند ۱۷-ج، ت، د: نسخه اساس: باز. م: تا باز («تا» به نسخه
 اساس افزوده شد) ۱۸-ت: (و) ندارد

بوده اند^۱ که هر مسئله^۲ که در میان یاران مشکل شدی از ایشان پرسیدندی ؛
 و کار ایشان علم و عبادت^۳، و گفتار^۴ ایشان تسیح و تهلیل^۵ و قرآن خواندن
 بوده^۵، و روزگار در نماز و روزه [و] گرسنگی گذاشتند . و پوست تن ایشان
 خشک بود از بس^۶ مجاهدت که^۷ بر خویشتن^۸ نهاده بودند. و همواره ترسان
 و سوزان^۹ بودند از بیم سرانجام ؛ و^{۱۰} هر چند^{۱۱} که ایشان را آیت رحمت
 بیش می آمد^{۱۱} ایشان^{۱۲} مجاهدت بیش می کردند^{۱۲}، تا لاجرم مکافات ایشان^{۱۳}
 [آن] آمد^{۱۴} که رسول صلی الله علیه و سلم خادمی ایشان^{۱۵} خود کردی^{۱۵}.

و چون يك بار خواست که رضای قومی^{۱۶} دیگر بارضای ایشان نگه
 دارد^{۱۷}، خدای عزوجل^{۱۷} آیت فرستاد^{۱۸}، كما قال الله تعالى في محکم کتابه^{۱۸}:
 وَلَا تَقْرُؤُا الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ^{۱۹} بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يَرِيْدُوْنَ وَجْهَهُ^{۱۹}؛ و نیز گفت^{۲۰}:
 وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ^{۲۱} بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يَرِيْدُوْنَ وَجْهَهُ^{۲۱}.

- ۱- نسخه بدلها: بودند ۲- ج: مسئله. م: مثل ۳-۳-ج، د: که کار....
 بود. ت: و کار.... بود. م: و کار علم و بود (در نسخه اساس در ابتدای این
 جمله واو زائدی کتابت شده - حذف شد) ۴- ج، ت، م، د: گفتار. نسخه اساس:
 کردار (از روی نسخه های دیگر و هم به قرینه «کار» که گذشت به «گفتار» تصحیح
 شد) ۵-۵-ج، د: و قرآن بود که می خواندند ۶-۶-م: خشک گشته
 بود..... ج، د: از بسیاری. م: از بس که ۷-۷-م: (که) ندارد
 ۸- ج، د: خویش ۹- ج، ت، د، م: لرزان. ۱۰-م: (و) ندارد
 ۱۱-۱۱-ج، د: که در شأن ایشان آیت رحمت بیش آمد ۱۲-۱۲-ج، د:
 مجاهده بیش کردند ۱۳-م: مکافات شان ۱۴-ج، ت، م، د: آن آمد.
 نسخه اساس: آمد («آن» افزوده شد) ۱۵-۱۵-م: می کردی ۱۶-م، د:
 قوم..... ۱۷-۱۷-ج، د: حق تعالی ۱۸-۱۸-ت: قال الله..... م: و
 گفت قوله تعالی ۱۹-۱۹-این قسمت از آیه شریفه از نسخه «م» افتاده و به
 جای آن «الآیه» نوشته شده. ۲۰-م: قوله تعالی. ج، د: فرمود
 ۲۱-۲۱-این قسمت از آیه مبارکه از نسخه «م» افتاده است.

این همه درشان ایشان آمده است،^۲ و از این بسیار است.^۳ و زیست ایشان چنان بود که چون ایشان را^۴ از دنیا چیزی نبودی با کسی بستاخی^۵ نکردندی، و از کسی^۶ سؤال نکردندی، و تعرض^۷ نمودندی،^۸ تاخدای عزوجل بریشان ثنا کرد^۸،^۹ آن جا که گفت: قوله تعالی: ^۹ لِنَفَقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ^{۱۰} لَأُدْخِلَهُمْ فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ فَكَعَرَفَهُمْ بِسَيِّئَاتِهِمْ لَأُدْخِلُونَهُ النَّاسَ الْخَافِيَ؛^{۱۱} و در طهارت ایشان آیت فرستاد،^{۱۲} کما قال الله تعالی^{۱۲}: فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَّطَهِّرِينَ.

حال ایشان و طریق ایشان چنین بود که ترا یاد کردیم^{۱۳}: اکنون^{۱۴} تو اگر پیروی ایشان می‌روی^{۱۴}، و راه تصوف و فقر^{۱۵} می‌روی، اینک^{۱۶} راه این است که گفته آمد از قول [خدای]^{۱۷} عزوجل، و از اخبار رسول^{۱۸}، و از قول ائمه^{۱۹} و مشایخ اسلام چنین^{۱۹} به ما رسیده است^{۲۰}. و^{۲۱} کسانی که

- ۱- م: چون این ۲- ج، د: و ازین تشریفات بسیار است در حق ایشان ۳- ت: (و) ندارد ۴- م: (را) ندارد ۵- ج، د: کستاخی. نسخه اساس: کستاخی. ت، م: بستاخی (از روی نسخه‌های ت، م: و با توجه به سابقه این کلمه در صفحات گذشته تصحیح شد) ۶- م: کسی. نسخه اساس: ج، ت، د: کس (از روی نسخه «م» و به قرینه جمله قبل به «کسی» تغییر یافت) ۷- م: و عرض ۸- ۸- ت: با ایشان. ... ج، د: که تاخدای تعالی بریشان ثنا گفت ۹- ۹- ج، د: قوله تعالی. م: آنجا که گفت ۱۰- ۱۰- تمه این آیه شریفه از نسخه «م» افتاده است و به جای آن نوشته: الایه. ۱۱- ت، ج، د: و در ۱۲- ۱۲- م: و گفت، قوله تعالی. ت: کما قال تعالی. ج، د: ندارد ۱۳- ج، د: بیان کردیم. ۴: یاد کردم ۱۴- ۱۴- ت: تو اگر بزی ایشان می‌روی. ۴: تو برای ایشان می‌روی. ج: تو اگر بر پی ایشان می‌روی. د: اگر تو ۱۵- ج، د: و فقر. نسخه اساس: و فقرا (تصحیح شد) ۱۶- ت: بدانک ۱۷- از نسخه‌های ت، ج، م، د: به نسخه اساس افزوده شد. ۱۸- ت، ج، د: ... ص.ع.س: م: صلی الله علیه. ۱۹- ۱۹- ت: و مشایخ اسلام رحمهم الله چنین به ما. م: ائمه و شیخ الاسلام به ما. ۲۰- ج، ت، د: (است) ندارد ۲۱- ج، د: (که) به جای (و)

امروز^۱ هوای خویش در زیر پای آورده‌اند، و راه حق می‌جویند، و رضای خدا اختیار کرده‌اند،^۲ هم برین اتفاق کرده‌اند که راه حق این است و راه حقیقت اگر چه نمی‌روند باری می‌دانند که راه این است. اما از این کار و [از] این راه امروز به دست ما به جز دعوی^۳ باطل نیست، باش تا فردا [که]^۴ ما از این دعوی خویش چه بریم که^۵ دعوی را معنی طلب کنند^۶.
^۷ ابوبکر صدیق رضی الله عنه^۷ لا اله الا الله^۸ [محمد رسول الله]^۹ بگفت^۹ چون به صدق گفت^{۱۰} درجه^{۱۱} اعلی یافت^{۱۱}؛^{۱۲} و عبدالله^{۱۳} ابی که این کلمه بگفت درکت اسفل یافت^{۱۲}،^{۱۳} كما قال الله تعالى في محكم كتابه^{۱۴}: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ - در دعوی هر دو يك سان بودند اما در معنی^{۱۴} یکی راست بود و دیگری دروغ^{۱۴}؛ راست را^{۱۵} به جای راستان بردند،^{۱۶} و دروغ زن را به جای دروغ زنان^{۱۶}.

۱۷ النصيحة، النصيحة^{۱۷}: ای برادران و عزیزان من! هر چه مرا به شما

- ۱- ت: (امروز) ندارد. ۲-۲-۲-ج، ت، ۵: همه بدین ... (از «راه حقیقت» تا «راه این است» از نسخه «ت» اقتاده است. از نسخه بدلها «از» به نسخه اساس افزوده شد. ۳-ج، ۵: جز دعوت. م: بجز از ۴- از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد. ۵- ت: (که) ندارد. ۶-ج، ۵: طلبند. ۷-۷-۵: ابوبکر رضی الله عنه. ت: امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه. م: ابوبکر صدیق. ۸-۸-۸- از نسخه های ت، م، ج، ۵: به نسخه اساس افزوده شد. ۹- م: گفت. ۱۰- ت: بگفت. ۱۱- از نسخه «م» اقتاده است. ۱۲-۱۲- ت: و عبدالله ابی همه ... ج، ۵: و عبدالله ابی همین کلمه بگفت چون به نفاق گفت درکت. م: و عبدالله ابی سلول گفت درکت زیرین یافت. ۱۳-۱۳- ج، ۵: كما قال الله تعالى. م: چنانکه خدای تعالی عزوجل گفت قوله تعالی. ۱۴-۱۴- ج، ۵: یکی راست گوی بود و یکی دروغ گوی. ت: یکی راست و یکی دروغ. م: یکی راست بود یکی دروغ زن. ۱۵-ج، ۵: راستگوی را. ۱۶-۱۶- ج، ۵: و دروغ گوی را به جای دروغ گویان بردند. نسخه اساس: دروغ زنان (نصیح شد) ۱۷-۱۷- م: و هذه النصيحة

می‌باید در دو جهان^۱ به من باد؛ عقل را قاضی کردم و معرفت را^۲ دلیل کردم، و^۳ بسیار تفکر و تدبیر^۴ کردم؛ اگر ما را راه^۵ حق گرفته‌است^۶ و رضای خدای تعالی^۶، این نه راه حق است و نه راه خدای عزوجل^۷ که ما^۸ بردست گرفته‌ایم، مبادا که ما را^۹ فردا به جای دروغ زنان^{۱۰} برند، زیرا که^{۱۱} ما در معنی نه‌درویشیم و نه‌صوفی - از هر دو دوریم^{۱۲}، و در دعوی هر چند خواهی تمامیم^{۱۲}،^{۱۳} و هر چه درویشان و صوفیان کردند^{۱۳}، ماهمه بر بدل آن^{۱۴} می‌کنیم^{۱۶} [و می‌گوییم]^{۱۶}. ایشان^{۱۷} مجاهدت^{۱۸} و رنج و گرسنگی^{۱۹} اختیار کردند، ماشادی و راحت و طرب نفس اختیار کردیم؛ ایشان نماز شب، و روزه^{۲۰} روز، و^{۲۰} تسبیح و تهلیل^{۲۰}، و تکبیر و استغفار، و علم و عبادت، اختیار کردند - اکنون ما هر یکی را^{۲۱} ^{۲۲} به ضد آن بدلسی بنهادیم^{۲۲}: ^{۲۳} به جای روزه^{۲۳} روز خوان آراسته و الوان طعام بنهادیم^{۲۳}، و^{۲۴} به جای گرسنگی^{۲۵} سیری

- ۱-۱- ت: (به من باد) ندارد ۲- ت: (را) ندارد ۳- ج، د، م: (و) ندارد ۴- ج، م، ت، د: تدبیر. نسخه اساس: تدبیر (تصحیح شد)
 ۵- ج، د: طریق ۶-۶- ت: و رضای خدای عزوجل. م: و رضای خدای تعالی
 ۷- م: عزوجل است ۸- م: ما را ۹- ت: (را) ندارد ۱۰- ج، د: دروغ گویان ۱۱- م: زیرا که ۱۲-۱۲- ت: تمام‌تریم. م: و در دعوی آن تمام‌تریم. ج، د: تمام‌تریم
 هر چند صوفیان و درویشان کردند. ت، ج، د: و هر چه صوفیان و درویشان کردند
 ۱۴- ج، د، م: (آن) ندارد (از شماره ۱۳ تا ۱۵ از نسخهٔ دت، افتاده است.)
 ۱۶-۱۶- از نسخه‌های ج، ت، د، م: به نسخه اساس افزوده شد ۱۷- م: که ایشان
 ۱۸- ج، د، م: مجاهدت ۱۹- ج، د، م: جوع ۲۰-۲۰- ج، د: تهلیل و تسبیح ۲۱- ت: (را) ندارد ۲۲-۲۲- م: بدلی نهادیم به‌ضد آن
 ۲۳-۲۳- ج، د: به جای روزه خوان آراسته و الوان نعمت و طعامها بنهادیم.
 ۲۴- ت: (و) ندارد ۲۵- ج، د، م: جوع (مانند شمارهٔ ۱۹)

بنهادیم،^۱ [و به جای حلاوت عبادت بره‌های بریان و حلواهای شکر بنهادیم،
 و به جای تسبیح و تهلیل سرود و غزل بنهادیم]^۱، [و] به جای^۲ نماز شب پای
 گفتن^۳ و بالش زدن بنهادیم، و به جای تکبیر زلف و خال بنهادیم، و به جای
 استغفار^۴ غیبت و عیب^۴ مسلمانان بنهادیم، و به جای قناعت حرص بنهادیم،
^۵ و به جای توکل تعلیق بنهادیم، و به جای فراغت طمع بنهادیم^۵، [و به جای
 زهد رغبت بنهادیم]، و به جای ایثار جمع و منع بنهادیم^۶، و به جای برهنگی
 پیراهن‌های^۷ طراز^۸ بنهادیم، [و] به جای^۹ مرقعی که^{۱۰} دو دانگ نیرزد^{۱۰}
 مرقع‌های پنج دیناری بنهادیم؛ چشم^{۱۱} جاسوس^{۱۲} کرده تا کجا^{۱۳} پاره‌ای^{۱۴}
 نیکوتر است که به چنگ آریم^{۱۵} تا مرقعه^{۱۶} مانیکوتر باشد، و بدل درویشی و

- ۱-۱- از نسخه‌های ت، ج، ۵، به نسخه اساس افزوده شد. در نسخه «م» مطلب بین
 شماره ۲۲ صفحه ۲۲۳ تا آخر شماره ۱ بدین شرح مقدم و مؤخر نوشته شده است: به جای حلاوت
 عبادت بره‌های بریان و حلواهای شکر بنهادیم و به جای روزه روز خوان آراسته و الوان
 طعام بنهادیم و به جای کرسنگی سیری بنهادیم و به جای تسبیح و تهلیل سرود و غزل
 بنهادیم. ۲- ج، ت، م، ۵: و به جای. نسخه اساس: به جای («واو» افزوده
 شد) ۳- ج، ت، ۵: پای کوفتن. م: پای کوبی ۴- ۴- ۴- م: عیب و غیبت
 ۵- ۵- ت: و به جای توکل تعلق.... م: و به جای فراغت طمع بنهادیم و به جای توکل
 تعلیق بنهادیم ۶- ۶- ت: و به جای ایثار جمع و منع نهادیم. ج، ۵، م: و به جای
 زهد رغبت بنهادیم و به جای ایثار..... (مطلب بین [] از نسخه‌های ج، م، به نسخه
 اساس افزوده شد) ۷- ج، ۵: جامه و پیراهن‌ها ۸- ۵، ج: ندارد
 ۹- ج، ت، ۵، م: و به جای. نسخه اساس: به جای (واو به نسخه اساس افزوده شد)
 ۱۰- ۱۰- م: به دو دانگ سیم نه ارزد ۱۱- م: چشم‌را ۱۲- این کلمه
 در نسخه‌های ج، ۵: به غلط به صورت «جالوس» کتابت شده ۱۳- ت: (تا کجا)
 ندارد ۱۴- ت، نسخه اساس: پاره. م، ج، ۵: پاره (نسخه اساس تصحیح شد)
 ۱۵- ج، ۵: آوریم ۱۶- ج، ت، ۵، م: مرقع.

تهی دستی^۱ بدره‌های زروسیم^۱ بنهادیم^۲، و بدل بوریا و حصیر قالی و محفوری بنهادیم^۲،^۳ و به جای آن [صفه] که هر یک گوی در زمین کنده بودند ما بوستان سرای و کوشک و غرفه بنهادیم^۳، و به جای نیستی هستی بنهادیم، و به جای تقوی فسق بنهادیم، و به جای صدق کذب بنهادیم، و از این^۴ خود بسیار است.

تو چشم خرد^۵ باز کن و درنگر^۶، و انصاف خویش از خود طلب کن، سخن این و آن [چه] می باید؟^۷ اگر راه خدای عزوجل خواهی رفت، فرمان^۸ خدای و رسول^۸ نگه می باید داشت؛ و اگر راه سلف می روی^{۱۰} راه ایشان نگه [می] باید داشت^{۱۱} - ^{۱۲} نه هر جای که هوایی، یا مراد نفسی، یا بدعتی پیش آید^{۱۲} تو جان بر میان^{۱۳} بر بندی، و هر کجا که راه^{۱۴} حق و سنت^{۱۴} و حقیقت

- ۱-۱- ت: بدره‌ها و زر وسیم ۲-۲- ت، م: و بدل بوریا و حصیر قالی و محفوری بنهادیم ج، ۵: و بدل بوریا و حصیر قالی بنهادیم. نسخه اساس: و بدل بوریا حصیر و غالی و محفوری.... (از نسخه بدلها تصحیح شد) ۳-۳- مطلب در نسخه‌های ج، ۵: نادرست است: و به جای آن صفه که هر یکی گوری کنده بودند ما بوستان و سرای و کوشک و غرفه بنهادیم. م: بجای و گوشه بنهادیم («صفه» از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد) ۴-۴- ج، ۵: ندارد ۵-۵- ج، ۵: ندارد. م: خرد. ج، ۵: ت، ۵: نسخه اساس: خود («از نسخه م» تصحیح شد درك: ص ۲۲۶ شماره ۲۰) ۶-۶- ت: (و) ندارد ۷-۷- ت: چه باید. م: چمی باید کرد. ج، ۵: نسخه اساس: می باید («چه» از نسخه‌های م، ت: به نسخه اساس افزوده شد) ۸-۸- ت: خدای عزوجل و رسول او ۹-۹- ج، م، ۵: (می) ندارد ۱۰-۱۰- می بری ۱۱-۱۱- از نسخه‌های م، ت، ج، ۵: به نسخه اساس افزوده شد ۱۲-۱۲- ت: نفس یا بدعتی م: هر جا که هوایی یا بدعتی یا مراد نفسی ج: نه هر جا که هوی یا مراد نفسی یا بدعتی ۵: مراد نفس در نسخه اساس «بدعت» به صورت «بدعتی» تغییر یافت ۱۳-۱۳- این کلمه در نسخه «۵» به صورت «برمین» و در نسخه «ج» به صورت «بزمین» کتابت شده است. ۱۴-۱۴- ج، ۵: سنت و حق

پیش آید^۱ توخویش را کور و کورسازی^۲، تالاجرم^۳ مقام در این منزل باشد^۴ که هستی. آن کسانی که راه^۵ ایشان همه^۶ صدق و صفاوت^۷ و حقیقت^۸ بود ایشان هیچ دعوی نکردند. مابازین^۹ همه دروغ و زرق و بی حرمتی چندان^{۱۰} دعوی به دوش باز^{۱۱} نهادیم که همه عالمیان^{۱۲} در دعوی^{۱۳} مادرماندند، و در کار^{۱۴} ما عاجز آمدند.

اکنون اگر^{۱۵} برادران و عزیزان ما^{۱۶} می دانید^{۱۷} که این راه راه حقیقت و راه نجات است^{۱۸}، و ما اقتدا بدیشان می کنیم، و^{۱۹} فردا ایشان خصم ما نباشند، و داد این حدیث از ما طلب نکنند، ما را نیز خبر کنید^{۲۰} تا ما هم برین^{۲۱} باشیم^{۲۲}؛ و اگر خرد کاربندید^{۲۳} [و] پیش از آن^{۲۴} که ما را بدین حدیث بگیرند، ما^{۲۵} باسر پی شویم و عذر تقصیرهای^{۲۶} خویش باز خواهیم، که عمر رفت و روزگار به باد^{۲۷} دادیم؛ تا مگر این^{۲۸} عمر گذشته را [باز] دریابیم^{۲۹}

- ۱- م: (پیش آید) ندارد ۲-۲- ت: توخویشتن کور و کورسازی. م:
توخویشتن را کور و کور سازی ۳-۳- م: مقام تو در این مقام و در
این منزل باشد ۴- ج، د: همه راه ۵- ج، د: ندارد ۶- ت:
صفاست ۷- م: حقیقت دل ۸- ج، د: با این ۹- م: چندانی
۱۰- م: (باز) ندارد ۱۱- ج، د: عالم ۱۲- م: بدعوی ۱۳- ت:
کارها ۱۴-۱۴- ج، د: برادران و عزیزان من اگر . ۱۵-۱۵- ج، د:
که آن راه که این راه حقست و راه نجات است. م: که این راه راه حق است
و راه نجات است ۱۶- ج، د: (تا) به جای (و) ۱۷- ت: کنند. م:
کسد (بی نقطه) ۱۸- ج بدین. م: بدین راه ۱۹- ت: می باشم
۲۰-۲۰- ت: و اگر خود کاربندند. م: و اگر خرد کاربندید. ج، د: و اگر خرد
را کار فرمائید. نسخه اساس: (و اگر خود کاربند برید. از نسخه «م» تصحیح شد
رک: ص ۲۲۵ شماره ۵) ۲۱- نسخه بدلها: و پیش از نسخه اساس. پیش
۲۲- م: (تا) به جای (ما) ۲۳- ت: و تقصیر ۲۴- ج، د: بر باد
۲۵- ج، د: آن ۲۶- م، ج، د: باز دریابیم («باز» به نسخه اساس افزوده شد)

و کار از سرگیریم . مردمان ^۱ در مثل چنین گویند : ^۲ کردان راه گم کردند با سرپی آمدند ، خرد ما باید که از آن کردی کمتر نباشد ^۳ . امروز توبه آسان است ^۴ و پادزهر در دست است ^۵ ، مکنید ! چون زهر خورده باشد ^۶ ، ^۷ پادزهر به کار دارید ^۸ که امروز توبه آسان است ^۹ و پادزهر در دست ^{۱۰} ، فردا حسرت سود ندارد ^{۱۱} و هذه النصيحة ^{۱۲} ، ^{۱۳} وبالله العون والتوفيق ^{۱۴} .

۱- م : و مردمان ۲-۲- این مطلب بر اثر تصرف کاتبان هم در نسخه اساس و هم در سایر نسخه‌ها مشوش و نامفهوم و منافی با مقصود نویسنده کتاب نوشته شده است؛ برای نمونه مطلب نسخه اساس قبل از تصحیح ذکر می‌شود: کرد آن راه گم کردند تا سرپی آمدند خرد ما باید که از آن کردی کمتر نباشد! ؟ و در نسخه «ت» چنین است : کرد آن راه گم کردند با سرپی آمدند خرد ما باید که از آن کردی کمتر باشد! ؟ محض جلوگیری از اطناب از ذکر مطلب نسخه بدلهای دیگر خود داری می‌شود. نسخه اساس پس از بررسی مجموع نسخه‌ها به صورتی که ملاحظه می‌شود تصحیح شد . ۳-۳- ج ، د ، و پادزهر در دست ماست. ت : و پای زهر در دست است . نسخه اساس : و یا در هر ... (به صورت « پادزهر » تصحیح شد) ۴- ت ، م ، ج ، د ، شد ۵-۵- م : پادزهر به کار دارید . ت : پای زهر به کار آید . ج ، د : پادزهر به کار برید . نسخه اساس : یا در زهر (مانند شماره ۳-۳ به صورت « پادزهر » تصحیح شد) ۶- م : کار توبه ۷-۷- م : و پادزهر در دست . نسخه اساس : یا در در زهر (رجوع شود به شماره‌های ۳-۳ و ۵-۵) . در نسخه‌های ج ، د : مطلب از « مکنید » تا « حسرت سود ندارد » مقدم و مؤخر کتابت شده و نیز پس از شماره ۵-۵ عبارت « یعنی توبه کنید » را بر سایر نسخه‌ها علاوه دارد . ۸-۸- م ، ج ، د ، ندارد ۹-۹- ج ، د : وبالله التوفيق . ت : وحسبنا الله ونعم المعين .

باب هجدهم

الباب الثامن عشر^۱ : می پرسند که مبتدی کیست ؟ و منتهی کیست ؟

الجواب^۲ ، و بالله التوفيق^۳ : قال الصدر الامام ، شيخ الاسلام قدس الله

روحه العزيز :

بدان که سؤال آسان است اگر بدانی شنید^۴ ، و اگر ندانی شنید^۵ سخت^۶

مشکل است . مبتدی آن است که در لَوْلَاهُ است ، و منتهی آن است که به^۷

إِلَّا اللَّهُ در آید ؛^۸ اما نه چنان لَوْلَاهُ [إِلَّا اللَّهُ] که تو گوئی^۹ و از^{۱۰} سر فهم و عقل

خویش^{۱۱} در این سخن نگری . لَوْلَاهُ (إِلَّا اللَّهُ)^{۱۲} کلمه ای است که حد لا با ازل دارد^{۱۳}

۱-۱- نسخه اساس : الباب الثامن والعشر (تصحیح شد) ج ، د : باب هجدهم

۲-۲-۴ : ندارد بدانك شود . ج ، د : سؤال آن است که

توانی شنید . ۴-۴ : شود ۵-۵ ج ، ت ، د ، م : سخت . نسخه اساس : سخن

(تصحیح شد) ۶-۶ ج ، د : در ۷-۷ ج ، د : که تو می گوئی .

ت : لا اله الا الله که تو گوئی . م : اما چنان که تو گوئی (از نسخه «ت» به نسخه

اساس «الا لله» افزوده شد) ۸-۸-۴ : و یا از سر ج ، د : یا از سر عقل

و فهم خویش . ۹-۹-۵ : کلمه ای است که حد آن لا به ازل دارد . ت :

کلمه ای است که حد لا به ازل دارد . م : کلمه است که حد این لا با ازل دارد . نسخه

اساس : کلمه است که حد لا بازل . . . (از روی نسخه «م» و «ت» تصحیح شد)

۱. وحده الاله باابد دارد: از ۲ ازل تاابد درلام^۳ و^۴ الف لؤلؤه الاله در گنجد ۵.
 ۶. هر آن کس که زبان او در این کلمه بگردید^۶ به اخلاص، هم^۷ چنان که
 ۸. الف الاله بالام^۸ به هم پیوسته شد،^۹ توحید موحدان از ازل باابد^۹ پیوسته شد؛
 ۱۰. هم چنان که الالف آخر بالف و لام اول درهم پیوست^{۱۰}، اخلاص^{۱۱} این
 کلمه از بدایت ازلی^{۱۲} تا نهایت ابدی درهم پیوست.

هر که از سر معرفت و اخلاص این کلمه لاله الاله محمد رسول الله
 بگفت بدایت او به نهایت رسید؛ زیرا که بدایت و نهایت این کار به علت و
 معاملت مانیست، این^{۱۳} دو درهم کشیده اند: هر کجا که بدایت این کار پیدا^{۱۴}
 آمد نهایت بازو^{۱۵} به هم بود، اما دیده ماناقص است، از خود فراتر راه نداند.
 هر کجا که این^{۱۶} آفتاب بر آمد و صبح سعادت ازلی از سر کوه قاف قدرت
 بر آمد^{۱۷} [و بر صحرای سینة محبی تافت، در آن سینه هرگز شب کجاماند،
 و غبار معصیت چه تواند کرد؟ آفتاب ازلی را]^{۱۷} غبار^{۱۸} هوی کی تواند که^{۱۸}

۱-۹-۴: و حد الاله باابد دارد: ت: و حد دیگر باابد دارد. ج، ۵: نسخه
 اساس: باید (از نسخه «م» تصحیح شد) ۲-ج، ۵: واز ۳-نسخه
 بدلها: همه درلام.... ۴-ت: (و) ندارد ۵-۴: درینجند ۶-۶-۴:
 هر آن کسی که زبان او..... ج، ۵:..... که زبان وی..... ت:.....
 زبان او در این کلمه.... ۷-ج، ۵: ندارد ۸-۸-ت: الف الاله
 بالام الله. نسخه اساس: الف الاله بالام (نسخه اساس از «ت» تصحیح شد) ۹-۹-۴:
 توحید موحد از ازل تاابد.... ت:..... ازل به اابد پیوسته شد. ج، ۵: توحید موحد
 از ازل باابد پیوسته شد ۱۰-۱۰-ت: همچنانکه الالف آخر را بالف و لام اول
 الله درهم پیوست. م: همچنانکه الف آخر تاالف و لام اول درهم پیوست ۱۱-ج، ۵:
 باخلاص آن ۱۲-ج، ۵، م: ازلی. نسخه اساس: ازل (تصحیح شد)
 ۱۳-ج، ۵: آن ۱۴-ج، ۵: پدید ۱۵-ج، ۵: بااو ۱۶-ج، ۵:
 (که این) ندارد ۱۷-۱۷-ج، ۵: و بر صحرای سینة محبی تافت مر آن سینه را
 هرگز نیز شب کجاماند و غبار معصیت چه تواند کرد از آفتاب ازلی (از نسخه های
 ت، م: به نسخه اساس افزوده شد) ۱۸-۱۸-ج، م، ت، ۵: هوی کی تواند
 که.... نسخه اساس: هوی تواند کسو.... (از روی نسخه بدلها تصحیح شد)

توش و ضیاء آفتاب^۱ ببرد؟ اما دیده ما را يك ذره خاك حجاب^۲ كند ، و آفتاب تاريك نمايد^۳، و بی توش و بی^۴ ضیاء نمايد^۵؛ اما همه خلل^۶ با دیده مامی گردد^۷، [و] آفتاب^۸ خود^۹ به جای خویش است زیادت و نقصان^{۱۰} نپذیرد ، زیادت و نقصان در من و تست^{۱۱} نه در آفتاب .

آفتاب^{۱۰} که از مشرق^{۱۱} بر آید هم چنان^{۱۲} به مغرب رود^{۱۳}؛ ^{۱۴} اما بیم [ابر] غفلت بر نخیزد^{۱۴}، و بیم آن که آفتاب بگیرد بر نخیزد، اما مپندار که آفتاب عنایت و^{۱۵} صبح سعادت^{۱۶} از مشرق ازلی بر آید و به مغرب [ابدی] شود^{۱۶}. ^{۱۷} [روشنایی خورشید هر جا بیفتد]^{۱۷} یا از آفتاب ترا^{۱۸} بیش از روشنایی نصیب نیست آن خود کاری دیگر است^{۱۸}، و قومی دیگر^{۱۹} در آن

- ۱- ج ، د : ندارد ۲- ت : حجاب تاريك ۳- و ۵- ج ، ت ، د ، م : نمايد . نسخه اساس : نمائند (تصحیح شد) ۴- ج ، د ، م : (بی) ندارد ۵- ج ، د : دیده مامی گردد . م : همه خلل دیده مامی کرد . ۶- ج ، د ، م : و آفتاب . نسخه اساس : آفتاب ۷- م : (خود) ندارد ۸- ج ، ت ، د ، م : همه در من و تست ۹- م : هم در من هم درست ۱۰- این کلمه در نسخه اساس بی ضرورتی مکرر کتابت شده حذف شد . ۱۱- ج ، م ، ت ، د ، م : مشرق . نسخه اساس : شرق (از روی نسخه بدلها وهم به قرینه «مغرب» در جمله بعد تصحیح شد) ۱۲- ج ، د : هم چنین ۱۳- م : ندارد ۱۴-۱۴- ج ، د ، م : اما بیم ابر غفلت ... اما هم امر غفلت بر نخیزد وهم («ابر» از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد و «نگیرد» در این نسخه به صورت «بگیرد» درآمد) ۱۵- ج ، م ، د ، م : (و) ندارد ۱۶-۱۶- ج ، د ، م : که از مشرق ازلی بر آید به مغرب ابدی بشود . ت ، م : از مشرق ازلی بر آید و به مغرب ابدی نشود (در نسخه اساس : «ازل» به «ازلی» از روی نسخه بدلها تغییر یافت و «ابدی» از سایر نسخ بدان افزوده شد) ۱۷-۱۷- ج ، د ، م : ت : روشنایی خورشید هر جا نیفتد . و اگر م : اما روشنایی خورشید هر جا که افتد (این مطلب از نسخه اساس افتاده است ، از نسخه های ت ، ج ، د : با تغییر «نیفتد» به «بیفتد» به نسخه اساس افزوده شد) ۱۸-۱۸- ج ، د ، م : خود بیشتر از ت : بیشتر از کار دیگر است ۱۹- م : بیش روشنای کار دگر است ۱۹- م : دگر . ت : دیگر خود .

بازار باشند ، و^۱ دکان ایشان دکان تجارت است^۲ : تا تجارت می کنند سود^۳ می یابند ، و چون دست از تجارت باز دارند کار ایشان فرو ماند . مثل بدایت و نهایت^۴ ایشان چون مثل^۵ چراغ است که^۶ دست عمل تست^۷ : تا^۸ تا روغن و فتیله راست می داری^۹ و خدمت او می کنی ترا روشنائی^۹ می دهد ، و او را^{۱۰} از باد و آب^{۱۰} و آتش و هر^{۱۱} چه زیان او باشد نگه^{۱۲} می باید داشت تا در ظلمت شب ترا روشنائی می دهد^{۱۳} .

اما چندان^{۱۴} بس بود که علم آفتاب بر آید^{۱۵} [و] همه^{۱۶} چراغها^{۱۷} در زیر زمین باید برد تا کس^{۱۸} نداند^{۱۹} که او را روشنائی است ،^{۲۰} و یا باد خنک فراوی جهد^{۲۰} کار^{۲۱} از سر باید گرفت . هر^{۲۱} کاری که رنگ عنایت ازلی ندارد چون چراغ مستعمل تست^{۲۲} ، و هر چه^{۲۳} رنگ عنایت ازلی دارد هم^{۲۴} چون آفتاب و ماه تاب و ستاره است :^{۲۵} نه کس تواند بر آورد^{۲۵} ، و

- ۱- ج ، د : (و) ندارد ۲- ج : (است) : ندارد ۵ : تجارت باشد
 ۳- ج ، د : سود ۴- م : هدایت ۵- ج ، د : ندارد ۶- ج ، د :
 چراغ که ۷- م : و عمل تست ۸-۸- ت : تا روغن راست می داری و فتیله
 راست می داری . م : تا روغن و پنبه راست می داری . ۹- ج ، د : وی روشنائی
 ۱۰-۱۰- د : آب و باد ۱۱- م : از هر چه ۱۲- ج ، م ، د : نگاه
 ۱۳- ج ، د : دهد (بدون می) ۱۴- ت : چندان ۱۵- ج ، ت ، د ، م :
 پیدا آید (در نسخه های ج ، د : پس از این کلمه ، جمله ای علاوه بر سایر نسخه ها چنین
 نوشته شده است : « اما چون علم آفتاب پیدا شود ») ۱۶- ت : و همه
 ۱۷- ت ، م ، ج ، د : چراغ های عالم ۱۸- ج ، ت ، د ، م : تا کسی ۱۹- ت :
 بداند . م : بداند (بی نقطه) ۲۰-۲۰- ج : و یا باد خنک بروی جهد . د : و یا باد
 خنک بر جهد . ت : و یا باد اما فراوی جهد ۲۱-۲۱- م : کار وی و هر
 ۲۲- ج ، ت ، م ، د : مستعمل تست . نسخه اساس : مستعمل است (تصحیح شد)
 ۲۳- م : هر که ۲۴- ج ، د : ندارد ۲۵-۲۵- م : که بر آورد
 ج ، د : نه کسی تواند که بر آورد

انه کس تواند فرو برد^۱، و نه کس تواند^۲ که نور و ضیاء ایشان کم و بیش کند. تصرف در آفتاب و ماه تاب^۳ و ستاره آن^۴ کس^۵ تواند کرد که ایشان را از نیست هست کرد^۶،^۷ این او دهد و اوستاند^۸؛ هر که را عطایی [باز] داد نستاند، زیرا که کار خسیسان و لثیمان بود که عطا دهند و باز ستانند^۹.

اما تو مرد باش^{۱۰} و حرمت این^{۱۱} نگاه^{۱۲} دار، و^{۱۳} کاری نکن که از خدای عزوجل ترا خذلان رسد^{۱۴} تا تو باز دهی؛ اما خدای عزوجل^{۱۵} داده را باز نستاند، و یا^{۱۶} چنان باشی که فرموده اند تو خود^{۱۷} نتوانی که باز دهی، زیرا که نه به حکم تست، و نه^{۱۸} در تصرف تست: همه زنان عالم خواستندی^{۱۹} که مرد بودندی اما نه با ایشان^{۲۰} بود؛ اگر مردی^{۲۱} خواهد پوشیده^{۲۲} باشد، هم چنان^{۲۳} پوشیده تواند شد که پوشیده مرد شود^{۲۴}! نه مرد زن تواند شد^{۲۵} و نه زن مرد تواند شد^{۲۶}. هر که را مرد آفریدند^{۲۷} مرد آمد و^{۲۸} هر که را زن آفریدند^{۲۹} زن آمد، و هر دو در حکم راست است؛ هم^{۳۰} چنین هر که را سعید

۱-۱- ج، د: و نه کسی تواند که م: ... که فرو برد. ت: و نه کس

تواند.... ۲- ج، د: و نه کسی.... (و نه کس تواند از نسخه «ت» افتاده است.)

۳- م: «ماه تاب» ندارد ۴- ج، د: (و ستاره آن) ندارد ۵- ج، د، م:

۶- ج، د: کسرده است ۷-۷- ج، د: آن وی دهد و وی ستاند.

۸-۸- ج، د: ت: هر که را عطا داد باز نستاند زیرا که خسیسان و لثیمان که عطا.:

(«باز» از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد) ۹- م: (و) ندارد

۱۰- ج، د: آن ۱۱- م: نگه ۱۲- ۱۳- م: که خدای عزوجل ترا

در خذلان گشاید ج، د: که حق تعالی ترا در خذلان گشاید. ت: و کار ممکن که خدای

عزوجل ترا خذلان گشاید. ۱۴- ج، د: تعالی ۱۵- ج، د: و تا.... م: و نا

(بی نقطه) ۱۶- ج، د: خود نیز ۱۷- م: اگر در.... ۱۸- ت:

خواستند (بدون یاء) ۱۹- ت، ج، د: با ایشان. نسخه اساس و «م»: با ایشان (تصحیح شد)

۲۰- ج، د: مرد (بدون یاء) ۲۱- ج، م، د: که پوشیده ۲۲- ج، ت، م، د: هم چندان.

۲۳- ج، د: (مرد شود) ندارد ۲۴- ت: ندارد ۲۵- ج، د: ندارد.

۲۶ و ۲۸- ج، د: آفرید (به صورت مفرد) ۲۷- م: (و) ندارد ۲۹- ج، د: ندارد

داشت^۱ سعید باشد^۲، و^۳ هر که را شقی داشت^۴ شقی باشد^۵، و هر چه کرد راست کرد و به حکمت کرد^۶، كما قال النبي عليه السلام^۶: السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمَّهَ وَالشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمَّه. ^۷ و قال الله عز وجل^۷: وَالزَّمِيمُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا. ^۸ و قال عليه السلام^۸: بُعِثْتُ دَاعِيًا وَمُعَلِّمًا وَنَيْسَ إِلَيَّ مِنَ الْهِدَايَةِ شَيْءٌ وَبُعِثَ إِبْلِيسُ مَزِينًا وَنَيْسَ إِلَيْهِ مِنَ الضَّلَالَةِ شَيْءٌ جَلَّ اللَّهُ يُضِلُّ مَنْ نَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ نَشَاءُ - گفت^۹: مرا خواننده^{۱۰} فرستادند^{۱۱} و بدست من از هدایت هیچ^{۱۲} [چیز] نیست، و ابلیس را آراینده^{۱۳} فرستادند^{۱۴} و به دست وی از ضلالت هیچ چیز نیست، بلکه گم [راه] کننده^{۱۵} و راه نماینده^{۱۶} خدای است عزوجل^{۱۷}.

چیزی که نه به دست ما و نه به امر ماست^{۱۸} * ما را در آن^{۱۹} تصرف نرسد؛

- ۱- ت، م، ج، د: دانست م: ۲- شود م: ۳- م: (و) ندارد
 ۴- ج، ت، د، م: دانست (مانند شماره ۱) م: ۵- آمد م: ۶- ۶- م: چنانکه رسول
 صلی الله وسلم گفت. د: كما قال النبي ص ع س. ج: كما قال النبي على الصلوة والسلام
 ۷- ۷- م: خدای عزوجل می گوید. ج، د: و قال الله تعالی م: ۸- ۸- م: بر رسول
 ص ع س گفت. ج، د: و قال رسول الله ص ع س. ۹- ت: و گفت. ج، د:
 گفت که ۱۰- ۱۰- د: خواننده ۱۱- ج، د: فرستاد ۱۲- ت: (چیزی) به جای
 (هیچ). ج، د: هیچ چیز. (چیز) از نسخه بدلها و هم به قرینه جمله بعد، به نسخه
 اساس افزوده شد) ۱۳- ۱۳- د: آراینده ۱۴- ج، د: فرستاد ۱۵- ج، ت، د، م:
 گم راه کننده. «راه» از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد ۱۶- ج: راه نماینده همه
 ۱۷- ت: ندارد (مطلب بین شماره ۹ تا ۱۷ از نسخه «م» افتاده است.) ۱۸- ج، ت، م، د
 : با امر ماست. نسخه اساس: با سفر ماست (توضیح: هر گاه در نظر داشته باشیم که
 «با» به جای «به» در متون کهن به فراوانی به کار رفته و استعمالی قدیم است،
 و از سوی دیگر از معانی گوناگونی که برای کلمه «سر» در کتب لغت ضبط
 شده «فکر» و «اندیشه» می باشد بنابراین چنین به نظر می رسد که صورت صحیح تر
 عبارت سابق «باسرما» باشد و نه «با امر ما». بدین ترتیب مقصود از بیان «نه باسرماست» ←

در خورشید تصرف^۱ کردن نه کار ماست - باری بنگر تا^۲ طاقت دیدار^۳ آفتاب داری ،^۴ و یا در توش او توانی نشست^۴ ، برو با آفتاب^۵ بازی کن^۶ که نباید که^۷ اسپت^۸ به سر^۹ در آید ، و چراغت^{۱۰} فرو نشیند ؛ از سر چراغ^{۱۱} تاریک مستعمل^{۱۲} خویش نگر^{۱۳} در آفتاب^{۱۴} و ماه تاب و ستاره ننگری^{۱۴} که آنگاه^{۱۵} از راه دور افتی و از حقیقت بازمانی .^{۱۶} اما یا که گویی^{۱۶} این چه هوس است که این^{۱۷} در قرآن^{۱۸} نیست ، آن^{۱۹} از کتاب خدای عزوجل^{۲۰} برخوان^{۲۱} آن جا

→ آن است که این معنی چنان نیست که در حیطه قدرت «تفکر و اندیشه ما بگنجد ؛ خاصه اگر «دست» (ید) را در جمله پیش کنایه از «توانائی» و «زورمندی» بدانیم در این جا مقصود نویسنده از به کار بردن «سر» «تفکر» و «اندیشه» خواهد بود (با توجه به تناسب ضمنی «سر» با «دست») ۱۹- ت : بران .

- ۱- ج ، د : ندارد ۲- م : (آیا) به جای (تا) ۳- م : ندارد
 ۴-۴- م : تادر توش آن ج ، د : و یا در توش وی بتوانی نشست . ۵- ج ، م ، د : با آفتاب . نسخه اساس : با آفتاب (تصحیح شد) ۶- ج ، د : کن . ت ، م : و نسخه اساس «مکن» (از روی نسخه های ج ، د : وهم به قرینه جمله بعدی : «مبادا ...» . به صورت «کن» تصحیح شد) ۷- ج : (که) ندارد ۸- ج ، د : نسخه اساس : اسپت . م : اسب . ت : اسپت ۹- ت : بسیر (در صفحه ۲۳۸ شماره ۱۹ نیز در نسخه «ت» به جای : «سر» «سیر» نوشته شده ، ظاهراً باید از مختصات لهجوی کاتب این نسخه باشد) ۱۰- م : جراحت ؛ ؟
 ۱۱- ج ، د : آن چراغ ۱۲- م ، ج ، د : و مستعمل . ۱۳- ج ، د : ندارد . ت : نگر تا ۱۴-۱۴- ت ، م : و ماه و ستاره ج ، د : و ماه و ستارگان
 ۱۵- ج ، د : ندارد . م : آنگه ۱۶-۱۶- ت : اما تا کی گوی : ما نا (بی نقطه) که ج ، د : و گویی . نسخه اساس : درست خوانده نمی شود : ما نانکه گویی (از روی نسخه های م ، ت : تصحیح شد - ظاهراً کلمه ای که در نسخه «ت» به صورت «تا» و در نسخه «م» به صورت «نا» کتابت شده باید یا = اگر باشد) ۱۷- ج ، د : آن . ۱۸- م : در قرآن در ... ۱۹- ت ، ج ، د : آنگه . م : آنک
 ۲۰- ج ، د : عزوجل است . ۲۱- ت ، م : برخوانی

که^۱ در صفت آن جوانمردان اصحاب کهف می‌گوید^۲، قوله تعالی :
وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ، آنکه^۳
می‌نگر که ایشان چه کردند و چه بردند^۴، ابتدای^۵ ایشان چه بود و انتهای
ایشان کجا رسید؟

گفته‌اند^۶: عِنَايَةُ الْاَزَلِيَّةِ كِفَايَةُ الْاِبْدِيَّةِ؛ و^۷دیگر می‌نگر^۸ که تاسحره
فرعون^۹ چه کردند به حیل^۹، [و] جفا^{۱۰}، و ساحری، و خدمت فرعون^{۱۱}؟
چون‌های^{۱۲} فضل و عنایت ازلی سایهٔ فضل برایشان افکند نه خدمت دقیانوس
اصحاب کهف را زیان داشت، و نه صحبت فرعون ساحران را؛ و چون فضل
و عنایت ازلی نبود، و صبح سعادت از شب^{۱۳} ضلالت بیرون نیامده^{۱۴} بود
–^{۱۵} چنان که آن دو ملعون شقاوت رسیده بود^{۱۵} که هر چند چراغ عبادت
بیشتر افروختند، شب شقاوت ایشان تاریک‌تر بود^{۱۶} چون در ازل شقاوت^{۱۷}
و ظلمت و لعنت نصیب ایشان آمده بود، – آن^{۱۸} همه کردار و عبادت هیچ سود

۱- م: که گفت ۲- م: ندارد ۳- ج، د: ندارد ۴- ت، م:
چه بودند. ج. ۵: چه بودند و چه کردند (نسخه اساس از نسخه‌های ت، ج، م، د: تصحیح
شد) ۵- ج، ۵، م: و ابتداء ۶- ج، د: (که) به جای (گفته‌اند) ۷- نسخه
بدلها: (و) ندارد ۸- ۸- ۸- م، ت: سحره فرعون. ج، د: تاسحره فرعون. نسخه
اساس: که با سحر فرعون (تصحیح شد) ۹- م: بجز از... ۱۰- ت:
و جفا ۱۱- ت: فرعون علیه‌اللعنة ۱۲- ج، د: ندارد. ت، م: آن
های ۱۳- م: شبی ۱۴- م: نه آمده ۱۵- ۱۵- ج، د: چنان
که آن ملعونان شقاوت رسیدرات: هم چنان که... م: هم چنان آن دو ملعون به شقاوت
نرسیده بودند (در این نسخه «شقاوت» طوری کتابت شده که سادات هم خوانده می‌شود)
۱۶- ۱۶- ج، د: هر چند چراغ عبادت... م: که هر چند عبادت بیشتر کردند و
چراغ عبادت بیشتر افروختند شبی (زیر این کلمه نوشته شده: شب ظ بدل) شقاوت
ایشان تاریک‌تر شد. نسخه اساس: که... چراغ عنایت... (از روی نسخه‌های
ج، م، د: و هم به قرینهٔ مطلب: «آن همه کردار و عبادت» در دو سطر بعد، و: «قبول او به علم و عبارت
مانیست» نسخهٔ اساس تصحیح شد) ۱۷- م: شبی شقاوت ج، د: شب شقاوت ۱۸- م: و آن همه

نداشت . یکی را پاداشت^۱ آن بود ،^۲ قوله تعالی^۳ : وَ إِنَّ عَلَیْكَ لَعَنَتِي اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ ؛^۴ و دیگری [را] گفت^۵ : مَثَلُهُ كَمَثَلِ الْعَلْبِ^۶ اِنْ قَحِمِلْ عَلَیْهِ یَلْبَثُ اَوْ تَتَرَكُهُ یَلْبَثُ^۷ .

آن را که نخواهد^۵ هیچ حیلت^۶ نیست^۷ و کار این درگاه به علت نیست؛ قبول او به علم و عبادت^۸ مانیست، خواست ما را هیچ بازار نیست ، علت^۹ ما را خریدار نیست ، که درگاه درگاه بی نیازی است^{۱۰} و بی نیاز کار چنان^{۱۱} کند^{۱۲} که خود خواهد - نه بر مراد و علت ما کند - اما رنج نیکو کاران را ضایع نگذارد^{۱۳} ،^{۱۴} كما قال الله تعالی^{۱۵} : اِنَّ اللهَ لَیَضِیْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِیْنَ .^{۱۶} اما یا کسی را مرادی باشد که^{۱۷} از ظلمت روزگار بیرون آید و در^{۱۸} تاریکی معصیت نباشد ، بروی باد^{۱۹} که چراغ طاعت^{۲۰} و عبادت^{۲۱} برافروزد^{۲۲} ، و رنج شریعت^{۲۳} بکشد^{۲۴} (تا) از بهشت و نعیم^{۲۵} در نماند ،^{۲۶} و در این جهان نعمت^{۲۷} و سلامت یابد ، و^{۲۸} در آن جهان بهشت و کرامت یابد ؛ هر چند کند

- ۱- ج ، ۵ : پاداش . ۲-۲-۲ : م : که گفت ۳-۳-۳ ت ، ج : و دیگری
گفت . م : و دیگری را گفت قوله تعالی ۴-۴-۴ از نسخه «م» افتاده است . ۵- نسخه
بدلها : نخواهند ۶- ت : حلت ۷- م : (و) ندارد ۸- ج ، ۵ ، م : به
عبادت و علت ۹- ج ، ۵ : و تقلید . م : و علم (در این نسخه در صفحه ۲۳۸ شماره ۲ نیز
جای به «علت» به غلط «علم» نوشته شده) ۱۰- م : بی نیازیست ۱۱- ج ، ۵ : چنین
۱۲-۱۲- م : خواهد ضایع نکنند . ج ، ۵ : نیکو کاران ضایع نکنند و ضایع
نگذارد . ت : ضایع نگذارد . ۱۳-۱۳- م : چنانک می گوید ، قوله
تعالی . ۱۴-۱۴- ت : اما تا کسی را م : اما یا کسی را ج ، ۵ : اما
اگر کسی خواهد که نسخه اساس مانند «ت» : اما تا کسی را (از روی نسخه
«م» تصحیح شد) ۱۵- ت : و بر ۱۶- ج ، ۵ ، ت : باد ۱۷- ۱۸ و ۱۷- ج ، ۵ :
طاعت را . عبادت را ۱۹- م : بر آورد ۲۰- ج ، ۵ : شریعت را ۲۱- م :
ندارد ۲۲- ج ، ۵ : از نعیم . م : نعیم آن ۲۳-۲۳- ت : در این نعمت
۲۴- ت : (و) ندارد

باز بیند^۱، هر چه^۲ بخشد باز بیند^۳، هم خیر و هم شر باز بیند^۴، کما قال الله^۵ تعالی: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ - هیچ^۵ نکنی که^۶ نه باز بینی^۶. مطیع در دو جهان عزیز باشد؛ اما آن حدیث خود چیزی^۸ دیگر^۹ است: آن نه کار هر کسی^{۱۰} است و نه پیشه هر پیرزنی^{۱۱} است هر که را [در] بوته^{۱۲} حکمت^{۱۳} با کیمیای عنایت و به آب حیات و به آتش محبت بر هم نیامیخته اند^{۱۴}، و به^{۱۴} پرگار فضل رقم صدق بروی نکشیده اند، و در قماط^{۱۵} مهر^{۱۶} مهر نکرده اند^{۱۶}، و به دایه لطف نسپرده اند^{۱۷}، و پرورش کرامت نیافته است^{۱۸}، گو: برو که^{۱۹} ترا در این بازار دکان نیست^{۱۹}!

در این کوی کسی را قدم باشد که او را از درازل چنان در آرند که گفته آمد^{۲۰}، آنکه به در ابد همان باشد^{۲۱}: ۲۱ ابتدا با انتها برابر^{۲۲}، قدم اول با

- ۱- ج، د، م: یا بد ۲- ج، د: و هر چه ... ۳-۳-۳: همه خیر و هم شرویش ... ت: هم خیر را و هم شر را ... ۴-۴-۴: چنانک حق سبحانه و تعالی می گوید، قوله تعالی. ۵-۵: هیچ چیزی ۶-۶-۶: ج، د: نه باز بینی. نسخه اساس: باز نه بینی (از روی نسخه ج، د و به قرینه موارد دیگر تصحیح شد) ۷- ت: (دو) ندارد ۸- ت: چیز (بدون باء) ۹-۴: دگر ۱۰-۱۰: م: هر کسی. نسخه اساس: هر کس ۱۱- ج، ت: پیره زنی ۱۲- نسخه بدلها: در بوته. نسخه اساس بوته (از نسخه بدلها «در» به نسخه اساس افزوده شد) ۱۳-۱۳- ت: یا کیمیاء عنایت ... ۵: یا کیمیاء عنایت و به آب حیات رحمت ... ۴: یا کیمیاء عنایت و با آب حیات و به آتش محبت نه آمیختند. ج: یا کیمیاء عنایت ... نه آمیخته اند ۱۴-۴: (به) ندارد ۱۵- ج، د: ندارد ۱۶-۴: نگرداند ۱۷- ت: تسپاریده اند. ۴: نه سپرده اند. ج، د: سپرده ۱۸- م: (نیافته است) ندارد ۱۹-۱۹- ج: و ترا ... دکانی نیست. ۵: ترا ... ۴: که وی را ... دکان نیست. نسخه اساس: «دین بازار» به جای «در این بازار» تصحیح شد) ۲۰- ج، د: شد ۲۱-۲۱- ج، د: آنکه بدر ابد همان ... ت: تا بدر ابد همان باشد. م: و بدر ابد همان باشد. نسخه اساس: آنکه بدر اید همان باشد. (از روی نسخه بدلها تصحیح شد) ۲۲-۲۲- ج، م، د: با انتها برابر است. نسخه اساس: با انتها ... (تصحیح شد)

قدم آخریکسان^۱ و هیچ علت^۲ در میان^۳ نه ، نشان این قوم^۴ خدای عزوجل در کتاب عزیز خویش بیان فرموده است^۵ ، «کما قال الله تعالی فی محکم کتابه^۶ : إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ . بساعنایت^۷ و سبقت ازلی کسی^۸ بر نیاید ؛ مثل سبقت و عنایت^۹ ازلی چون مثل يك دانه گندم باشد^{۱۰} که کسی در زمین افکند^{۱۱} : هر که گندم دیده باشد^{۱۱} تا^{۱۲} هزار بار آن شاخک^{۱۳} رسته بیند^{۱۴} داند^{۱۵} که آن^{۱۶} گندم است ؛ بسیار^{۱۷} ۱۸ گرم و سرما^{۱۸} به سر^{۱۹} وی آید^{۲۰} ، هر يك چند^{۲۱} به حالی^{۲۲} دیگر می گردد^{۲۳} تا آنگاه که خوشه بر آرد^{۲۴} و باز گندم گردد^{۲۴} و هر یکی را^{۲۵} هفصد^{۲۶} بار آرد^{۲۷} ، اما هر که گندم ندیده باشد و احوال آن ندیده باشد ، آن را^{۲۸} بد فرا تواند ستد^{۲۸} ، و^{۲۹} هر چه هست همه

- ۱- ج ، د : یکسان است ۲- م : علم ۳- ت : درمان ! ۴- در نسخه های ج ، د : سهواً به صورت «آن قدم» کتابت شده ۵- م : کرده است . ۶- ۶-۶ : م : چنانکه گفت قوله تعالی . ج ، د : کما قال الله تعالی ۷- ت : که با عنایت ۸- م ، ت ، ج ، د : کس ۹- ت ، ج ، د : عنایت . نسخه «م» و اساس : عنایتی ۱۰- ج ، م ، د : است ۱۱- ۱۱-۱۱ : م : هر که که گندم ندیده باشد ۱۲- ۱۲- ت : یا . ج ، د : اگر . م : یا . نسخه اساس : تا (از روی نسخه «ت» و هم به قرینه نسخه های ج ، د : به صورت «یا» به معنی «اگر» تصحیح شد) ۱۳- ج ، د : خاشاک . م : ساخت ۱۴- ج ، ت ، د : می بیند ۱۵- م : بداند (حرف اول بدون نقطه) ۱۶- ت : (از) به جای (آن) ۱۷- ۱۷- م : و بسیار ۱۸- ۱۸- ج : سرما گرماد ، م : سرماو گرما ۱۹- ت : بسیر . ج ، د : بر سر ۲۰- م : باز آمد ۲۱- ت : هر یکچندی . ج ، د ، م : و هر یکچندی ۲۲- نسخه بدلها : به حال ۲۳- ۲۳- ت : که بر آورد . م : تا آنگاه خوشه ۲۴- ت : کرد ۲۵- ت : و هر یک را . ج ، د : هر یکی (بدون «را») ۲۶- ج ، م ، ت : هفتصد . ۲۷- ت : بار آورد . م : باز آمد ۲۸- ۲۸- ت : بد تواند ستود . ج ، د : بدتواند ستود در نسخه «م» به غلط نوشته شده : بدفواتواند ستود . ۲۹- م : (و) ندارد

باصل^۱ خویش^۲ باز گردد،^۳ چنان که گفته اند^۴: «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ»^۴، هر که را^۵ ابتدا راست است انتها هم^۶ راست است^۷،^۸ و بالله العون والتوفيق^۸.

۱-ت : باصل. ۲-ج ، د : خود ۳-۳-۳-م : چنانکه رسول صل علی وسلم گفت.
 ۴-۴- این گفته در نسخه «م» به طور ناقص و بدصورت: «كل شی الی اصله» نوشته شده
 ۵-م : (ر) بدون الف . ۶-ج ، د : ندارد ۷-ج ، د : باشد
 ۸-۸-ج ، م ، د : و بالله التوفیق .

باب نوزدهم

الباب التاسع عشر^۱ : می پرسند که فرق چیست میان معجزه و کرامات و مخرقه ؛ و بیگانه را کرامات باشد یا نه ؟^۲

الجواب ،^۳ و بالله التوفیق^۴ : قال الصدر الامام ، شیخ الاسلام^۵ قدس الله روحه العزيز^۶ : بدان که^۷ کرامات اولیای خدای عزوجل بر پنج روی است ، و مخرقه [هم]^۸ بر پنج روی است ، و بیگانه را کرامات باشد ؟ جمله را به تفصیل گفته آید ، بتوفیق^۹ الله عزوجل^{۱۰} ان شاء الله تعالی^{۱۱} که حق^{۱۲} سبحانه و تعالی^{۱۳} خطا و زلل از ما درگذارد^{۱۴} به فضل و کرم خویش . چنان که^{۱۵} می دانم^{۱۶} که آنچه در راه اولیاست^{۱۷} در آن خلل و زلل نیوفتد ان شاء الله^{۱۸} تعالی^{۱۹} که

- ۱-۱- در نسخه اساس مانند باب های گذشته به غلط نوشته : باب التاسع والعشر (تصحیح شد) ۵ : باب نازدهم . ۲-۵ : نی ۳-۳-م : ندارد ۴-۴-ت : ندارد . ج : سره العزيز ۵-۴ : بدانك ۶-۶-ت ، م : مخرقه هم (هم) به نسخه اساس افزوده شد) ۷-۶-م : باشد یا نه ۸-۸-م : خدای عزوجل ۹-۹-ت ، ج ، د : ندارد ۱۰-۱۰-م : ندارد ۱۱-۱۱-م : زلل و خطا از ما فرایدبرد ۱۲-۱۲-ت ، ج ، د : چنانچه . م : و چنان که ۱۳-۱۳-ج ، د : می دانیم ۱۴-۱۴-این کلمه در نسخه «ت» مکرر کتابت شده ۱۵-۱۵-م : در آن هیچ خطر و زلل نیوفتد ان شاء الله . نسخه اساس : نیفتد... (از روی نسخه «م» تصحیح شد) ۱۶-۱۶-نسخه بدلها : ندارد

آن معلوم است؛ اما آنچه^۱ [از آن] بیگانگان است یا خطا افتد^۱ ان شاء الله که معفو عنه باشد هم به نزدیک خلق و^۲ هم به نزدیک خدای عزوجل؛ زیرا که مخرفه^۳ و راه بطلان مؤمن را تجربه نیفتاده^۳ باشد، عجب نباشد یا^۴ خطا^۵ افتد، اما خدای عزوجل^۶ به فضل خویش نگاه^۷ دارد از خطایی^۸ که با اصل گردد. یا چیزی کسی را خطا نماید نیک^{۱۰} تأمل^{۱۱} باید کرد که خلاف و خطا^{۱۲} با اصل گردد و معنی راست باشد؛ ما به یقینیم^{۱۲} که حق سبحانه [و] تعالی^{۱۳} در این و مانند این ما را الهام خطا نکند^{۱۴}، اکنون تفصیل هر یک^{۱۵} به تمامی^{۱۶} بشنو^{۱۷} تا بیان کنم^{۱۷} بتوفیق^{۱۸} الله تعالی^{۱۸}.

اما^{۱۹} آنچه گفتیم^{۲۰} که^{۲۱} کرامات اولیای خدای عزوجل بر پنج روی است^{۲۱}،^{۲۲} تفصیل این است^{۲۲}: کرامات فضلی است^{۲۳}، و کرامات کسبی است،

- ۱-۱- ج، د: از آن بیگانگان است اگر خطای افتد. ت: آن بیگانگان است یا خطا افتد. م: بیگانان است یا خطا افتد. نسخه اساس: با خطا افتد (از روی نسخه های ت، م، ج، د: تصحیح شد و «از آن» به نسخه اساس از نسخه های ج، ت، د: افزوده شد) ۲- ت: (و) ندارد ۳-۳- «و راه» در نسخه اساس مکرر کتابت شده حذف شد. ت: نیفتاد. م: نیوفتیده. ۴- ج، د: اگر. م: نا ۵- م: خطای ۶-۶- ج، د: حق سبحانه و تعالی. ۷- ت، م: نگه ۸- م: آن خطا ۹- ج، د: و اگر ۱۰- ت، م، ج، د: بهتر ۱۱- م: ندارد ۱۲-۱۲- ت، م: که بالفظ گردد... ج، د: بالفظ گردد... ت: مایقینیم. م: یقینیم. ج، د: یقینیم. ۱۳- نسخه بدلها: و تعالی. ۱۴-۱۴- ت: مانند نسخه اساس بدون «الهام». م: درین و الهام این ما را خطا نکند ۱۵- نسخه بدلها: هر یکی ۱۶- م: ندارد ۱۷-۱۷- ت، د: کنیم. م: (با بدون نقطه) ترا بیان کنم. ۱۸-۱۸- م: خدای عزوجل. ت: الله عزوجل ۱۹- ج، د: «اول» به جای «اما» ۲۰- ت: گفتیم ۲۱-۲۱- ج، د: اولیاء حق بر پنج وجه است. ت: ..

اولیاء خدای عزوجل بر پنج روی است م: کرامات اولیاء خدای بر پنج روی است ۲۲-۲۲- م: این است به تفصیل ۲۳- در نسخه اساس این کلمه ابتدا «فضیلت» نوشته شده و بعد به صورت «فضیلت» تغییر یافته

۱ و کرامات غرور است، و کرامات مکافات است^۱، و کرامات حقیقی است. اما کرامات^۲ بیگانگان نیز بر پنج روی است^۲: مخرقه است، و مکافات^۳ کاری است^۴، و شیطانی است، و ضلالت^۵ است، و^۶ وهم است^۶۔ از این^۷ پنج بیرون نیست. اما کرامات اولیا^۸ آنچه فضلی است^۹ آن هم چنان^{۱۰} باشد که ناگاه ابر^{۱۱} سعادت^{۱۲} بر آید و باران فضلی^{۱۳} بر خارستان^{۱۴} بیارد، صد هزار^{۱۵} گل^{۱۶} رنگین و بویا پدید آید، و صد هزار درخت در باغهای آبادان^{۱۶} خشک شود^{۱۷}، [و] صد هزار^{۱۸} گل^{۱۹} مشک بوی صد برگ^{۲۰} بر کنار^{۲۱} جوی آب روان^{۲۱} خشک گردد^{۲۲} که هیچ کس سر آن نداند که این^{۲۳} چراست، و آن^{۲۴} چراست؟ کار بنده^{۲۵} مؤمن مخلص هم چنین^{۲۵} باشد، بی آن که^{۲۶} هیچ^{۲۷} کاری از وی^{۲۷} در وجود آمده باشد که^{۲۸} او بدان مستحق کرامت ابدی گردد^{۲۸}.

- ۱-۱- ت، ج، د: و کرامات مکر و غرور است م: و کرامات مکافاتی است و کرامات مکر و غرور است ۲-۲- ت: بیگانه هم پنج روی است. ج، د: بیگانگان هم بر پنج وجه باشد ۳- در نسخه «ت» این کلمه به خوبی خوانده نمی‌شود. ۴- ج، د: کار است ۵- م: ضلالت است ۶-۶- م: او هم ۷- ج، د: و از این ۸- ج، د: اولیاء ۹- ت: فضیلت ۱۰- ج، د: چنان م: آن هم چنان ت: آن همچنان ۱۱- م: پسر، ج، د: ابر. نسخه اساس: ابری (باء حذف شد) ۱۲- م: سعادتش ۱۳- م: فصل. نسخه اساس: فضلی (تصحیح شد) ۱۴- ت: خاستان ۱۵- ج، م، د: و صد هزار ۱۶-۱۶- ج: کلی ۱۷- م: آبادان ۱۷- د: گردد ۱۸- ت، ج، د: و صد هزار ۱۹- ج: کلی ۲۰- ج، د: بر طرف ۲۱-۲۱- ج، م، ت، د: جوی آب روان. نسخه اساس: آب جوی روان (تصحیح شد) ۲۲- ت: شود. م: مطلب بین شماره ۱۸ تا ۲۲ از این نسخه افتاده است. ۲۳ و ۲۴- ج، د: آن - این. ۲۵- ج، د: چنین ۲۶- م: بی آنك ۲۷-۲۷- م: کار (بدون یاء) از و ۲۸-۲۸- ج، د: وی مستحق کرامت گردد. در نسخه بدلها: کرامت. نسخه اساس کرامات (از روی نسخه بدلها تغییر یافت)

اما حق را سبحانه و تعالی کرمی است^۱ که آن^۲ متقاضی است بر ذات^۳ و قدرت و نظر حق سبحانه و تعالی^۴ [آنکه به هر وقتی کرم وجود او بر ذات کامله و بر قدرت کامله و نظر کامله تقاضا می کند و حق سبحانه و تعالی^۵] به نظر [فضل]^۶ و رحمت و کرم به دنیا می نگرد، و به دل بندگان می نگرد؛ این^۷ هر چه تو^۸ می بینی که در دنیا^۹ سبب^{۱۰} معیشت^{۱۱} خلق است، همه از آن نظر است، که در وجود می آید، یا آن^{۱۲} نظر^{۱۳} فضل و کرم وجود^{۱۴} و رحمت او نیستی از آسمان باران نباریدی^{۱۵}، و از زمین نبات نرویدی^{۱۶}، و بهار خرم نگریدی^{۱۷} [و چیزها رنگ و سبوی نگرفتی]^{۱۸}، و درختان سبز^{۱۹} نگریدی^{۲۰}، و گلهای شکفته نگریدی^{۲۱}،^{۲۲} و چیزها بنرویدی^{۲۳}،^{۲۴} و مرغان معیشت نکردندی^{۲۵}، و

۱-۱- ت: اما حق سبحانه و تعالی را... م: اما حق را کرمیست ۲- ت:

ندارد ۳-۳- م: و قدرت کامل و نظر کامل... ۴-۴- ج، د: به هر وقتی از کرم وجود و ذات و قدرت کامله تقاضا می کند. م: تقاضا می کند نظر حق سبحانه آنکه بهر وقتی کرم خود او بر ذات و قدرت کاملی و نظر کامل تقاضا می کند. نسخه اساس فاقد این مطلب بود از نسخه «ت» به آن افزوده شد. ۵- ج، د: که به نظر فضل... ت: بنظر فضل و... م: بنظر لطف و... (به نسخه اساس «فضل» از نسخه های ج، ت، د، افزوده شد) ۶- ج، د: ندارد ۷- ت: (که) به جای (تو) ۸- ج، د: دنیاست ۹- ج، د: (و) به جای (سبب) ۱۰- م: معصیت ۱۱- ج، د: اگر. ت: یا. نسخه «م»، و نسخه اساس: تا (در نسخه اساس به «یا» تغییر یافت از نسخه «ت» و هم به قریب نسخه های ج، د) ۱۲- م: از ۱۳- ج، د: ندارد ۱۴- ت: ندارد ۱۵- ج، د: ت: بنباریدی. م: نیامدی. نسخه اساس: بنباریدی (تصحیح شد) ۱۶- ت، ج، د: تروئیدی م: نه روئیدی. نسخه اساس: نروئیدی (تصحیح شد) ۱۷-۱۷- ج، د: و چیزها رنگ و بوی نگرفتی. ت، م: و... نگیرد.

از نسخه های ت، ج، د، به نسخه اساس افزوده شد ۱۸- ج، د: سبز و خرم ۱۹ و ۲۰- م: نکردی (این جا در نسخه های ج، د مطلبی از سطر بعد بدین صورت منتقل شده است: «و مرغان جفت نگریدی») ۲۱-۲۱- ت: و چیزها نرویدی م: و چیزها نه نرویدی ج، د: ندارد. ۲۲-۲۲- ت، م: و مرغان جفت نگیرندی. ج، د:

سباع^۱ و وحوش را بر بچه رحمت نباشیدی^۱،^۲ و جمله خلق يك ديگر را بخوردندی^۲.

اما^۳ به حقیقت می دان که دانه^۴ تخم در زمین بنجند^۴ تا آن نظر به^۵ وی نرسد، و^۶ يك برگ از درخت^۷ بیرون نیاید^۸ تا از آن نظر بهره نیابد، يك ذره رحمت به هیچ دل در نیاید^۹ تا آن نظر به آن^{۱۰} نرسد. اما مردم عام^{۱۱} بیش در وقت بهار فرا آن نظر نبینند^{۱۱} که از زمستان^{۱۲} بیرون آمده باشد^{۱۳}؛ سبزه بیند پندارد که آن نظربیش در این وقت بهار نباشد که بهار پدیدار آمده است^{۱۴}؛ اما نه چنان است که ایشان می پندارند^{۱۵} که در بهار^{۱۵} جمله حیوانات و سباع و انعام و طیور و مسار^{۱۶} و ماهی^{۱۷} و تری و خشکی^{۱۷} [همه] با تو^{۱۸} همبازند^{۱۹} اندرین، اما عارفان و عاقلان را هر ساعتی نو^{۲۰} بهاری است و آن

- ۱-۱- ت : ... بر بچه نباشیدی م : بر بچه رحمت نباشدی ج ، د : و وحش
 را بر بچه رحم نیامدی ۲-۲- م : جمله خلق را یکدیگر بخوردندی ج ، د : و
 خلاق ... ۳- ج ، د : ندارد ۴-۴- ج ، د : بر زمین ت :
 نجنبد م : يك دانه تخم بر خود بنجند . ۵- ت : در ۶- م : (و) ندارد
 ۷- ج ، د : بر درخت ۸- م : نه آید ۹- م : نه آید (کلمه دوم بدون نقطه)
 ج ، د : مطلب بین شماره ۸ و ۹ از این دو نسخه افتاده است . ۱۰- نسخه بدلها :
 بدان . ۱۱-۱۱- ت : ... آن نظر نبینند م : پیش از وقت بهار فرا نظر نبینند .
 ج ، د : در وقت بهار بیش در آن نظر نبینند ۱۲- ج ، د : سرمای زمستان ۱۳- نسخه
 بدلها : باشند ۱۴-۱۴- ج ، د : سبزه بینند پندارند که آن نظر در این وقت
 بهار بیش نباشد که بهار پدید آمده باشد . ت : سبزه بینند پندارند که ... پدید آمده
 است . م : سبزه بینند پندارند پیش در این وقت نباشد که ... ۱۵-۱۵- ج ، د :
 چرا که در بهار . ت : که در بهار است . م : که در این بهار که ... ۱۶- ج ، د : ندارد
 ۱۷-۱۷- م : و تر خشك . ت ، ج ، د : و تر و خشك ۱۸- نسخه بدلها : همه با تو .
 (همه) به نسخه اساس افزوده شد . ۱۹- م : انبازاند ۲۰- ج ، د : (نو) ندارد .

نظر به دل ایشان می آید،^۱ [هم] چنان که^۲ به دل ایشان می آید به همه^۳ چیزها
برسد^۴.

بنینی^۵ که همه سال گل می شکافده، و تخم می روید، و درخت می بالد،
و در مهرگان^۶ آن گل بدان نظر می پدید آید^۷، و در دی ماه^۸ آن [تازه نرگس
خوش بوی هم بدان نظر است، پس سالی دوازده ماه]^۹ آن نظر به جاست،
اما هر کسی فزان نبیند^{۱۰}، هم چنان که^{۱۱} همه سال^{۱۲} طاعت و عبادت^{۱۳} حق
سبحانه و تعالی بر ما فریضه است، و به هیچ وقت^{۱۴} از ما فرو ننهاده است، و
خاصگان همواره بر سر آن می باشند، و طاعت و عبادت او^{۱۵} فرو نگذارند؛ اما
دیگر مردمان چون رجب^{۱۶} در آید^{۱۷} گویند که^{۱۸}: ماه خدای عزوجل در آمد،
به درگاه باید شد آن وقت خبر یابند^{۱۹}، و دیگران^{۲۰} [که]^{۲۱} دورتر
باشند^{۲۲} [شعبان خبر یابند، و دیگر که دزد و خرابانی و قتال ورمیده باشند]^{۲۳}

- ۱- م: می آید (بدون نقطه) ۲-۲-۲-م: همچنانک . . . ج، د: ندارد
۳- م: بهمه ت: وبهمه ۴-۴-م: می آید ۵-۵-ج، م، د: . . . می شکند .
ت: نه بنینی همه سال می شکوفد ۶-۶-ت: . . . نظر پدید آید-ج، د: بدان
نظر گل پدیدار می آید. ۷-۷-م: آن تازه نرگس خوش بوی هم بدان
نظر است پس سالی دوازده. . . ت: آن نرگس تازه و خوشبوی هم بدان نظر است به
سالی دوازده ماه (مطلب از نسخه های ت، م به نسخه اساس افزوده شد) ۸-۸-ت: اما
هر کس . . . م: اما هر کسی فرا آن نبیند. ج، د: اما هر کس نبیند ۹-۹-م:
همچنانک. ج، د: چنانکه ۱۰-۱۰-ج، د: همه ساله ۱۱-۱۱-ج، د: (وعبادت)
ندارد. ۱۲-۱۲-ج، د: وقتی ۱۳-۱۳-ت، م: او. ج، د: او را. نسخه اساس: آن (و آن)،
به (او) تغییر یافت) ۱۴-۱۴-ج، د: ماه رجب. ۱۵-۱۵-م: آید (بدون نقطه)
۱۶-۱۶-م: (که) ندارد ۱۷-۱۷-م: یابند. نسخه اساس و نسخه بدلها: یابند. ۱۸-۱۸-ت: و دیگر
۱۹-۱۹-د: که از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد ۲۰-۲۰-ت: شعبان خبر یابند
و دیگر که دزد و خرابانی و قتال ورمیده باشند. م: ماه شعبان خبر یابند و دیگران دورتر
باشند و عاقل و قتال و دزد و خرابانی ورمیده باشند. ج، د: در شعبان خبر یابند و دیگران

همه^۱ در ماه رمضان باز آیند و گویند: بهار عاصیان آمد^۲ - پندارند که بهار مؤمنان و عاصیان^۳ بیش ماه رمضان نیست*^۴، ندانند^۵ که در هر نفس^۵ مؤمن را بهاری است که هر [گز]^۶ دل مؤمن مخلص از آن نظر خالی نیست، و ایشان همیشه^۷ در بهار خویش تماشا می کنند، و در انتظار آن نظر می باشند تا کی در آید. مثل^۸ این هم چنان باشد که کسی را^۸ می باید که تخم کارد و آب و زمین ندارد، و برگ ساخته ندارد، همواره^۹ در انتظار وقت^{۱۰} بهار باشد^{۱۱}، تا آنگاه که بهار آید^{۱۲} روزی چند تخم دیمه^{۱۲} بکارد^{۱۳} و همه سال دست بر هم^{۱۵} نهد که هیچ ساز^{۱۶} دیگر ندارد^{۱۷} که تخم کارد، پندارد^{۱۷} که به جز وقت^{۱۸} بهار تخم نتوان^{۱۹} کشت؛ اما آن مرد دهقان که آب و زمین و تخم و گاو و اسباب آن ساخته دارد،^{۲۰} او را به هر روز^{۲۰} وقت بهار است، و هر ساعتی نوکاری

→ که دزد و قتال و خرابانی ورمیده باشند در ماه رمضان خبر یابند و باز آیند (نسخه اساس فاقد این مطلب بود، از نسخه «ت» با تغییر «یابند» به «یاوند» که از روی نسخه «م» صورت گرفته است به نسخه اساس افزوده شد.)

- ۱- ج، م، د: ندارد ۲- ۲- ۲- م: گویند که... ت: ... باز آمد ۳- ۳- ۳- ج، د: بیش از ما...
 ت: بیش رمضان... م: بیش از رمضان ۴ در نسخه اساس نیز مانند نسخ دیگر «بیش» نوشته شده به صورت «بیش» به معنای «جز»، و «دیگر» تصحیح شد با توجه به جمله بعد: «ندانند که در هر نفس...» و همچنین مثلی که پس از آن می آید ۴- ۴- ج، د: نمی دانند
 ۵- ج، د: نفسی ۶- نسخه بدلها: هر گز. نسخه اساس: هر (تصحیح شد) ۷- ت: همه
 ۸- ۸- م: ... کسی را. ج، د: ... آن چنان باشد که کسی را ۹- م: همواره (در زیر این کلمه نوشته شده: و همواره - بدل) ۱۰- ۱۰- م: ندارد ۱۱- م: می باشد
 ۱۲- ۱۲- م: تا آنکه بهار آید... ج، د: چون بهار آید ۱۳- ت: در این نسخه این کلمه با فتح اول و سوم ضبط شد. ۱۴- م: کارد ۱۵- ت: بهم
 ۱۶- ت، م: ساز. ج، د: برگ و ساز. نسخه اساس: نیاز (تصحیح شد)
 ۱۷- ۱۷- ج، د: که تخم بکارد... ت: ندارد. م: (که تخم کارد ندارد) (کاتب بالای کلمه «کارد» افزوده: «گاو») ۱۸- م: از وقت ۱۹- ت: نتواند
 ۲۰- ۲۰- م: او را هر روزی. ج، د: هر روز او را.

دارد، اگر يك ساعت بياسايد گويد: آه، دريغ! ^۱ كه روزگار ببرد، در حسرت ^۲ آن يك ساعت باشد كه ازوى در گذشته باشد.

^۳ اولیای خدای عزوجل بردرگاه او روزگار هم چنین گذارند، و نظر و فضل و رحمت هم چنان به دل اولیای ^۳ اومی آید ^۴ كه بدین چیزها، و به دل مؤمنان می رسد ^۴: زیرا كه این ^۵ همه چیزها طفیل آدمیان اند، و جمله آدمیان طفیل مؤمنان اند ^۵، و جمله مؤمنان طفیل اولیا اند، و اولیا ^۶ جمله طفیل ابدالان اند، و ابدالان ^۷ جمله طفیل پیغمبران اند ^۸: [این] ^۹ بر این جمله می دان كه گفته آمد، ^{۱۰} پس آنگاه چون نظر رحمت در آید همه دل ها رحیم گردد و شفقت پیدا آید ^{۱۱}، اما چون ^{۱۱} کرم و فضل ^{۱۱} باز آن ^{۱۲} نظریار گردد ^{۱۳} یا به دل کافر رسد مؤمن گردد ^{۱۴}، ^{۱۴} و چون به دل گناه کار رسد تائب گردد ^{۱۴}، و چون به دل تائب

۱-۱- ج ۵، ۵: روزگارا بردم. م: روزگار بوبردم (اثر لهجه کاتب نسخه) ۲- م: و در حسرت. ج، ۵: دایم در حسرت ۳-۳- ج ۵، ۵: ... چنین... و نظر فضل... ت: ... گذارند... (این مطلب از نسخه «م» افتاده است) ۴-۴- ج: بدین چیز و جمله مؤمنان می رسد. ۵: بدین چیزها و... ت: برین چیزها و بدل جمله آدمیان می رسد. ۶: كه بدین چیزها می رسد و بدل جمله آدمیان می رسد ۵-۵- ج، ۵: آن همه... ت: این چیزها... م: كه این همه چیزها طفیل ابدالان اند جمله پیغامبران اند این همه چیزها طفیل آدمی اند (کاتب نسخه بر روی «ابدالان اند جمله» خط کشیده است.) ۶ و ۷- ج، ۵: ندارد ۸- ت: پیغمبران صلوات علیهم الصلوة والسلام. م: پیغامبران ۹- ج، ۵: بدین. ت، م: این برین («این» به نسخه اساس افزوده شد) ۱۰-۱۰- ج، ۵: مانند نسخه اساس با تفاوت «همه» كه در نسخه اساس «بهمه» است، و تصحیح شد- م: پس آنكه چون آن نظری رحمت در آید همه... ت: فاقد این مطلب است. ۱۱-۱۱- ت، م: فضل و کرم. ۱۲- ج، ۵: بدان ۱۳-۱۳- ج، ۵: اگر بدل کافر رسد مسلمان گردد. ت: و یا بدل کافر رسد مؤمن گردد م: تا بدل کافر گردد مؤمن شود. نسخه اساس: تا بدل کافر... (از روی نسخه «ت» وهم به قرینه «اگر» در نسخه های ج، ۵ «تا» به صورت «یا» = «اگر» تغییر یافت.) ۱۴- ج، ۵: و اگر... م: چون بدل گناه کار تائب گردد

رسد مستقیم گردد^۱، و^۲ چون به دل مستقیم رسد از اولیا گردد، و [چون] به دل^۳ اولیا رسد^۴ از ابدال گردد - کرامات فضلی از این جا خیزد^۵، هم چنین بی سببی^۶ درجه به درجه می رسد^۷ تا به مقام اولیا رساند.

اما^۸ یا این کس که بازو این فضل کرده باشند^۹ از خود هیچ پیوند نبیند^۹، و به شکر آن میان در نیندد^{۱۰}،^{۱۱} هم چنان که [گل] بهاری^{۱۱} بنماید،^{۱۲} و هیچ مقام نکند^{۱۲}،^{۱۳} و زود فروریزد^{۱۴} - این^{۱۵} کرامات هم چنان^{۱۶} باشد: نامش از نام اولیا محو نکنند^{۱۷}، اما کرامات از وی بشود؛^{۱۸} یا چنان باشد که شکر آن به جای آرد، و شکر خدای عزوجل بر خود بیند، و بدان مشغول گردد - هر روز زیادت گردد: هم چنان که^{۱۸} جایی درختی^{۱۹} باشد -

- ۱- م: شود ۲- م: (و) ندارد ۳- نسخه بدلها: و چون بدل...
 («چون» به نسخه اساس از روی نسخه بدلها افزوده شد) ۴- ج، م، ت، د:
 رسد. نسخه اساس: رساند (تصحیح شد) ۵- م: برخیزد ۶- م: بی هیچ
 سببی ۷- م: می رساند ۸-۸- ت: اما با این کس... باشد م: اما با آن
 کس... باشند ج، د: اما چون با کسی آن فضل رسانیده باشند. نسخه اساس: اما تا
 این کس... باشد (از روی نسخه بدلها تصحیح شد و «تا» قیاساً به «یا» تغییر یافت. رك:
 ص ۲۴۷ شماره ۱۳ و ص ۲۴۳ شماره ۱۱) ۹-۹- م: تا از خود هیچ پیوند نبیندت...
 نبیند. ج، د: باید که از خود هیچ پیوند نبیند ۱۰-۱۰- در نسخه های ج، د پیش
 از این جمله قریب دو سطر از مطلب بعد باین جا منتقل شده است. ۱۱-۱۱- ت:
 هم چنان که گل بهاری... م: هم چنان که گل بهاری... ج، د: چنان که آن گل بهاری...
 («گل» از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد) ۱۲-۱۲- ج، د: ندارد
 ۱۳- ج، د: ... و هیچ نماید ۱۴- م: و فرورد ریزد ۱۵- ج، د:
 آن ۱۶- ج، د: چنین ۱۷- ت: نکنند (حرف اول بدون نقطه). ج، د:
 نکنند. نسخه اساس: کنند (از روی نسخه های ج، م، د وهم به قرینه جمله بعد به صورت
 «نکنند» تصحیح شد) ۱۸-۱۸- ت: ... و هر روزی... چنانکه... م: ... هر روزی...
 هم چنان که. ج، د: و بشکر آن میان در نیندد و شکر حق تعالی بر خود بیند و بدان مشغول
 گردد تا هر روز زیادت گردد و از خود پیوند بیند ۱۹- م: درخت

که در باغ کسی نباشد^۱ - به صحرایی^۲ که آن را کسی نکشته باشد^۳؛ اسم^۴
 درخت دارد و نیکوست^۵، اما بار او خوش و نیکو نباشد^۶، یا کسی آن درخت
 را عمارت کند به آب و بیل، و آنچه شرط است^۷ به جای آرد^۸، درخت^۹
 بار نیکو فرادادن گیرد؛^{۱۰} و یا روزی چند^{۱۱} عمارت کند و^{۱۲} پس دست از
 عمارت باز^{۱۳} دارد،^{۱۴} بیم آن باشد که آن درخت^{۱۵} خشک شود، و یا^{۱۶} خشک
 نشود باری در بار و در^{۱۷} درخت خلل افتد به همه حال.

اما منکر نتوان^{۱۸} شد^{۱۹} که اوبی کسب ما کار کند^{۲۰}،^{۲۱} و یا همه به کسب^{۲۲}
 بودی فضل نبودی؛ پس یقین می دان^{۲۳} که خدای عزوجل بندگان را به فضل
 خویش^{۲۴} نیکوییها دهد فزون تر از آن که^{۲۵} به کار^{۲۶} بنده^{۲۷}، کرامات فضل

- ۱-۱- ت، که در باغ کس ج، د: که در باغی نباشد ۲-۲- ت: به
 صحرایی که آن را کس نکشته باشد. ج، د: به صحرایی که کسی آن را نکشته باشد.
 م: تا آن را کسی کس نکشته باشد ۳-۳- م: (هم) به جای (اسم) ۴-۴- ت:
 اما بار او بس خوش و م: اما بارش خوش ج، د: اما باروی بس خوش نبود و
 نیکو نباشد ۵- ت: یا. م: اما تا ج، د: اگر کسی. نسخه اساس: تا کسی
 («تا» در نسخه اساس به صورت «یا» از نسخه «ت» هم به قرینه «اگر» در نسخه های ج، د
 تغییر یافت) ۶- ت: ندارد ج، د: باشد م: آن است ۷- ج، د: آورد
 ۸- ت: و درخت ۹- ج: باری ۱۰-۱۰- ت: و یا روزی چند م: تا
 روزی چند ج، د: و اگر روزی چند، نسخه اساس: و یا روز چند. ۱۱- م:
 (و) ندارد ۱۲- ج، د: ندارد ۱۳- م: ... که درخت ج، د: بیم آن
 دارد که درخت ۱۴- ج، د: و اگر ۱۵- ج، د: (در) ندارد
 ۱۶- ج، د: نتواند ۱۷-۱۷- ج، ت، د: نکنند. م: که بی کسب نبود تا کار نکند
 ۱۸-۱۸- ت: و یا همه بکسب ج، د: و اگر همه بکسب م: و اگر همه بکشت ...
 ۱۹-۱۹- م: که خدای عزوجل به فضل خویش بنده را. ج: که حق تعالی خود به فضل
 خویش. د: که حق تعالی به فضل خویش ۲۰- م: از آنک ۲۱- ج، د: به کسب.
 ۲۲- ج، د: بنده باشد.

این بود^۱ که گفته آمد . اما کرامات کسی آن بود که بنده به توفیق رب العزیز^۲ بهدر مجاهدت^۳ در آید، و هر چه ممکن گردد و نتواند^۴ کرد فرا دست گیرد۔
 فزون تر از آن که^۵ بروی نهاده باشد^۶۔ و شب و روز به درگاه^۷ خدای عزوجل^۸
 آرام گیرد^۹ تا نفس و هوی مقهور گردد^{۱۰}، و دل او روشن و زدوده شود^{۱۱}،
 آنگاه^{۱۲} هر چه در دل وی^{۱۳} درمی آید همه^{۱۴} راست باشد؛ و فراست صادقانه^{۱۵}
 از آن جا فرا دیدار آید : هر چند کار^{۱۶} بیش کند^{۱۷}، فراست و کرامت^{۱۸} بیش
 می باشد^{۱۹}،^{۲۰} و نور صفاوت و کرامت در دل وی روشنائی می دهد^{۲۱}، تا هر چه
 کار صواب است می کند، و به نور دل اصل^{۲۲} کارها می بیند^{۲۳} و صواب
 آن^{۲۴} می داند^{۲۵}، آنگاه^{۲۶} چون^{۲۷} به زبان آن را^{۲۸} بیان تواند کرد، و راست
 بتواند^{۲۹} گفت آن را^{۳۰} حکمت گویند، و حکمت راست بیان کردن^{۳۱} بی کرامت
 نباشد؛ زیرا که کرامت^{۳۲} باشد بی حکمت^{۳۳} اما هرگز حکمت راست نباشد
 بی کرامت .

و هر خداوند کرامتی که در دل نگردد، و او^{۳۴} در دل خویش گنج

- ۱- م: این است ۲- د: رب العزت ۳- م: مجاهدات. ج، د: مجاهدة
 ۴- م: که نتواند. ت: (و) ندارد. ج، د: و تواند ۵- م: از آنك ۶- ج، م، د:
 باشند ۷-۷- ج، د: حق تعالی ۸-۸- ت: تا هوای نفس را مقهور کند. م:
 تا نفس و هوی را مقهور کند. ج، د: و نفس و هوی را مقهور کند ۹- ج، د: گردد
 ۱۰- ج، م: آنگاه. ۱۱-۱۱- ت: می همه... می آید (بدون نقطه) ج، د: می آید
 ۱۲- ج، د: صادقانه ۱۳- ج، د: که کار ۱۴- ج، ت، م، د: می کند
 ۱۵-۱۵- م: بیش آید (کلمه دوم بدون نقطه) ۱۶-۱۶- ت: دل او
 م: و نور و صفاوت در دلش روشنائی ... ۱۷- ج، ت، د، م: اصل . نسخه اساس
 اصلی (تصحیح شد) ۱۸-۱۸- د: کارها را می بیند . ج : همه کارها را می بیند
 ۱۹- ج، د: آن را ۲۰- م: می بیند ۲۱- ج، د: ندارد ۲۲-۲۲- ت:
 آن را به زبان ۲۳- ج، د: تواند ۲۴- م: آنگاه آن را
 ۲۵- ت: کردن بود. ۲۶-۲۶- ج، د: بی حکمت بود ۲۷- ج، د: (او)
 ندارد .

حکمت^۱ نپسند آن کرامت غرور است؛ اما یا^۲ درد دل دارد و به زیان نتواند^۳ گفت روا باشد، باری^۴ باید که درد دل باشد، چون درد دل حکمت در^۵ باشد کرامات^۶ اصلی^۷ باشد. ^۸ و کرامات [کسبی را هم از کسب نگاه باید داشت؛ زیرا که همچنان که به کسب آمده به کسب و اشود، هر که را کرامت]^۹ کسبی^{۱۰} باشد^{۱۱} شکم زرد اب دارد^{۱۰}، سخت عظیم^{۱۱} و مشکل کاری باشد کار آن کس، و^{۱۲} کس نداند که او در چه رنج باشد؛ یا [به] مراد دل به جای^{۱۲} مباح نگردد غباری بر آن^{۱۳} نشیند، و^{۱۴} یا یک شربت آب خوش به مراد دل بخورد^{۱۴}، و یا^{۱۵} یک لقمه به هوی برگیرد، و یا به هوای^{۱۶} دل کار [ی] بکند^{۱۷}،^{۱۸} [و] یاسخنی بگوید^{۱۸} کار از سر باید گرفت.

۱- م: رحمت ۲- ج، د: اگر ت، م: یا. نسخه اساس: تا (از روی نسخه های ت، م

و به قرینه نسخه های ج، د به صورت «یا» تصحیح شد) ۳- ج، م، ت، د: نتواند اساس: نتوان (تصحیح شد) ۴- م: اما باری ۵- ج، ت، د: (در) ندارد ۶- ج، م، ت، د: کرامت. ۷- ت: ندارد ۸- ج: و کرامت کسبی را هم به کسب از کسب نگاه باید داشت زیرا که همچنان که به کسب آمده به کسب هم بشود هر که را کرامت... د: ... به کسب... م: کسبی را هم از کسب نگاه باید داشت زیرا که همچنان که به کسب آمد به کسب و اشود. هر که را کرامت... ت: مانند نسخه «م» با اختلاف «همچنانک» با «همچنانکه» (از نسخه اساس این مطلب افتاده بود از نسخه های «م» و «ت» به نسخه اساس افزوده شد) ۹- م: ندارد ۱۰- ۱۰- ت: شکمی درد لب دارد. م: شکم زرد آب دارد. ج، د: شکمی... (در نسخه اساس بالای کلمه «دارد» نوشته: «باشد») ۱۱- م: (و) ندارد ۱۲- ۱۲- م: ... آن کس ندانند... یا به مراد... ت: ... یا به مراد... یا به مراد... د: ... تا به مراد... در جای... (از نسخه بدلهای «به» به نسخه اساس افزوده شد) ۱۳- م: بدان ۱۴- ۱۴- م: و یا یک شربت سرد و خوش... ج، د: و یا یک شربت... بخورد. نسخه اساس: و یا یک شربت آب سرد خوش به مراد دل نخورد (در نسخه اساس از روی نسخه بدلهای «با» به صورت «یا» و «نخورد» به صورت «بخورد» تصحیح شد) ۱۵- ت: و یا ۱۶- م: بر هوای ۱۷- ج، د: کاری کند. م، ت: کاری کند. نسخه اساس: کنار (تصحیح شد) ۱۸- ۱۸- ج، د: و یا... م: و یا سختی نکوید (از نسخه بدلهای «و» به نسخه اساس افزوده شد).

مثل کرامات کسبی هم^۱ چون مثل مرغی باشد وحشی : به رنج بسیار
 بتوان گرفت^۲ و به خواب و به غفلت از دست او^۳ بشود^۴. هر که او مرغ وحشی
 به دام آرد اگر ایمن بخسبد^۵ مرغ از دست وی ببرد، و غم و حسرت بماند^۶؛
 مرغ را چون به چنگ^۷ آوردی بیدارباش تانی^۸ و پرد^۹ عظیم کاری است
 کرامات^۹ به جهد به دست آوردن، و عظیم تر از آن^{۱۰} آن^{۱۱} است که نگه داری.
 اما هر که را گوهر نبوده است گوهرداری دشخوار^{۱۲} تواند کرد، و^{۱۳} هر که
 گوهر ندارد ایمن تواند بود؛ اما هر که گوهر دارد^{۱۴} هرگز او را از بیم شب و
 روز خواب نیاید^{۱۵} - اگر چه^{۱۶} راه ایمن بود، اما آن کسه^{۱۷} ندارد^{۱۸} هر
 کجا که خواهد شود^{۱۹}، و هر کجا^{۲۰} [که]^{۲۱} خواهد نشیند، و هر چه خواهد
 گوید، و هر چه خواهد خورد^{۲۲}، از چه ترسد^{۲۳}؟ اما خداوند گوهر همیشه روی

- ۱- ج، م، د: ندارد ۲- م: بتواند ۳- ج، د: آموخت
 ۴- ۴- ج، د: توبه خواب غفلت... م: و به خوابی به غفلت از دست او را بشود. نسخه اساس:
 و به خواب و به غفلت از دست بشود (از نسخه «م» تصحیح شد به صورت «وا بشود»)
 ۵- ۵- ت: ... به دام آورد و بگرفت ایمن نخسبد. م: هر که او مرغ وحشی را... نخسبد
 ج: هر که مرغی وحشی به دام آورد و اگر ایمن خسبد. د: هر که مرغ... اگر...
 ۶- م: ... در دست وی بماند ۷- ج، د: به دست ۸- ت: نه پرد. ج:
 نبرد. م: فی و اپرد. نسخه اساس: نبرد (از روی نسخه «م» تصحیح شد) ۹- نسخه
 بدلها: کرامات. نسخه اساس: کرامت (تصحیح شد) ۱۰- ج، د: (از آن)
 ندارد ۱۱- م: (آن) ندارد ۱۲- ج، د: مشکل. م: دشخوار. نسخه اساس
 و «ت»: دشوار (نسخه اساس از روی «م» تغییر یافت) ۱۳- ج، د: (و) ندارد
 ۱۴- ۱۴- م: ... خواب فرا چشم نیاید. ج، د: هرگز از بیم شب و روز خواب نکند
 ۱۵- م: اگر تاچه... ت: یاچه... ۱۶- م: آنک ۱۷- ۱۷- ج، د: هر
 جا... رود ۱۸- ج، د: هر جا ۱۹- نسخه بدلها: که خواهد (که)
 به نسخه اساس افزوده شد. ۲۰- ۲۰- ت، م: از چه ترسد. ج، د: و از چه ترسد.
 نسخه اساس: از چه برسد (از روی نسخه بدلها تصحیح شد.)

زرد، ^۱ و دل [په] درد، و گرد آلود، و جامه خلق، و بی خواب و بی قرار، هر زمان گوید که: دزد و دشمن ^۲ هم اکنون ^۳ مرا این جا هلاک کنند - بر بیم ^۴ و هراس می رود ^۵ تا بوکه ^۶ به سلامتی گوهر ^۷ به جای گاه رسانند؛ در هر ^۸ نفسی ^۹ تودردی به دل وی در آید. بارخدا یا! هر که راداده ای ^{۱۰} به فضل خویش بر وی نگاه دار ^{۱۱}.

اما کرامات مکافات آن بود ^{۱۲} که مردی مؤمن و مصلح و پارسا و مخلص باشد ^{۱۳}، [و] در فسادی نباشد ^{۱۴}، اما در عبادتی و نفقه کردنی و در طلب خیری ^{۱۵} افزونی نباشد، اما مال بسیار ^{۱۶} دارد، و با فرزندان محبت دارد، و تن فربه دارد و در عز و ناز پرورد، ^{۱۷} و ^{۱۸} یا حرمتی و حشمتی دارد میان ^{۱۹} خلق ^{۲۰} - نه نان ^{۲۱} نفقه کند، و نه فرزندان را در کار

- ۱-۱- م: و دل بر درد ج، د: دل پر درد. ت: نسخه اساس: دل درد («پر» به - نسخه اساس از نسخه بدلها افزوده شد) ۲- ت: دشمنی ۳- ج، د: (هم اکنون) ندارد ۴- ج، د: به بیم ۵- ت، ج، د: راه می رود. م: رام می روند ۶- م: تابوك. ت: تابود ۷- ج، د: گوهر را ۸- م: و هر... ۹-۹- در نسخه «م» به غلط و به صورت: «تو دردی... در آید» نوشته شده وزیر «تودردی» کاتب نسخه اضافه نموده: ترددی ظ - بدل. ج، د: دزد در دل وی... ۱۰- ج، د: داد. ت: داده ۱۱- ج، د: پاینده دار ۱۲-۱۲- م: مؤمن مصلح و مخلص و پارسا باشد. ت: که مرد مؤمن و مصلح و پارسا باشد ج، د: که مرد مؤمن و مخلص و پارسا و مصلح باشد. ۱۳-۱۳- ج، د: و دروی... ت: و در فساد نباشد م: و در فسادی نباشد (از نسخه بدلها «و» به نسخه اساس افزوده شد) ۱۴-۱۴- م: ... در طلب چیز. ت: اما در عبادت و نفقه کردن و در طلب چیزی. ج، د: اما در عبادت و در نفقه کردن و در طلب چیزی ۱۵- ج، د: بسیاری ۱۶-۱۶- ت: و یا فرزندان نجیب و یا تن فربه... م: یا فرزندان نجیب دارد و یا تنی فربه... و در غرور و ناز پرورد (کاتب در زیر نوشته: عز و ناز ظ. ج، د: و با فرزندان محبت دارد و یا بنان فربه دارد... ۱۷- ت: (و) ندارد ۱۸- م: در میان ۱۹- ج، د: خلائق ۲۰- ج، د: اما نه ملل... ت، م: نه مال

خدا^۱ کند ، و نه تن^۲ در عبادت لاغر کند ، و نه حرمت و حشمت^۳ در راه خدا^۴ به کار برد- جایی که باید^۵ برد- و^۶ خدای را عزوجل^۷ در کار وی عنایت^۸ باشد ، و بدو می^۹ نیک خواهد ؛^{۱۰} همی ناگاهی روزی ظالمی را بر مال او گمارد^{۱۱} ،^{۱۲} و [یا] بیماری برتن وی گمارد^{۱۳} ، و یا مرگ^{۱۴} بر فرزندان وی گمارد ،^{۱۵} و یا زنی^{۱۶} سلیطه بر^{۱۷} وی گمارد ،^{۱۸} و یا زبان خلق به بدگفت بر وی بگشاید^{۱۹} ، - این و مانند این-^{۲۰} و او را بر آن صبر و برداشت فرادهد^{۲۱} تا^{۲۲} هیچ چیز نگوید ، - و نباید گفت^{۲۳} - او او را بدین^{۲۴} مصائب^{۲۵} پاك كند: هم چنان که^{۲۶} آن مرد آهنگر آهن ریزه^{۲۷} در آتش برد^{۲۸} ،^{۲۹} و بدان سندان فرو کوبد^{۳۰} و پاك بکند^{۳۱} ^{۳۲} خدای عزوجل این کس را هم چنین در بوتۀ بلا بدارد^{۳۳} ،

- ۱- ج ، د ، م : خدای ت : خدای عزوجل ۲- م : تن را ۳- م : و نه حشمت ۴- ت ، م : خدای عزوجل ۵- ج : ندارد ۶- ج ، د : (چون) به جای (او) ۷- م : ندارد ۸- نسخه بدلها: عنایتی ۹- ج ، د : (می) ندارد ۱۰- د : ناگاه روزی بر مال وی ج : ناگاهی ت : همه به گاه روزی بر مال وی م : همی ناگاه ۱۱-۱۱- ج ، د : و یا بیماری م : یا بیماری («یا» از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد) - این مطلب از نسخه «ت» افتاده است . ۱۲- م : یا مرگی ۱۳-۱۳- ج ، ت ، د : و یا زن م : یا زن ۱۴- در نسخه «ت» «بروی» مکرر کتابت شده ۱۵-۱۵- د : گشاید م : یا زبان بدگفتن ت : و گاه زبان م : ۱۶-۱۶- و او را بر آن صبر داشت فرا دهد ت : و او را بدان صبر و برداست دهد . ج ، د : و او را بآن صبر دهد در نسخه اساس: صبر و برداشت با در نظر گرفتن طرز کتابت کلمه در نسخه «ت» (البته به صورت: «برداشت» و هم با ملاحظه یکی از معانی «برداشتن» = صبر کردن، تحمل کردن» نسخه اساس به صورت «برداشت» تصحیح شد .) ۱۷-۱۷- م : که نباید گفت . ج ، د : که هیچ نگوید و نباید گفت . ت : تا هیچ نگوید که نباید گفت ۱۸- ج ، د : درین ۱۹- م : عنایت ۲۰- م : هم چنانك - ج ، د : چنانکه ۲۱- این کلمه در نسخه «م» مکرر کتابت شده ۲۲- ج ، د : می برد ۲۳-۲۳- م : و بران ج ، د : و بر سندان می کوبد ۲۴- ج ، د : می کند ۲۵-۲۵- ت : همچنان در برد م : در بوتۀ بلا برد ج ، د : حق تعالی آن کس را همچنان در بوتۀ بلا برد .

و بر سندان محنت^۱ نهد^۲ و^۳ به خایسک تعظیم فرو کوبد تا چنان پاك از میان بر آید که می باید. چنان که^۴ ایوب صلوات الله علیه. ^۵ آنکه کرامت دریابد^۵، و کرامات اصلی^۶ و بهترین این باشد^۶، زیرا که^۷ او نخواست و نه بدو بود^۷ و نه نیز و ایست او بود، این کرامات از آن دیگران^۸ اصلی تر باشد که گفتیم؛ زیرا که در آن و ایست و مراد^۹ آن کس است^{۱۰}، و خواست و کرامت است^{۱۱}، و پاداش عبادت است، اما این دیگر^{۱۲} را از مرگ سخت^{۱۳} است و او^{۱۴} خود ندانست که کرامت^{۱۵} چه باشد. اما حق سبحانه و^{۱۶} تعالی به خواست^{۱۷} و حکمت خویش^{۱۸} کاری بکرد^{۱۹}، و بر کرد^{۲۰} خویش او را خلعت^{۲۰} داد؛ نه کس از وی باز تواند ستد^{۲۱} و نه^{۲۲} او نیز باز تواند داد، و نه خلعت سلطان^{۲۳} نیز پنهان توان^{۲۴} کرد، و نه دزد آن را بتواند^{۲۵} برد. ^{۲۶} و نه کس از وی بتواند ستد^{۲۶}،

- ۱- م: محنت (ابتدا در این نسخه «محبت» نوشته و بعد آن را به صورت «محنت» تصحیح نموده است.) ج، ت، نسخه اساس: محبت (از روی نسخه م) و هم به قرینه جمله قبل: «در بوته بلا بدارد» نسخه اساس تصحیح شد) ۲- ج، د: ندارد
 ۳- ج، د: (و) ندارد ۴- م: هم چنانک. ۵- ج، د: آنکه از کرامت در نیاند. ت، م: آنکه از کرامات در نیاند. ۶- ۶- ت: . . . آن . . .
 م: این و بهترین باشد ۷- ۷- ج: نه خواست و نه بدو بود. ۵: وی نخواست . . .
 ت: او نخواست و نه بدو بود نسخه اساس: او بخواست . . . (از روی نسخه بدلها تصحیح شد)
 ۸- ج، د: دیگرها م: دگر ۹- ت: مرد ۱۰- ج، د: باشد
 ۱۱- م: کرامات است ۱۲- م: دگر ۱۳- ج، ت: سخت تر ۱۴- ج، د: (او) ندارد
 ۱۵- ج، م، د: کرامات ۱۶- ج، د: (سبحانه و) ندارد
 ۱۷- نسخه بدلها: بر خواست ۱۸- ج، د: خود ۱۹- ت: کرد
 ۲۰- ۲۰- ج، د: خود وی را خلعتی ۲۱- ج، د: گرفت ۲۲- ت: (نه)
 ندارد ۲۳ ج، د: ندارد ۲۴- ت، م: تواند ۲۵- ج، د: تواند
 ۲۶- ۲۶- م: . . . تواند . . . ت: و نه از وی کس . . . (از نسخه های ج، د افتاده است).

زیرا که عوض داده است و هر عطایی^۱ که عوض در مقابله آن بدادی^۲ آن را باز نتواند^۳ ستد^۴. روا باشد که کسی چیزی خواهد^۵ او را آن چیز بدهند و یا چه آن کس نه بابت آن باشد؛ چون بسیار می گوید کرم^۶ تقاضا^۷ کند که چیزی بدو باید داد، اما حکیم چیزی بر کس نه بندد تا آن وقت که^۹ نداند که آن کس شایسته آن هست یا نه^{۱۰}،^{۱۱} و آن را نه بیم بازستدن باشد^{۱۱} و نه بیم ضایع شدن - کرامات مکافات^{۱۲} چنین^{۱۳} باشد که گفته آمد^{۱۴}

اما کرامات مکروغرور آن باشد که کسی کار خدای عزوجل^{۱۵} فرادست گیرد^{۱۵} نه^{۱۶} به اخلاص و حرمت، و رنج بسیار بر خود نهد، و بدان کرامات جوید برای خلق، و بدان شکار حشمت دنیا طلبد^{۱۶}، و اخلاص آن فرا^{۱۷} خلق می^{۱۸} نماید، و حجت آن با خلق راست می کند، و فرا چشم مردمان می دارد که چنین باید کرد که من می کنم، و رنج خویش^{۱۹} فرا چشم مردمان می دارد^{۲۰} که چنین باید کرد^{۲۱} که^{۲۲} من می کنم، و شب و روز یک ساعت^{۲۳} آرام نگیرد^{۲۳}، و کار خویش بر

- ۱- عطایی را ۲-۲-۴: که در مقابله آن عوض بدادی ت: در
مقابله بدادی ۳-۴: نتوان ج: گرفت ۵-۵-۵: ت: او را آن چیز
بدهند م: او را آن بدهند ج، د: وی را بدهند . نسخه اساس: ندهند
(تصحیح شد) ۶-۶-۶: ت: نه شایسته ج، د: اگر چه آن کس
بابت آن نباشد ۷-۸: ندارد ج، د: تقاضای آن ۹-۹-۹: ت: (که)
ندارد ۱۰-۱۰-۱۰: ج، د، ت: فی ۱۱-۱۱-۱۱: ت: باز استادن م: و نه آن
را هم بازستیدن باشد ۱۲-۱۲-۱۲: ت: مکافی ۱۳-۱۳-۱۳: ج: چنان ۱۴-۱۴-۱۴: ج، د:
شد ۱۵-۱۵-۱۵: ج، د: بردست گرفت ۱۶-۱۶-۱۶: م: و به اخلاص
برای شکار و حشمت ت: جوید نزد خلق و برای شکار و حشمت ج، د:
. . . جوید برای خلق و شکار و حشمت . نسخه اساس: شکار و حشمت (و او
زائد حذف شد) ۱۷-۱۷-۱۷: ج، د: (به) بجای (فرا) ۱۸-۱۸-۱۸: ت: (می) ندارد
۱۹-۱۹-۱۹: م: ندارد ج، د: می آرید ۲۰-۲۰-۲۰: ج، د: که چنین باید
کرد م: که چشم مجاهدت می باید کرد. (کاتب نسخه زیر کلمه دوم نوشته: جسم)
۲۲-۲۲-۲۲: ت: (که) ندارد ۲۳-۲۳-۲۳: ج، د: آرام و قرار نگیرد

دل و چشم مردمان می آراید،^۱ و از دنیا حرام ایشان از ایشان می ستاند^۱، و خدای عزوجل بر حسب آن که اومی گوید چیزی به چشم مردمان می نماید^۲، تا آن حرام خوارگان زبان برگشایند و فراگفتن گیرند که: اینت^۳ اینک مردی که فلان است^۴؛ دیدی که او چنین گفت، و پیامندو فلان کار چنین کرد، و چنین و چنان بود^۴، به چنین و مانند این^۵ در زبان مردمان افتد.

اونیز با خود گوید: باش^{۱۶} من^۷ مردی^۸ صاحب کرامت شدم؛ مردمان^۹ می گویند: آخر هم^{۱۰} چیزی است^{۱۱}، چرا دیگران را می نگویند^{۱۱}، آخر در من چیزی می^{۱۲} بیند^{۱۲} - و هر روز در عبادت جهد^{۱۳} افزون می کند تا چشم مردمان بر آن می افتد، تا بدانند، که من چه رنج می کشم و کرامات^{۱۴} من از چیست^{۱۴}. چون^{۱۵} او در جوال پنداشت^{۱۶} خویش و آن مردمان شد - خدای عزوجل رنج کس^{۱۷} ضایع نکند^{۱۸} که آنگاه ظلم باشد^{۱۸} و روا نباشد^{۱۹} از وی که رنج کس ضایع کند^{۱۹} - پس او را^{۲۰} این کرامت ریزه ها می دهد^{۲۰} بی مغز؛

- ۱-۱- ج، د: و دنیای حرام ایشان از ایشان می ستاند ت: حرام ایشان از دنیای ایشان می ستاند ۲-۲- م: آنکه می گوید ایشان می نماید . ج، د: و بحق تعالی بر حسب آنکه وی می کند و می گوید چیزی به چشم خلق می نماید ۳-ت: اینک . ج، د: ندارد . ۴-۴- م: می دیدی که چنین گفت و پیامند فلان . . . ج، د: دیدی که چون گفت و چنان شد و فلان کار چنین کرد و چنان بود ۵-۵- م: به چنین و مانند این . ج، د: بدین نوع . ت: بچنین و چنان ۶-ت: که باش . ج، د: ندارد ۷- م: که من ۸- ت: مرد . ج، د: ندارد ۹- ج، د: که مردمان ۱۰- ج، د: (این) به جای (هم) ۱۱-۱۱- ت: چرا دیگران را نمی گویند: م: چرا دیگران می بگویند . ج، د: چرا دیگر مردمان را نمی گویند ۱۲- ت: (می) ندارد ۱۳-۱۳- م: و هر روزی در عبادت و جهد . . . ۱۴-۱۴- م: از من چیست . ج، د: من چیست ۱۵- ج، د: بنگر چون ۱۶- ج، د: پندار ۱۷- ج، د: هیچ کس ۱۸-۱۸- ت: که ظلم باشد م: که آنکه ظالم باشد . ج، د: و ظلم در صفات حق تعالی روا نباشد ۱۹-۱۹- از نسخه های ۲۰-۲۰- ت: این کرامات ریزه های می دهد . ج، د: پس وی را کرامات ریزه ها می دهند م: از این

هم^۱ چنان که کار او بی مغز^۱ اخلاص بود^۱ کرامات او نیز^۲ هم چنان^۳ درخور^۴ کار او بود : ^۵ بی مغزویی اصل^۵ . ^۶ هم چنان که ایشان نیز آن سیم حرام بدو می دهند^۶ می دانند^۷ که حرام است^۸ ، و ^۹ ایشان نیز در جوال عشوه خویش شوند و گویند^{۱۰} : که : اگر این سیم [ما حرام] است فلان کس مرد صاحب کرامت است او از ما نستاندی^{۱۰} ، ^{۱۱} تا هم او [خود] در جوال مکرو غرور شد^{۱۱} ، ^{۱۲} و قوم دیگر را نیز در جوال غرور و مکر و پنداشت کرد^{۱۳} . اما مرد^{۱۴} سنی را ^{۱۵} چنین کم افتد؛ ^{۱۶} بیشتر این چنین اهل بدعت را افتد^{۱۶} . ^{۱۷} مرد سنی اگر بسی سالوسها ببرزد آخر در جوال [غرور] دیو [و] عشوه هوی نشود^{۱۷} ،

۱-۱- م: چنانک کار او بی مغز و اخلاص بود ج، د: چنان که کار وی بی مغز دانه اخلاص بود ۲- ج، د: ندارد ت: همچنین م: (هم) به جای (نیز) ۳- ج، د: ندارد ت: همچنین ۴- ج، ت، م، د: در خورد ۵-۵- م: بی مغزویی اخلاص بود ۶-۶- م: همچنانک ایشان نیز این . . . ج: چنان که آن قوم نیز زروسیم حرام بدو می دهد. د: چنان که آن قوم نیز که ۷- ج، د: و می دانند ۸- م: که این حرام است ۹- ج، د: (اما) به جای (و) ۱۰-۱۰- ت: گر این سیم ما حرام استی مردی صاحب کرامتست م: که اگر این سیم ما حرام استی صاحب کرامتست او از ما فرما نستاندی . ج، د: اگر مال ما حرام بودی فلان مرد صاحب کرامت قبول نکردی (« ما حرام » از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد) ۱۱-۱۱- ج، د: آنگاه وی خود در جوال ت: تا او هم در جوال م: تا هم او خود در جوال غرور و مکرو پنداشت شد (از نسخه های ج، د، م « خود » به نسخه اساس افزوده شد) ۱۲ و ۱۳- ج، د: و دیگران را نیز در جوال مکرو پنداشت انداخت ت: مطلب در این نسخه ناقص نوشته شده : و قوم دیگر را نیز در جوال غرور پنداشت . ۱۴- ت: مردی ۱۵- م: (را) ندارد ۱۶-۱۶- ت: اهل بدعت افتد . ج، د: بیشتر این حالت اهل بدعت را باشد ۱۷-۱۷- ج، د: اگر چه بسی سالوسها بورزد آخر در جوال غرور دیو و ت: مرد سنی یا چه (در این جا دو کلمه درست خوانده نمی شود که ظاهراً باید « سالوسها برزد » باشد که بعضی از حرف آن ساقط شده و مفهوم نمی شود) آخر در جوال غرور دیو و عشوه هول بشود . م: . . . تا چه سالوسیها ببرزد آخر در جوال غرور و دیو و عشوه هوی بشود . نسخه اساس: مطلب این نسخه مغلوپاست و افتادگی دارد: اگر بسی سالوسها ببرد آخر در جوال دیو عشوه (از روی نسخه بدلها تصحیح شد)

برکات سنت و جماعت^۱ اورا بنگذارد^۲ که [از] اصل^۳ بیفتند^۴. می‌داند که بد می‌کند؛ و آن دیگری^۵ که مال حرام دارد چون سنی باشد^۶ بدان که کسی چیزی از او فرا ستاند^۷، نه در مال خویش اعتقاد کند^۸ که حلال است،^۹ و نه در آن کس اعتقاد کرامات کند^{۱۰}. اما مبتدع را این^{۱۱} [فهم و] تمیز^{۱۲} نباشد: در جوال^{۱۳} اعشوه و غرور^{۱۴} شود از^{۱۵} شومی بدعت؛ و از حق سبحانه و تعالی مکر روا باشد^{۱۶}،^{۱۷} کما قال الله تعالی^{۱۸}: فَلَا يَأْتِيَنَّكَ مِنَ الْغُفَّارِ الْغُفَّارُونَ

مثل^{۱۹} عبادت بنده چون مثل^{۲۰} زر و سیم است، و مثل قبول حق^{۲۱} چون مثل^{۲۲} دوکان دار است، و مثل این^{۲۳} حدیث چون بازار شهر است، چون کسی زر و سیم^{۲۴} فرا بازار برد^{۲۵}،^{۲۶} فرا نزدیک^{۲۷} دوکان دار رود^{۲۸} و گوید: بدین زر و سیم^{۲۹} مرا چیزی فروش^{۳۰}؟ گوید: چه می‌خواهی؟ گوید^{۳۱}: فلان چیز. دوکان دار نگوید^{۳۲} که این مخر چیزی دیگر خسر، هر چه او خریداری کند^{۳۳}

۱- این کلمه در «م» ناتمام کتابت شده ۲- ج، ۵: ننگذارد

۳- ج، ۴، ت، د: از اصل، نسخه اساس: اصل ۴- م: بیوفتند ۵- ج، ۵: د:

دیگر. م: دگر ۶- ۶- ت: فعل آخر جمله در این نسخه به غلط کتابت شده:

(فرستادند). ج، ۵: بدانند کسی که از وی چیزی ستاند. م: بدانند . . . از وی

ستاند ۷- م: آن کند ۸- ۸- ج، ۵: و در وی اعتقاد کرامات نکند.

۹- ۹- ج، ت، م، د: فهم و تمیز. نسخه اساس: تمیز (از نسخه بدلیها به نسخه اساس

افزوده شد) ۱۰- ۱۰- ج، ۵: غرور و عشوه ۱۱- م: و از . . .

۱۲- ج، م، ۵: نباشد ۱۳- ۱۳- م: چنانکه در کتاب عزیز خویش می‌گوید،

قوله تعالی (آیه شریفه‌ای که بعد می‌آید در نسخه اساس با افتادگی کلمه «الا» نوشته

شده، تصحیح شد) ۱۴- م: و مثل ۱۵- ۱۵- م: ندارد ۱۶- ج، ۵:

ندارد ۱۸- ج، ۵: آن ۱۹- ۱۹- ج، م، ۵: به بازار برد. ت: . . .

آرد ۲۰- ۲۰- م: به نزدیک. ج، ۵: نزدیک ۲۱- ج، ۵: ندارد

۲۲- ۲۲- ت: . . . فروشی. ج، ۵: چیزی فروشی ۲۳- ج، ۵: گوید که

۲۴- ج، م، د: گوید ۲۵- ج، م، د: کرد

۱ فرای دهد ۱؛ هم چنین یا کسی ۲ عبادت ۳ کند و ۴ بدان حشمت خواهد فرا دهد، ۵ و یا دنیا خواهد فرا دهد، ۶ و یا کرامات خواهد فرا [وی] دهد، ۷ و یا بهشت خواهد وی را دهد، ۸ و یا نعمت دو جهانی خواهد وی را دهد، ۹ [هر چه] مکافات کار خویش خواهد وی را دهد؛ چنان که ۱۰ فرعون ملعون اگر [چه] ۱۱ دعوی محال می کرد ۱۲ بسیار نان و نمک فرا خلق خدا می داد، ۱۳ و بسیار عدل میان بندگان خدای ۱۴ برزید؛ خدای عزوجل ظلم نکند، نیکی و بدی را ۱۵ پاداش [و مکافات] دهد، ۱۶ چون بدان نیکی از خدای ۱۶ آن خواست که ۱۷ رود مصر را ۱۷ در فرمان من کن ۱۸ که آب من پیش این تبع من می شود، ۱۹ خدای عزوجل ۱۹ از وی ۲۰ دریغ نداشت؛ چنان ۲۱ بود که فرعون

۱-۱- این مطلب از نسخه «م» افتاده است. ۲- ت م: یا کسی ج، د:

کسی. نسخه اساس: تا کسی (از روی نسخه های ت، م تصحیح شد) ۳- این کلمه

در نسخه «م» مکرر نوشته شده است. ۴- م: (و) ندارد ۵-۵- ت: ...

و یا دنیا خواهد وی را دهد. م: یا دنیا خواهد فرای دهد. ج، د: بدهند و اگر

دنیا خواهد وی را دهند ۶-۶- م: ... فرای دهد. ج، د: و اگر کرامات

جوید بدهد. ت: ... وی را دهد ۷-۷- این مطلب از نسخه های ج، د: افتاده

است. م: یا بهشت خواهد فرای دهد. ۸-۸- ت: ... دو جهان ... م: یا نعمت

... فرای دهد. ج، د: و اگر نعمت دو جهانی خواهد بدهند ۹-۹- ت:

هر چه مکافات ... م: هر چه ... فرای دهد ج، د: هر چه مکافات خویش خواهد

وی را دهند (به نسخه اساس «هر چه» از نسخه بدلها افزوده شد) ۱۰- م: همچنانک

۱۱- ج، م، د: اگر چه (به نسخه اساس «چه» افزوده شد) ۱۲-۱۲- ت: ...

خدای عزوجل را می داد. م: ... خدای عزوجل ... ج، د: اما بسیار از نان

و نمک خلق خدای را می داد ۱۳- ج، د: حق. ت، م: خدای عزوجل

۱۴- ت: می نمود. م: می برزید. ج، د: نسخه اساس: می ورزید (نسخه اساس از روی

نسخه «م» و با توجه به طرز کتابت این کلمه در صفحات گذشته، تغییر یافت)

۱۵-۱۵- ت: مکافات و پاداش دهد. ج، د: پاداش و مکافات کند. (به نسخه اساس

«و مکافات» از نسخه بدلها افزوده شد) ۱۶-۱۶- ت، م: چون او ... از

خدای عزوجل. ج، د: ... حق تعالی ۱۷-۱۷- م: رود نیل. ←

گفت: ای بار خدایا! لاف^۲ بزدم^۳ در پیش این مردمان^۴، من می دانم که من نه خدایم^۵، تو دانی^۶ که من^۷ به جای^۸ بندگان تو بسیار کارهای نیک بکردم^۹، چه بود که ساعتی این^{۱۰} رود را در فرمان من کنی تا آب روی من در پیش این قوم بنشود^{۱۱}؟

حق تعالی^{۱۱} او را^{۱۲} در آن باز نزد: ^{۱۳} مکافات کار او در آن وقت که او را می بایست - چنان که او خواست - بکرد (و) او را باز نزد. ^{۱۴} مرد مبتدع از فرعون کم نیست؛ ^{۱۵} هم چنان که او به کار خویش آن خواست خدای عزوجل او را [آن] بداد^{۱۶}، مردمان [گفتند]^{۱۷}: زهی^{۱۸}! فرعون راست می گوید که: من خدایم؛ ^{۱۹} هم او در جوال گفتار مردمان شد و هم دیگران را در جوال مکر و غرور کرد^{۲۰}، و کرامات مکر و غرور چنین باشد.

→ ۱۸-۱۸- م: آب من پیش از این بیع من شود. ج، د: که آب روی من پیش تبع می شود. در نسخه اساس مطلب به غلط به صورت: «که آب این تیغ من شود» نوشته شده بود (از روی نسخه بدلها و بخصوص با توجه به نسخه «ت» که عین مطلب آن به نسخه اساس منتقل شد، تصحیح شد) ۱۹-۱۹- ج، د: حق تعالی ۲۰-۲۰: (از وی) ندارد ۲۱-ت، م: چندان

۱- ج، م، د: خدای ۲- م: لافی، ۳- ج، د: زدم
 ۴- ج، د: مردم ۵-۵- ج، د: من می دانم که نه خدایم. ت: می دانم که نه خدایم
 ۶- ج، د: می دانی ۷- م: (که من) ندارد ۸- ج، م، ت، د:
 بجای. نسخه اساس: بحال (تصحیح شد) ۹- ت، ج، د: کرده ام
 ۱۰-۱۰- ج، د: ندارد ۱۱- م: حق سبحانه و تعالی ۱۲- ت:
 (او را) ندارد ۱۳-۱۳- م: ... وی... چنانک (این مطلب از نسخه های ج، د
 افتاده است) ۱۴-۱۴- ت: ... آن بداد. م: هم چنانک... آن بداد. ج، د:
 چنان که فرعون به کار خویش آن خواست حق عزوجل وی را آن بداد («آن» از
 نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد) ۱۵- ج، م، د، ت: مردمان گفتند («گفتند»
 به نسخه اساس افزوده شد) ۱۶- ج، د: که زهی. ۱۷-۱۷- مطلب در
 نسخه های ج، د: باین ترتیب افتادگی دارد: هم فرعون در جوال مکرر و غرور شد.

اما کرامات حقیقی آن^۱ بود^۲ که آن را هیچ پیوند^۳ نباشد از هیچ جای^۴،^۵ پهلو با هیچ چیز ندارد^۵ الا باسبقت ازلی؛ و اصل کرامات آن است که هر چیزی^۶ به سزای آن چیز بینی، و هر چه برداشتنی است^۷ برداری^۸، و هر چه افکندن^۹ است بیفکنی^۸، اصل کرامات حقیقی این است^۹، این بازان علم سابق گردد^۹ که در ازل^{۱۰} حکم هر چیزی بکرد، و رقم سعادت [و کرامت]^{۱۱} بر کشید، و سزای^{۱۲} خلعت ابدی گردانید. ما^{۱۳} هنوز [خود] در وجود ناآمده^{۱۳}، روزی ما^{۱۴} که آن بیش [از] غذای نفس ما نیست^{۱۴}، به چهار هزار سال پیش از ما بیافرید، و تقدیر کرد، و با کس نگذاشت،^{۱۵} يك ذره به هیچ کس دیگر نداد^{۱۵}،^{۱۶} و هیچ کسب کاسب آن را بیش و کم نتوانست کرد^{۱۶}؛ آنچه اصل کار است چون سعادت و کرامت با کسی گذارد، نگذارد.

^{۱۷} در خیر است از رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدند^{۱۷}: متی کنت خبیثاً؟

۱- م: ندارد ۲- نسخه بدلها: باشد ۳- ت: پیوندی ۴- م: جا

ت: چیز ۵-۵- ج: د: هیچ پهلوئی به هیچ چیز ندارد. (در نسخه «ج» ندارد)

مکرر نوشته شده) ۶- نسخه بدلها: هر چیزی را ۷- ج: د: باشد

۸-۸- ج: ت: د: و هر چه افکندن^۹ است بیفکنی. ۴: و هر چه افکنده نی است در

نسخه اساس به غلط نوشته شده: هر چه بیفکنی بیفکنی (از روی نسخه های م، ت، ج، د

تصحیح شد) ۹-۹- این باز از علم سابق م: ... آن حکم سابق ج: د: و

این با علم سابق گردد ۱۰- ج: د: اول ۱۱- ج: ت: د: سعادت و کرامت

م: سعادت کرامت (و کرامت) از نسخه های ج، ت، د، م به نسخه اساس افزوده شد)

۱۲- ج: د: سزاوار ۱۳-۱۳- ت: ما هنوز خود در وجود نامده. م: ما خود در

وجود ج: د: ما خود هنوز در وجود ۱۴-۱۴- ج: د: ت: که بیش از

غذای نفس ما نیست. م: که بیش از غذای نفس ما («از» به نسخه اساس از نسخه بدلها

افزوده شد) ۱۵-۱۵- ج: از آن م: از آن هیچ کس دیگر را نداد .

د: از آن بهیچ کسی ت: از آن هیچ کس دیگر را نداد ۱۶-۱۶- «ت»

مانند نسخه اساس بدون «کرد» م: و هیچ کس به کسب آن را بیش و کم نتوانست کرد.

۱۷-۱۷- ج: ت: د: در خبر است که ... م: چنانک در خبر است از رسول صلی الله علیه پرسیدند.

قَالَ: كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ^۱ و قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خُلِقْتُ مِنْ أَطْيَبِ الطَّيْنِ وَخُلِقَ مَعْجِي مِنْ أَسْفَلِهِ^۲. رسول را صلی الله علیه وسلم پرسیدند^۲:^۳ از کی [باز] پیغمبر بودی^۳؟ گفت^۴: من پیغمبر بودم و آدم هنوز در میان آب و گل بود^۴؛^۵ و دیگر گفت^۵: مرا از پاک‌ترین گلی آفریدند و دوستان مرا از باقی آن آفریدند^۶. چنان‌که^۷ نبوت در کسب^۸ بسته نیست^۸ ولایت هم چنان^۹ است، و کرامات حقیقی نیز هم چنین^{۱۰} باشد: هم چنان^{۱۱} که نبوت را نشاید که زوال آید، کرامات حقیقی [را]^{۱۲} نیز^{۱۳} نشاید که زوال آید؛ زیرا که آب هر دو از جوی ازل^{۱۴} می‌آید و به زمین^{۱۵} ابد می‌شود، تخم^{۱۶} حکمت قدیم است که کاشته اند،^{۱۷} آن‌روز دانسته است هر چه دانست^{۱۷} بجز^{۱۸} آن‌نباشد^{۱۹}،^{۲۰} کما قال الله تعالی^{۲۰}: وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ

- ۱-۱- م: وهم رسول گفت ص ع س . ج ، د : وقال النبي ص ع س ۲-۲- ت:
رسول صلی الله علیه پرسیدند . ج ، د : رسول را ص ع س گفتند ۳-۳- ت: از کی
باز تو پیغمبر، بودی ج ، د : از کی باز نبی بودی (کلمه «باز» از نسخه بدلها به نسخه
اساس افزوده شد) ۴-۴- ج ، د : که آدم هنوز در آب و گل بود که من نبی بودم.
۵-۵- ج ، د : وهم رسول ص ع س فرمود (از نسخه «م» مطلب بین شماره (۳) تا دیگر
در شماره (۵-۵) افتاده) ۶-۶- م: ندارد ۷-۷- م: چنانک ۸-۸- م:
بسته است ۹ و ۱۰- م: هم چنان - هم چنین - در سایر نسخ متصل نوشته شده
۱۱- م: هم چنانک (مطلب بین شماره ۷ تا ۱۱ در نسخه‌های ج، د افتاده است)
۱۲- ج ، م ، ت ، د ، حقیقی را (را) به نسخه اساس افزوده شد) ۱۳- م:
ندارد، ۱۴ ج ، م ، ت ، د : ازل . نسخه اساس: ازلی (از روی نسخه بدلها و نیز به
فرینه جمله بعد «ابد» تصحیح شد) ۱۵- ت: بر زمین . م: بزمین (بدون واو)
۱۶- ج ، م : و تخم ۱۷-۱۷- ت: . . . هر چه دانسته است . م: در این نسخه
جزء اول جمله مفهوم نیست . . . که دانسته اند ۱۸- ت: جز ۱۹- م: پس
از این کلمه در نسخه‌های ج ، د مطلبی که قبلا از این دو نسخه بین شماره‌های ۵ تا ۹
افتاده بود ، آمده است بدون ضرورت و مناسبت . ۲۰-۲۰- ت: قال الله تعالی . فی
معکم کتابه . ج: کما قال الله . . . م: چنانک که در کتاب عزیز خویش می‌گوید

فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ، وَجَاءَ دِيكْرُمِي كَوَيْدًا : لِأَيِّغَادِرِ صَغِيرَةٍ وَلَا كَبِيرَةٍ إِلَّا أَحْصَيْهَا .

چون^۲ همه به علم اوست ، همه نگه داشته اوست از بدونیک و^۳ خشک و تر^۴ ؛ آنچه^۵ بهترین و مهین^۵ است^۶ به نگه داشتن من و تو نخواهد بود^۶ . خدای عزوجل نور هدی را و نور کرامت را^۷ و سعادت ابدی را مثل روشنی^۸ بزد ، آن جا که گفت^۹ : **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ** . اما خردمندی باید که^{۱۰} در اندیشد و درنگرد^{۱۰} تا خود^{۱۱} چه می شنود^{۱۲} و چه می گوید ؛ یا^{۱۳} چنان باشد که باد آن چراغ را فرو^{۱۴} تواند^{۱۵} کشت ، یا^{۱۶} آن ستاره را^{۱۷} بر تواند آورد ، و^{۱۸} یا فرو^{۱۹} تواند^{۲۰} برد ، آنکه در این نور^{۲۱} تصرف تواند کرد^{۲۱} ، و این

- ۱- ج ، ۵ : می فرماید ۲- م : ندارد ۳-۳-۳ : نسخه بدلیها : تر و خشک
 ۴- ت : و آنچه . م : آنچه ۵- ج ، ۵ : وجهین ! ۶-۶-۶ : ج ، ۵ : به نگه داشتن من و تو نخواهد بود . ت : ... خواهد بود . م : به نگه داشتن من و تو خواهد . در نسخه اساس به غلط نوشته شده : نه نگه داشتن من و تو خواهد بود . نسخه اساس از نسخه های ج ، ۵ ، و نیز به قرینه جمله ای که گذشت : «همه نگه داشته اوست» تصحیح شد .
 ۷- ج ، ۵ : (را) ندارد ۸- ت : روشنی . ج ، م ، ۵ : نسخه اساس : روشن . از روی نسخه «ت» و با توجه به آیه مبارکه که الله نور السموات و الارض مثل نوره ... به صورت «روشنی» در نسخه اساس تغییر داده شد .
 ۹- ج ، ۵ : آنجا که فرمود ۱۰-۱۰-۱۰ : م : درنگرد و در اندیشد ۱۱-۱۱ : م : (خود) ندارد ۱۲- ج ، م ، ت ، ۵ : می شنود - نسخه اساس : می شود (تصحیح شد)
 ۱۳- این کلمه به غلط در نسخه بدلیها به صورت «تا» نوشته شده
 ۱۴- ج ، ۵ : ندارد ۱۵- م : تواند ۱۶- م : تا ۱۷- ج ، ۵ : (را) ندارد .
 ۱۸- ستاره را کسی ۱۹- ج ، ۵ : (و) ندارد ۲۰- م : تا فرو ۲۱- م : ۲۰-۲۰ :
 ۲۱- ۲۱-۲۱ : ج ، ۵ : نیز تصرف ... م : تصرف نیز

خلعت را [نیز] ۱ کم و بیش تواند [کرد] ۲. هم چنان [که] ۳ تصرف همه خلق ۴ از آن ۵ ستاره کوتاه است ۵، ۶ به دست هیچ کس - از آن که ۷ او بر آید و فرو شود ۷ - هیچیز نیست ۸، کرامات ۹ حقیقی هم چنان ۱۰ می دان، [آن] ستاره ۱۱ هم به خود هیچیز ۱۲ نتواند کرد: نه ۱۳ خود را کم تواند ۱۴ کرد و نه افزون تواند کرد، چنان که ۱۵ نهاده است خود می راند ۱۶ - کرامات حقیقی را هم ۱۷ چنین می دان و می رو به سلامت. اما بیگانه را ۱۸ کرامات باشد یا نه ۱۹، و ۲۰ فرق میان کرامات بیگانه و مؤمن چیست؟

اما بدان که ۲۱ بیگانه را کرامات باشد ۲۲، [و] ۲۳ آن نیز بر پنج روی

- ۱- ت، د: خلعت رانیز (از نسخه های ت، م «نیز» به نسخه اساس افزوده شد).
- ۲- از نسخه های ت، م، ج، د، به نسخه اساس افزوده شد ۳- ج، د، چنانکه.
- ت، م: همچنانکه (از نسخه بدوها «که» به نسخه اساس افزوده شد) ۴- ج، د:
- خلایق ۵-۵- ت: ستاره است کوتاه است ۶- م: (و) ندارد ۷-۷- ت:
- او بیاید و فرو شود. م، ج، د: او بر آید یا فرو شود ۸- ج، م، د: هیچ نیست.
- ت: هیچ چیز نیست. نسخه اساس: سه کلمه اخیر در این نسخه بر روی هم در نتیجه سهو کاتب به صورت «متحیر است» نوشته شده: جزء اول از دو کلمه اخیر «هیچیز» مخفف «هیچ چیز» و جزء دوم «نیست» است که کاتب از نسخه ای که استنساخ می کرده به غلط آن را بدین صورت در آورده است ۹- ج، م، د، ت: کرامات. نسخه اساس: کرامت (تصحیح شد)
- ۱۰- م: همچنان، ج، د، نیز چنان ۱۱- ج، ت، م، د: آن ستاره (و آن، به نسخه اساس افزوده شد) ۱۲- ج، ت، م، د: هیچ چیز. نسخه اساس: متحیر!
- (رجوع شود به شماره ۸) ۱۳- ج، د، و نه. ت: (نه) ندارد ۱۴- ج، م، ت، د:
- تواند. نسخه اساس: نتواند (تصحیح شد) ۱۵- م: چنانکه ۱۶- ج، م، د:
- می راند. نسخه اساس: می داند (تصحیح شد) ۱۷- م: (هم) ندارد. ت: همچنان
- ۱۸- ت، م: تا بیگانه را. ۱۹- ج، د: (یا نه) ندارد ۲۰- ت: (و) ندارد
- ۲۱- م: بدانکه. ۲۲- در نسخه اساس پس از این کلمه عبارت: «یا نه و فرق» از سطر بالا سهواً و بدون مناسبت باین جا منتقل شده است از نسخه اساس حذف شد
- ۲۳- ج، د: و آن، «و» به نسخه اساس افزوده شد.

باشد^۱، اما جمله باطل باشد، نام کرامات آن را مجازی باشد^۲: [کرامات مکافاتی باشد]، و شیطانی باشد^۳، و مخرقه باشد^۴، و ضلالت باشد، و وهم باشد؛^۵ و جمله این به فرمان شیطان باشد، و ایشان اولیای شیطان باشند^۶ و مسخر او باشند. ^۷خدای عزوجل بر هر یکی از^۸ ایشان دیوی موکل کرده است و سلطانیّت داده^۹ تا هر گونه آن شیطان می خواهد ایشان را می گرداند^{۱۰}،
^{۱۱}کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ: ^{۱۲}إِنَّمَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْغَافِرِينَ تَوَّزَّهُمْ أَزًّا؛
 و جای دیگر^{۱۳} گفت^{۱۴}: ^{۱۵}إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ-
^{۱۶}خدای عزوجل^{۱۷} شیطان را بر بیگانگان و مشرکان سلطانیّت داده است تا هر چه خواهد بازیشان^{۱۸} می کند، (و) چنان که^{۱۹} خواهد^{۲۰} ایشان را می گرداند^{۲۱}،
 و اصل کار و کرامات جمله با شیطان گردد^{۲۲} تا به یقین^{۲۳} بدانی^{۲۴} و^{۲۵} در تهمت نیفتی^{۲۶}، چنان که^{۲۷} قوم فرعون در افتادند.

- ۱- ت: ندارد. م: است و باشد ۲-۲-ج، ۵: او را مجاز باشد. ت: آن را
 مجازی است. م: مجاز است آن را ۳-۳-ت: که کرامات مکافاتی باشد و شیطانی
 باشد. م: کرامات مکافاتی باشد و کرامات شیطانی باشد. ج، د: کرامات مکافاتی و شیطانی
 باشد (د کرامات مکافاتی) از نسخه های ج، ت، م، د به نسخه اساس افزوده شد)
 ۴-ج، ۵: ندارد ۵-۵-ج، ۵: و اینها جمله... م: ... باشند.
 ۶-۶-ج، ۵: حق تعالی بر هر يك از. م: داده است ۸-۸-م: با
 (بدون نقطه) چنانك آن شياطين می خواهد... ت: تا هر گونه که از شیطان
 می خواهند ایشان را می گرداند. ج، ۵: مانند «ت» با اختلاف «آن» به جای «از»
 ۹-۹-ت: ... فی محکم کتابه. م: چنانك در کتاب عزیز خویش می گوید ۱۰-۱۰-م:
 دگر ۱۱-ج، ۵: می فرماید ۱۲-۱۲-ج، ۵: خدای تعالی
 ۱۳-ج، ۵: با ایشان ۱۴-ج، ت، د: و چنان که. م: و چنانك («و» به نسخه اساس
 افزوده شد. ۱۵-۱۵-م: می خواهد ۱۶-ج، ۵: می دارد و می گرداند
 ۱۷-ت: است ۱۸-ج، م، ۵: یقین («به» ندارد) ۱۹-۱۹-م: (که) به جای
 (و) ۲۰-۲۰-م: نیوفتی ۲۱-۲۱-م: چنانك

۱ اما کراماتی که مکافات کار ایشان باشد^۱ چنان باشد که از ایشان بسیار کس باشد که^۲ طعمه خویش به اندکی آورد^۳، و کس بود که با نخودی آورد^۴، و کس بود که به ماهی نخودی خورد^۵؛ [و] دره صومعه ها^۶ و کلیساها^۷ بشینند^۸؛ و از خلق عزلت گیرند، و راه حق ندانند که بروند، بر آنچه^۹ ایشان را تعلیم کرده باشند می روند که راه حق این است! و جهد تمام^{۱۰} بر خویشان^{۱۱} نهند، و خلق^{۱۲} و دنیا پدرود^{۱۳} کنند، و کار^{۱۴} به جد^{۱۵} فرا دست گیرند. و خدای عزوجل رنج هیچ^{۱۶} کس ضایع نکند و ایشان را در بهشت^{۱۷} نصیب نیست^{۱۷} که بهشت بر بیگانه حرام است؛ پس مکافات کار ایشان^{۱۸} این جا باز دهد^{۱۸} [و] آن^{۱۹} مکافات کرامات باشد که ایشان خواهند^{۲۰}، چنان که [جای] دیگر گفته آمد^{۲۱}.

- ۱-۱- م: اما آن کرامات ایشان که ... ت: اما کرامات ایشان مکافات کار ... ج، د: مانند نسخه «ت» باختلاف: که مکافات ... ۲-۲- ت: ... به اندکی ... م: طعمه خویش به اندکی ... («اندک» در نسخه اساس از روی نسخه های ت. م. ج. د. به «اندکی» تغییر یافت) ج، د: باشند که طعمه خویش به اندکی آورند ۳-۳- ج، د: ... آورد. م: و کسی بود با نخود آورد ۴-۴- مطلب در این نسخه به غلط به صورت: «و کس بود که به ماهی بخوردی» نوشته شده. م: در این نسخه نیز غلط دارد: و کسی بود که ماهی بخوردی (بدون نقطه) خورد. ۵- در نسخه به لها: و در ... («و» به نسخه اساس افزوده شد) ۶- در نسخه بدلها بر روی هم نوشته شده به صورت: صومعهها. ۷- ج، د: و در کلیساها. م: و کلیسیاها ۸- م: بشینند ۹- م، ت: بدانچه ۱۰- این کلمه در نسخه اساس تحت تأثیر لهجه کاتب نسخه به صورت «تیمام» نوشته شده ۱۱- ج، د: خویش ۱۲- ج، د: و از خلق ۱۳- ج، م: پدرود ۱۴- م: کاری ۱۵- در نسخه بدلها بیجد. نسخه اساس: بجز (تصحیح شد) ۱۶- ت: (هیچ) ندارد ۱۷- ۱۷- ۱۷- م: هیچ نصیب نیست ۱۸- ۱۸- ج، د: در این جا باز دهند ۱۹- ج، م، ت، د: و آن («و» به نسخه اساس افزوده شد) ۲۰- ج، م، د: آن خواهند ۲۱- م: چنانک دیگر جا گفته آمد ت: چنان که دیگر گفته آمد. ج، د: چنان که جای دیگر گفته آمد. کلمه «جای» از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده شد

و فرق میان کرامات^۱ ایشان و کرامات^۲ مؤمنان^۳ آن است که: یکی از ایشان^۴ با مؤمنی^۵ به دعوی کرامات برون آیند^۶، در آن وقت کرامات^۷ مؤمن روان باشد، و آن بیگانه نباشد^۸،^۹ کما قال الله تعالی^{۱۰}: وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا. دیگر فرق^{۱۱}: چون مؤمنی^{۱۲} در میان مؤمنان به کرامات دعوی کند^{۱۳} دعوی وی^{۱۴} راست نیاید^{۱۵}، اما چون^{۱۶} بیگانه (ای) در میان بیگانگان دعوی کند^{۱۷} دعوی وی^{۱۸} راست آید؛ اما چون^{۱۹} مؤمن و بیگانه فراهم رسند^{۲۰}، و هر دو صاحب کرامات باشند، و هر دو به دعوی بیرون آیند دعوی مؤمن راست آید^{۲۱} و آن^{۲۲} بیگانه باطل باشد^{۲۳} از بهر اظهار حق^{۲۴} سلام را، و از حکمت خدای عزوجل چنان واجب کند که مؤمن را نصرت کند و بیگانه را مقهور گرداند،^{۲۵} کما قال الله تعالی^{۲۶}: وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ، و^{۲۷} دین را اظهار گرداند^{۲۸} چنان که^{۲۹} گفت^{۳۰}: لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَنُورَ كَرِيمٍ الْمَشْرِقُونَ، و^{۳۱} جای دیگر گفت^{۳۲}: نَصْرَ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ و^{۳۳} بَشْرَ الْمُؤْمِنِينَ^{۳۴}.

- ۱- ت: ندارد ۲- ت: میان کرامات ۳- ۳-۳-م: بیش از آن نیست که...
 ۴- ت: یا مؤمنی. ج، د: اگر با مؤمنی ۵- ج، ت، د، م: آید.
 ۶- ۶- ت: روا باشد. م: ... بیگانه روا نباشد و کرامات مؤمن روا باشد. د، ج: ...
 ت: ... و از آن بیگانه ... ۷- ۷- م: چنانکه حق سبحانه و تعالی می گوید،
 قوله جل ذکره ۸- ج، د: ندارد ۹- نسخه بدلها: مومن
 ۱۰- ۱۰- م ۱۳- ۱۳- ج، د: ندارد ۱۱- م: نه آید ۱۲- ت: ندارد
 ۱۴- ۱۴- ج: ... بهم رسند. د: بیگانه و مؤمن بهم رسند. ۱۵- ج، د: باشد
 ۱۶- ۱۶- ج، د: و از آن ۱۷- م: شود ۱۸- ت، م: حقی (باء به جای کسره)
 ۱۹- ۱۹- م: چنانکه که گفت قوله تعالی. ۲۰- م: (و) ندارد ۲۱- ت:
 کند. م: کرده اند ۲۲- م: چنانکه ۲۳- م: قوله تعالی ۲۴- م:
 (و) ندارد ۲۵- م: ... قوله تعالی. ج، د: فرمود ۲۶- ۲۶- این قسمت
 از آیه مبارکه از نسخه «م» افتاده است.

اما کرامات شیطانی هر کس^۱ را باشد : هم مؤمن را و^۲ هم بیگانه^۳ را؛
 اما بیشتر عابدان را باشد ، هم عابدان مؤمنان^۴ را و هم عابدان^۵ کافران را .
 عابدان^۶ مؤمنان را^۷ شیطان کرامات^۸ نماید تا^۹ از نیکشان به بد کشد^{۱۰} ، و از
 فرمان^{۱۱} خدای عزوجلشان با فرمان خود آرد^{۱۲} تا تبع او باشند^{۱۳} ، و عابدان
 بیگانگان^{۱۴} را کرامات^{۱۵} نماید تا^{۱۶} [در] آن گمراهی هر روز دلیرتر شوند^{۱۷} ،
 و^{۱۸} او را^{۱۹} پس روی می کنند^{۲۰} ، و تبع او می^{۲۱} باشند^{۲۲} ،^{۲۳} کما قال الله تعالی^{۲۴} :
 فَبِعِزَّتِكَ لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ^{۲۵} إِيْلَ الْعِبَادَةِ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ^{۲۶} ،^{۲۷} و جای دیگر
 می گوید^{۲۸} : إِنْ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ^{۲۹} إِلَّا مَنْ أَتَبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ^{۳۰} .
 شیطان^{۳۱} در جهد آن است تا^{۳۲} سو گند^{۳۳} خویش را راست کند^{۳۴} ، و^{۳۵} خدای^{۳۶}

- ۱-م: کسی ۲-م: (و) ندارد ۳-ت: کافر ۴-ج، ت، د، م: مؤمنان . نسخه اساس : مؤمن (از روی نسخه بدلهای وهم به قرینه «کافران» در جمله بعدی ، کلمه به صورت جمع تغییر یافت .) ۵-ت : عبادان . م : عابیدان
 ۶-۶-م: ندارد ۷-ج: کرامت ۸-۸-ج ، د : تا از نیکشان به بد کشد .
 ت: تا از نیکشان پیدا کشد . م: تا از نیکشان به بد کشت (به جای «کشد» .) (این مطلب در نسخه اساس به غلط به صورت: تا از نیکشان به کشت ! از روی نسخه بدلهای تصحیح شد) ۹-۹-ت: ... به فرمان ... م : خدای شان به فرمان ...
 ۱۰-ج، م، ت، د : باشند . نسخه اساس: باشد (تصحیح شد) ۱۱-ج ، د : بیگانه را ۱۲-م: ندارد ۱۳-۱۳-ت: تا در آن گمراهی باشند . ج ، د: تا در گمراهی باشند . م : هر روز می باشند («در» از نسخه بدلهای به نسخه اساس افزوده شد .) ۱۴-م: (و) ندارد ۱۵-۱۵-ج ، د : پی روی کنند .
 ۱۶-ج، د: (می) ندارد ۱۷-۱۷-م : چنانکه حق سبحانه تعالی می گوید قوله تعالی . ۱۸-۱۸-این قسمت از آیه مبارکه از نسخه «م» افتاده است .
 ۱۹-۱۹-م : گفت ، قوله تعالی . ج ، د: می فرماید ۲۰-۲۰-این قسمت از آیه مبارکه از نسخه «م» افتاده است . ۲۱-ج، م، د : و شیطان ۲۲-ج، ت، د: که تا ۲۳-۲۳-ج: خویش است . ت : خویش راست کند . ۲۴-م : (و) ندارد ۲۵-ت: خداوند

عزوجل سوگند او را می تصدیق کند^۱، كما قال الله تعالى^۲: وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْنَا
إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعَهُ^۳ إِلَّا قَرِيْقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ^۴.

و کرامات شیطان مؤمن را چنان^۴ باشد^۵ که روشناییها نماید، و آوازاها
شنواند، و خوردنیها آورد^۵، و در پیش آن کس نهد که او نبیند که او کی
آورد^۶، و بویها به بینی آن کس رساند نه در وقت آن بوی^۸، و از جایی
به جایی دور^۸ برد گوید که این کعبه است؛ این و مانند این^۹ همه از دیو باشد،
مؤمن را^{۱۰} از این حذر^{۱۰} باید کرد که این^{۱۱} کار شیطان است^{۱۱} و به کرامات فرا
نماید^{۱۲} - در^{۱۳} باب مکاید برخی از این گفته آمده^{۱۴} است.

اما کرامات ضلالتی چنان باشد^{۱۵} که خدای عزوجل حکم کرده است
که قومی را از راه برد، و در ضلالت افگند، و از دین حق دور کند،^{۱۶} و از
درگاه خویش براند^{۱۶}؛ یکی را در میان آن قوم پدید آورد^{۱۷} که آن قوم را بر
سخن او اعتماد باشد^{۱۸}،^{۱۹} پس او^{۱۹} را به در قرآنی و عبادت^{۲۰} در آورد^{۲۱}:

- ۱-۱- ج، د: تصدیق کند. م: تصدیق می کند. ۲-۲- ت: آن جا که
گفت ۳-۳- این قسمت از آیه مبارکه از نسخه «م» افتاده و بجای آن «الآیه»
نوشته شده است. ۴- ت: چنین ۵-۵- ت: ... شنواند... م: ... شنواند
خوردنیها آورد... ج، د: که روشناییها و آوازاها نماید و شنواند و خوردنیها آورد. در
نسخه اساس: «شنواند» به صورت «شنواند» تصحیح شد. ۶-۶- ج، د: و...
چنان که نداند که که آورد و نه بیند. ت: ... که کی آورد م: در پیش نهد که...
۷- م: (و) ندارد ۸-۸- ت: و از جایی به جایی دور برد م: و از جای به جای دورتر
برد ج، د: و از جایی به جایی چون برد ۹- ج، د: آن ۱۰-۱۰- م:
از همه حذر... ج، د: همه از این حذر... ۱۱- ج، د: اینها. م: این همه
۱۲-۱۲- ج: و در کرامات نماید. د: و در کرامات ۱۳- ت، م: و در
۱۴- ت: آمد. ج، د: آید ان شاء الله تعالی. ۱۵- ت: بود ۱۶-۱۶- م:
و از درگاه براند. ج، د: و از در خود براند ۱۷- م: پدیدار آورد. ج، د:
ندار ۱۸-۱۸- م: که آن قوم بر سخن او اعتماد باشد. د: که همه را بر سخن وی
اعتماد باشد. ج: به سخن وی... ۱۹-۱۹- ج، د: ندارد ۲۰- ت: (و
عبادت) ندارد ۲۱- ت: (دارد) به جای (در آورد)

وهر قومی را عابدان باشند،^۱ و هر کسی چیزی می‌پرستند؛^۲ آن کس^۳ آن عبادت بردست گیرد،^۴ و چیزها خدای عزوجل بردست وزبان او می‌راند^۵ که آن^۶ دیگران از آن عاجز باشند،^۷ آنکه او را خاطرها دهد که^۸ در فهم و وهم^۹ دیگران نیاید. چنان که ما می‌شنویم^{۱۰} که : قومی در هندوستان خویشتن را بر دوستی بت قربان می‌کنند،^{۱۱} و قومی^{۱۲} به آتش خویشتن را می‌سوزانند^{۱۳} و بر آن صبر می‌کنند؛^{۱۴} روز سیم دیوی بر صورت ایشان [می] باز آید^{۱۵} [و] گوید^{۱۶} : اینک^{۱۷} من فلان کس ام، باز آمدم تا شما را بگویم^{۱۸} و بدین^{۱۹} خبر شاد کنم^{۲۰} که مرا چگونه خوش است^{۲۱} و نیکو می‌دارند^{۲۲}،

- ۱-۱- م: چیزی را می‌پرستند. ج، د: و هر کس چیزی پرستند. در نسخه اساس: مانند نسخه‌های دیگر: «می‌پرستند» نوشته شده، از نسخه «ت» و به قرینه جمله قبلی: «هر قومی را عابدان باشد» به صورت «می‌پرستند» تصحیح شد (تصور می‌رود که «می‌پرستند» در نسخه بدلها همان «می‌پرستند» باشد که تحت تأثیر لهجه کاتب به حذف «تاء» به صورت تخفیف یعنی: «می‌پرستند» نوشته شده چنان که امروز هم در لهجه محاوره دیده می‌شود). ۲- ت: آنکه و آن کس ۳-۳- م: ... بردست او و زبان او (در این نسخه «زبان» نوشته و سپس بر روی آن خطی کشیده و به صورت «زبان» در آورده) ... ج، د: و چیزهای حق بردست و زبان می‌راند. ۴-۴- م: ... می‌باشند. ج، د: و دیگران عاجز باشند ۵- م: (که) ندارد ۶- ج، د: دروهم ۷-۷- ت: همچنانکه ... م: هم چنانک ما شنویم. ج: چنانکه می‌شنویم ۸- ت: می‌کند. ۹-۹- ت، ج، د: خویشتن را به آتش می‌سوزند. م: خویش را به آتش می‌سوزند. ۱۰-۱۰- ت: روز سیم ... م: و روز سیم دیو بر صورت ایشان می‌باز آید. نسخه اساس: روزی سیم... (باز به جای کسره) ... باز آید. نسخه اساس از «م» و «ت» به صورت «روز سیم» و از نسخه «م» به صورت «می‌باز آید» تصحیح شد. ۱۱- نسخه بدلها: و گوید («و» به نسخه اساس افزوده شد). ۱۲- ج، د: که اینک ۱۳- ج، د: خبر کنم / ۱۴-۱۴- م: و برین ... ج، د: ندارد ۱۵- ج، د: ندارد ۱۶- ج، ت، د، م: می‌دارد

اشما نیز خدمت بت نیکو کنید^۱ تا شمارا هم این نیکویی باشد^۲، هر که خدمت بت نیکوتر کند [کار] او این جا بهتر است^۳، و اینک من رفتم و شما نمی دانید که آن جا چه راحت است - و از میان ایشان گم شود.

مردمان نادان چون چنان بینند^۴ همه گویند که: راه حق این است^۵ - در^۶ ضلالت می روند^۷ که این^۸ حق است^۹،^{۱۰} «کما قال الله تعالی: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَاهُ حَسَنًا»^{۱۱} و نیز می فرماید^{۱۲}: «وَإِذْ زُيِّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ» اما آنچه کرامات^{۱۳} و هم است^{۱۴}: به ما چنان رسید از معتمدان که در هندوستان^{۱۵} قومی اند که ایشان چهل روز می بنشینند^{۱۵}،^{۱۶} [و] و هم در چیزی می بندند^{۱۶}؛^{۱۷} آن چیز سر چهل روز^{۱۷} چنان شود^{۱۸} که ایشان را باید^{۱۸}

- ۱-۱- ج، د مانند نسخه اساس و نسخه «ت» بدون «نیکو». ۴: شمارا شما نیز..
 ۲-۲- ج، د: تا شما را نیز هم نیکوی باشد. ت: ندارد ۳-۳- ج، د:
 کار او آنجا بهتر است. ۴: در این نسخه مطلب ناقص است، هر که خدمت بت کار او آنجا نیکوتر است. ت: قسمت اول در این نسخه افتاده و آنچه باقی مانده این است: او اینجا بهتر است. «کار» از نسخه بدورها به نسخه اساس افزوده شد ۴-۴- نسخه بدورها: (که) به جای (و) ۵-۵- ج، د: و مردمان نادان که چنان بینند ت: مردمان نادان چون بینند. ۴: مردم نادان چون بینند ۶-۶- ج، د: ... آن باشد.
 ۴: بهمه حال گوید که.... ۷-۷- ج، م، د: و در ۸-۸- م: می رود ۹-۹- ج، د: آن ۱۰-۱۰- م: (چيست) به جای (حق است) ۱۱-۱۱- م: چنانک حق سبحانه و تعالی در کتاب عزیز خویش می گوید. ۱۲-۱۲- ج، د: و نیز فرمود. ۴: و جای دگر می گوید ۱۳- نسخه بدورها، کرامات. نسخه اساس: کرامت (از روی نسخه بدورها و به قرینه انواع «کرامات» که در پیش گذشت تصحیح شد) ۱۴-۱۴- م: آن است که ۱۵-۱۵- م: می بنشینند. ج، د: قومی چهل روز می بنشینند. نسخه اساس: می نشینند (از روی نسخه های ج، م، د تصحیح شد) ۱۶-۱۶- ج، د: م: و هم... ج، د: و هم دل در پی چیزی می بندند («و» از نسخه های ت، م: به نسخه اساس افزوده شد) ۱۷-۱۷- م: آن چیز پس چهل روز را ۱۸-۱۸- ج، د: ... ایشان خواهند.

۱ [و] به مراد ایشان بیاشد^۱ - آن^۲ نیز هم نوعی است از ضلالت^۳ . چون هدی و اضلال از خدا روا داشتی^۴ همه کارها^۵ آسان است ؛ به نزدیک ستیان^۶ این همه آسان است^۶ ، چون حق^۷ تعالی می کند و^۸ هر چه خواهد کند و تواند ؛ ابر را^۹ چه^{۱۰} مسخر باد^{۱۱} کند ، [و] چه^{۱۲} مسخر آدمی ، و چه مسخر فرشته^{۱۳} ،^{۱۴} او چه مسخر دیو^{۱۴} ؛ بر^{۱۵} خدای عزوجل آسان است^{۱۶} ، [و] او را همه یکی است] ، و بر آن کس که نیز آسان کند هم آسان است^{۱۷} ، زیرا که او را خود^{۱۸} برای آن^{۱۹} آفریده است ،^{۲۰} كما قال الله تعالی^{۲۰} : **إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَّزُّهُمْ أَزًّا** . چنان که^{۲۱} خبر بدان^{۲۲} ناطق است ، قال رسول الله^{۲۳}

- ۱-۱- ج، ت، د : و به مراد ایشان بیاشد م : ... باشد ، نسخه اساس : به مراد ایشان نباشد (تصحیح شد با افزودن «و» در ابتدا از نسخه بدلها و تغییر «نباشد» به «بیاشد») ۲-۲- ت : نیز نوعی است از ضلالت . ج ، د : هم ... م : نیز هم نوعی از ضلالت است ۳-۳- ت : چون هدی و اضلال از خدای عزوجل ... ج ، د : مانند نسخه «ت» بدون عزوجل . م : چون اضلال و هدی از خدای تعالی عزوجل ... نسخه اساس : چون هدی و از اضلال ... («از» زائد از نسخه اساس حذف شد) ۴- ت : کار (بدون ها) ۵-۵- ت ، م ، ج ، د : به نزدیک ستیان . نسخه اساس : ... شیطان (تصحیح شد) ۶-۶- از نسخه های ج ، د : افتاده است . ۷- م ، حق سبحانه و تعالی ۸- ج ، د : (و) ندارد . م : او ۹- ت : اید . ج ، د : که ابر را ، م : ابر را ۱۰- م : چون ۱۱- ت : یاد ۱۲- نسخه بدلها : و چه ... نسخه اساس : چه («و» به نسخه اساس افزوده شد) ۱۳- م : ... کند ۱۴- ۱۴-۱۴- م : ... کند . ج ، د : وجه از آن دیو ۱۵- نسخه بدلها : بر . نسخه اساس : برای (تصحیح شد) ۱۶- ج ، د : همه یکی است و آسان است . ۱۷- ۱۷-۱۷- ت : او را همه یکی است و بر آن کس ... م : ... و بر آن کسی که ... ج : و بر آن کس نیز که آسان کند هم آسان کند («او» را همه یکی است» از نسخه های ت ، م به نسخه اساس افزوده شد) ۱۸- ج ، د : ندارد ۱۹- ت . او ۲۰- ۲۰-۲۰- م : قال الله تعالی ۲۱- م : چنانکه ۲۲- ت : بر آن ۲۳- م : ندارد

صلی الله علیه و سلم : قال الله تعالی^۱ : إِنِّي آدَا اللهُ لِإِذِهِ الْإِنَّا خَلَقْتُ الْخَيْرَ
فَقَدَرْتُهُ فَطَوَّبِي لِمَنْ خَلَقْتَهُ لِلْخَيْرِ وَأَجْرِيَتْ الْخَيْرَ عَلَى يَدَيْهِ إِنِّي أَنَا اللهُ لَا
إِلَهَ إِلَّا أَنَا خَلَقْتُ الشَّرَّ فَقَدَرْتُهُ فَوَيْلٌ لِمَنْ خَلَقْتَهُ لِلشَّرِّ وَأَجْرِيَتْ الشَّرَّ عَلَى
يَدَيْهِ^۲؛ و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم^۳ : بُعِثْتُ دَاعِيًا وَمُعَلِّمًا وَ لَيْسَ
إِلَيَّ مِنَ الْهُدَايَةِ شَيْءٌ وَبِعِثْتُ إِبْلِيسَ مُزِينًا وَ لَيْسَ إِلَيْهِ مِنَ الضَّلَالَةِ شَيْءٌ يَلِ
اللهُ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ^۴ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ^۵.

چون این اعتقاد کردی همه بر تو آسان گردد^۴، زیرا که خدای^۵ تعالی
تواناست بر هر چه خواهد که کند^۶، و هر چه کند به حکمت کند^۷، و اگر نه
کسی را بینی که به زیر کی به جایی رسیده^۸ که کارها می کند که جمله اقران
او از آن کارها^{۱۱} عاجز باشند^{۱۱}، و چندین فهم و وهم وزیر کی کند^{۱۲} تا^{۱۳} فرا
شود و پاره ای چوب به دست خویش بشراشد^{۱۳}، و^{۱۴} او را سجود فرا کردن
گیرد^{۱۴} و گوید که^{۱۵}: خداوند من این است! و نفع و^{۱۶} ضرر خویش از او داند
و گوید: به^{۱۷} جز از این^{۱۷} معبودی را^{۱۸} نشاید! و بر بدل آن هر مؤمنی^{۱۹}

- ۱- ج، م، ت، ۵: تبارک و تعالی . ۲-۲-۴: هم رسول ص ع گفت .
۳-۳- این قسمت از خبر از نسخه اسلس افتاده است از نسخه بدلاها به آن افزوده شد.
۴- ج، ت، م، ۵: شود ۵- م: خدای تعالی عزوجل ۶- ج، ۵: بکنند
۷-۷- م: به حکمت کند ۸-۸- ت: اینستی که به زیر کی به جا رسیده است.
م: اگر نه اینستی کسی که به زیر کی به جای رسیده است . ج، ۵: . . . به جایی
رسیده ۹- م، ت: که وی... ۱۰- ت: کار (مفرد) ۱۱-۱۱- م: . . .
عاجزند ۱۲- م، ت: می کنند ۱۳-۱۳-۴: آنکه فرا شود و... ت: مطلب
در این نسخه مخلوط است: و پاره ای جواب به دست خویش بشرا شود . ج: آنکه دو
پاره چوب... ۵: آنکه دو پاره چوب... ۱۴-۱۴- ج، ۵: و او را سجود کند م: . . .
می کند . ت: و او را فرا سجود کردن گیرد ۱۵- م: ندارد ۱۶- ت: ضرر
۱۷-۱۷- ج، م، ۵: به جز این ۱۸- ج، ۵: (را) ندارد ۱۹-۱۹- ت: و
کردان هر مؤمنی . م: . . هر مؤمنی را . ج، ۵: ندارد .

که^۱ ما می^۲ گوییم در^۳ میان مؤمنان از این نادان تر نیست^۴، اگر همه جهانیان گرد آیند، و همه فرشتگان آسمان بیایند،^۵ و خویشان را به خدایی بروی^۶ عرضه کنند یکی را قبول نکند؛^۷ و خدای را فرشته هست^۸ که این هفت^۹ آسمان و هفت زمین و هر چه در^{۱۰} میان این است، همه در قبضه^{۱۱} وی^{۱۲} [چون چنبر حلقه‌ای باشد در دست ما]^{۱۳}، اگر آن فرشته بازمین همه قدرت و عظمت بیاید^{۱۴} و گوید: مرا به خدایی فراستان^{۱۵} - گوید: نستانم^{۱۶} که تو هم^{۱۷} چو منی و مخلوقی^{۱۸}.

پس ما^{۱۹} بدانستیم که کار از جای دیگر می آید^{۲۰} و راه‌نمای کسی^{۲۱} دیگر است؛^{۲۲} هم چنین نیز می دانیم^{۲۳} که ایشان مسخر دیوان^{۲۴} اند، و به فرمان؛ این^{۲۵} بدانستی هم چنین^{۲۶} می دان^{۲۷} که خدای عزوجل مؤمنان را از کید دیوانگه دارد^{۲۸}،

- ۱- ج، د، (و) به جای (که) ۲- م: (می) ندارد ۳- ت: و در ۴- م: است ۵- ج، د: و خویشان به خدایی بروی، م: و خویشان بر وی ۶- ج: و خدای را عزوجل فرشته هست، ت: ... بود، د: و خدای عزوجل را فرشته هست، م: ... فرشته است، ۷- ت، م: ندارد، ۸- م: (در) ندارد ۹- ت: چون چیزی خلق باشد در دست مایکی، م: چون چیزی خلق باشد (کاتب نسخه بالای کلمه «خلق» «حقیر» و ذیل آن «حلقه» نوشته) در دست ما یکی، ج، د: چنبر حلقه‌ای باشد در دست ما، نسخه اساس: فاقد این مطلب بود، از نسخه‌های ج، د: به آن افزوده شد، ۱۰- م: و گوید مرا قبول کن، ت: در این نسخه غلط است: به خدای فرستا، ج، د: به خدایی فرستان، نسخه اساس: ... فرستان، (تصحیح شد) ۱۱- م: نکنم ۱۲- ج، ت، د: همچون منی و مخلوقی م: هم چون مخلوقی، ۱۳- م: (ما) ندارد ۱۴- ت: و راهنمای کس... ج، د: ... کسی... م: و راهنمای کسی... نسخه اساس: و راه‌نمایی... (تصحیح شد) ۱۵- م: اما هم چنانک بدانستم که کار از جای و راهنمای کسی دیگر است همچنین می دانم، ج، د: اما همچنان که آن بدانستیم می دانیم، ۱۶- ج، م، د دیو (نود) ۱۷- ج، د: اینها ۱۸- م: هم چنان، ج، د: ندارد ۱۹- م: می دان خدای عزوجل... ج، د: می دان به رفیقین که حق تعالی... نگاه دارد.

و یا ۱ مؤمن مخلص در میان بیگانگان ۲ افتد که او را شبهتی افتد ، خدای عزوجل ۳ مؤمن دیگر را ۴ بگمارد تا آن شبهت از دل وی برگیرد ۵ ، و دل وی ۶ از آن پاک کند ؛ و اگر ایشان خواهند که در پیش مؤمنان و در شهر مؤمنان ۷ از آن چیزی بکنند نتوانند کرد ۸ و آن شان بنیاید ۹ ، مگر که خدای عزوجل براهل آن شهر ۱۰ و بر مردمان ۱۱ فتنه ۱۲ قضا کرده باشد - و یا ۱۳ مؤمنی که هرگز او را کرامات نبوده باشد اما کرامات را مقرر ۱۴ بود و بی گمان بود اندر آن که اولیای خدای را عزوجل ۱۵ کرامات باشد ، ۱۶ یا این مومن اندر میان ۱۷ بیگانگان افتد ۱۸ - جایی که ایشان ۱۹ از این نوع چیزی می کنند ۲۰ - آن مؤمن گوید که این - هیچ چیز نیست و همه باطل است [و] خواهد ۲۱ که بطلان آن ۲۲ بدیشان نماید ۲۳ تواند کرد ، و یا ۲۴ دعوی کند ۲۵ [که] هر چه شما به باطل می کنید ۲۶ من به حق شما را ۲۷ غلبه کنم ، اگر باوی مؤمنان دیگر باشند هم چنان که ۲۸

- ۱- ت ، م : و یا ، ج ، د : و اگر . نسخه اساس : ما (تصحیح شد به صورت «و یا» از نسخه های ت ، م ، و بقریه نسخه های ج ، د .) ۲- م : آن بیگانگان ۳- ۳-۳-۳ : مؤمنی دیگری را ۴- ۴-۴-۴ : ت : ... بگیرد . ۵- ۵-۵-۵ : ج ، د : تا شبهت را از دل او برگیرد . ۶- ۵-۴-۴ : وی را ۷- ۶-۶-۶ : ج ، م ، د : شهر مؤمنان . نسخه اساس : شهری مؤمنان (تصحیح شد) ۸- ۷-۷-۷ : ت : و آن شان بنه باید . م : و آن شان بنیاید . (به همین صورت - اما در حاشیه نوشته نیاید) ج ، د : و آن شان نیاید نسخه اساس : و آسان بنه باید (تصحیح شد از روی نسخه های ج ، د ، م) ۹- ۸-۸-۸ : ت : (و بر آن مردمان . م : و بر آن مؤمنان . ج ، د : و بر آن . ۱۰- ۹-۹-۹ : ج ، د : (اگر) به جای (و یا) ۱۱- ۱۱-۱۱-۱۱ : زیر این کلمه در نسخه «م» کاتب نسخه نوشته : «شناسا» ۱۲- ۱۲-۱۲-۱۲ : ت : ندارد ۱۳- ۱۳-۱۳-۱۳ : م : تا این مؤمن در میان . ج ، د : اگر آن مؤمن در میان ۱۴- ۱۴-۱۴-۱۴ : ت : ندارد ۱۵- ۱۵-۱۵-۱۵ : ت : از این نوع سخن و چیزی می کنند . م : از این انواع چیزی می کنند ۱۶- ۱۶-۱۶-۱۶ : ج ، د : و خواهد ۱۷- ۱۷-۱۷-۱۷ : ج ، د : آن را ۱۸- ۱۸-۱۸-۱۸ : م : (بیان) به جای (نماید) ۱۹- ۱۹-۱۹-۱۹ : ج ، د : (و اگر) به جای (و یا) ۲۰- ۲۰-۲۰-۲۰ : ج ، م ، ت ، د : کند ، نسخه اساس : کنند (تصحیح شد) ۲۱- ۲۱-۲۱-۲۱ : ج ، د : که هر چه ... ت : که هر چه شما می کنید . م : که هر چه بیاطل می کنید ۲۲- ۲۲-۲۲-۲۲ : م : من سخن شما را . ت : من به حق شما را . ج ، د ، ... بر شما ۲۳- ۲۳-۲۳-۲۳ : م : هم چنان که

گفت^۱ بتواند^۲ کرد^۳، اما اگر دیگران باوی یار نباشند^۴ بو که بیاید [و بو که نیاید]^۵، اما یا جایی چنین افتد^۶ آن باید^۷ که آن کس را به خدای^۸ ایمان^۹ باشد که او^{۱۰} تواناست که این^{۱۱} بکند، و یا این به گمان ندارد^{۱۲} هیچیز به از آن نبود که می داند^{۱۳} که آن باطل است^{۱۴}، و^{۱۵} در هیچ چیز نیبوند^{۱۶} که آنگاه آب دین برده باشد^{۱۷} و در بطلان ایشان را^{۱۸} یاری داده باشد. اما حدیث مخرقه: بدان که مخرقه^{۱۹} بر هیچ عاقل نتوان بست به کرامات، از بهر آن که تا آن [وقت]^{۲۰} که او آن همه^{۲۱} اسباب دروغ و بطلان در پیش نهد^{۲۲}

- ۱- م: بگفت، ج، د: که گفت ۲- ج، م، د: نتواند ۳- ج: ندارد ۴-۴- ج، د: اما اگر دیگر مؤمنان... ت: اگر باوی دیگران یار نباشند م: اما (بقیه مانند: «ت»)
 ۵-۵- م: بو که بیاید و بو که نیاید. ت: بود که بیاید و بود که نیاید. ج، د: بو که بیاید و بو که نیاید. («و بو که نیاید» از نسخه های ج، د، به نسخه اساس افزوده شد) ۶-۶- ج، د: اما یا جای چنان... ت، م: ... چنین... نسخه اساس: (با) بدون نقطه - به صورت «یا» تصحیح شد. ۷- ج، د: (آن باید) ندارد ۸- ج، م، ت، د: خدای عزوجل ۹- ج، ت، د: ایمانی م: این ایمان ۱۰- ج، د: (حق) به جای (او) ۱۱- ج، د: آن ۱۲-۱۲- ج، د: و اگر می گمان ندارد. ت: و یا این گمان ندارد. و یا این به گمانی ندارد. نسخه اساس: و یا این بی گمان ندارد - «بی» به صورت «به» تصحیح شد. ۱۳-۱۳- ج، د: هیچ چیز به از آن... ت: هیچ چیز به از این... م: هیچ به از این... نسخه اساس: در این نسخه کتاب به غلط نوشته: همچنین به از آن... (باید در اصل هیچ چیز = مخفف هیچ چیز «در نسخه های ت، د» باشد که در نتیجه مسامحه کتاب نسخه باین صورت در آمده - تصحیح شد به صورت «هیچیز»)
 ۱۴-۱۴- ت: که آنکه باطلی است. م: که آن باطلیست ۱۵- م: (و) ندارد ۱۶- م: نیز نیبوند ۱۷-۱۷- م: که... برده باشد. ت: که آنگاه آب برده باشد. ج، د: که آنگاه دین برده باشد. ۱۸-۱۸- ج، د: و ایشان را در بطلان ۱۹-۱۹- م: اما حدیث مخرقه. را ج، د: بدان که مخرقه. ۲۰- ج، م، ت، د: تا آن وقت. «وقت» از نسخه بدلهای به نسخه اساس افزوده شد. ۲۱-۲۱- م: که همه. ج، د: که آن همه ۲۲- م، ت: نهد. ج، د: نسخه اساس: نهند (نسخه اساس از م، ت، به صورت مفرد تصحیح شد)

او را ^۱ آن خود ^۱ روان نگردد ^۲ و چون عاقل و خردمند درنگرد داند که حق و باطل به يك جای فراهم نیاید. و آن جمله ^۳ در کتابهای نیرنجات درست ^۳، ^۴ و کتاب محمد زکریا همه از آن نوع است ^۴ - و برخی از آن به سبک دستی بکنند، ^۵ و برخی به جادوی بکنند و برخی ^۵ به داروها بکنند، و برخی از آن ^۶ به افسون بکنند، ^۷ و برخی به علم وزیر کی بکنند ^۷، و برخی از آن ^۸ آن است که به نزدیک آن خدای را ^۹ [اگر] یاد ^{۱۰} کنی بنیاید ^{۱۱} زیرا که اصلش بر دروغ و ناراستی است.

و چیزهاست ^{۱۲} که در اصل ^{۱۳} چیزی دیگر است ^{۱۳} و یا ^{۱۴} کسی خواهد که آن چیز [دیگر] ^{۱۵} نماید بتواند ^{۱۶} نمود به چشم دیگران : هم چنان که سلیمان صلوات الله علیه ^{۱۷} میخواست تا بداند ^{۱۸} که بر پای بلقیس موی هست یا نه ^{۱۹}،

- ۱-۱- م: خود آن ۲- در نسخه اساس : نگرد - از نسخه بدلهای به صورت «نگردد» تصحیح شد. ۳-۳- ت : در کتابها نیرنجا درست. ج ، د : صریحاً درست. م: در کتابهای نیرنجات درست. نسخه اساس : در کتاب نیرنجا درست (از روی نسخه «م» تصحیح شد) ۴-۴- ج ، د : و در کتاب زکریا. م: و کتاب محمد زکریا همه از آن انواع است ۵-۵- ت: و برخی بجادوی بکنند... م: و برخی به جادوی و برخی... ج ، د : و برخی داروهای بکنند و برخی به جادو و بیها بکنند. نسخه اساس : در این نسخه به غلط نوشته: برخی کاروی (به جای: جادوی) بکنند. تصحیح شد. ۶-۶- م، ج، د : (از آن) ندارد ۷-۷- م: ... به علم و به زیر کی... ج ، د : ندارد ۸-۸- م: (آن) ندارد. ج ، د : (از آن) ندارد ۹-۹- م: خدای تعالی را . ج، ت، د: خدای را عزوجل ۱۰-۱۰- ت: اگر یاد ... («اگر» به نسخه اساس افزوده شد) ۱۱-۱۱- ج ، د : به نیاید ت: بیه یاید م : بنیاید . نسخه اساس : بیه یاید (از نسخه های ت ، م تصحیح شد) ۱۲-۱۲- ج ، د : چیزهایی است. ۱۳-۱۳- م: چیزی دیگر است. ت: چیز دیگر است ۱۴-۱۴- ج ، د : و اگر ۱۵-۱۵- ت، ج، د، م: چیزی دیگر (به نسخه اساس «دیگر» افزوده شد) ۱۶-۱۶- ج ، ت ، د ، م : نسخه اساس : بتواند . م: بتواند (از نسخه «م» تصحیح شد) ۱۷-۱۷- م: ندارد ۱۸-۱۸- م: (تا بداند) ندارد ۱۹-۱۹- ج ، د : یانی

آن خانه^۱ آبگینه^۲ بساخت چنان که ذکر آن^۳ در قرآن^۴ درست^۵، قوله تعالی^۵:
 قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَفَّتْ عَنْ سَاقِيهَا قَالَتْ إِنَّهُ
 صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ. و بقیس پنداشت که آن آب است، جامه بر کشید، چون
 در رفت^۷ آب هیچ نبود^۷.

دیگر^۸؛ سحرة^۹ فرعون^{۱۰} سیماب در میان آن رسن‌ها و عصاها^{۱۱} کردند،
 ایشان^{۱۲} دانستند که چون آفتاب بر آن^{۱۳} سیماب افتد بر جای نایستد^{۱۴}، و موسی
 صلوات الله علیه^{۱۵} آن علم ندانست^{۱۶}، چون چشم وی^{۱۷} بر آن افتاد [بترسید]^{۱۸}،
 اما چندان بود که نظر حق پدیدار^{۱۹} آمد،^{۲۱} موسی عصا^{۲۱} از دست بیفگند^{۲۱}،
^{۲۲} از آن همه رسن و عصا يك ذره نماند که جمله نیست گشت، و همه^{۲۳} فرو برد
 که يك ذره در عصا کم و بیش نیفتاد^{۲۴}. جمله سحرة فرعون که آن بدیدند^{۲۵}
 سر بر خط عجز نهادند، بدانستند^{۲۶} که آن نه سحر است و نه کار خلق است،
 به خداوندند^{۲۷} ۲۸ ایمان آوردند^{۲۸} و گفتند^{۲۹} که: باطل را کردی^{۳۰}، و نمایشی^{۳۱}
 بود اما دولت و پایدگی نباشد؛ و^{۳۲} در مثل چنین^{۳۳} گویند: لَيْلِبَاطِلٍ صَوْتَةٌ

- ۱- ت: (آن خانه) ندارد ۲- ت: آبگینی. م. ج. د: آبگینه کین.
 ۳- م: (ذکر آن) ندارد ۴- ج، د: بقرآن ۵- ۵-۵-۵: ندارد ۶- ۶-۶- این
 قسمت از آیه مبارکه از نسخه «م» افتاده است. ۷- ۷-۷- م: هیچ آب نبود.
 ۸- ج، د: و دیگر ۹- ت: سحر ۱۰- ج، د: فرعون لعین ۱۱- م:
 عصا (به صورت مفرد) ۱۲- م: و ایشان ۱۳- ج، د: (آن) ندارد
 ۱۴- ت: نه‌استند ج، د: نه‌ایستند. م: نماند. نسخه اساس: نیستند ۱۵- م:
 ندارد ۱۶- ج، م، ت، د: ندانست. نسخه اساس: نداشت (تصحیح شد)
 ۱۷- ج، د: او ۱۸- از نسخه‌های ج، م، ت، د: بد نسخه اساس افزوده شد ۱۹- ت:
 پدیدار ۲۰- ج، م، د: و موسی ۲۱- ۲۱-۲۱- از نسخه «ت» افتاده است. ۲۲- م:
 که از آن ۲۳- د: و همه را ۲۴- م: نیوفتاد ۲۵- م: بدیدن
 ۲۶- ج، د: و دانستند ۲۷- ت: به خداوند عزوجل ۲۸- ۲۸-۲۸- ج، د: اقرار
 کردند و ایمان آوردند ۲۹- ج، د: گفتند. ت، م، نسخه اساس: گفته‌اند (از روی
 ج، د: تغییر یافت) ۳۰- م: کرد (بدون یاء) ۳۱- م: نمایش ۳۲- نسخه
 بدلها: (و) ندارد ۳۳- م: بسیار.

وَلَيْسَ لَهُ دَوْلَةٌ.

مخرقه از خرقه گرفته اند : خرقه از آن گویند که سوراخ دارد و پاره پاره باشد^۱؛ و دیگر^۲ دروغ و^۳ فرا بافته را^۴ مخرقه^۵ گویند، و آن را مخرقه^۵ از آن گویند [که] از^۶ هر جای^۷ فراهم^۸ آرند^۹: پاره‌ای^{۱۰} از سحر، و پاره‌ای از دروغ، و پاره‌ای از خود^{۱۱} (۴)، و پاره‌ای از^{۱۲} سبک‌دستی، و پاره‌ای از^{۱۳} افسون، و پاره‌ای از علم^{۱۴}، و پاره‌ای از بددینی^{۱۵}، و پاره‌ای از جهودی^{۱۶}، و پاره‌ای از ترسایی، و پاره‌ای از گبری^{۱۶} - از^{۱۷} هر کیشی و [از] هر کتابی^{۱۸} چیزی فراهم آرند^{۱۹} - و پاره‌ای از^{۲۰} قول‌هاروت و ماروت و استاد مهین ابلیس ملعون، و نیز^{۲۱} آستادی و صبغت خویش فرانماید^{۲۱}؛ و از^{۲۲} هر چیزی درهم کشند، و آن همه^{۲۳} دروغ‌ها جمع کنند و آن را مخرقه نام کنند،^{۲۴} و مخرقه از آن جاست^{۲۴}،

- ۱-۱-۴: مخرقه از خرقه گرفته اند، هر چه آن سوراخ دارد و پاره پاره باشد آن را خرقه گویند ج، ت، د: ... هر چه از آن ... ۲-ج، د: (دیگر) ندارد
 ۳-۳-ج، د: بر بافته. ت: فرا بافته. نسخه اساس و «م» فرایافته (از نسخه «ت» تصحیح شد)
 ۴ و ۵-۴: مخرقه ۶-ج، م، ت، د: که از (به نسخه اساس «که» افزوده شد)
 ۷-۵: جایی ۸-۴: پاره‌ای فراهم ۹-ج، د: آورند ۱۰-ت:
 پاره ۱۱-ج، د: خرد (این کلمه در نسخه‌های ت، م، اساس به صورت «خود» نوشته شده و ظاهراً در اصل باید چیز دیگری باشد - محتملاً «شعونه» که در کتابت نساخ باین صورت در آمده است) ۱۲-ج، د: (پاره‌ای از) ندارد ۱۳-در
 نسخه «ت» «از» تکرار شده ۱۴-ج، د: علم وزیرگی ۱۵-م: بدی دینی
 ۱۶-۱۶-م: ترسای م: گیرگی. ت: از کیدی. ج، د: قسمت اول: «و پاره‌ای از ترسایی» این دو نسخه، افتاده است. ۱۷-ج، د: پاره‌ای از
 ۱۸-ج، ت، د: کتاب «از» به نسخه اساس از نسخه «م» افزوده شد ۱۹-ج، د: آوردند ۲۰-م: و از هر جای پاره‌ای و از ۲۱-۲۱-ج، د: هنر و صنعت
 خویش فرانماید ت: آستادی وصف خویش فرانماید م: آستادی خویش و صفت فسرا نماید. م-۲۲: و آن ۲۳-ت، م: ندارد ۲۴-۲۴-ت: از این جاست
 ج، د: مخرقه از این جاست

وجمله اسباب شر^۱ است ، وهمه اسباب^۲ شر بیاید^۲ تا مخرقه^۲ بتوان^۲ کرد .
 اما کرامات را^۵ هیچ اسباب نیاید^۵ ، اصل کرامات بی اسبابی است ،
 واصل مخرقه^۷ هم اسباب^۷ و دروغ است ؛ هرچه از اسباب دور است کرامت^۹
 است ، و هرچه اسباب دارد مخرقه^{۱۰} است^{۱۱} . اگر کسی^{۱۲} خواهد که مخرقه
 نماید بی اسباب^{۱۳} نتواند نمود و به حاصل نیاید^{۱۲} ؛ اما کرامات بی سبب^{۱۴} روا
 باشد^{۱۵} ، و بی سبب از شبهت دور بود^{۱۵} و اصلی تر^{۱۶} ،^{۱۷} و کسی را در آن هیچ
 سخن نباشد^{۱۷} .

اما تا^{۱۸} فرق چیست میان^{۱۹} معجزه و کرامات^{۱۹} ؟ بدان که^{۲۰} : اول
 فرق آن است که نبی بر حسب دعوی خویش معجزه فرا^{۲۱} تواند نمود ، و اما
 ولی نتواند نمود . ولی^{۲۲} چون به دعوی کرامت^{۲۳} بیرون آید خویشتن^{۲۴} را
 فرادیدار کردن باشد ، مگر کرامات^{۲۵} او حقیقی و فضلی باشد^{۲۵} و اذنش داده

- ۱- در نسخه «م» درست خوانده نمی شود . ۲-۲- این دو کلمه در نسخه «م»
 به صورت : «بر نیاید» نوشته شده ۳- م : مخرقه ۴- ت : نتواند ۵-۵- ج ، د :
 بر اسباب نیست . ت : هیچ (کلمه بعد مفهوم نیست) نباید ۶- ج ، د : واصل
 ۷- م : مخرقه (مانند شماره ۳) ۸- ج ، م ، د : (و) ندارد ۹- م : کرامات
 ۱۰- م : همه مخرقه ۱۱- ج ، د : ندارد ۱۲- ج ، د : ندارد ۱۳-۱۳- ج ، ت ، د :
 نتواند نمود و ... م : نتواند و به حاصل نه آید - نسخه اساس : «توان» - (تصحیح شد)
 ۱۴- م : اسباب و سبب ۱۵-۱۵- ت : ... باشد . م : دور تر . ج : و از شبهت دور تر
 باشد ۱۶- م : اصلی تر باشد ۱۷-۱۷- ت : و کسی را در آن هیچ سخن نباشد .
 ج ، م ، د : و کس را ... نسخه اساس : به غلط نوشته شده و «کسی تر» ... (تصحیح شد)
 ۱۸- ج ، د : (تا) ندارد ۱۹-۱۹- ج ، د : کرامات و معجزه ۲۰- م :
 بدانک ۲۱- ج ، د : (فرا) ندارد ۲۲- ت : ندارد ۲۳- ج ، م ، د :
 کرامات ۲۴- ج ، د : خویش ۲۵-۲۵- ج ، د : او فضلی باشد . ت :
 حقیقی و فضلی باشد . م : او فضلی و حقیقی باشد .

باشند و آن^۱ از هزار یکی چنان باشد که اذنش^۲ دهند- دیگر^۳ فرق آن است که نبی را^۴ معجزه^۵ آشکارا باید داشت و^۶ ولی را کرامت^۷ خفیه باید داشت؛ سدیگر^۸ فرق آن است که معجزه انبیا جمله خلق از آن عاجز باشند^۹ اما از کرامات نباشند^۹، و^{۱۰} قومی باشند که مانند برخی^{۱۱} از کرامات بتوانند^{۱۲} کرد اما نه کرامات باشد،^{۱۳} با کرامات مانند^{۱۴}، و برخی از کرامات بر^{۱۴} دیو و پری توان نهاد.

هر چه^{۱۵} (با) اسباب بود^{۱۶} همرا^{۱۷} تأویل توان نهاد و به تأویل بود^{۱۷}، اما هر چه بی اسباب بود^{۱۸} هیچ تأویل نبود^{۱۹}، و معجزه هم چنان است: نبینی^{۲۰} که ملک سلیمان^{۲۱} آنچه^{۲۲} انگشتی در میان بود چون آن^{۲۳} دیو آن^{۲۴} انگشتی به دست آورد،^{۲۵} هم چنان [که] سلیمان صلوات الله علیه^{۲۵} ملک می راند دیو نیز همچنان ملک^{۲۶} می راند، اما تسخیر^{۲۷} ریح^{۲۸}

- ۱- ج، د: (آن) ندارد ۲- م: دستوری ۳- م: و دیگر (ظ: در اصل «دیگر» بوده به قرینه جمله بعد در همین نسخه که در آن «سدیگر» به کار رفته)
 ۴- ت: (را) ندارد ۵- ت: معجزه را ۶- م: که معجزه انبیا را ۶- ت: (و) ندارد ۷- م: کرامات ۸- ت، ج، د: دیگر ۹- ت: ... نباشد ج، د: اما کرامات نباشد ۱۰- م: (و) ندارد ۱۱- ج، د: ندارد ۱۲- ت: نتوانند (بیش از این کلمه در نسخه اساس چند کلمه از سطر قبل بدون مناسبت نقل شده - از نسخه اساس حذف شد) ۱۳- م: ندارد ۱۳- م: یا کرامات ماند ۱۴- ت: از ۱۵- ج، د: و هر چه ۱۶- نسخه بدلها: باشد ۱۷- ج، د: تأویل بود و تأویل تواند نهاد ۱۸- نسخه بدلها: باشد ۱۹- ج، د: نبرد ۲۰- م: ندارد ۲۱- ت: سلیمان ع ۲۲- ج، د: آنچه سبب ... ۲۳- نسخه بدلها: ندارد ۲۴- م: ندارد ۲۵- ت: همچنان که سلیمان ص ع ... م: هم چنان که سلیمان صلوات الله، ج، د: چنانکه سلیمان ع ... (از نسخه های ج، م، ت، د «که» به نسخه اساس افزوده شد) ۲۶- ج، م، د: ندارد ۲۷- م: به غلط «تسخیر» نوشته شده ۲۸- ج، و: ریح م: زبح (حروف اول فقط منقوط) ت: ریح. نسخه اساس: ریح (غیر منقوط) - از نسخه «ت» تصحیح شد

انه به سبب^۱ انگشتری بود،^۲ هیچ چیز^۳ نتوانست کرد و^۴ همه خلق عالم از آن عاجز بودند.^۵ و دیگر هیچ کس ندانست^۶ که ماه آسمان^۷ بتوان شکافت^۸ همه عاجز بودند.^۹ [و] دیگر همه خلق از دیدیضا و قلب^{۱۰} عصا [به] حیه^{۱۱} عاجز بودند.^{۱۲} و دیگر همه خلق^{۱۳} هیچ کس را گمان نبود^{۱۴} که مرده زنده توان کرد^{۱۵} و خلق جمله از آن عاجز بودند^{۱۶}.^{۱۷} (و) دیگر همه خلق عاجز بودند از آن که شتری بی اسباب از کوهی بیرون آید^{۱۸}.^{۱۹} (و) دیگر [همه خلق] عاجز اند که آهن سرد در دست کسی چون موم گردد^{۲۰}، این^{۲۱} و مانند این^{۲۲} بسیار است.

اما چون فرا^{۲۳} کرامات رسید^{۲۴}، چون^{۲۵} سلیمان صلوات الله علیه^{۲۶}

- ۱-۱- م: که نه سبب ۲-۲- ج، د: چیزی ۳- ج، م، د: (و) ندارد ۴- م: آمدند ۵- ج، ت، د: (و) ندارد ۶- م: نتوانست ۷- ت: توان شکافت. م: بشکافت ۸- م: و دیگر (از نسخه «م» به نسخه اساس «و» افزوده شد) ۹- م: از قلب ۱۰- ت: به حیه. م: حیه (غیر منقوظ) اساس: حیه. (از نسخه «ت» به نسخه اساس «به» افزوده شد). ۱۱- م: آمدند (مانند شماره ۴) ۱۲- ج، د: مطلب بین شماره ۸ تا ۱۲ از این دو نسخه افتاده است. ۱۳-۱۳- ت: همه هیچ کس را گمان نبرد م: هیچ کس گمان نبرد ۱۴-۱۴- ج، د: که کسی مرده زنده تواند کرد. ۱۵-۱۵- از نسخه های ج، د: افتاده است. ۱۶-۱۶- ت: از آن عاجز بودند که شتری از کوه ... ج، د: و دیگر خلائق از آن عاجز بودند که شتری م: مطلب بین شماره ۱۱ تا ۱۶ از نسخه «م» افتاده است ۱۷-۱۷- ت: دیگر همه خلق عاجز بودند که چون موم گردد م: دیگر همه خلق عاجزند که (حرف اخیر تکرار شده) آهن سرد بی اسباب چون موم شود ج، د: مانند «ت» به علاوه «بی اسباب» ۱۸ و ۱۹- ج، د: آن ۲۰-۲۰- م: کرامت رسد ۲۱-۲۱- ج، د: سلیمان پیغمبر ص. ع. ت: علیه السلام

گفت که کیست که تخت بلقیس بیارد^۱؟ دیو گفت: ^۲من [بیارم پیش از آن که او این جا رسید؛ آصف رضی الله عنه گفت من] ^۳پیش تر بیارم، از آن بیرون نبود که دیو نیز می توانست آورد یا چه ^۴آصف پیش تر می توانست آورده، اما دیو نیز می توانست کرد، ^۵اما در معجزه دیو هیچ نتوانست کرد ^۶و ساحر نتواند کرد^۷.

اما ^۸در کرامات برخی چیزها باشد که بر ساحری توان نهاد، و ^۹برخی هست که بر دیو توان نهاد، ^{۱۰}[و برخی (هست) که بر پری توان نهاد] ^{۱۱}، و برخی هست که بر هیچ چیز نتوان نهاد الا بر کرامات حق، اگر خواهند و اگر نه، فرا باید ستد و بدان اقرار باید داد^{۱۲}. هر که به معجزه مقرر نباشد کافر باشد، و هر که ^{۱۳}به کرامات اولیا مقرر نباشد مبتدع باشد و آن شاخی باشد از نفاق

- ۱-۱- ج، د: بیاورد. م: کیست که تخت بلقیس را آورد ۲-۲- ت: بیارم پیش از آن که او اینجا رسید. آصف رضی الله عنه گفت من. م: ... از آنک... ج، د: بیارم... او اینجا برخیزد... گفت که... نسخه اساس: فاقد این مطلب بود از نسخه «ت» به آن افزوده شد. ۳- ت: اما چه. م: اگر چه. نسخه اساس: ما (بدون نقطه) چه - به صورت «یا» به معنی «اگر» تصحیح شد ۴- ج، د: پیش تر: (تیز) به جای (بیشتر) نسخه اساس: بیشتر (از نسخه های ج، د و با توجه به مطلبی که گذشت: «من پیش تر بیارم» - تصحیح شد) ۵- د: ندارد ۶- ت: ندارد (ظاهر آ این کلمه در غیر موضع اصلی خود به صورت «تیز» نوشته شده است رک: شماره ۴۴)
- ۷-۷- ج، د: ... چیزی نتواند کرد. ت: ... هیچ چیز نتواند کرد. م: آما (بدون نقطه) معجزه دیو هیچ چیز نتواند کرد ۸-۸- ت: و ساحر هیچ چیز نتواند. م: و ساحر هیچ نتواند کرد. ج، د: افتاده است. ۹- این کلمه در نسخه «ج» دو بار نوشته شده است. ۱۰- م: (و) ندارد ۱۱-۱۱- این مطلب فقط در نسخه «م» نوشته شده، از این نسخه به نسخه اساس افزوده شد. ۱۲- م: و گر ۱۳- م: نهاد ۱۴- ت: (هر که) ندارد. م: (و) ندارد.

و نکرت^۱؛ و یا کسی از اولیای^۲ خدای عزوجل از ولی^۴ کرامات در^۵ خواهد،
 و او کرامات بیند^۶ از آن^۷ ولی، پس از آن منکر شود، بر اسلام او^۸ بیاید
 ترسید^۸، او را عذاب^۹ کنند^{۱۰} نه چنان دیگران^{۱۱}: «هم چنان که قوم عیسی
 صلوات الله علیه^{۱۱} [به]^{۱۲} پیغمبری^{۱۳} او^{۱۴} مقرر بودند،^{۱۵} اما چون از وی
 درخواستند^{۱۵} که ما را می باید که خوانی^{۱۶} از آسمان بیاید تا^{۱۷} ما از آن بخوریم
 تا دل ما ساکن گردد^{۱۷}، عیسی^{۱۸} صلوات الله علیه^{۱۹} از خدای عزوجل فرا
 خواست تا خوانی^{۲۰} بفرستد^{۲۱}، خدای عزوجل گفت^{۲۲}: من این خوان^{۲۳}
 بفرستم اما هر که^{۲۴} پس^{۲۵} از آن منکر شود من ایشان^{۲۶} را عذابی^{۲۷} کنم نه
 چنان^{۲۸} که دیگران^{۲۹} را^{۳۰}، کما قال الله تعالی فی محکم کتابه^{۳۰}: اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا

- ۱- ت: فکرت. م: کلمه‌ای مانند فکرت (حرف اول بی نقطه) ۲- ۵: و
 اگر ۳- ت: اولیائی م: کاتب نسخه نوشته: «از ولی» و پس از آن خطی
 بر روی آن کشیده. ج، د، ت: ندارد ۴- ۵: م: (در) ندارد ۵- ۶: م: بوییند.
 ج، د: بیند ۶- ۷: م: و از آن ۸- ۸- ۸: ج، د: باید گریست ت، م: بیاید ترسید
 نسخه اساس «بیاید پرسید» - تصحیح شد ۹- ۹: م: عذابی ۱۰- ۱۰: م: نه
 چنانک آن دیگران، ج، د: نه چنان که دیگران را ۱۱- ۱۱: ج، د: چنان که...
 ت: هم چنان.... صلوات الله علیه. م: در این نسخه چند کلمه تکرار شده و پس از آن
 آمده است: هم چنانک قوم عیسی... ۱۲- از نسخه بدلها به نسخه اساس افزوده
 شد ۱۳- ت، ج، د، م: اساس: پیغمبری. م: پیغمبری ۱۴- ۱۴: م: (او) ندارد
 ۱۵- ۱۵: ت: اما از وی... م: اما از وی چون درمی خواستند ۱۶- ۱۶: م: خوانی
 که ۱۷- ۱۷: ج، د، م: که بخوریم و دل ما... ۱۸- ۱۸: ت: و عیسی
 ۱۹- ۱۹: ج، د، م: ع ۲۰- ۲۰: ت: خوان ۲۱- ۲۱: م: بفرستاد ۲۲- ۲۲: ج، د، م:
 فرمود که ۲۳- ۲۳: م: خوان را ۲۴- ۲۴: م: (هر که) ندارد ۲۵- ۲۵: ج، د، م:
 بعد از ۲۶- ۲۶: م: او ۲۷- ۲۷: ت، ج، د: عذاب ۲۸- ۲۸: م: چنانک.
 ج، د، م: نه چون ۲۹- ۲۹: ج، د، م: (را) ندارد ۳۰- ۳۰: ت: کما قال الله تعالی.
 م: چنانک خدای عزوجل گفت در کتاب عزیز خویش آن جا که گفت

أَنْزَلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ أَتَمُّونَ لَنَا عَيْدًا لَأَوْثِنَا وَآخِرْنَا وَآيَةً مِنْكَ
وَأَرْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ^۱ تا^۲ آن جا که^۳: فَأَيُّ آعْدَابِهِ عَذَابًا^۴ لَأَعْدَبُهُ أَحَدًا
مِنَ الْعَالَمِينَ .

بسیار^۴ معجزها بود که از پیغمبران^۵ درخواستند^۶ [که ایشان] در آن
عاجز بودند^۶، خدای عزوجل آن به مراد ایشان [به] نکرده^۷؛^۸ نه هرچه ولی یا
نبی درخواست خدا بکند^۸، اما هرچه در^۹ علم ازلی^۹ بوده است و داند که
باید^{۱۰} کرد، بکند. و^{۱۱} دیگر فرق میان^{۱۲} کرامات و معجزه آن است^{۱۲} که
^{۱۳} کرامات [چون] کسبی باشد^{۱۳}، چو^{۱۴} کسب نکنی کرامات نباشد، و آنچه
فضلی^{۱۵} باشد یا^{۱۶} در باب حشمت دنیا^{۱۷} به کارداری زوال آید. اما معجزه
^{۱۸} طینتی باشد و با نبوت بهم بود^{۱۸}؛ چنان که^{۱۹} نبوت^{۲۰} نشاید که زوال آید،

۱-۱- این قسمت از آیه مبارکه از نسخه «م» افتاده است ۲-۲-م: دیگر

گفت قال الله تعالی: انسی منزلها علیکم فمن یکنف بعد منکم، الآیه - این قسمت از
آیه شریفه (شماره ۱۱۵) از سورة «المائدة» فقط در نسخه «م» نوشته شده و تتمه آیه در
نسخ دیگر آمده است ۳-۳- این قسمت از آیه مبارکه از نسخه های ج، د افتاده

۴-م: بسیاری ۵-ت: پیغمبران علیهم الصلوات والسلام . م: پیغامبران
۶-ج، ت، د: ایشان از آن عاجز بودند . م: که ایشان از آن («که ایشان» از
نسخه «م» به نسخه اساس افزود شد) ۷-م، ج، د: بنگرد (به نسخه اساس
«به» افزوده شد) ۸-ت: نه هرچه نبی و ولی درخواست خدای عزوجل بکند.

م: نه هرچه نبی و یا ولی درخواست خدای عزوجل ... ج، د: به غلط نوشته شده:
هرچه نبی و ولی درخواست خدای عزوجل بکند ۹-۹-ج، م، ت، د: علم

ازل. در نسخه اساس: «عالم» به «علم» تصحیح شد ۱۰-ج، ت، د، م: بیاید. نسخه
اساس: باید (تصحیح شد) ۱۱-م: (و) ندارد ۱۲-۱۲-ج، د: معجزه و
کرامات . م: کرامات و معجز است. ۱۳-۱۳-ج، م، د: کرامات چون کسبی
باشد - به نسخه اساس «چون» افزوده شد ۱۴-ج، د: (اگر) به جای (چو -
چون) ۱۵-ت: فضل ۱۶-۵: اگر ۱۷-م: ندارد ۱۸-۱۸-

ت: طینتی بود و با نبوت بهم رود . د: طینتی باشد و با نبوت ... م: ... با نبوت ...
ج: ... و با نبوت نسخه اساس: ... و با نبوت ... (تصحیح شد) ۱۹-م:

چنانکه ۲۰-ج، د: در نبوت

معجزه هم چنان [باشد] ۱: ۲ یا کسب کند یا نکند زوال نیاید ۲، و کرامات حقیقی هم چنان ۳: ۴ [باشد]، چنان که به اول فضل و کرم کرد - و فضل و کرم او زوال نیاید - کرامات حقیقی هم چنان ۴: ۵ زوال نیاید. [و] هر چه ۵ آب از جوی فضل و کرم خورد هر گز خشک نگردد، و ۶ ولی که کرامات او حقیقی بود ۶ میان او و نبی ۷ به جز ۸ طینت هیچ فرق نباشد. اما طینت انبیا کاری ۹ دیگر دارد ۱۰ و فضل طینت را کار دیگر است ۱۰؛ هم چنان که ۱۱ مردمان در مثل گویند: ۱۲ بط بچه را آشنا نباید آموخت ۱۲ ۱۳ که او آشنا کردن از شکم مادر بیرون آورده است ۱۳.

مثل نبی و ولی چون ۱۴ مثل دو درخت [نیکو] بود ۱۴؛ ۱۵ اما یک درخت عود بود ۱۵ و ۱۶ دیگر درخت هم نیکو ۱۷ بود و باردار است ۱۸ اما اصل آن نه عود است ۱۸،

- ۱- ج، م، د: هم چنان باشد - به نسخه اساس «باشد» افزوده شد ۲-۲-ت: یا کسب کند یا کسب نکند زوال نیاید م: یا کسب نکند ... ج، د: اگر کسب نکند یا نکند ... ۳-م: هم چنین ج، د: نیز چنان ۴-۴-د: نسخه اساس فاقد این مطلب بود، از نسخه «ت» به آن افزوده شد. در نسخه های دیگر چنین است: ج، د: ... با ولی فضل و کرم او را زوال نیاید کرامات حقیقی هر گز زوال نیابد. م: چنانکه: با اول فضل و کرم کرد، فضل و کرم او را زوال نه آید ۵-ج، م، د: و هر چه - به نسخه اساس دو، افزوده شد. ۶-۶-ت، م: ولی که ولایت او حقیقی باشد. ج، د: ولی که کرامات حقیقی دارد و ولایت او حقیقی باشد. نسخه اساس: و کسی که ... از نسخه های ج، ت، د، م: تصحیح شد. ۷-۴: آن نبی ۸-ج، ت، د: بجز از ۹-ج، ت، م، د: کار (بار - مکسور) ۱۰-۱۰-م: و فضل و طینت ولی را کار دیگر است ۱۱-ج، د: چنانکه م: هم چنانکه ۱۲-۱۲-م: مثل - بط بچه را آشنا نباید آموخت. ت: بط بچه را آشناب نباید آموخت. ج، د: بچه بط را شنا ... ۱۳-۱۳-ت: که او آشناب کردن از ... م: که آشناب کردن مادر بیرون آورده است. ج، د: که وی شنا کردن از شکم ... ۱۴-۱۴-ت: دو درخت نیکویی می دان. م: ... دو درخت نیکو می دان. ۵: ... دو درخت نیکوی است. ج: ... نیکو است - به نسخه اساس از نسخه بدلها «نیکو» افزوده شد. ۱۵-۱۵-ت: ... است. ج، د: آن یک درخت عود است م: اما یک درخت که آن درخت عود است.
- ۱۶-۳: (و) ندارد ۱۷-نسخه بدلها: نیکوست ۱۸-۱۸-ج، ت، د: اما اصل او نه عود است م: اما اصل ندارد واصل او نه عود است

اما بار^۱ نیکوتر^۲ می‌دهد، و روا باشد که درختی^۳ بود که^۴ بار^۵ او نیکوتر از بار درخت عود باشد^۶، اما عود خود دراصل^۷ چیزی^۸ دیگر است: [هرگز برابر نباشد بار درخت عود با درختان دیگر، اگرچه درختان دیگر از او به بار بیشتر و نیکوتر باشد اما اصل درخت]^۹ هرگز برابر نباشد، زیرا که درخت عود را برگ و شاخ و چوب^{۱۰} و بار [و بنه] و بیخ^{۱۱} و^{۱۲} هرچه هست^{۱۳} از وی همه به قیمت است^{۱۴}، باز و کشی^{۱۵} برابر وی نتواند کرد: آن وقت که تر باشد بنگر^{۱۶} که به چه قیمت باشد^{۱۷}، و آنگه^{۱۸} که^{۱۹} خشک شود بنگر که چه قیمت دارد. انبیا آن وقت که^{۲۰} بر روی زمین بودند چون عود تر بودند، و^{۲۱} اکنون که در زیر زمین اند هم آن وقت به جاست^{۲۲}: به هیچ حال^{۲۳} در اصل کسی^{۲۴} بازیشان^{۲۵} برابر وی نتواند کرد، اما در بار توان^{۲۶} کرد و^{۲۷} در [بار] سخن^{۲۸} توان

- ۱- ت: باز ۲- ت: (نیکوتر) ندارد ۳- ج: درخت (تاعمکسور)
 ۴- نسخه بدلها باشد. ۵- ج، ۵: (و) به جای (که) ۶- م: بار او
 نیکوتر باشد از درخت عود ۷- ج، ۵: اصل خود. م: اصلی ۸- ت: چیز
 ۹- ت: ... گرچه درختان دیگر باشد به بار از او بیشتر و نیکوتر اما اصل درخت.
 نسخه اساس: فاقد این مطلب بود، از نسخه «م» که در این جا صحیح تر و کامل تر بود به
 نسخه اساس افزوده شد ۱۰- این کلمه به غلط در نسخه «م» نوشته شده: جنوب
 ۱۱- ت، ج، ۵: و تنه و بیخ م: و بنه و بیخ - از نسخه «م» به نسخه اساس در بنه
 افزوده شد. ۱۲- ج، ۵: (و) ندارد ۱۳- ۱۳- م: از وی بهمه ...
 ج، ۵: هم از وی به قیمت باشد ۱۴- ۱۴- ج، ۵: کس باوی. ت: با وی
 ۱۵- ۱۵- ج، ۵: که چه قیمت ... م: بچه قیمت سود (کلمه اخیر بدون نقطه)
 ۱۶- ج، ۵: و آنگاه ۱۷- م: (که) ندارد ۱۸- م: (که) ندارد
 ۱۹- ج، ۵: (و) ندارد ۲۰- ج، ۵: برجای است. ت: بجاست ۲۱- ۲۱- م:
 (در اصل) ندارد. ج، ۵: کس در اصل. ت: در اصل کس ۲۲- ت: بازیشا (به
 صورت. نامم). ج، م، ۵: با ایشان ۲۳- ت: توان ۲۴- ج، ۵: (اما) به
 جای (و) ۲۵- نسخه بدلها: در بار سخن .. نسخه اساس: در سخن. (به نسخه
 اساس «بار» از نسخه بدلها افزوده شد)

گفت ؛ هم چنان که^۱ لوط پیغمبر^۲ صلوات الله علیه^۳ چند سالها^۴ خلق را دعوت کرد بیش^۵ از دو دختر او بدو ایمان نیاوردند^۵ ، و دیگر نوح^۶ صلوات الله علیه^۷ نهصد و پنجاه سال خلق را^۷ دعوت می^۸ کرد به يك قول^۹ چهل تن^{۱۰} و به يك روایت^{۱۱} هشتاد تن^{۱۱} بیش بدو ایمان نیاوردند^{۱۱} ، اما ولی باشد که صد هزار مرد^{۱۲} بردست وی^{۱۲} مسلمان شوند^{۱۳} یا از فساد باصلاح آیند^{۱۴} و از گناه کاری باطاعت^{۱۵} آیند^{۱۶} - هم چنان که^{۱۷} امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه : بنگر که چند شهرها^{۱۸} بردست وی^{۱۸} گشاده شد و چند هزار خلق به اسلام درآمدند . اکنون می بنگر بار این ولی از بار آن^{۱۹} نبی تیکوتر و بیش تر^{۲۰} و فاضل تر آمد^{۲۱} یانه ؟ اما چنان می دان^{۲۲} که گفته آمد^{۲۳} تا با سلامت باشی^{۲۴} . قال النبی علیه السلام^{۲۴} : «عَلِمَاءُ أُمَّتِي أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^{۲۵} [این فضل] فضیلت است^{۲۵} نه فضل طینت ؛ فضل طینت انبیاء راست^{۲۶} علیهم السلام^{۲۶} ،

- ۱- م : چنانك. ج ، د ؛ چنانكه ۲- م : پیغامبر ۳- در نسخه « م »
 تا تمام بصورت «عل» نوشته شده ۴- ج. م ، د ؛ چند سال ۵- م... م... باو
 ج ، د ؛ ... و داماد بدو ... ۶- ج ، د ؛ نوح نبی ۷- ۷- ۷- ت : هفصد پنجاه ...
 ۴ : هزار سال گم پنجاه سال ... ۸- ج ، د ؛ (می) ندارد ۹- م : روایت
 ۱۰- ۱۰- ج ، د ؛ و بيك قول ديگر ۱۱- ۱۱- م : بدو بیش ایمان نه آوردند
 ۱۲- ۱۲- ت : زیات بردست وی . ج ، د ؛ زیاده بردست وی . م : بردست او
 ۱۳- ج ، ت ، د ؛ شونده . م : شود . نسخه اساس : شدند (تصحیح شد) ۱۴- م : آید
 ۱۵- ج ، ت ، د ؛ م ؛ باطاعت ، نسخه اساس : بطاعت - (از روی نسخه بدلهای و به قرینه
 « باصلاح » بصورت : « باطاعت » تغییر داده شد) ۱۶- م : آید ۱۷- م : هم
 چنانك . ج ، د ؛ چنانكه ۱۸- ۱۸- م : که بردست او ۱۹- ج ، د ؛ (آن)
 ندارد ۲۰- م : (و بیش تر) ندارد ۲۱- ج : هست . د : است . ۲۲- در
 نسخه «ت» به غلط ، مردان ۲۳- ۲۳- ج ، د ؛ تا به سلامت ... م : به سلامت می باشی
 ت : به سلامت باش ۲۴- ۲۴- ت : وقال النبي ص ع س . ج ، د ؛ قال النبي ص ع س .
 م : و آن چیز که رسول ضلی الله عمل گفت راست قال النبي علیه ۲۵- ۲۵- م : آن فضل
 فضیلت است . ت ، ج ، د ؛ این فضل فضیلت است . از نسخه های ت ، ج ، د ؛ به نسخه اساس
 « این فضل » افزوده شد ۲۶- ۲۶- ج ، د ؛ علیهم الصلوٰة والسلام . م : ندارد .

و هیچ کس با انبیا^۱ باطینت برابر نیاید^۱، و فضلِ فضیلت هم انبیا را باشد و هم اولیا را،^۲ [و اولیا را] فضلِ فضیلتی است^۲ و علما را هم چنین است، اما ما را هرگز از این نخواهند پرسید، اما یا^۳ در این تصرف کنیم پرسند^۴ که چرا کردید؟^۵ و^۶ یا جواب توانی داد می کن و می گوی، و یا^۷ نتوانی داد برو از این حدیث پرهیز کن تا چنان گردی^۸ که بدانی^۹ و به سؤال این مسئله حاجت نیفتد^۹، تا از این حذر نکنی بدین مقام نرسی،^{۱۰} و بالله العون والتوفیق والعصمة^{۱۰}.

۱-۱- ت: برابر نیاید م: در طینت برابر نشود. ج، د: ... نیاید

۲-۲- ت: و اولیا را ... ج، د: و هم علماء را فضلِ فضیلتی باشد (از نسخه «ت» به نسخه

اساس «و اولیا را» افزوده شد.) ۳- ت: ما. م: یا. ج، د: و نسخه اساس: اگر.

نسخه اساس مانند «م» و به قرینه مواردی که در چند کلمه بعد می آید به صورت «یا»

تغییر یافت. ۴- نسخه بدلها: پرسند م-۵: کردی ۶- ج، د: تا.

ت: و یا م: یا (بدون نقطه) - مانند شماره ۳ عمل شد ۷- ت: و تا

۸- ج، د: شوی ۹-۹- م: و سوال این جمله حاجت نیوفتد. ج: و به سؤال آن

مسئله حاجت نیفتد. ت: و به سؤال این مسئله ... د: و به سؤال حاجت نیفتد. در نسخه

اساس به غلط نوشته شده: و بتوانی این مسئله خاص نیفتد. نسخه اساس از روی نسخه

«ت» تصحیح شد ۱۰-۱۰- ت: و بالله العون والتوفیق. م: و بالله التوفیق. ج، د: و:

باله التوفیق وحسنا الله ونعم المعین

باب بیستم

الباب العشرون : می‌پرسند که دنیا چیست ، او دنیای خاص چیست ، و دنیای

عام چیست ؟

الجواب ،^۲ وباللّٰه التّوٰفِیْق - قال الصّدر الامام ، شیخ الاسلام ، قدس الله

روحه العزیز :

بدان که^۳ دنیا آن است که حق سبحانه و تعالی در کتاب عزیز خویش می‌فرماید^۴،^۵ كما قال الله تعالی^۵: زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِیْرِ الْمَقْنَطَرَةِ مِنَ النَّهْبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَدْعَامِ وَالْحَرِّ ذَلِكُمْ مَتَاعُ الْحَیْوةِ الدُّنْیَا^۶.

دنیا این^۷ است که یاد کرده آمد ، و دار دنیا این جهان است که مادر آنیم^۸،

و متاع^۹ دنیا این است که خدای عز و جل^{۱۰} یاد کرد، و اصل دنیا با دوستی این^{۱۱}

۱-۴: و دنیا دار کیست و دنیا عام و دنیا خاص کدام است . ج ، د ؛ و دنیای خاص

کدام است و ... ۲-۲-۴: ندارد ۳- ت : بدانک (همه جا قبلا در این نسخه

«بدان که» و این نخستین بار است که به صورت «بدانک» نوشته شده) م: اما بدانک که .

۴- م: می گوید آلیه ۵-۵- ت، م: ندارد ۶-۶- این قسمت از آیة مبارکه

از نسخه «م» افتاده و به جای آن فقط کلمه‌های مانند «آلیه» نوشته شده است .

۷- ج ، د : آن ۸- نسخه اساس: دارینم (تصحیح شد) ۹- ج ، د : ندارد

۱۰- ت : تعالی ۱۱- ج ، د : آن .

چیزها گردد به هوای^۱ دل ، كما قال الله تعالى في محكم كتابه^۱ : زَيْنَ لِنَسِ حُبِّ
 الشَّهَوَاتِ . و هر که چیزی دوست دارد قبله^۲ دل^۳ او آن چیز باشد^۴ ، و همه از
 آن گوید ، و از آن اندیشد^۵ ، و آن بیند و آن شنود^۶ ، هر چند خواهد^۷
 که^۸ از آن بگذرد نتواند گذشت زیرا که همگی^۹ دل در او دارد^{۱۰} . و بسیار
 کس بود که در نماز شود و قبله^{۱۱} دل او^{۱۲} زنی باشد^{۱۳} ، و^{۱۴} یا فرزندى باشد ،
 و یا زر و سیمی باشد ، و یا اسپى و اشتری باشد^{۱۵} ، و یا گاوى و یا خری^{۱۶} ،
 و یا پاره‌ای زمین ، یا جامه‌ای نرم ، یا کنیزکى ، یا غلامى^{۱۷} ، و یا از این
 متاع چیزی باشد^{۱۸} ؛ و هر نمازی که قبله^{۱۹} دل او از این نوع چیزی باشد آن نه
 نماز باشد^{۲۰} ، و نه عبادت باشد ، و نه طاعت^{۲۱} باشد .

- ۱-۱- ت: و بهوای دل قال الله...: بهوای زیرا که می گوید. ج ، د : (فی محکم کتابه) ندارد
 ۲-۲ : م : (و) ندارد ۳-۳ : ج ، د ، و قبله ۴-۴ : ت : ندارد ۵-۵ : ت : بود
 ۶-۶ : م : وهم از آن گوید و هم از آن اندیشد . ۷-۷ : اینجا در نسخه «م»
 چند کلمه زائد نوشته شده و پس از آن آمده است : و آن بیند و آن شنود
 ۸-۸ : ج ، م ، د ، که خواهد ۹-۹ : ج ، م ، د : ندارد ۱۰-۱۰ : ت : دل او
 را دارد م : دل او آن دارد. ج ، د : دل در وی دارد . نسخه اساس : دل او او دارد (از
 نسخه‌های ج ، د تصحیح شد) ۱۱-۱۱ : ج ، م ، د : (و) ندارد ۱۲-۱۲ : م : (و) ندارد
 ۱۳-۱۳ : ج ، ت ، د ، م ، وی ۱۴-۱۴ : م : (باشد) ندارد ۱۵-۱۵ : ج ، د : (و)
 ندارد ۱۶-۱۶ : م : یا زر و سیم باشد یا اسپى یا اشتری . ج ، د : و یا زر و سیم
 باشد و یا اسب و اشتر و آستر باشد ۱۷-۱۷ : ت : و یا ... باشد م : یا گاری ...
 ج ، د : و یا گاو و خر و یا گوسفند باشد ۱۸-۱۸ : ت : یا پاره زمینی و یا جامه و
 یا کنیزکى و یا غلام. م : یا پاره زمین یا جامه یا کنیزکى یا غلام و کنیزک
 و جامه‌ها باشد . د : مانند «ج» بدون : باشد ۱۹-۱۹ : م : یا از این متاع چیزی .
 ج : و یا از این متاع یا مانند اینها چیزی باشد . د : ... و مانند ... ۲۰-۲۰ : ت :
 و هر نماز که ... از این نوع باشد ... م : هر نماز که قبله^{۱۹} دل وی ... ج ، د : و هر نمازی
 که قبله^{۱۹} دل از این نوع ... در نسخه اساس : «نماز» از نسخه‌های ج ، د ، به صورت : «نمازی»
 (= نماز گزار) تصحیح شد . توضیح مربوط به این مطلب و موارد مشابه ، در مقدمه این
 کتاب ، در فصل مربوط به : «خصوصیات لهجه‌ای کاتبان نسخه‌ها» داده شده است .
 ۲۱-۲۱ : ج ، د : و نه نیکی و نه طاعت .

طاعت^۱ اخدای عزوجل^۲ آن باشد که چنان کنی^۳ که فرموده است -
 ۴ و خدای عزوجل ما را چنان فرموده است، قال الله تعالی^۴: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ
 الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ؛ وخاشع آن بود که داند که چه کند، و چه
 خوانده، و کجا استاده^۵ است، و خدمت که می کند، و راز با که می گوید^۶،
 و چشم^۸ و گوش و زبان و دست و پای^۹ و هفت اندام وی^{۱۰} در بند آن
 می باشد^{۱۱}، آنکه^{۱۱} آن را نماز خوانند، و آن اسم نماز گیرد، و اسم طاعت
 گیرد، و این خود طاعت عام باشد،^{۱۲} و آن دنیا که یاد کردیم دنیای عام باشد^{۱۲}.
 اما دنیای خاصگان^{۱۳} ترا بیان کنم،^{۱۴} و نماز ایشان^{۱۵}، تا بدانی که تو
 کجایی^{۱۶}: اما بدان که^{۱۷} دنیای خاصگان آن بود^{۱۸} که کس بدون آن به چیزی
 باز نگردد^{۱۸}،^{۱۹} و یا چیزی بادوستی خدا برابر دارد^{۱۹}، و^{۲۰} از هر نوعی که
 باشد آن همه دنیای اوست و از هر چه راحت با نفس وی^{۲۱} گردد آن دنیای
 اوست^{۲۲}،^{۲۳} كما قال النبي عليه السلام^{۲۳}: لِأَرَاخَةَ لِمُؤْمِنٍ مِنْ دُونِ لِقَاءِ اللَّهِ

۱- ج، د بندگی و طاعت ۲-۲-۲ م: خدای تعالی . ج، د: حق .

- ۳- ت: کن ۴-۴-۴ م: و خدای تعالی ما را چنان فرمود آنجا که گفت قوله تعالی .
 ج، د: كما قال الله تبارك و تعالی . ۵-۵-۵ م: که چه می کند و چه می خواهد .
 ت، ج، د: که چه می کند و چه می خواند ۶-۶-۶ م، ج، د: استاده ۷-۷-۷ م:
 می کند ۸-۸-۸ ج، د: و زبان و دست و گوش ۹-۹-۹ م: و هفت او
 ۱۰-۱۰-۱۰ نسخه بدلها: در بند امر . ۱۱-۱۱-۱۱ د: آنکه ۱۲-۱۲-۱۲ این مطلب
 از نسخه «ت» افتاده است . ۱۳-۱۳-۱۳ ت: تراست ۱۴-۱۴-۱۴ ج، د: ترا یاد
 کنیم و بیان نمائیم ۱۵-۱۵-۱۵ ج، د: ایشان را ۱۶-۱۶-۱۶ م: کجایی ۱۷-۱۷-۱۷ م، ت:
 بدانک ۱۸-۱۸-۱۸ ت: که کسی بدون او بچیزی ننگرد ج، م، د: ... باز ننگرد
 ۱۹-۱۹-۱۹ ت: ... خدای عزوجل .. م: و نا(بدون نقطه) چیزی بادوستی خدای تعالی ...
 ج، د: و یا چیزی با خدای عزوجل ... ۲۰-۲۰-۲۰ ج، م، د: (و) ندارد ۲۱-۲۱-۲۱ ج، د:
 او ۲۲-۲۲-۲۲ ج، د: او باشد ۲۳-۲۳-۲۳ ج، د: كما قال النبي ص ع س م .
 چنانکه رسول صلی الله ع گفت .

وَمَأْمِنُ شَيْئًا أَبْغَضُ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا لِأَنَّ حَيْبِي جِبْرَائِيلَ أَخْبَرَ نِيَّ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 أَنَّهُ يَقُولُ يَا مُحَمَّدُ! مَنْ دَعَبَ الدُّنْيَا فَأَتَى لِأَجْبِهِ وَمَنْ خَالَفَنِي لَقِينِي يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ وَأَدَا لْتُ عَنْهُ بِرَاضٍ - گفت: هیچ راحت نیست مؤمن را افزود دیدار
 خدای عزوجل^۱، و هیچ چیز^۲ نیست به من دشمن تر از دنیا؛ زیرا که^۳ دوست
 من جبرئیل مرا خبر کرد^۴ از خدای عزوجل که خدای عزوجل گفت^۵: یا محمد!
 هر که دنیا را^۶ دوست دارد من او را دوست ندارم، و هر که مرا مخالفت کند^۷
 و امن^۸ رسد روز قیامت (و)^۹ من از آن خشنود نباشم^{۱۰}.

پس هر که دعوی خاصگی می کند،^{۱۱} و به جز یاد او راحت یابد^{۱۲}،
 و مهر دنیا يك ذره در دل وی جای گیرد^{۱۳}، او در دعوی خموش^{۱۴} صادق
 نیست. و دیگر دنیای خاصگان آن بود که کس^{۱۵} نماز کند، و روزه دارد،

- ۱-۱- ت: فرو دیدار خدای عزوجل. ج، د، ه: بجز دیدار خدای تعالی
 ۲- ج: چیزی ۳- نسخه بدلها: زیرا که ۴-۴- ت: از خدای عزوجل که
 گفت ج، د: از خدای تعالی که خدای عزوجل گفت ۵- ج، د: (را) ندارد
 ۶- ج، د: نماید ۷- ج، د، ه: نسخه اساس: و با من. ت: و امن. «او» در
 نسخه های ج، د، و اساس با توجه به متن خبر: من خالفنی لقینی ... به طور زائد نوشته
 شده و به احتمال قوی در این سه نسخه مانند نسخه «ت» در اصل «و امن» بوده و سهواً
 بصورت «و با من» در آمده است - نسخه اساس از نسخه «ت» تصحیح شد ۸- نسخه
 بدلها و نسخه اساس: (و) ندارد - به نسخه اساس (و) افزوده شد تا پارسی خبر با متن
 آن که با «او» حالیه ذکر شده: (و اما ...) مطابقت داشته باشد ۹- نسخه «م»
 فاقد پارسی خبری که گذشت می باشد یعنی پس از: «براض» تا آخر ترجمه خبر: «نباشم»
 از این نسخه افتاده است. ۱۰-۱۰- ت: و بجز یاد من او راحت یابد ج، د: و
 بجز یاد حق راحت یابد ۱۱-۱۱- ج، د: و يك ذره مهر دنیا در دل وی جای
 گیرد. در نسخه «م» مطلب بین شماره ۱۰ تا ۱۱ چنین است: و بجز یاد او جای گیرد
 ۱۲- ت: ندارد. ج، د، ه: خود ۱۳- نسخه بدلها: کسی

او خدای را عزوجل یاد کند ،^۲ و بدان آن خواهد^۳ تا خدای عزوجل برکت بر کسب و کار وی کند^۴ ، و برخان و مان^۴ و فرزندان وی کند^۵ ، و^۶ وی را در راحت و نعمت دارد ، و از بلاها نگه دارد تا^۷ رنجی به تن وی نرسد ، این جمله دنیای خاصگان باشد ،^۸ زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم چنین خبر می کند^۹ : مَا شَعَلَكَ عَنْ اللَّهِ فَهُوَ دُنْيَاكَ ؛^۹ و بزرگان دین چنین می گویند^۹ : وَجَدْتُ لَخَلْقٍ صِنْفَيْنِ : طَالِبِ الدُّنْيَا وَعَاشِقُ الْعُقْبَى ؛ قَرَّكَ الدُّنْيَا لِيُطْلَبَهَا وَقَرَّكَ الْعُقْبَى لِعِشَاقِهَا فَاخْتَرْتُ مِنَ الدُّنْيَا ذِكْرَ اللَّهِ وَمِنَ الْعُقْبَى رُؤْيَا اللَّهِ - هر چه در دنیا نه یاد اوست همه دنیاست خاصگان را و هر چه در عقبی نه دیدار اوست همه آرزوی نفس است ، و هر چه آرزوست^{۱۰} به نزدیک خاصگان^{۱۱} همه^{۱۲} بازان^{۱۳} حرف اول گردد که گفت^{۱۴} : زَيْنٌ لِّلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ^{۱۵} . و هر کاری^{۱۶} که برای این^{۱۷} کنی از شهوات بیرون نبود ، و^{۱۸} شهوات دواست :^{۱۹} شهوات عام ، و شهوات خاص^{۱۹} . شهوات^{۲۰} عام آن است^{۲۱} که

- ۱-۱-۵: و خدای عزوجل را. م: و خدای را ۲-۲-۵: و بدان از خدای عزوجل آن خواهد. در نسخه «ج» دو کلمه: «از خدای» دو بار نوشته شده.
- ۳-۳-۵: که بر کسب و کار وی برکت کند ۴-۴-۵: خانمان
- ۴-۵-۵: اهل وی (به جای فرزندان وی) ۶-۶-۵: (و) ندارد ۷-۷-۵: تارنجی به ... ج، ۵: تارنجی و دردی بر... نسخه اساس: یارنجی ... (تصحیح شد)
- ۸-۸-۵: ... خبر کرد م: زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید ۹-۹-۵: م: بزرگی از بزرگی چنین گفته اند! ۱۰-۱۰-۵: آرزو باشد ۱۱-۱۱-۵: م، ۵: خاصگان. نسخه اساس: خاصان-از نسخه های ج، م، ۵ و به قرینه موارد قبل و بعد آن به صورت «خاصگان» تغییر یافت. ۱۲-۱۲-۵: ج، ت، ۵: (همه) ندارد ۱۳-۱۳-۵: ج، ۵: با آن ۱۴-۱۴-۵: م: می گوید. ت: که ۱۵-۱۵-۵: م: ... تا آخر آیه ۱۶ م: هر کار ۱۷-۱۷-۵: ج، ۵: آن ۱۸-۱۸-۵: ج، ۵: (و) ندارد ۱۹-۱۹-۵: م: شهوت عام است و شهوت خاص. ت: شهوات عام است و... ۲۰-۲۰-۵: ت: و شهوات. م: شهوت ۲۱-۲۱-۵: آن است. ج، ت، ۵: و نسخه اساس این است - از نسخه «م» تغییر یافت.

گفته آمد^۱: زُجْنِ لِدُنْیَاس^۲ تا آن جا که آخر آیت^۳؛ و شهوات^۴ خاص^۵ عبادت
 عام است،^۵ و طاعت و عبادت^۵ عام شهوات^۵ خاص است، و هر چه دل^۶ خاصگان
 بدان باز نگردد^۷ همه دنیای ایشان باشد از هر نوعی که باشد؛ و هر چه^۸ دل در بند
 آن باشد، و بدان باز نگردد^۹، و ترا از خدای عزوجل باز دارد^۹، آن دنیای
 تست^{۱۰}. و هر چه^{۱۱} دل^{۱۲} در^{۱۳} بند آن نیست... یا چه^{۱۴} در میان آن باشی - آن
 دنیا نیست^{۱۵}؛ زیرا که دنیا در عالم بسیار است، چون کسی در بند^{۱۶} آن نباشد،
 و دوستی آن در دل ندارد، آن نه دنیاست، چون دل^{۱۷} از حب او^{۱۸} خالی باشد
 [بس]^{۱۹} زیانی ندارد و گزند^{۲۰} نتواند کرد.

^{۲۱} گزند از دوستی باشد^{۲۱}؛ اگر عالم^{۲۲} پرزر^{۲۳} و سیم باشد^{۲۴}،^{۲۵} و اگر
 پر خاك باشد^{۲۵}، او را هر دو يك سان باشد یا چه^{۲۶} در ملك او باشد. اما یا^{۲۷}

۱- د: آمد که ۲-۲- ج، ت، ۵: تا آخر آیت ۳۰: تا آخر آیه ۳- م:

و شهوت ۴- ت: عام ۵-۵- م، ت: و عبادت و طاعت ۶- م: در دل

۷- ج، ت، ۵، م: باز نکرد. نسخه اساس: باز گردد - تصحیح شد از نسخه های

چهار گانه و هم به قرینه شماره هفت ۸-۸- ج، ۵، م: (دل) ندارد م... نگر است.

ج، د: ... نکرد. نسخه اساس: نگردد - از نسخه های ج، ۵: تصحیح شد.

۹-۹- م: و ترا از خدای عزوجل باز داشت. ۵، ج: همه دنیایی است و ترا از حق تعالی

باز دارد. ۱۰- م: نواست. ۱۱- م: (چه) ندارد ۱۲- ۵: (دل)

ندارد ۱۳- م: که در... ۱۴- ت، ج، ۵: اگر چه. م: تا چه ۱۵- م:

دنیاست ۱۶- ج، ۵: در بند و قید... ۱۷- ت: ندارد ۱۸- ج، م، ۵:

(آن) به جای (او) ۱۹- م: بس زیانی... (از نسخه «م» «بس» به نسخه اساس

افزوده شد) ۲۰- م: گزند ۲۱- ۲۱- ج، ۵: گزند از دوستی باشد.

ت: و نه آن دوستی باشد م: گزند آن از دوستی می باشد. نسخه اساس: گزند از دوستی...

(تصحیح شد) ۲۲- م: ندارد ۲۳- ت: بزر ۲۴- ج، ۵: باشد یا

نباشد ۲۵-۲۵- ت، م: و اگر بر خاك باشد. ج، ۵: ندارد ۲۶- م:

تا چه. ج، ۵: اگر چه ۲۷- م: با. ج، ۵: اگر

کسی باشد که وی را يك درم سيم نباشد^۱، [و خانه] و خان و مان نباشد^۲، و يك تا نان نباشد^۳، و او در بند آن^۴ باشد تا از کجا به چنگ آرم^۵، و دوستی آن در دل دارد، و مشغول آن است، او دنیا دار است و از اهل دنیا است^۶ اگر چه دست وی از دنیا تهی است^۷، ^۸ كما قال النبي عليه السلام^۹: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ - همه^۸ عیب های دوجاهانی بادوستی دنیا گردد، و همه^۹ هنرهای دوجاهانی با بغض دنیا گردد^{۱۰}؛ ^{۱۱} وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم^{۱۲}: الْحَنَدْرُ، الْحَنَدْرُ! اتَّقُوا الدُّنْيَا وَسِحْرَهَا فَإِنَّهَا أَسْحَرُ مِنْ هَارُوتَ وَمَارُوتَ - گفت: سر همه گناهان دوستی دنیا است، و دیگر گفت^{۱۱}: بپرهیزید^{۱۲} از دوستی دنیا^{۱۳} و جادویی وی^{۱۳} زیرا که او^{۱۴} جادوتر^{۱۵} است از هاروت و ماروت^{۱۶}.

^{۱۷} وقال عليه السلام^{۱۷}: اللَّهُ لَا يَنْظُرُ إِلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا لِيُضَعِّفَهَا وَإِنْ صَعَلَيْكَ الْمُؤْمِنِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ قَبْلَ الْأَغْنِيَاءِ يَنْصَفُ يَوْمَ وَذَلِكَ مَقْدَارُ خَمْسَمِائَةِ عَامٍ. ثُمَّ قَالَ: طُوبَى لِلضُّعْفَاءِ وَالْفُقَرَاءِ مِنْ أُمَّتِي هُمْ أَحِبَّائِي وَأَحِبَّاءُ اللَّهِ هَيْهَاتَ، هَيْهَاتَ!! كَمْ مِنْ ضَعِيفٍ مُتَضَعِّفٍ يُشْفَعُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِي سَبْعِينَ آلْفَ إِنْسَانٍ وَكَمْ مِنْ قَوِيٍّ لَا يُشْفَعُ فِي وَاحِدٍ وَلَا فِي نَفْسِهِ لِأَنَّهُ تَرَكَ

- ۱- ت: باشد ۲-۲- ت: و خانه نباشد و خانمان نباشد م: و خانه نباشد و خان و مان نباشد - از نسخه های ت، م، «خانه» به نسخه اساس افزوده شد. ج، د، مطلب بین شماره های ۲ و ۳- از این دو نسخه افتاده است ۴- ت: او. ۵- ج، د: آورم ۶-۶- نسخه «م» فاقد این مطلب است ۷-۷- م: چنانک در خبر آمده است. ج، د: كما قال النبي عليه الصلوة والسلام م: ندارد ۹-۹- در نسخه «ت» به غلط: زهرهای ... ج، د: ندارد ۱۰-۱۰- م: رسول م ع می گوید. ج، د: و قال النبي م ع س ۱۱- ج، د: فرمود ۱۲- ج، د: که بپرهیزید. ت: حذر فرا گیرید و بپرهیزید. ۱۳-۱۳- ج، د: و از جادوی آن ۱۴- ت: آن ۱۵- ت: جادوگرتر ۱۶- م: قسمت پارسی بعد از خبر تا این جا از این نسخه افتاده است. ۱۷-۱۷- د: و قال عليه الصلوة والسلام. م: و جای دیگر گفت.

أَمْرَ اللَّهِ^۲ وَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ^۱ أَلَدُنِّيَا مَلْعُونَةٌ وَمَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا ذِكْرُ اللَّهِ وَمَا وَالَهُ. پس از این جا درست شد^۲ که هر که^۳ دل او نه در ذکر خدای است^۴ و کار او نه به امر خداست^۵ که او^۶ به جا^۷ می آرد، او در دنیای عام است؛ و هر که دل او^۸ در طلب رضای خدای است^۹ و مقصود او^{۱۰} در هر دو عالم نه خدای است^{۱۱} او در دنیا^{۱۲} از خاصگان نیست^{۱۳}، او بالله العون والتوفيق^{۱۴}.

پایان مجلد اول

از

کتاب انس الثائبین و صراط الله المبين

۱- این جا فقط در نسخه «ت» پارسی خبری که گذشت بدین شرح نقل شده است: «گفت خدای عزوجل ننگرد بدین امت مگر به ضعیفان آن. بدرستی که درویشان مؤمنان در شوند در بهشت پیش از توانگران به نیم روز و مقدار آن پانصد سال بود. پس گفت ضعیفان و درویشان را از امت من ایشان دوستان من اند و دوستان خدای اند عزوجل. ای دورباد دورباد ای چندان ضعیفان که خویشتن را به ضعیفی فرا ساخته که او را شفاعت دهند روز قیامت در هفتاد هزار مردم وای چند قویان که او را شفاعت بدهند و ریک تن و نه نیز در تن او زیرا که او فرمان حق تعالی باز داشته است.

۲- ۲- ۴، ت: و نیز گفت. ج، د: و قال النبی ص ع س ۳- ت: باشد

۴- ت: (هر که) ندارد ۵- ج، د: حق تعالی باشد. ت، م: خدای است

عزوجل ۶- ۶- ج، د: و کار او در امر خدای تعالی باشد. ت: و کار او نه امر

خدای است عزوجل ۴. مانند «ت» بدون «عزوجل» ۷- ج، د: (او) ندارد

۸- ت، ج، د: به جای. ۹- ۹- ت: نه در طلب رضای خدای است عزوجل

ج، د: در طلب رضای خدای عزوجل است ۴. مطلب از شماره ۶ تا آخر ۹ از این

نسخه افتاده است ۱۰- ت: (او) ندارد ۱۱- ت: نه خدای است عزوجل.

ج، د: خدای باشد ۱۲- ۱۲- ت: نه از خاصگان است ۴. قسمتی که پیش از

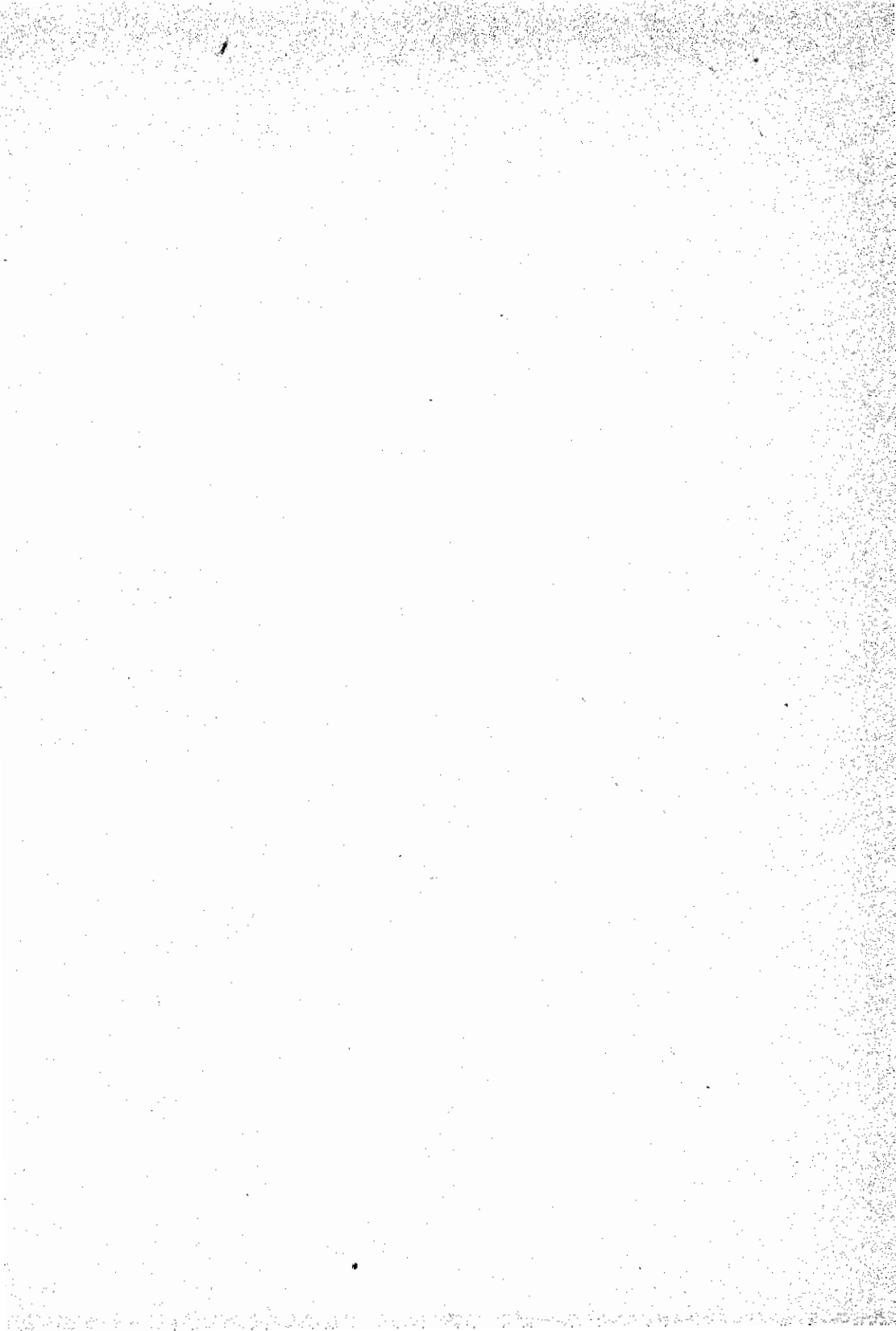
این (بین شماره ۶ و ۹) از این نسخه افتاده بود در این جا نوشته شده و ختم می شود

به: «او در دنیای خاصگان است» ۱۳- ۱۳- ت: و بالله العون والعصمة والتوفيق ۴.

و بالله التوفيق وبعون الله. ج، د: و بالله التوفيق.

فهرست

آیات، وروایات، وجملات عربی کتاب



فهرست

آیات قرآن کریم

به ترتیبی که در مجلد اول کتاب «انس الثائبین» آمده است
باز کر: شماره صفحه و شماره سطر کتاب، نام سوره و
شماره سوره و عدد آیه

- واما السائل فلا تهر (ص ۴ س ۳) - الضحی (۹۳ - ۱۰) .
واعتصموا بحبل الله جميعاً - الخ (ص ۷ س ۲) - آل عمران (۳ - ۹۸) .
فان تنازعتم في شئ فردوه الى الله (ص ۷ س ۷) - النساء (۴ - ۶۲) .
قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحبيكم الله (ص ۱۱ س ۱) - آل عمران (۳ - ۲۹)
افمن اتبع رضوان الله كمن باء بسخط من الله و مأويه جهنم و بس المصير . هم درجات
عند الله والله بصير بما يعملون (ص ۱۱ س ۷۰۶) - آل عمران (۳ - ۱۵۶، ۱۵۷) .
وما بنا الاله مقام معلوم (ص ۱۱ س ۱۲) سورة: ص (۳۷ - ۶۴)
اولئك الذين يدعون يبتغون الى ربهم الوسيلة ايهم اقرب (ص ۱۱ س ۱۳) - الاسراء
(۱۷ - ۵۹) .
وتوبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون لعلكم تفلحون (ص ۱۳ س ۷) - النور (۲۴ - ۳۱) .
ومن لم يتب فاولئك هم الظالمون (ص ۱۳ س ۱۰) - الحجرات (۱۱ - ۱۴۹) .
ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر (ص ۱۳ س ۱۳) - القتح (۲ - ۴۸) .
واستغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات (ص ۱۳ س ۱۵) - محمد (۲۱ - ۴۷) .
واذا ناديتم الى الصلوة اتخذوها هزواً ولعباً ذلك بانهم قوم لا يعقلون (ص ۲۲ س ۵) - المائدة
(۵ - ۶۳) .

- يا ايها الذين آمنوا لاتلهكم اموالكم ولا اولادكم عن ذكر الله ومن يفعل ذلك فاولئك هم الخاسرون
 (ص ٢٣ س ٧) - المنافقون (٩-٦٣) .
- يوم تبلى السرائر فما له من قوة ولاناصر (ص ٢٤ س ٦) - الطارق (٨٦-١٠٩) .
- افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه (ص ٢٥ س ١٢) - الزمر (٣٩-٢٢) .
- فويل للقاسية قلوبهم عن ذكر الله (ص ٢٥ س ١٤) - الزمر (٣٩-٢٣) .
- اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون (ص ٢٦ س ١٣) - الاعراف (٧-١٧٨) .
- ومن لم يجعل الله له نوراً فما له من نور (ص ٣٠ س ٥) - النور (٢٤-٤٠) .
- الم تر كيف ضرب الله مثلاً كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء (ص ٣٥
 س ٩) - ابراهيم (١٤ - ٢٩) .
- افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه (ص ٣٥ س ١١) - الزمر (٣٩-٢٢) .
- الم تر كيف ضرب الله مثلاً - الخ (ص ٣٦ س ١) - ابراهيم (١٤-٢٩) .
- كانها كوكب درى (ص ٣٦ س ٢) - النور (٢٤ - ٣٦) .
- فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة كانها كوكب درى (ص ٣٦ س ٤) - النور
 (٢٤ - ٣٦) .
- ليس كمثل شيء وهو السميع البصير (ص ٣٩ س ٢) - الشورى (٩ - ٤٢) .
- مصدق الذي بين يديه (ص ٤٠ س ٤) - الانعام (٦ - ٩٢) .
- ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر والملائكة والكتاب والنبين (ص ٤٠ س ١١) - البقره
 (٢ - ١٧٢) .
- ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار (ص ٤٣ س ٤) - النساء (٤ - ١٢٤) .
- ولا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمناً (ص ٤٣ س ٧) - النساء (٤-٩٦) .
- وتوبوا الى الله جميعاً ايها المؤمنون (ص ٤٣ س ١٢) - النور (٢٤ - ٣١) .
- والذين جاؤوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل
 في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤوف رحيم (ص ٤٤ س ٩) - الحشر
 (٥٩ - ٥٩) .
- الاتصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذين كفروا اثنين اثنين اذ هما في الغار (ص ٤٥ س ٤) -
 التوبه (٩ - ٤٠) .
- وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض (ص ٤٥ س ٦) -

النور (٢٤ - ٥٤) .

- يا ايها النبى حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنين (ص ٤٥ س ٧) - الانفال (٨ - ٦٦) .
- امن هو قانت آناء الليل ساجداً وقائماً (ص ٤٥ س ٨) - الزمر (٣٩ - ١٢) .
- انما وليكم الله ورسوله (ص ٤٥ س ٩) - المائدة (٥ - ٦٠) .
- والسابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم باحسان رضى الله عنهم ورضوا عنه (ص ٤٥ س ١٠) - الواقعة (٥٦ - ١٠) .
- وله المثل الاعلى (ص ٤٦ س ١١) - الروم (٣٠ - ٢٦) .
- ليس كمثلته شىء وهو السميع البصير (ص ٤٧ س ٣) - الشورى (٤٢ - ٩) .
- وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة (ص ٤٧ س ٤) - القيمة (٧٥ - ٢٢) .
- لا يكلف الله نفساً الا وسعها (ص ٤٧ س ٩) - البقرة (٢ - ٢٧٦) .
- فكان قاب قوسين او ادنى (ص ٤٧ س ١٣) - النجم (٩ - ٥٣) .
- يريدون ان يبدلوا كلام الله (ص ٤٨ س ٣) - الفتح (٤٨ - ١٥) .
- ان الله لا يغير ان يشرك به ويغير ما دون ذلك لمن يشاء (ص ٤٨ س ١١) - النساء (٤ - ٥١) .
- فاما الذين فى قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله و ما يعلم تأويله الا الله والراسخون فى العلم يقولون آمنابه (ص ٤٩ س ٨) - آل عمران (٣ - ٥) .
- خلقت بيلى (ص ٤٩ س ١٤) سورة : ص (٣٨ - ٧٥) .
- الرحمن على العرش استوى (ص ٤٩ س ١٥) طه (٢٠ - ٤) .
- وان من شىء الا يسبح بحمده (ص ٥٠ س ١) - الاسراء (١٧ - ٤٦) .
- والله يسجد من فى السموات والارض طوعاً وكرهاً (ص ٥٠ س ١) - الرعد (١٣ - ١٦) .
- فيه آيات بينات مقام ابراهيم ومن دخله كان آمناً (ص ٥٤ س ١٤) - آل عمران (٣ - ٩١) .
- يا ايها الذين آمنوا اركعوا واسجدوا واعبدوا ربكم وافعلوا الخير لعلكم تفلحون (ص ٥٥ س ٤) - الحج (٢٢ - ٧٦) .
- التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الآمرون بالمعروف والنهي عن المنكر والحافظون لحدود الله و بشر المؤمنين (ص ٥٥ س ١١) - التوبة (٩ - ١١٣) .
- انا لانضيق اجر من احسن عملاً (ص ٥٦ س ١) - الكهف (١٨ - ٢٩) .
- انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب (ص ٥٦ س ٨) - الزمر (٣٩ - ١٣) .
- ليجزى الله الصادقين بصدقهم (ص ٥٦ س ٩) - الاحزاب (٣٣ - ٢٤) .

- والمستغفرين بالاسحار (ص ۵۶ س ۱۰) - آل عمران (۳ - ۱۵) .
 وبالاسحارهم يستغفرون (ص ۵۶ س ۱۰) - الذاريات (۵۱ - ۱۸) .
 الذين يحملون العرش ومن حوله (ص ۵۶ س ۱۱) - المؤمن (۴۰ - ۷) .
 ويستغفرون للذين آمنوا (ص ۵۶ س ۱۲) - المؤمن (۴۰ - ۷) .
 مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة انبتت سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة
 والله يضاعف لمن يشاء والله واسع عليم (ص ۵۶ س ۱۲) - البقرة (۲ - ۲۶۳) .
 رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله (ص ۵۷ س ۱۲) - النور (۲۴ - ۳۷) .
 والله يرزق من يشاء بغير حساب (ص ۵۷ س ۱۲) - النور (۲۴ - ۳۷) .
 والذين اتوا العلم درجات (ص ۵۸ س ۵) - المجادلة (۵۸ - ۱۲) .
 ومن يعمل سوء او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفوراً رحيماً (ص ۵۹ س ۹) - النساء
 (۴ - ۱۱۰) .
 فعال لما يريد (ص ۶۳ س ۷) - هود (۱۱ - ۱۰۹) - البروج (۸۵ - ۱۶) .
 يمحوا الله ما يشاء ويثبت و عنده ام الكتاب (ص ۶۳ س ۷) - الرعد (۱۳ - ۳۹) .
 واعتصموا بالله هو مولى لكم نعم المولى ونعم النصير (ص ۶۵ س ۶) - الحج (۲۲ - ۷۸) .
 يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحاً عسى ربكم ان يكفر عنكم سيئاتكم (ص ۶۶
 س ۳) - التحريم (۶۶ - ۸) .
 و توبوا الى الله جميعاً ايها المؤمنون لعلكم تفلحون (ص ۶۷ س ۶) - النور
 (۲۴ - ۳۱) .
 ومن لم يتب فاولئك هم الظالمون (ص ۶۷ س ۱۲) - الحجرات (۴۹ - ۱۱) .
 واصبر على ما يقولون و سبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل الغروب (ص ۷۰ س ۶) -
 طه (۲۰ - ۱۲۹) .
 في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والآصال (ص ۷۰ س ۷)
 - النور (۲۴ - ۳۶) .
 ومن آتاه الليل فسيح و اطراف لئها لعلك ترضى (ص ۷۰ س ۸) - طه (۲۰ - ۱۳۰) .
 قم الليل الا قليلا نصفه او انقص منه قليلا او زد عليه (ص ۷۱ س ۱) - المزمل (۷۳ -
 ۵، ۴، ۳) .
 ومن الليل فتهجد به نافلة لك عسى ان يبعثك ربك مقاماً محموداً (ص ۷۱ س ۳) - الاسراء
 (۱۷ - ۸۱) .

حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى (ص ٧٣ س ٣) - البقرة (٢-٢٣٩) .
وامان خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى فان الجنة هي المأوى (ص ٧٦ س ٢) - النازعات
(٧٩ - ٤٠ ، ٤١) .

واتبع هويه فمثلته كمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث او تتركه يلهث - لعلهم يتفكرون (ص ٧٦
س ٤) - الاعراف (٧ - ١٧٥) .

فمثلته كمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث او تتركه يلهث (ص ٧٦ س ١٠) - الاعراف
(٧ - ١٧٥) .

واتبع هويه فمثلته كمثل الكلب (ص ٧٦ س ١٥) - الاعراف (٧ - ١٧٥) .

ان الله يحب المتواابين ويحب المتطهرين (ص ٧٨ س ٧) - البقرة (٢ - ٢٢٢) .
الا من تاب وآمن وعمل صالحاً فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات (ص ٧٨ س ٨) - الفرقان
(٢٥ - ٧٠) .

التائبون العابدون الحامدون السائحون (ص ٧٨ س ١٢) - التوبة (٩-١١٣) .
بسم الله الرحمن الرحيم . بسم الله مجريها ومرسيها ان ربي لغفور رحيم (ص ٧٩ س ٢) -
هود (١١ - ٤٣) .

ومن لم يتب فاولئك هم الظالمون (ص ٨٠ س ٣) - الحجرات (٤٩ - ١١) .
الا الذين تابوا واصلحوا واعتصموا بالله و اخلصوا دينهم لله فاولئك مع المؤمنين (ص
٨١ س ٧) - النساء (٤ - ٤٥) .

عاملة ناصبة تصلى ناراً حامية (ص ٨١ س ١٠) - الغاشية (٨٨ - ٤٣) .
الم تر كيف ضرب الله مثلاً كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء (ص ٨٢
س ٥) - ابراهيم (١٤ - ٢٩) .

مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة انبت سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة والله
يضاعف لمن يشاء (ص ٨٤ س ١٠) - البقرة (٢ - ٢٦٣) .

ومن الناس من يعبد الله على حرف فان اصابه خيراطمأن به وان اصابته فتنة انقلب على وجهه
(ص ٨٥ س ١٢) - الحج (٢٢-١١) .

خسر الدنيا والآخرة (قسمتى از آية شريفة بالا ص ٨٦ س ٣) - الحج (٢٢-١١)

خلطوا عملاً صالحاً و آخر سيئاً (ص ٨٦ س ١١) - التوبة (٩ - ١٠٣) .

الم تر كيف ضرب الله مثلاً كلمة طيبة كشجرة طيبة (ص ٨٦ س ١٣) - ابراهيم (١٤-٢٩) .
اصلها ثابت و فرعها في السماء (تممة آية مباركة بالا ص ٨٧ س ١٢) - ابراهيم

- (١٤ - ٢٩) .
 ولولم تمسه نار نور على نور يهدى الله لنوره من يشاء (ص ٨٨ س ١٠) - النور
 . (٢٤ - ٣٥)
 وكانوا احق بها واهلها (ص ٨٨ س ١٢) - الفتح (٢٦ - ٤٨) .
 ان النفس لامارة بالسوء (ص ٩٤ س ٥) - يوسف (١٢ - ٥٣) .
 نحن اولياؤكم في الحياة الدنيا وفي الآخرة نزلنا من غفور رحيم (ص ٩٧ س ١١ و ١٢) - فصلت
 . (٣١ و ٣٢)
 الله ولسي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور (ص ٩٨ س ٢) - البقرة
 . (٢ - ٢٥٨)
 صبغة الله ومن احسن من الله صبغة ونحن له عابدون (ص ٩٩ س ٤) - البقرة (٢ - ١٣٢) .
 وما تكون في شأن و ما تلو منه من قرآن (ص ١٠٠ س ٩) - يونس (١٠ - ٦٢)
 ذلك هو الفوز العظيم (ص ١٠٠ س ١٠) - يونس (١٠ - ٦٥) .
 قل انما انا بشر مثلكم يوحى الى انما الحكم اله واحد (ص ١٠١ س ٧) - الكهف
 . (١٨ - ١١٠)
 والذين اتوا العلم درجات (ص ١٠٥ س ١٠) - المجادلة (١١ - ٥٨) .
 مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا (ص ١١٣ س ٧) -
 الجمعة (٥ - ٦٢) .
 يا ايها الذين آمنوا لم تقولون مالا تفعلون. كبر مقتاً عند الله ان تقولوا مالا تفعلون (ص ١١٤
 س ٢) - الصف (٦١ - ٣٧٢) .
 ليس كمثله شيء وهو السميع البصير (ص ١١٨ س ٣) - الشورى (٩ - ٤٢) .
 الراسخون في العلم يقولون آمنا به (ص ١٢٠ س ٢) - آل عمران (٣ - ٦) .
 انما يخشى الله من عباده العلماء (ص ١٢٢ س ٩) - فاطر (٣٥ - ٢٥) .
 ولاتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله (ص ١٢٨ س ٣) - سورة: ص (٣٨ - ٢٥) .
 اله احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون (ص ١٤٠ س ٤) - العنكبوت
 . (٢٩ - ٢٧١)
 ونجيناك من الغم وقتناك فتونا (ص ١٤٠ س ٥) - طه (٢٠ - ٤١) .
 لم تكونوا بالغيه الا بشق الانفس (ص ١٤٠ س ٦) - النحل (١٦ - ٧) .
 اولئك الذين يدعون يبتغون الى ربهم الوسيلة ايهم اقرب (ص ١٤٦ س ٤) - الاسراء

(١٧-٥٩) .

- اسلمت لرب العالمين (ص ١٤٨ س٥) - البقرة (٢ - ١٢٥) .
 انى وجهت وجهى للذى فطر السموات والارض حنيفاً وما انا من المشركين (ص ١٤٨ س٥) - الانعام (٦ - ٧٩) .
 ولا تحسبن الذى يفرحون بما اتوا ويحبون ان يحمدا بما لم يفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب ولهم عذاب اليم (ص ١٥٢ س ٢) - آل عمران (٣ - ١٨٥) .
 اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيباً (ص ١٥٢ س٦) - الاسراء (١٧-١٥) .
 خسرا الدنيا والآخرة ذلك هو الخسران المبين (ص ١٥٣ س٢) - الحج (٢٢-١١) .
 افرايت من اتخذ الهه هواه واضله الله على علم - افلاتنكرون (ص ١٥٤ س٦٥) . الجاثية (٢٢ - ٤٥) .
 الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين (ص ١٥٤ س ٨) - الزخرف (٤٣ - ٦٧) .
 ياويلتى ليتتى لم اتخذ فلاناً خليلاً (ص ١٥٤ س ٩) - الفرقان (٢٥ - ٣٠) .
 ياليت بينى وبينك بعدا المشريقين (ص ١٥٤ س ١٠) - الزخرف (٤٣ - ٣٨) .
 ليسأل الصادقين عن صدقهم (ص ١٥٥ س ١١) - الاحزاب (٣٣ - ٨) .
 وكونوا مع الصادقين (ص ١٥٦ س ٢) - التوبة (٩-١١٩) .
 فطرة الله التى فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون (ص ١٦٨ س ١) - الروم (٣٠ - ٢٩) .
 واعبد ربك حتى ياتيك اليقين (ص ١٧٢ س ١) - النحل (١٥ - ٩٩) .
 واقسطوا ان الله يحب المقسطين (ص ١٧٣ س ١١) - الحجرات (٤٩ - ٩) .
 وان هذا صراطى مستقيماً فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله ذلكم وصيكم به لعلكم تتقون (ص ١٧٤ س ١٢) - الانعام (٦ - ١٥٤) .
 ولا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله (ص ١٧٦ س ٤) - سورة: ص (٢٨ - ٢٥) .
 وقاسمهما انى لكما لمن الناصحين (ص ١٨٠ س ١) - الاعراف (٧ - ٢٠) .
 وما ابرىء نفسى ان النفس لامارة بالسوء (ص ١٨٠ س ٥) - يوسف (١٢-٥٣) .
 ان المنافقين فى الدرك الاسفل من النار (ص ١٨٢ س ٣) - النساء (٤ - ١٢٤) .
 فاتا بهم الله بما قالوا جنات (ص ١٨٢ س ٤) - المائدة (٥ - ٨٨) .
 اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله والله يعلم انك لرسوله والله يشهد ان المنافقين

- لكاذبون (ص ١٨٣ س ٣) - المناقون (١ - ٤٣).
- ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة (ص ١٩٤ س ٣) - الحشر (٩ - ٥٩).
- انما المؤمنون اخوة (ص ١٩٥ س ٣) - الحجرات (١٠ - ٤٩).
- فتم المولى ونعم النصير (ص ١٩٥ س ٥) - الحج (٢٢ - ٧٨).
- وكان حقاً علينا نصر المؤمنين (ص ١٩٥ س ٦) - الروم (٣٠ - ٤٦).
- محمد رسول الله والذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم تربهم ركعاً سجداً (ص ١٩٥ س ١١) - الفتح (٢٩ - ٤٨).
- يا ليت بيني وبينك بعد المشرقين فبئس القرين (ص ١٩٧ س ٤) - الزخرف (٣٨ - ٤٣).
- لا يكلف الله نفساً الا وسعها (ص ١٩٩ س ٧) - البقرة (٢ - ٢٧٦).
- فلا تفرنكم الحياة الدنيا ولا يغرنكم بالله الغرور (ص ٢٠٢ س ٣) - لقمان (٣٣ - ٣١).
- ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدواً (ص ٢٠٢ س ٣) - القاطر (٦ - ٣٥).
- الشيطان يعدكم الفقر و يأمركم بالفحشاء والله يعدكم مغفرة منه و فضلاً والله واسع عليم (ص ٢٠٢ س ٧) - البقرة (٢ - ٢٧١).
- يؤتى الحكمة من يشاء و من يؤت الحكمة فقد اوتى خيراً كثيراً و ما يذكر الا اولو الالباب (ص ٢٠٤ س ١١) - البقرة (٢ - ٢٧٢).
- ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر (ص ٢٠٩ س ٨) - العنكبوت (٢٩ - ٤٤).
- رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وكيلاً (ص ٢١٠ س ٩) - المزمل (٧٣ - ٩).
- وما من دابة فى الارض الا على الله رزقها (ص ٢١٠ س ١٠) - هود (١١ - ٨).
- و فى السماء رزقكم و ما توعدون فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انكم تنطقون (ص ٢١٠ س ١١) - الذاريات (٥١ - ٢٣ و ٢٢).
- و أمر اهلك بالصلوة واصطبر عليها الانستلك رزقاً نحن نرزقك و العاقبة للمتقوى (ص ٢١١ س ١) - الانبياء (٢٠ - ١٣٣).
- ومن يتوكل على الله فهو حسبه (ص ٢١١ س ٢) - الطلاق (٣ - ٦٥).
- من ذا الذى يقرض الله قرضاً حسناً (ص ١١٢ س ١) - البقرة (٢ - ٢٤٦).
- الذى خلق الموت والحياة ليلوكم ايكم احسن عملاً (ص ٢١٢ س ٨) - الملك (٢ - ٦٧).
- ولنبلونكم بشيء من الخوف والجوع و نقص من الاموال والانسف والشمرات و

- بشر الصابرين (ص ٢١٢ س ٩) - البقرة (٢ - ١٥٠).
- ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا في الارض ولكن ينزل بقدر ما يشاء انه بعباده خبير بصير
(ص ٢١٤ س ٤) - الشورى (٢٢ - ٢٦) .
- وجاهدوا في الله حق جهاده (ص ٢١٨ س ٧) - الحج (٢٢ - ٧٧) .
- ونهى النفس عن الهوى فان الجنة هي المأوى (ص ٢١٨ س ٨) - النازعات (٧٩ -
٤١ و ٤٢) .
- في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له بالغدو والآصال (ص ٢١٩ س ٣) -
النور (٢٤ - ٣٧) .
- ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه (ص ٢٢٠ س ١٠) - الانعام
(٤ - ٥٣) .
- واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه (ص ٢٢٠ س ١١) -
الكهف (١٨ - ٢٧) .
- للفقراء الذين احصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضرباً في الارض يحسبهم الجاهل اغنياء
من التصف تعرفهم بسيماهم لا يستلون الناس الحافاً (ص ٢٢١ س ٤) - البقرة
(٢ - ٢٧٥) .
- فيه رجال يحبون ان يتطهروا والله يحب المطهرين (ص ٢٢١ س ٧) - التوبة
(٩ - ١٠٩) .
- ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار (ص ٢٢٢ س ٨) - النساء (٤ - ١٢٤) .
- والزمهم كلمة التقوى وكانوا احقبها واهلها (ص ٢٣٣ س ٤) - الفتح (٤٨ - ٢٦) .
- وربطنا على قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض (ص ٢٣٥ س ٢) - الكهف
(١٨ - ١٣) .
- وان عليك لعنتي الى يوم الدين (ص ٢٣٦ س ١) - سورة : ص (٣٨ - ٧٩)
- مثله كمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث او تتركه يلهث (ص ٢٣٦ س ٢) - الاعراف (٧ - ١٧٥)
- ان الله لا يضيع اجر المحسنين (ص ٢٣٦ س ٨) - آل عمران (٣ - ١٦٥) .
- فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره ومن يعمل مثقال ذرة شراً يره (ص ٢٣٧ - ٢) - الزلزال
(٧ - ٩٩) .
- ان الذين سبق لهم من الاحسنى اولئك عنها مبعدون (ص ٢٣٨ س ٣) - الانبياء
(٢١ - ١٠١) .

- فلا يأمن مكر الله الا القوم الخاسرون (ص ٢٥٩ س ٦) - الاعراف (٧-٩٧) .
وما يعزب عن ربك من مثقال ذرة في الارض ولا في السماء ولا اصغر من ذلك ولا اكبر
الا في كتاب مبين (ص ٢٦٣ س ١٠) - يونس (١٠-٦١) .
لا يغادر صغيرة ولا كبيرة الا احصياها (ص ٢٦٤ س ٢) - الكهف (١٨-٤٧) .
الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة
كانها كوكب درى (ص ٢٦٤ س ٦) - النور (٢٤-٣٦) .
انا ارسلنا الشياطين على الكافرين تؤزهم ازا (ص ٢٦٦ س ٦) - مريم (١٩-٨٦) .
انما سلطانه على الذين يتولسونه والذينهم به مشركون (ص ٢٦٦ س ٧) - التحل
(١٦-١٠٢) .
وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً (ص ٢٦٨ س ٣) - الاسراء
(١٧-٨٣) .
وكان حقاً علينا نصر المؤمنين (ص ٢٦٨ س ١٠) - الروم (٣٠-٤٧) .
ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون (ص ٢٦٨ س ١١) - التوبة (٩-٣٣) .
نصر من الله وفتح قريب وبشر المؤمنين (ص ٢٦٨ س ١٢) - الصف (٦١-١٣) .
فبعتك لاغوينهم اجمعين . الا عبادك منهم المخلصين (ص ٢٦٩ س ٧) - الزمر (٣٨-
٨٣ و ٨٤) .
ان عبادى ليس لك عليهم سلطان الا من اتبعك من الغاوين (ص ٢٦٩ س ٨) - الحجر
(١٥-٤٢) .
و لقد صدق عليهم ابليس ظنه فاتبعوه الا فريقاً من المؤمنين (ص ٢٧٠ س ١) - سبا
(١٩-٣٤) .
افمن زين له سوء عمله فرآه حسناً (ص ٢٧٢ س ٥) - فاطر (٣٥-٨) .
واذ زين لهم الشيطان اعمالهم (ص ٢٧٢ س ٦) - الانفال (٨-٥٠) .
انا ارسلنا الشياطين على الكافرين تؤزهم ازا (ص ٢٧٣ س ٧) - مريم (١٩-٨٦) .
قيل لها ادخلي الصرح فلما رآته حسبته لجة فكشفت عن ساقها قال انه صرح ممر من
قوارير (ص ٢٧٩ س ٢) - التحل (٢٧-٤٤) .
اللهم ربنا انزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيداً لاولنا و آخرونا و آية منك و ارزقنا
و انت خير الرازقين (ص ٢٨٥ س ٩) - المائدة (٥-١١٤) .
فانى اعذبه عذاباً لا اعذبه احداً من العالمين (ص ٢٨٦ س ٢) - المائدة (٥-١١٥)

زين للناس حب الشهوات من النساء والبنين والقناطير المقنطرة من الذهب والفضة والخيل
المسومة والانعام والحراث ذلك متاع حيوۃ الدنيا (ص ٢٩١ س ٦) - آل عمران
٠ (١٢ - ٣)

زين للناس حب الشهوات (ص ٢٩٢ س ٢) و (ص ٢٩٥ س ١٠) و (ص ٢٩٦ س ١)
- آل عمران (١٢ - ٣) ٠

قد افلح المؤمنون الذين هم في صلواتهم خاشعون (ص ٢٩٣ س ٢) - المؤمنون (٢٣ -
٠ (٢٠١)

پایان

فهرست آیات قرآن مجید از مجلد اول

فهرست

احادیث و روایات و جملات عربی کتاب

«الف»

ص ۱۲۸ س ۱۰ **اتقوا مواضع التهم**: شیخ نجم‌الدین رازی آن را به همین صورت در کتاب «مرصادالعباد ص ۳۰۰» نقل نموده و در کتاب «شمائل الاتقیاء ص ۱۲۶» به نقل از سراج‌العارفین به همین لفظ مذکور است.

مرحوم «دهخدا» در کتاب: «امثال و حکم ص ۸۳» از آن به همین صورت نام برده و پارسی آن را چنین نوشته‌اند: «از بهتانگاهها اجتناب ورزید» نیز همین مؤلف دو حدیث را که مناسب با این قول دانسته‌اند همراه با سه بیت شعر در این باب چنین آورده‌اند: من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یقنن مواقف التهم. من دخل مداخل السوء اتهم.

جایی منشین که چون نهی پای تهمت زده خیزی از چنان جای
صوفی که رود به مجلس می وقتی بچسکد پیاله بر وی

۵۵۵

چو من خلوت نشین باشم تو مخمور ز تهمت رای مردم کی شود دور
«نظامی»

شاید اندرز «عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر قابوس بن وشمگیر» به فرزند خویش گیلانشاه بدین مضمون: «از جای تهمت زده پرهیز کن» نیز ناظر بدان گفتار باشد. «قابوس نامه باب ششم».

ص ۲۱۸ س ۳ **افضل الجهاد مجاهدة النفس**: این خبر به صورتهای گوناگون در این منابع آمده است: «افضل الجهاد ان تجاهد نفسك و هو اک» کنوزالحقایق ص ۳۲۰.

« افضل الجهاد ان يجاهد الرجل نفسه و هواه » به روایت ابن‌التجار از ابوذر در جامع‌الصغیر سیوطی ج ۱ ص ۸۱ . و با عبارات : « جهاد النفس افضل جهاد » در غررالحکم و دررالكلم آمدی ج ۳ ص ۳۶۴ . و « خیر الجهاد جهاد النفس » در همین مأخذ ص ۴۲۰ . و به صورتهای دیگر در همین کتاب ج ۲ ص ۳۴۵ ، ج ۴ ص ۳۷۳ ، ج ۶ ص ۸۴ ، و ج ۶ ص ۱۳۵ . غزالی در « میزان‌العمل ص ۲۳۹ » مضمون آن را چنین آورده است : سئل رسول‌الله (ص) : ای الجهاد افضل ؟ قال : جهادك هواك .

علامه فقید استاد فروزان‌فر در احادیث کتّاب مستطاب مثنوی ص ۱۵ ، چند صورت دیگر از این خبر را به دست داده‌اند ، من جمله : قال رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم : « افضل الجهاد من جاهد نفسه التي بين جنبيه » نیز رجوع شود به : « المواعظ العديده ص ۷۷ » و « طرائف‌الحکم ج ۱ ص ۱۶۹ » .

در « بحرالفوائد » ذیل کتاب ادب‌الجهاد ص ۱۷ ، از قول عبدالله عمر چنین منقول است : مردی عبدالله عمر را رضی‌الله عنه پرسید گفت : در غزا و جهاد چه گویی ؟ گفت : سر همه جهادها و غزاها غزای نفس است .

حکیم قبادیانی در کتاب شریف « وجه‌دین » (گفتار سی و پنجم ص ۲۳۴) این خبر را با پارسی آن چنین آورده : در خبر است از رسول‌علیه‌السلام که گفت : افضل الجهاد مجاهدة النفس - گفت : بهترین جهاد آن است که با نفس کرده شود .

ص ۵۸ س ۱۲ الهی این اجدك؟ : پرسشی است در مقام تحبیر ، که جواب آن به صورت : « انا عند المنكسرة قلوبهم من مخافتی » از حضرت عزت خطاب به یکی از پیامبران (داود ، یا موسی ، یا اسماعیل) صادر شده است ؛ رجوع شود به : ص ۵۴ س ۵ ، و ص ۶۴ س ۸ همین کتاب و برای تفصیل این خبر به بخش مربوط به احادیث در پایان کتاب . ذیل انا عند المنكسرة ...

ص ۱۱۲ س ۱۰ البخیل مستعجل الفقر : يعيش في الدنيا عيش الفقراء ، ويحاسب في العقبى حساب الاغنياء : گفتار حضرت علی است علیه‌السلام به اتفاق همگی منابع معتبر که این قول را ضبط نموده‌اند - این گفته به همین ترتیب و موافق با صورت متن در « تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۱ ص ۶۹۶ » ، و همراه با ترجمه آن به شعر فارسی در « الدرالمشور نسخه عکسی متعلق به بنیاد فرهنگ ایران » و در « غررالحکم

و در الکلم آمدی ج ۱ ص ۱۸۳ ، مذکور است صاحب : الف کلمة و کلمة در ص ۱۸ از کتاب خود آن را به صورت : «البخیل يعيش عيشة الفقراء في الدنيا و يحاسب حساب الاغنياء في الآخرة» ضبط نموده است . نیز صورتی دیگر از آن با همین مضمون در کتاب «نور الابصار» ص ۱۱۱ مذکور است .

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة ص ۴۱۴» آن را چنین آورده است : عجب للبخيل ؛ يستعجل الفقرا الذي منهرب ويفوته الغني الذي اياه طلب . فيعيش في الدنيا عيش الفقراء و يحاسب في الآخرة حساب الاغنياء . و به همین ترتیب بدون تفاوتی در «اخلاق محتشمی ص ۳۲۳» ، و «تحفة الامثال ص ۲۴» دیده می شود .

ابو الفضل یوسف مستوفی در کتاب «خرد نامه» قسمت اول ابن خیر : (البخیل مستعجل الفقرا) را همراه با دو بیت از فردوسی طوسی که مناسب معنی آن دانسته ذکر نموده است :

ز چیز ایمنی باید و خوردنی همان پوشش نغز و گستردنی
توانگر کجا سخت باشد به چیز فرومایه خوانش چو درویش نیز

ص ۱۷۸ س ۶ قال النبي عليه السلام التكبيرة الاولى خير من الدنيا وما فيها : بدین صورت در هیچ يك از منابعی که در دسترس بود دیده نشد . اما روایتی است از انس بن مالك كه صاحب «صحیح ترمذی» در ابواب الصلوة ، ذیل : ماجاء في فضل التكبيرة الاولى (ج ۲ ص ۴) آن را به این ترتیب نقل نموده است : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : من صلى اربعين يوماً في جماعة يدرك التكبيرة الاولى كتبت له براءة تان : براءة من النار ، و براءة من النفاق .

در «فيه ما فيه ص ۱۹» به جای عبارت (تكبيرة الاولى) ، (ركعتين في الصلوة) آمده است : ركعتين في الصلوة خير من الدنيا وما فيها .

ابوطالب مکی در «قوت القلوب ج ۱ ص ۱۸۶» ذیل : کتاب الصلوة ، شرحی مستوفی در باب «تکبیر» آورده و افزوده است که کلمه «تکبیر» لفظی عجمی است که معرب شده و نیز رجوع شود به «نفاثات القنون ص ۱۱۰» ذیل : جهل حدیث در تکالیف شرعی و صاحب کتاب «مصباح الهدایة در ص ۳۰۳» از قول جنید چنین نقل نموده است : لكل شیء صفة ، و صفة الصلوة التكبيرة الاولى وسبب آن است که تکبیر اول موضع نیت است و نیت جان عمل است .

ص ۲۹۷ س ۶ ، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : **الحذر، الحذر! اتقوا الدنيا**

وسحرها فانها اسحرمن هاروت و ماروت: این حدیث در «جامع الصغیر ج ۱ ص ۱۲» به روایت عبدالله بن بسر المازنی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم چنین نقل شده است: اتقوا الدنیا فوالذی نفسی بیده انها لاسحر من هاروت و ماروت، و به همین صورت در «رسالة الصبیان ص ۸۴» و ملخص آن به صورت: احذروا الدنیا فانها اسحر من ... در جامع الصغیر ج ۱ ص ۱۸.

مضمون این حدیث با تفاوت « اتقوا » به « احذروا »، و « فانها اسحر » به « فلهی اسحر » و در بعضی جاها مؤکد به سوگند: « فوالذی نفسی بیده »، در «میزان الاعتدال ج ۴ ص ۵۲۲»، «کنز العمال فی سنن الاقوال ج ۲ ص ۱۰۵»، «مجموعه ورام مالکی ج ۱ ص ۱۳۱»، «نهج القصاحه ص ۴»، دیده می شود. نیز رجوع شود به احیاء العلوم ج ۳ ص ۱۴۳، شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۴۰۹. صاحب «تذکره الموضوعات» آن را به ترتیب: احذروا الدنیا فانها اسحر من هاروت و ماروت، در ص ۱۷۳ از کتاب خود در شمار «احادیث موضوعه» ضبط نموده و نوشته است: لا اصل له.

علامه فقید استاد فروزان فر در کتاب احادیث مثنوی ص ۱۳۶ ذیل بیتی از دفتر چهارم مثنوی شریف:

زان نبی دنیات را سحاره خواند کاو به افسون خلق را در چه نشاند

چنین مرقوم داشته اند: منظور این حدیث است: احذروا الدنیا فانها اسحر من هاروت و ماروت.

ص ۱۷۵ س ۹ **الدنیا مزرعة الآخرة:** این حدیث در کتاب: «کنوز الحقایق ج ۱ ص ۱۳۲» به نقل از مسند الفردوس چنین آمده است: الدنیا کنز و الدنیا مزرعة الآخرة، و در کتاب «التصفیة فی احوال المتصوفه ص ۹۸» به صورت: الدنیا مزرعة الآخرة و کما تزرع تحصد. و در «میزان العمل ص ۳۷۲» به صورت: و ان الدنیا مزرعة للآخرة. در باب دهم از کتاب «کنوز الحکمة» یکی دیگر از تصانیف شیخ جام ترجمه پارسی این خبر پس از نقل عربی آن چنین به دست داده شده است: «.... دنیا کشتزار آن جهان است تا این جا کشت نکنی در قیامت بزنگیری.» و در باب نوزدهم از کتاب «سراج السائرین» از آثار شیخ ذیل این خبر نوشته شده: «خار کشتن و چشم داشتن که زعفران بار آرد این هم از غریب های دیگر است» و نیز در باب بیست و هفتم از همین کتاب پس از نقل این خبر چنین آمده است:

«هان وهان گوش دار که همه کشتها به برخواهد آمد».

سنائی غزنوی مضمون این حدیث را در کتاب «حدیقة الحقیقة» در بیتی

چنین می آورد :

این جهان را نه مزرعت پنداشت عاقبت خود برفت و هم بگذاشت

«تعلیقات حدیقة الحقیقة ص ۵۷۰ به اتمام استاد گرانمایه مدرس رضوی»

و نیز «ابن یمن» راست :

این جهان مزرعه آخرت است هر چه خواهی دلت ای دوست بکار

امثال و حکم دهخدا ص ۲۴۷

و به همان صورت مذکور در متن کتاب حاضر در «تمهیدات عین القضاة

همدانی ص ۱۹۳»، «فیه ما فیه ص ۴۸»، «احادیث مثوی ص ۱۱۲»، «مرصاد

العباد صفحات : ۳۸، ۶۲، ۲۲۶، و ۲۹۵»، «حدائق الحقائق ص ۴۷۹» و

«مصباح الهدایة ص ۲۸۵»، «کشف الحقایق ص ۲۱۲» و «شمائل الانقیاء ص ۱۳۱»،

«الف کلمة و کلمة ص ۳۲»، و سخنان شیوا ص ۱۶۳. در کتاب «سندباد نامه

ص ۱۶۳». آن را سخن بعضی از بزرگان دانسته اند نه حدیث نبوی.

در ص ۱۷۴ کتاب «تذکرة الموضوعات» این حدیث «موضوع» به

شمار آمده و «فاوقچی» در کتاب : اللؤلؤ المرصوع ص ۳۶ از «سخاوی» چنین

نقل می کند : بر سند این حدیث مطلع تشدم و هر چند غزالی آن را در کتاب

«احیاء العلوم» آورده است ظاهراً از «موضوعات» می باشد.

ص ۲۹۸ س ۵، و قال النبی علیه السلام : **الدنیا ملعونة و ملعون ما فیها الا**

ذکر الله و ما والاه : ابوطالب مکی این حدیث را به همین صورت در «قوت القلوب

ص ۴۹۵» و غزالی در «فضائل الانام ص ۸۶» آورده اند. در «سنن ابن ماجه ج ۲

شماره ۴۱۱۲» ذیل : کتاب الزهد، این حدیث به روایت ابوهریره با اضافه ای در

آخر به صورت : . . . او عاثماً او متعلماً، و به همین ترتیب در «میزان الاعتدال

ج ۲ ص ۵۵۲» به روایت عبدالرحمن بن ثابت، و در «جامع الصغیر ج ۱ ص

۱۳۴» مذکور است و با تفاوت قسمت آخر آن در القباط، در «معجم المفهرس

ج ۴ ص ۳۱۹»، و در «احیاء العلوم ج ۲ ص ۶»، و «جامع الصغیر ج ۱ ص

۵۷۶»، و «کنوز الحقایق ص ۶۴»، و «طرائف الحکم ج ۲ ص ۲۱۶» ذیل

باب : وصایای رسول اکرم به اباذر، و در ج ۲ ص ۲۴۵ همین کتاب در مناجاتهای

موسی مضبوط می باشد. در «جامع الصغیر ج ۲ ص ۲۷»، و «کنز العمال فی سنن الاقوال ج ۳ ص ۱۰۷» صورتهای متفاوت دیگری از این حدیث به دست داده شده است. همچنین دو صورت دیگر از آن در «حلیة الاولیاء» ج ۳ ص ۱۵۷، و ج ۷ ص ۹۰ منقول است. نیز با اندک تفاوتی در اول به صورت: «الان الدنيا....» به روایت ترمذی در کتاب «نزهة الناظرین» ص ۲۲۱ ذیل باب: «ذم الدنيا» دیده می شود.

این حدیث در «تذکرة الموضوعات ص ۱۷۴» به صورت: «الدنيا ملعونة وما فيها ملعون الا المؤمنین و ما كان لله تعالى، در شمار «احادیث موضوعه» به ضبط رسیده است.

غزالی در «کیمیای سعادت ص ۷۰»، پس از ذکر این خبر ترجمه پارسی آن را چنین به دست می دهد: دنیا و هر چه در آن است ملعون است الا ذکر خدای تعالی و آنچه بر آن معاونت کند.

صدر المتألهین در رساله عرشیه خود ص ۸۶ در این باب بیان لطیفی دارد: و «وجوه ناظره» هم که در نامه آسمانی است مقصود رخسارههایی است که بدو می نگرند لیکن جهان غم انگیز خاک فناپذیر و ناپایدار است و از کشور قدس دور و بیگانه می باشد و حدیث: «ان الدنيا ملعونة و ملعون و مطعون ما فيها»، بر این سخن گواه آشکار تواند بود.

ص ۱۹۶ س ۲ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: **الرفیق ثم الطریق**: و نیز گفت: **الجار ثم الدار**: این حدیث به همین صورت در «معارف بهاء ولد ص ۱۰۶ و ص ۲۸۴» ذکر شده. و در کتاب «میزان الاعتدال ج ۱ ص ۱۵»، و ج ۲ ص ۱۵۹»، جزو روایات منقول از ابان بن معجر بدین ترتیب آمده است: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: **التمسوا الجار قبل الدار والرفیق قبل الطریق**. نیز با اضافه ای در آخر به صورت: **والزاد قبل الرحیل** در «جامع الصغیر ج ۱ ص ۱۴۴ و ص ۲۴۷» مذکور می باشد. این حدیث با تفاوتی اندک در تقدیم و تأخیر الفاظ در «غرر الحکم و درر الکلم ج ۴ ص ۱۳۷»، «تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۱ ص ۷۶۴»، «کشف الاسرار و عدة الابرار ج ۲ ص ۵۰۰»، «لسان المیزان ج ۱ ص ۲۵»، «التمثیل و المحاضرة ص ۲۱»، «نهج الفصاحة ص ۲۷۶»، «الامثال البغدادية ج ۱ ص ۱۲۵»، «حدائق الحقائق ص ۸۳»، «کتاب الامثال ص ۴۰ و ص ۴۱»، «المستقصى ج ۱ ص ۳۰۸ و ص ۳۲۳» و

«المستطرف ج ۱ ص ۲۶»، «مصباح الهدایة ص ۲۶۷»، «اخلاق محتشمی ص ۳۶۵»،
 «تحفة الامثال ص ۲۳»، «قابوس نامه ص ۱۲۱ و ص ۱۷۳»، «رسالة المصباح
 فی التصوف ورق ۲۹۵»، و «الف کلمة و کلمة ص ۱۴» وارد شده است.
 استاد مدرس رضوی در تعلیقات کتاب مستطاب: «حدیقة الحقیقه ص ۵۸۴»
 ذیل ابن بیت از حکیم غزنوی:

راه بی یار نیک نتوان رفت ورنه پیش آیدت هزار آگفت
 مرقوم داشته اند: اشاره است به: «الرفیق ثم الطریق (یا قبل الطریق)» و در همین جا
 چندسند معتبر از این حدیث را به دست داده اند.
 صاحب «فرائد الالال فی مجمع الامثال درج ۱ ص ۲۵۷» از کتاب خویش ذیل:
 الرفیق ثم الطریق چنین آورده است:

قبل الطریق حصل الرفیقا فریما تلقی بها مضیقا
 و در ص ۲۵ از همین مجلد، جزء دیگر این خبر را در بیتی ذکر نموده:
 الجار ثم الدار یا خلیلی فاختر تکن ذا سؤد ائیل
 و توضیحاً افزوده است: (ای یجب السؤال عن الجار قبل شراء الدار). مولانا
 جلال الدین رومی در مثنوی شریف ترجمه این حدیث نبوی را در ضمن بیتی
 چنین آورده است:

پس تو هم «الجار ثم الدار» گو گردلی داری برو دلدار جو
 (احادیث مثنوی ص ۲۱۲ به اهتمام علامه فقید استاد فروزان فر)
 در نامه های «عین القضاة همدانی (نامه سوم ص ۲۲)» چنین مذکور است:
 با رابعه گفتند: الاتسألین الجنة؟ فقالت: الجار ثم الدار. همین بیان را غزالی در
 کیمیای سعادت ص ۸۴۶ به پارسی آورده است: رابعه زنی بود با وی حدیث
 بهشت کردند، گفت: الجار ثم الدار، نیز در کتاب «عرفان الحق ص ۱۲۸» مضمون
 این حدیث در بیتی چنین آمده است:

گفت پیغمبر به ره آری چو روی

همر هسی را ابتدا کن جستجوی

مرحوم دهخدا «در کتاب امثال و حکم ص ۲۴۹» ذیل «الرفیق ثم الطریق
 (یا) قبل الطریق» مضمون آن را در ابیاتی به صورت:

نخستین یکی نیک همره بجوی (اسدی طوسی)	بهره چون روی هیچ تنهامپوی
تو نشنیدی که: همراه است و پس راه (ویس و رامین)	چرا همراه بدجستی و بدخواه
ورنه پیش آیدت هزار آگفت کآبها پایهای یک دگرند	راه بی یار نیک نتوان رفت دوستان همچو آب ره سپرند
جزیه آب آب کی تواند رفت گلستان گردد آنچه بود خراب	راه بی یار زفت باشد زفت آب را چون مدد بود هم از آب
(سنایی غزنوی)	

آورده و همچنین ذیل: «الجار قبل الدار» در همان کتاب ص ۲۳۹ قولی از داود پیامبر (ع) در این معنی به صورت: اللهم اعوذ بك من جار عینه ترانی و قلبه یرعانی؛ ان رای حسنة کتمها و ان رای سیئة نشرها، و دو بیت از اوحدی مراغه‌ای:

تا ندانی کیست همسایه	به عمارت تلف مکن مایه
مردمی آزموده باید و راد	که به نزدیکشان نهی بنیاد

نقل نموده است. همچنین رك: المنجد ذیل فصل: فرائد الادب فی الامثال والااقوال السائرة عن العرب.

ص ۲۳۳ س ۲ السعید من سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه: این حدیث به همین صورت در «جامع الصغیر ج ۲ ص ۳۶ و ص ۶۱»، «تفسیر کشف الاسرار ج ۱۰ ص ۱۲۶» (سورة التغابن، ذیل آیه مبارکه: هو الذی خلقکم منکم کافر و منکم مؤمن)، «شرح تعرف ج ۲ ص ۷۷»، «اوراد الاحباب باخرزی ج ۲ ص ۲۱» «مرصاد العباد ص ۱۸۶»، تمهیدات عین القضاة همدانی ص ۱۸۲، آداب المریدین ورق ۳ و ورق ۱۷، اخلاق محتشمی ص ۴۰۴، وقابوس نامه ص ۱۸۷، شمس الحقیقه ص ۲۷۸ نقل شده است. نیز به همین صورت با ترجمه پارسی آن در باب شانزدهم از کتاب «بحار الحقیقه» یکی دیگر از تصانیف شیخ جام دیده می شود.

«نسفی» در کتاب: «الانسان الکامل ص ۲۰۷» این حدیث را به همین صورت با مقدمه‌ای آورده است: . . . و آدمی در اینها مجبور است: پس هر که سعید است ساعات از شکم مادر با خود آورده است، و هر که شقی است شقاوت از شکم

مادر یا خود آورده است، السعید من سعد

۱ «در مجموعه ورام ج ۲ ص ۹۲» سند این حدیث چنین ضبط شده است :

... ابن ابی الصباح قال: سمعت کلاماً یروی عن النبی صلی الله علیه وسلم وعن

علی علیه السلام، وعن ابی مسعود فعرضته علی ابی عبدالله علیه السلام فقال: هذا قول

رسول الله صلی الله علیه وسلم اعرفه قال: السعید من سعد فی بطن امه والشقی من

وعظ به غیره . صاحب عقد الفرید در ج ۲ ، از کتاب خود صفحات ۶۳ و ۶۴

آن را ذیل سخنان : اکثم بن صیفی و بزرجمهر الفارسی ، ذکر نموده است .

در صحیح مسلم ج ۸ ص ۴۵ ، جامع الصغیر ج ۱ ص ۶۳ ، به صورت :

الشقی من شقی فی بطن امه والسعید من وعظ به غیره ، و در جای دیگری از همین جامع

الصغیر ج ۱ ص ۱۷۹ با تفاوت مختصر : انما الشقی مذکور است . مضمون

صورت مضبوط در صحیح مسلم در مثنوی شریف در حدیث :

الشقی من شقی فی بطن ام من سمات الله يعرف حالهم

(احادیث مشوی ص ۳۵)

دیده می شود . صورتی دیگر ازین حدیث: الشقی من شقی فی بطن امه والسعید

من وعظ به غیره ، در صحیح مسلم ج ۸ ص ۴۵ ، جامع الصغیر ج ۱ ص ۶۲ ، و

تفسیر ابوالفتح رازی آمده است :

«الشقی شقی فی بطن امه»، یا «الشقی من شقی فی بطن امه» در شرح شطحیات

روزبهان بقلی شیرازی ص ۸۸، و «المواعظ العبدیة ص ۳»، و «نهج الفصاحه ص

۱۲۸ ≈ کشکول شیخ بهائی ج ۲ ص ۳۶۸ مذکور می باشد . همین صورت در

«بستان القلوب» (از مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق ص ۳۸۹) با این توضیح آمده

است: و شقاوت بردن نوع است شقاوتی است ذاتی، چنان که رسول علیه السلام

فرمود: الشقی من شقی فی بطن امه، و این شقاوت ابدی باشد، نیز جزئی از این حدیث

در «شرح شطحیات روزبهان ص ۳۱۱» آمده است . و باز مضمون این خیر در کتاب

«موضح اوهام الجمع والتفریق ج ۱ ص ۴۴۹»، «جامع الصغیر ج ۲ ص ۶»

و «سنن ابن ماجه قزوینی ج ۱ شماره ۴۶» وارد شده است .

سلسله وسایط و اسناد این حدیث به تمامی در کتاب «التوحید ص ۳۵۶» ذیل:

(باب السعادة والشقاوة) مسطور است که از امام موسی بن جعفر سؤال کردند در معنی

قول رسول الله : الشقی من شقی فی بطن امه والسعید من سعد فی بطن امه، حضرت

جواب دادند: الشقی من علم الله وهو فی بطن امه انه سيعمل اعمال الاشقياء، والسعيد من علم الله وهو فی بطن امه انه سيعمل اعمال السعداء. يك صورت ديگر از اين حديث : السعيد من سعد بعمله والشقی من شقی بعمله در ص ۹ از كتاب : «ذكر المعتزله من كتاب المنية والامل في شرح كتاب الملل والنحل» به روايت ابی بن كعب مذکور می باشد .

«السعيد من وعظ بغيره والشقی من شقی فی بطن امه» صورتی است كه صاحب «تذكرة الموضوعات» در ص ۲۰۰ از اين كتاب ذیل باب: (القصص والمواعظ) آن را از سخنان علی عليه السلام می داند و با اشاره به تصريح ابن جوزی در «تلیس ایلین» آن را در عداد «موضوعات» نوشته است.

مؤلف كتاب «علم الحديث» در ص ۷۹ ذیل: «احاديث مجعوله» به نقل از كتاب: «اربعین شيخ بهائی» اين حديث را به صورت: الشقی من شقی فی بطن امه، آورده و در ذیل آن نوشته است : این خبر را «مقانی» در مقياس الدرایه جزو «مجموعات» شمرده و این شهر آشوب در كتاب «مثنیاهات القرآن» مجعول بودن آن را نقل کرده ولی شيخ صدوق در كتاب «توحيد» حديث را با معنایی كه امام برای آن فرموده اند نقل کرده است. نیز رك : قابوس نامه تصحيح دانشمند محترم دكتر غلامحسین يوسفی، «وامثال وحكم دهخدا ص ۲۵۱»، كشف الحقایق صفحات ۵۰ و ۱۱۳ و جمهرة الامثال ص ۱۱۵

ص ۱۲۶ س ۷ **الشيخ في قومه كالنبي في امته**: به همین صورت در كتاب «مصباح الهداية ص ۲۱۹» دیده می شود و در «احاديث مثنوی ص ۸۲» به نقل از : «لطائف معنوی ص ۱۳۰» آمده و مؤلف فقید این بیت از ملای روم را :
گفت پیغمبر كه شيخ رفته پیش
چون نبی باشد میان قوم خویش
اشاره بدان حديث دانسته اند. همچنین به صورتهای: «الشيخ في بيته كالنبي في قومه» و «الشيخ في اهله كالنبي في امته» به ترتیب در جامع الصغير ج ۲ ص ۴۲ ، كنوز الحقایق ص ۷۴ مضبوط است. صورتی ديگر از آن در «مكاتب سنایی» - از نامه هفتم ص ۵۳ دیده می شود. این حديث همراه با ترجمه پارسی و تفسیری نغز در بسارة آن در باب چهارم از كتاب «سراج السائرین» یکی از تصانیف شيخ جام دیده می شود .

«فاوقچی» دو صورت مذکور در «جامع الصغير» و «كنوز الحقایق» را در اللؤلؤ المرصوع ص ۴۵ ذكر نموده و آنها را «موضوع» دانسته است .

و باز در کتاب «تذکره الموضوعات» ذیل: «کتاب العلم ص ۲۰» نیز این حدیث «ضعیف» اعلام شده است.

در «امثال وحکم دهخدا» ص ۳۵۵ ذیل: «الشیخ فی قومه کاتبی فی امته» به دو بیت از «کمال خجند» بدین صورت:

می‌زند بنگک صرف مرشد خاف فارغ از نوشدا روی عنبی است
گرچه «الشیخ کاتبی» گویند «کاتبی» نیست شیخ ما «کتابی» است
استشهاد شده و مؤلف فقید در توضیح کلمه «کتاب» در مصرع دوم از بیت دوم نوشته‌اند: «کتاب» شاهدانه و مراد «بنگک» است.

ص ۱۳۴ س ۵ **الصبر مفتاح الفرج**: بعضی آنرا در حکم «حدیث» دانسته‌اند من جمله: صاحب: «تفسیر کشف الاسرار ج ۱ ص ۱۷۸»، «مصباح العارفين ص ۶۲»، حدائق الحقائق صفحات ۵ و ۶، «التصفية فی احوال المتصوفة ص ۷۳»، و بعضی آن را در «امثال سائره» ضبط نموده‌اند: الامثال البغدادية ج ۱ ص ۲۲۵، و مضمون آن با عبارتی دیگر در ج ۲ ص ۱۰۸ از همین کتاب، و «المنجد فی اللغة والادب والعلوم» ص ۱۰۷۲، و «الف کلمة و کلمة ص ۴۰».

و اما کسانی که آن را از سخنان منسوب به حضرت علی علیه السلام دانسته‌اند: ابن ابی الحدید در شرح خویش بر «نهج البلاغه ج ۵ ص ۹۴۰، و دیگر مصحح گرانمایه «معارف بهاء ولد». علامه فقید استاد فروزان فر در صفحات ۱۹۰ و ۱۹۱ از این کتاب مستطاب ذیل: «الصبر مفتاح الفرج» مرقوم داشته‌اند: مناسب است با آیه ان مع العسر يسرا (الانشراح ۵) و روایت نبوی: ان النصر مع الصبر، و الفرج مع الكرب، و اليسر مع العسر (منهاج القین فی شرح ادب الدنيا و الدین چاپ آستانه ص ۴۷۷)، و حدیث نبوی: بالصبر يتوقع الفرج (منهاج القین ص ۴۷۵). سپس مصحح مفصل نوشته‌اند: معلوم شده کسه: (الصبر مفتاح الفرج) از مولای متقیان است، و مولانا در مثنوی این عبارت را چند بار به کار برده، مانند:

گفت ای هدیه حق و دفع حرج - معنی: الصبر مفتاح الفرج
(مثنوی دفتر اول بیت ۹۶)

و نیز:

گر تو اشکالی بکلی و حرج صبر کن: الصبر مفتاح الفرج
(مثنوی دفتر اول بیت ۲۹۰۸)

ودریکی از غزلیات به صورت ردیف آمده است :

ای دل فرورو در غمش کالصبر مفتاح الفرج

تا رونماید مرهمش کالصبر مفتاح الفرج

(کلیات شمس انتشارات دانشگاه تهران غزل شماره ۵۱۹)

دز طرائف الحكم ج ۱ ص ۱۱۶ به نقل از «وافی فیض» به اسناد شیخ صدوق

از حضرت رضا علیه السلام چنین مذکور است :

ما احسن الصبر وانتظار الفرج: ودر «کنوز الحکمة ص ۴۳۸» بدین صورت آمده

است: «الصبر مفتاح الفرج والزهدي غنی الابد» در «البيان والتبيين» به صورت: «افضل العبادة

الصبر وانتظار الفرج» جزو سخنان حضرت علی علیه السلام آمده است.

فاضل روشن ضمیر آقای محمد روشن در تعلیقات کتاب: «لمعة السراج لحضرة

التاج ص ۱۲۸» بیتی از خسرو شیرین نظامی را بصورت :

شکيبايش مرغان را پرافشاند خروس «الصبر مفتاح الفرج» خواند

در معنی این گفتار آورده است. همچنین رجوع شود به: مجمع الامثال میدانی ص ۳۶۳

مرحوم «دهخدا» در کتاب «امثال وحکم ص ۲۵۵» آن را در يك بيت

شعر بدون ذکر قائل آن :

صابری کردیم تا بند فرج بگشاد صبر

راست گفت آن کس که گفت: الصبر مفتاح الفرج

به دست داده و هشت بیت از مثنوی مولانا جلال الدین رومی را که در هسريك

«الصبر مفتاح الفرج» به مناسبت گنجانیده شده است نقل نموده اند .

ص ۲۷ س ۶ **الضدان لایجمعان**: عبارت معروفی است که در بیان حکماء و کتب امثال

به کار رفته و شاعران اغلب در شعر خود بدان استاد جسته اند.

سنائی عز نوى در مقدمه خود بر کتاب: «حديقة الحقيقة» درباره این قول چنین

نوشته است: علمای شریعت و امنای طریقت متفق اند که: الضدان لایجمعان ؛

یلدای لیل را نهار بهار نتوان دید، و کفر ندیم ایمان نشاید.

(صفحه ۱۳ از مقدمه حديقة الحقيقة به اهتمام استاد مدرس رضوی)

در تعریف «ضد» و «نقیض» و تفاوت آنها، استاد مدرس رضوی در تعلیقات

کتاب «حديقة الحقيقة ص ۳۷» نوشته اند:

دو ضد بایکدیگر گرد نیابند، و ضدان دو متقابل را گویند که در يك موضوع جمع

نتوانند آمد. و فرق بین ضد و نقیض آن است که دوزخ فقط جمعشان با هم نشاید و دو نقیض نتوانند با یکدیگر جمع گردند و نتوانند هر دو از میان برخیزند و نباشند، و در تعریف نقیض گفته اند: النقبضان لایجمعان ولایرتفعان. «در کشاف اصطلاحات الفنون ج ۱ ص ۸۷۶» چنین تعریف شده است: ان النقیضین لایجمعان ولایرتفعان: الفنون کالعدم والوجود؛ والضدان لایجمعان لکن یرتفعان: کالسواد والبیاض. صاحب کتاب «خردنامه» ص ۶۳، آن را جز و سخنان منسوب به حضرت علی علیه السلام ذکر نموده و مضمون آن را در دو بیت از فردوسی چنین آورده است:

کسی کلو برد آب و آتش بهم ابر هر دو ان کرده باشد ستم
اگر تابش مه بود در نهفت پس آنکه شود شیر با گرگ جفت
سنائی در «حدیقه الحقیقه» گوید:

نوم و یقظت که دید؟ در یک مرد زانکه اصداد جمع توان کرد
تعلیقات حدیقه ص ۵۰۳

و مضمون آن را در دیوان چنین آورده است:

شگفتی نبود از خلقان ترا دشمن بوند ایرا

تو دانایی و ضد ضد را به گوهر نیست جز دشمن

و مولانا راست:

ضد ضد را بود هستی کی دهد بلکه زو بگریزد و بیرون جهد

این ابیات سنائی، و مولوی در امثال و حکم دهخدا ص ۱۰۶۲ ذیل: «الضدان لایجمعان» استشهاد شده است.

«شناخت از شهود خیزد و شهود از وجود در سبب نیاید که شهود ضد وجود است، و» الضدان لایجمعان» از نجم الدین رازی است در «مرصاد العباد ص ۱۴۸». «پس حادث بود و اوقدیم است، و محال است که او حادثی در وجود آورد که آن حادث قدیم بود، چه: «الضدان لایجمعان»

از «نامه های عین القضاة همدانی» ص ۱۰۳

اجتماع ضدان ۱:

ابوسعید خراز گفت: عرف الله بجمعه بین الضدین؛ و بعد این آیه را تلاوت

نمود: هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن (کلمات مکتونه ص ۵۷)

ص ۲۲ س ۸ العاقل من لا تغره الدنيا و الحرام لا یستره الطمع: بدین صورت

در منابعی که در دسترس بود دیده نشد

ص ۱۱۹ س ۵ العلم ثلاثة وما سوى ذلك فهو فضل: آية محكمة، و سنة قائمة و فريضة عادلة محمد بن العلاء الهمداني روايت مي كند كه پيغمبر اكرم صلى الله عليه و سلم فرمود: العلم ثلاثة فما وراء ذلك فهو فضل: (تمه مانند خبير متن)، سنن ابن ماجه ج ۱ باب ۸ حديث شماره ۵۴

در «كافي» ذيل: «كتاب العلم والجهل» اين خبر با تفاوت اندكي چنين نقل شده است: قال النبي صلى الله عليه وسلم: انما العلم ثلاثة: آية محكمة، او فريضة عادلة، او سنة قائمة، وما خلاهن فهو فضل.

اين خبر به همان ترتيب كه در متن كتاب حاضر نقل شده در «كنز العمال في سنن الاقوال» ج ۱ ص ۷۶ به روايت ابن عمرو، و در كتاب: «المواعظ العديده»، ذيل باب: في الثلاثيات الواردة عن النبي عليه السلام ص ۷۱ مذكور مي باشد.

ص ۱۰۵ س ۱۱ و ص ۱۲۳ س ۱ العلماء ورثة الانبياء: حديث نبوي است كه با همين الفاظي تفاوتي در: «يتايح المودة» ص ۳۴۵ «سنن ابن ماجه ج ۱ حديث شماره ۲۲۳»، «احياء العلوم» جلد ۴ ص ۱۴۶، «نامه هاي عين القضاة همداني» ص ۴۲۲، «مرصاد العباد» صفحات ۲۷۴ و ۲۷۷، «الانسان الكامل» صفحات ۳۲۰ و ۳۲۱، «اوراد الاحباب» ج ۲ ص ۵۶، «جامع الاسرار» صفحات: ۴۲۱، ۴۷۹، ۴۸۹، ۵۰۴، «آداب المريدين» ورق ۹ و ۵۱، «كشف الاسرار» ج ۱ ص ۱۳۹، «المواعظ العديده» ذيل: المفردات الصادرة عن النبي ص ۱۵ و «شرح شطحيات روزبهان» ص ۴۱۲ و «مقالات شمس تبريزي» ص ۲۰۵، و «روضه الانوار» ص ۱۸۹ مذكور است. در «تمهيدات عين القضاة همداني» ص ۱۸۴ ذيل فصل: اسرار قران و حكمت و خلقت انسان، اين خبر چنين آمده است: باش تاقرشي شوي كه تا نسبت با محمد درست كرده باشي كه: «العلماء ورثة الانبياء». نيز رجوع شود به باب چهارم از كتاب «سراج السائرين» و همچنين به مختصر «احياء العلوم» در حاشيه كتاب: «نزهة الناظرين» ص ۳ ذيل باب: «في العلم والتعلم» هم چنين به صورت: العلماء خلفاء الانبياء، در كشف الاسرار ج ۶ ص ۲۳۱، و ان العلماء ورثة الانبياء، در «اصول كافي» صفحات: ۱۲ و ۱۳، «وافي فيض» ج ۲ ص ۴۲، «بحار الانوار» ج ۱ ص ۵۲، و به ترتيب: اكرم العلماء فانهم ورثة الانبياء به روايت ابن عساکر از ابن عباس در «جامع الصغير» ج ۱ ص ۹۱، و با

اضافه‌ای در آخر: فمن اكرمهم فقد اكرم الله ورسوله، درهمین منبع به روایت جابر دیده می‌شود.

مضمون این حدیث در عبارات مختلف در: «کنز العمال فی سنن الاقوال» ج ۱۰ صفحات: ۷۷، ۸۵، ۹۴، «انحاف سادة المتقين» ج ۱ ص ۷۱، «احیاء العلوم» ج ۱ ص ۵، جامع الصغیر ج ۲ ص ۶۹ و ص ۱۱۵ و ص ۱۵۳، «کنوز الحقایق» ص ۸۵ و ص ۴۴۵ «صحیح بخاری» باب ۱۰، «سنن ترمذی» کتاب ۳۶ باب ۱۹ تعلیقات «حدیقة الحقیقه سنائی» ص ۲۹، «رشحات نبویه» ص ۹۱، «نهج الفصاحة» ص ۴۲، «معجم المفهرس» ج ۴ ص ۳۲۱، «تذکره السامع والمتکلم» صفحات: ۶، ۷، ۱۲، ۲۷، ۲۸، ۴۸ «ادب الدنیا والدین» ص ۲۹ نقل شده است که برای اطلاع بر آنها می‌توان به آن منابع مراجعه نمود.

«ان العلماء ورثة الانبياء؛ ان العلماء لم يورثوا ديناراً ولا درهماً ولكن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر» صورتی است از این حدیث مضبوط در «سفینه البحار» ج ۲ صفحات ۲۱۹ و ۲۲۳ ذیل باب: ثواب العالم والمتعلم والعلوم التي امر بتحصيلها، وبا تفصیل بیشتر در «کافی» (کتاب العلم والجهل) به دست داده شده است. حکیم قبادیانی در کتاب: «وجه دین» ص ۱۵، گفتار دوم، و ص ۲۸۷ گفتار چهل و ششم پس از نقل این خبر به صورت: «العلماء ورثة الانبياء»، ترجمه پارسی آن را چنین آورده است: «دانیان میراث‌داران پیغمبرانند».

صاحبان: «اللؤلؤ والمرصوع» ص ۵۱، و «تذکره الموضوعات» ص ۲۰، این خبر را در کتاب خود آورده‌اند و مؤلف «تذکره» درباره آن چنین اظهار نظر نموده است: بعضی آن را «ضعیف»، بعضی «صحیح»، و بعضی سند این خبر را «مضطرب» دانسته‌اند اما در هر صورت بی‌اساس نیست و اصلی دارد.

ابو طالب مکی در «قوت القلوب» ج ۱ ص ۳۲۰ می‌نویسد: من عرف الله تعالى فماذا جهل؟ ومن جهل الله تعالى فماذا عرف؟ فالعلماء بالله تعالى هم ورثة الانبياء، لانهم ورثوا منهم الدلالة على الله تعالى.

ص ۲۹۷ س ۱۰ **الله لا ينظر الى هذه الامة الا لضعفائها وان صاعليك - المؤمنین یدخلون الجنة قبل الاغنياء بنصف يوم و ذلك مقدار خمسمائة عام. ثم قال: طوبى للضعفاء والفقراء من امتي هم احبائي واحباء الله. هيهات، هيهات! كم من ضعيف متضعف يشفع له يوم**

القيمة في سبعين الف انسان وكم من قوى لا يشفع في واحد ولا

في نفسه لانه ترك امر الله: جزء اول اين حديث به صورت: ان فقراء المهاجرين يدخلون الجنة قبل اغنيائهم بمقدار خمسمائة سنة در «جامع الصغير ج ۱ ص ۱۵۸» و با تفاوت: «بمقدار خمسمائة سنة» به: «بخمسة عام» در همین مأخذ ج ۲ ص ۱۲۷ مذکور می باشد. هجویری در «كشف المحجوب ص ۵۱۶» صورت نادری از آن را به دست داده است: ابشروا ضعاليك المهاجرين بالفوز التام يوم القيمة: يدخلون الجنة قبل اغنيائهم بنصف يوم، كان مقداره خمسمائة عام.

و به همین مضمون اما بالفاظي متفاوت در «موضع اوهام الجمع والتفريق ج ۲ ص ۲۰۹» و «مصباح الهداية» ص ۱۱۷ و «المحاسن والمساوي» ج ۱ ص ۲۱۲، ذیل: محاسن الفقر، وملخص آن در «قوت القلوب ج ۱ ص ۴۹۱» ذیل باب: شرح مقام الزهد و وصف احوال الزاهدين، «سنن ابن ماجه قرويني ج ۲» ذیل: كتاب الزهد حديث شماره ۴۱۲۲، حلية الاولياء ج ۷ ص ۹۹، «اوراد الاحباب ج ۲ ص ۱۲» ذیل باب: فضيلة الفقر على الغني و در هامش كتاب «نزهة الناظرين» ص ۲۶۵ مذکور می باشد و همین صورت را ابن جوزی در كتاب «تليس ابليس ص ۱۸۰» به دست داده است.

محمد بن منور در كتاب «اسرار التوحيد» نسخه مصحح استاد گرانمايه دكتور ذبيح الله صفا ص ۳۰۴ اين حديث را بدین ترتيب نقل نموده است: ان اول من يقرع ابواب الجنة من امتي فقراؤها و اكثر اهل الجنة من امتي ضعفاؤها. صورتی دیگر از این حديث با تفاوت: «خمسمائة عام» یا «خمسمائة سنة» به: «اربعين خريفاً» در كتاب: «الاتحافات السنية في الاحاديث القدسيه» ص ۲۸ و ص ۳۲، و در «اوراد الاحباب باخرزی ج ۲ ص ۱۲»، و «طرائف الحكم ج ۱ ص ۱۴۲»، و همچنین با اختلاف: «خمسمائة عام» به: «سبعين عاماً» در «الاتحافات السنية» ص ۱۱۵ منقول است. قسمت دوم اين حديث با همه تفصیحی که به عمل آمد در مأخذی که در دسترس بود دیده نشد.

ص ۱۹۰ س ۳ و ص ۱۹۴ س ۳ و ص ۱۹۵ س ۲ المؤمنون كنفس واحدة: رجوع شود به بخش احاديث كتاب: «مفتاح النجات» ص ۳۲۸ و به مكاتيب سنایی ص ۸۶ و ص ۱۰۱

ص ۸۵ س ۴ انا اغني الشركاء عن الشرك فمن عمل لي عملا واشرك فيه

غیری فانا منه بریء وهو لذی اشرک: بهمین صورت در کتاب «مفتاح-

النجاة» و تفصیل آن در بخش احادیث همان کتاب ص ۳۰۷ ذکر شده است.

ص ۵۴ س ۵ و ص ۶۴ س ۸ انا عند المنکسرة قلوبهم من مخافتی: حدیث

قدسی است که در کتب متصوفه به صورت جواب پروردگار به داود یا موسی، یا

اسماعیل در برابر سؤال: «این اجلک؟» یا «این اطلبک؟» - پروردگارا! ترا کجا

یابیم؟ آورده شده است.

حکیم غزنوی با نظر شیخ جام موافقت دارد و آنرا در جواب داود پیغامبر می آورد:

گفت داود را خدای جهان که منم با ورشکسته دلان

(دیوان سنایی به تصحیح استاد مدرس رضوی ص ۳۸۵)

هجویری در کشف المحجوب ص ۱۲۵ آنرا جواب حضرت عزت به موسی

کلیم می داند: موسی اندر حالت مکالمت گفت: یا رب این اطلبک؟ قال:

عند المنکسرة قلوبهم - بار خدایا ترا کجا طلب کنم؟ گفت: آنجا که دل شکسته

است و از اخلاص خود نومید گشته

ابوالمفاخر باخرزی در اوراد الاحباب ج ۲ ص ۳۵۶ نیز آنرا با تفاوتی در عبارت،

در جواب موسی دانسته است: اطلبنی عند المنکسرة قلوبهم من اجلی. علامة فقید

استاد فروزان فر در احادیث مثنوی ص ۱۵۱ مضمون این خبر را ذیل بیت:

دست اشکسته بر آور در دعا سوی اشکسته پرد فضل خدا

در جواب سؤال موسی از پروردگار آورده اند با استناد به قول صاحب شرح تعرف

ج ۳ ص ۱۳۷: الهی این اطلبک؟ قال: عند المنکسرة قلوبهم.

غزالی در کیمیای سعادت ص ۷۲۳ ذیل: «انا عند المنکسرة قلوبهم» آن را در

جواب اسماعیل می داند: . . . خدای تعالی وحی فرستاد به اسماعیل علیه السلام که مرا

نزدیک شکسته دلان جوی. گفت: آن کیانند؟ گفت: درویشان صادق.

ایضاً این حدیث در کتب: «مرصاد العباد» ص ۸۸، «الاتحافات السنية فی الاحادیث

القدسیه» ص ۲۶، «حدائق الحقائق» ص ۶۲۸ نقل شده و با ترجمه پارسی آن

در «اخلاق محتشمی» ذیل باب: «فی الدین و معرفة الخالق» ص ۸ و ۹ چنین

مذکور است: قال انا عند المنکسرة قلوبهم. ترجمه: پیغمبر گفت من به نزدیک شکسته

دلان باشم. و هم چنین در «تمهیدات عن القضاة» ص ۲ و مقالات شمس تبریزی

میبندی در کشف الاسرار ابتدا به نقل ترجمه پارسی مضمون این خبر می پردازد: ... هر که درمانده تر به دوست نزدیک تر، هر که شکسته تر به دوستی سزاوارتر؛ و آنگاه خبر را چنین ذکر می کند: انا عند المنكسرة قلوبهم لاجلی - (نیز مراجعه شود به صفحه ۳۷ از جلد چهارم کشف الاسرار) و همچنین رجوع شود به تعلیقات کتاب «حدیقه الحقیقه سنائی» ص ۵۱۲ به قلم استادانه استاد مدرس رضوی و شرح شطحیات روزبهران بقلی شیرازی ص ۰۴۰۷. این نکته غریب می نماید که صاحب «المؤلؤ المرصوع» در کتاب خود ص ۲۵ این خبر را با تفصیل بیشتری به صورت: «انا عند المنكسرة قلوبهم من اجلی، وانا عند المندرسة قبورهم لاجلی» در عداد «احادیث موضوعه» ذکر نموده است.

ص ۱۱۴ س ۳ قال النبی علیه السلام: ان اخوف ما اخاف علی امتی رجل منافق القلب علیم اللسان: صاحب «المواظط العدیة» این خبر را در کتاب خود ذیل باب: فی الثنائیات الواردة عن النبی (ص) صفحه ۴۲ چنین ذکر می کند: قال النبی (ص): انی لا اتخوف علی امتی مؤمناً ولا مشركاً؛ فاما المؤمن فيحجزه ايمانه، واما المشرك فيقمعه كفره. ولكن اتخوف عليكم منافقاً علیم اللسان يقول ما تعرفون و يعمل ما تنكرون. و صورتی دیگر از آن در همین کتاب ص ۴۸ چنین آمده است:

قال علی علیه السلام: قطع ظهري رجلا من الدنيا: رجل علیم اللسان فاسق، ورجل جاهل القلب ناسك؛ فانی سمعت رسول الله (ص) يقول: يا علی اهلك امتی علی یدی كل منافق علیم اللسان.

شیخ ابوطالب مکی در کتاب «قوت القلوب ج ۱ ص ۲۸۶» این خبر را از قول عمر چنین آورده است: اتقوا كل منافق علیم اللسان؛ يقول ما تعرفون، و يعمل ما تنكرون. و همین مضمون با اختلافی در عبارات در «رشحات نبویه» ص ۱۰۴ دیده می شود.

ص ۹۸ س ۹ ان الله تبارك و تعالی اوحی الی نبی من انبیائه: کذب من ادعی محبتی اذا جنه اللیل نام عنی. الیس کل حبیب یجب خلوة حبیبیه؟ و انا مطلع علی قلوب اخبائی اذا جنهم اللیل جعلت ابصارهم فی قلوبهم و اثبت نفسی بین اعینهم فخطبونی علی المشاهدة و کلمونی علی الحضور: گفتگوی است بین خداوند و پیامبرش داود یا موسی بن عمران: ابو حامد محمد غزالی در تفسیر خویش از سوره یوسف ص ۱۶ ذیل آیه شریفه: اذ قال یوسف لایه یا ابت

این خبر را چنین می آورد : و مما انزل الله تعالی علی داود علیه السلام، یا داودا ینبغی للمحب ان لا یفارق باب حبیبه علی کل حاله... کذب من ادعی محبتی و یذکر بلسانه غیری . کذب من ادعی محبتی وهو یجد لذه الطعام والشراب. کذب من ادعی محبتی ثم یخطر بباله غیری و. . . . کذب من ادعی محبتی ثم اذا جن علیه اللیل نام عنی .

غزالی در پایان این بیت را هم آورده است :

عجباً للمحب کیف ینام کل نوم علی المحب حرام

بیان دیگری در این باب از میدی است در «کشف الاسرار» ج ۱ ص ۲۵۳ : خیانت چشم متعبدان آن است که در شب تاریک چون وقت مناجات حق باشد در خواب شوند تا آنس خلوت برایشان فوت شود . به داود پیغامبر وحی آمد که : یا داود کذب من ادعی محبتی اذا جنه اللیل نام عنی؛ الیس کل حبیب یحب خلوة حبیبه ؟ همین صورت از خبر را که «میدی» به دست داده است بی تفاوتی در کتاب «الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویه ص ۱۷۶» می توان یافت. صورت کامل تری از این خبر را مناسب با آنچه در متن کتاب حاضر آمده است مجلسی در جلد پنجم از کتاب «بحار الانوار» (کتاب النبوة) ذیل باب، ماناجی به موسی علیه السلام ربه، و روایت امام صادق علیه السلام ذکر نموده است: کان فیما ناجی الله عزوجل موسی بن عمران ان قال له : یا بن عمران ! کذب من زعم انه یحبنی فاذا جنه اللیل نام عنی. الیس کل محب یحب خلوة حبیبه ؟ ها انا ذا یا بن عمران مطلع علی احبائنی؛ اذا جنهم اللیل حولت ابصارهم فی قلوبهم و مثلت عقوبتی بین اعینهم یخاطبوننی علی- المشاهدة و یکلموننی علی الحضور . این خبر به همین صورت در «طرائف - الحکم ج ۱ ص ۹۲» و با تفاوت اندکی در عبارات در کتاب : «مصباح العارفين ص ۱۰۸» ذیل فصل : در بیان سهر ، مذکور می باشد و مضمون آن به اختصار در اورداد الاجاب ج ۲ ص ۳۴۱ و کشف المحجوب هجویری ص ۴۵۸ آمده است .

ص ۲۱ س ۶ ان الله تبارک و تعالی خلق العقل فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر، فقال : وعزتی، و جلالی، و ارتفاعی فوق عرشی، ما خلقت خلقاً هو احب الی منک. بك آخذ و بك اعطی و بك اعرف و بك اعبد و بك اعاقب و بك ائیب. ثم جعله فی قلب آدم فی الجانب

الایمن . وخلق العقل من النور فالعقل نور ثم اسكنه عن یمین قلب آدم علیه السلام: این خیر، جز قسمت آخر آن (یعنی از: ثم جعله - به بعد) در کتب حدیث و در غالب کتب اعتقادی خاصه و عامه و آثار متصوفه به همین صورت و احیاناً با تفاوتی اندک در الفاظ یا تقدیم و تأخیر بعضی از کلمات و عبارات اما با همین مضمون ذکر شده است؛ که می توان برای اطلاع بر معنی آن و اختلاف نظر فقهاء و محدثان و حکماء و متصوفه در این باب به آن مآخذ مراجعه نمود .

امادر باره نخستین آفریده، احادیث مختلف وارد شده است: اول ما خلق الله نورى . اول ما خلق الله العقل . اول ما خلق الله الروح . اول ما خلق الله العلم الاعلى . اول ما خلق الله القلم . شیخ کلینی در «کافی» (کتاب العقل والجهل ص ۱۰) می نویسد: عده ای از اصحاب ما از ابو عبدالله روایت کرده اند که گفت: ان الله عز وجل خلق العقل وهو اول خلق من الروحانيين . ملامحسن فیض در کتاب: «قررة العیون و محجة - البيضاء» این حدیث را به همین صورت و مجلسی در «بحار الانوار ج ۱ ص ۳۳- از کتاب غوای اللالی والدرر» نیز به همین ترتیب نقل کرده اند. در «عیون الاخبار» و «من لایحضره الفقیه» جزو وصایای پیامبر اسلام به علی علیه السلام چنین آمده است: یا علی ! ان اول ما خلق الله العقل ودر وافی فیض ج ۱ ص ۱۷-۱۹ همچنین. این حدیث با تفصیلی «در طرائف الحکم ج ۱ ص ۲۰» و به همان صورت مذکور در متن کتاب حاضر در «الاتحافات السنیة فی الاحادیث القدسیة ص ۱۴۳ و ۱۴۴» و ملخص آن ضمن شماره ۶۸۷ کتاب مذکور دیده می شود. نیز با اضافه ای در آخر به صورت: و ما اکرمتک بشیء افضل من الصبر درص ۱۷۹ مرجع اخیر الذکر و به همین صورت در کنز العمال فی سنن الاقوال ج ۳ ص ۲۲۰ مذکور می باشد . نیز می توان در این باب رجوع نمود به: «جواهر السنیة ص ۱۱۱ و ص ۲۷۵» ، کتاب: «الطرایف واللطایف ص ۲۴» . به نقل از کتاب (رهن العیون فی الجد والمجون) باب ، مدح العقل ، «جامع الاسرار و منیع الانوار ص ۱۴۴ ، ص ۳۴۷ ، ص ۳۸۰ ، ۵۴۸ ، ۷۰۵» و «شرح تعرف ج ۲ ص ۱۳۴» ، «میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۶۴ و ج ۴ ص ۶۱» ، «ینایع المودة ص ۱۰» ، رساله المصباح فی التصوف ورق ۲۷۹ ، حلیة الاولیاء ج ۷ ص ۳۱۸ ، و «مرصاد العباد ص ۲۶ و ص ۳۰» و «میزان العمل» ص ۳۳۱ ، ذیل : شرف العلم والعقل .

شیخ نجم الدین رازی در جای دیگر از کتاب «مرصاد العباد ص ۲۶» ذیل .

این حدیث چنین آورده است: ... بدان که چنان که مبداء عالم ارواح روح پاک محمدی آمد مبداء عالم ملکوت عقل کل آمد؛ و در ص ۳۰ از همین کتاب اشارتی دیگر دارد: آن که خواجه علیه السلام فرمود: اول ما خلق الله القلم، و اول ما خلق الله العقل، و اول ما خلق الله روحی، هر سه راست است و هر سه یکی است و بسیار خلق در این سرگردان شدند تا چگونه است اما

صاحبان «تذکره الموضوعات ص ۲۸» و «اللؤلؤ المرصوع ص ۲۶»، و «اللای المصنوعه ص ۱۲۹ و ص ۱۳۰»، و «امام صفانی» در رساله خود صورتهای گوناگونی از این حدیث را نقل نموده و همگی آن را «موضوع» شناخته‌اند. ناصر خسرو قبادیانی در این بیت اشارتی بدان حدیث دارد:

خرد آغاز جهان بود و تو انجام جهان

بازگرد ای سره انجام بدان نیک آغاز

تحلیل اشعار ناصر خسرو ص ۷۸

و سنائی غزنوی در «حدیقه الحقیقه» مضمون این حدیث را بدین صورت می‌آورد:

کاول آفریده‌ها عقل است برتر از برگزیده‌ها عقل است

تعلیقات حدیقه - توضیحات استاد مدرس رضوی ص ۸۶

وملای رومی راست:

نی که اول دست یزدان مجید از دو عالم پیش‌تر عقل آفرید

احادیث مثنوی ص ۱۶۸

نیز حدیث موصوف در «بستان القلوب ص ۳۸۱» (از مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق) و صفحات ۱۴۹، و ۲۶۸ از همین مجموعه نقل شده است. همچنین رجوع شود به کتاب: «مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه» (صفحات ۹۵ و ۱۰۳) به اهتمام محقق گرانمایه استاد جلال‌الدین همایی و به کتاب: «منشآت خاقانی» ص ۴۳ به اهتمام فاضل ارجمند آقای محمد روشن.

در پایان این قسمت ترجمه پارسی این خبر از ناصر خسرو آورده می‌شود: نقل از «خوان الاخوان ص ۹۰» ذیل: (صف بیست و هشتم) و تحت عنوان: (سخن اندر عقل که او هست نخستین است) و اما دلیل از خبر رسول صلی الله علیه و سلم بر پیشی هست شدن عقل پیش از دیگر هست‌ها آن است که فرمود:

«اول ما خلق الله تعالى العقل؛ ثم قال له اقبل فاقبل، ثم قال له ادبر فادبر، فقال: وعزتي وجلالی ما خلقت خلقاً اعز علی منک؛ بك ائيب، وبك اعاقب. گفت: نخستین چیزی که خدای بیافرید عقل بود؛ مرا و را گفت: پیش آی، پیش آمد، پس گفت باز پس شو، باز پس شد. پس خدای تعالی سوگند یاد کرد به عز و جلال خویش که چیزی نیافریدم گرمی تر بر من از تو، به تو ثواب دهم و به تو عقاب کنم.

ترجمه شیوایی دیگر از این خبر از استاد البشر خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب «اخلاق محشمی» ذیل: باب السادس، فی العقل والعلم و شرفها ص ۵۴ آمده است.

ص ۱۶۴ س ۶ ان الله لا ينظر الى صوركم و لا الى اعمالكم ولكن ينظر الى قلوبكم و نياتكم :

این حدیث به همین صورت در متن کتاب «مفتاح النجات» و تفصیل آن در بخش احادیث آن کتاب ص ۳۰۸ آمده است. دو صورت دیگر از آن چنین است: ان الله لا ينظر الى صوركم و اموالكم ولكن ينظر الى قلوبكم و اعمالكم (مسند احمد ج ۲ ص ۲۸۵، مسلم، ج ۸ ص ۱۱، احیاء العلوم، ج ۳ ص ۱۹۰، جامع الصغیر ج ۱، ص ۷۳) و ان الله لا ينظر الى اجسادكم ولا الى صوركم ولكن ينظر الى قلوبكم (صحیح مسلم ج ۸ ص ۱۱). علامه فقید استاد فروزان فراین حدیث را در کتاب «احادیث مثنوی» ذیل بیٹی از دفتر دوم مثنوی معنوی:

ما برون را ننگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را

نقل نموده اند. همچنین مضمون آن در دفتر پنجم مثنوی به صورت:

گفت لا ينظر الى تصويركم فابتوا ذا القلب در تصويركم

ننگرم در تو در آن دل بنگرم تحفه آن را آر ای جان در برم

آمده است. نیز رجوع شود به مکاتیب سنایی ص ۳۸ و ص ۲۷۸ و «رسالة الصبان»

ص ۸۶

ص ۲۷۴ س ۱ انى ان الله لا اله الا انا خلقت الخير فقد رته فطوبى لمن خلقته للخير و اجره للخير على يديه انى ان الله لا اله الا انا خلقت الشر فقد رته فويل لمن خلقت له الشر و اجره الشر على يديه:

تمامی این حدیث در کتاب: «موضح اوهام الجمع والتفريق ج ۲ ص ۱۵۱»، و

به روایت ابن النجار در کتاب: «الاتحافات السنیة فی الاحادیث القدسیة» ص ۷۱ و ص ۸۶ ، و جزء دوم آن در همین کتاب ص ۱۹ . به روایت بیهقی ، و مختصر آن به روایت ابن عباس در ص ۶۸ همین منبع ، و با همین مضمون اما با عبارات مختلف در ص ۱۱ این کتاب ، و به صورت نادر : وجد فی المقام حجر مکتوب فیه : ان الله ذوبکة خلقت الخیر والشر فطوبی لمن در کتاب مذکور ص ۲۰۰ منقول است .

در کتاب «شمس الحقیقه» ص ۱۲۰ بدین صورت: كما فی المصحیح عن معاویة بن وهب قال سمعت ابا عبد الله یقول انما اوحی الله الی موسی علیه السلام و انزل الله فی التوریه انی ان الله و صورتی دیگر از آن در همین کتاب ص ۱۷۹ دیده می شود .

غزالی آن را در «فضایل الانام» به دو صورت مختصر در ص ۷۸ و بتفصیل در ص ۳۱ آورده است .

ص ۷۶ س ۶ **الناس عالم او متعلم وسائر الناس همج**: برای تفصیل این مطلب مراجعه شود به: «مفتاح النجات» صفحه ۳۲۸ و صفحه ۳۲۹ بخش احادیث ، ذیل حرف : ن، و «المواعظ العدیدة» ص ۴۶ ذیل : فی الثنائیات الصادرة عن علی علیه السلام .

ابوطالب مکی در کتاب «قوت القلوب» ج ۱ ص ۲۷۲ ، تفصیل این قول را از حضرت علی علیه السلام چنین آورده است : الناس ثلاثة : عالم ربانی ، و متعلم علی سبیل نجات ، و همج رعاع ؛ اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح ، لم یستضوا بنور العلم ولم یلجؤا الی رکن وثیق . شرح دیگری در این باب در صفحات ۲۹۰ و ۲۹۱ از جلد اول همین کتاب مذکور است . صاحب «نور الابصار» نیز آن را در صفحه ۱۱۱ از این کتاب ذیل سخنان حضرت علی علیه السلام آورده است .

مرحوم دهخدا در «امثال وحکم» ص ۲۷۵ آن را به صورت : «الناس عالم و متعلم وما سواهما همج» به نقل از : «تفصیل النشأتین» ذکر نموده است .

ص ۷۲ س ۳ **ای الاعمال افضل ؟ قال : العلم** : و در ص ۱۰۵ س ۳ **ای الاعمال افضل ؟ قال العلم : ثلاث مرات** : مأخوذ از حدیثی است که تفصیل آن در بخش احادیث کتاب «مفتاح النجات» ص ۳۱۲ آمده است .

«ب»

ص ۲۷۹ س ۱۳ در مثل چنین گویند :

للباطل صولة وليس له دولة : قولی است منسوب بـه حضرت علی علیه السلام : در کتاب «غررالحکم و دررالکلم ص ۲۵» به صورت : للحق دولة ، للباطل جولة ؛ و در : «المواعظ العديدة ص ۲۱» ذیل باب : فی المفردات - الصادرة عن علی علیه السلام به صورت : جولة الباطل ساعة و دولة الحق الى الساعة ، وبأهمین الفاظ به اختلاف «دولة الحق» به «جولة الحق» در نثر الآلی ، و کتاب «المنجد» ص ۱۰۵۲ و در رساله «الف کلمة و کلمة ص ۲۴» به صورت : جولة الباطل ساعة و جولة الحق الى قيام الساعة ، و نیز در صفحه ۵۷ همین رساله صورت مختصر تری از آن دیده می شود .

صاحب «المستطرف» در صفحه ۲۷ از مجلد اول کتاب خود ذیل : «فی امثال العرب» آن را چنین آورده است : للباطل جولة ثم يضمحل .

ص ۲۷۴ س ۴ و ص ۲۳۳ س ۴ بعثت داعياً و معلماً و ليس الى من الهداية شيعى ، و بعث ابليس مزيناً و ليس اليه من الضلالة شيعى بل الله يضل من يشاء و يهدى من يشاء : درباره اسناد این روایت مراجعه شود به بخش احادیث کتاب : «مفتاح النجات» ص ۳۱۲ ذیل حرف : ب ، و همچنین به کتاب «احادیث مشوی» ص ۶۴ که در آن دو بیت از «مشوی معنوی» :
گفت ابلیسش گشا این عقد را من محکم قلب را و نقد را
امتحان شیر و کلبم کرد حق امتحان نقد و قلبم کرد حق
از دفتر دوم ، مستفاد از مضمون آن روایت نقل شده است .

ص ۱۷۸ س ۳ كما قال النبي عليه السلام : بقية عمر المؤمن من لاقيمة لها : نویسنده کتاب این قول را به پیغمبر اسلام (ص) نسبت می دهد ، اما در منابع موجود آن را به حضرت علی علیه السلام منسوب دانسته اند .

در کتاب «نثر الآلی ص ۳» به صورت : بقية العمر لاقيمة لها ، و به همین الفاظ در : «المواعظ العديدة ص ۲۱» و به صورت : بقية عمر المؤمن لاثمن لها در «التمثيل والمحاضرة ص ۳۰» ، و بقية عمر المؤمن لاقيمة له در «تذكرة السامع والمتكلم ص ۲۷» جزو کلمات حضرت علی علیه السلام به شمار آمده است .

« ح »

ص ۲۹۷ س ۴ **حب الدنيا رأس كل خطيئة** : به همین صورت در «جامع الصغير ج ۱ ص ۲۴۶» و «کنوز الحقایق» ص ۱۱۷ «غرر الحکم و درر الکلم» ج ۳ ص ۳۹۵ : «میزان العمل غزالی» ص ۳۷۲ ذیل فصل : تناول المال و ما فی کسبه من الوظائف ، «مجموعه ورام» ج ۱ ص ۱۲۸ ، النصفیه فی احوال المتصوفه ص ۶۱ و ص ۲۲۳ ، «شمائل الاتقیاء» ص ۱۳۲ ، و «مصباح الشریعه» ج ۱ ص ۱۹۳ ذیل : باب زهد و در کتاب «نزهة الناظرین» ص ۲۲۲ ذیل باب : «ذم الدنيا» مذکور است . نیز با تفاوتی اندک در عبارات به صورت : «رأس كل خطيئة حب الدنيا» در باب دوازدهم از کتاب «کنوز الحکمة» یکی دیگر از آثار شیخ احمد جام نقل شده است .

سنائی غزنوی مضمون این حدیث شریف را دوبار در کتاب «حدیقه الحقیقه» بدین صورت آورده است :

عشق او چون سر خطا باشد کی ترا زان زحق عطا باشد

تعلیقات حدیقه الحقیقه ص ۴۷۹

حب او مرترا به نار دهد می نداده ترا خمار دهد

تعلیقات حدیقه الحقیقه ص ۴۸۹

و در «امثال و حکم دهخدا» ج ۲ ص ۶۸۹ این بیت از شیخ بهائی :

حب دنیا هست رأس هر خطا از خطا کی می شود ایمان عطا

ذیل این حدیث ذکر شده است . میدی در کشف الاسرار در پارسی این حدیث چنین گوید : دوستی دنیا سر همه گناهان است و مایه هر فتنه و رنج و سر هر فساد که عاقبت آن دروغ باشد . کشف الاسرار ج ۸ ص ۳۵۷ . نیز رجوع شود به بخش احادیث کتاب «مفتاح النجات» ص ۳۱۴ ، ذیل : حرف «ح»

« خ »

ص ۲۶۳ س ۱ قال النبی علیه السلام : **خلقت من اطيب الطین و خلق محبی من اسقله** : در جائی دیده نشد .

ص ۱۷۴ س ۲ **خیر الامور اوساطها** : غزالی این خبر را به همین صورت در «احیاء العلوم ج ۳ ص ۴۲ و ج ۴ ص ۱۴۶» آورده ، هم چنین است در : «جامع الصغير ج ۱ ص ۴۶» ، «کنوز الحقایق ص ۶۰ و ص ۲۲۴» ، «التمثیل و المحاضره ص ۲۸» ، «کنز العمال ج ۱۰ ص ۷۶» ، «شرح السیر الکبیر ج ۴ ص ۲۵۹» ، «نهج الفصاحة

ص ۹۴»، و «رسالة الصبان» ص ۸۷ و «قابوس نامه ص ۴۶» و به صورت :
 خیر الاعمال اوساطها در «جامع الصغیر ج ۱ ص ۶۸». صاحب کتاب : «المستقصى»
 در ج ۲ ص ۷۷ این قول را به : «مطرف بن الشخیر» نسبت داده است . شیخ
 فریدالدین عطار در تذکرة الاولیاء ذیل : ترجمه احوال مالک دینار ج ۱ ص ۵۳ از
 قول وی و در بیان ذم افراط و تفریط چنین نوشته است : ... گفت تا خلق را بشناختم هیچ
 بالك ندارم از این که کسی مرا حمد گوید یا از آن که مرا ذم گویند، از جهت آن که ندیده‌ام
 و شناخته ستاننده‌ای الا مفرط و نکونده‌ای الا مفرط خیر الامور اوساطها .
 در کتاب «التمثیل والمحاضرة ص ۲۸» این حدیث به همین صورت آمده
 و در ص ۲۲۹ همین کتاب مضمون آن در بیته از مأمون چنین نقل شده است :

عليك باوساط الامور فانها نجاة ولا تترك ذلولا ولا صعباً

به همین بیت در «امثال وحکم دهخدا ج ۲ ص ۷۶۷» به نقل از تاریخ گزیده ،
 ذیل خبر : خیر الامور اوساطها، استشهد شده است. همچنین مضمون آن به صورت
 «کن وسطاً و امش جانباً» در المستقصى ج ۲ ص ۲۳۶ به روایت از حضرت عیسی (ع)
 نقل شده است .

در محاورات عامه این خبر به صورت : «خیر الامور اوساطها» مشهور شده
 و به همین ترتیب در «فرهنگ لغات نادره خارستان و نیستان ص ۱۰۵» همراه با
 مثلی معروف در افواه عوام ، چنین نقل شده است : نه غلامعلی بزمچو باش ، نه
 محمد صادق گچو ؛ بلکه غلامحسین بچو : خیر الامور اوساطها.

در کتاب « تذکرة الموضوعات ص ۱۸۹» ذیل باب : ماورد فی الاخلاق
 المحموده - به روایت یهقی، این حدیث جزو «موضوعات» به حساب آمده است.
 ناصر خسرو مضمون این حدیث را در بیته به صورت :

میانہ کار همی باش و بس کمال مجوی

که مه تمام نشد جز زهر نقصان را

در اشعار خود آورده و محقق گرنامه دکتر محقق آن را همراه با این بیت عربی :

فان كنت تبغي العز فابغ توسطاً فعند التناهي تقصير المتناول

در کتاب تحلیل اشعار ناصر خسرو ص ۴۵ نقل نموده اند .

صاحب «فرائد الال فی مجمع الامثال در ج ۱ ص ۲۰۰» ذیل این حدیث ،

این بیت را شاهد آورده :

کن وسطاً فی القصد فالامور اوساطها خیر آیا بشیر
و می نویسد: این مثل در مقام میانه روی و اقتصاد آورده می شود و آنگاه گفت و
شنودی از حسن بصری باعربی را در این باب بر قول خود می افزاید: قال اعرابی
للحسن البصری: علمنی دیناً و سوطاً لاذهباً قسروطاً و لاساقطاً سقوطاً. فقال:
احسنت یا اعرابی! خیر الامور اوساطها. حکمای یونان به اسکندر گفتند: عليك
بالاعتدال فی كل الامور فان الزیادة عیب والنقصان عجز.... قال رسول الله (ص):
خیر الامور اوساطها، وقال علی بن ابی طالب رضی الله عنه: خیر الامور النبط الاوسط
«ادب الدنيا والدين» ص ۱۲. نیز صاحب «المنجد» آن را در ص ۱۰۵۹ جزو امثال
ذکر نموده است و این بیت:

بهترین کارها اوسط بود مرد دانا از میان ره رود

در کتاب «عرفان الحق» ص ۱۵۳ در ترجمه مضمون این حدیث آمده است.
علامه فقید استاد فروزان فر در احادیث مثنوی ص ۶۹ بیتی از ملای رومی
را که متضمن این خبر است چنین آورده اند:

در خبر «خیر الامور اوساطها» مانع آمد زاعتدال اخلاطها
و هم از استاد فقید رحمة الله علیه باری شنیدم که می گفتند:

حب التناهی غلط خیر الامور الوسط

ص ۷۳ س ۱۰ خیر البقاع فی الدینا المساجد و شر البقاع الاسواق: تفصیل
این خبر با ذکر اسناد آن در بخش احادیث کتاب «مفتاح النجات» ص ۳۱۴ ذیل
حرف: خ، آمده است به آنجا مراجعه فرمایند.

«ذ»

ص ۱۵ س ۶ ذرة من اعمال الباطن خیر من اعمال الظاهر كالجبال الرواسی:
این خبر به همین صورت با ترجمه پارسی آن در باب پانزدهم از کتاب: «کنوز
الحکمة» از آثار شیخ احمد جام آمده است. و در کتاب: «شمائل الاتقیاء ص ۹۸»
به صورت: «ذرة من اعمال الباطن خیر من اعمال الظاهر» دیده می شود و صاحب
کتاب: «تذکرة الموضوعات» در ص ۱۰۳ از این کتاب آن را به صورت: ذرة
من اعمال الباطن خیر من الجبال الرواسی من اعمال الظاهر، به روایت «رتن بن نصر»
نقل می کند، و در ص ۱۹۲ از همین کتاب ذیل باب: «الاربعینیات» درباره این

حدیث می نویسد : هذا رتني !

روایتی قریب به این مضامین در کتاب «منتهی الآمال» ، باب یازدهم، فصل چهارم از امام جواد علیه السلام چنین نقل شده است: «القصء الى الله تعالى بالقلوب ابلغ من اتعاب الجوارح بالاعمال» - قسمت اخیر مقبیس است از یادداشت فاضل گرانمایه آقای محمدرضا حکیمی حفظه الله تعالی .

«س»

ص ۶ و ۷ و ص ۲۱۶ س ۹ ستفترق امتی علی ثلاث وسبعین فرقة، کلهم فی النار الا فرقة واحدة؛ قيل یارسول الله من هم؟ قال: الذین هم علی ما انا علیه واصحابی:

برای آگاهی از سلسله اسناد و وسائط این حدیث مراجعه فرمایند به کتاب «مفتاح النجات» ص ۳۱۷ ذیل : حرف س

«ص»

ص ۴۶ س ۱ صلوا خلف کل امام برا و فاجر لکم صلواتکم و علیهم اثمهم: در باب تفصیل این خبر رجوع شود به کتاب «مفتاح النجات» ص ۳۱۹ بخش احادیث ، ذیل حرف : ص

«ع»

ص ۲۸۹ س ۱۰ علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل : این خبر به صیغه تفضیل یعنی : «علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل» در منابعی که در اختیار نگارنده بود دیده نشد ، اما به صورت تشبیه : «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل» در : «ینایع المودة ص ۴۷۵» ، تمهیدات عین القضاة همدانی ص ۵ ، «طرائف الحکم» ج ۱ ص ۳۱ به نقل از غسوالی اللالی ، «رشحات نبویه» ص ۱۲ ، مرصاد العباد صفحات : ۹۱ ، ۲۷۵ ، و ۲۷۷ ، شمس الحقیقه ص ۳۵ ، جامع الاسرار ص ۴۲۲ ، «الانسان الکامل» ص ۳۲۱ مقالات شمس ص ۳۱۲ آمده است .

صاحبان «الؤلؤ المرصوع» ، و «تذکره الموضوعات» به ترتیب در صفحات

۵۱ ، و ۲۰ از کتاب خود در باره «صحیح» بودن این خبر دچار تردید شده اند.

ص ۲۳۵ س ۵ گفته‌اند : **عناية الازلية كفاية الابدية** : دو جایی دیده نشد .

«ق»

ص ۲۵ س ۲ **قلوب احيائي دار ملكي** : سند این قول به دست نیامد .

«ك»

ص ۱۴۳ س ۶ و ص ۲۳۹ س ۱ چنان که گفته‌اند : **كل شيى يرجع الى اصله** : حدیث نیست بلکه عبارت معروفی است که پیشینیان در کتب امثال ، و قصص ، و اخلاق آورده‌اند و صوفیه در آثار خویش بیشتر آن را به صورت مثل ذکر نموده‌اند ؛ شیخ جام نیز آن را به صورت حدیث به کار برده است .

ناصر خسرو مضمون آن را در این بیت چنین آورده :

هر چیز باز اصل شود آخر گفتار سودکی کند وزاری

تحلیل اشعار ناصر خسرو ص ۱۱۱

و در «امثال وحکم دهخدا ص ۱۲۲۷» همراه با بیتی از ادیب صابر :

به اصل باز شود فرع و هست نزد خرد

مراین حدیث مسلم ، هم این مثل مضروب

ذکر شده است . عثمان مختاری نیز در قصیده‌ای در مدح ارسلان شاه بن کرمان شاه

مفهوم این قول را چنین آورده است :

كل است خنجر ملك و ذات قتح، جزء

لابد به كل خویش بود جزء را مآب

دیوان عثمان مختاری به اهتمام استاد گرانمایه جلال‌الدین همائی

نیز درباره این عبارت رجوع شود به تعلیقات کتاب : «کشف الحقایق ص ۳۱۹» ،

«عبر العاشقین ص ۳۱» ، «الانسان الكامل ص ۱۶۴ و ص ۴۷۹» ، «شمس الحقیقه

ص ۲۱۱» «اوراد الاحباب ج ۲ ص ۴۰» ، و «مجمع الامثال میدانی ج ۲ ص ۱۵۹»

ص ۲۷ س ۲ **كل طائر يطير مع شكله** : از مثل‌های معروف است . «در شرح تعرف»

چاپ هند ج ۴ ص ۱۶۳ چنین آمده است : . . . هر گروهی با جنس خویش

سازند، چنان که گفته‌اند : الناس اجناس كاجناس الطير ؛ كل طائر يطير الى شكله .

و به همین صورت مذکور در متن کتاب حاضر ، در : «التمثيل والمحاضرة» ص

۳۶۳، و ملخص آن به ترتیب: کل طیر مع شکله، در همین کتاب ص ۳۶۳. عنصر المعالی قابوس بن وشمگیر می نویسد، گفت: . . . از بهر خنده آن دیوانه، که تا وی از جمله سودای خویش جزوی با من ندید با من نخندید، چه گفته اند: کل طائر بطیر مع شکله.

قابوس نامه به تصحیح دانشمند محترم دکتر یوسفی ص ۳۷ هم در این معنی، مرحوم علی اکبر دهخدا در کتاب خود: «امثال و حکم» ص ۱۱۹۱، از سه شاعر پارسی زبان سه شاهد آورده اند:

کیوتر با کیوتر باز با باز کند هم جنس با هم جنس پرواز
«نظامی گنجوی»

و

با کیوتر باز کی شد هم نفس؟ کی شود هم راز با عنقا مگس؟
«مولوی»

و

کیوتر کند با کیوتر پرش کند زاغ با زاغ دیگر چرش
«ادیب»

ص ۲۶۲ س ۱۱ درخبر است از رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدند: **متی کنت نبیا؟**
قال: کنت نبیا و آدم بین الماء والطين: این خبر به همین صورت در بابهای ۱۵ و ۱۸ از کتاب «کنوز الحکمة» یکی دیگر از تصانیف شیخ جام ذکر شده و ترجمه پارسی آن بدین ترتیب نوشته آمده است: «. . . مهتر صلوات الله علیه را پرسیدند که از کی فایغمبر بودی؟ گفت: هنوز آدم میان آب و گل بود که من پیغمبر بودم.» نیز رجوع شود به جامع الصغیر ج ۲ ص ۲۵۰ و «کنوز الحقایق» ص ۹۶، و با اختلافی اندک در مستند احمد حنبل ج ۴ ص ۶۶ مذکور است. ایضا همین صورت را در «جامع الاسرار صفحات: ۲۳۰، ۳۸۰، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۰۱، و ۴۶۰»، در «مرصاد العباد: صفحات ۷۸ و ۷۹»، «شمس الحقیقة ص ۲۵۹»، «حقا یقین ص ۵۰»، «المفید للمستفید ص ۳۷»، تعلیقات «کشف الحقایق ص ۳۱۷»، «تهیدات عین القضاة همدانی». ذیل فصل: حقیقت روح و دل ص ۱۶۲، و «شرح شطحیات روزبهان: بقلی شیرازی» صفحات ۳۰۹، ۴۳۹، و ۵۸۵، «لمعة السراج لحضرة التاج ص ۴، و مقالات شمس تبریزی

ص ۲۹۰» و مضمون آنرا در این بیت از مثنوی معنوی :

بنگرم سر عالمی بینم نهران آدم و حوا | نرسته از جهان

احادیث مثنوی ص ۱۰۲

می توان یافت.

محمد ابوالمحاسن قسوقچی در کتاب : «اللؤلؤ المرصوع ص ۶۱» این حدیث را نقل نموده و به صورتهای : «كنت نبياً و آدم بين الماء والطين» ، و كنت نبياً و لا آدم ، و لآماء ، و لاطین ، در کتاب : «تذكرة الموضوعات» ص ۸۶ ذیل باب: فضل الرسول صلى الله عليه وسلم و خصاله دیده می شود. صورت: كنت نبياً و آدم بين الماء والطين و كنت ولياً و آدم بين الماء والطين در کتاب : «شمس الحقيقة ص ۳۱۲» آورده شده است.

این حدیث را میدی در تفسیر منیف کشف الاسرار يك جا در : ج ۱ ص ۱۵۶ به صورت: كنت نبياً و آدم مجبول فی طینته ، و جای دیگر در : ج ۱۰ ص ۲۹۴ به صورت : كنت نبياً و آدم بين الماء والطين والروح والجسد، ذکر نموده است. هم چنین يك صورت نادر از آن در کتاب: «الفکر الشیعی و النزعات الصوفیه» ص ۱۲۸ چنین ضبط شده است: كنت نبياً و آدم بين الماء والطين و لآماء و لاطین و کان علی و لياً قبل الخلائق اجمعین .

یانی لطیف در باب این حدیث را از کتاب : «بستان القلوب ص ۳۷۳ و ۳۷۴» (از مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق) بخوانیم:

... و بدان که هر وقتی اقتضای نامی کند، و بزرگان و انبیاء و اولیاء هر سخن که گفته اند چنان گفته اند که حال را درخورد بوده است؛ و رسول ما، علیه السلام وقت بودی که چون به ظاهر دیگران نظر کردی و باطن خود دیدی گفتی: من از شما نیستم، شما چیزی دیگر و من چیزی دیگر: لست کاحد منکم. و وقت بودی که در ظاهر خود و ظاهر دیگران نگاه کردی و گفتی: من همچو شماام - انما انا بشر مثلکم. و چون اشارت به روح پاک خود کردی گفتی: كنت نبياً و آدم بين الماء والطين. و چون اشارت به بدن خود کردی گفتی: انا امرأة تأکل القئید فی الجاهلیة. نیز در کتاب «مکاتیب سنایی» ص ۱۰ با این ترتیب: «... و از این جهت بسود که چون رحل سیادت به محط ابعاد عالم افگند خبر داد که: «كنت نبياً و آدم بين الماء والطين» نوشته آمده است .

«ل»

ص ۱۰۷ س ۶ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: لا تجلسوا عند كل عالم الا عالماً يدعوكم من الخمس الى الخمس: من الشاك الى اليقين، ومن الكبير الى التواضع، ومن العداوة الى النصيحة، ومن الريا الى الاخلاص، ومن الرغبة الى الزهد: اين خبر بهمين صورت در باب چهاردهم از كتاب «كنوز الحكمة» يكي ديگر از آثار شيخ جام نقل شده و ترجمه پارسى آن چنين به دست داده شده است: «منشيد نزيك هر عالمي مگر به نزيك آن عالمي كه باز خواند شما را از پنج چيز با پنج چيز ديگر: از شك تان با يقين خواند، و از كبر تان با تواضع خواند، و از عداوت تان با نصيحت خواند، و از رياتان با اخلاص خواند، و از رغبت تان با زهد خواند».

مجلسي آن را به همين صورت در كتاب «بحار الانوار» ج ۱ ، «ذيل: كتاب العقل والعلم والجهل، و حافظ ابو نعيم اصفهاني در «حلية الاولياء» ج ۱ ، و شيخ ابوطالب مكى در «قوت القلوب» ج ۱ ص ۲۹۴ ذكر نموده اند و به همين ترتيب نيز در: «انحاف سادة المتقين» ج ۱ ص ۳۶۷، تخريج «احاديث الاحياء» ج ۱ ص ۶۲ ، «طرائف الحكم» ج ۱ ص ۱۷ آمده است.

در «مجموعه ورام» ج ۲ ص ۱۱۰ با اختلاف جزء اول آن به صورت: لا تجلسوا الا عند من يدعوكم من خمس الى خمس ودر «شمس الحقيقة» ص ۳۴۵ به صورت: و تقربوا من عالم يدعوكم من الكبر الى التواضع و من و صورتهای ديگر از آن با همين مضمون در شرح «مصباح الشريعة» ص ۸۷ ، و با اضافه ای در آخر در همين كتاب ج ۲ ص ۳۶۸ و ۳۶۹ ، و در «المواعظ العبدية» ص ۱۵۲ ، ذيل: في الخماسيات الواردة عن النبي عليه السلام منقول است.

جلال الدين عبدالرحمن سيوطي اين حديث را در كتاب: «الآلئ المصنوعة في الاحاديث الموضوعه» در دو جای: ج ۱ ص ۳۱۲ با عبارت: لا تجلسوا مع كل عالم الا.... و در ص ۳۱۳ با عبارت: لا تقعدوا مع كل ذي علم الا.... ذكر نموده و هر دو صورت را در شمار «موضوعات» به حساب آورده است.

ص ۲۹۳ س ۱۲ لازاحة للمؤمن من دون لقاء الله و ما من شىء ابغض الى من الدنيا؛ لان جيبى جبرئيل اخبرنى عن الله عز وجل انه يقول: يا محمدا

من یحب الدنیافانی لاجبه ومن خالفنی لقینی یوم القیمه وانالست عنه براض: جزء اول آن به صورت: «لاراحة للمؤمنین دون لقاء الله» در رساله «نورالوحده» ص ۱۹۹ و به صورت: لاراحة للمؤمن دون لقاء الله تعالی در «تمهیدات عین القضاة همدانی» ص ۷۰ ذیل: شرح احکام پنجگانه اسلام، و «شرح تعرف» ج ۱ ص ۶۳ و به صورت: السدنی سجن المؤمن، لاراحة للمؤمن دون لقاء وجهه، در «کنوزالحکمة» ص ۴۲۸ مذکور می باشد.

«لیس للمؤمن راحة دون لقاء ربه» صورتی است از آن که «جاحظ» در: «البيان والتبيين» ص ۶۸، ذیل: باب فی الزهد آورده، و صاحب کتاب: «اللؤلؤ المرصوع» در ص ۶۶ از کتاب خویش آن را جزو احادیث به شماره نیاورده بلکه از سخنان: «وهب بن منبه» دانسته است.

مضمون قسمت دوم آن با الفاظ مختلف در بعضی از مآخذ حدیث دیده می شود.

ص ۱۰۶ س ۵ **لحوم العلماء مسمومة**: پس از تفحص فراوان در همه مآخذی که در دسترس بود عاقبت سند این خبر به روایت حافظ ابوالقاسم بن عساکر در کتاب «نزهة الناظرین» باب دوم، ذیل مبحث: «فی اکرام اهل العلم والنهی عن ایدائهم» ص ۵ به دست آمد.

صاحب کتاب: «الامثال البغدادية» ج ۲ ص ۱۹ آن را با همین صورت در شمار «امثال سائره» ذکر نموده و در تفسیر آن گوید: العلماء، ای: علماء الدین - یضرب فی النهی عن التعرض لهم بسوء؛ وهم یریدون بذلك الکناية من غضب الله علی من يتعرض العلماء بسوء.

سنائی مضمون این حدیث را در این بیت از «حدیقة الحقیقة» چنین آورده است:

گوشت عالم به زهر آلوده است وز درونش به مشک اندوده است
استاد مدرس رضوی در تعلیقات «حدیقة» ص ۴۵۱ نوشته اند: «...مضمون مصرع اول از معنی این حدیث گرفته شده: «لحوم العلماء مسمومة» و این خبر را بعضی علماء روایت کرده اند ولی در کتب معتبر احادیث سنت و جماعت دیده نشد». در یکی از قصائد «سخاقانی» نیز با ردیف «صفاهان» مضمون این حدیث را می توان یافت:

از تن عالم خوردگوشت مبدا زهر چگونه سزد غذای صفاهان
دیوان خاقانی به تصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی ص ۳۵۷
حدیثی به طور کلی در باب حرمت گوشت ، و مال ، و خون مؤمنان در جامع الصغیر
ج ۱ ص ۶۳ بدین صورت دیده می شود : قتال المؤمن کفر و اکل لحمه من
معصية الله ، و حرمة ماله کحرمة دمه .

ص ۱۶۹ س ۲ لکل حق حقیقة وما حقیقة ایمانک؟ : قسمتی است از گفتار
پیغامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به : «حارثة بن مالک» (زید بن حارثه)
که «سلمی» پس از نقل تمامی اسناد و وسایط آن در کتاب «الاربعین» ص ۶ ، در ذیل
حدیث دهم چنین به ذکرش پرداخته است : فقال (رسول الله «ص» له (لحارثه) :
کیف اصبحت یا حارثة؟ فقال : اصبحت مؤمناً حقاً . فقال : انظر ما تقول! ان لکل
حق حقیقة فما حقیقة ایمانک؟ قال : عرفت نفسی عن الدنیا و کانی انظر الی
اهل الجنة يتزاورون و کانی الی اهل النار يتعاوون . فقال یا حارثة! عرفت فالزم .
(عبارت اخیر الذکر در بعضی صورتهای دیگری از این خبر : «اصبت فالزم»
نوشته شده است) تفصیل این خبر با ترجمه پارسی آن در باب ۳۵ از همین کتاب
مذکور است .

«مبیدی» در تفسیر مستطاب «کشف الاسرار» ج ۱ ص ۵۸ ذیل آیه شریفه :
«.... و بالآخرة هم یوقنون» می نویسد : و به رستاخیز چنان بی گمان باشند
که حارثه ، آنکه که مصطفی پر سید از وی که : کیف اصبحت یا حارثه؟ (تممه با اندک
اختلافی در الفاظ همان است که در کتاب «الاربعین» آمده و شرح آن گذشت .
.... و از جمله مؤمنان یکی حارثه است ، گوشه دار : روزی مصطفی
علیه السلام حارثه را گفت : کیف اصبحت یا حارثه؟ تا حارثه گفت : اصبحت مؤمناً
حقاً . مصطفی او را آزمون کرد و گفت : انظر ما تقول! فان لکل حق حقیقة فما حقیقة
ایمانک یا حارثه؟ - (تمهیدات عین القضاة ، شرح از کان پنجگانه اسلام ص ۶۹)
در کتاب «طرائف الحکم» ج ۲ ص ۳۹۲ تمامی این حدیث به نقل از کتاب :
«الکافی» - باب حقیقة الایمان والیقین» همراه با ترجمه پارسی آن ذکر شده است .
نیز رجوع شود به «میزان الاعتدال» ج ۱ ص ۹۰ به روایت احمد بن الحسن بن
ابان المصری الابلی ، و «مرصاد العباد» ص ۱۷۲ ، «جامع الاسرار» ص ۳۲۵ ،
«کشف المحجوب هجویری» ص ۳۸ ، «نامه های عین القضاة همدانی» ص

۳۷۸، «شرح تعرف» چاپ هند ج ۴ صفحات ۳۷ و ۳۸.

حافظ ابونعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» ج ۹ ص ۲۷۹ خطاب نبی اکرم (ص) به «سوید بن الحارث» را در عبارت: لكل قول حقیقة فما حقیقة قولکم وایمانکم؟ نقل نموده اما جوابی را که از «سوید» می آورد با جواب «حارثه» تفاوتی آشکارا دارد.

«عبادی» در «التصفیة فی احوال المتصوفه» ص ۲۱۴ طرف این خطاب منیف را «معاذ بن جبل» دانسته و این خبر را چنین ضبط نموده است: ... یا معاذ! لكل حق حقیقة فما حقیقة ایمانک؟ و جواب «معاذ» را چنین به دست داده است: قال: ما اصیحت من یوم الاوظنت انی لامسی، وما امست الاوظنت انی لااصبح، وکانی انظر الی ثواب اهل الجنة وعذاب اهل النار. قال علیه السلام: عرفت فانزم. این خبر به تفصیل با ترجمه فارسی آن در کتابهای: «بحار الحقیقة» (در مقدمه کتاب) و «سراج السائرین» بساب بیست و سوم، از آثار شیخ احمد جام نیز نقل شده است.

ص ۲۱۷ س ۸ **لكل نبی حرفة، و حرفتی اثنان: الفقر والجهاد** به همین صورت با ترجمه آن به پارسی نغز در کتاب «کنوز الحکمة» یکی دیگر از تصانیف شیخ جام دیده می شود و با اضافه ای به صورت: «... فمن احب كلاهما فقد احبني و من ابغض كلاهما فقد ابغضني» با ترجمه فارسی روان آن در باب های هشتم و دوازدهم و سیزدهم از کتاب «کنوز الحکمة» یکی دیگر از تصانیف شیخ جام دیده می شود و مصنف آن را از سخنان حضرت عیسی علیه السلام دانسته است. در مختصر احیاء العلوم غزالی مذکور در همامش کتاب «نزهة الناظرین» (حاشیه صفحه ۲۶۵) این خبر به صورت: «ان لسی حیبین اثنین فمن احبهما فقد احبني و من ابغضهما فقد ابغضني: الفقر والجهاد» نقل شده و غزالی نیز موافق با نظر شیخ جام آن را منسوب به حضرت عیسی علیه السلام یاد نموده است.

در کتاب: «تذکرة الموضوعات» به صورتهای: لكل واحد حرفة و حرفتی شیئان: الفقر والجهاد، ص ۱۲۱، و: ان لی حرفتین اثنین؛ من احبهما فقد احبني، و من ابغضهما فقد ابغضني الا وهما: الفقر والجهاد، ص ۱۲۰، و با تفاوت مختصری در همین کتاب ص ۱۷۸ دیده می شود.

نیز به صورت: لی حرفتان: الفقر والجهاد، در «خلاصة شرح تعرف» ص

۲۴۲، و «کشف المحجوب هجویری» ص ۴۷۵، و به صورت: الصبر علی الفقر يعدل الجهاد، در کتاب: «الطرائف واللطائف» ص ۵۱ ذکر شده، و در کتاب: «شرح تعرف» چاپ بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۸۶ با این شرح همراه می باشد: ... چون عنایت حق تعالی بدید (پیغمبر اکرم) در کارایشان (درویشان) چون همه دنیا بر او عرضه کردند اعراض کرد، و فقر اختیار کرد تا گفت: لی حرفتان: الفقر والجهاد.

«م»

ص ۹۷ س ۱ قال الله تعالی لحزقيل النبي وهونبي من انبياء بنی اسرائيل: ما تقرب الي عبدی بشيء افضل مما افترضت عليه، بالمکتوب نجمانی عبدي، وبالنوافل تحب الي عبدي، حتى احبه فاذا احببته كنت بصره الذي يبصره وسمعه الذي يسمع به ولسانه الذي ينطق به وقلبه الذي يعقل به ورجله التي ويمشي بها؛ فان دعائي اجبته، وان سألني اعطيته؛ نبيء عبادي اني انا الغفور الرحيم وانه ليس من اهل بيت ينتقلون مما احب الي ما اكره الا ينقلب لهم ما يحبون الي ما يكرهون، نبيء عبادي انه ليس من اهل بيت ينتقلون مما اكره الي ما احب الا ينقلب لهم ما يكرهون الي ما يحبون: قسمت اول این حدیث (تا: نبيء عبادي) در بیشتر آثار صوفیه غالباً به همین صورت مذکور در متن کتاب حاضر، و گاه با تقدم و تأخر بعضی از الفاظ، یا تفاوت در عبارات اما با همین مضمون نقل شده است.

شیخ بهاء الدین عاملی جزء اول آن را با همین صورت فقط با تفاوت: افضل مما افترضت، به: احب الي مما افترضت در کتاب: «کشکول» ج ۵ ص ۲۶۶ به نقل از: «کافی» به روایت امام همام جعفر بن محمد صادق علیه السلام آورده است. سلمی در کتاب: «الاربعین فی التصوف» ذیل بند ۳۶، ص ۱۷، بساب: استعجاب محبة الله تعالی بالمداومة علی خدمته، صورتی از این حدیث را که ابتدای آن چنین است به روایت ابو امامة ذکر نموده: مازال العبد يتقرب الي بالنوافل حتى احبه فاذا احببته فاكون سمعه الذي يسمع به و و به صورت: لا يزال العبد يتقرب الي بالنوافل ... در «احیاء العلوم» ج ۱ ص ۷۱، «اتحاف سادة المتقين» ج ۱ ص ۴۰۳، «تخریج احادیث الاحیاء» ج ۱ ص ۷۱، دیده می شود. علامه فقید استاد بدیع الزمان فروزان فر، در کتاب «احادیث مثوی» به

مناسبت این بیت از مثنوی شریف:

رو که بی یسمع و بی یبصر تویی سر تویی چه جای صاحب سرتویی
صورتی دیگر از این حدیث را آورده اند، نیز رجوع شود به کتاب «جامع الصغیر»
ج ۱ ص ۱۱۹ و «نور الابصار» ص ۴۷، و «نزهة الناظرین» ذیل کتاب «فضل-
الاولیاء و کرامتهم» ص ۴۳. صاحب «مرصاد العباد» اجزائی از این حدیث شریف
را در این کتاب، یک جا به صورت: لم یقرب المتقربون بمثل اداء افترض
علیهم ... ص ۷۴، و در جای دیگر: له سمعاً و بصرأ و لساناً و بی یسمع و بی یبصر
و بی یبصر ص ۱۰۵، و در ص ۱۱۷ به صورت: کنت له سمعاً و بصرأ و لساناً و
یدأ فبی یسمع و بی یبصر و بسی یبصر و ... و صورتی دیگر را در ص ۱۷۸
آورده است.

جزئی از این حدیث در کتاب: «بستان القلوب» (مجموعه آثار فارسی
شیخ اشراق) ص ۳۹۶ به صورت: رسول علیه السلام حکایت کرده است از حق
تعالی که: بی یسمع و بی یبصر و بی یبصر. و در «تفسیر کشف الاسرار» ج ۱ ص
۵۹۳ به صورت: لایزال العبد یذکرنی و اذکره حتی یحینی و اجه نقل شده است.
برای اطلاع بر وجوه و طرقتی که این حدیث روایت شده می توان به این
منابع مراجعه نمود: «میزان الاعتدال» ج ۱ ص ۶۴۱، «سنن ابن ماجه» ج ۲
(کتاب الزهد) حدیث شماره ۴۳۲۸، «وافی فیض» ج ۱ (کتاب الایمان
والکفر) ص ۱۰۱، «الاتحافات السنیه فی الاحادیث القدسیه» صفحات: ۱۵،
۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۶۸، ۷۵، ۸۲، ۹۱، «فضائل الانام» ص ۱۹،
رساله: «معرفة السلوك» صفحات ۵۴ و ۷۵، «ترجمه رساله قشیریه» صفحات ۱۲۴ و
۱۲۵. «کنز العمال» ج ۱ صفحات: ۲۰۴، ۲۰۵، و «کشف المحجوب هجویری»
صفحات: ۳۲۶، ۳۹۳، ۵۸۶، «شرح تعرف» ج ۱ ص ۶۶ و ج ۲ ص ۱۶۳،
«مصباح العارفين» ص ۵۶ و ۵۷، «الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویة» ص ۱۷۱،
«شمائل الاتقیاء» ص ۳۷۹، «الانسان الکامل» صفحات: ۲۸۵ و ۳۰۵،
«جامع الاسرار» صفحات: ۲۰۴، ۲۴۷، ۶۰۵، ۶۷۵، «شمس الحقیقه»
ص ۹۲، «اوراد الاحباب باخرزی» ج ۲ صفحات: ۳۹۱، ۲۴۰، «التصفیة فی
احوال المتصوفه (صوفی نامه)» ص ۳۶، «طرائف الحکم» ج ۲ ص ۴۰۵،

«نامه‌های عین القضاة همدانی» صفحات ۱۵۳ و ۱۹۵ ، «رساله عشق و عقل»
ص ۶۶ «عبر العاشقین» صفحات ۱۰۲ و ۱۰۳ ، «مصباح الهدایة» صفحات ۴۰۶ ،
۲۱۷ ، ۲۲۲ و «مقالات شمس تبریزی» ص ۳۰۸ دیده می‌شود.

ص ۱۴ س ۱۳ **ما زهد فی الدنيا عبد الا انبت الله الحکمة فی قلبه و انطق
به لسانه و بصره بعیوب الدنيا ودوائها ودوائها واخرجه منها سالماً الى دار السلام:**
در باره این حدیث رجوع شود به بخش احادیث کتاب : «مفتاح النجات»
ص ۳۲۴ .

ص ۲۹۵ س ۵ **ما شغلك عن الله فهو دنياك:** روایتی است از امام باقر علیه السلام در
تفسیر آیه مبارکه : فمن یكفر بالطاغوت و يؤمن بالله (آیه شریفه ۲۵۷ ، سوره
البقره) که بیشتر در آثار متصوفه در ترغیب بر اعراض از اموری که مرد را از توجه
به پروردگار خویش باز می‌دارد ، وارد شده است .

من جمله به صورت : کل ما شغلك عن مطالعة الحق فهو طاغوتك ، در كشف
المحجوب همجویری ص ۹۳ ، و به صورت : کل ما شغلك عن الله فهو مشوؤم
علیک ، در کتاب «اسرار التوحید فی مقامات ابی سعید ابی الخیر» (تصحیح و چاپ
استاد گرانمایه دکتر ذبیح الله صفا) ص ۳۲۵ ، و در «شمس الحقیقه» ص ۸۱ ، به
صورت : کل ما شغلك عن الله فهو صنمك ، و مضمون آن در این بیت از شیخ عطار
در «منطق الطیر» :

زرکه مشغولت کند از کردگار بت بود در خاکش افکن زینهار
(منطق الطیر ص ۱۱۶ و تعلیقات ص ۳۲۸ به اهتمام استاد گرانمایه
دکتر سید صادق گوهرین)

ص ۷۱ س ۱۰ **من جدد وضوءه جدد الله له المغفرة: رك:** مفتاح النجات ص ۳۲۶
ص ۴۶ س ۴ **من فارق الجماعة قدر شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه:**
رجوع شود به بخش احادیث «مفتاح النجات» ص ۳۲۷

ص ۱۰۹ س ۱۱ **عن معاذ بن جبل ، عن النبی علیه السلام ، انه قال: من فتنه
العالم ان یکون الکلام احب الیه من الاستماع و فی الکلام تمزق و
زیادة ولا یومن علی صاحبه الخطاء والاثم والمستمع شریک
المتکلم ، و فی الاستماع تعلم و سلامة . و من العلماء من یخزن علمه ولا یحب
ان یوجد عند غیره فذلک فی الدرك الاول من النار و من العلماء من یکون فی علمه
مثل السلطان یغضب ان یرد علیه شیئی من قوله او یفعل عن شیئی من حقه فذلک فی**

الدرك الثاني من النار . ومن العلماء من استخفه الزهو والعجب فاذا وعظ عنف و اذا وعظ آنف فذلك في الدرك الثالث من النار . و من العلماء من يرى بعض الناس احق بالعلم من بعض فيختار لاهل المال والشرف الاحاديث و غرائب الكلام ولا يرى المساكين والفقراء بذلك اهلا فذلك في الدرك الرابع من النار . و من العلماء من ينصب نفسه للفتيا ويقول للناس سلوني عما شئتم ثم يفتي بما لا يعلم ويكتب عند الله متكلفاً والله يبغض المتكلفين فذلك في الدرك الخامس من النار . و من العلماء من يتعلم كلام اليهود والنصارى ليغزر علمه ويكثر احاديثه فذلك في الدرك السادس من النار . و من العلماء من يتخذ علمه مروعة وميلا ويطلب به عند الناس المنزلة والذكر فذلك في الدرك السابع من النار :

ابن حديث مفصل در باب طبقه بندي عالمان بى عمل و دركات ايشان باهمين مضمون اما بالفاظ گوناگون ويا تقدم و تاخر بعضى از كلمات در بعضى از كتب حديث نقل شده و در آثار متصوفه راه يافته است . صورتى از آن در كتاب : «المواعظ العنديه» ذيل : فى السبعيات الواردة عن ابي عبدالله عليه السلام ص ۱۹۹ ذكر شده است .

بعضى از صاحبان منابع كه «احاديث موضوعه» را فراهم آورده اند من جمله : ابوالمحسن قاقچي در كتاب : «اللؤلؤ المرصوع فيما لا اصل له او باصله موضوع» در ص ۹۴ با استناد به قول ابو نعيم اصفهاني در حلية الاولياء ، و ابن جوزي در : تليس ايليس ، و همچنين جلال الدين عبدالرحمن سيوطي در كتاب : «الآلئى- المصنوعة فى الاحاديث الموضوعه» (ج ۱ ص ۲۲۳ ذيل : كتاب العلم) اين حديث را در شمار «موضوعات» ضبط نموده اند و صاحب «تذكرة الموضوعات» در صفحه ۲۴ از كتاب خود ، ذيل باب : ذم العالم غير العامل ، درباره اين حديث اين طور اظهار نظر نموده است : «ذكره فى الموضوعات» .

يك صورت از اين حديث را كه در مقايسه با صورتهاي ديگر آن در ساير مآخذ ، تمام تر و صحيح تر مى نمايد شيخ ابوطالب مكى در تأليف منيف : «قوت القلوب» ج ۱ ص ۲۹۴ ذيل باب : ذكر الفرق بين علماء الدنيا و علماء الآخرة ، به روايت معاذ بن جبل به دست داده است كه در اين جا براى استحضر خواننده ارجمند نقل مى شود :

من فتنه العالم ان يكون الكلام احب اليه من الاستماع وفى الكلام تميم و زيادة

ولا يؤمن على صاحبه الخطاء ، وفي الصمت سلامة وعلم .
 ومن العلماء من يخزن علمه فلا يحب ان يوجد عند غيره فذلك في الدرك
 الاول من النار .
 ومن العلماء من يكون في علمه بمنزلة السلطان فان رد عليه شئ من علمه
 اوتهاون شئ من حقه فغضب فذلك في الدرك الثاني من النار .
 ومن العلماء من يجعل حديثه وغرائب علمه لاهل الشرف واليسار ، ولا يرى اهل
 الحاجة له اهلا فذلك في الدرك الثالث من النار .
 ومن العلماء من ينصب نفسه للفتيا فيفتي بالخطأ والله عز وجل يبغض المتكلمين
 فذلك في الدرك الرابع من النار .
 ومن العلماء من يتكلم بكلام اليهود والنصارى ليغزربه علمه فذلك في الدرك
 الخامس من النار .
 ومن العلماء من يتخذ علمه مروءة و نيلا و ذكراً في الناس فذلك في الدرك
 السادس من النار .
 ومن العلماء من يستفزه الزهو والمعجب فان وعظ عنف ، وان وعظ آنف و
 ذلك في الدرك السابع من النار عليك بالصمت فيه تغلب الشيطان واياك ان تضحك
 من غير عجب ، او تمشي في غير ارب .

«ن»

ص ١١٥ س ٨ نوم العالم خير من عبادة الجاهل : به همين صورت در «جامع-
 الاسرار» ص ٧٣٠ ، «امثال و حكم دمه خدا» ص ١٨٤١ و به صورت «نوم العالم افضل
 من عبادة الجاهل» در نهج الفصاحة ص ٢٢٢ ، و «نوم العالم عبادة و سهر الجاهل
 معصية» ، در كشف المحجوب هجویری ص ١٣٥ ، و «نوم العالم عبادة» در احاديث
 مشوى ص ٤٢ .

ونوم على علم خير من صلوة على جهل ، در «كز العمال» ج ١٠ ص ٨٠ ، و به
 همين صورت از قول سلمان در «حلية الاولياء» ، و : نوم مع علم خير من صلوة مع
 جهل ، در «رشحات نبويه» ص ٧ مذكور است .

در «طرائف الحكم» ج ١ ص ٣٠ (باب : ثواب الهداية والتعليم ، به نقل از
 غوالي اللآلي) از وصايات حضرت رسول (ص) به على عليه السلام چنین آمده است :
 يا على ا نوم العالم افضل من الف ركعة يصلها العابد .
 «صاحب اللؤلؤ المرصوع» در ص ٩٧ از كتاب خویش اين حديث را با استناد

به قول علی قاری «موضوع» معرفی نموده است .

«و»

ص ۲۹۵ س ۶ بزرگان دین چنین می گویند: **وجدت الخلق صنفین: طالب الدنيا وعاشق العقبی** ، تركت الدنيا لطلابها وترك العقبی لمشاقتها فاخترت من الدنيا ذكر الله ومن العقبی روية الله : به این صورت دیده نشد .

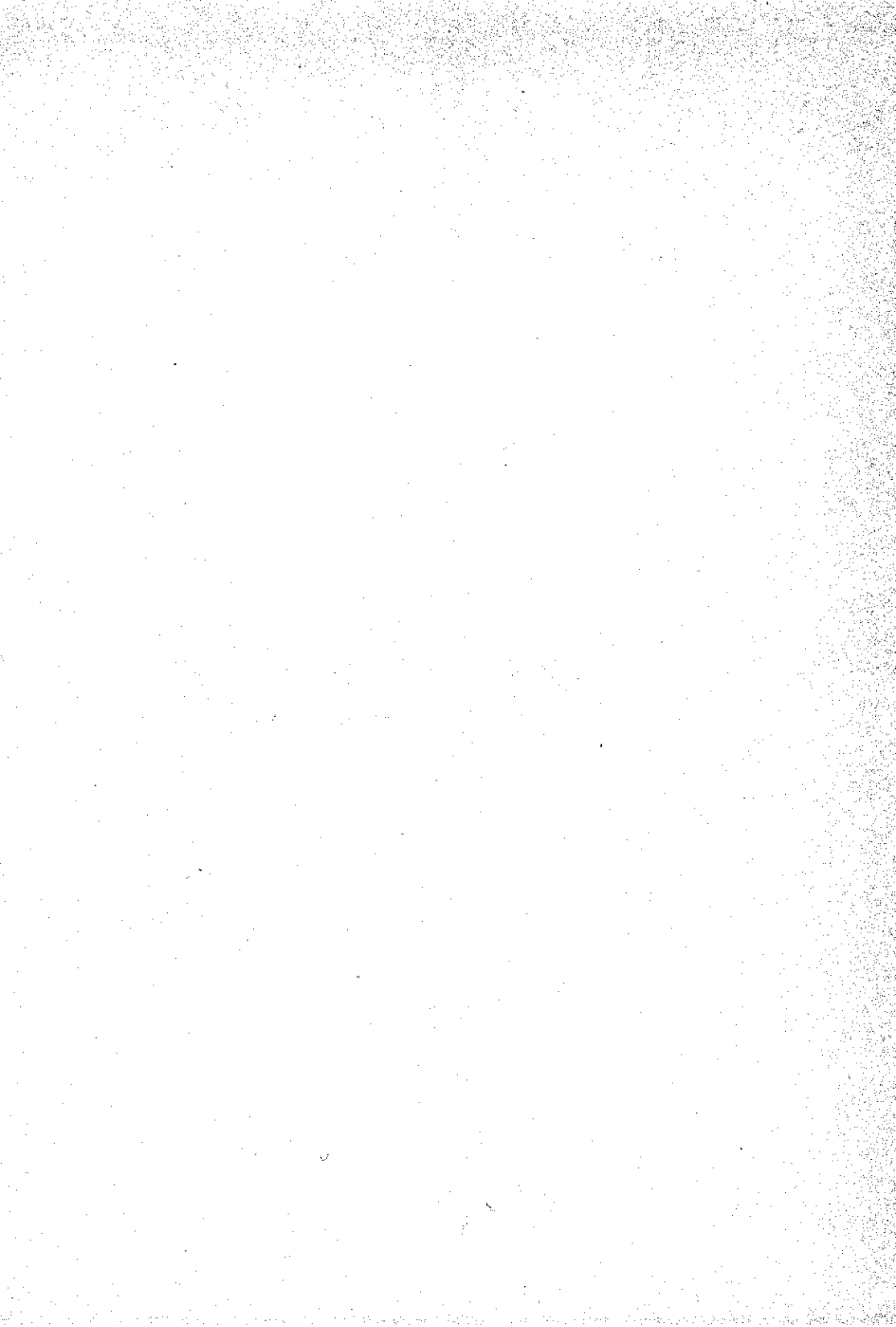
«ی»

ص ۴۶ س ۸ **يدالله على الجماعة** : در باره اسناد این حدیث مراجعه شود به صفحه ۳۳۱ از : بخش احادیث کتاب «مفتاح النجات» ذیل حرف : ی ، وهمچنین به کتاب : «التمثیل والمحاضرة» ص ۲۷ ، و «امثال وحکم دهمخدا» ص ۲۰۳۵ ، و «المستطرف» ج ۱ ص ۲۶ ذیل : «من الامثال من الحديث النبوی»

بایان شرح اسناد و وسایط «احادیث» و «اقوال مشایخ
و بزرگان ادب» مذکور در مجلد اول کتاب:
«انس التائبین و صراط الله المبین»

فہرست

اعلام رجال، اعلام مکان، مآخذ و منابع
لغات و مصطلحات و ترکیبات



فهرست

پاره‌ای از مفردات لغات و ترکیبات
مجلد اول انس‌التائین

«آ»

- | | |
|-------------------------------------|-------------------------|
| آشکارا کردن: ۹-۵ | آبادان: ۵ |
| آشنا [شنا]: ۲۸۷ | آبادان بودن: ۱۳۰ |
| آشنا کردن: ۲۸۷ | آبادان داشتن: ۱۶۱-۱۷۰ |
| آقتابی بودن: ۱۱۳ | آبادان کردن: ۱۵۱ |
| آمدن [در معانی مختلف]: ۳۰-۵۰-۶۱-۱۴۹ | آب ... بردن: ۲۷۷ |
| ۱۰۵-۱۵۷-۱۹۹-۲۳۲ | آبدان کردن: ۷/۱۵۱ ح |
| آن [= او]: ۳۱ | آبگینه: ۳۶-۲۷۹ |
| آواز: ۱۹۴ | آخریان: ۱۷۵ |
| آواز ... برداشتن: ۱۳۲ | آدمی گری: ۱۰۱ |
| آواز یاری آوردن: ۱۸۵-۱۹۶ | آراینده: ۲۳۳ |
| آوازه: ۱۸۹ | آرزو جستن: ۱۹۰ |
| آه زدن: ۵۸ | آرزو کردن: ۹-۹۶-۱۰۰-۱۷۵ |
| آهن ریزه: ۲۵۴ | آزار گرفتن: ۱۹۳ |
| «الف» | آزمودگی: ۱۸۱ |
| ابتدا کردن: ۴ | آشکارا شدن: ۱۰ |
| ابدالان: ۱۷-۲۴۷ | |

۲۹۷-۲۹۶-۲۸۸-۲۷۴-۲۴۹-۲۳۱

اوستاد : ۱۳۰

اوگندن : ۱۰

اول باری : ۱۹۹

اول وقت : ۷۳

اهلیت داشتن : ۸۹

ایستادن : ۵

ایشان : ۲۳۲

ای کاش : ۱۵۸

اینت : ۲۵۷

«ب»

با [= به] : ۴۳-۳۱-۲۹-۲۲-۸-۷-۶-۵

با ... بهم : ۷۵-۷۴-۷۰-۶۷-۶۶-۶۰-۴۹-۴۸

بار : ۱۵۱-۱۴۸-۱۴۳-۱۳۳-۱۰۵-۹۴-۸۶

باردار : ۲۱۰-۲۰۳-۱۹۹-۱۹۷-۱۹۲-۱۵۷

باریک : ۲۴۱-۲۳۹-۲۳۰-۲۲۹-۲۲۸-۲۲۷

بازار : ۲۸۲-۲۶۹-۲۶۷-۲۶۶-۲۶۲-۲۵۳

بازار : ۲۹۷-۲۹۳-۲۹۱-۲۹۰-۲۸۹

بابت : ۲۵۶

با ... بهم : ۲۸۶-۲۲۹-۲۱۷-۳۰

باد به دست بودن : ۳۴

باد بیزن : ۱۳۸

بار از خر در افتادن : ۱۸۸

بار برگرفتن : ۱۶۴-۱۶۳

باردار : ۲۸۷

بارگاه : ۱۶۳

باریک : ۳۶

باریک کاری : ۳۶

بازار : ۲۳۶

اختیار کردن : ۱۷۳

ادب نگاه داشتن : ۱۷۳

از برگردن : ۱۰۵

از بهر ... را : ۲۶۸-۱۲۳-۳۹-۳۸

از پس : ۱۲۴-۱۰۵

از دل گفتن : ۴۳-۴۲

از راه بردن : ۲۷۰

از راه بردن : ۱۷۹

از راه نافتن : ۱۲۳

از سر : ۸۴-۷۹-۵۸-۵۴-۵۳-۵۲-۳۲-۱۸

از سرگرفتن : ۱۵۶-۱۴۶-۱۴۲-۹۷-۹۰-۸۹-۸۵

از سرگرفتن : ۲۲۹-۲۲۸-۱۸۱-۱۵۹-۱۵۸

از سرگرفتن : ۲۵۱-۲۲۷-۲۳۱

از کی باز : ۲۶۳

از نو : ۷۱

اصل داشتن : ۲۶

اصلی تر : ۲۸۱

اعتقاد کردن : ۲۷۴-۲۵۹-۱۷۰-۱۲۴

اغلبی [= غالباً] : ۱۸۹

افتادن : ۲۵۸-۲۰۲-۱۹۸-۸۱-۱۸

افتاده : ۱۴۴

افتعال : ۱۰۳

افکنیدن : ۱۸۰-۱۷۹

اقرار دادن : ۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۲-۳۹-۳۷

اباز : ۲۸۴-۱۱۸-۵۰

اباز : ۳۷

انبوه تر : ۱۵۲

او [= آن] : ۱۳۸-۱۲۹-۸۸-۸۶-۷۷-۱۴

او : ۲۱۰-۲۰۵-۱۶۴-۱۴۱-۱۴۰-۱۳۹

باصلاح آمدن : ۲۸۹-۲۰۳	بازار گائی : ۱۷۶
باصلاح آوردن : ۱۹۷-۱۰۵-۶	بازان [= باآن] : ۱۳۳-۱۰۸-۶۱-۳۰
باطاعت آمدن : ۲۸۹	۲۹۵-۲۶۲-۲۴۷-۲۱۷-۱۹۰
باطل کردن : ۱۱۱	بازان که : ۱۹۰
باک داشتن : ۱۷۳	باز پس آوردن : ۷۰
بالاکرفتن : ۱۶۵-۸۵-۸۱-۶۹-۶۲	بازخواست : ۱۵۵
بالیدن : ۲۴۵	بازخواستن : ۳۵
بالش زدن : ۲۲۴	بازدادن [در معانی کوناگون] : ۱۱۶-۱۰۷
باور داشتن : ۲۰۸-۱۸۲	۲۱۱
با یاد دادن : ۱۹۲	بازدار : ۱۴۱-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۷
بیاشند [= بشوند] : ۶	بازداشتن : ۱۹۱-۱۹۰-۱۸۸-۱۲۵-۷۱-۳۸
بتافتن : ۱۵۰	۱۹۲-۲۱۳-۲۱۰-۱۹۲
بتر : ۱۸۳	بازدانستن : ۲۰۵-۶۴-۳۱-۱۴-۶-۵
بخیه زدن : ۱۱۲	باز رستن : ۲۰۸
بد بندگی : ۲۱۲-۶۴	باز زدن : ۲۶۱-۶۰-۴
بدخواه : ۲۰۲	باز طبع : ۱۵۹-۱۳۰-۱۲۸
بدخواهان : ۱۹۳	باز کرفتن : ۱۸۳
بد دینی : ۲۸۰	باز ماندگان : ۱۵۲
بدرود کردن : ۱۵۱	باز ماندن : ۲۳۴
بدست [= وجب] : ۴۶	باز نمودن : ۲۱۹
بدگفت : ۲۵۴-۹	بازو [= یااو] : ۹۶-۹۳ (۵ بار) ۱۱۵-۹۷
بدل : ۲۲۵-۲۲۴	۱۱۷-۱۴۰-۱۴۱-۱۸۸-۲۰۳-۲۲۹
بدنامی دادن : ۱۴۲	۲۸۸-۲۴۸
بر : ۱۹۳	باز یافتن : ۲۰۶
برآمدن [در معانی کوناگون] : ۱۴۸-۷۲-۷۱	باز یاود : ۲۰۶-۱۴۴
۲۳۰-۲۲۹-۲۱۸-۱۹۸-۱۶۷-۱۵۹	باز یاوی : ۱۴۴
۲۳۸-۲۳۱	بازیشان [= باایشان] : ۲۸۸-۲۶۶-۱۹۰-۱۸۰
برافر وختن : ۳۳	بازین [= بااین] : ۲۷۵-۲۲۶-۱۹۳-۱۵۸
برای ... را : ۱۲۱-۹۴-۳۸-۹	باشندگان : ۱۱

بر کردن : ۱۰۲	بر باد بودن : ۱۵۵
بر گک : ۲۴۶-۲۱۰-۷۴	بر باد دادن : ۱۵۴
بر گرفتن [در معانی مختلف] : ۶-۲۴-۷۷-۸۹	بر باد شدن : ۱۵۴
۱۱۴-۱۹۴-۲۵۱-۲۷۶	بر بدل : ۱۱۴
بر گشتن : ۱۳۲-۱۹۳	بر بدل بودن : ۲۷
بر گفتن : ۱۵۵	بر بدل ... کردن : ۲۲۳
بر ندگی : ۲۲	بر بدل گشتن : ۲۳
بر نهادن [در معانی مختلف] : ۱۶۵ - ۱۸۸	بر ... بودن : ۲۲۶
برون آمدن : ۲۶۸	بر تافتن : ۱۴۹
بر هم شوریدن : ۶۴	بر چیزی بودن : ۱۴۳-۱۶۶
بر هنگی : ۲۲۴	بر خاستن [در معانی گوناگون] : ۸۴ - ۸۵
بر هیچ بودن : ۲۰۶	۲۳۰
بریدن : ۱۳۴	بر خواندن : ۱۵۲-۲۱۱-۲۱۴-۲۳۴
بریده : ۲۱۸	بر دادن [در معانی مختلف] : ۸۲-۹۷-۱۱۲
بستاخی : ۵۴	۲۰۳-۲۰۵
بستاخی کردن : ۱۸۶-۱۹۰-۲۲۱	بر داشت : ۲۵۴
بستن : ۲۵۶	بر داشتن : ۷۷
بسنده : ۱۸۳	بر ... داشتن : ۱۴۸-۱۹۱-۱۹۸
بسنده کردن : ۶۱-۹۵	بر داشتنی : ۲۶۲
بسیارتر : ۳۰	بر دست گرفتن : ۵۲ - ۵۸-۶۸-۱۵۳-۲۲۳
بسیار شدن : ۱۰۷	۲۷۱
بندگاه : ۲۰۸	بر دن : ۱۶۷
بندگی کردن : ۲۱۴	بر دوختن : ۱۱۲-۱۳۸-۱۵۸
بنیاد : ۲۱۸	بر راه بودن : ۱۶۰
بنیاد فرو نهادن : ۱۶۵	بر زیدن : ۲۸-۱۷۰-۲۵۸-۲۶۰
بنیاد نهادن : ۱۶۵	بر ساختن : ۱۸۸
بوته : ۱۴۰-۲۳۷-۲۵۴	بر سر رمح کردن : ۱۸۸
بوریا : ۲۲۵	بر سزی : ۷۷-۱۴۱-۱۵۴
بوسقان سرا : ۶۰-۶۳	بر کت کردن : ۲۹۵

به ننگ داشتن : ۱۰۶	بوستان سرای : ۲۲۵
به وزیرى نشستن : ۲۰۹	بوکه : ۱۰ - ۲۶ - ۱۰۳ - ۱۰۸ - ۱۲۰ - ۱۲۶
به هزیمت شدن : ۹۲	۱۴۱ - ۲۵۷ - ۲۵۳ - ۲۷۷
به هم در شوریده : ۸۶	بویا : ۲۴۲
به یقین بودن : ۲۴۱	به آمدن : ۹۲
بی اسبابی : ۲۸۱	به اخلاص تر : ۹۱
بیاد [به جای : بیاید] : ۱۳۳	به ارزانی داشتن : ۱۹۷
بی چگونگی : ۱۱۷	به تدبیر گرفتن : ۲۰۹
بی چگونه : ۱۱۸ - ۴۷ - ۳۷	به جا آوردن : ۲۹۸
بی چون : ۴۷ - ۳۷	به جای : ۱۸۷ - ۲۶۱
بی راهان : ۴	به جای : ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵
بی راهی : ۱۶۹	به جای آوردن : ۲۵ - ۱۵۷ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۴۸
بی راهیها : ۱۶۴ - ۱۸۱	۲۴۹
بیرون [= گذشته، غیر ؟] : ۲۱۰	به جای بودن : ۱۷۲
بیرون آمدن [= قیام کردن ؟] : ۱۹۳ - ۱۷۳	به چنگ آوردن : ۲۹ - ۱۵۳
۱۹۴ - ۲۶۸ - ۲۸۱	به حاصل آمدن : ۲۸۱
بیزار بودن : ۵۰	به خودی خود : ۱۹۵
بیزار کشتن : ۳۵	به داوری افتادن : ۱۳۲
بیزاری : ۳۵	به دست گرفتن : ۹۳
بیش : ۱۹۴ - ۲۴۶	به رنگ خویش کردن : ۲۵
بیشتری : ۱۵۶	بهره یافتن : ۲۴۴
بی شفقتی : ۱۵۸	به زبان آوردن : ۱۱۱ - ۱۴۲ - ۱۵۳ - ۱۷۵
بی قدری : ۱۹۶	به سر در آمدن : ۲۳۴
بی کار : ۱۳	به قیمت [= باقیمت] : ۲۸۸
بیگار : ۱۶۶	به کار آمدن : ۳۵
بیگار کردن : ۱۶۶	به کار بردن : ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۸۴ - ۲۵۴
بی مانند : ۳۹	به کار داشتن : ۱۱۲ - ۲۲۷ - ۲۸۶
بینادلان : ۱۰۰	به کار در آمدن : ۱۶۷
	به کار کردن : ۱۷۸

«پ»

- یادداشت : ۲۳۶
 پاسبان : ۲۰۵-۱۹۱
 پاسبانی کردن : ۲۰۶-۲۰۷
 پاسوان : ۲۰۶
 پاک کردن : ۲۵۴
 پای بند : ۲۶-۲۷
 پای درسنگ آمدن : ۱۸۸
 پای گفتن : ۲۲۴
 پاییدن : ۲۷۸
 پادرود کردن : ۱۵۵-۱۵۴-۷۴-۷۰-۶۹-۵۷
 ۲۶۷
 پادری : ۱۸۰
 پدید آمدن : ۲۴
 پدیدار آمدن : ۲۴۴-۲۷۹
 پراکنده شدن : ۱۷۵
 پر بر آوردن : ۱۳۵
 پر خاش کردن : ۹۳-۱۹۰
 پرخطر تر : ۳۵
 پرده باز دریدن : ۹۰
 پرده دریدن : ۱۸۸
 پرگار : ۲۳۷
 پرورش : ۱۶۴
 پرورش یافتن : ۲۳۷
 پس روی کردن : ۴-۱۷۵-۲۶۹
 پشتاپشت : ۱۰۲
 پلنگه همت : ۱۵۹
 پنداشت : ۵۸-۶۸-۸۹-۹۷-۱۶۶-۱۷۱
 ۲۵۸-۲۵۷

پنداشتن : ۲۷۹

پوشش : ۱۷۴

پوشیده داشتن : ۱۳۱

پیدا آمدن : ۱۳-۸۱-۸۵-۲۴۷

پیدا آوردن : ۱۶۵

پیدا کردن : ۱۳-۲۶-۳۵-۱۸۴-۲۱۸

پیراسته : ۱۶۵

پیروی رفتن : ۲۲۱

پیش تر : ۲۸۴

پیشه گرفتن : ۷۳

پیشی گرفتن : ۲۱۴

پیکار کردن : ۹۲

«ت»

- تا [== عدد- دانه] : ۱۸۲-۱۸۹-۲۰۸-۲۹۷
 تارک سر : ۵۸
 تازه کردن : ۷۱
 تاوان : ۱۳-۳۶-۱۸۲
 تایی چند : ۱۰۶
 تاجر به افتادن : ۲۴۱
 تدارک کردن : ۱۹۴
 تدبیر گری : ۲۰۸
 ترجمان : ۴۷-۱۳۰-۱۳۴
 ترسان : ۲۲۰
 تفرقه کردن : ۷۳
 تقدیر کردن : ۲۶۲
 تک ویوی : ۱۴۵
 تماشا کردن : ۱۷۱-۲۴۶
 تمامی : ۱۹۲
 تمیز : ۱۳۴-۲۵۹

تن آسايي : ۹

تنگه : ۸۷

تنگه فرا آمدن : ۲۰۸

توش : ۸۲-۸۷-۲۳۰-۲۳۴

تهمت زده : ۵۸-۱۲۸

تيمار : ۱۴۷

تيمار داشتن : ۲۰۹

«ج»

جادوي : ۲۷۸-۲۹۷

جاسوس كردن : ۲۲۴

جامه خلق : ۲۵۳

جان اوپر : ۱۳۵

جان كندن : ۱۸۹

چگر بريان : ۵۸

جل : ۷۷

جلاجل : ۱۴۱

جمع كرده آمدن : ۴

جواز : ۷۹

جيحون : ۷۹

«ج»

چاشني : ۹۷

چرايي : ۶۳-۸۰

چرايي كردن : ۱۳۳

چشم بيداري : ۳۱

چشم داشتن : ۲۰۴

چشم روشن : ۳۰

چگونگي : ۲۱۴

چگونگيها : ۱۱۸

چند سالها : ۲۸۹

چنديني : ۱۸۶

چنگك زدن : ۷

چوني : ۱۱۸-۲۱۴

«ح»

حاصل آمدن : ۱۳۶-۲۱۲

حاصل شدن : ۱۵۲

حرام خوارگان : ۲۵۷

حسرت خوردن : ۲۹

حصير : ۲۲۵

حق پذير : ۱۲۷

حقگوي : ۱۲۷

حقيقت داشتن : ۱۶۸

حکم كردن : ۷

حلق آويز : ۱۳۵

حواله كردن : ۸-۴۹

حوصله : ۱۳۵-۱۳۶

«خ»

خارستان : ۲۴۲

خاستن : ۱۴۶-۲۰۸-۲۴۸

خاصگان : ۳۵-۶۱-۷۷-۷۸-۷۹-۱۹۱-۲۴۵

۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۸

خاصگي : ۲۹۴

خاطر دادن : ۲۷۱

خايسك : ۲۵۵

خداع كردن : ۱۱۱

خداوند خانه : ۲۵

خرايائي : ۲۴۵

خر پشته : ۲۴

خر دکار : ۷۹

در آمدن [= فرا رسیدن]: ۲۴۵-۲۱۹-۷۳
 دراز گردیدن ۱۳۷-۴۱
 در اندیشیدن: ۲۶۴-۷۶
 در افکندن: ۱۷۷
 در باقی کردن: ۱۳۹-۱۳۱-۷۸-۵۷ (۳ بار)
 ۱۴۱-۱۴۰ (۳ بار)
 در بان: ۲۰۶
 در بند ... بودن: ۲۹۶
 در بیهوده بوکدن: ۱۷۳
 در بیهوده به کار بردن: ۱۷۲
 در پناه بودن: ۳۶
 در تاب شدن: ۱۱۰
 در نهمت افتادن: ۲۶۶-۱۵۰
 در جمله: ۱۹۳
 در جوال ... شدن: ۲۵۹-۲۵۸-۲۵۷-۲۴
 ۲۶۱
 در خاک مالیدن: ۱۶۶
 درخواست کردن: ۳
 درخواستن: ۳۹
 درخور: ۲۵۸
 در خورد: ۱۹۶-۹۷
 در خون ... شدن: ۱۸۸-۱۰۶
 درد ... گرفتن: ۱۴۶
 دردمند: ۱۴۱
 دردمندی: ۱۴۲
 درز: ۱۱۲
 در زبان افتادن: ۲۵۷
 درزی: ۱۱۱
 در زیر آوردن: ۲۰۱

خرسندی: ۲۱۴
 خسییدن: ۲۵۲
 خسییدن: ۱۷۴-۱۷۳
 خسیس: ۲۱۳
 خصمی: ۱۹۴
 خطا افتادن: ۲۰۵
 خطا کردن: ۷۵
 خلاف افتادن: ۷
 خلاف کردن: ۴۳
 خلت: ۱۴۷
 خنك: ۱۸۴-۹۸-۳۴
 خواجگی: ۱۵۱-۱۲۳-۱۰۳-۹
 خواجه: ۱۷۷-۱۷۶
 خوار داشتن: ۲۰۴
 خواست: ۲۳۶
 خواست داری: ۱۴۶
 خواننده: ۲۳۳
 خورش: ۱۷۴
 خوفرا کردن [در معانی کوتاه کون]: ۱۳۸-۷۰
 ۱۳۹

«ن»

داده: ۲۳۲
 دارو کردن: ۳۰
 دانگ: ۲۲۴
 داد ... دادن: ۶۵-۶۴
 دانستن: ۱۶۸-۱۰۷-۱۰۲-۹۶-۷۹-۶۱-۲۱
 ۱۹۶-۱۹۵
 دانه ریودن: ۱۳۵
 داوری کردن: ۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱-۱۰

درهم کشیدن : ۲۲۹	درزی کردن : ۱۱۲
دریافتن : ۱۳۳-۷۷-۶۳-۱۸-۸	درزی نمودن : ۱۱۲
دریافتن : ۲۲۶	درساعت : ۱۰۶
دریغ داشتن : ۱۸۶	درست بودن [= راسخ بودن ، کامل و تمام بودن] : ۱۹۵-۱۹۴-۱۹۳-۱۸۹-۱۸۵
دست بازداشتن : ۲۰۱-۱۷۰-۱۶۹-۱۲۸	۱۹۶
۲۴۹-۲۳۱-۲۱۴-۲۱۲	درست آمدن [در معانی کوناگون] : ۳۵
دست برهم نهادن : ۲۴۶	۱۹۵-۱۹۴-۱۴۰
دست فرا کردن : ۶۰	درست بر آمدن : ۱۴۰
دست کشت : ۱۲۴	درست شدن : ۲۹۸-۱۱۷-۴۰-۳۹-۲۲
دستوری : ۲۰۷-۲۰۶-۴۳	درس ... کردن : ۱۰۹-۱۰۸
دست یافتن : ۲۰۸-۱۸۸	در فرمان ... کردن : ۲۶۱-۲۶۰
دشخوار : ۲۵۲	درفتن : ۱۱۳-۱۱۲
دشمن تر : ۲۹۴	در کار ... کردن : ۲۵۴-۲۵۳-۱۷۸-۱۷۷
دشمن داشتن : ۲۰۴	در کار کشیدن : ۷۵
دشمنی فرا کردن : ۲۰۲	در کشیدن : ۵
دل شکسته : ۶۱	در گاه : ۲۴۵-۲۳۶
دل مشغول داشتن : ۲۰۸	در گذاشتن : ۲۴۰-۷۰
دلیل کردن : ۱۱۶	در گذاشتن [در معانی کوناگون] : ۱۱۳-۴۹
دمار بر آوردن : ۸۸	۲۴۷
دور افتادن : ۲۳۴	در گشتن : ۱۳۵
دوربینی : ۳۶	در گنجیدن : ۲۲۹
دوستر : ۱۲۷	در گور کردن : ۴۲
دوست داشته : ۱۴۳	درماندن : ۲۳۶-۲۲۶-۱۸۵-۱۵۲-۷۷
دوست کردن : ۷۹	در وجود آمدن : ۲۶۲-۲۴۳-۲۴۲-۱۸۸-۸۴
دوکان دار : ۲۵۹	دروغ زن : ۲۲۲-۱۹
دیدن : ۱۰۰	دروغ زنان : ۲۲۳-۲۲۲
دیده زدن : ۱۵۸	درویدن : ۱۷۶-۱۷۵
دیده شب رنگ : ۱۰۳	درهم آویخته : ۱۶۲
دیرینه : ۱۸۰	

راهزنان : ۱۵۶-۱۵۰-۱۴۸-۱۴-۵	دیگر نیز : ۲۰۰
راه نمای : ۲۷۵	دیمه : ۲۴۶
راه نماینده : ۲۳۳	دینار دار : ۲۹۷
راه نمودن : ۱۴	دیوانگان : ۱۵۸
رحیم گردیدن : ۲۴۷	دیوانگی : ۱۶۹
رد : ۱۷۰	دیو مردم : ۲۰۷-۱۹۱-۵
ردگردن : ۲۱۱	«ر»
رستگاران : ۵۵	را : ۲۹۰-۲۸۹-۱۵۴-۱۱۶-۱۶
رستمن : ۲۱۳-۱۸۹-۱۸۴-۱۵۶-۵۰	راست : ۱۶۵
رسم نهادن : ۱۵۱	راست آمدن : ۲۱۴-۱۹۶-۱۹۵-۹۰-۷۴
رسید : ۲۸۴	راست آمدن : ۲۶۸-۲۱
رسیدن [درمعانی گوناگون] : ۵۱-۲۲-۱۳-۸	راست آهنگ : ۱۳۹
۲۷۲-۲۳۵-۲۲۱-۱۳۳-۱۰۹-۸۰-۶۳	راستان : ۲۲۲
رقم کشیدن : ۲۶۲-۲۳۸-۱۴۲-۴۳	راست بودن : ۱۶۴-۱۴۱
رمیده : ۲۴۵	راست داشتن [درمعانی گوناگون] : ۱۶۷-۲۳۱
رنجه داشتن : ۱۶۹-۱۵۸	۱۶۸
رنک : ۱۰۳	راست دیده : ۱۵۹
رنک در کار کردن : ۱۵۴	راست کرداری : ۱۱۶
رنک و بو گرفتن : ۲۴۳	راست کردن [درمعانی گوناگون] : ۱۷۴-۱۱۰
رنکین : ۲۴۲	۲۶۹
روا داشتن : ۱۸۷	راسخان علم : ۱۷۴-۴۹
روز : ۱۷۳	راندن : ۴۳-۴۲
روزپرست : ۱۷۳	راه : ۱۵۸
روزگار : ۱۴۸	راه دان : ۱۵۹-۱۴۸-۱۳۴-۱۲۷
روزگار بردن : ۲۴۷	راه روان : ۱۷۴
روزگار گذاشتن : ۲۴۷	راه زدن : ۱۵۷-۱۵۶-۱۳۱
روز مظالم مهین : ۱۰۷-۱۰۶	راه روندگان : ۱۸۴-۱۷۵-۱۵۰-۵۴-۱۴
روزی خواره : ۲۱۲	راه رفته : ۱۲۷
روزی کردن : ۱۲۰	راه زن : ۱۴۹

«س»

- ساخت : ۲۳
 ساختن : ۱۲۷
 ساخته : ۲۴۶
 ساختیان : ۱۱۱
 ساز : ۲۴۶
 ساز ... کردن : ۷۳
 سالوس برزیدن : ۲۵۸
 سالوسها : ۲۵۸
 سبزی کردن : ۸۵
 سبک بضاعت : ۷۹
 سبک دستی : ۲۷۸-۲۸۰
 سپری کردن : ۱۵۴
 ستد و دادکردن : ۱۷۵
 ستودن : ۴۴
 سجود فرا کردن : ۲۷۴
 سجره : ۲۳۵-۲۷۹
 سختی : ۱۸۱-۲۵۵
 سخن آوردن : ۱۶۲
 سخن دنیا : ۱۳۱-۱۳۲
 سدبگر : ۲۸۲
 سر [در معانی کونا کون] : ۱۳-۱۸-۱۶۴
 ۲۹۷-۲۱۷-۲۰۱
 سرا : ۳۴-۲۴
 سرا پرده : ۸۷-۹۶
 سرای غرور : ۲۴
 سر برزدن : ۱۴۸
 سردسیر : ۸۲-۸۳-۸۵
 سردسیری : ۸۶

رو کردن : ۱۷۱

- روندگان : ۵-۱۱-۱۲-۵۳-۵۴
 روی : ۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۶۵
 روی بر تافتن : ۵۴
 روی ... بودن : ۴
 ریاضت برزیدن : ۱۳۸
 ریاضت دادن : ۷۷-۹۵
 ریاضت یافتن : ۷۵-۷۷

«ز»

- زبان تر داشتن : ۷۰
 زبان فرا کردن : ۱۰۶
 زبان نگاه داشتن : ۱۰۶
 زدوده شدن : ۲۵۰
 زرشناس : ۱۶۸
 زرق روان کردن : ۱۱۱
 زشتر : ۱۱۳-۱۱۴
 زفان : ۶۹-۱۲۳-۱۶۸-۱۹۰
 زفان در گشادن در کسی : ۱۲۳
 زن خواستن : ۴۲
 زندیق : ۱۸۱
 زندیقان : ۱۹-۱۸۲
 زندیقی : ۱۰-۱۴۲-۱۷۰
 زبان داشتن : ۱۳۳-۲۳۵
 زیبان کار : ۱۸-۶۰-۱۳۴
 زیر و زبر کردن : ۲۰۳-۲۰۶
 زاز خائیدن : ۱۲۰
 زاز برهم خائیدن : ۱۲۰
 زرف : ۱۶۷

شب خامتن : ۱۵۱
 شجنه : ۷۹
 شدن : ۱۴۸
 شدن : ۱۶۰
 شرح دل : ۲۹-۲۵
 شرح کردن : ۲۵
 شریعت برزیدن : ۱۷۰
 شکار کردن : ۱۷۹
 شکرانه : ۱۹۱
 شکست شدن : ۷۱
 شکسته دلان : ۵۸
 شماتت کردن : ۱۸۸
 شمار کردن : ۴۷
 شناخت : ۸۴
 شناساگشتن : ۲۵
 شنواییدن : ۲۷۰
 شوریدن : ۱۵۸
 شوریده روزگار : ۱۰۲
 شومی : ۲۵۹
 شهادت گوی : ۸۲
 شهادت گویان : ۸۲
 شیردل : ۱۵۹
 شیرین کردن : ۸۹

«ص»

صافی : ۱۶۷
 صحبت یافته : ۱۸۷
 صدبرک : ۲۴۲

«ط»

طیبی کردن : ۳۰

سرگردان کردن : ۱۵۷
 سرگشته : ۵۷
 سرگشته شدن : ۱۴۹
 سر برخط ... نهادن : ۲۷۹
 سربیی : ۲۲۷-۲۲۶-۲۰۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۴۹
 سرکشی کردن : ۷۵
 سعی در خون ... کردن : ۱۳۳
 سفید روی : ۷۹
 سگالیدن : ۱۸۷
 سگیان : ۷۸-۷۷
 سلطانیت : ۲۶۶-۱۶۷
 سلیمه : ۲۵۴
 سندان : ۲۵۵-۲۵۴
 سنگه باران : ۱۸۳
 سوز : ۱۵۷
 سوزان [عشق ...] : ۲۲۰-۱۴۴
 سیرت : ۱۸۲-۱۸۱-۱۷۴
 سیماپ : ۲۷۹
 سیم اندود : ۱۶۴-۵
 سینئه کشاده : ۲۰۴

«ش»

شاخ : ۲۸۴
 شاداب : ۱۶۴
 شاهد بازی : ۱۷
 شایستن : ۲۴
 شایستن : ۱۷ - ۲۲ - ۲۴ - ۶۵ - ۷۵ - ۸۳ - ۸۶
 ۱۰۸ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۹۶ - ۲۶۳
 ۲۷۴
 شباروز : ۶۷-۴۷

قتیله : ۲۳۱

فرا [= به] : ۲۲ - ۲۴ - ۳۱ - ۵۱ - ۶۲ - ۷۱

۷۷ - ۱۱۰ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۳۱ - ۱۴۱

۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۶۳ - ۱۶۷

۱۷۱ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸

۱۷۹ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ - ۱۹۸ - ۲۰۰

۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۱

۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۳۱ - ۲۵۰ - ۲۵۴ - ۲۵۶

۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۸۳

فرا : ۱۸۷

فرا [= در] : ۱۵۸ - ۱۹۶

فرا آمدن : ۲۰۰

فرا آموختن : ۷۶

فرا باریدن آمدن : ۶۲

فرا بافته : ۲۸۰

فرا بردن : ۲۵۹

فرا بوئیدن : ۶۰

فرا پذیرفتن : ۸۲ - ۱۷۳

فرا پوشیدن : ۳۵ - ۲۰۱

فرا پیش گرفتن : ۲۰۸

فرا امر : ۱۵۰ - ۲۲۹

فراجستن آمدن : ۶۲

فرا جهیدن : ۲۳۰

فرا خریدن گرفتن : ۱۷۷

فرا خواب شدن : ۷۱

فرا خواستن : ۲۸۵

فرا خواندن : ۶۱

فرا خوردن : ۱۹۶

فرا دادن : ۲۶ - ۹۰ - ۱۵۵ - ۱۹۵ - ۲۰۸ - ۲۵۴

طرید کردن : ۱۷۹

«ع»

عاجز آمدن : ۲۲۶

عاقلی : ۲۶

عدل برزیدن : ۲۶۰

عذاب جاوید : ۴۸

عذر باز خواستن : ۱۰

عربیت : ۱۱۷

عربیت دانستن : ۱۱۷

عرض کردن [= عرضه کردن] : ۱۳۱

عرضه کردن : ۱۴۴

عزات گرفتن : ۲۶۷

عزیز داشتن : ۱۷۲

عزیز کرده : ۲۱۳

عشووه دادن [= فریب دادن] : ۲۴

علم حرف : ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶

عمارت درخت : ۱۶۴

عمارت کردن [= تیمار داشتن] : ۲۴۹

عوانان : ۹۳ - ۹۴

عهد کردن : ۸

«غ»

غرامت : ۱۹۱

غرقه کردن : ۶۵

غرور دادن : ۲۸

غره شدن : ۱۶۴

«ف»

فازان [= با آن] : ۲۶ - ۲۴۵

فازین [= با این] : ۲۰۴

فتوی کردن : ۱۵۱

فرا کوفتن گرفتن : ۲۱۰	۲۶۰
فرا گذاختن آمدن : ۶۹	فرا دادن گرفتن : ۲۴۹
فرا گرفتن : ۱۴۲-۸	فرا ... داشتن : ۲۵۶
فرا کفتن : ۱۰۹-۲۹	فرا دانستن : ۲۱۳-۶۱
فرا کفتن گرفتن : ۲۵۷	فرا درها رفتن : ۱۱۴
فرا نان رسیدن : ۲۱۵	فرا دست گرفتن : ۲۰۱-۱۱۰-۱۰۴-۱۰-۹
فرا نمودن : ۱۱۲-۲۱۲-۲۵۶-۲۷۰-۲۸۰	۲۶۷-۲۵۶-۲۵۰-۲۱۱-۲۰۳
۲۸۱	فرا دیدار آمدن : ۲۵۰-۱۶۳
فرا نیوشیدن : ۱۹۳-۱۸۴-۸۲	فرا دیدار کردن : ۲۸۱-۱۵۹-۳۳
فرا وزیدن آمدن : ۶۲	فرا دیدن : ۲۴۴-۳۶-۳۱-۲۶
فراهم آمدن : ۷۳-۲۶	فرا رسیدن : ۱۸۹-۱۸۸-۶۱
فراهم آوردن : ۲۰۳	فرا رفتن : ۲۵۹-۷۳
فراهم رسیدن : ۲۶۸	فرا رفتن آمدن : ۱۴۹
فراهم نگهداشتن چشم : ۳۱	فرا زدن گرفتن : ۶۲
فرق دانستن : ۱۹۲	فراز کردن : ۳۴
فرق کردن : ۱۳۴	فرا ساختن : ۱۲۱-۳۴
فرمان بران : ۴۰	فرا ستاندن : ۲۷۵-۲۵۹-۱۱۶-۸۴
فرمان بردار : ۱۸۰	فرا ستدن : ۲۸۴-۲۳۸
فرمان برداری : ۲۱۴-۲۱۱-۲۰۸-۱۳۴	فرا سر آوردن : ۱۷۴
فرمان بردن : ۲۰۴-۲۰۲	فرا سراییدن آمدن : ۶۲
فرمان فرا بردن : ۲۱۱-۲۰۹-۲۰۷-۳۱	فرا سوختن آمدن : ۶۹
فرو ایستادن : ۱۹۳	فرا شدن : ۲۷۴-۹۴-۲۲
فرو د : ۲۹۴	فرا شکوفیدن آمدن : ۶۲
فرو دادن : ۱۶۰	فرا شنودن : ۱۱۵
فرو ریختن : ۲۴۸	فرا غرییدن آمدن : ۶۲
فرو شدن : ۱۸۱-۱۵۹	فرا کار رسیدن : ۲۱۵-۱۹۸-۱۱۱
فرو کشتن : ۲۶۴	فرا کردن [درمعانی کونا کون] : ۷۷-۶۴
فرو کوفتن : ۲۵۵-۲۵۴	۱۰۲-۷۹
فرو گذاشتن : ۲۴۵	فرا کردن گرفتن : ۲۰۹-۶۲

- فروگرفتن : ۵
 فروماندن : ۱۷۲-۱۸۱
 فرونشاندن : ۳۳
 فرونشستن : ۲۳۴
 فرو نهادن : ۲۴۵
 فریشتگان : ۱۱۸-۴۰
 فریضه ناس : ۷۱
 فریضه شدن : ۲۰۲
 قضایل گزار : ۷۱
 فضول : ۱۷۸
 فضیحت کردن : ۱۵۴
 فعل کردن : ۴۷
- «ق»
- قرا : ۶۸
 قرار دادن : ۸
 قرائی : ۱۷۳-۲۷۰
 قرینان : ۱۹۷-۱۵۵
 قضا ... گذراندن : ۳۱
 قضاط : ۲۳۷
 قهر کردن : ۳۹-۷۷
 قیمت کردن : ۱۷۸
 قیمت گرفتن : ۱۵
- «ك»
- کار افتادن : ۱۴۴
 کار برآمدن : ۱۴۰-۱۴۱
 کار بریدل کرده شدن : ۱۹۸
 کار بریدل گردیدن : ۲۰۳
 کار بستن : ۲۰۲
 کار د : ۱۶۶
- کار فرماینده : ۲۲
 کار فرمودن : ۱۱۳
 کارکنندگان : ۸۱-۸۳
 کارکننده : ۸۲
 کارنده : ۸۲
 کارها بریدل گردانیدن : ۲۰۳
 کاشتن : ۱۷۵
 کالبد : ۱۱۲-۱۱۳
 کرامت ریزه ها : ۲۵۷
 کرد : ۲۲۷
 کرد : ۲۵۵
 گردان : ۲۲۷
 کردن : ۶۱
 کرکس طبع : ۱۲۸-۱۲۹
 کژ : ۱۸۱-۱۸۴
 کشاندن : ۲۶۹
 کشتن : ۳۶
 کشگر : ۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳
 کشگری : ۱۱۲
 کمین گشادن : ۱۷۹
 کناره : ۱۰۹
 کوبه : ۱۱۲-۱۱۳
 کور و کر ساختن : ۲۲۶
 کیمیا برمس افکندن : ۱۰۱
 «کف»
 کدازش : ۱۹
 گذاشتن [درمعانی کوناگون] : ۷۰-۱۵۴
 ۱۷۴-۲۰۱-۲۰۳-۲۲۰
 کردآلود : ۲۵۳

کوهر داشتن : ۲۵۲	گردانیدن [در معانی گوناگون] : ۹ - ۱۴
گویایی : ۹۷	۱۸۳
گوینده : ۱۶۸	گردیدن [در معانی گوناگون] : ۱۰۱ - ۱۳۹
گویندگان : ۱۲	۲۳۸ - ۲۹۵
«ل»	گرفتار آمدن : ۵
لابد بودن : ۱۳۲	گرفتن [در معانی گوناگون] : ۶۲ - ۲۰۱
لغتها : ۱۱۹	۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۴۹ - ۲۵۷
«م»	۲۶۷ - ۲۷۴ - ۲۹۳
مانستن : ۳۷ - ۲۸۲	گرفته روزگار : ۵۴
ماه پرست : ۱۷۳	گرم سیر : ۸۲
ماهتاب [= قمر ، ماه] : ۱۶۷ - ۲۳۱ - ۲۳۲	گزند کردن : ۳۶ - ۲۰۵ - ۲۹۶
۲۳۴	گسترانیده : ۸۷
مایه : ۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸	گسته : ۲۱۸
متاع : ۲۹۲	گفت : ۹۰ - ۱۹۳
مثل روشن : ۲۶۴	گفتن [در معانی مختلف] : ۱۱۹ - ۱۴۳
محفوری : ۲۲۵	گفته آمدن : ۱۱ - ۱۸ - ۲۷ - ۳۳ - ۳۵ - ۴۰ - ۶۷
مخرفه : ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۶۶ - ۲۷۷ - ۲۸۰	۸۵ - ۸۶ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۸ - ۱۳۷ - ۱۶۹
۸۱	۱۸۴ - ۲۰۰ - ۲۲۱ - ۲۳۷ - ۲۴۰ - ۲۵۰
مداهنت کردن : ۱۰	۲۵۶ - ۲۶۷ - ۲۷۰ - ۲۸۹ - ۲۹۶
مدح گو : ۹۶	گماشتن بر : ۲۵۴
مدعیان به دروغ : ۱۵۳	کم راه کننده : ۲۳۳
مرائی : ۸۹	گمشدگان : ۲۷
مردار جوی : ۱۲۹	کم شدن : ۲۷۲
مربدی کردن : ۱۴۳	کنج : ۱۱۴
مسی کردن : ۱۰۱	کنج داران : ۱۱۴
معامله کردن : ۱۳۷ - ۱۳۸	گو : ۶۸
معروف : ۲۵	گوش داشتن : ۱۲۰ - ۱۵۶ - ۲۰۷
معیشت کردن : ۲۴۳	گوش فرا داشتن : ۱۳۳ - ۱۷۹
مقر بودن : ۲۷۶ - ۲۸۴ - ۲۸۵	گوهر داری : ۲۵۲

نزل : ۹۷
 نشست : ۲۴
 نشست و خاست : ۲۱۹-۱۸۰-۱۱۵-۷۳
 نشست و خاست کردن : ۱۸۶
 نصرت کردن : ۲۶۸
 نصیحت نگاه داشتن : ۱۲۸
 نطق زدن : ۵۷
 نظاره کردن : ۱۴۰
 نظاره گاه : ۹۹-۹۸-۷۸
 نظاره گر : ۱۴۰
 نطقه کردن : ۲۵۳-۷۳
 نگاه داشتن : ۲۱۲-۱۹۱-۱۷۳
 نگاه داشتن : ۱۵۵-۱۰۷-۹۰-۸۹-۷۵-۲۵
 ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱
 ۲۰۳ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۲۰ - ۲۲۵
 نماز فرا کردن گرفتار : ۷۱
 نماز کردن : ۲۹۴-۱۲۴-۷۳-۷۱-۵۸-۴۲
 نمایش : ۲۷۹-۱۶۵
 نمک برسوختنگی بیختن : ۵۶
 نمودن [درمعانی گوناگون] : ۸۳-۳۸-۳۰-۲۹
 ۹۵ - ۱۴۹ - ۱۶۷ - ۱۷۹ - ۲۳۰ - ۲۵۷
 ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۸
 نموده : ۱۷
 نواخت : ۲۱
 نواخت دیدن : ۷۷
 نوبرده : ۱۳۱
 نوچیز : ۴
 نوحه گر : ۲۲
 نوحه گری : ۲۲

قهقور کردن : ۳۹
 ملکوت راندن : ۲۸۲
 بواسا کردن : ۱۸۹
 بوسی : ۱۱۲
 بؤمنی نمودن : ۳۱
 بهر شدن : ۳۹
 بهر کردن : ۲۳۷
 بهر گان : ۲۴۵
 میانجی : ۱۷۳
 می‌باود [= می‌یابد] : ۱۵۱
 میلان : ۱۳۸
 «ن»
 ناچیز : ۲۱۳
 ناچیز نمودن : ۳۸
 ناخن برآه : ۱۱۲
 نازش : ۱۹
 نازیدن : ۳۳
 ناقرمانی : ۲۰۸-۸۸
 ناکرده : ۲۰۶
 ناکس : ۱۵۴-۱۵۳
 ناگاهی : ۲۵۴-۶۲
 نامرادی : ۲۱۸
 نام کردن : ۲۸۰-۱۶۹-۴
 نامؤمن : ۴۳
 ناک و نمک خوردن : ۱۸۶
 نیاید [= مبادا] : ۲۳۴-۱۸۸-۱۰۶
 نبشتن : ۴
 نبشته : ۲۱۴
 نرم کردن : ۱۲۰

- هر يك چند : ۲۳۸
 هست کردن : ۲۳۲
 همباز : ۲۴۴
 هم‌بیشکان : ۱۰۲
 همسایه [= همانند] : ۱۱۴
 هم‌شکل : ۲۶
 همگی دل : ۲۹۲
 هوادار : ۱۵
 هوا برخاستن [= هوس و میل کردن] : ۱۲۹
 هوی پرست : ۷۶-۹۴
 هوی خواه : ۷۷
 هیچ [= هیچ چیز] : ۱۶۳
 هیچیز : ۲۶۵-۲۷۷
 همه‌کشان : ۱۴۹
- «ی»**
 یا [= اگر] : ۱۸-۳۱-۵۴-۷۲-۱۰۷-۱۱۹
 ۲۳۴-۲۳۶-۲۴۱-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۱
 ۲۵۶-۲۷۸-۲۸۴-۲۸۷-۲۹۰-۲۹۶
 یا [= لیاقت] :
 افکندنی : ۲۶۹
 برداشتنی : ۲۶۲
 دانستنی : ۱۱۶
 دیدنی : ۱۰۰
 شنودنی : ۱۰۰
 شنیدنی : ۳۸
 گفتنی : ۳۸-۱۰۰-۱۱۶
 نادیدنی : ۶۹
 ناشنودنی : ۶۹
 ناکردنی : ۱۹۲
- نورسم : ۲۱۶
 نوزین [= اسب ...] : ۷۵
 نو نهاد : ۲۱۶
 نهادن : ۲۸۴-۲۸۲
 نیازمند کردن : ۱۳
 نیاود [= نیابد] : ۱۵۹-۲۴۴
 نیر نجات : ۲۷۸
 نیز [= هرگز ، دیگر] : ۱۵۷-۱۶۳-۵۴
 نیزهم : ۱۸۳-۲۱۶-۲۶۳-۲۷۳
 لیست : ۲۳۲
 نیشکرده : ۱۱۲-۱۱۳
 نیک‌خواه : ۲۰۲
 نیکویی کردن : ۲۷
- «و»**
 وا [= با = به] : ۲۹۴
 واپریدن : ۲۵۲
 واجب کردن : ۲۶۸
 وارسیدن : ۱۸۷
 واشدن : ۲۵۱-۲۵۲
 والاد : ۱۶۵
 وایست : ۲۵۵
 وعده کردن : ۷۸-۲۰۴
 وی [= آن] : ۱۳-۲۴-۷۷-۱۰۲-۱۲۹
 ۱۳۰-۱۳۸-۱۳۹-۱۶۲-۱۶۷-۱۶۸
 ۲۴۴-۲۹۷
- «ه»**
 هراس آوردن : ۱۳۹
 هرچند [= هرچه] : ۱۴۷
 هرگز نیز : ۱۵۷

یاوند [= یابند] : ۲۴۵
 یاوی [= یابی] : ۲۱۱-۱۸۵-۱۳۰
 یاریم [= یاریم] : ۱۹۹
 يك فن : ۱۹۰
 يك دل : ۱۹۰
 يك زفان : ۱۹۰
 يك شربت : ۲۵۱
 یکی دان : ۸۷
 یکی شدن : ۱۵۰
 یکی گوی : ۸۷

ناگفتنی : ۱۹۲-۶۹
 یاد کردن : ۶-۱۰-۱۵-۲۵-۴۰-۵۵-۵۷-۷۳
 ۲۲۱-۱۸۴-۱۵۶-۸۸-۸۶-۷۸-۷۷
 ۲۹۳-۲۹۲
 یاد کرده آمدن : ۴۱-۲۹۱
 یاد کرده شدن : ۱۵
 یار خدایی : ۱۹۳
 یار دینی : ۱۹۳
 یار گشتن : ۱۵۰
 یافت : ۱۲
 یاود [= یابد] : ۱۹۴-۲۰۱

فهرست نام اشخاص

ابن النجار : ۳۱۳-۳۳۴

ابو امامه : ۳۴۷

ابو بکر [... صدیق] : ۴۴-۴۵-۲۲۲

ابو بکر کتانی : ۱۱

ابو الحسن : پانزده

ابوذر : ۳۱۳-۳۱۶

ابو سعید خراز : ۳۲۴

ابو طالب مکی [شیخ ...] : ۳۱۴-۳۱۶-۳۲۶

۳۲۹-۳۳۴-۳۴۳-۳۵۰

ابو عبدالله : ← ابی عبدالله

ابو الفتوح رازی : ۳۱۷-۳۲۰

ابو الفضل یوسف مستوفی : ۳۱۴

ابو القاسم قاینی : نود

ابو نصر : ← شیخ احمد جام

ابو نعیم اصفهانی [حافظ ...] : ۳۴۳ - ۳۴۶

۳۵۰

ابوهریره : ۳۱۶

ابی سعید ابی الخیر : ۳۴۹

«آ»

آدم : [ع...]: ۲۱-۳۹-۱۷۹-۱۸۰-۲۶۳

۳۳۱-۳۴۱-۳۴۲

آصف : ۲۸۴

آمدی : ۳۱۳-۳۱۴

«الف»

اباذر : ← ابوذر

ابا عبدالله : ← ابی عبدالله

ابان بن محبر : ۳۱۷

ابراهیم [ع...]: ۵۴-۱۴۷-۱۴۸

ابن ابی الحدید : ۳۱۴-۳۲۲

ابن جوزی : ۳۲۱-۳۲۷-۳۵۰

ابن شهر آشوب : ۳۲۱

ابن عباس : ۳۲۵-۳۳۴

ابن عساکر [حافظ ابو القاسم ...] : ۳۲۵

ابن عمرو : ۳۲۵

ابن ماجه قزوینی : ۳۱۶-۳۲۰-۳۲۵-۳۲۷

۳۴۸

ابوانف : بیست و شش سی و پنج سی و شش -
سی و هفت

«ب»

باخرزی [ابوالمفاخر ...] : ۳۱۹ - ۳۲۷
۳۲۸-۳۴۸

بایزید بسطامی : ۱۱

بخاری [صاحب صحیح] : ۳۲۶

بزرگمهر الفارسی : ۳۲۰

بلقیس : ۲۷۸-۲۷۹-۲۸۴

بوذر بوزجانی : ← شیخ ابوذر بوزجانی

بهاء ولد : ۳۱۷

بیهقی : ۳۳۴-۳۳۷

«پ»

پیرجام : ← شیخ احمدجام

«ت»

ترمذی : ۳۱۷-۳۲۶

«ج»

جاحظ : ۳۴۴

جامی الاحمدی [محمد اعظم ...] : چهل و دو -

چهل و سه - چهل و چهار - پنجاه

جریر بن عبدالله بجلی : شانزده

جعفر بن محمد [امام ... صادق] : هفتاد و پنج

۳۳۰-۳۴۷

جلال الدین فیروز شاه بن ارغون شاه [امیر ...] :

نوزده

جلال الدین مولوی بلخی [مولانا ...] : ۳۱۸

۳۲۱-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۲-۳۳۸-۳۴۱

جنید : ۱۱-۳۱۴

ابی عبدالله : ۳۲۰-۳۳۱-۳۳۴-۳۵۰

ابی کعب : ۳۲۱

ابی مسعود : ۳۲۰

احمد [صاحب مسند] : ۳۳۳

احمد : ← شیخ احمدجام

احمد بن الحسن بن ابان المصری الابیلی : ۳۴۵

احمد بن حنبل : ۳۴۱

احمد جام : ← شیخ احمدجام

احمد جام نامقی : ← شیخ احمدجام

احمد ژنده پیل : ← شیخ احمدجام

احمد ژنده پیل نامقی : ← شیخ احمدجام

احمد شیرین : نود

احمد نامقی : ← شیخ احمدجام

احمد نامقی جامی : ← شیخ احمدجام

احمدی : ← شیخ احمدجام

ادیب صابر : ۳۴۰-۳۴۱

ارسلان شاه بن کرمان شاه : ۳۴۰

اسدی طوسی : ۳۱۹

اسکندر [... مقدونی] : ۳۳۸

اسماعیل [ع...] : ۳۱۳-۳۲۸

اکثم بن صیفی : ۳۲۰

امام باقر : ۳۴۲

امام جواد : ۳۳۹

امام صفانی : ۳۳۲

امیر تیمور گورکان : نوزده

انس بن مالک : ۳۱۴

انصاری : ← عبدالله انصاری [شیخ الاسلام

خواجہ ...]

اوحدی مراغه‌ای : ۳۱۹

رتن بن نصر : ۳۳۸

رسول : ← محمد [حضرت ... ص]

رسول الله : ← » » »

رسول خدا : ← » » »

رضا [امام ... ع] : ۳۲۳

روزبهان بقلی شیرازی : ۳۲۰ - ۳۲۵ - ۳۲۹

۳۴۱

روشن [محمد ...] : ۳۲۳ - ۳۳۲

«ز»

زنده قیل : ← شیخ احمدجام

زید بن حارثه : ۳۴۵

«ژ»

ژنده پیل : ← شیخ احمدجام

«س»

سجادی [دکتر ضیاء الدین ...] : ۳۴۵

سقاوی : ۳۱۶

سلمی : ۳۴۵ - ۳۴۷

سلیمان [ع...] : ۲۷۸ - ۲۸۲ - ۲۸۳

سمعانی [عبدالکریم محمد بن منصور التیمی] :

بیست و شش

سنائی غزنوی [حکیم ...] : ۳۱۶ - ۳۱۹

۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۴ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸

۳۲۹ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۶ - ۳۴۲ - ۳۴۴

سوید بن الحارث : ۳۴۶

سیوطی [جلال الدین عبدالرحمن] : ۳۱۳ - ۳۴۳

۳۵۰

«ش»

شمس تبریزی : ۳۲۳ - ۳۲۵ - ۳۲۸ - ۳۳۹

۳۴۱ - ۳۴۹

«ح»

حاجی خلیفه [مصطفی بن عبدالله ...] بیست و پنج

حارثه بن مالک : ۳۴۵ - ۳۴۶

حزقیل نبی : ۹۷

الحسن : ۲۱ - ← حسن بصری (۲)

حسن بصری : ۳۳۸

حکیم غزنوی : ← سنائی غزنوی [حکیم ...]

حکیم قبادیانی : ← ناصر خسرو قبادیانی

[حکیم ...]

حکیمی [محمد رضا ...] : ۴۳۹

«خ»

خاقانی : ۳۳۲ - ۳۴۴ - ۳۴۵

خسرو [پرویز] : ۳۲۳

خضر [ع...] : ۱۱ - هشتاد و هشت هشتاد و نه

۱۳۲

خواجه نصیر الدین طوسی [استاذ البشر ...] :

۳۳۳

«د»

داود [ع...] : ۵۴ - ۳۱۳ - ۳۱۹ - ۳۲۸ - ۳۲۹

۳۳۰

دقیانوس : ۲۳۵

دهخدا : ۳۱۲ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۲

۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۴۰

۳۴۱ - ۳۵۱ - ۳۵۲

«ذ»

ذوالنون مصری : ۱۱

«ر»

رابعه : ۳۱۸

رامین : ۳۱۹

- شیخ ابوذر بوزجانی : شصت و دو-۱۰۲
 شیخ احمد : ← شیخ احمدجام
 شیخ احمدجام : [= صدرا الامام ، شیخ الاسلام
 ابونصر احمد بن ابی الحسن علی بن محمد
 التامقی] : ۳ - پانزده - شانزده - هفده
 نوزده - بیست - بیست و یک - بیست و دو
 بیست و سه - بیست و چهار - بیست و پنج
 بیست و هفت - سی و یک - سی و دو - ۳۳
 سی و چهار - سی و نه - چهل و دو - چهل
 و سه - پنجاه و یک - پنجاه و دو - پنجاه
 و چهار - ۳۱۵ - ۳۱۹ - ۳۲۱ - ۳۲۸
 ۳۳۶ - ۳۳۸ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۳ - ۳۴۶
 شیخ اشراق : ۳۲۰ - ۳۲۲ - ۳۴۲ - ۳۴۸
 شیخ بهاء الدین عاملی : ← شیخ بهائی
 شیخ بهائی : ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۳۶ - ۳۴۷
 شیخ جام : ← شیخ احمدجام
 شیخ حسین منصور : هفتاد و شش
 شیخ صدوق : ۳۲۱ - ۳۲۳
 شیخ کلینی : ۳۳۱
 شیرین : ۳۲۳
 «ص»
 صدرا المتألهین : ۳۱۷
 صفا [دکتر ذبیح الله ...] : ۳۲۹
 «ع»
 عبادی : ۳۴۶
 عدان زاهد : هفتاد و شش
 عبدالله ابی : ۲۲۲
 عبدالله انصاری [شیخ الاسلام خواجه ...] : ۱۲
 سی و هفت
 عبدالله بن بسر المازنی : ۳۱۵
 عبدالله بن عباس : ۷ - ۸ - ۵۰
 عبدالله عباس : ← عبدالله بن عباس
 عبدالله عمر : ۳۱۳
 عبدالحمید مولوی : بیست - بیست و یک
 بیست و سه
 عبدالرحمن بن ثابت : ۳۱۶
 عبدالواحد : چهل و چهار
 عثمان [... عفان] : ۲۴ - ۴۵
 عثمان مختاری : ۳۴۰
 عطار [شیخ فریدالدین ...] : ۳۳۷ - ۳۴۹
 علی : ← علی بن ابی طالب
 علی بن ابی طالب [... ع] : ۴۲ - ۴۵ - ۱۱۴
 ۳۱۲ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴
 ۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۸ - ۳۵۱
 علی قاری : ۳۵۲
 عمر [... بن الخطاب] : ۴۴ - ۴۵ - ۲۸۹
 ۳۲۹
 عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر قابوس
 وشمگیر : ۳۱۲ - ۳۴۱
 عیسی [... ع] : ۱۰۹ - ۲۸۵ - ۳۳۷ - ۳۴۶
 عین القضاة همدانی : ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۱۹
 ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۴۱ - ۳۴۴
 ۳۴۵ - ۳۴۹
 «غ»
 غزالی [ابو حامد محمد ...] : ۳۱۳ - ۳۱۶
 ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۴
 ۳۳۶ - ۳۴۶

شصت و هشت - هفتاد - ۷۱-۷۳-هفتاد

و سه - ۷۴ - ۷۶ - ۸۵ - ۱۰۵ - ۱۰۷

۱۰۹ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۹ - ۱۲۲ - ۱۲۶

۱۲۸ - ۱۳۴ - ۱۵۴ - ۱۶۳ - ۱۶۹ - ۱۷۰

۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۸ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۹۰

۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸

۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۵ - ۲۲۹ - ۲۳۳

۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۷۴ - ۲۷۴ - ۲۸۹ - ۲۹۳

۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۱۳ - ۳۱۴

۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۲۰ - ۳۲۵ - ۳۲۹

۳۳۲ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۸ - ۳۴۱ - ۳۴۲

۳۴۳ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۹ - ۳۵۱

محمد امین احمد رازی : بیست و پنج

محمد بن العلاء الهمدانی : ۳۲۵

محمد بن منور : ۳۲۷

محمد جعفر محبوب [دکتر ...] : بیست و شش

محمد مصطفی : ← محمد [حضرت ...ع]

محمد معصوم شیرازی : ← معصوم علی شاه

محمد همایون : هفده

مدرس رضوی [استاد ...] : ۳۱۶-۳۱۸-۳۲۳

۳۲۸-۳۲۹-۳۳۲-۳۴۴

مسلم [صاحب صحیح] : ۳۲۰-۳۳۳

مصطفی : ← محمد [حضرت ...ص]

مصطفی بن عبدالله : بیست و پنج

مطرف بن الشخیر : ۳۳۷

معاذین جبل : ۱۰۹-۳۴۶-۳۴۹-۳۵۰

معاویة بن وهب : ۳۳۴

معصوم علی شاه : بیست و شش

ملای رومی : ← جلال الدین مولوی ...

«ف»

فردوسی طوسی : ۳۱۴-۳۲۴

فرعون : ۷۵-۸۹-۲۳۵-۲۶۰-۲۶۱-۲۷۹

فروزان فر [استاد بدیع الزمان ...] : سی و چهار

۳۱۳-۳۱۵-۳۱۸-۳۲۲-۳۲۸-۳۳۳

۳۳۸-۳۴۷

فضیل عیاض : بیست و هشت

فیض [ملا محسن ...] : ۳۳۱-۳۴۸

«ق»

قاوچی [ابوالمحسن محمد ...] : ۳۱۶-۳۲۱

۳۴۲-۳۵۰

قطب الدین محمد : چهل و سه

«ک»

کمال خجند : ۳۲۲

«گ»

گوهرین [دکتر سید صادق ...] : ۳۴۹

گیلان شاه : ۳۱۲

«ل»

لوط : ۲۸۹

«م»

ماروت : ۲۸۰-۲۹۷-۳۱۵

مالک دینار : ۳۳۷

مایل هروی : چهل و دو

مجلسی : ۳۳۱-۳۴۳

محقق [دکتر ...] : ۳۳۷

محمد [حضرت ...ص] : ۳-۷-۸-۱۳-۱۴

۱۵-شانزده - ۱۸-۲۱-۲۲ - بیست

وشش - ۳۹ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵

۴۶-۴۷-۴۸-۵۰-۴۱-شصت و هفت

نسی : ← محمد [حضرت ... ص]
 نجم الدین رازی [شیخ ...] : ۳۱۲-۳۲۴-۳۳۱
 نسفی : ۳۱۹
 نصوحا : بیست و هشت - ۶۶-۶۷
 نظامی گنجوی : ۳۲۳-۳۴۱
 نوح [ع...] : ۲۸۹
 «و»
 وهب بن منبه : ۳۴۴
 ویس : ۳۱۹
 «ه»
 هاروت : ۲۸۰-۲۹۷-۳۱۵
 هجویری : ۳۲۷-۳۲۸-۳۳۰-۳۴۵-۳۴۷
 ۳۴۸-۳۴۹-۴۵۱
 همایی [استاد جلال الدین ...] : سی و چهار
 ۳۳۲-۳۴۰
 «ی»
 یوسف [ع...] : ۳۲۹
 یوسفی [دکتر غلامحسین] : ۳۲۱-۳۴۱

ملك [حاج حسین آقا ...] : سی و هفت-سی و نه
 چهل و یک-چهل و دو-چهل و هفت-پنجاه
 معقانی : ۳۲۱
 موسی بن جعفر [امام ... ع] : ۳۲۰
 موسی بن عمران [کلیم ...] : ۱۳۲-۲۷۹-۳۱۳
 ۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۴
 مولانا : ← جلال الدین محمد
 مولای متقیان : ← علی بن ابی طالب
 مولوی : ← جلال الدین محمد
 مؤید ثابتی : هفده
 مهتر : ← محمد [حضرت ... ع]
 میبیدی : ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۶ - ۳۴۲ - ۳۴۵
 میدانی [ابوالفضل ...] : ۳۲۳-۳۴۰
 میرزا یوسف بخاری : چهل و یک
 «ن»
 ناصر خسرو قبادیانی [حکیم ...] : ۳۱۳-۳۲۶
 ۳۳۷-۳۴۰
 نایب الصدر : ← معصوم علی شاه

فهرست نام‌های جاها

<p>شامات : ۱۱۷-۱۵۰</p> <p>شوروی : چهل ویک</p> <p>صفاهان : ۳۴۴-۳۴۵</p> <p>عراق : ۱۵۰</p> <p>کاشمر : شانزده</p> <p>کردود: نود</p> <p>کعبه : هیجده- هشتاد و هشت - هشتاد و نه- نود</p> <p>کلانۀ کوف : هشتاد و نه</p> <p>کلکته : سی و چهار - سی و پنج - چهل و هفت</p> <p style="text-align: center;">پنجاه</p> <p>گنبد سبز : نوزده</p> <p>گنبد فیروزشاهی : نوزده</p> <p>مصر : ۲۶۰</p> <p>نامق : شانزده</p> <p>هرات : چهل و دو</p> <p>هند : هفده - ۳۴۰-۳۴۶</p> <p>هندوستان : ۲۷۲</p> <p>یمن : ۱۱۷</p> <p>یونان : ۳۳۸</p>	<p>آستانه : ۳۲۲</p> <p>ازبکستان : چهل ویک</p> <p>استانبول : بیست و پنج</p> <p>افغانستان : چهل و دو</p> <p>ایران : نوزده - سی و چهار</p> <p>بابل : هشتاد و هشت</p> <p>بزد : شانزده</p> <p>بنگال : سی و پنج - چهل و هفت</p> <p>تاشکند : سی و چهار - چهل ویک - چهل و دو</p> <p style="text-align: center;">پنجاه</p> <p>ترشیز : شانزده</p> <p>ترکستان : ۱۵۰</p> <p>تهران : بیست و پنج - چهل و چهار - پنجاه</p> <p>جام : هفده - نوزده - بیست - بیست و یک</p> <p style="text-align: center;">بیست و پنج</p> <p>حجاز : هیجده - ۱۱۷-۱۵۰</p> <p>خراسان : شانزده - بیست - بیست و پنج - ۱۵۰</p> <p>روم : ۱۵۰</p> <p>شام : ۱۱۷-۱۵۰</p>
--	---

ما أخذ و مستندات

- قرآن مجید و فہارس القرآن : بہ کوشش دکترا محمود رامیار۔ تہران امیر کبیر ۱۳۴۵
- قرآن مجید و کشف الایات : بہ خط مصباح زادہ چاپ افست تہران علمی ۱۳۳۷
- آداب المریدین : ابوالنجیب عبدالقادر[ؒ] بن عبداللہ بن محمد السہروردی . نسخہ خطی
کتابخانہ مجلس شورای ملی شماره ۷۸۲۹ مکتوب بہ سال ۷۰۶ ق .
- اتحاف السنیة فی الاحادیث القدسیة^۱ : شیخ محمد المدنی . حیدرآباد دکن ، ۱۳۵۸ ق .
- اتحاف سادۃ المتقین : سید محمد زبیدی (مشہور بہ سید مرتضی)
احادیث مشنوی : بہ جمع و تدوین علامہ فقید بدیع الزمان فروزان فر۔ از انتشارات دانشگاہ
تہران (۳۸۳)
- احیاء علوم الدین : حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد غزالی . مصر
- اخلاق محتشمی : خواجہ نصیر الدین طوسی . بہ تصحیح فاضل محترم محمد تقی دانش پڑوہ .
تہران ، دانشگاہ علوم معقول و منقول ، ۱۳۳۹
- ادب الدنیاء و الدین : ابوالحسن بصری (معروف بہ ماوردی) . مصر ، ۱۳۲۹ ق .
- ادب الکاتب : ابن قتیبہ . لیدن ، ۱۹۶۷ م .
- الادب اللوجیز للولد الصغیر : ابن مقفع . ترجمہ خواجہ نصیر الدین طوسی . بہ تصحیح
فاضل محترم محمد تقی دانش پڑوہ . تہران ، ۱۳۳۹ (ضمیمہ اخلاق محتشمی)
- الاربعین فی التصوف : شیخ عبدالرحمن محمد بن الحسن السلمی . حیدرآباد دکن ،
۱۳۶۹ ق .

۱- حاجی خلیفہ در کشف الظنون کتاب اتحاف السنیة فی الاحادیث القدسیہ را نام بردہ و مؤلف
آرا شیخ شمس الدین محمد عبدالرؤف المنادی متوفی ۱۰۳۵ ذکر کردہ است .

- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب : ابو عمر يوسف بن عبدالله (ابن عبدالبر) حیدرآباد، ۱۳۳۶ ق.
اسد الغابة فی معرفة الصحابة : عزالدین علی بن اثیر جزری (معروف به ابن اثیر). تهران ،
اسلامیه ، ۱۳۳۶ (تجدید چاپ از روی طبع مصر ۱۲۸۶) .
اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید : محمد بن منور. به اهتمام استاد گرانمایه دکتر
ذبیح الله صفا . تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۳۲
اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی و فضایل اهل بیته الطاهرین : شیخ محمدالصبان . بسا
حواشی سید مؤمن شبلنجی . عثمانی ، ۱۳۰۴ .
اكتفاء القنوع بما هو مطبوع : ادوارد قندیك . مصر : ۱۸۹۶ م .
الف کلمة و کلمة فی المواعظ و الامثال و الحکمة : سلیمان فیضی الموصلی . بصره ، ۱۹۱۸ م .
الامثال البغدادیة : الشیخ جلال العنقی البغدادی . بغداد ، ۱۹۶۲ م .
امثال و حکم : علی اکبر دهخدا . تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۳۹
الانساب : تألیف امام ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی السمعانی چاپ حیدر
آباد دکن ۱۳۸۳ هـ . ق .
الانسان الکامل : عزیزالدین نسفی . به تصحیح و مقدمه فرانسوی ماریتران موله . تهران ،
قسمت ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه ، ۱۹۶۲ م . (گنجینه نوشته های ایرانی ،
شماره ۱۱) .
اوراد الاحباب و فصوص الاداب : ابوالمفاخر یحیی باخرزی . جلد دوم . به کوشش ایرج
افشار . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۵
باب ذکر المعتزلة من کتاب المتیة و الامل فی شرح کتاب الملل و النحل : احمد بن یحیی
المرتضی . به تصحیح توما ارتلد . حیدرآباد دکن ، ۱۳۱۶ ق .
بحار الحقیقة : شیخ احمد جام (زنده پیل) . نسخه خطی
بحر النوائد : از متون فارسی قرن ششم هجری . به اهتمام فاضل محترم محمد تقی
دانش پژوه . تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۵ . (شماره سری : ۲۵۲) .
برهان جامع : محمد کریم بن مهدی قلی تبریزی . تبریز ، ۱۲۶۰ ق .
البقیة فی ترتیب احادیث الحلیه : سید عبدالعزیز سید محمد بن صدیق . نسخه متعلق به
کتابخانه محقق گرانمایه مجتبی مینوی .
البیان و التبیین : ابو عثمان عمرو الجاحظ . بیروت ، ۱۹۵۹ م .
تجرید اسماء الصحابة : ابن اثیر . حیدرآباد دکن ، ۱۳۱۵ ق .

- تحفة الامثال : محمد رفيع نظام العلماء تبريزي . اسلامبول ، ١٣١١ ق .
- تحليل اشعار ناصر خسرو : به اهتمام فاضل ارجمند دكتور مهدي محقق تهران ، دانشگاه تهران ، ١٣٤٤ . (شماره ٩٨٧)
- تذكرة الاولياء : شيخ فريدالدين عطار . با مقدمة مرحوم قزويني ، از زوى نسخه نيكلسون . تهران ، كتابخانه مركزى ، ١٣٣٦
- تذكرة السامع والمتكلم فى ادب العالم والمتعلم : حيدرآباد دكن ، ١٣٥٣ ق .
- تذكرة المحققين (رياض العارفين) : رضا قلي هدايت . تهران ، مهديه ، ١٣١٦
- تذكرة الموضوعات : محمد طاهر بن علي الهندي . همراه با كتاب «قانون الموضوعات والضعفاء» از همان مؤلف : بمبئي : المكتبة القيمة ، ١٣٤٣ ق . (نسخه متعلق به كتابخانه محقق گرانمايه استاد مجتبى مينوى) .
- تذكرة هفت اقلیم : محمد امين احمد رازى . به تصحيح جواد فاضل . تهران ، على اكبر علمى . ترجمه رساله قشيره : به اهتمام و به تصحيح علامه فقيده بديع الزمان فروزانفر . تهران ، بنگاه ترجمه و نشر كتاب ، ١٣٤٥
- ترجمة كلمات قصار حضرت على عليه السلام به فارسى : نسخه عكسى متعلق به بنياد فرهنگ ايران : به خط ابوالمحاسن محمد بن سعد بن محمد النخجوانى معروف به ابن ساوجى ، مورخ ذى قعدة ٧٢٩ دراصفهان .
- التصفيه فى احوال المتصوفه (صوفى نامه) : تأليف قطب الدين ابوالمظفر منصور بن اردشير الميادى به اهتمام دانشمند محترم دكتور غلامحسين يوسفى .
- تعليقات حديقه الحقيقه : استاد گرانمايه مدرس رضوى . تهران ، علمى ، ١٣٤٤
- تفسير ابوالفتوح رازى : به تصحيح و تحشيه مهدي الهى قمشاهى . تهران ، علمى ، ١٣٣٤
- تفسير حدائق الحقائق : معين الدين فراهى هرورى (مشهور به ملا مسكين) به اهتمام فاضل محترم دكتور سيد جعفر سجادى . تهران ، دانشگاه تهران ، ١٣٤٦ (شماره ١١٥٩)
- تفسير سورة يوسف : ابو حامد محمد بن محمد غزالى . نسخه متعلق به كتابخانه بنياد فرهنگ ايران شماره ثبت ٨١٩٠
- تليس ابلیس (نقد العلم والعلماء) : حافظ جمال الدين ابوالفتوح بن جوزى بغدادى . به تصحيح محمد منير الدمشقى . قاهره ، ١٩٢٨ م .
- التمثيل والمحاضرات : ابى منصور عبدالملك بن محمد بن اسماعيل الثعالبى . قاهره ، ١٩٦١ م .

- تهیهات : عين القضاة همدانی . به تصحیح دکتر عقیف عسیران . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۱ (شماره ۶۹۵) .
- تنبیه الخواطر و نزهة النواظر : (معروف به مجموعه ورام) : ابوالحسن ورام بن ابی فراس المالکی الاثیری . تهران ، اسلامیة ، ۱۳۷۶ ق .
- التوحید : شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه اقمی . تهران ، کتابخانه صدوق ، ۱۳۸۷ ق .
- جامع الاسرار و منبع الانوار : سید حیدر آملی . به اهتمام هانری کرین و عثمان اسماعیل یحیی . تهران ، انستیتو ایران و فرانسه ، ۱۳۴۷ (کنجینه نوشته های ایرانی ، شماره ۱۶) .
- الجامع الصغير في احاديث البشير النذير : جلال الدين عبدالرحمن بن ابی بكر السيوطی . مصر ، ۱۳۷۳ ق .
- جمهرة الامثال : ابو هلال حسن بن عبدالله بن سهل العکسری النحوی . بمبئی ، ۱۳۰۶ ق .
- جوامع الحكایات و لوامع الروایات : سیدالدین محمد عوفی . به تصحیح دکتر محمد معین . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۳۵ (شماره ۳۴۲)
- جواهر الاسرار (منتخب مفتاح الاسرار) : علی حمزة بن علی ملك بن حسن الطوسی . تهران ، ۱۳۰۳ ق . (ضمیمه شرح اشعة للمعات جامی)
- جواهر السنية في احاديث القدسية : محمد بن حسن الحرین علی العاملی . بمبئی ، ۱۳۰۲ ق .
- حديقة الحقيقة : شیخ قطب الدین محمد بن شمس الدین مطهر (نوه شیخ احمد جام) نسخه عکسی محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، از روی نسخه موزه بریتانیا ، نسخه تربت جام ، و نسخه هرات متعلق به آقای محمد اعظم جامی الاحمدی .
- حديقة الحقيقة و شریعة الطريقة : ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی . به تصحیح استاد مدرس رضوی . تهران ، ۱۳۳۹ .
- حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء : حافظ ابو نعیم اصفهانی . مصر ، ۱۳۵۱ ق .
- خردنامه : ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی (اوایل قرن ششم هجری) . به تصحیح ادیب برومند . تهران ، انجمن آثار ملی ، ۱۳۴۷ (شماره ۵۷)
- عزائن الفتوح : امیر خسرو دهلوی . به تصحیح محمد وحید میرزا . کلکته ، ۱۹۵۳ م .
- خوان الاخوان : ناصر خسرو قبادیانی . تهران ، بارانی ، ۱۳۳۸
- دافغانستان دحینوز بو اولهجو قاموس : شاه عبدالله بدخشی . کابل

دانشنامهٔ علایی : ابوعلی سینا. (قسمت طبیعیات) به تصحیح سید محمد مشکوة . تهران ،
انجمن آثار ملی ، ۱۳۳۱ (شماره ۱۳) .

دانشنامهٔ علایی : ابوعلی سینا . (قسمت الهیات) به تصحیح دکتر محمد معین . تهران ،
انجمن آثار ملی ، ۱۳۳۱ . (شماره ۱۵)

دانشنامهٔ علایی : ابوعلی سینا ، (قسمت منطق) به تصحیح دکتر محمد معین و سید محمد
مشکوة . تهران ، انجمن آثار ملی ، ۱۳۳۱ . (شماره ۱۲) .

الذرا المنثور : (ترجمه و شرح يك صد كلمه از كلمات قصار حضرت علی علیه السلام نثر و نظم
فارسی) : رشیدالدین وطواط . نسخه عکسی بنیاد فرهنگ ایران .

در باره چند لغت فارسی (مقاله) : جزء «یادنامهٔ پور داود» . سعید نفیسی .
درة المعالی فی ترجمهٔ اللالی (ترجمهٔ كلمات قصار حضرت علی علیه السلام) . نسخهٔ خطی

مکتوب ۷۲۹ ق .

دیوان خاقانی شروانی : به تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی . تهران ، زوار .

دیوان سنایی غزنوی : به تصحیح استاد مدرس رضوی . تهران ، ۱۳۲۰

دیوان شعر احمد جام : نسخه‌های موزه بریتانیا به شماره‌های OF.269 و OF.5599 .

و نسخهٔ کتابخانهٔ دیوان هند انگلستان به شماره‌های 2863 و 3547 . I. O . و

نسخهٔ کتابخانهٔ نافذ پاشا در اسلامبول (شمارهٔ میکروفیلم کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه

تهران ازین نسخه : ۵۸۷ و شماره عکس آن : ۱۱۴۳) . و نسخهٔ دیوان چاپی

منسوب به احمد جام چاپهای : لکنهو ، ۱۸۸۳ م . و کاپور ، ۱۸۸۱-۱۸۹۸ م .

۱۹۲۳ م .

دیوان عثمان مختاری : به اهتمام محقق کرانمایه استاد جلال‌الدین همایی . تهران ، بنگاه

ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۷ (شماره ۱۲)

دیوان منسوب به حضرت امیر : تهران ، ۱۲۸۴ ق . (در حاشیهٔ آن نثر اللثالی چاپ

شده است)

الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویة : کمال‌الدین حسین کاشفی بیهقی سبزواری . به تصحیح

جلال‌الدین محدث ارموی . تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۴ . (شماره

۲۱۹) .

رساله امام حسن بن محمد اصفهانی : در احادیث موضوع . مصر .

رساله حق‌الیقین : شیخ محمود شبستری . شیراز ، ۱۳۱۷

- رسالة عشق و عقل (مبیار الصدق فی مصداق العشق) : شیخ نجم الدین رازی . به اهتمام دکتر تقی تفضلی . تهران ، نگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۵ (شماره ۲۵۸)
- رسالة معرفة السلوك : شیخ محمود خوش زبان چشتی . هند ، ۱۳۲۵ ق .
- رسالة مكارم اخلاق : رضی الدین ابوجعفر محمد نیشابوری . به کوشش فاضل محترم محمد تقی دانش پژوه . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۱
- رسالة نورالوحدة : خواجه عبدالله (معروف به خواجه حورا متخلص به مفری) شیراز ، ۱۳۱۷
- رسائل خواجه عبدالله انصاری : به تصحیح سلطان حسین تابنده گنابادی . تهران ، ارمغان ، ۱۳۱۹
- رشحات نبویه (سخنان رسول اکرم) : با ترجمه آنها با اهتمام سید رضا علی زاده . لاهور ، ۱۳۴۵ ق .
- روضه الانوار : ملامحمد باقر سبزواری . تهران ، ۱۲۸۵ ق
- روضه المذنبین و جنة المشتاقین : شیخ احمد جام (زنده پیل) . نسخه خطی . مجلس شورای ملی شماره ثبت ۷۶۶۲۸ ، نسخه متعلق به محمد اعظم حاجی الاحمدی (ساکن هرات) .
- سراج السائرین : شیخ احمد جام (زنده پیل) . نسخه محفوظ در کتابخانه حاج حسین آقای ملک به شماره ۴۲۴۵
- سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار : حاج شیخ عباس قمی . نجف ، ۱۳۵۵ ق .
- سنن ابن ماجه : الحافظ ابی عبدالله محمد بن یزید القزوی . قاهره ، ۱۹۵۲ م .
- سوانح : شیخ احمد غزالی . به تصحیح . ریتز . استانبول ، ۱۹۴۲ م .
- شرح التعرف لمذهب التصوف : ابو ابراهیم اسمعیل بن محمد بن عبدالله مستملی بخاری . نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران . ۴ ج . چاپ لکنهو ، ۱۳۲۸ ق . به تصحیح و تحشیه استاد ارجمند دکتر حسن مینوچهر . تهران ، بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۴۶ (شماره ۲۲) .
- شرح جمال الدین محمد خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم عبدالواحد بن محمد نمیه آمدی : به اهتمام جلال الدین حسینی محدث ارموی . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۳۹
- شرح السیر الکبیر : امام محمد بن احمد بن ابی سهل السرخسی . حیدرآباد دکن ، ۱۳۳۶ ق .

شرح مطمحیات : شیخ روزبهان بقلی شیرازی . به تصحیح هانری کرین . تهران ، قسمت
ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه ، ۱۳۴۴ . (کنجینه نوشته های ایرانی
شماره ۱۲)

شرح کتاب العقل و الجهل کافی : حاج شیخ عباس حائری طهرانی . تهران ، ۱۳۱۹
شرح نهج البلاغه : ابن ابی الحدید . بیروت ، ۱۹۶۴ م .

شما ئل الاتقیاء : شیخ رکن الدین عمادالدین خلد آبادی . هند ، ۱۳۴۶

شمس الحقیقه : رایش الدین ذهبی زنجانی (متخلص به اعجوبه) . تهران ، ۱۳۴۱
صحیح بخاری : الامام الحافظ ابی عبدالله محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن المغیره البخاری ،
مصر ، ۱۳۵۵ ق .

صحیح ترمذی : ابی عبدالله محمد بن عیسی بن سوره الترمذی . مصر ، ۱۳۵۳ ق .
صحیح مسلم : الامام ابی الحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری النیسابوری . مصر ،
۱۳۳۳-۱۳۲۹ ق .

الصواب والتصویب فی العول والتعصیب : مرحوم دکتر عبدالرحیم نجات . تهران ، دانشگاه
تهران ، ۱۳۴۲ (شماره ۹۳۰)

طرائق الحکم (اندرزهای ممتاز) : آقای میرزا احمد آشتیانی . تهران ، ۱۳۴۰

طرائق الحقائق : معصوم علیشاه شیرازی (نایب الصدر) . تهران ، بارانی ، ۱۳۳۹
عبر العاشقین : شیخ روزبهان بقلی شیرازی . به تصحیح هانری کرین و دکتر محمد معین .
تهران ، قسمت ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه ، ۱۳۳۷ (کنجینه نوشته های
ایرانی ، شماره ۸)

عرشیه : صدر المتألهین شیرازی . به اهتمام غلامحسین آهنی . اصفهان ، ۱۳۴۱

عرفان الحق : حاج میرزا حسن صفی علیشاه . تهران بنگاه مطبوعاتی ایران ، ۱۳۴۳

علم الحدیث : فاضل محترم کاظم مدبر شانهچی . مشهد ، دانشگاه مشهد ، ۱۳۴۴

علم الحدیث و مصطلحه : دکتر صبحی الصباح . بیروت ، ۱۹۱۵ م .

المقدّم القرید : ابی عمر احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسی . قاهره ، ۱۳۳۱ ق

الفاقی فی غریب الحدیث : علامه جلاله محمود بن عمر الزمخشری . قاهره ، ۱۳۶۷ ق .

فوائد الالال فی مجمع الامثال : شیخ ابراهیم بن السید علی الاحمد الطرابلسی الحنفی . بیروت ،

۱۳۱۲ ق .

فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه : محمود بن عثمان . به تصحیح فریز مایر . استانبول ،

۱۹۴۳ م.

فرهنگ اشعار حافظ (شرح مصطلحات صوفیه در دیوان حافظ): تألیف دانشمند محترم دکتر

احمدعلی رجائی بخارائی . تهران ، زوار ، ۱۳۴۰

فرهنگ لغات نادره خارستان و نیستان : قاسم قاسمی کرمانی . چاپ ۱۳۳۰ ق .

الفکر الشیعی و النزعات الصوفیه حتی مطلع القرن الثانی عشر الهجری : دکتر کامل مصطفی

الشیعی . بغداد ، ۱۹۶۶ م .

فیه مافیہ : گفتار مولانا جلال الدین محمد (مشهور به مولوی) باهتمام و تصحیح علامه

فقید بدیع الزمان فروزانفر . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۳۰ (شماره ۱۰۵)

قابوس نامه : عنصرا المعالی کیکاس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر . باهتمام دانشمند

محترم دکتر غلامحسین یوسفی . تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۵

(شماره ۲۲۴)

قصص قرآن (فرهنگ قرآن) : سید صدرالدین بلاغی . تهران ، امیر کبیر ، ۱۳۴۴

قصص قرآن مجید : برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری . هدیه دکتر یحیی

مهدوی . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۰ (شماره ۱۱۷۹)

قوت القلوب فی معامله المحبوب و وصف طریق المرید فی مقام التوحید : ابوطالب محمد بن

علی بن عطیة الحارثی المکی . مصر ، ۱۳۸۱ ق .

کتاب الاربعین فی التصوف : عبدالرحمن محمد بن الحسین السلمی . حیدرآباد دکن ،

۱۳۶۹ ق .

کتاب الامثال : حیدرآباد دکن ، ۱۳۵۱ ق .

کتاب الرجال : تقی الدین حسن بن علی بن داود الحلّی . تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳

(هدیه دکتر اصغر مهدوی به دانشگاه ، شماره ۴) .

کتاب الطوائف واللذائف فی المحاسن والاضداد : شیخ ابونصر احمد بن عبدالرزاق المقدسی .

تهران ، ۱۲۸۶ ق .

کشف الاسرار و عدة الابراز (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری) : ابوالفضل رشید

الدین میبدی . باهتمام دانشمند محترم علی اصغر حکمت . تهران ، دانشگاه

تهران ، ۱۳۳۹ .

کشف الحقایق : شیخ عزیزالدین محمد نسفی . باهتمام و حواشی فاضلانہ دکتر احمد مهدوی

دامغانی . تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۴ (شماره ۲۳۱)

کشف الظنون فی اسامی الکتب والفنون : تألیف مصطفی بن عبدالله مشهور به: حاجی خلیفه .
چاپ استانبول ، ۱۳۶۰ ق .

کشف المحجوب : ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی الهجویری الغزنوی . از روی
متن تصحیح شده والنشین ژو کونسکی . باهتمام محمد محمدلوی عباسی . تهران ، امیر کبیر ،
۱۳۳۶

کشکول : شیخ بهاء الدین محمد العاملی . قم ، ۱۳۷۷ ق .
کلمات فارسی در زبان لهستانی (مقاله) : دکتر فرانسوا ماخالسکی (خاورشناس لهستانی) .
یادنامه پور دارد ص ۱۴۰

کلمات مکتونه من علوم اهل الحکمه والمعرفه : فیض کاشانی . تهران ، فراهانی .
کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال : علاء الدین علی المتقی الهندی . هند ، ۱۳۸۴ ق .
کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلائق : امام عبدالروؤف المناوی . مصر . ۱۳۱۳ ق .

کنوز الحکمه : شیخ احمد جام (زنده پیل) . نسخه خطی : دانشگاه توپینگن (آلمان)
به شماره ۱۷۱۶ : نسخه جام ؛ نسخه هرات متعلق به آقای محمد اعظم جامی الاحمدی .
کیمیای سعادت : حجة الاسلام ابو حامد محمد غزالی طوسی . باهتمام دانشمند محترم احمد

آرام . تهران ، کتابفروشی مرکزی ، ۱۳۳۳

لغات عامیانه فارسی افغانستان : عبدالله افغانی نویسنده . کابل .

لمعة السراج لحضرة التاج (بختیارنامه) : باهتمام فاضل روشن ضمیر محمد روشن . تهران
بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۴۸

اللمع فی التصوف : ابی نصر عبدالله بن علی السراج الطوسی . به تصحیح نیکلسون . لیدن ،
۱۹۱۴ م .

الذاتی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه : جلال الدین عبدالرحمن السیوطی . مصر ، ۱۳۵۲ ق .
اللؤلؤ المرصوع فیما قبل لاصل له او باصله موضوع : سید محمد ابوالمحاسن القادری . مصر .
مآخذ قصص و تمثیلات مننوی : علامه فقید بدیع الزمان فروزانفر . تهران ، دانشگاه تهران ،
۱۳۳۳ (شماره ۲۱۴)

مباحث فی علوم القرآن : دکتر صبحی الصالح . بیروت ، ۱۹۶۵ م .

مثنویهای حکیم سنایی : به کوشش استاد گرانمایه مدرس رضوی . دانشگاه تهران ،
۱۳۴۸ . (شماره ۱۲۲۶)

مجمع الامثال : محمد علی هبله رودی . به تصحیح استاد گرانمایه دکتر صادق کیا . تهران ،
وزارت فرهنگ و هنر ، ۱۳۴۴

مجمع الامثال : ابوالفضل احمد بن محمد بن احمد بن ابراهيم التيسابورى الميدانى . مصر ، ۱۳۷۹ ق .

مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق : شهاب الدین یحیی سهروردی . به تصحیح دکتر سیدحسین نصر ، با مقدمه هانری کربن . تهران ، قسمت ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه ۱۳۴۹ . (شماره ۱۷)

المحاسن والمساوی : ابراهیم بن محمد البیهقی . مصر ، ۱۹۰۶ م .

مدار الافاضل : اللہداد فیضی بیرجندی . باہتمام دکتر محمد باقر . لاهور ، ۱۳۳۷
المدخل : عبداللہ بن سبأ . نجف ، ۱۳۵۷ ق . (نسخه متعلق به کتابخانه محقق گرانمایہ استاد مجتبی مینوی) .

میرصاد العباد من المبدأ الی المعاد : شیخ نجم الدین رازی . باہتمام شمس العرفا . تهران ، ۱۳۱۲

مسالك وممالك : ترجمه فارسی المسالك والممالك ابواسحق ابراهيم اصطخری . بکوشش ایرج افشار . تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۰
المستطرف فی کل فن مستظرف : (شماره ۱۳۶) : شهاب الدین محمد الابشهی چاپ مصر ۱۲۹۲ هـ : ق

المستقصى فی امثال العرب : جارالله محمود بن عمر الرمضشری . حیدرآباد دکن ، ۱۳۸۱ ق
(نسخه متعلق به کتابخانه محقق گرانمایہ استاد مجتبی مینوی) .
مشکل الحدیث و بیانه : امام حافظ ابوبکر محمد بن الحسن بن فوزک . حیدرآباد دکن ، ۱۳۶۲ ق .

مصادقة الاخوان : شیخ صدوق ابی جعفر محمد بن ابی الحسن علی بن بابویه القمی الرازی : تهران ، ۱۳۲۵

مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة (شرح فارسی) : عبدالرزاق کیلانی . باہتمام جلال الدین محدث ارموی . تهران ، دانشگاہ تهران ، ۱۳۴۳ . (شماره ۹۷۳)

مصباح العارفين : سید صدرالدین کاشف ذرفولی . اهواز ، ۱۳۳۲
مصباح الهدایة و مفتاح الکفاية : عزالدین محمود بن علی کاشانی به تصحیح محقق گرانمایہ استاد جلال الدین همایی . تهران ، سنایی ، ۱۳۲۵ شمسی

مصنفات عین القضاة همدانی : تصحیح و تحشیة دکتر عقیف عسیران . دانشگاہ تهران ، ۱۳۴۱ . (شماره ۶۹۵)

معارف بهاء ولد : (مجموعة مواعظ و سخنان سلطان العلماء بهاء الدين محمد بن حسين بلخي مشهور به بهاء ولد) . بتصحيح وحواشي علامة فقيده بديع الزمان فروزان فر .

تهران ، ١٣٣٨

المعجم المفهرس للافاظ الحديث النبوي : باهتمام واي ونمنك . ليدن ، ١٩٦٥-١٩٦٣ م .

المفيد للمستفيد : افضل الدين كاشاني . باهتمام سيد نصر الله تقوي . تهران ، ١٣١٠

مقالات شمس تبريزي : بتصحيح وتحشية احمد خوشنويس . تهران ، عطائي ، ١٣٤٩

مكتاب سنائي : باهتمام پرفسور نذير احمد . هند ، دانشگاه اسلامي عليكره . (از محل عطية شاهنشاه ايران)

مكتايب فارسي غزالي (فضائل الايام من رسائل حجة الاسلام) : بتصحيح عباس اقبال .

تهران ، ابن سينا ، ١٣٣٣

المتجد في اللغة و الادب والعلوم : بيروت ، ١٩٥٦ م . (بخش فرائد الادب في الامثال

والاقوال السائر عند العرب)

منشآت خاقاني : افضل الدين بديل بن علي خاقاني . بتصحيح وتحشية فاضل روشن ضمير

محمد روشن . تهران ، دانشگاه تهران ، ١٣٤٩ (شماره ١٣١٣)

منطق الطير : عطار نيشابوري . باهتمام استاد ارجمند دكتور سيد صادق گوهرين . تهران ،

بنگاه ترجمه و نشر كتاب ، ١٣٤٢

المواعظ العديده : باهتمام علي المشكيني الارؤبيلي . قم ، ١٣٨٥ ق .

موضح اوهام الجمع والتفريق : حافظ ابوبكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب البغدادي .

هند ، ١٣٧٩ ق .

الموطأ : امام مالك بن انس . بتصحيح محمد فؤاد عبدالباقي . مصر ، ١٣٧٠ ق .

مهمان نامه بخارا : فضل الله بن روزبهان خنجي . باهتمام دكتور منوچهر ستوده . تهران ،

بنگاه ترجمه و نشر كتاب ، ١٣٤١ (شماره ١٤٠)

ميزان العمل : امام ابو حامد محمد غزالي طوسي . مصر ، ١٩٦٤ م .

نامه های عين القضاة همداني : باهتمام علي نفی منزوي . بيروت ، از انتشارات بنياد

فرهنگ ايران ، ١٩٦٩ م .

نثر اللآلي : شيخ طبرسي . طهران ، ١٣١٨ ق .

نزهة الناظرين في الاخبار والاثار المروية من الانبياء والصالحين : تأليف شيخ نفی الدين

عبد الملك ابني المنى مشهور به شيخ عبدالعزيز چاپ ١٣٧٣ هـ . ق . مصر

(در حاشیه این کتاب مختصر احیاء العلوم نوشته شده).

- نفايس الفنون في عرايس العيون : محمد بن محمود آملی . تهران ، ۱۳۰۹ ق .
 نفثة المصدور : شهاب الدين محمد زبدری . نسوی . با اهتمام دانشمند محترم دکتر امیر
 حسن یزدگردی . تهران ، وزارت فرهنگ ، ۱۳۴۳
 نهج الفصاحة (سخنان نبی اکرم ص) : ترجمه ابوالقاسم پاینده . تهران ، جاویدان .
 نور الابصار في مناقب آل بيت النبي المختار : سيد مؤمن شیلنجی . عثمانی ۱۳۰۴ ق .
 وجه دين : ابو معین ناصر بن خسرو قبادیانی . تهران ، طهوری ، ۱۳۴۸
 یادنامه پورداود : به مناسبت شصتین سال تولد وی . تهران ، ۱۳۲۵
 ینابیع الموده : الشيخ سليمان بن شيخ ابراهيم (معروف به خواجه کلان) اسلامبول ، ۱۳۰۱ ق .